



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق یقیناً
علیهما صابغین

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

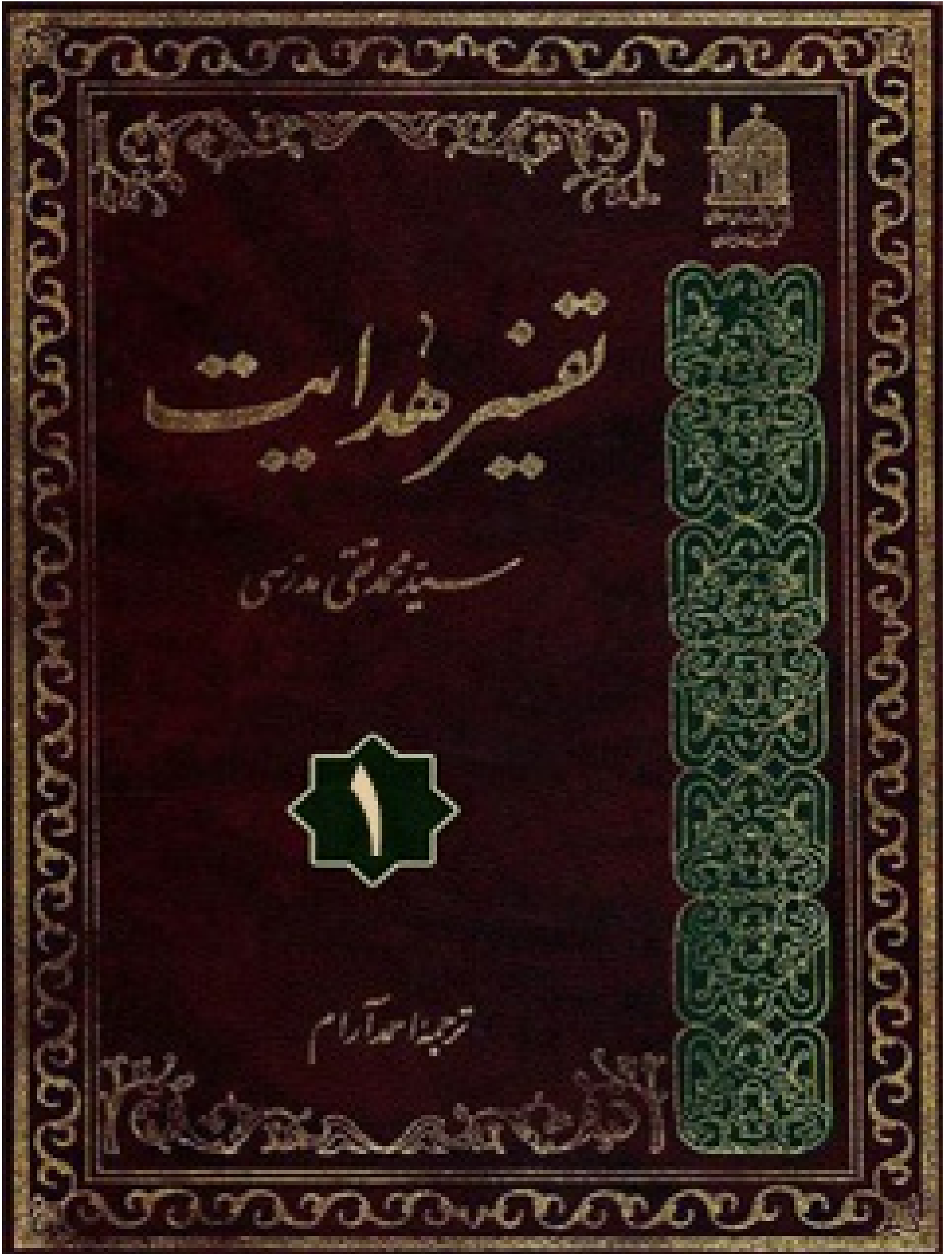


تفسیر حدیث

سید محمد تقی مدنی



ترجمہ احمد امام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۰	تفسیر هدایت جلد ۱
۳۰	مشخصات کتاب
۳۱	اشاره
۴۵	مقدمه
۵۱	بحتهای تمهیدی
۵۱	اشاره
۵۳	فصل اول
۵۳	اشاره
۵۵	قرآن در آیات قرآن
۶۰	قرآن در سنت
۶۴	چرا به قرآن دعوت می کنیم
۶۹	فصل دوم
۶۹	اشاره
۷۱	ضرورت تدبر کردن در قرآن
۷۴	قرآن و تفسیر به رأی
۷۸	قرآن میان تزکیه و تعلیم
۸۳	قرآن حکیم میان ظاهر و باطن
۸۶	قرآن حکیم، در میان محکم و متشابه
۸۸	قرآن حکیم و حروف هفتگانه
۹۰	قرآن حکیم و اثبات معانی آن
۹۰	اشاره
۹۰	الف: لغت و زبان
۹۳	ب: سیاق

۹۴	ج:تفسیر
۹۷	فصل سوم
۹۷	اشاره
۹۹	تدبیر و صفات نفسانی
۱۰۲	تدبیر و صفات عقلی
۱۰۴	تدبیر و سیاق قرآنی
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	۱-ارتباط و پیوستگی علمی
۱۰۶	۲-ارتباط و پیوستگی تربیتی
۱۰۸	تدبیر و واقعیت خارجی
۱۱۰	تدبیر و تحقق بخشیدن به قرآن
۱۱۲	خلاصه ای از روش تدبیر در قرآن
۱۱۵	سوره حمد
۱۱۵	اشاره
۱۱۷	فضیلت سوره:
۱۱۹	[سوره الفاتحه (۱): آیات ۱ تا ۷]
۱۱۹	اشاره
۱۲۰	سوره حمد، چکیده معارف قرآنی
۱۲۰	اشاره
۱۲۰	تفسیر بسمله (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گفتن)
۱۲۱	موارد حمد و سپاسگزاری
۱۲۷	سوره بقره
۱۲۷	اشاره
۱۲۹	فضیلت سوره:
۱۲۹	زمینه کلی سوره
۱۲۹	اشاره

نخست، نام سوره: ۱۲۹

زمینه کلی سوره سوره البقره از چه چیز سخن می گوید؟ ۱۳۰

[سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۲۰] ۱۳۲

اشاره ۱۳۲

معنای واژه ها ۱۳۴

قرآن چگونه آدمیان را تقسیم می کند ۱۴۰

اشاره ۱۴۰

رهمودهایی از آیات: ۱۴۰

شرح آیات: ۱۴۰

اشاره ۱۴۰

آیا اختلاف دلیل علم است؟ ۱۴۱

قرآن راهنما است ۱۴۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵] ۱۵۳

اشاره ۱۵۳

معنای واژه ها ۱۵۴

ارکان ایمان ۱۵۵

اشاره ۱۵۵

رهمودهایی از آیات: ۱۵۵

شرح آیات: ۱۵۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۹] ۱۵۸

اشاره ۱۵۸

معنای واژه ها ۱۵۸

شخصیت انسانی چگونه می باید باشد؟ ۱۶۱

اشاره ۱۶۱

رهمودهایی از آیات: ۱۶۱

داستان آفرینش نخستین ۱۶۱

۱۶۲ شرح آیات:

۱۶۶ [سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۹]

۱۶۶ اشاره

۱۶۷ معنای واژه ها

۱۶۹ طبیعت چگونه فرمانبردار انسان شد؟

۱۶۹ اشاره

۱۶۹ رهنمودهایی از آیات:

۱۶۹ شرح آیات:

۱۷۶ [سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۸]

۱۷۶ اشاره

۱۷۷ معنای واژه ها

۱۷۸ آیا ما از شکر گزارانیم؟

۱۷۸ اشاره

۱۷۸ رهنمودهایی از آیات:

۱۷۹ شرح آیات:

۱۸۵ [سوره البقره (۲): آیات ۴۹ تا ۶۲]

۱۸۵ اشاره

۱۸۶ معنای واژه ها

۱۹۱ نقش رسالت‌های خدا در ساخته شدن تمدن‌ها

۱۹۱ اشاره

۱۹۱ رهنمودهایی از آیات:

۱۹۲ شرح آیات:

۱۹۲ اشاره

۲۰۰ و بازپسین کلمه

۲۰۱ [سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

۲۰۱ اشاره

- ۲۰۱ ----- معنای واژه ها
- ۲۰۴ ----- سستی در روان کردن احکام
- ۲۰۴ ----- اشاره
- ۲۰۴ ----- رهنمودهایی از آیات:
- ۲۰۴ ----- شرح آیات:
- ۲۰۷ ----- [سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۳]
- ۲۰۷ ----- اشاره
- ۲۰۷ ----- معنای واژه ها
- ۲۰۸ ----- داستان ماده گاو: درسها و عبرتها
- ۲۰۸ ----- اشاره
- ۲۰۸ ----- رهنمودهایی از آیات:
- ۲۱۰ ----- شرح آیات:
- ۲۱۳ ----- خلاصه:
- ۲۱۳ ----- [سوره البقره (۲): آیات ۷۴ تا ۷۹]
- ۲۱۳ ----- اشاره
- ۲۱۴ ----- معنای واژه ها
- ۲۱۶ ----- بهبود از گمراهی احبار تا آرزوهای گمراهان
- ۲۱۶ ----- اشاره
- ۲۱۶ ----- رهنمودهایی از آیات:
- ۲۱۷ ----- شرح آیات:
- ۲۱۷ ----- اشاره
- ۲۱۷ ----- سنگدلی
- ۲۲۰ ----- کتاب در میان رؤیا و تقلید
- ۲۲۲ ----- میان آرزوها و پندارها
- ۲۲۴ ----- گمان و پندار:
- ۲۲۵ ----- [سوره البقره (۲): آیات ۸۰ تا ۸۶]

۲۲۵ اشاره

۲۲۷ معنای واژه ها

۲۳۰ تقدیس ذات یا خودپرستی

۲۳۰ اشاره

۲۳۰ رهنمودهایی از آیات:

۲۳۱ شرح آیات:

۲۳۱ اشاره

۲۳۳ پیمان خدا با بنی اسرائیل:

۲۳۶ [سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۹۳]

۲۳۶ اشاره

۲۳۷ معنای واژه ها

۲۳۸ نژادپرستی و انجماد فکری

۲۳۸ اشاره

۲۳۸ رهنمودهایی از آیات:

۲۳۹ شرح آیات:

۲۳۹ اشاره

۲۴۰ سبب تکذیب

۲۴۵ [سوره البقره (۲): آیات ۹۴ تا ۱۰۰]

۲۴۵ اشاره

۲۴۶ معنای واژه ها

۲۴۷ نژادپرستی و کافر بودن به فرشتگان

۲۴۷ اشاره

۲۴۷ رهنمودهایی از آیات:

۲۴۷ شرح آیات:

۲۵۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳]

۲۵۰ اشاره

- ۲۵۱ معنای واژه ها
- ۲۵۲ جادوگری و حقه بازی...پایان خط
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۲ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۵۲ شرح آیات:
- ۲۵۶ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰]
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۷ معنای واژه ها
- ۲۵۸ ما و فرهنگهای خارجی
- ۲۵۸ اشاره
- ۲۵۸ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۵۸ شرح آیات:
- ۲۵۸ اشاره
- ۲۵۸ راعنا و انظرنا:
- ۲۶۳ رسالتهای خدا و تطور زمانی
- ۲۶۷ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۱ تا ۱۲۳]
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۸ معنای واژه ها
- ۲۷۱ تسلیم شدن به خدا مقیاس و میزان است
- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۷۲ شرح آیات:
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۵ شدت یافتن اختلافات
- ۲۷۷ مصدر الهمام
- ۲۷۹ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۴ تا ۱۴۰]

- ۲۷۹ اشاره
- ۲۸۲ معنای واژه ها
- ۲۸۶ ابراهیم سمبل یگانگی
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۶ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۸۷ شرح آیات:
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۹۱ آثار مثبت عمل صالح
- ۲۹۳ راه برای از بین بردن اختلاف
- ۲۹۴ ملت ابراهیم
- ۲۹۹ یگانه پرستی جوهر وحدت
- ۳۰۱ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۰]
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۲ معنای واژه ها
- ۳۰۳ قبله، رمز وحدت امت
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۰۶ شرح آیات:
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۶ جدایی نقطه به راه افتادن است
- ۳۱۰ چرا قبله یگانه نشده است؟
- ۳۱۲ چگونه رستگاری را تأمین کنیم؟
- ۳۱۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۷]
- ۳۱۴ اشاره
- ۳۱۵ معنای واژه ها
- ۳۱۶ و بردباران را مژده ده

۳۱۶ اشاره

۳۱۶ رهنمودهایی از آیات:

۳۱۷ شرح آیات:

۳۱۷ اشاره

۳۱۹ از چه چیز مدد بگیریم؟

۳۲۰ اگر بخواهی نمیری

۳۲۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۷]

۳۲۳ اشاره

۳۲۴ معنای واژه ها

۳۲۹ چگونه علمای بد شعایر خدا را پنهان کردند

۳۲۹ اشاره

۳۲۹ رهنمودهایی از آیات:

۳۳۰ شرح آیات:

۳۳۰ اشاره

۳۳۱ رسالت علم

۳۳۲ جزای علمای بد

۳۳۳ فرهنگ توحیدی

۳۳۷ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۷]

۳۳۷ اشاره

۳۳۸ معنای واژه ها

۳۴۱ چگونه بتهای کفر را بشکنیم؟

۳۴۱ اشاره

۳۴۱ رهنمودهایی از آیات:

۳۴۲ شرح آیات:

۳۴۲ اشاره

۳۴۳ قوانین شیطانی

بندگان نیاکان ۳۴۴

جزای کتمان و پوشاندن حق ۳۴۶

صفات علمای بد ۳۴۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲] ۳۴۹

اشاره ۳۴۹

معنای واژه ها ۳۵۰

فلسفه قصاص ۳۵۱

اشاره ۳۵۱

رهنمودهایی از آیات: ۳۵۱

شرح آیات: ۳۵۲

اشاره ۳۵۲

وصیت و حق اموال ۳۵۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۹] ۳۵۷

اشاره ۳۵۷

معنای واژه ها ۳۵۸

فلسفه و احکام روزه ۳۵۹

اشاره ۳۵۹

رهنمودهایی از آیات: ۳۵۹

شرح آیات: ۳۶۰

اشاره ۳۶۰

چرا رمضان؟ ۳۶۲

رمضان و دعا ۳۶۴

از احکام روزه ۳۶۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵] ۳۶۸

اشاره ۳۶۸

معنای واژه ها ۳۶۹

هدفها و احكام جنگ در اسلام ----- ۳۶۹

اشاره ----- ۳۶۹

رهنمودهایی از آیات: ----- ۳۶۹

شرح آیات: ----- ۳۷۰

اشاره ----- ۳۷۰

جنگ برای چه و چگونه؟ ----- ۳۷۰

هدف فرهنگی جنگ ----- ۳۷۱

چه وقت حرمتها حفظ می شود؟ ----- ۳۷۲

انفاق و اتحاد ضرورتی جنگی است ----- ۳۷۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳] ----- ۳۷۴

اشاره ----- ۳۷۴

معنای واژه ها ----- ۳۷۵

حج، مدرسهٔ پرهیزگاری ----- ۳۷۶

اشاره ----- ۳۷۶

رهنمودهایی از آیات: ----- ۳۷۶

شرح آیات: ----- ۳۷۷

اشاره ----- ۳۷۷

إحرام: ----- ۳۷۹

چرا جدال و فسوق؟ ----- ۳۸۰

بعد از عمرهٔ تمتع چه؟ ----- ۳۸۱

بهره وری از خط سیر ایمان ----- ۳۸۲

چگونه به دنیا و آخرت برسیم؟ ----- ۳۸۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۳] ----- ۳۸۵

اشاره ----- ۳۸۵

معنای واژه ها ----- ۳۸۶

تقوی: خرسندی خدا، صلح و سلم، عدالت ----- ۳۸۸

- ۳۸۸ اشاره
- ۳۸۸ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۸۹ شرح آیات:
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۹۲ وحدت ضرورتی جهادی است
- ۳۹۳ مسئولیت پاسداری از وحدت
- ۳۹۴ برای چه اختلاف؟!
- ۳۹۶ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۸]
- ۳۹۶ اشاره
- ۳۹۷ معنای واژه ها
- ۳۹۸ فتنه، بزرگتر از کشتن
- ۳۹۸ اشاره
- ۳۹۸ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۹۹ شرح آیات:
- ۳۹۹ اشاره
- ۴۰۱ انفاق راه فداکاری است
- ۴۰۲ فتنه از کشتن سختتر است
- ۴۰۴ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۵]
- ۴۰۴ اشاره
- ۴۰۵ معنای واژه ها
- ۴۰۶ پرهیزگاری اجتماعی
- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۶ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۰۷ شرح آیات:
- ۴۰۷ اشاره
- ۴۰۸ پرهیزگاری و حقوق اجتماعی

- ۴۱۰ پرهیزگاری و حقوق زن
- ۴۱۱ حکم نزدیکی جنسی در حیض
- ۴۱۴ [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۶ تا ۲۳۲]
- ۴۱۴ اشاره
- ۴۱۶ معنای واژه ها
- ۴۱۸ وظایف مربوط به پیوند زناشویی
- ۴۱۸ اشاره
- ۴۱۸ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۲۰ شرح آیات:
- ۴۲۰ اشاره
- ۴۲۰ پرهیزگاری در پیوند زناشویی
- ۴۲۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۳ تا ۲۴۲]
- ۴۲۷ اشاره
- ۴۳۰ معنای واژه ها
- ۴۳۲ تقوی در اداره کردن خانه
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۲ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۳۲ شرح آیات:
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۴ حق شوهر پس از وفات
- ۴۳۵ چگونه همسر خود را انتخاب می کنی
- ۴۴۱ [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۳ تا ۲۴۹]
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۴ معنای واژه ها
- ۴۴۵ فرمانروایی خدایی
- ۴۴۵ اشاره

۴۴۶ رهنمودهایی از آیات:

۴۴۸ شرح آیات:

۴۴۸ اشاره

۴۵۰ به کارزار کردن فرمان یافتند و پشت کردند

۴۵۶ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۰ تا ۲۵۴]

۴۵۶ اشاره

۴۵۷ معنای واژه ها

۴۵۷ شرایط پیروزی بر دشمن

۴۵۷ اشاره

۴۵۷ رهنمودهایی از آیات:

۴۵۸ شرح آیات:

۴۶۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۶۰]

۴۶۲ اشاره

۴۶۵ معنای واژه ها

۴۶۷ نامه‌های نیکو و زیبای خدا

۴۶۷ اشاره

۴۶۷ رهنمودهایی از آیات:

۴۶۸ شرح آیات:

۴۷۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴]

۴۷۷ اشاره

۴۷۹ معنای واژه ها

۴۸۰ انفاق در راه خدا

۴۸۰ اشاره

۴۸۰ رهنمودهایی از آیات:

۴۸۱ شرح آیات:

۴۹۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]

- ۴۹۲ اشاره
- ۴۹۳ معنای واژه ها
- ۴۹۴ ربا و فساد اجتماعی
- ۴۹۴ اشاره
- ۴۹۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۹۵ شرح آیات:
- ۴۹۵ اشاره
- ۴۹۵ آثار ربا
- ۴۹۷ درمان چیست؟
- ۴۹۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۲ تا ۲۸۳]
- ۴۹۸ اشاره
- ۵۰۱ ارتباط تکاملی میان پرهیزگاری و نظامهای اجتماعی
- ۵۰۱ اشاره
- ۵۰۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۰۲ شرح آیات:
- ۵۰۲ اشاره
- ۵۰۲ نوشتن دین
- ۵۰۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶]
- ۵۰۷ اشاره
- ۵۰۷ معنای واژه ها
- ۵۰۸ مسئولیت و اسبابهای اسقاط احکام
- ۵۰۸ اشاره
- ۵۰۸ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۰۹ شرح آیات:
- ۵۰۹ اشاره
- ۵۱۱ چارچوب مسئولیتها

- سوره آل عمران ----- ۵۱۶
- اشاره ----- ۵۱۶
- فضیلت سوره: ----- ۵۱۸
- زمینه کلی سوره ----- ۵۱۸
- اشاره ----- ۵۱۸
- مناسبت نام سوره؟ ----- ۵۱۸
- زمینه کلی چیست؟ ----- ۵۱۹
- [سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۶] ----- ۵۲۲
- اشاره ----- ۵۲۲
- معنای واژه ها ----- ۵۲۲
- رسالتهای خدا میان وحدت و نژادپرستی ----- ۵۲۳
- اشاره ----- ۵۲۳
- رهنمودهایی از آیات: ----- ۵۲۳
- شرح آیات: ----- ۵۲۳
- اشاره ----- ۵۲۳
- قیوم چیست؟ ----- ۵۲۴
- [سوره آل عمران (۳): آیات ۷ تا ۱۳] ----- ۵۲۷
- اشاره ----- ۵۲۷
- معنای واژه ها ----- ۵۲۸
- حقایق قرآن میان حق تاویل و فتنه باطل ----- ۵۲۹
- اشاره ----- ۵۲۹
- رهنمودهایی از آیات: ----- ۵۲۹
- شرح آیات: ----- ۵۳۰
- اشاره ----- ۵۳۰
- چگونه رسالت کلی و عام می شود؟ ----- ۵۳۰
- میان محکم و متشابه ----- ۵۳۱

- ۵۳۲ چرا در دین اختلاف پیدا می شود؟
- ۵۳۲ زیغ چیست؟
- ۵۳۳ تأویل یا گزارش
- ۵۳۴ فتنه
- ۵۳۴ چه کس تأویل را می داند؟
- ۵۳۵ ایمان پیش از معرفت
- ۵۳۷ ایمان به روز دیگر، سنگر شالوده در معرفت
- ۵۳۸ تنها اعتماد بر خدا
- ۵۴۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴ تا ۲۰]
- ۵۴۰ اشاره
- ۵۴۱ معنای واژه ها
- ۵۴۲ زندگی در میان افقهای آینده و شهوت حاضر
- ۵۴۲ اشاره
- ۵۴۲ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۴۲ اشاره
- ۵۴۲ نفس بشری در میان عقل و شهوت
- ۵۴۶ معنی تقوی
- ۵۴۸ میان یگانگی و یگانه پرستی
- ۵۵۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۲۱ تا ۲۵]
- ۵۵۲ اشاره
- ۵۵۳ نتایج سستی روح دینی
- ۵۵۳ اشاره
- ۵۵۳ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۵۳ اشاره
- ۵۵۳ انسان چگونه تنزل می کند؟
- ۵۵۵ تفسیر کردن دین بر هوای نفس

- ۵۵۸ [سوره آل عمران (۳): آیات ۲۶ تا ۳۰]
- ۵۵۸ اشاره
- ۵۵۸ معنای واژه ها
- ۵۵۹ رهبری درست در نظر قرآن
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۵۹ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۵۹ شرح آیات:
- ۵۵۹ اشاره
- ۵۵۹ پادشاهی مخصوص کیست؟ مخصوص خدا
- ۵۶۰ فراگیر بودن قدرت الهی
- ۵۶۰ میان دو مفهوم قدرت و رهبری
- ۵۶۲ جهاد، چهره آشکار توحید
- ۵۶۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۴۱]
- ۵۶۴ اشاره
- ۵۶۵ معنای واژه ها
- ۵۶۶ مردم و تقدیس اشخاص و راهنماییهای قرآن
- ۵۶۶ اشاره
- ۵۶۶ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۶۶ اشاره
- ۵۶۸ چگونه خدا را دوست می داریم؟
- ۵۷۱ در میدان گسترده گزینش
- ۵۷۲ آثار تربیت بر نمو طفل
- ۵۷۳ خدا چگونه فرستادگان خود را برمی گزیند؟
- ۵۷۶ [سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]
- ۵۷۶ اشاره
- ۵۷۷ معنای واژه ها

۵۷۸	رسالت عیسی از تمایز ولادت تا خصائص رسالت
۵۷۸	اشاره
۵۷۸	رهنمودهایی از آیات:
۵۷۹	شرح آیات:
۵۷۹	اشاره
۵۸۰	نامه‌های عیسی و خصائص او
۵۸۴	یگانگی رسالتها در مبدأ و هدف
۵۸۵	[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۵۹]
۵۸۵	اشاره
۵۸۶	انسان بودن پیامبر و مراحل پیروزی رسالتها
۵۸۶	اشاره
۵۸۶	رهنمودهایی از آیات:
۵۸۷	شرح آیات:
۵۸۷	اشاره
۵۸۷	میزان عاملان
۵۸۹	پایان اعجاز آمیز
۵۹۰	پس ای خردمندان عبرت گیرید
۵۹۱	[سوره آل عمران (۳): آیات ۶۰ تا ۶۸]
۵۹۱	اشاره
۵۹۲	معنای واژه ها
۵۹۳	حق، وسیله اندازه گیری درستی و اساس یگانگی
۵۹۳	اشاره
۵۹۳	رهنمودهایی از آیات:
۵۹۴	شرح آیات:
۵۹۴	اشاره
۵۹۴	دلایل راستی رسالت

- ۵۹۵ ----- مباحله وسیله ای برای کشف حق است
- ۵۹۸ ----- تطبیق و به کار بستن اصول وسیله خلاص است
- ۶۰۰ ----- [سوره آل عمران (۳): آیات ۶۹ تا ۷۶]
- ۶۰۰ ----- اشاره
- ۶۰۱ ----- معنای واژه ها
- ۶۰۱ ----- ایستارهای اهل کتاب عصبیت و گمراه کردن
- ۶۰۱ ----- اشاره
- ۶۰۱ ----- رهنمودهایی از آیات:
- ۶۰۲ ----- شرح آیات:
- ۶۰۲ ----- اشاره
- ۶۰۲ ----- نتایج تعصب
- ۶۰۷ ----- [سوره آل عمران (۳): آیات ۷۷ تا ۸۵]
- ۶۰۷ ----- اشاره
- ۶۰۸ ----- معنای واژه ها
- ۶۰۹ ----- علما در میان توجیه شکستها و به کارگیری نیروها
- ۶۰۹ ----- اشاره
- ۶۰۹ ----- رهنمودهایی از آیات:
- ۶۱۰ ----- شرح آیات:
- ۶۱۰ ----- اشاره
- ۶۱۰ ----- رسالت عبارت از مسئولیتها و واجباتی است
- ۶۱۱ ----- نتایج تحریف
- ۶۱۶ ----- ملتزم بودن به مسئولیت تضمین استقامت است
- ۶۱۹ ----- [سوره آل عمران (۳): آیات ۸۶ تا ۹۲]
- ۶۱۹ ----- اشاره
- ۶۲۰ ----- معنای واژه ها
- ۶۲۰ ----- ارتداد، اقسام و کیفر آن

۶۲۰ اشاره

۶۲۰ رهنمودهایی از آیات:

۶۲۱ شرح آیات:

۶۲۱ اشاره

۶۲۲ جزای ارتداد

۶۲۴ میان بخشندگی و توبه

۶۲۶ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۳ تا ۱۰۰]

۶۲۶ اشاره

۶۲۷ معنای واژه ها

۶۲۷ تعصب، سدّ راه وحدت و اساس کفر

۶۲۷ اشاره

۶۲۷ رهنمودهایی از آیات:

۶۲۸ شرح آیات:

۶۲۸ اشاره

۶۲۸ تقدیس اشخاص راه وحدت را می بندد

۶۳۱ از معانی کفر

۶۳۳ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۸]

۶۳۳ اشاره

۶۳۴ معنای واژه ها

۶۳۵ یگانگی، آرمان فرهنگی امت

۶۳۵ اشاره

۶۳۵ رهنمودهایی از آیات:

۶۳۶ شرح آیات:

۶۳۶ اشاره

۶۳۶ یگانگی وسیلهٔ جنگ زدن به ریسمان خدا

۶۳۸ وحدت جز با عقیده میسر نمی شود

۶۳۹ چگونه از یگانگی پاسداری کنیم؟

۶۴۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۷]

۶۴۱ اشاره

۶۴۲ معنای واژه ها

۶۴۳ ملتزم بودن به ارزشها ضامن استقامت است

۶۴۳ اشاره

۶۴۳ رهنمودهایی از آیات:

۶۴۴ شرح آیات:

۶۴۴ اشاره

۶۴۵ میان فسق و ایمان

۶۵۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۹]

۶۵۰ اشاره

۶۵۱ معنای واژه ها

۶۵۲ ایستار اساسی در برابر کافران

۶۵۲ اشاره

۶۵۲ رهنمودهایی از آیات:

۶۵۴ شرح آیات:

۶۵۴ اشاره

۶۵۴ اصولی بودن وحدت اسلامی

۶۵۷ درسهایی از میدان نبرد بدر

۶۶۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۶]

۶۶۲ اشاره

۶۶۲ معنای واژه ها

۶۶۳ رفتار ایمانی، پناهگاه امت

۶۶۳ اشاره

۶۶۳ رهنمودهایی از آیات:

۶۶۴ شرح آیات:

۶۶۴ اشاره

۶۶۴ خطر ربا

۶۶۷ چگونه بهشتی می شویم؟

۶۶۸ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۸]

۶۶۸ اشاره

۶۶۹ معنای واژه ها

۶۷۱ بازگشت به سنتهای تاریخ

۶۷۱ اشاره

۶۷۱ رهنمودهایی از آیات:

۶۷۲ شرح آیات:

۶۷۲ اشاره

۶۷۵ منافع مردم در فداکاری

۶۷۷ جهاد و آرزوهای کاذب

۶۸۰ رتیبون چگونه می جنگیدند

۶۸۱ دعا سلاح مؤمن است

۶۸۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۸]

۶۸۲ اشاره

۶۸۳ معنای واژه ها

۶۸۴ فداکاری و جانبازی، راه پیروزی و رشد جامعه

۶۸۴ اشاره

۶۸۴ رهنمودهایی از آیات:

۶۸۵ شرح آیات:

۶۸۵ اشاره

۶۸۵ فداکاری دژ دستاوردها است

۶۸۹ عبرتهایی از شکست

- ۶۹۲ نقش گناهان در شکست
- ۶۹۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۴]
- ۶۹۴ اشاره
- ۶۹۵ معنای واژه ها
- ۶۹۶ اوضاع و احوال شکست و مسئولیتهای رهبری
- ۶۹۶ اشاره
- ۶۹۶ رهنمودهایی از آیات:
- ۶۹۷ [شرح آیات]
- ۷۰۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۵ تا ۱۷۵]
- ۷۰۲ اشاره
- ۷۰۳ معنای واژه ها
- ۷۰۳ چرا زبان می کنیم؟ و چگونه پیروز شویم؟
- ۷۰۳ اشاره
- ۷۰۳ رهنمودهایی از آیات:
- ۷۰۴ شرح آیات
- ۷۱۱ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۶ تا ۱۸۰]
- ۷۱۱ اشاره
- ۷۱۱ معنای واژه ها
- ۷۱۲ رسالت الهی و ایستارهای اجتماعی
- ۷۱۲ اشاره
- ۷۱۲ رهنمودهایی از آیات:
- ۷۱۳ شرح آیات:
- ۷۱۶ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۱ تا ۱۸۹]
- ۷۱۶ اشاره
- ۷۱۷ معنای واژه ها
- ۷۱۸ ویژگیهای گوساله پرستان

۷۱۸ اشاره

۷۱۸ رهنمودهایی از آیات:

۷۱۹ شرح آیات:

۷۲۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]

۷۲۴ اشاره

۷۲۵ معنای واژه ها

۷۲۵ انسان مکتبی: تأمل هدفدار و وظایف رسالت

۷۲۵ اشاره

۷۲۵ رهنمودهایی از آیات:

۷۲۶ [شرح آیات:]

۷۳۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۰]

۷۳۰ اشاره

۷۳۱ معنای واژه ها

۷۳۲ شکیبایی کنید و در شکیبایی بر یکدیگر پیشی گیرید و آماده باشید

۷۳۲ اشاره

۷۳۲ رهنمودهایی از آیات:

۷۳۳ شرح آیات:

۷۳۶ درباره مرکز

سرشناسه: مدرسی، محمدتقی، ۱۹۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ج ۱۸

شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ ریال: (دوره)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸ (ج.۱)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶ (ج.۲)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴ (ج.۳)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰ (ج.۵)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹ (ج.۶)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷ (ج.۷)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵ (ج.۸)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳ (ج.۹)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱ (ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد های مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت: عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: (ج. ۱۲): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ (ج. ۱۳): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ (ج. ۱۴): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-

X (ج. ۱۵): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ (ج. ۱۶): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ (ج. ۱۷): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ (ج. ۱۸)

ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲:

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۸ م ۴ م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص : ۱

اشاره

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

در زمانی پیش از شش سال قبل که در اندیشه آن افتادم، آنچه را در ضمن تلاوت قرآن و تأمل کردن در آن به دست آورده ام در جایی ثبت کنم، مطالبی را که پس از این می آید بر ورق کاغذی نوشتم:

به تفسیر قرآن حکیم، در خانه ای از خانه های خدا، در روز شنبه ۱۳۹۸/۴/۱ هجری قمری، ۱۹۷۸/۳/۱۱ میلادی در شهر کویت آغاز می کنم، و برای اتمام آن بر خدای بزرگ توکل دارم.

در نوشتن این تفسیر بر روش تفکر مستقیم، بدان صورت که در بخش تمهیدی این مقدمه بدان اشاره کرده ام، یعنی روش الهام گرفتن بیواسطه از آیات و رجوع کردن به خود قرآن در آن جا که فهم آیات با دشواری مواجه شود، بر طبق برنامه ای که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و امامان اهل بیت علیهم السلام در تفسیر پاره ای از قرآن به پاره دیگر آن اشاره فرموده اند، متکی خواهم بود.

و در آن کوشش خواهم کرد که واقعیت‌های جاری را به آیات قرآن ارتباط دهم که هدف از تفسیر قرآن نیز همین است.

آیا قرآن همچون خورشید فروزنده نیست که هر روز با تابشی تازه بر جهانی نو نورافشانی می کند؟

مدعی آن نیستم که در این جا معانی سخن خدا را به صورت کامل بیان خواهم کرد، بلکه در آن می گویم که تنها بینشها و بصیرتهایی را که شخصا در ضمن تدبیر در قرآن بدانها دست یافته ام، بر روی کاغذ بیاورم.

□
و نقشی را که برادران حاضر در درس تفسیر من در تبلور اندیشه ها و افکارم داشته اند، هرگز فراموش نخواهم کرد. و الله الموفق و علیه التوکل.

این چیزی بود که بیش از شش سال پیش آن را قلمی کرده بودم، ولی اکنون تدبیر در تمام قرآن را به پایان رسانیده و خلاصه افکاری را که از تدبیر در این تفسیر الهام گرفته بودم به ثبت رسانیده ام، و این کار در دو مرحله صورت پذیر شده است:

الف: از آغاز قرآن تا سورة النحل تفسیر را به دست خود می نوشتم، بدین گونه که به مسجد یا جایگاه آرامبخشی پناه می بردم، و همراه با خودم قرآن و قلم و کاغذ، و چه بسا غمهای فراوان مخصوص به امت را نیز می داشتم، و همچون شاگردی در برابر کتاب پروردگارم می نشستم و به تلاوت دسته ای از آیات وابسته به یکدیگر و تدبیر کردن در معانی و مفاهیم آنها می پرداختم. و در آن هنگام که هوش و درایت من برای فهم ابعاد آیه کریمه ای کافی نمی نمود، از خداوند سبحان درخواست مدد می کردم، و سپس نخست خلاصه افکار آشکار شده را ثبت می کردم، و بعد از آن به تدبیر در آیه آیه می پرداختم و تأملات خویش را با تفصیلی بیشتر به نگارش درمی آوردم.

و گاه چنان بود که افکار گوناگون با یکدیگر تراحم پیدا می کرد و خود را از ثبت کردن آنها ناتوان می یافتم، و به همین جهت بعضی از آنها را که متناسب با روش موجز نویسی برگزیده برای این تفسیر بود انتخاب می کردم، و از بازمانده آنها در گفتارهای عمومی خویش و در نوشته های دیگرم بهره می گرفتم. و هر روز تنها به نوشتن یک درس اکتفاء می کردم:

نخست: بدان جهت که کارهایم بیش از این فرصت برایم باقی نمی گذاشت.

دوم: بیم آن داشتم که تأملات و تفکراتم سست شود.

ب: و پس از سه سال احساس کردم که باید در کار پایان دادن به این تفسیر تسریع کنم، و بیم آن داشتم که خدای ناخواسته توفیق اتمام آن را پیدا نکنم.

به همین جهت روش تدریس درسهایی در تفسیر را پیش گرفتم که بر نوار ثبت می شد و سپس به صورت نوشته درمی آمد و گاه تغییراتی در آن صورت می گرفت که با روش تألیف سازگارتر شود. و بدین گونه با تأیید خداوند سبحانه و تعالی این فرصت فراهم شد که تفسیر از سورة النحل تا آخر قرآن با همین روش به پیش برود.

و فایده این کار، علاوه بر ایجاد سرعت در کار، به وجود آمدن کتابخانه ای صوتی در تفسیر قرآن بود، و بیش از پانصد نوار کاست در تفسیر خلاصه ای برای همه آیات قرآن مجید فراهم آمد و به فضل خدا در کشورهای اسلامی انتشار یافت.

شاید خواننده تفاوتی میان دو نیمه تفسیر مشاهده کند، چه در نیمه اول اعتماد بر فشرده گی کلمات و ایجاز بوده، و در نیمه دوم شرح و تفصیل بیشتر مورد توجه قرار داشته است.

باید بگویم که یک بار یکی از برادران که با خود صورت نوشته تفسیر سورة الرعد را همراه داشت، آن را در یک تاکسی بر جای گذاشت و من بار دیگر ناچار شدم از نو به تفسیر این سوره پردازم، ولی این بار فراهم آوردن تفسیر از راه سخنرانی صورت گرفت که شاید این خود برای من بهتر بود.

و اکنون چهار مجلد از این تفسیر برای چاپ آماده شد که محتوی سوره های الحمد و البقره و آل عمران (یک جزء) و دو سورة النساء و المائده (یک جزء) و دو سورة الانعام و الاعراف (یک جزء) و سوره های الانفال و التوبه و یونس و هود و یوسف و الرعد و ابراهیم و الحجر و النحل (جزء چهارم) است.

در پایان ملاحظات آینده را به آگاهی خواننده می رسانم:

۱- آیات قرآن حکیم را ابعاد متفاوت است که بر حسب تعبیر مترجمان وحی و ائمه هدی علیهم السلام آنها را تخوم (ظواهر) و بطون می خوانند و شماره آنها به هفتاد می رسد، و شخصی همچون من نمی تواند به یکی از آنها برسد تا چه رسد به

همه آنها؟! و به همین جهت، هنگامی که معنی آیه ای را می نویسم، مدعی آن نمی شوم که همه معانی و ابعاد آن است، و بلکه مدعی نزدیکترین معنی بودن آن نیز نمی شوم، و تنها آنچه را که خود از آیات دریافته ام به ثبت می رسانم، و به قصور فهم خویش معترفم. در حقیقت همه تفسیرهای قرآنی چیزی جز بیان بعضی از موضوعاتی که آیات بر آنها صدق می کند نیست، و باید گفت که قرآن پیوسته در بالای تفاسیر قرار دارد و جز خدا، یا کسانی که خدا آنان را برگزیند، کسی بر حقیقت معانی قرآن آگاهی ندارد.

۲- روش من در تفسیر تدبر در آیات پیش از رجوع به تفاسیر بوده است که بندرت به آنها رجوع می کنم، و سبب انتخاب این روش آن بوده است که می ترسم از این طریق میان خودم و قرآن حجابی از کلام بشر کشیده شود.

۳- پس از اتمام تفسیر، به بعضی از برادران پیشنهاد کردم که معانی مفردات قرآن را از تفسیر علامه طبرسی، که آنها را در میان تفسیرهای معتبر کاملترین آنها می دانم، استخراج کنند و چنین کردند و مایه سپاسگزاری من شد، و این معانی را در حاشیه صفحاتی که قرآن به صورت منظم در آنها پیش از تفسیر شدن نقل شده آورده ام تا فایده آن کاملتر شود.

۴- برای آماده شدن تفسیر به جهت چاپ، خود را مدیون برادران فاضلم در مؤسسه دار الهدی، و برادران دفتر خودم، و برادران دار البصائر می دانم و از خداوند مسئلت دارم که از قرآن حکیم نیکوترین پاداش را بهره آنان فرماید.

۵- از خوانندگان محترم امید آن دارم که مرا بر عیبهای کتابم آگاه فرمایند و از این کار خرسندی خدای متعال را خواستار باشند، چه از این راه سهمی در نزدیکتر کردن مردمان به این کتاب مقدس پیدا می کنند.

۶- در نوشتن قرآن بر مصحف شناخته شده در جهان اسلامی و مخصوصا در کشورهای عربی اعتماد کرده ایم که مورد قبول وزارتخانه های اوقاف و دستگاههای فتوی در این کشورها است.

و از خدا سبحانه و تعالی مسئلت دارم که این کوشش ناچیز را همچون

وسيله ای برای نزدیکی به خودش قرار دهد و آن را از من قبول کند و در روز بزرگ پاداش، که از مال و فرزند سودی به دست نمی آید، آن را مایه سود بردن من قرار دهد، و امت اسلامی ما و بالخاصه مجاهدان در راه خدا را از آن بهره مند سازد، بحق محمد سید النبیین و آله الهداه المیامین.

□
و صلی الله علیه و علیهم و سلم تسلیم کثیرا محمد تقی مدرس ۱۴۰۵/۱۲/۱۳ هجری ۱۹۸۵/۸/۳۰ میلادی

ص: ۱۹

پیش از آغاز کردن به تفسیر قرآن حکیم بحثهایی تمهیدی ذیل مورد نیاز است:

الف: قرآن چیست؟ و چرا فهم بشر از احاطه یافتن به ابعاد قرآن حکیم ناتوان است.

و بدین گونه قرآن در آیات آن و در سنت بیان می شود، و سرانجام خواهیم گفت که چرا مردمان را به قرآن فرامی خوانیم.

ب: مجموعه ای از بحثهای قرآنی را که از کتاب سابق ما: بحوث فی القرآن الحکیم، اقتباس شده خواهیم آورد، که در آنها از قرآن و تفسیر به رأی، و قرآن در میان تزکیه و تعلیم، و قرآن میان ظاهر و باطن، و میان محکم و متشابه سخن رفته است.

و معنی حروف هفتگانه در قرآن و چگونگی اثبات معانی قرآن.

ج: چگونگی تدبّر در قرآن که در آن - بار دیگر - از کتاب خود (بحوث فی القرآن الحکیم) روش خلاصه ای را در کیفیت الهام گرفتن از قرآن اقتباس می کنیم و همین است که شالوده تفسیر مرا تشکیل می دهد.

در آن جا که بحث شامل موضوعی از تدبّر و صفات نفسانی، و سپس از تدبّر و صفات عقلی، و از روش بیان و نقش آن در فهم قرآن می شود.

سپس از کیفیت پیوستگی و ارتباط قرآن با واقعیت و این که چگونه می توان قرآن را مورد تطبیق بر واقعیتها قرار داد، و سرانجام به صورت خلاصه از روش تدبیر سخن خواهم گفت.

ص: ۲۲

فصل اول**اشاره**

قرآن چیست و چرا مردمان را به آن می خوانیم؟ - قرآن در آیات قرآن - قرآن در سنت - چرا به قرآن دعوت می کنیم؟

ص: ۲۳

قرآن در آیات قرآن

پیش از آغاز کردن به تفسیر قرآن حکیم، ناگزیر از پرداختن به بحثهایی تمهیدی و مقدماتی هستیم که در آنها از کیفیت تدبر در آیات قرآن سخن خواهیم گفت، و در واقع بیان کننده روشی است که نویسنده در تفسیر قرآن از آن پیروی کرده است.

و پیش از هر چیز این پرسش را طرح می‌کنیم که قرآن چیست؟ و چرا فهم آدمی از احاطه پیدا کردن بر ابعاد قرآن حکیم ناتوان است؟ قرآن برای یک نسل یا یک قرن نازل نشده، بلکه کلام بزرگ خدا است که با زمان از روزی که خدا آن را ایجاد کرده تا روزی که خود وارث زمین و هر که بر آن است می‌شود، امتداد پیدا می‌کند. و با بشریت از روز فرود آمدن آن از آسمان به عنوان پایان دهنده به رسالتهای خدا تا روز برانگیخته شدن آنان امتداد داشته است.

بنا بر این کتابی است که همه را فرامی‌گیرد و هیچ کس فراگیرنده آن نیست.

و چون آدمی تکامل پیدا می‌کند، ناگزیر قرآن در برابر او باقی می‌ماند بی آنکه هر اندازه هم که از لحاظ پیشرفت تمدن و سیر کردن در آفاق شناخت و معرفت به جلو رفته باشد، بتواند به تمام آن دسترسی پیدا کند؛ و اگر عقل محدود بشری از احاطه یافتن به جمیع اسرار قرآن عاجز بماند، ۱/ آیا زبان و لغت آدمی ناتوان نخواهد ماند؟ هنگامی که قرآن به توصیف خود می‌پردازد، افقهای از شناخت در

برابر ما می‌گشاید، که چون به پژوهش در آنها پردازیم، می‌توانیم بیشتر از خصایص قرآن و صفات عالی و کمالی آن آگاه شویم.

و این به معنی ناتوانی ما از فهم هر چیز در قرآن نیست، بلکه ما را به ضرورت پیشروی در آفاق معرفت قرآنی برمی‌انگیزد، بی‌اینکه حدی برای این پیشرفت قایل باشیم یا از تلاشی که در این راه می‌کنیم رنج و تعبی به ما دست دهد.

قرآن یگانه کتابی است که خواننده آن خسته نمی‌شود، و هر چه تلاوت آن فزونی پیدا کند، شوق و شور برای این تلاوت افزونتر می‌شود.

این بدان جهت است که در هر قرائت تازه قرآن را تازه و نو می‌یابیم، و به دانش و شناختن تازه از آن دسترس پیدا می‌کنیم. آری، گاه آدمی از تفحص برای به دست آوردن معارفی بیشتر از قرآن خسته می‌شود، ولی قرآن از بخشیدن این گونه شناختها، و بخشیدن به وفور و فراوانی، هرگز خسته نمی‌شود، و همچون ابر بخشنده ای است که زمین را از برکات پیوسته خود پر می‌کند و هرگز از بخشندگی باز نمی‌ایستد.

بنا بر این بر ما واجب است که بر دریای گسترده قرآن، که کرانه‌ها در برابر امواج آن متلاشی می‌شود، به بحرپیمایی پردازیم.

و اگر پرسیده شود که در فهم کتاب بزرگوار خدا باید از چه چیز مدد بگیریم؟ پاسخ این پرسش خود قرآن است، چه هیچ بعدی از معرفت نیست که راهنمایی و بینه‌ای از آن در این کتاب آسمانی نباشد، و از آشکارترین آنها بعد ویژه معرفت خود قرآن است.

پس قرآن چیست و خود قرآن چگونه آن را توصیف کرده است؟ در بیش از یکصد آیه از خصوصیات قرآن سخن رفته است. و چون بر آن دهها آیه را بیفزاییم که از شئون مختلف قرآن حکیم سخن رفته، گنجینه ثروتمندی از دانش فراهم می‌آید که از ۱/ تدبر در آن آشنایی و معرفتی گسترده به قرآن حاصل می‌شود. و چون ما این گونه آیات را در ضمن تفسیر فراگیر قرآن خود مورد تفسیر قرار

داده ایم، تنها کاری که در مباحث تمهیدی تفسیر به نظرمان شایسته می نماید، یادآوری از مجموعه ای از این آیات و پس از آن ذکری از بعضی از احادیث شریف است که حقا شرحی از آیات قرآن به شمار می آید که الهامبخش نور و بصیرت است، تا چه رسد به وصف خود قرآن.

قرآن نور است، قرآن، کتاب مبین است، قرآن، سلام است، قرآن، صراط مستقیم است؛ این همه صفاتی است که در آیه ذیل آمده است:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (المائدة ۱۵-۱۶) و در قرآن راهنمایی و هدایتی است که جهت پیشروی سالم را در زندگی آشکار می سازد.

در قرآن رحمت و بخشندگی و رستگاری برای کسی است که ایمان آورد و پیرو هدایت آن باشد. که در آیه ذیل بدین صورت بیان شده است:

«هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (الاعراف ۲۰۳) و ناگزیر مردمان باید در قرآن به تفکر پردازند تا از خلال امثال قرآن به معرفت دسترس پیدا کنند؛ قرآن چنین می گوید:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُذِرْهَا لِلَّذِينَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كِبَارُهُمْ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (الحشر ۲۱) اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، آن را از ترس خدا خاشع و از هم شکافته می دیدی؛ و این ۱/ مثلها را برای مردمان می آوریم تا مگر به تفکر پردازند.

همه گفتارهایی که در آنها برای تفسیر صورت ظاهر قرآن کوشش به عمل آمده، از بیان حقیقت ناتوان مانده است، جز این که بگوئیم وحی از خداست و گفته شاعری نیست که در سختی و فشردگی رؤیاهای خود شناور است، و نیز گفته کاهنی نیست که دروغ پردازی می کند و سخنی را به صورت مجمل بر زبان می راند که از آن چیزی دستگیر نمی شود. قرآن چنین می گوید:

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصَرُونَ وَ مَا لَا تُبْصَرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ

قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ وَلَا بَقُولِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (الحاقه ۳۸-۴۲) قرآن برای آن آمده است که مردمان در آن تدبّر کنند، بدان شرط که قفل دل‌های خود را بگشایند تا مستقیماً به مشاهده حقیقت توفیق یابند:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد ۲۴/) و هر که در قرآن تدبر کند، خواهد دانست که از خداست، بدان جهت که اختلافی در آن نیست:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (النساء ۸۲/) قرآن پندی است که ژرفای ضمیر را تکان می‌دهد، و داروی شفا دهنده‌ای است که سینه‌ها را از کینه و رشک و بستگی پاک می‌کند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمِمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (یونس ۵۷/) و قرآن کتاب خداست و آفریدگان از آوردن مانند آن ناتوان مانده‌اند:

«قُلْ لَنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (الاسراء ۸۸/) و در قرآن از هر مثلی عبرتی، و از هر راهی چراغ راهنمایی، و از هر دانشی درسی، و از هر نیکی پیشوایی، و از نیکویی وسیله‌ای به دست می‌آید. برای هر پیشامد نمونه‌ای از گذشته‌ها به دست می‌دهد، و برای هر نمود قانونی کلی بیان می‌کند، و برای هر دشواری تازه راه حلی واقعی و کهن در اختیار ما می‌گذارد:

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (الاسراء ۸۹/).

قرآن آیات و نشانه‌های آشکار کننده است، و مثلی از واقعیت تاریخی گذشته برای زمان حاضر «وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (النور ۳۴/) اگر قرآن بر کوه‌ها فرود می‌آمد، خاضع و خاشع می‌شدند، بدان جهت که

قرآن آدمی را به یاد خدایی می اندازد که همه چیز از او بیم دارد «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّتَصِّدِعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» .

ص: ۲۹

قرآن در سنت

در درسی که گذشت از توصیفی که قرآن در آیات ذکر حکیم کرده است سخن گفتیم. و اینک به توصیفی از قرآن که در حدیث و سنت آمده است می پردازیم. و در این شک نیست که حدیث شرحی وافی یا ارتجالی برای آیات ذکر حکیم است.

در حدیثی مأثور از عکرمه آمده است که، ابن عباس می گفت: «خدای عز و جل را سه چیز مقدس و محترم است که همانند آنها چیزی نیست: کتابش که روشنی و حکمت او است، و خانه اش که آن را قبلهٔ مردمان قرار داده و رو کردن به خودش را از طرف مردم جز از طریق رو کردن به این خانه نمی پذیرد، و عترت پیامبران».

و در حدیثی مسند و روایت شده از پیامبر (ص) آمده است که گفت:

«چنان می نماید که خواننده شدم و اجابت کردم، و من در میان شما دو چیز سنگین بر جای می گذارم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری و آن کتاب خدای تبارک و تعالی است که همچون ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین است، و دیگری عترتم یعنی اهل بیتم است، پس نگران آن باشید که چگونه در آنها جانشین من می شوید».

در حدیث مسند دیگری از پیغمبر (ص) آمده است که گفت: «ای مردم،

شما در زمان آتش بس به سر می برید، و بر پشت سفر قرار گرفته اید و بسرعت پیش می روید. دیدید که شب و روز و خورشید ۱/ و ماه هر چیز نو را کهنه می کنند، و هر دور را نزدیک، و هر آنچه را که وعده شده پیش می آورند، پس برای پایان سفر خود را آماده سازید».

□

مقداد از جای برخاست و گفت: «یا رسول الله! زمان آتش بس «دار الهدنه» چیست، و پیامبر (ص) گفت: «سرزمین بلاد آزمایش و از همه جا بیخبری» و سپس چنین افزود که: «پس چون فتنه ها امر را بر ما مشکل و مشتبه سازد و به صورت پاره های شب تاریک درآورد، به قرآن پناه برید که شفاعت کننده ای شفاعت پذیرفته است و برای هر کس از آن دوری گزیند و خبر رسانی است که چون از کار بد بنده ای به خدا خبر رساند آن را می پذیرد و تصدیق می کند».

سپس پیامبر (ص) چنین افزود: «هر کس آن را پیشوای خود قرار دهد، او را به بهشت رهنمون می شود، و هر کس آن را پس پشت خویش اندازد، او را به آتش می رساند. راهنمایی است که آدمی را به بهترین راه هدایت می کند؛ کتاب تفصیل است و بیان تحصیل؛ جدا کننده [حق از باطل]

است و هزل و شوخی نیست؛ ظاهری دارد و باطنی: ظاهر آن حکمت و فرزانگی است و باطن آن علم و دانایی؛ ظاهر آن نیکو و شگفت انگیز است، و باطن آن ژرف؛ مرزها و ظواهری دارد که هر یک را مرزهایی است؛ عجایب آن از شماره بیرون است، و شگفتیهای آن کهنه نمی شود. در آن چراغ راهنمایی و منزلگاههای فرزانگی و دلالت بر نیکی برای کسی است که آن را بشناسد».

مردی نزد امام صادق (ع) آمد و پرسید: «چرا قرآن هر چه بیشتر خوانده و پراکنده شود بر شادابی و زیبایی آن افزوده می شود؟» و امام ابو عبد الله (ع) در پاسخ او گفت: «بدان جهت که خدا آن را برای زمانی جز زمانهای دیگر و برای مردمی جز مردمان دیگر قرار نداده است، و از همین رو در هر زمان تازه است و برای هر گروهی تا روز قیامت شاداب و نشاط افزا است».

و پیامبر(ص) گفت: «برتری قرآن بر سخنان دیگر همچون برتری خدا بر بندگان او است»، و گفت: «قرآن ثروتی است که جز آن ثروتی نیست»، و گفت:

«قرآن خوان مهمانی خدا است، پس تا آنجا که می توانید آن را فراگیرید».

و پیامبر(ص) گفت: «اگر خواهان زندگی سعادت‌مندان و مرگ شهیدان و رهایی از روز حسرت و سایه در گرمای سوزان قیامت و رسیدن به راه در گمراهی هستید، به خواندن و مطالعه قرآن پردازید که کلام ۱/ رحمان است و وسیله اجتناب از شیطان و برتری یافتن کفه حسنات در میزان».

و امام علی(ع) یک بار در توصیف قرآن چنین گفت: «بر شما باد توجه به کتاب خدا، که ریسمان محکم است و روشنایی آشکار و درمان سودمند و دستور نافع و مایه دوری از گناه برای کسی که به آن متمسک شود و وسیله رستگاری برای آنکه به آن چنگ زند؛ نه کج می شود تا آن را راست کنند، و نه به باطل می گراید تا آن را بازگردانند. با گذشت زمان، و از خواندن و شنیدن بسیار آن کهنه نمی شود».

هر کس به آن سخن گوید راست گفته است، و هر که به آن عمل کند پیش می افتد».

و امیر المؤمنین(ع) گفت: «کتاب خدا چیزی است که به آن می بینید، و به آن می شنوید، و پاره ای از آن به پاره ای دیگر سخن می گوید، و پاره ای از آن گواه پاره ای دیگر است».

و حارث الاعور از اصحاب امام علی(ع) گفت: «بر او در آمدم و گفتم: یا امیر المؤمنین، در آن هنگام که نزد تو هستیم چیزهایی می شنویم که به آن شاد می شویم، و چون از نزد تو بیرون می رویم، چیزهای مختلف و پوشیده می شنویم که نمی دانیم چیست. پس آن حضرت گفت: یا این که آنها را انجام داده اند؛ گفتم:

□

آری، و او گفت: از رسول الله شنیدم که گفت: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! در میان امت تو فتنه ای خواهد بود. گفتم: چگونه باید از آن خود را بیرون کشیم؟ گفت: به وسیله کتاب خدا که در آن خبر آنچه پیش از شما بود یا پس از شما خواهد بود آمده است، و میان شما حکم می کند، و کلام قاطع است و شوخی و

هزل نیست. هر کس که ستمگری بر او فرمان راند و بجز آن عمل کند، خدا او را هلاک خواهد کرد، و هر کس راه راست و هدایت را از جز آن خواستار شود، خدا او را گمراه می کند، و آن ریسمان محکم خدا و ذکر حکیم و صراط مستقیم است، هواهای نفسانی در آن کجی پدید نمی آورد، و زبانها مایه اشتباه کردن آن نمی شود و از تکرار کهنه نمی شود و شکفتیهای آن پایان نمی پذیرد».

احادیث شریف روایت شده از پیامبر(ص) و از امامان راهنما بدین گونه قرآن را توصیف می کند.

از خدا مسئلت داریم که ما را موفق به رسیدگی به همه این منابع شریف و پرداختن به همه جوانب قرآن سازد که تمام توفیق به دست او است، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

ص: ۳۳

چرا به قرآن دعوت می‌کنیم

در ضمن سخن گفتن از مباحث تمهیدی قرآن حکیم، این پرسش مطرح می‌شود که: چرا به قرآن دعوت می‌کنیم و آن را می‌خوانیم؟ نخستین پرسشی که برای ما مطرح می‌شود، سؤال از علتی است که بدان علت مردمان را به قرآن حکیم می‌خوانیم، و در حقیقت سببهای متعددی ما را به بازگشت به قرآن و تدبر کردن در آن می‌خواند، و ما که جز به اختصار یادآور بعضی از آنها می‌شویم، چاره‌ای جز اعتراف کردن به ناتوانی خویش از احاطه پیدا کردن به همه آنها نداریم.

۱- هر یک از ما برای خود خواسته‌های مشروعی دارد و آرزومند یافتن راه راستی برای دسترس پیدا کردن به آنها است، و قرآن حکیم همین راه راست رسیدن هر کس به مصالح و امیال مشروع او است.

اهمیت و عظمت قرآن تنها منحصر به آن نیست که می‌تواند امیال و مصلحت‌های مشروع مردمان را بسرعت تحقق بخشد و آنان را از راهی ایمن به آنچه می‌خواهند برساند، بلکه مهمتر از آن بدین جهت است که ۱/ پایه‌هایی برای شخصیت تکامل یافته آدمی فراهم می‌آورد که به میانجیگری آنها می‌تواند باسانی به خواسته‌های مشروع خود برسد.

۲- مصالح آدمی به نوبه خود چیزی جز بعضی از بلندپروازیه‌ها و

افزون طلبیهای بزرگ او نیست، و بعضی دیگر از آنها در ضمن جستجوی شخص از حق و خیر و کوشش پیگیر او برای تحقق بخشیدن به آنها در دسترس قرار می گیرد.

انسان خواستار استقرار بخشیدن به ارکان حق است، به همان گونه که خواستار دست یافتن به خواسته ها و مصالح مشروع خویش است.

و مهمترین چیزی که آدمی برای رسیدن به آن تلاش می کند، برقرار کردن توافقی میان این دو هدف است که یکی تحقق بخشیدن به حق و حقیقت است و دیگری رسیدن به آنچه موافق با مصلحت شخصی او است.

قرآن همین حقی است که بشر خواستار آن است و برای شناختن و روان گردانیدن آن تلاش می کند، که علاوه بر این به انسان برای ایجاد توافقی میان آن و مصالح خاص او مدد می رساند.

اکنون به عقب بازمی گردیم و می پرسیم که: کدام یک از ما است که نخواهد انسان پاکیزه ای باشد و از گناه و زشتکاری دوری جوید و پیوسته ملتزم راه راست و روش پاکیزه باشد، ولی آیا چه شماره ای از ما مردم می تواند چنین کند؟ البته عده کمی می توانند چنین باشند، و می پرسیم که: چرا چنین است؟ سبب آن است که ناگزیریهای زندگی فرصت کافی برای آن باقی نمی گذارد که شخص درباره خیر و حق یا نیکی و راستی به تفکر پردازد، ولی قرآن این فرصت را فراهم می آورد، بدان سبب که آدمی را به راههای درست مصالح وی که منافی با خیر و حق نباشد و با آنها تکامل یابد رهبری می کند.

۳- در زندگی با مشکلات و دشواریهایی برخورد می کنیم: دوستانی ناگهان نسبت به ما قلب ماهیت پیدا می کنند، و خویشاوندانی از بیگانگان برای ما بیگانه تر می شوند، زیانهای ناگهانی و رسیدن دشواریها چنان است که گاه خودداری را از اختیار ما خارج می سازد. و در نتیجه در سرایشی نومیدی و تباهی و خود گم کردگی قرار می گیریم.

۱/ ولی قرآن حکیم راه حلهایی قطعی در مقابل همه مشکلات در اختیار ما قرار می دهد و بلکه آنچه بیش از این می کند، به وجود آوردن انسانی است که بتواند

راه‌های مناسب را در وقت مقتضی برای مقابله با دشواریها پیدا کند.

و این در پیرامون پاسخ گفتن به پرسش آینده است:

چرا اساساً مردمان را به قرآن حکیم دعوت می‌کنیم؟ ولی دعوت کردن به قرآن چیزی است، و سود بردن از آن چیزی دیگر، و ما علاوه بر دعوت به قرآن، دعوت به تدبّر و اندیشیدن در قرآن می‌کنیم. برای چه؟ برای آنکه تدبّر در قرآن راه مستقیم عمل کردن به آن است، و آن کس می‌تواند به قرآن عمل کند که در آیات کریم آن بیندیشد و از محتوای آنها آگاه شود.

تدبّر در قرآن فرصتی برای انسان فراهم می‌آورد که در این فرصت محتوای قرآن حکیم را بفهمد، بدان جهت که خداوند سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود نوری به ودیعت نهاده است که بشر را به پروردگار بزرگش راهنمایی می‌کند و به همین جهت به او ایمان می‌آورد و سپس به عملی کردن مقررات و احکام شریعت و دین او برمی‌خیزد.

بنا بر این تنها کاری که آدمی باید بکند، داشتن دل و جانی است که بر قرآن گشوده و آماده فهمیدن آن باشد، و این کار از طریق تدبّر در قرآن صورت‌پذیر می‌شود.

خداوند سبحانه و تعالی می‌گوید:

« قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ، وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - از خدا روشنی و کتاب روشن و آشکاری به شما رسید که خدا به توسط آن هر کس را که پیرو خرسندی او باشد به راههای سالم و مایه سلامت رهبری می‌کند، و ایشان را، به فرمان خود، از تاریکیها به روشنی بیرون می‌آورد، و به راه راست هدایتشان می‌کند.»

قرآن خود نور است، و کار ما در برابر نور چیزی جز آن نیست که چشمان خود را باز کنیم و امواج نور را بپذیریم و به وسیله این نور روشنی همه چیزها را ببینیم.

کافران و فاسقان برای خود کوری را برگزیدند و چشمان خود را برای پذیرفتن روشنی باز نکردند، ۱/ و برای جلوگیری از نفوذ نور درخشان به قلبهای خود از ترس این که مبادا از آن متأثر شوند و از پرتو آن نورانیت پیدا کنند به کارهای محال و دور از تصور متمسک شدند.

کافران به آنچه پس از این از قرآن کریم نقل می شود، یکدیگر را سفارش می کردند:

« وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ - و کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش ندهید و در آن هرزه درایی کنید.»

از نور پرهیز می کردند و از آن می گریختند، و چون یکی از ایشان به نزد پیامبر اسلام (ص) آمد و از او درباره قرآن پرسش کرد، و آن حضرت به تلاوت بعضی از آیات قرآن پرداخت، آن مرد سست شد و دست بر دهان رسول الله (ص) نهاد و گفت: تو را به خدا و خویشاوندی سوگند می دهم که از تلاوت بازایستی.

سپس به نزد قوم خویش بازگشت و گفت: جادویی بر تأثیر است.

آن شخص نمی توانست جریان نوری را تحمل کند که قلب او را فرا گرفته بود لذا پیامبر اسلام را خاموش کرد و گریخت.

آنچه از انسان خواسته شد باز بودن دل او برای پذیرفتن قرآن و شنیدن آیات آن با تدبیر و تجرد از چیزهای دیگر جز آن است. بنا بر این، آدمی بزودی خواهد فهمید که معجزه چگونه صورت پذیر می شود.

مرد گناهکاری در آن می کوشید تا از دیواری بالا- رود تا مالی را در پشت آن بدزدد و زنانی را به زور در تصرف خود گیرد، و در این ضمن بانگی را از داخل خانه شنید که از این آیه کریمه حکایت می کرد:

« أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ - آیا هنگام آن نرسیده است که دلهای کسانی که ایمان آورده اند در مقابل ذکر خدا خاشع شود؟»

چند ثانیه ای به آیه گوش فرا داد و آن گاه به گریستن پرداخت و گفت:

چرا، وقت آن رسیده است که دل سنگ و سخت من در مقابل یاد خدا و کلام حقی

که نازل شده خاشع شود؛ پس از دیوار فرود آمد و رو به مسجد کرد و پیوسته در آن معتکف شد. تدبیر آن مرد در یک آیه او را از گناهکار ۱/ و جانی به صورت کسی در آورد که تمام عمر ماندگار در محراب عبادت شد؛ پس چه شود که انسانی در تمام قرآن تدبیر کند؟ آیا از صورت یک انسان به صورت یک فرشته و بلکه بالاتر از فرشته در نخواهد آمد؟ از خدا مسئلت داریم که ما را از جمله کسانی قرار دهد که در قرآن و آیات کریمه آن به تفکر و تدبیر می پردازند، و از این راه به نور مبین دسترس پیدا می کنند، که هر توفیق و کامیابی از آن است.

فصل دوم**اشاره**

مسائل قرآن - ضرورت تدبر کردن در قرآن - قرآن و تفسیر به رأی - قرآن در میان تزکیه و تعلیم - قرآن حکیم میان ظاهر و باطن - قرآن حکیم میان محکم و متشابه - قرآن حکیم و حروف یا قرائت‌های هفتگانه - قرآن حکیم و اثبات معانی آن

ص: ۳۹

ضرورت تدبر کردن در قرآن

اینها فواید قرآن است، و همینها اصولاً و سائلی است که ما را به تدبر کردن و اندیشیدن در قرآن می خواند. چه قرآن تنها برای کسی سودمند است که به آن کار کند، و کسی می تواند به آن کار کند که در نتیجه تدبر توانسته است آن را بفهمد.

بلکه تدبر در قرآن تنها وسیله برای امکان عمل کردن به آن است. چه خداوند تبارک و تعالی در کتاب کریم خود نوری به ودیعت نهاده است که آدمی را به پروردگار بزرگ او رهبری می کند، و در نتیجه به او ایمان می آورد، و سپس به عملی کردن شرایع او می پردازد؛ بنا بر این بر آدمی تنها انجام دادن یک کار ناگزیری و ضروری است و آن باز نگاه داشتن دل خود بر قرآن و آماده بودن و شدن برای فهمیدن آن است. و این از راه تدبر حاصل می شود.

خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵/۱۶) قرآن خود نور است، و بر ما در برابر نور کاری جز آن باقی نمی ماند که چشمان خود را برای دیدن روشنی باز کنیم و به مدد این روشنی همه چیزها را ببینیم.

۱/ تدبر در قرآن به معنی تحمیل کردن آراء و افکاری اضافی بر آنها نیست،

بلکه تسلیم شدن به علوم قرآنی و تأویل در معانی آیات آن و نگرستن به زندگی به میانجیگری آنها و کوشش برای فهم حقایق طبیعی و آفاق درونی جان به وسیله آنها است.

و در این جا تفاوت میان تفسیر و تأویل قرآن به رأی شخصی که دین سخت آن را نهی کرده و میان تدبر در قرآن که دین شدیداً به تأکید درباره آن پرداخته، نهفته است.

بر بعضی از کسان این دو امر با یکدیگر مشتبه شد، و به همین جهت نور قرآن را به گمان این که برتر از سطح فهم و ادراک ایشان است از خود پوشیده نگاه داشته اند.

البته آدمی نمی تواند به بلندی سطح قرآن ارتقا پیدا کند، ولی شعاع آن همچون خورشید پیوسته به چشمهای بینا می تابد. پس هر کس به پیروی هوای نفس یا تفسیر به رأی و نظر شخصی خود را از این شعاع محروم سازد، گمراه است، و هر کس به آن تسلیم شود و دل خود را از هر اندیشه پیشین در هنگام تلاوت قرآن تهی کند، خدا او را به راه راست هدایت خواهد کرد.

علامه طبرسی در تفاوت میان تفسیر به رأی و تدبر در قرآن چنین می گوید:

و بدان که در خبر صحیح از پیغمبر (ص) و امامان قائم مقام او (ع) آمده است که: تفسیر قرآن جز با اثر و حدیث صحیح و نصّ واضح و آشکار جایز نیست، و علمای اهل سنت نیز از پیغمبر (ص) روایت کرده اند که گفت: هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند و به حق برسد، خطا کرده است. و گفته اند که گروهی از تابعان گفتار به رأی را درباره قرآن مکروه دانسته اند، همچون سعید بن مسیب و عبیده السلمانی و نافع و سالم بن عبد الله و جز ایشان. گفتار در این باره آن است که خداوند سبحانه و تعالی مردمان را به استنباط آیات تشویق کرد و راه آن را نشان داد و کسانی را که به این کار پرداخته بودند ستود و گفت: کسانی که آن را استنباط کنند آن را می دانند، و بعضی دیگر را برای ترک تدبر در قرآن و خودداری از تفکر در آن نکوهش کرد و گفت: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَيَّ قُلُوبٌ أَفْقَالُهَا» - آیا در

قرآن تدبیر نمی کنند، یا این است که بر دل‌هایشان قفل زده شده است» و به یاد آورد که قرآن به زبان عربی نازل شده و گفت: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا - آن را قرآنی عربی قرار دادیم». ۱/ و پیغمبر (ص) گفت: «اگر حدیثی از من به شما رسید، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید و اگر با آن موافق بود آن را بپذیرید و اگر مخالف بود آن را به دیوار بکوبید» و بدین ترتیب آشکار شد که کتاب خدا حجت است و باید همه چیز به آن عرضه شود، و چگونه ممکن است که با نامفهوم بودن معنی چنین عرضه ای بتواند صورت بگیرد؟ این گفته و نظایر آن دلیل این است که خبر مورد نظر را نباید به ظاهر آن ترجمه کرد، و معنی آن چنین است: اگر این مطلب صحیح باشد که آن کس که قرآن را حمل بر رأی خود کند و به گواهیهای الفاظ آن عمل نکند به حق رسیده است، استدلال غلط بوده است. و از پیغمبر (ص) روایت شده است که گفت: قرآن هموار و رام و مشتمل بر وجوه مختلف است، پس آن را بر بهترین وجه حمل کنید. و از عبد الله بن عباس روایت شده است که وی گونه های مختلف تفسیر را چهار دانسته است: تفسیری که هیچ کس عذری برای ندانستن آن ندارد، و تفسیری که عرب از راه کلام خود می داند، و تفسیری که علما آن را می دانند، و آخری آنکه جز خدا کسی آن را نداند. اما آنکه عذر هیچ کس برای ندانستن آن پذیرفته نیست، چیزی است که از همه شرایع قرآن و مجموع دلایل توحید به دست می آید؛ و آنچه اعراب به سبب زبان خود می دانند حقایق لغت و موضوع سخن ایشان است؛ و آنچه علما از آن آگاهند، تأویل متشابه و فروع احکام است؛ و اما آنچه جز خدا کسی نمی داند چیزی است که به معارف غیبی و قیام ساعت قیامت مربوط می شود! (۱)

ص: ۴۳

قرآن و تفسیر به رأی

گروهی از مسلمانان چنان تصور می کنند که تدبّر در قرآن، که تدبّر در قرآن، جز برای کسی که بهره وافر از علم داشته باشد، روا نیست، و گواه این پندار خود را بعضی از روایات می دانند که در آنها از تفسیر قرآن به رأی نهی شده است.

ولی این گمان کاملاً غیر منطقی است، بدان سبب که خدای متعال، در آن هنگام که بندگان خود را به تدبّر در قرآن فرمان داده، و بلکه هر انسان را در هر زمان و هر سرزمینی مخاطب قرار داده، بر کتاب خود و آفریده های خویش دانا بوده است.

خداوند سبحانه و تعالی در کتاب خود چنین گفته است:

« هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ * وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ - این گفتار و بیانی برای مردم، و راهنما و پندی برای پرهیزگاران است. » (۳/۱۳۸) و آیا ممکن است که خدا بیانی برای همه مردم فراهم آورد و آن گاه ایشان را از کوشش برای فهمیدن آن یعنی تدبّر در آیات قرآن حکیم منع کند؟ در این صورت فایده آن چه می توانسته است بوده باشد؟ ۱/ خطابه های قرآن که در آنها با « يَا أَيُّهَا النَّاسُ » عموم مردم، یا با « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » همه مؤمنان مخاطب کلام خدا واقع می شوند، برای آن است که همگان کلام خدا را بشنوند و آن را بفهمند. آیا با این حال می توان تصور کرد که

تدبر در کلام خدا روا نیست؟ ممکن نیست گفته شود که روایات از تدبری که خدا به آن فرمان داده است نهی کرده اند. بلکه گفتار منطقیتر آن است که بگوییم روایات چیزی را نهی کرده اند و آیه قرآن به چیز دیگری فرمان داده است. یا این که روایات حدودی از تدبر را بیان کرده اند که تجاوز از آن جایز نیست.

پس آیا روایات چه چیز را نهی کرده اند؟ واقع امر آن است که انسان می بایستی از حقی که از آن آگاهی دارد پیروی کند، و آنچه را که بر آن علم ندارد فروگذارد. خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا - از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن، که گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش و مؤاخذه قرار می گیرند.» (۱۷/۳۶) به همین گونه بر انسان، در شریعت اسلام، روا نیست که چیزی بگوید که به آن علم ندارد. خداوند متعال می گوید:

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۲/۱۶۹).

و قرآن گفتن چیزی را که شخص به آن علم ندارد، گناهی می داند که خدا آن را بزرگ می شمارد و مردمان آن را کوچک می شمارند:

«وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ - با دهنهاتان چیزهایی می گوئید که به آنها علم ندارید و آن را آسان و روا می شمارید، در صورتی که در نزد خدا بزرگ است.» (۲۴/۱۵).

و بنا بر این جایز نیست که اندیشه یا کاری را به کسی نسبت دهیم مگر این که یقین داشته باشیم که ۱/ از او است. و به همین گونه تفسیر کردن سخن کسی به گونه خاصی که قصد وی آن بوده است، تا در این باره یقین قطعی نداشته باشیم، روا نیست، و اگر چنین کنیم سخن او را تحریف کرده و به او نسبت نادرست داده ایم.

و عظمت این نهی در آنچه به خدای بزرگ نسبت داده شود بیشتر آشکار است، و بنا بر این هر گفتاری را که به خدا نسبت می دهیم، با علم یقینی باید بدانیم که گفته خدا است، و چون جز این شود، دروغی را بر خدا بسته، و به او نسبت داده ایم.

« إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ - کسانی که دروغی را بر خدا ببندند، رستگار نخواهند شد. » (۱۶/۱۱۶) به همین گونه هر تفسیر کلام خدا که از مطابقت آن با حقیقت واقع یقین نداشته باشیم، نوعی از دروغ بستن به خدا محسوب می شود.

در میان مسلمانان کسانی بوده اند- و هنوز هم هستند- که از دین برای مصالح شخصی خویش بهره برداری می کردند- یا از آن برای اثبات هواهای نفس زیانبخش خویش مدد می گرفتند- و بدین ترتیب به تفسیر آیات قرآنی بر حسب آراء شخصی خود می پرداختند. این گونه کسان می خواهند کتاب خدا را پیرو افکار خویش قرار دهند و بر آن چیزهایی تحمیل می کنند که نمی تواند آنها را تحمل کند.

آنچه مقصود اسلام بوده آراء این گروه است، و در قرآن چنین آمده است:

« هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ. وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - او است آنکه به تو کتاب فرو فرستاد: آیه هایی از آن محکم است و آیه هایی دیگر متشابه، پس کسانی که در دلهای ایشان شک است، پیروی از آیات متشابه آن می کنند تا از این راه فتنه برانگیزند و به تأویل قرآن پردازند. و تأویل آن را کسی جز خدا و استواران در علم کسی نمی داند. اینان می گویند که ما به آن ایمان داریم و همه آن از جانب پروردگار ما رسیده و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد. » (۳/۷) (۱) و قرآن بدین گونه مقاصد این گروه فاسد را آشکار ساخته و- به صورتی

ص: ۴۶

۱- ۲) - به خواست خدا، در بعضی از صفحات آینده درباره محکم و متشابه سخن خواهیم گفت.

قاطع-از تأویل قرآن برای رسیدن به هدفهای نادرست نهی کرده است.

۱/ روایاتی در دست است که در آنها نیز آنچه در قرآن نهی شده به همان گونه نهی شده است. ولی این نهی به تعبیر دیگر نهی از تفسیر به رأی است که به معنی پیروی از هوای نفس و میل شخصی است، که در مقابل تفسیر بر وفق حقیقت و واقعیت است. و با وجود آنکه تفسیر هر سخن منسوب به کسی به رأی حرام است، این حرمت در مورد کلام خدا شدیدتر است، و از همین رو در روایات این مطلب به صورتی خاص بیان شده و از قواعد عمومی خارج نیست.

و اینک بعضی از این گونه روایات:

از امام صادق(ع) است که گفت: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر به حق برسد پاداشی به او داده نمی شود، و اگر خطا کند سقوط کرده و از آسمان دور شده است». (۱)

و از پیغمبر(ص) روایت شده است که گفت: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند و به حق برسد، خطا کرده است». (۲)

و نیز از او است که گفت: «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جای نشستن او در آتش است».

پس حقیقتی که در آن شکی نیست این است که گفتار به رأی شخصی -مخصوصاً در تفسیر قرآن حکیم- حرام است و حرمتی شدید دارد.

ولی این مطلب ربطی به تدبّر در قرآن ندارد، چه تدبّر به معنی اندیشیدن تمرکز یافته در آیه به منظور دست یافتن به شناخت حقیقت بیان شده در آن آیه است.

پس تدبّر برای به دست آوردن علم به قرآن است، تا چنان شود که آدمی در تفسیر قرآن از روی رأی و هوای نفس تفسیر نکند، بلکه این کار از روی علم و دانش صورتپذیر شود.

ص: ۴۷

۱-۳) -تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۱.

۲-۴) -همان جا.

قرآن میان تزکیه و تعلیم

قرآن حکیم را دو هدف اساسی است که اگر از آنها آگاه شویم، به شناختن بعضی از دشواریهای آن معرفت پیدا خواهیم کرد، و آن دو تزکیه و پاکیزه کردن مردم و تعلیم و آموزش دادن به ایشان است. و خداوند سبحانه و تعالی در آیه ای که پس از این می آید به این هر دو هدف اشاره کرده است:

« هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا - مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - او است آنکه در میان درس ناخواندگان فرستاده ای از خود ایشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکیزه شان سازد و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکار بوده اند. (الجمعه ۲/۷) هدف آیات قرآنی که بر بیسوادان خوانده می شود، تزکیه آنان و سپس تعلیم و آموختن کتاب و حکمت به ایشان است.

پس فرق میان «تزکیه» و «تعلیم» چیست و چگونه است که قرآن آن دو را با هم یک بار جمع کرده است؟ ۱- تزکیه عبارت از پاک و پاکیزه کردن نفس بشری از رسوبات جاهلیت است، خواه از گونه افکار و اندیشه های باطل بوده باشد، و خواه از گونه اعتقادات نادرست و فاسد، یا اخلاق زشت و نکوهیده.

تزکیه عبارت از پرورش انسان در حال تکاملی است که نیروهای عقلی و بدنی او همگی در حال شکفتگی / ۱ برای رسیدن به خیر و نیکی و حق و راستی است.

و کلمه «تزکیه» مشتق از کلمه زکات یعنی طهارت و پاک بودن است. و اساس و شالوده تزکیه تقویت اراده آدمی و محکم کردن حس آزاد شدن از قید هواها و شهوت‌های نفسانی و محکم کردن روش زندگی و خلق و خوی آدمی است. و هدف تزکیه چیزی بیش از پاک و پاکیزه کردن بشر نیست.

در صورتی که هدف تعلیم افزودن «شناختها»ی تازه به انسان است تا چرخ حرکت او به پیش آدمی سرعت بیشتر پیدا کند، و متکی بر نیروی عقلی است که در جان آدمی نهفته است.

پس ارتباط میان تزکیه و تعلیم، تا حدی به ارتباط میان پاک کردن موتور یک ماشین و ریختن سوخت در آن است. چه، با پاک کردن مواد زیانبخش از ماشین دور می شود، و سوخت وسیله افزوده شدن موادی تازه بر آن است.

پس سوخت بشری در پیشرفت تمدن علم و دانش است. ولی این سوخت بدون تنظیف و پاکیزه کردن ماشین آدمی از اخلاق فاسد و اندیشه های باطل سودی ندارد.

و بنا بر این عمل تزکیه مکمل و تمام کننده عمل تعلیم است، و یکی از آن دو متمم دیگری به شمار می رود.

۲- اما این که قرآن چگونه تزکیه و تعلیم را با یکدیگر جمع می کند، امری است که از چند لحاظ به بحث درباره آن خواهیم پرداخت.

الف: قرآن حکیم، به میانجیگری خود حق، مردمان را به حق متوجه می سازد، و باطل را وسیله دعوت کردن انسان به حق قرار نمی دهد، چنان که بعضی از کتابهای تربیتی کمتر به وسیله ای که با آن می خواهند به هدف تربیتی تحقق بخشند توجه می کنند؛ و به همین جهت قرآن حکیم سنتهای جهانی و قوانین فطری را که بر زندگی فرمان می راند بیان می کند و مردمان را به شناختن آنها متوجه

می سازد تا از این راه بتواند خود را پاک و پاکیزه کنند.

۱/ و از راهنمایی قرآن به این سنتها و هدفها دو امر مورد نظر است:

اول: راهنمایی کردن مردم به راه اصلاح خودشان که عبارت است از ایجاد هماهنگی میان زندگی خودشان و آنچه سنتهای کلی و عمومی خواستار آن است.

دوم: آموختن این سنتها به مردم. و طبیعی است که هدف دوم از ظاهر قرآن پنهان بماند، چه سیاق و راهنمایی کتاب آسمانی که در جهت تزکیه است از آن خبر می دهد که این تزکیه هدف یگانه ای است که قرآن خواستار آن است، ولی، با وجود این، با دیدی جستجوگرانه، بیانات عالمانه ای که آیات قرآن از آنها حکایت می کند، بر ما آشکار می شود؛ مثلاً در سوره الرعد چنین می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» (۱۳/۱۱) - خدا وضع و حال یک قوم را تغییر نمی دهد مگر آنکه خودشان آنچه را که با خود دارند تغییر دهند.

و این حقیقتی تربیتی است که کتاب آسمانی ما برای تثبیت مسئولیت شخصی افراد جامعه به آن اشاره می کند.

و پیش از این آیه و پس از آن یادآوریهایی به این حقیقت آمده است.

ولی نظری جستجوگرانه ما را به وجود چیزی فراگیر و با دلالت بیشتر در این آیه رهبری می کند. و آن عبارت از قانونی اجتماعی است که تمدن و تطور و تکامل صفات نفسانی را به یکدیگر ارتباط می دهد. می گوید هر اندازه سازندگی قومی بر ویرانگری آن فزونی داشته باشد، تمدن ایشان پیشرفته تر است، و در تراز واقعیت، افزونی آبادی بر ویرانی جز پس از آن حاصل نمی شود که شایستگی نفسانی مناسبی در تراز ذات و نفس فراهم آمده باشد.

این قانون علمی در این آیه به صورت وسیله ای برای تزکیه انسان و تحمیل مسئولیت کامل بر عهده وی درباره تطورهایی خارجی در آمده است.

۱/ و وجود نقطه عطفی را در سیاق بعضی از آیات مشاهده می کنیم که هدف آن بیان حقیقتی علمی است که ارتباط با واقعیت تزکیه ای دارد که ظاهر آیه به آن اشاره می کند.

مثلا خداوند متعال می گوید:

«وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ* وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ* وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ* وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (الشوری ۲۶-۲۸) - و اجابت می کند آنان را که ایمان آوردند و به کارهای شایسته برخاستند، و فضل خود را بر ایشان افزون می کند* و برای کافران عذابی سخت آماده است* و اگر خدا روزی را برای بندگان خود فراخ کرده بود، هرآینه در زمین ستم می کردند* و به همین سبب به اندازه ای که بخواهد فرومی فرستد و او از بندگان خود آگاه و نسبت به آنان بصیر است. و او است آنکه پس از نومید شدن ایشان باران می فرستد و رحمت خود را گسترش می دهد و او سرور ستوده است.

در سیاق نقطه عطفی آشکار در این گفته خداوند متعال مشاهده می کنیم:

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» که ظاهرا ارتباط با گفته پیش از آن خدای تعالی یعنی:

«وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و نیز گفته بعدی او ندارد:

«وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا» و قرار دادن این نقطه عطف برای بیان سنتی فطری در بندگان است که عبارت است از به هم خوردن تعادل در صورت سنگینی کردن نعمتها بر ایشان، بدان جهت که نعمت نیازمند مقداری تحمل و خودداری است که به اندازه مقدار تحمل لازم برای سختی و بدبختی و شاید بیش از آن است.

به وجود آوردن این نقطه عطف در سیاق آیه که بدون آن مستقیم می نماید، برای بیان حقیقت علمی در ضمن توجیه نفسی، نه فقط برای قرار دادن آن در خدمت ۱/ تزکیه است، بلکه نیز به منظور بیان کردن آن برای همه مردم است.

ب: و اسلوب تربیتی و پرورشی که قرآن از آن در تزکیه نفس پیروی می کند، به خودی خود روش و اسلوبی علمی است، و مشتمل بر مراحل است که با

مراحل تزکیه و آنچه به آن مربوط می شود، از انگیختن عاطفه و توجیه فکری و مقدار حرکت ایمانی ارتباط دارد که با حکمت بالغه ای اندیشه موظف کننده را با هدف مورد نظر به یکدیگر پیوند می دهد.

در یک کلمه باید گفت که: بشریت قرنها است که در صدد وضع روشها و برنامه هایی علمی برای آموزش و پرورش تلاش می کند، و قرآن در استخدام همه این روشها و جز آنها که بیان آنها به تفصیل می انجامد، بر بشریت پیشی داشته است.

و این مطلب ما را به دو حقیقت رهبری می کند:

۱- می توانیم از راه پیگیری روشهای آیه به آیه و موضوع به موضوع قرآنی، به شایسته ترین روشها و برنامه های علمی دسترس پیدا کنیم.

۲- می توانیم با شروع حرکت از یک نقطه در مطالعه این روشها به قاعده ای فراگیر پس از ملاحظه تمامی قرآن حکیم دسترس پیدا کنیم، به همان گونه که یک مهندس شایسته از نگریستن به یک بنا می تواند قاعده ای را پیدا کند که بر وفق آن قاعده بنای مورد نظر ساخته شده بوده است. و نیز همچون تشخیص پزشکی است که با حذاقت خود می تواند از روی یک نسخه پزشکی آن قاعده علمی را که به استناد آن این نسخه نوشته شده، بازشناسد- و نظایر اینها.

پس شناخت روشها و برنامه ها ما را به آن سنتهای فطری هدایت می کند که در هنگام وضع این روشها و برنامه ها مراعات شد و در نتیجه می توانیم به فهم آن سنتها دسترس پیدا کنیم.

قرآن حکیم میان ظاهر و باطن

پس از آشنا شدن با دو خط با هم آمیخته تزکیه و تعلیم، و دریافتن این که هدف مهمتر قرآن که از سیاق آیات برمی آید تزکیه است، اکنون می توانیم به بیان ظاهر و باطن قرآن پردازیم.

پس می گوئیم که ظاهر همان تزکیه است، و باطن همان تعلیم.

و در حدیث مأثور آمده است که «ظاهر قرآن حکم است و باطن آن علم» و حکم عبارت است از شریعت و وسایل به جریان انداختن آن از تشویق و بیم دادن و قصه ها و مثلها. در صورتی که علم عبارت از آن سنتهای فطری است که قرآن مجید آنها را به بیان آورده، و قوانینی علمی که به آنها اشاره کرده است.

و حدیثی دیگر چنین است: «پشت و ظاهر قرآن چیزی است که در آن نازل شده و بطن آن کسانی است که کاری همچون کارهای ایشان کرده اند» (۱).

۱/ و معروف است که داستان کسانی که قرآن درباره ایشان نازل شده، جنبه پرورشی آن محسوب می شود، ولی در آن هنگام که قرآن از داستانها روشها و سنتهای عامی را انتزاع می کند، و شامل کسانی می شود که درباره آنان نازل شده و در عین حال کسانی را که کاری همچون عمل ایشان کرده اند دربر می گیرد، در این

ص: ۵۳

صورت آن سنتها صورت علم و معرفتی از تاریخ و اجتماع و مانند اینها پیدا می کند.

در حدیث دیگر آمده است که مردی گفت: از امام درباره معنی این جمله که قرآن ظهری و بطنی دارد پرسش کردم و او گفت: «ظهر آن تنزیل آن است و بطن آن تاویل آن؛ بعضی از آن گذشته و بعضی هنوز به جریان نیفتاده است، همچون گردش خورشید و ماه، که هر چه از آن آمد صورت وقوع پیدا کرده است».

این حدیث تأکیدی برای معنی حدیث اول است، و روی هم رفته از آن حکایت می کنند که تنزیل قرآن همان ظاهر است که دلالت بر لفظ می کند، در حالی که تأویل که آن نیز بطن قرآن است، عبارت از آن واقعیت علمی است که ظاهر به آن راهنمایی می کند و منطبق بر همه کسانی می شود که با اشخاص مورد نظر مربوط به ظاهر آیه مشارکت دارند.

در بعضی از احادیث از علوم قرآن به نام «بطن» یاد شده، بدان جهت که بر عامه مردم پوشیده است، و سپس از طریق تدبر آشکار می شود، و بر حسب اختلاف مردمان با یکدیگر، درجات پنهان بودن از لحاظ عقلی و علمی مختلف می شود.

حتی یک واقعیت واحد، نسبت به گروهی عنوان ظاهر دارد، و برای گروهی دیگر عنوان بطن، و از همین روست که به شماره تعدد درجات مردم در عقل و علم، بطنها و ظهرها نیز تعدد پیدا کرده است. در حدیث آمده است که مردی گفت از ابو جعفر (ع) در خصوص امری مربوط به تفسیر قرآن پرسش کردم، و او پاسخ مرا داد.

سپس بار دیگر همان پرسش را تکرار کردم و این بار پاسخ دیگری به من داد. پس گفتم: فدایت شوم، پیش از این به همین پرسش پاسخی دیگر داده بودی؟ و او گفت: «ای جابر: قرآن را بطن است و بطن را بطنی، و ظهری و ظهر را ظهری».

و بدین گونه امام (ع) یک آیه را بر حسب درجات دانش پرسنده چندگونه تفسیر می کرده است، چه ممکن است در آن حال که کسی از تفسیری آگاه است که ظاهر قرآن را شرح می کند، از لحاظ علمی آمادگی معرفت تفسیری را داشته باشد که بطن قرآن را شرح می دهد.

بدین گونه معنی عده ای از احادیث مأثور که می گوید قرآن هفت بطن یا

هفتاد بطن دارد، بر ما آشکار می شود. و نیز از همین راه ارزش تدبیر به اعتبار این که بطون قرآن را کشف می کند و هر چه تدبیر افزونتر شود علم نیز افزایش پیدا می کند، بر ما معلوم خواهد شد.

ص: ۵۵

قرآن حکیم، در میان محکم و متشابه

از آنجا که قرآن مجید خطاب مستقیم از خدای آفریننده هر انسان و به هر انسان است، ناگزیر می بایستی قابل فهم همه انسانها بوده باشد. به همان اندازه که بر ایشان مسلط باشد مفهوم است، از آن رو که خطاب است، و بدین سبب مسلط است که از خدا است، و چون مردمان از لحاظ علم و ایمان با یکدیگر اختلاف دارند، ناگزیر آیات قرآن درجات گوناگون دارد، و دشواری از همین جا پیش می آید، بدان جهت که درجه عالی برای کسانی که درجه پایین دارند نامفهوم است.

و در این جا خود قرآن برای حل کردن مشکل دخالت می کند، و آن بدین گونه است که مردمان را در مرزهاشان نگاه می دارد و به آنان فرمان می دهد که آیه نامفهوم را کنار گذارند. آن را برای کسانی کنار گذارند که درجات دانش ایشان با آن متناسب است، و خودشان از آیاتی پند و دستور گیرند که در حد و مرز افکارشان است و با تراز پختگی عقلی ایشان می خوانند. و قرآن حکیم آیه قابل فهم را به نام «محکم» می خواند، و آن را که درجه ای برتر از سطح فهم خواننده دارد «متشابه»، و به مردمان فرمان می دهد که از محکم پیروی و متشابه را ترک کنند.

۱/ و از این جا درمی یابیم که مردمان در تفاوت گذاشتن میان محکم و متشابه با یکدیگر برابر نیستند. محکمی که در نزدیک فرد مسلمان آشکار می نماید و با سطح فکری او سازگار است، نسبت به فرد دیگر که سطح فکری پایینتری داشته

باشد، عنوان متشابه پیدا می کند.

و به همین سبب است که در حدیث، در تفسیر متشابه آمده که «چیزی است که بر شخص نادان نسبت به آن سبب ایجاد اشتباه می شود»، و بنا بر این بر کسی که فهم قرآن بهره او نشده، دو کار ضرورت دارد:

۱- این که در کنار چنین آیه توقف کند، و گرفتار غرور نشود و چنان تصور نکند که بر فهم آن توانا است و به تفسیر آن پردازد و دیگران را گمراه نسازد.

۲- این که از شخصی با درجه فهم بالاتر بخواهد که معنی آیه را به او بیاموزد، و اگر حتی با این آموزش هم نفهمد، لازم است که دانا شدن بر آن را به اهلش واگذارد.

به همین حقایق در آیه ذیل اشاره شده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (۳/۷)- او است آنکه بر تو کتاب فرو فرستاد: آیاتی از آن محکم است که مادر و اساس کتاب است، و آیات دیگری متشابه، اما کسانی که در دلهایشان شک است، برای فتنه جویی و تأویل کردن آن به پیروی از متشابه ها می پردازند.

و در حدیث از امام صادق (ع) چنین آمده است: «در قرآن محکم و متشابه است؛ به محکم ایمان داریم و به آن عمل می کنیم، و اما به متشابه ایمان داریم ولی به آن عمل نمی کنیم» (۱).

ص: ۵۷

قرآن حکیم و حروف هفتگانه

در حدیث شریف آمده است: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است: امر کردن و نهی کردن و تشویق کردن و ترساندن و جدل و داستان و مثل» (۱).

و در حدیث دیگر چنین آمده است: «خدای تبارک و تعالی قرآن را بر هفت گونه فرو فرستاده است که هر یک از آنها بسنده و شفا دهنده است و آنها عبارتند از: امر کردن و نهی کردن و تشویق کردن و ترساندن و جدل و مثل و داستان» (۲).

احادیثی که از نزول قرآن بر هفت حرف سخن می گوید، مؤید یکدیگر است، و گروهی از مسلمانان برای این کلمه تفاسیر دوری آورده اند، چنان که بعضی از آنان گفته اند: خدا هفت بار وحی کرد، یا هفت کتاب فرستاد که همه آنها قرآن است.

چیزی که هست آن جنبه تربیتی که هدف سیاق ظاهر قرآن همان است، به این ۱/ حروف هفتگانه نیازمند است، چنان که بخشی از آن فرمان دادن به نیکی است و بخشی دیگر بازداشتن از بدی، و دو بخش از آن مربوط است به ترغیب و

ص: ۵۸

۱-۷) -تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹.

۲-۸) -همان جا.

تشویق کسانی که کار نیکو می کنند و به آنان وعده بهشت و رستگاری می دهد، و تهدید و ترساندن کسانی که به کارهای بد می پردازند و به ایشان وعید آتش دوزخ و شقاوت و بدبختی می دهد. و این همه برای آن است که یک نیروی اجرایی از خود آیه قرآن سرچشمه بگیرد.

آنچه باقی می ماند، جدل است که برای کتابی که نشان از اعتقاد دارد ضروری است، چه در دل‌های مردمان ساده دل شبیه‌هایی وجود دارد که می‌بایستی پیش از تزکیه نفس به پالودن آنها پردازند، و راه تصفیه و پالودن جدل و مناقشه است.

و قرآن نشانه مهمی دارد که همه جوانب آن را فرامی‌گیرد، و آن نشانه حیویت و زنده بودن است که هر اندیشه را به صورت واقعیتی درمی‌آورد که در برابر چشم مردمان حرکت می‌کند، و این نشانه و خصوصیت با یکی از دو چیز تحقق پیدا می‌کند: یا قصه‌های تاریخی است که حقیقت داشته و پیش از این به وقوع پیوسته است، و یا امثالی است که حقیقت خارجی ندارد و تنها به عنوان مثل آورده شده است.

و این تقسیم‌بندی در قرآن کریم فرصتی برای فهم کتاب خدا در اختیار ما قرار می‌دهد، چه خود تقسیم یک نص - هر چه می‌خواهد باشد - به شخص قدرتی فراوان برای اکتشاف پوشیدگیهای آن عطا می‌کند.

قرآن حکیم و اثبات معانی آن

اشاره

آیا وسایل اثبات لغوی که می توانیم برای فهم قرآن حکیم به آنها اعتماد کنیم، چگونه است؟ سه اثبات اساسی برای معنی قرآن در اختیار داریم: لغت و زبان، سیاق، و تفسیر مضمون.

الف: لغت و زبان

علی رغم این که زبان عربی، از آن رو که برای بیان هر حقیقت لفظی نزدیک در اختیار ما قرار می دهد که با آن مناسبت تمام دارد، و این که اعراب برای هر تطوّر و تکاملی که در یک چیز به وجود می آید لفظی ویژه آن برگزیده اند که آن حقیقت را در آن حال تطور و تکامل آشکار می سازد، کلمات عربی همراه با یک پیچیدگی و پوشیدگی است، که سبب از بین رفتن راهنمایی لفظ و سایه های آن می شود، و اعراب کنونی آن حدت احساسی را ندارند که پیش از این مایه تمیز دادن میان دو لفظ «قرب-نزدیک شد» و «اقترب» یا میان «فکر-اندیشید» و «افتکر» می شد، و حتی اکنون از تفاوت میان معانی دو کلمه «سار» و «سارب» یا «دلک» و «اولج» و نظایر اینها عاجزیم.

و سبب این امر:

۱/ -اولا: کثرت به کار گرفتن الفاظ در جز معانی ادبی آنها، پس در آن

ص: ۶۰

هنگام که یک عرب کلمه «قرب» را در میدان مخصوص «اقترب» به کار می برد، یا حتی کلمه «سار» را به جای «سارب» مورد استفاده قرار می دهد، سایه های دو کلمه با یکدیگر آمیخته می شود و الهامبخشیهایی خاص آن از میان می رود.

-ثانیا: چنان در اذهان ما جایگزین شده است که الفاظ عربی معانی جامد و محدود شده دارند، و احساس ما نسبت به محور شعاع کلمه از میان رفته است. هنگامی که کلمه «جَنّ» را به کار می بریم، آفریده عجیب و غریبی در ذهن ما جلوه گر می شود، بدون آنکه لحظه ای به این اندیشه بیفتیم که میان این آفریده و کلمه «ج ن ن» چه ارتباطی وجود دارد. کلمه «جنین» را به کار می بریم، بدون این که بدانیم در این نامگذاری ارتباطی با معنی موجود بودن فرزند در شکم مادرش وجود دارد: «جنین» و «جَنّ» هر دو از چشم مردمان پوشیده اند.

و به همین گونه لفظ «خمر» را برای شراب مستی آور، و لفظ «خمار» را برای روپوش زنان به کار می بریم، بی آنکه توجه داشته باشیم که وجه مشترک در این هر دو لفظ کیفیت «پوشاندن» است که یکی از آنها عقل را می پوشاند و دیگری چهره را.

و بدین گونه الهامبخشیهایی لفظ عربی تداخل پیدا می کند و از این راه فهم مهمترین خصوصیت از خصوصیات لغت عربی از دست می رود که اگر از دست نرفته بود فهم قرآن برای ما بسیار آسان می شد.

بنا بر این بر ما واجب است که از فهم تقلیدی الفاظ عربی خود را کنار بکشیم و به افق برتری برسیم که معنی الهامی کلی از آن استشمام می شود.

و این کنار کشیدن و بیرون آمدن برای فهم قرآن کریم ضروری است، چه در قله بلاغتی قرار دارد که به صورت رعایت تناسب فراگیر میان موضوع و لفظ و میان واقعیت و تعبیر از آن خلاصه می شود. و بنا بر این کشف منحنیهای تعبیری و الهامبخشیهایی لفظی، در فهم قرآن بیش از هر کتاب دیگر، حایز اهمیت خاص است، چه در این کتاب اساسی همین امر به صورتی خاص و توصیف ناپذیر مورد نظر بوده است.

۱/ آنچه باقی می ماند پرسش از کیفیت بیرون آمدن است.

و پاسخ آن چنین است: بر فرد لازم است که:

۱- خود را از زیر نفوذ بودن آن محیط فکری که برای لفظ معتقد به داشتن معنی جامد است خارج کند.

۲- و سپس به آن ماده درسی رجوع کنید که همه تغییر شکل‌های حاصل از صرف شدن کلمه را جمع می کند، و در اندیشه یافتن معنایی مناسب برای ارتباط دادن این مجموعه با لفظ مورد نظر بیفتد. مثلاً، معانی یعرشون، عرشا، را جمع آوری کند، و به تصریفات لفظ دیگر، عریش و عرش و نظایر اینها بازگردد و از همه آنها معنی بنا و ساختمان فوقانی را استخراج کند که همه معانی تخت سلطنت و بنا و رفیع و داربست درخت مو و خیمه چوبی عرب یعنی همه معانی را که اعراب برای این الفاظ دارند فرامی گیرد.

۳- مقایسه کردن موارد استعمال الفاظ با یکدیگر، تا از این راه معنی مشترکی که می تواند همچون معنی جامد میان موارد مختلف تصور شود، به دست آید. و طبیعی است که در استعمال باید آن چیز معتبر شمرده شود که اشخاص متوجه به بلاغت در نظر دارند.

ادیبان امروز، برای پیدا کردن سایه روشن‌ها و الهامبخش‌های کلمات، بیش از آنکه از مراجعه به کتابهای لغت مدد گیرند، از موارد استعمال کلمه در گفتار بلغا بهره برداری می کنند، و این بدان جهت است که آنچه در کتابهای لغت آمده، چیزی پیش از ثبت مرده ای از موارد استعمال نیست، یا استنباط معنای مشترکی از آنها که مؤلفان کتب به آن پرداخته اند، و بنا بر این اگر خود شخص به یافتن این موارد استعمال و استنباط معنی مشترک و جامع از آنها برخیزد، شایسته تر از آن است که از کتابهای لغت تقلید کند.

و هر کس با تمرین برای یافتن موارد استعمال به یک حس ادبی عالی می رسد که به وسیله آن می تواند به صورتی دقیق تمایز میان دو کلمه مترادف را باز شناسد، هر چند نتواند که این تشخیص را ۱/ به صورت دقیق بیان کند. و اگر مقایسه

کردن موارد استعمال با یکدیگر بهترین راه برای شناختن معنی حقیقی یک لفظ باشد، باید بگوییم که بهترین مقایسه از این گونه سنجیدن موارد استعمال در خود قرآن با یکدیگر است، چه این کتاب، بدون شک، در اوج بلاغت عربی جای دارد که بلیغترین فصیحای عرب از معارضه با آن عاجز مانده اند.

بنا بر این، برای کسی که قصد تدبّر در خود قرآن دارد، شایسته است که به جستجوی معنی تحدید شده برای کلمه در خود قرآن برخیزد تا بتواند، از سنجیدن و مقایسه موارد استعمال کلمه با یکدیگر، به معنای دقیقی که قرآن از آن در نظر داشته است دسترس پیدا کند.

ب: سیاق

اگر در اندیشه نخستین روزی بیفتیم که در آن به آموختن لغت پرداختیم، خواهیم دانست که سیاق یا اسلوب، نخستین راه این تعلیم است. پدر در آن حال که از کتک زدن سخن می گفت، لفظ عصا را به کار برد و از آنجا دانستیم که عصا وسیله ای برای زدن است، و از لفظ «ولایعه» که مادر در ضمن گفتگو از پختن غذا به کار می برد، دانستیم که این کلمه به معنی وسیله ایجاد حرارت است.

و در این شک نیست که وجود لفظ در چارچوب متناسب، شاید پیش از تفسیر آن بدون سیاقی که آن را محدود کند، سبب الهامبخش شدن برای معنی آن است.

و قرآن حکیم کتاب بلیغی است که تناسب میان مفردات را در چارچوب سیاق به گونه ای فراهم می آورد که بدل کردن یک لفظ به لفظی دیگر، بدون آنکه زیانی به تناسب کلمات برسد، دشوار است.

به همین سبب، خود عامل سوق دهنده ما را به معانی دقیق کلمات سوق می دهد، بدان جهت که در جایگاهی کاملاً متناسب با آن معانی قرار گرفته است؛ پس اگر خواسته باشیم با دقت تمام به معنی لفظ برسیم، می بایستی به پیش و پس آن مراجعه کنیم تا معلوم شود که چه معنایی از این کلمه با آنها مناسبت دارد؛ مثلاً،

اگر بخواهیم معنی کلمه «قصد» را در آیه ذیل کشف کنیم:

۱/

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (النحل ۹/۱) از مقارنه میان «قصد» و «جائر» و «هدایه» به معنی قصد می‌رسیم، چه در مقابل جائر که به معنی مایل و کج آمده، و بنا بر این قصد به معنی مستقیم است، و چون جائر به معنی ستمگر است، پس قصد به معنی دادگر خواهد بود.

یا اگر بخواهیم معنی «نفس» را در این آیه بدانیم:

«وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ، وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (النساء ۷۸/۱) کاری جز آن نداریم که کلمه «نفس» را با «حرث» و «غنم» و «حکم» مقایسه کنیم و معنی تلف کردن کشت و مزرعه را از آن به دست آوریم.

مردی به دیدار یکی از اصحاب پیغمبر (ص) رفت و از معنی کلمه «أب» در آیه کریمه ای از قرآن پرسش کرد و آن صحابی آن را ندانست. علی علیه السلام از در درآمد و گفت: معنی این لفظ در خود آیه موجود است که خداوند متعال گفته است:

«وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» (عبس ۳۱-۳۲) که فاکهه یعنی میوه برای خود شما است و اب یعنی علفه برای چارپایان شما.

ج: تفسیر

شناخت چارچوب تاریخی که شاهد نزول وحی بوده، و شناخت مورد خاص که آیه در آن نازل شده، و ایستار اجتماعی که آیه با آن رو به رو شد، در فهمیدن معنی دقیق آیه تأثیر فراوان دارد.

شناختن تفاسیر ائمه وحی (ع) در مورد آیه، از شناخت معانی آن قاطعیت دارد. چیزی که هست، تفاسیر امامان (ع) ۱/ گاه با یکدیگر اختلاف دارد، یا تنها تطبیق واحدی از آیه را بیان می‌کند، که در این صورت می‌بایستی راهی را برگزینیم

ص: ۶۴

تا از آن راه به فهم معنی عامی برسیم که، از یک سو، مشکل اختلاف را حل می کند و، از سوی دیگر تطبیقهای فراگیرتری برای آیه فراهم می آورد. و از همین رو نباید در نصّهای وارد شده در تفسیر آیات جمود داشته باشیم و آنها را معانی یگانه ای که آیه می تواند تحمل کند بدانیم، بلکه می بایستی آنها را وسیله ای برای معنی فراگیرتر آیه قرار دهیم. و باید در این باره به تحقیق بپردازیم که چگونه و چرا آیه در حالت خاصی مورد تطبیق قرار گرفته که در تفسیر مورد نظر آمده است، تا از این جا بر ما معلوم شود که آیا تطبیق آیه بر مورد مشابهی امکان دارد یا نه.

مثلا در بعضی از نصّهای تفسیری آمده است که آیه:

□
«إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْأَيْمَانِ» (۶۶/۱۰۶) دربارهٔ عمار بن یاسر نازل شده؛ بسیار خوب، آیا ممکن است آیه را در عمار ببندیم و به او منحصر سازیم؟ هرگز. بلکه لازم است در این اندیشه بیفتیم که چگونه آیه در حالت عمار مورد تطبیق قرار گرفت. آیا از آن جهت نبوده است که او مجبور به شرک شد و لذا به زبان خود چیزی را به ایشان داد که خواستار آن بودند؛ و آیا چنان نیست که اگر نظیر این حادثه برای شخص دیگری تکرار شود و او کاری همچون عمار کند بر او نیز قابل تطبیق است؟ این روش اندیشیدن در قرآن، این کتاب را در اذهان ما زنده نگاه می دارد.

و دین به آن فرمان داده چنان که در حدیث آمده است: «اگر چنان بود که قرآن با مرگ کسانی که دربارهٔ آنان نازل شده بود از میان برود، همهٔ آن را می بایستی از میان رفته بدانیم، ولی مثل آن همچون خورشید است که هر روز تازه است».

از این جا ضرورت بهره گیری از تفسیر صحیح با فهم فراگیر برای دسترس پیدا کردن به مرزهای تطبیق تفسیر برای همهٔ آیه آشکار می شود.

فصل سوم**اشاره**

روش و برنامه تدبیر در قرآن - تدبیر و صفات نفسانی - تدبیر و صفات عقلی - تدبیر و سیاق قرآنی - تدبیر و واقعیت خارجی - تدبیر و تحقق بخشیدن به قرآن - خلاصه ای از روش تدبیر در قرآن

ص: ۶۷

تدبّر و صفات نفسانی

آن کس که می خواهد به تدبّر در آیات قرآنی پردازد و معانی آنها را نیکو فهم کند، و سپس بتواند راههای تدبّر را در نفس خود مورد تطبیق قرار دهد، و به شناخت حقایق مندرج در آیات برسد، لازم است عده ای از صفات نفسانی را مالک باشد که بعضی از آنها را ذکر خواهیم کرد:

۱- مؤمن بودن به این که قرآن کتابی است که پروردگار آسمانها آن را بر بنده خود وحی کرد تا بشارت دهنده و بیم دهنده بندگانش، و نیز راهنمای به حق و چراغ روشن کننده راه ایشان بوده باشد.

قرآن را، به عنوان این که خطابی از خداوند متعال به ما است، می بایستی بخوانیم. در حدیث آمده است: «هر آینه در قرآن خواندن نجوا کردن بیواسطه با پروردگار صورت می گیرد؛ پس توجه داشته باش که کتاب پروردگار و منشور ولایت خویش را چگونه می خوانی، و چگونه به او امر و نواهی او پاسخ می دهی و حدود او را برپا می داری» (۱) آن سند ارتباط ما با آفریننده بازگرداننده یعنی با خدا است.

۱/ قرآن نجات دهنده از هر گمراهی و بدبختی است. در حدیث آمده است که: «قرآن پیمان خدا با آفریدگان او است، پس شایسته است که انسان مسلمان

ص: ۶۹

مراقب پیمان خویش باشد».

□

گاه قرآن در نصهای خود روی سخن با رسول الله (ص) دارد، ولی تنها او منظور نظر نیست، بلکه با او هر شخص دیگری که پس از وی می آید طرف خطاب است. در حدیثی مأثور از امام صادق علیه السلام آمده است □ که قرآن بر لغت و مفهوم «مقصودم تویی، ولی ای همسایه تو نیز گوش فرا دار» نازل شده است، یعنی طرف خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است ولی من و تو و همه پیروان او را شامل می شود.

هنگامی که قرآن می گوید:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» (۴۷/۱۹) - پس بدان که معبودی جز خدای یگانه نیست و از گناهت آمرزش خواه.

لازم است به استغفار و طلب آمرزش پردازم، چه خدا مرا شخصا طرف خطاب قرار داده است.

و هنگامی که خدا می گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - ای کسانی که ایمان آورده اید.» واجب است که آماده اجرای فرمان او باشم و بگویم: لبیک - اللهم - لبیک؛ ما ذا تأمرنی - به چشم، خدا یا، به چشم، به من چه فرمان می دهی.

و در آن جا که می گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ» - ای مردمان! می گویم: بلی، چه باید بکنم؟ و به همین گونه در سایر موارد.

اولیای عارف و دانای خدا قرآن را بدین گونه می خواندند: هنگام تلاوت یک آیه، پوستهای بدنشان به لرزه درمی آمد و دلهاشان مضطرب و پریشان می شد، و گاه بر اثر شدت کارگر شدن آیه در وجودشان گرفتار بیهوشی می شدند.

۱/ امام صادق علیه السلام آیه ای را در نماز تلاوت و آن را چندبار تکرار کرد.

سپس بانگی برآورد و بیهوش بر زمین افتاد. و چون به هوش آمد و درباره حادثه از او پرسش کردند، گفت: «چندین بار آن را تکرار کردم و سرانجام چنان به نظرم رسید

که آن را از گوینده اش می شنوم و دیگر نتوانستم خود را به سبب معاینه قدرت او سر پا نگاه دارم» (۱).

۲- از صفت ایمان داشتن به قرآن صفت بزرگوارانه دیگری نشأت می گیرد که عبارت از آمادگی برای مورد عمل و تطبیق قرار دادن آیات آن است. این صفت شرطی مهم برای فهم آیات خدا است، چه تسلیم پیش از جستجوی حق سبب آماده شدن نفس برای بحث مجرد است، به همان گونه که استکبار و تردید داشتن در قبول نتایج بحث علمی از ارزش این بحث در نزد انسان می کاهد و در نتیجه او را از این بحث منصرف می کند.

از این رو بر انسان لازم است که قرآن را پیشوای خود قرار دهد و زمام کار خود را به آن تسلیم کند، و این کار را پیش از تلاوت آیات انجام دهد. و امام علی علیه السلام در وصف انسان مؤمن چنین می گوید: «کتاب زمام او را به دست گرفته و راهبر و پیشوای او است؛ آن جا که سنگینی او از میان برود، فرود می آید، و هر جا که منزل او است پایین می آید».

و گروهی از مردم قرآن می خوانند و آن را به مقتضای هوای نفس خویش چنان تأویل می کنند که از عمل کردن به آن خود را دور نگاه دارند؛ بدانید که اینان به فهم قرآن هرگز دست نیافته اند، بلکه تلاوت قرآن بر وزر و وبال آنان افزوده است.

کسی به علم قرآن دسترس پیدا می کند که نسبت به حق فروتنی کند و در برابر خدا تسلیم شود و در صدد جستن واقعیت باشد، در حالی که پیش از آن آماده پیروی حقیقت و در صدد یافتن آن بوده است.

ص: ۷۱

تدبّر و صفات عقلی

از مهمترین صفات عقلی ضروری برای تدبّر، تمرکز توجه و شجاعت است.

۱- تمرکز پرتوهای خورشید در کانون یک عدسی سبب تبدیل یافتن این پرتوها به نیرویی پر قدرت است، و چنین است تمرکز پرتوهای فکر در موضوع و نقطه واحد که بر فعالیت اندیشه می افزاید و سبب کشف شدن آشکار حقایق می شود.

هر چه این تمرکز شدیدتر باشد دشواری آن بیشتر است، چه، نفس در مقابل تفکر در امری یگانه مقاومت نشان می دهد، ولی بر کسی که می خواهد بفهمد واجب است که نفس خویش را به عمل تمرکز تمرین دهد، و چنان کند که تمام اهتمام خویش را در مدت چند لحظه به یک امر واحد متوجه سازد و آن را بفهمد و بشناسد.

و به همین جهت در احادیث به ترتیل قرآن سفارش شده، چه این گونه خواندن قرآن به تمرکز نزدیکتر است تا خواندن با شتاب آن. امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه:

«وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» - قرآن را به صورت روشن و آشکار بخوان، ۱/ گفت:

«آن را به صورت آشکار بخوان، و همچون شعرش به سرعت بخوان، و مانند ریگش پراکنده مساز، بلکه دلهای سخت خود را به حالت ترس در آورید و در اندیشه رسیدن به پایان سوره باشید».

«وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» گفت: «یعنی در آن جا که سخن از وعده و وعید است بایست و در امثال و مواعظ آن به تفکر پرداز»
(۱).

۲- شجاعت صفت دوم عقلی است که هر کس خواستار علم است باید به آن آراسته باشد، چه بی اعتمادی به نفس سبب تردید پیدا کردن شخص به نتایج پژوهشها و بحثهای او خواهد شد، و از این جا اهمیت شجاعت نفسانی در قبول نتایج آشکار می شود.

حق برای بسیاری از مردم ظاهر می شود. ولی گروهی اندک از مردم آن را می بینند. چرا؟ بدان جهت که اکثر ایشان از دیدن آن بیم دارند، و می ترسند که با پذیرفته های فکری و رسوبات تقلیدی و سنتی آنان تعارض پیدا کند، و با افکار اجتماع و محیط زندگی ایشان متناقض درآید، و به همین سبب به آن نزدیک نمی شوند، بلکه اگر حق به ایشان نزدیک شود، چشم فرومی بندند. بنا بر این اگر بخواهیم در عرصه تدبیر جولان کنیم، لازم است به شجاعت فهم آراسته باشیم، و حق را برتر از همه چیز قرار دهیم. پس اگر معارض با اندیشه های سابق یا متناقض با افکار مردم باشد، ناگزیر باید به خود بگوییم که حتما از آن پیروی خواهیم کرد، چه تنها با این روح شجاعت است که می توانیم به اکتشاف حقایق برسیم.

آراء مفسران در اطراف آیه نباید مانع تدبیر تازه ما در معنای آن شود، هر اندازه هم که به آن آراء احترام بگذاریم باز چنین است، چه ممکن است آنان نسبت به معنای آن نادان بوده باشند، و یا در مورد پاره ای از معانی آن چنین بوده باشند، و من بتوانم به کشف آن معانی توفیق حاصل کنم.

ص: ۷۳

تدبر و سیاق قرآنی

اشاره

سیاق در بیان واقعیت علمی برای قرآن نقشی بزرگ دارد، و سبب آن این است که قرآن ارتباط آیه ای را به آیه دیگر به صورت دقیق مورد ملاحظه قرار می دهد. و پیوستگی آیات یا کلمات داخل یک آیه به یکدیگر، از یکی از دو گونه خارج نیست: ارتباط علمی یا تربیتی.

۱- ارتباط و پیوستگی علمی

قرآن، واقعیت ارتباط حقیقتی را به حقیقت دیگر منعکس می سازد و آنها را با هم ذکر می کند؛ مثلاً: خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ﴾ - و بدان که معبودی جز خدای یگانه نیست و برای گناهت آمرزش بخواه.

رابطه میان آمرزشخواهی از گناه و یگانه شناسی خدا رابطه ای واقعی است که حقیقت پروردگاری از یک سو و بندگی از سوی دیگر آن را تثبیت می کند. چه معتقد بودن به یگانگی خدا مستلزم معتقد بودن به بندگی فرد است، و آشکار است که بنده می بایستی در برابر خدا خاضع و خاشع باشد.

۱/ و درست همانند این علاقه و ارتباط در این گفته خدای تعالی موجود است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (۲۱/۲۵) -

هیچ فرستاده ای را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که معبودی جز من وجود ندارد، پس مرا بپرستید.

پس ارتباط میان بندگی خدا و معتقد بودن به یگانگی او، از این رو امری واقعی است که بنده مسئولیت بندگی خدا را بر عهده دارد، و بدین گونه است ارتباط میان آیات در این گفته خدای تعالی:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلْمُدُّ الْخِصَامُ* وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (البقره ۲۰۵/-) - و بعضی از مردم چنانند که گفته ایشان درباره زندگی دنیا تو را به شگفتی می اندازد* و خدا را بر آنچه در قلب خود دارد گواه می گیرد* در صورتی که او از سختترین دشمنان است* و چون پشت کند و برود به تلاش کردن برای تباهی در زمین می پردازد و کشت و نسل را هلاک می کند، و خدا فساد را دوست ندارد.

که در آن ارتباط آیه اول به آیه دوم برخاسته از ارتباط میان صفات منافقان است، و ایشان از یک سو کلام خود را به ظاهری جذاب و گیرنده آرایش می دهند، و از سوی دیگر به فساد و تباهی می پردازند.

قرآن از نمونه ای از مردم برای ما سخن می گوید، و به همین سبب به ذکر همه صفات آنان می پردازد، و هیچ صفتی در ایشان بدون صفتی دیگر رشد پیدا نمی کند.

این ارتباط را در پایان آیاتی می یابیم که غالباً به یاد از یک یا دو صفت خدا پایان می پذیرد. ارتباطی با گونه مضمون یاد شده در آیه دارد، و مثلاً در این آیات کریمه دامنه ارتباط آخر آیه را به مضمون آنکه ارتباطی واقعی است می یابیم:

«وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْعَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَطَبُوا وَيُنشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (الشوری ۲۸/-) - و او است آنکه پس از نومید شدن ایشان باران را فرومی فرستد و رحمت خود را بر همه می گستراند و او سرور ستوده است.

ولی و سروری که بندگان خود را دوست می دارد، باران را بر ایشان فرو می ریزد، و حمید و ستوده رحمت خود را بر آنان می گستراند، ۱/ و بدین ترتیب ارتباط محکمی میان ولایت و سروری و فرو فرستادن باران و گستردن بخشایش و رحمت وجود دارد.

و اعراب از وجود این ارتباط آگاه بودند و از آن بسیار چیزها می آموختند.

عربی صدای مردی را شنید که این آیه را تلاوت می کرد:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» - و دستهای مرد دزد و زن دزد را در مقابل آنچه کسب کرده اند همچون کیفری از جانب خدا قطع کنید، و خدا آمرزنده و مهربان است.

و به او گفت: خطا کردی! او آن مرد گفت: چگونه؟ گفت: مغفرت و رحمت مناسبتی با بریدن دست دزد ندارد! و سپس آن مرد توجه پیدا کرد و پایان آیه را بار دیگر چنین خواند:

«وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» - و خدا توانای حکیم است.

و آن مرد عرب گفت: آری، به عزت خود آن را گرفت و به حکمتش قطع کرد.

و خواننده قرآن دانست که چگونه لازم است پایان آیه، از لحاظ ارتباط واقعی متناسب با آغاز آن بوده باشد.

۲- ارتباط و پیوستگی تربیتی

از آنجا که قرآن کتاب آموزش و پرورش است، و از آنجا که صفات نفس با یکدیگر دارای پیوستگی و ارتباط است، قرآن مجید، در صورتی که نفس آدمی از جهت افراط طغیان کند، توجیهاتی را بر آن تحمیل می کند که او را به حکمت و فرزانه‌گی درمان کند، و اگر طغیان بر اساس تفریط بوده باشد، درمان با حکمتی دیگر صورتپذیر می شود، و چندان آن نفس را تعدیل می کند که به حالت تعدیل و میانه روی درآید.

و از مطالعه در ارتباط آیات پرورشی به یکدیگر، بهره ای از آگاهی نسبت به آنچه در جانها نهفته و شناختی از آن قوانین تربیتی که حاکم بر آنها است، نصیب ما می شود، ۱/ و همچون مثالی از این علاقه این گفته خداوند متعال را یادآور می شویم:

«وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (البقره ۱۹۵) - و در راه خدا انفاق کنید، و خود را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

شماره جمله های این آیه سه است: نخست در انفاق؛ دوم در نهی از انداختن خویش به هلاکت؛ و سوم در نیکوکاری. پس علاقه میان آنها با یکدیگر چگونه است؟ نخست که خدا به انفاق فرمان داد، جانها به آن توجه پیدا کرد و بیم از کوتاهی کردن در انفاق در آنها به وجود آمد. سپس جمله دوم می آید که در آن از هلاکت کردن خود نهی می شود، و این هلاکت نتیجه آن است که انفاق را ترک کنند. و چون نفوس بشری به صورت فطری با بخل تقارن دارد، ناگزیر باید به صورتی کفه انفاق مورد ترجیح قرار گیرد و جلوگیری از بخل طبیعی شود، و به همین جهت جمله سوم «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» در جایگاه شایسته خود قرار می گیرد.

و شاید از سیاق آیه مبارکه چنین استنباط شود: انفاق دو درجه دارد، یکی انفاقی است که چون صورت نگیرد آدمی هلاک می شود و همچون انفاق و هزینه کردن برای درمان که بخش اول آیه به آن فرمان داده است، و دیگری انفاق اضافی است که نیکوکاران به آن می پردازند و بخش دوم آیه به آن فرمان داده است.

تدبّر و واقعیت خارجی

هر کس خواستار فهمیدن قرآن باشد، باید به وسیله حرکت، به آن زندگی و تپندگی بخشد، و این امر از طریق تطبیق آیات کریمه آن با واقعیت خارجی صورت می گیرد.

برای آیات قرآن، در هر عصر کسانی وجود دارد که این آیات می تواند بر آنها تطبیق شود، و همان گونه که آیه متقین و پرهیزگاران بر کسانی قابل تطبیق است، آیه فاسقان و بدکاران نیز به کسانی می تواند تطبیق شود، و به همین جهت چون شخص بخواهد در قرآن تدبّر کند، باید به بحث و جستجو درباره اینان نیز پردازد. و بنا بر این کتاب مبین قرآن صورت یک برنامه پیدا می کند که علاوه بر تدبّر شخص را به حقایق فراوان رهبری خواهد کرد، از آن جهت که فرد را به فهم حوادث معروف آشنا می سازد، و مثل آن در این هنگام مثل یک راهنما در یک موزه آثار باستانی است. که اگر، علاوه بر خود آثار، راهنماییهای وی نباشد، هرگز فایده کامل مورد نظر از دیدار موزه حاصل نمی شود، و همین سبب آن است که معاصران با نزول وحی آن را بخوبی می فهمیدند و از وسعت علم و پختگی فهم تا مقام انبیا بالا رفته بودند، بدان جهت که وحی را در پناه حوادث روزانه دریافت می کردند، چه قرآن همراه با حوادث دوران رسالت روز به روز نازل می شد. و قرآن خود علت نزول تدریجی آن را تثبیت و استوار کردن آیات آن دانسته است:

ص: ۷۸

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (الفرقان ۳۲) - ۱/ و کسانی که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد؟ از آن رو چنین کردیم و خرد خرد آن را فرستادیم که قلب تو به آن آرام و قرار پیدا کند.

پس اگر بخواهیم به فهم کتاب برسیم، ناگزیر باید حوادث روزانه را بر آن عرضه کنیم، تا از این راه حقایق نهفته آنها بر ما مکشوف شود. در حدیثی از امام علی (ع) آمده است که گفت: «از رسول الله (ص) شنیدم که گفت جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمد، در امت تو فتنه ای بروز خواهد کرد، و من گفتم که راه رهایی از آن چیست؟ گفت: کتاب خدا است که در آن گزارش روزگار پیش از شما و گزارش روزگار پس از شما و حکم درباره آنچه میان شما می گذرد آمده است، و آن قاطع است و هزل و شوخی نیست» (۱).

در این حدیث: خدا فرمان داده است که فتنه و پیشامد را بر قرآن به منظور شناختن فرمان خدا عرضه کنند، و این گونه ای از تطبیق قرآن بر زندگی واقعی است.

و در حدیثی دیگر رسول الله (ص) گفت: «پس چون فتنه ها همچون پاره های شب تاریک بر شما مایه اشتباه شود، بر شما باد به قرآن که شفاعت کننده مورد قبول و هلاک کننده راستین کسی است که از آن دوری جوید».

ص: ۷۹

تدبّر و تحقق بخشیدن به قرآن

بزرگترین فایده ای که عاید شخص تدبّر کننده در کتاب خدا می شود، تزکیه نفس و ساختن شخصیت است. این حقیقتی است که ما از زمان ولادت حایز شخصیتی مثالی و کمال مطلوب نیستیم، و پرورش و پیشرفت ما وابسته به بسیاری از چیزهایی است که باید آنها را ترک کنیم؛ آیا چه کس پس از بزرگ شدن مسئول تربیت ما خواهد بود؟ و اگر همان گونه که هستیم باقی بمانیم چه کس زیان خواهد کرد؟ یقیناً به تربیت و پرورش یافتن نیازمندیم، ولی چه کس باید ما را تربیت کند؟ قرآن عالیتین وسیله برای تربیت نفوس و جانهای ما است، بنا بر این بر هر کس واجب است که خود را بر قرآن عرضه کند و انحرافات خویش را بشناسد.

بزرگترین مانعی که بر سر راه تربیت شخص وجود دارد، این است که همه اشخاص معتقد به آن نیستند که خودشان کسی هستند که باید در زندگی توجیه شوند و راه درست به ایشان نشان داده شود، و دیگران را شایسته این راهنمایی می دانند، و خود را منزله از آن می شناسند که مشمول تعالیم تازه به منظور اصلاح شخصیت شوند. در این جا لازم است که فرد از این مانع با القای این واقعیت به شخص خویش که آن کس که نیازمند به این تعلیم است خود او است بگذرد، و به آنجا برسد که در هر داستان که همانند آن را در جان و نفس خود می یابد، چون همان کاری را که قهرمان داستان کرده است به انجام برساند باطل می شود، و این

که هر مثل را می تواند با تجسم بخشیدن به منظور آن بر خود تطبیق کند. و این که به هر پاداشی، در صورتی که به انجام دادن کار نیک پردازد، می تواند برسد، و اگر گناهی مرتکب شود گرفتار عقوبت آن خواهد شد، و بدین گونه چنان می شود که ۱/ آیات کتاب خدا بر گرد جان او گردش می کند و از این راه تربیت ذات و تزکیه نفس او امکانپذیر می شود.

به همین رو در حدیث از امام صادق علیه السلام درباره اصحاب پیغمبر (ص) آمده است که «یکی از ایشان در مدت یک ماه یا کمتر یک بار خواندن قرآن را به پایان می رسانید؛ قرآن نباید به شتاب خوانده شود، بلکه لازم است به آهستگی و با توجه خوانده شود، و چون به آیه ای بررسی که از بهشت در آن سخن رفته، در آنجا توقف کن و از خدای تعالی خواستار بهشت شو، و چون به آیه ای بررسی که در آن از آتش یاد شده، توقف کن و از آتش به خدا پناه بر» (۱).

این در مورد پاداش و کیفر بود، و اما در مورد داستانهای تاریخی، چگونه ممکن است در پرتو آنها تزکیه نفس عملی شود؟ امام صادق (ع) می گوید: «بر شما باد توجه به قرآن: آنچه را در آن بیابید که سبب نجات کسی پیش از شما بوده، بپذیرید، و از آنچه سبب هلاک کسان پیش از شما شده دوری گزینید» (۲).

از این راه می توانیم کج رویهایی را که دلخواه جانهای ما است کشف کنیم، و آماده اصلاح کردن آنها با قرآن شویم. و نیز می توانیم آیات را به شکلی فراگیرتر و ژرفتر بفهمیم، از آن رو که همسر شدن با قانون (موجود در قرآن) از طریق تحقق بخشیدن آن بر نفس (به اعتبار آن همچون موضوع خارجی قانون) عالیتترین وسیله برای فهم آن هر دو با هم است.

ص: ۸۱

۱-۵) - تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۴.

۲-۶) - تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۰.

خلاصه ای از روش تدبّر در قرآن

پیش از عرضه داشتن روش و برنامه باید به دو امر اشاره کنیم:

الف: این که برنامه خلاصه ای است از آنچه در صفحات پیش گذشت و ما آن را برای سپردن به ذهن در این جا خلاصه کرده ایم.

ب: همان گونه که قرآن دو جنبه تزکیه و تعلیم دارد، برنامه نیز چنین است و ما آنها را با هم ترکیب می کنیم تا یک برنامه کامل در اختیار داشته باشیم:

و اما برنامه خلاصه تدبّر چنین است:

۱- هدف از تدبّر، ساختن شخصیت خواننده و رسیدن او به هدفهای مشروع خویش، و شناختن حق و یافتن نیروی کافی برای روان کردن آن است.

۲- تدبّر به معنی تفکر و اندیشیدن منطقی در معنی حقیقی آیه است، در صورتی که تفسیر به رأی عبارت از بی نیازی نشان دادن به این تفکر است از راه جعل کردن معنایی برای آیه؛ و تدبّر واجب است و تفسیر ۱/ به رأی حرام.

۳- محور تدبّر بحث و جستجو درباره آن قوانین علمی است که آیات قرآن آنها را شامل می شود، یا آن روشهای تربیتی که این آیات از آنها حکایت می کند، و به صورت خلاصه شناختن ظاهر تربیت و باطن علم از قرآن است.

۴- محور تدبّر منحصر به حقایقی است که فکر شخص تدبّر کننده می تواند آنها را بفهمد (و به نام محکم خوانده می شود) اما آنچه را که نمی تواند بفهمد (و به

نام متشابه خوانده می شود) باید برای زمانی باقی گذارد که بتواند آن را فهم کند.

۵- برای معرفت ظاهر قرآن لازم است، به دو شرط، به لغت و کتاب لغت رجوع شود: اول، پالودن آن از رسوبات محیط تنگ و تمرکز پیدا کردن بر معنای عربی پاک آن؛ دوم، اندیشیدن در آن ماده اساسی که دیگر معانی خاص از آن سرچشمه می گیرد، و بدین گونه امکان به دست آوردن موارد استعمال لفظ برای دسترس پیدا کردن به معنی واحد مشترک آنها که باید به آن متمسک شویم، فراهم می آید.

۶- موارد استعمال لفظ را در قرآن جمع آوری و آنها را با یکدیگر مقایسه کن تا بر حسب آنچه سیاق هر یک از آنها به آن رهبری می کند، معنی مشترک میان آنها را پیدا کنی.

۷- در آن هنگام که در آیه ای تدبّر می کنی، این پرسش را از خودت طرح کن: چرا قرآن این کلمه را برگزیده و وجه تمایز آن با کلمات مترادف آن چیست؟ و در چارچوب مواد ۵ و ۶ به یافتن پاسخ این پرسش پرداز.

۸- به جستجو در یک کتاب تفسیر صحیح پرداز، و از آن پرهیز که جنبه عمومیت قرآن را به مورد نزول خاص آن، یا به تطبیق تاریخی واحد محدود کنی، بلکه پس از یافتن مورد خاص آن را در مورد امثال آن در معرض تطبیق قرار ده. از خلال اینها صفاتی را خواهی شناخت که سبب لزوم نزول آیه یا تطبیق آن بر آنها بوده است.

۹- ظاهر قرآن را به هفت قسمت تقسیم کن: امر و تشویق و نهی و ترساندن و داستانهای تاریخی و مثلثای بیانی و مجادله با دشمنان. و در صدد یافتن پاسخ این پرسش برآی که در آیه مورد نظر چند تا از آنها وجود دارد.

۱۰/ ۱- در باطن آیه به یافتن ارتباط هر جمله به جمله دیگر و هر آیه به آیه پس از آن و ارتباط مجموعه ای از آیات به مجموعه ای دیگر برخیز، و به جستجوی دو نوع رابطه میان آنها توجه داشته باش:

الف: رابطه علمی بدان سان که یکی از آنها سبب دیگری یا هر دو سبب

جمله یا آیه دیگر شده باشد.

ب: رابطه تربیتی بدان سان که یکی مستلزم دیگری باشد، تا مجموع به صورت روش و برنامه تکامل یافته ای برای تربیت فرد و تزکیه نفس او شود.

۱۱- بر تو واجب است که به صفات نفسی و عقلی متصف شوی تا امکان اکتشاف حقایق قرآنی برایت فراهم آید، و اینها عبارت است از:

الف: ایمان داشتن به وحی، و این که وحی وثیقه ای میان تو و پروردگار و خطاب مستقیمی از جانب آفریدگار تو است.

ب: و آماده بودن برای به کار بستن تعلیمات او، و تسلیم شدن به افکار او حتی در آن صورت که مخالف با مصالح تو باشد یا با آداب و عادات گذشته تو و افکار اجتماع مخالف باشد.

ج: متمرکز ساختن جستجوی حقیقت در کانونی یگانه که به نام تمرکز فکر یا تروی خوانده می شود. و این تمرکز ژرفای تدبیر دور دامنه است و اگر جز این باشد، مواد دیگر در این برنامه چیزی جز پوستهای بدون مغز نخواهد بود.

د: شجاعت توسل به حق و اعتماد به عقل یا به واقعیتی که عقل به سوی آن رهنماست.

۱۲- در صدد یافتن تطابقی خارجی و زنده برای موضوعات قرآن حکیم، و یافتن اشخاصی باش که قرآن آنان را توصیف می کند، و از اوضاعی که قرآن بیان کننده آنها است، و نتایجی که قرآن از آنها سخن می گوید.

۱/ ۱۳- آیات قرآن را بر خودت در معرض تطبیق قرار ده، تا در آن هر چه را که قرآن شرح داده است بیابی، و از آنچه ممکن است به تو برسد بیمناک شوی.

سورة حمد

اشاره

ص: ٨٥

فضیلت سوره:

□ □
در کتاب محمد بن مسعود العیاشی با اسناد از رسول الله (ص) آمده است که به جابر بن عبد الله انصاری گفت:

«ای جابر، آیا می خواهی پرفضیلت ترین سوره را که خدا در کتابش فروفرستاده به تو بیاموزم. گفت: بلی، پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، آن را به من بیاموز. پس حمد را که مادر و اصل کتاب است به او آموخت. سپس گفت:

ای جابر، آیا می خواهی از آن آگاہت سازم؟ گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد، مرا آگاه کن. پس گفت: این درمان هر درد است مگر سام، و سام مرگ است».

و از سلمه بن محرز از جعفر بن محمد الصادق (ع) روایت است که گفت:

«هر کس که سوره حمد او را شفا ندهد، هیچ چیز شفا دهنده او نیست».

□
و از امیر المؤمنین (ع) روایت است که گفت: رسول الله (ص) گفت:

۱/ «خدای تعالی به من گفت: ای محمد، ما به تو سبع المثانی و قرآن عظیم دادیم و منت گذاشتن بر من را مخصوص فاتحه الکتاب ساخت و آن را در مقابل تمام قرآن قرار داد. و فاتحه الکتاب شریفترین چیز در گنجینه های عرش است، و خدا آن را به محمد اختصاص داد و به آن وی را مشرف ساخت، و هیچ یک از پیامبرانش را در آن شریک او قرار نداد جز سلیمان که بسم الله الرحمن الرحیم را از آن به او عطا کرد. آیا نمی بینی که چون از بلقیس حکایت می کند چنین می گوید:

«إِنِّي أَلْقَيْتُ إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا، إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». آگاه باش که هر کس آن را، با معتقد بودن به دوستی محمد و آتش، و مطیع بودن به فرمانش، و ایمان داشتن به ظاهر و باطن آن تلاوت کند، خداوند در برابر هر حرف آن یک حسنه به او عطا می کند، که فضیلت هر یک از آنها از دنیا و هر چه از گونه های مختلف مالها و نیکیها که در آن است بیشتر است. و هر کس به قاری قرآنی که این سوره را می خواند گوش فرادهد، به اندازه یک سوم پاداشی که به خواننده می رسد بهره خواهد داشت. پس بر شما باد که هر چه بیشتر از این نیکیهای عرضه شده برای شما بهره گیرید، و مگذارید که این غنیمت از دست شما برود و در دلهای شما حسرت از دست رفتن آن بماند.

(مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷-۱۸)

[سوره الفاتحه (١): آيات ١ تا ٧]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (١) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٢) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (٣) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (٤) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
 (٥) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (٦) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (٧)

ص: ٨٩

سوره حمد، چکیده معارف قرآنی

اشاره

تفسیر بسمله (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گفتن)

[۱]

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » - به نام خداوند بخشنده مهربان. به وسیله چه چیز می اندیشیم و تصمیم می گیریم و به کار برمی خیزیم؟ آیا جز به نیروها و به کارمایه ها است؟ چه کسی مالک این نیروها است و با این کارمایه ها به ما مدد می رساند؟ آیا او خدا نیست؟ بنا بر این هر نیرویی که به آن می اندیشیم یا تصمیم می گیریم یا به کار برمی خیزیم، نشانه و آیه ای از آیات خدا و نامی از نامهای نیکوی است، و بر ما واجب است که بگوییم: به نام خدا پیش از هر موج اندیشه و درخشش اندیشه و جنبش عمل. او خدایی است که ما را آفریده و راهنمایی کرده، پس هر چیز را به نام او آغاز می کنیم، چه در حقیقت هر چیز نامی از نامها و آیتی از آیات بزرگ او است.

و نامهای خدا همه مظاهر بخشنندگی او است، و بخشنندگی او گسترده و پایدار است. و از رحمت فراگیری که بر همه چیز گسترده می شود به لفظ «الرحمن» تعبیر می کنیم، به همان گونه که از رحمت دایمی او که همیشه بوده و همیشه خواهد بود، با لفظ «الرحیم» یاد می کنیم، و زود باشد که رحمت دایمی خدا در روز دیگر به صورت باغهای پر وسعتی تجسم پیدا کند که به مؤمنان

ص: ۹۰

اختصاص دارد. ۱/ و اما در دنیا رحمت خدا به همهٔ بندگانش از مؤمن و کافر می رسد، و می بایستی که در هر کار بزرگ و کوچک بندگی را به او اختصاص دهیم و تنها از او مدد خواهیم.

موارد حمد و سپاسگزاری

[۲]

هنگامی که از خدا سپاسگزاری می کنیم و او را با صفات نیکی که در او است و در عمل به صورت نعمتهای بزرگ و فراوان او بر ما تجلی پیدا می کند که آشکارترین آنها نعمت توجه او به جسم و جان ما است و با آن خدا انسان را بزرگوارترین و برترین آفریده از بسیاری از آفریده های خود قرار دهد می ستاییم، بیشتر متوجه تربیت و رعایت خداوند متعال هستیم و آن را سپاسگزاری می کنیم. ولی این تربیت تنها به آدمی اختصاص ندارد، چه، همهٔ موجودات زنده از این نعمت تربیت و رعایت خدا در حق خود، از زمان به دنیا آمدن تا هنگام مرگ، برخوردارند. گیاه، نعمت عنایت را از جانب خدا دریافت می کند، که این نعمت در پرتوهای خورشید تجسم پیدا کرده است، و از آب آسمان که بر آن فرومی ریزد، و املاح زمینی و بادهای به ثمر رسانندهٔ گلها و...

خشکی و دریا کوه ها و ستارگان و کهکشانها و... همه از توجه و عنایت خدا و رعایت دائمی او برخوردارند.

پس باید در برابر خدا به حال خضوع و خشوع بایستیم که عنایت و رعایت او ما و هر چه را که متنعم به این غایت است شامل می شود، و بگوییم:

« الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. » [۳]

و صفت دومی که خدا را بر آن ستایش می کنیم و به آن از او نام می بریم، رحمت گسترده و دائمی او است که او:

« الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - بخشندهٔ مهربان است. » [۴]

چیزی که هست نعمتهای خدا عبث و بدون حکمت نیست. هدف

آنها تربیت آدمی ۱/ و آزمودن او است. و به همین جهت است که به نیکی و بدی پاداش می دهد. خدا، علاوه بر رحمت گسترده و دایمی خود، حکیم و فرزانه ای است که زود به حساب می رسد و سخت کیفر می دهد و ناگزیر باید از او بترسیم و از رسیدن عذابش بیمناک باشیم و سخت در طلب رضای او بکوشیم، بدان جهت که او:

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ - مالک روز جزاست.» و خدا که مالک یوم الدین است، مالک بهشت و دوزخ و ترازوی سنجش اعمال بندگان و فرمان دادن به بهشت یا دوزخ برای هر یک از بندگان خویش است. و این تعبیر شایسته تر از تعبیر «ملک یوم الدین» به نظر می رسد، بدان جهت که ملک (پادشاه) در دولت خود تنها یک چیز را در تصرف دارد که حکم و سلطه است، در صورتی که خدا مالک سلطه و همه چیزها و حتی اشخاصی است که بر آنان فرمان می راند.

[۵]

و از آن جا که خدا پروردگار جهان و جهانیان، و بخشنده و مهربان و صاحب و مالک روز دین و جز است، ناگزیر باید پرستش را تنها مخصوص او کنیم و در هر امر کوچک و بزرگ چشم به او داشته باشیم و از او مدد خواهیم، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ - تنها تو را می پرستیم و تنها از تو مدد می جوئیم.» و این اندیشه دارای دو جنبه مثبت و منفی است:

اول: ما به خدا متوسل می شویم و پیوندهای خود را با او محکم می کنیم که آشکارترین آنها راه یافتن به روان کردن اوامر است، و این چیزی است که به ما در تحمل هر سختی و رنج و دست یافتن به خواسته ها مدد می رساند.

دوم: ما جز به خدا متوسل نمی شویم، تا چنان نشود که اتکالی باشیم و دنباله رو دیگران شویم و سرانجام ما را به بندگی خود در آورند.

هنگامی که اندکی در معنی این آیه بیندیشیم، خواهیم دید که در آن فلسفه

آزادی انسان به صورتی مستحکم خلاصه شده است.

۱/ از آنجا که خدا را نامهای نیکو است و حریت آدمی به وسیله آنها تضمین می شود، باید پرستیدن بتهایی را که جز خدا می پرستیم کنار بگذاریم، چه متّصف به هیچ یک از صفاتی که برای خدا ذکر کردیم نیستند، و نه پروردگارند و نه رحمان و نه مالک روز پاداش.

[۶]

هنگامی که بتهای خاموش (همچون سنگ) یا ناطق (همچون کسانی که جز خدا پرستش می شوند) را کنار می گذاریم، بر راه راست و مستقیم قرار گرفته ایم.

ولی تحقیق یافتن استقامت راه چندان آسان نیست، بدان سبب که رهایی یافتن از چنگ اصنام و بتان بسیار دشوار است. و بر انسان است که در برابر خود هدف دشواری همچون استقامت را قرار دهد و به آن در زندگی صورت تحقق بخشد، که این تحقق یافتن دشوار پس از عبور از سه مرحله صورتپذیر خواهد شد:

مرحله نخستین: تصمیم گرفتن بر استقامت است. و این تصمیم گرفتن زمانی به درستی می تواند عملی شود که آدمی بداند که در زندگی راههای گوناگونی وجود دارد که از آنها نمی تواند به هدفهای مورد آرزوی خود برسد، و این که تنها یک راه است که او را به هدفش می رساند. باید بداند که شناسایی این راه و پیش رفتن در آن از اموری است که برای دست یافتن به آن لازم است هر چه می تواند بکوشد، و از نعمتهای ارزانی داشته به توسط خدا بر او نیست، و مثلاً همچون نعمت چشم داشتن نیست که نوزاد با آن به دنیا می آید، لذا دعا می کنیم و از خدا می خواهیم که ما را به راه راست و استقامت برساند:

« إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - ما را به راه راست هدایت کن. » و این دعا دلیل بر آن است که خدا استقامت را به کسی می بخشد که آن را از او بخواهد.

[۷]

و گاه استقامت جنبه دایمی بودن ندارد، از آن روی که طوفانهای شهوات و امواج فشارهای اجتماعی و موانع نفسانی و سوسه های شیطانی همان گونه

ص: ۹۳

با قلب آدمی بازی می کند که بادهای تند با پر مرغی بازی می کند. بنا بر این بر انسان واجب است که چشم به راه نعمت خدا باشد تا استقامت ۱/ دایمی شود، و به همین سبب خدا گفته است:

« صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ - راه کسانی که به ایشان نعمت دادی. » و این نعمت نعمت هدایت است که طبیعه مایه بهره مندی از دیگر نعمتهای خدا خواهد بود.

و تا زمانی که استقامت نعمتی است که همچون موهبتی بهره آدمی می شود، و گاه چنین بهره مندی فراهم نمی آید، بر او است که بیدار و هوشیار بماند، و هر وقت عوامل انحراف او را از راه راست به بیراهه کشانید، از برکت همین هشیاری و اعتماد به خدا و به تصمیم خود برای بازگشتن به استقامت در زندگی برای دست یافتن به یقین، دوباره به آن بازگردد.

بر ما واجب است که بدانیم خدا راه راست را به صورت راه زندگی اشخاص تجسم می بخشد، چه، ناگزیر باید برای ایمان یک صورت تجسم یافته واقعی وجود داشته باشد تا به شکل اندیشه های مجرد و انتزاعی در نیاید که قابل تطبیق و به کار بستن نیست، و این همان « صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ » است از: پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نظایر ایشان.

اما مرحله دوم بازشناختن وسایل منحرف شدن از راه راست است که بر انسان در جهت انحراف و کج شدن از راه فشار وارد می آورد و چنان می کند که شخصی از روی علم و به عمد راه منحرف را برای پیش رفتن خود برگزیند.

همچون دوست داشتن شهوتها از زنان و فرزندان و چیزهای تجملی و فخر فروشی و حب جاه و خواستاری تسلط و سروری بر دیگران.

بیشتر مردم از طریق هواهای نفسانی و شهوات خود از استقامت منحرف می شوند، بدان جهت که خود را تسلیم به فشارهای این شهوتها می کنند. این گونه کسان در معرض خشم خدا قرار دارند که نور فطرت و درخشندگی عقل و خرد را از

ایشان سلب می کند، و ناگهان خود را در تاریکیهایی می یابند که هیچ چیز را نمی بینند؛ و از همین روی است که مؤمنان به دعا از خدای بزرگ می خواهند که نعمت هدایت را برای ایشان دایمی کند و مستقیم باقی بماند.

« غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ - کسانی که در معرض خشم (خدا) قرار گرفته اند. » ۱ / و چون به عمد از راه راست منحرف شده اند، خداوند نعمت هدایت را از ایشان سلب کرده و پیوسته منحرف باقی خواهند ماند.

مرحله سوم: رهایی از عوامل جبری انحراف است که انسان را نادانسته و بدون تصمیم گرفتن خودش به راه کج می کشاند، همچون نادانی و غفلت و فراموشی، که اینها نیز از عوامل گمراهی است و باید شخص از شر آنها نیز خلاص شود تا استقامت به حد کمال رسد.

و بسیاری از مردم، به سبب نادانی ایشان نسبت به دین و خوشبختی و خیری که با آن همراه است، انحراف حاصل می کنند. مانند بیشتر نوجوانانی که از ارزشهای خدا دور شده و به چپ و راست رفته اند، و به خاطر دست یافتن به اصول و مبادی باطل اصول و مبادی راست و حقیقی را فدا کرده اند؛ اینان نادانند، بدان جهت که اگر از دین درست آگاهی می داشتند، از فداکاری برای حفظ اصول و مبادی حقیقی و درست خودداری نمی کردند، و چنین است که مؤمنان در اوضاع و احوال خاص به گناه کشیده می شوند و هر چه زودتر توبه می کنند؛ رهبر اینان غفلت و فراموشی است. به همین جهت است که مؤمنان راستین به وی از خدا می خواهند که آنان را به راه راست هدایت کند و از «گمراهان» قرارشان ندهد:

« وَلَا الضَّالِّينَ - و نه گمراهان. » رهایی از گمراهی نادانسته تنها پس از رهایی از کجراهی و انحراف دانسته است، چه نور خدا وارد قلب متکبر معاند نمی شود که تصمیم بر کجراهی گرفته است، و به همین جهت است که قرآن نخست به خلاص شدن از خشم خدا فرمان می دهد، و سپس به رهایی از گمراهی.

و آخرین سخن... این که سوره الحمد با آیات هفتگانه آن خلاصه ای از دیدگاهها و بصیرتهای اسلام درباره زندگی است که
تفصیل آن را در سراسر قرآن می یابیم.

ص: ۹۶

سورۃ بقره

اشاره

ص: ٩٧

فضیلت سوره:

خدا به رسولش (ص) گفت:

«به تو و به امتت گنجی از گنجهای عرش خودم را بخشیدم که فاتحه الکتاب است و پایان سوره بقره» (بحار، ج ۸۹، ص ۲۶۳).

و امام صادق (ع) گفت:

«هر کس سوره های بقره و آل عمران را بخواند، این دو در روز بازپسین همچون دو ابر یا دو عبا بر سر او سایه خواهند افکند» (بحار، ج ۸۹، ص ۲۶۵).

۱/

زمینه کلی سوره

اشاره

نخست، نام سوره:

الف: کلمه «سوره» به چه معنی است؟ به معنی قاب و چارچوب محدود کننده یک چیز، و نیز به معنی دیوار است، و سوره یکی از این گونه چارچوبها است که مجموعه ای از اندیشه های معین را محدود می کند، و در مجموع شخصیتی مشترک را در اختیار ما قرار می دهد، و شاید بتوانیم از آن، به قیاس با

ص: ۹۹

تعبیرهای واحد گرما و واحد نور یا هر کمیت دیگر، با واحد فکری تعبیر کنیم.

و این لفظ بهتر از تعبیر کردن با (فصل...بخش...مبحث...و...) است، بدان سبب که لفظ سوره دلالت بر جدا کردن بخشی از قرآن از بخشی دیگر و تقسیم کردن آن به چند قسمت نیست که ممکن است شخصی را به اندیشه‌هایی دور از حقیقت قرآن بکشاند، بلکه دلالت بر دانه همکاری میان افکار آن مجموعه قرآنی دارد که یک سوره را می‌سازد، و چنان است که می‌توانیم آن را در ضمن یک قالب و چارچوب بگنجانیم و یک واحد فکری مستقل بدانیم.

ب: البقره... در این سوره در ضمن داستانی جالب و عبرت‌انگیز. (آیات ۶۷-۷۴) از فرمانبرداری و اعتماد کردن به رهبری در حل دشواریها سخن رفته است که با خط کلی سوره هماهنگی دارد.

۱/

زمینه کلی سوره سوره البقره از چه چیز سخن می‌گوید؟

ممکن است برای پاسخ دادن به این پرسش با دشواری رو به رو شویم، ولی می‌توانیم بگوییم که در آغاز سوره مردمان به سه دسته تقسیم شده‌اند: مسلمان و کافر و منافق، که در سوره پس از آن به تفصیل درباره این اقسام سه گانه سخن رفته است، و سپس با تمرکز بر صفات مؤمن، می‌توانیم بگوییم که خط کلی سوره ترسیم مبانی شخصیت ایمانی، خواه در تراز فرد مؤمن و خواه در تراز امت مؤمن است.

و از این خاستگاه سوره از فرزندان اسراییل و از داستان ماده گاو و از کج رویهایی که در این امت مؤمن پدید آمد، سخن می‌گوید، و قرآن مؤمنان را از آن بر حذر می‌دارد. و نیز از همین خاستگاه سوره پس از آن از واجبات مؤمن (فرد و امت) سخن می‌گوید و از قبله (رمز یگانگی و خصوصیت شخصی مؤمن) و سپس حج (رمز یگانگی و پرستش) و پس از آن از قصاص و روزه و... بحث می‌کند.

و در این سوره، کلمه ای آمده است که می‌توانیم آن را به وضوح تعبیری از

ص: ۱۰۰

خط کلی در این سوره بدانیم و آن کلمه «صبغه» به معنی رنگ و علامت و مهر در این گفته خدای تعالی «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» است و بنا بر این سوره حاضر تعیین کننده صبغه ایمانی در همه فعالیت‌های مؤمن محسوب می شود.

و علی رغم آنکه سوره های دیگر قرآن نیز از صبغه الله سخن گفته اند، در آن سوره ها سخن متمرکز در اطراف و جوانب این صبغه است، در صورتی که در این سوره از آن به صورت کلی و به شکلی بحث می شود که با جلوه های این صبغه ارتباط دارد و بدین گونه صورت کاملی از آن در برابر ما آشکار می شود.

ص: ۱۰۱

[سوره البقره (٢): آيات ١ تا ٢٠]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الم (١) ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (٢) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (٣) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (٤) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٥) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (٦) خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٧) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (٨) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (٩) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (١٠) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (١١) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (١٢) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (١٣) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (١٤) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (١٥) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدًى فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (١٦) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (١٧) صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (١٨) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعِيدٌ وَبَرَقَ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَرَارًا لَمُوتٍ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (١٩) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٠)

۲ [ذلك]

لفظی برای اشاره به ما بعد است.

[ریب]

شک، و گفته اند بدترین شک.

[هدی]

دلالت و راهنمایی.

[المتّقین]

از وقایه، و آن مأخوذ از اتقاء است که به معنی حاجز و مانع شدن میان دو چیز است.

۳ [یؤمنون]

تصدیق می کنند، و ایمان یعنی اعتماد و تصدیق.

[الغیب]

آنچه از تو پنهان باشد و آن را نبینی:

[یقیمون]

ادا می کنند، می گزارند، و یقیمون الصلاه به معنی ادامه دادن به ادای فرایض آن است.

[الصّلاه]

دعا کردن، خواندن.

[رزق]

روزی، بخشش جاری.

[انفاق]

خرج کردن مال.

۴ [یوقنون]

می دانند، و علم را از آن روی یقین می نامند که به آن قطع حاصل می شود و نفس به آن آرام می گیرد؛ پس هر یقینی علم است، ولی هر علمی یقین نیست، و این همچون علمی است که پس از استدلال و نظر کردن برای

ص: ۱۰۴

غامض بودن معلوم یا دشوار بودن آن برای ناظر حاصل می شود.

۵ [أولئك]

اسم مبهمی است که برای هر حاضر قابل اشاره کردن به آن شایسته است، و در معنی جمع به کار می رود.

[المفلحون]

رستگاران، و فلاح به معنی رستگاری و نیز به معنی بقاء و ظفر هم می آید.

۶ [الكفر]

پوشاندن و پنهان کردن نعمت؛ و شکر آشکار کردن و اظهار داشتن آن است.

[سواء]

مصدری است که به جای فاعل مستو به کار رفته و به معنی یکسان است.

[انذار]

خبر دادن همراه با ترساندن است، پس هر بیم دهنده و منذر خبر دهنده است، ولی هر خبر دهنده بیم دهنده نیست.

۷ [ختم]

یعنی مهر نهاد.

[غشاه]

پوشش.

[عذاب]

پیوستگی و استمرار درد.

۸ [اليوم الآخر]

روز آخر، و از آن روی چنین خوانده که پس از آن دیگر روزی نیست.

۹ [يخضعون]

می فریهند، و اصل خدع به معنی پوشاندن و ابهام است.

۱۰ [مرض]

علتی در بدن است و نقیض آن «صحه» است.

[الیم]

دردناک.

۱۴ [لقوا]

از لقاء به معنی جمع شدن با چیزی از طریق مقارنه است. ملاقات کردن.

ص: ۱۰۵

[خلوا]

خلوت کردند، و خلوت معه به معنی او را ریشخند کردم.

۱۵ [یمدّم]

آنان را مهلت می دهد. اصل مدّ به معنی زیاد شدن چیزی است؛ و به معنی جذب نیز هست از آن روی که مایه زیاد شدن طول است.

[طغیان]

تجاوز از حد است.

[يعمّهون]

متحیر می مانند.

۱۶ [اشتروا]

مبادله کردند. و اعراب در مورد آنکه کسی به چیزی متمسک شود و جز آن را رها کند، می گویند اشتراه که نه بیعی در میان است و نه شرایبی.

[ربح]

افزایش بر سرمایه یعنی سود و ربح است.

[التجاره]

در بند رسیدن به ربح در فروش است، و اعراب از آن روی ربح را به تجارت اضافه می کنند که ربح در تجارت و بازرگانی است.

۱۷ [مثل]

همچون شبیه است و در یک معنی رایج می آید که در آن از دو چیز همانند یکدیگر سخن می رود.

[استوقد]

خواستار وقوع یعنی هیزم شد.

[ترك]

:دست كشیدن از چیزی است.

[ظلمات]

:جمع ظلمت است و به معنی تاریکیها.

[ابصر]

:از إبصار است به معنی دریافت چیزی با حسن بینایی. و ابصار و دیدن با قلب، مجازی از ابصار با چشم است.

ص: ۱۰۶

قرآن چگونه آدمیان را تقسیم می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این آیات از سه نمونه از نمونه های بشری سخن می رود، و دید آشکاری از آنها به دست می آید، و خواننده می تواند یکی از نمونه ها را با علم و بصیرتی مأخذ برگزیند.

و این تقسیم و طبقه بندی برای اسلام طبیعی است، از آن روی که اندیشه ای تازه است و به تقسیمات موجود میان مردم (ناحیه و رنگ و زبان و عشیره و نژاد) که اصول قرار دادی از آنها سخن می گوید معترف نیست.

دین تازه، تقسیمات تازه ای را مطرح می کند تا مردمان بر حسب این تقسیم و طبقه بندی ایستار مطلوب خود را انتخاب کنند.

و هنوز امت مسلمان به این طبقه بندی و چشمپوشی از طبقه بندیهای نادرست دیگر نیازمند است، تا بتواند برای به کار بستن مبادی و اصول دین حنیف و پاک اسلام نیرومندی بیشتری داشته باشد.

شرح آیات:

اشاره

[۱]

«الم - الف، لام، میم.» این حروف که آنها را در آغاز بسیاری از سوره های قرآن می بینیم چیست؟ و آیا برای ما مفهومی دارد؟ یا همچون آن چیزها در قرآن است که به آنها متشابه گفته می شود و معنی آنها را تنها راسخان در علم می دانند؟ یا این که راز آن را تنها خدا می داند و هر فرستاده ای که خدا خود در غیب به او خبر دهد؟ در این خصوص اختلاف کلمه فراوان است. در آن حین که کسانی که

بی دلیل حکمی را عرضه می کنند بر آنند که این امر در نزد عقل ناروا است که خداوند سبحانه و تعالی آیه ای را فر فرستد که از معنی آن آگاهی نداریم، و در این باره احتجاج می کنند که قرآن کتاب راهنما و زبان آن زبان عربی آشکار است و خدا به تدبیر در آن فرمان داده است، در عین حال مشاهده می کنیم که درباره این حروف اوایل سوره ها با یکدیگر اختلاف دارند و در این خصوص بیست و یک رأی عرضه داشته اند.

آیا اختلاف دلیل علم است؟

به نظر من می رسد که این حروف همچون آیات متشابه است، و بر آنم که آیات متشابه قابل فهم برای کسانی است که در علم رسوخ و تبخّر و توانایی دارند، و این که درجات مردم در علم متفاوت است، و درجات فهم آنان نسبت به یکدیگر نیز متباین است، و هر کس صاحب درجه ای از علم باشد در آن راسخ است و در درجه بالاتر از آن غیر راسخ است و می بایستی به راسخان در آن درجه رجوع کند.

بنا بر این احاطه پیدا کردن علمی بر همه معانی کتاب و به همه ابعاد دانش یک آیه قرآنی غیر ممکن است. و بر ما است که به آنچه می دانیم تسلیم شویم و در آنچه نمی دانیم تسلیم کسی باشیم که آن را می داند.

در این حروف امکان مدعی شدن این که از همه اسرار آنها آگاهیم، وجود ندارد، به همان گونه که نمی توانیم منکر دانستن بعضی از حقایق آنها باشیم.

۱/ حال می پرسیم که: این حقایق کدام است؟ پیش از پاسخ گفتن یادآور می شویم که قرآن را ظهری است و بطنی. و این که تفسیر آیات آن وجوهی دارد که هر یک از ما جز بعضی از آنها را نمی داند و گمان می کند که دیگران که نظری دیگر دارند به خطا رفته اند؛ و شاید همه بر یک صحت و درستی بوده باشند.

بنا بر این ممکن است بسیاری از اقوال در این مورد درست باشد، بدون آن که معنی این سخن باطل بودن چیزی جز آن بوده باشد.

گفته اند: این «أحرف» یا حرفها نامهای سوره ای است که در آن آمده اند.

و گفته اند: آنها وسیله آگاه کردنی است که شنوندگان را برای ادامه دادن به هشیاری و تفکر در آنها و در هر چه پس از آنها می آید ترغیب می کند.

و گفته اند: اینها دلالت بر قطع شدن دنباله یک معنی و پرداختن به سخنی تازه است.

و گفته اند: خدا به وسیله آنها به ستایش خود پرداخته، و اینها اشاره به نامهای نیک (الاسماء الحسنی) او است، و حتی در دعا یا مناجات کردن با پروردگار به آنها بدین صورت آمده است: (یا کهیعص)، (یا حم عسق).

و گفته اند: چالش و مبارز طلبی نسبت به اعراب است که اگر می توانند کتابی فراهم آمده از این حروف بیاورند و نتوانستند مثل قرآن را بیاورند.

و گفته اند: آنها سوگند است بدان سبب که مبانی کتب خدا و وسایل سخن گفتن میان بندگان است؛ آیا پروردگار ما نگفته است: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»؟ و گفته اند: اینها معجزه بلاغت است، چه اعراب پیش از آمدن قرآن این گونه استفاده از حروف نکرده بودند. و چیزهای دیگری جز اینها گفته اند که به صورت جزئی به بعضی از آنچه گفتیم مربوط می شود، ۱/ و ما می گوئیم آری، ولی اثبات یک نظر به معنی نفی جز آن نیست.

بنا بر این امکان آن هست که این حروف نامهای سوره ها باشد و در عین حال از پایان یافتن یک سوره و آغاز سوره دیگر خبر دهد، و نیز یادآوری و تئبھی برای انگیختن فکر و به کار انداختن عقل و بیدار کردن ضمیر باشد. یا این که اشاراتی به نامهای خدا بوده باشد، چه آشکارترین چیز در آسمانها و زمین نامهای خدا است، و حروف پیش از هر چیز اشاره به آنها است. مثلاً، اشاره الف به لفظ «الله» آشکارتر از اشاره آن به لفظ «اسد» است. و اگر اشاره به اسماء حسنی بوده باشد، سوگند یاد کردن به آنها بسیار مناسب است. و با این همه اعجازی قرآنی

است، و با اینها اعراب به چیزی تازه رسیدند که پیشتر نمونه ای نداشت.

از این همه گذشته، در آنها رازهایی است که بعضی از آنها را انسان با پیشرفت علم و معرفت پس از این کشف خواهد کرد.

بدین گونه این حروف اشاراتی میان پروردگار و کسانی است که آنان را برای خبر یافتن از غیب خود شایسته می دانسته است، و در خبر آمده است:

۱- در تفسیر امام این که معنی الم آن است که: «این کتابی که آن را فرو فرستاده ام حروف جدا از همی است که از جمله آنها الف لام میم است، و آن به زبان و حروف هجای شما است، و اگر راست می گویند مانند آن را بیاورید». (۱)

۲- قمی به نقل از امام باقر (ع): «آن حرفی از نام اعظم خدا است که از آن جدا شده، و اگر آن را پیغمبر و امامان علیهم السلام ترکیب کنند آن اسم بزرگ خدا به دست می آید که چون خدا را به آن بخوانند اجابت می کند». (۲)

۱/ ۳- و از امام علی (ع) روایت شده است که گفت: «هر کتاب را گزیده ای است و گزیده این کتاب حروف تهجی است». (۳)

۴- و در حدیث شریف از امام ابو جعفر الباقر (ع) آمده است که گفت:

«ای ابا لیبید، مرا در حروف مقطعه قرآن دانش فراوان است». (۴)

قرآن راهنما است

[۲]

قرآن تعریف از خود را در سه کلمه خلاصه کرده که اینهاست:

الف: کتاب- ثابت و عمل کننده- و نه تنها راهنماییهای غیر مربوط به یکدیگر یا ناتمام.

ب: شکی در آن نیست، و شکی به آن راه نمی برد. حقیقی است از آن

ص: ۱۱۰

۱- ۱) - تفسیر صافی تألیف ملا محسن فیض کاشانی، ج ۱، ص ۹۱.

۲- ۲) - همان کتاب، ج ۴، ص ۳۶۶.

۳- ۳) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲.

۴- ۴) - صافی، ج ۱، ص ۹۰.

روی که غیر متناقض است، هم در خودش و هم بالنسبه به انسان و هم بالنسبه به راهنمایی عقل.

ج: راهنمای پرهیزگاران است. هر کس را که دوستار راهیابی باشد و به آن کار کند، راهنما است، چه تقوی و پرهیزگاری که پرهیز قلبی است در واقع عمل است، و بدون بیم دادن و خود را بر حذر داشتن (که عامل نفسانی انگیزنده به سوی اراده هدایت است)، و بدون عمل کردن برای هدایت، هدایتی وجود پیدا نخواهد کرد.

« ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - این کتاب بدون شک راهنمای پرهیزگاران است. » سپس قرآن از سه گونه ایستار و موضع گرفتن مردمان در برابر این کتاب جدید آسمانی سخن می گوید: پرهیزگاری، کفر، و نفاق.

۱/

[۳]

پرهیزگاران کیانند؟ و صفات برجسته آنان کدام است؟ مهمترین این صفات، مؤمن بودن به غیب است و آنچه در ما ورای حقایقی قرار دارد که انسان می تواند آنها را مستقیماً مشاهده کند، برای رسیدن به آنچه مشاهده مستقیم آنها امکانپذیر نیست. این توانایی که ما افراد بشر را صاحب تمایز علم پیدا کردن به آینده (غیب) از راه شناخت و معرفت حاضر (شهود) و شناخت گذشته (غیب) از راه مشاهده آثار آن بر حقایق حاضر (شهود) می سازد.

این صفت در پرهیزگاران چندان ژرف می شود که به درجه ایمان می رسد و آنان نسبت به مستقبل و آینده مؤمن می شوند و چنان نیست که تنها به آن علم داشته باشند، و به ماضی و گذشته مؤمن می شوند و تنها آن نیست که به آن علم داشته باشند، و میان علم و ایمان تفاوت بسیار است. ایمان تسلیم نفسی و عقلی به علم است و به کار بستن عملی آن در زندگی.

بزرگترین و آشکارترین غیب ایمان به خدایی است که آیات و نشانه های او بر هر افق و در هر چیز پراکنده است، و ایمان به او اصل ایمان است.

ایمان به غیب به میانجیگری نماز که خط روحانی مستقیمی میان انسان و

ص: ۱۱۱

خدا می‌گشاید، ژرف پیدا می‌کند و همچون پل میان حضور و غیب می‌شود. و این پیوستگی در بخشندگی کامل تجسم پیدا می‌کند. پس ایمان و ارتباطی بدون گواهی دادن بخشش و انفاقی بر آن وجود پیدا نخواهد کرد.

ولی بخشندگی با چه چیز صورت می‌گیرد؟ آیا از خود چیزی برای خدا می‌دهیم؟ هرگز! تنها جزء کوچکی را از آنچه خدا به ما عطا کرده است می‌بریم و آن را انفاق می‌کنیم و در راه خدا می‌دهیم. و هر چیزی را بخششی متناسب با آن است: بخشش مال به خرج کردن آن، و جاه به بخشیدن، و علم و دانش به پراکندن آن و همچنین.

و از این جا است که:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» - کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می‌کنند. [۴] ۱/

و ایمانی که پرهیزگاران به آن آراسته می‌شوند، ایمان کاملی است که تنها منحصر به پاره‌ای از حقایق نیست. بلکه اینان به کتابی که به رسول الله (ص) نازل شده، و به آنچه بر فرستادگان پیش از رسول الله محمد (ص) نازل شده ایمان دارند و تمایزی میان آنان قائل نمی‌شوند. و ایمان ایشان به سرای دیگر ایمان استواری است که به سطح یقین می‌رسد، و به همین سبب از داشتن هر شکلی درباره‌ی روز پاداش پاکند. بدین گونه عقاید پرهیزگاران تکامل پیدا می‌کند و عبارت می‌شود از ایمان به خدا (غیب) و آنچه تقویت‌کننده این ایمان است از نماز و زکات، و ایمان به رسالتها، و سپس ایمان به روز قیامت.

و طبیعه ایمان به رسالتها ما را به ایمان به خلفای ایشان و امتدادهای ایشان دعوت می‌کند، همان گونه که ایمان به روز بازگشت نتیجه‌ای از ایمان به دادگری خدا است، و اینها اصول اساسی دین است که جوهر شخصیت هر مؤمن را می‌سازد.

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» - و کسانی که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده مؤمنند و به آخرت یقین

و آنچه پرهیزگاران به عنوان نتیجه به دست می آورند، راهیابی و رستگاری است. راهیابی به آنچه در آن استقامت عقل و روح است، و رستگاری به سبب رسیدن به خوشبختی در دنیا و آخرت.

«أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» - اینان بر راه راستی از پروردگار خویشند و اینان رستگارانند.» [۶]

کفار چه کسانی؟ گروه دوم از طبقه بندی قرآنی کسانی هستند که بازگشت آنان به حق غیر ممکن است، از آن روی که به عناد و مخالفت با حق برخاستند و گوشها و چشمهای خود را در مقابل دعوت به آن بستند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَاءَ مَا عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» - برای کسانی که کافر شدند، یکسان است که ایشان را بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد.» [۷]

کفر-همچون ایمان- با انتخاب آزاد انسان آغاز می شود، ولی به خدا پایان می پذیرد. ۱/ او است که این یا آن را مدد می رساند. بر ایمان مؤمن می افزاید و گمراهی کافر را اضافه می کند و نور ایمان را از او سلب می کند و چنان می شود که:

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ» - خدا بر دلها و گوشهای ایشان مهر نهاده است. «چرا؟ بدان سبب که آنان از دلها و عقلها و گوش خود که به قلب راه می برد بهره برداری نکردند، و نه خود درباره خویشتن به تفکر پرداختند و نه به سخنان متفکران گوش فرا دادند. پس عقلهاشان از کار افتاد، و دعوت کنندگان به حق آنان را ترک کردند و از اندرز دادن به ایشان باز ایستادند.

«وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» - و بر چشمهاشان پوششی است. «بنا بر این دیدن آیات به توسط آنها و رسیدن به حقایق از طریق آنها محال

است، زیرا قلب از عمل افتاده بود، چشمها به صورت دوربینهای عکاسی درآمد که از چیزها تصویر برمی دارد بدون اینکه چیزی از آنها بفهمد.

اینان از خدا چه انتظار دارند؟ کسی که چشمان خود را بسته و در تاریکی راه می رود، انتظار دیدن چه چیز را دارد؟ آیا می توان توقع داشت که او سالم به خانه خود برسد؟ یا به گورستان یا بیمارستان؟ « وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و آنان را عذابی بزرگ (در پیش) است. » [۸]

منافقان کیانند؟ آنان را صفاتی چند است که آشکارترین آنها این است که می گویند ایمان آوردیم در حالی که مؤمن نیستند:

« وَ مِنَ الدَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ - و بعضی از مردم کسانند که می گویند به خدا و به روز دیگر ایمان آورده ایم در صورتی که مؤمن نیستند. » [۹]

و بدان جهت که منافقان در زیر پوشش ایمان نفاق می ورزند، در آن می کوشند که در عبادتها مبالغه کنند (زیاد خواندن ریایی نماز) و می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند، در صورتی که ۱/ حقیقه خود را می فریبند، زیرا تصور می کنند که می توانند دین حقیقی را با از دست ندادن دنیا و شهوات آن برای خود نگاه دارند، و به این گمان آغاز کرده اند که اعمال (ظاهری و قشری) ایشان دین است، و بدین گونه، دین را از معانی آن تهی می کنند و برای آن معنی تازه ای می سازند و خود را از فایده های بزرگی که از دین حقیقی در صورت ملتزم بودن به آن به دست می آید، محروم می کنند. به همین جهت خدا می گوید:

« يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ - خدا و کسانی را که ایمان آورده اند می فریبند، و جز خودشان را نمی فریبند ولی نمی فهمند! » سپس خداوند به تفصیل درباره خود فریبی این منافقان بدون این که خود از آن آگاهی داشته باشند بحث می کند و می گوید:

اولاد اینان با عمل نفاق خویش دچار ترس و شکست خوردگی و بی ارادگی می شوند. هر فرزند آدمی در قلب خود به این بیماریها مبتلا است، ولی منافق بر تعداد آن چندان می افزاید که همه زندگی وی بر روی آن بنا می شود. او با دو شخصیت درونی و بیرونی زندگی می کند، و در میان این دو اراده و توانایی را برای تحقق بخشیدن به خواسته ها و مبتکر بودن از دست می دهد، تا چه رسد به این که زندگی وی سراسر از دروغ رنگ پذیرفته است.

« فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ - در دل‌های ایشان بیماری است. » بیماری برخاسته از ترس و تسلیم نفاق شدن و...

« فزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا - پس خدا بیماری ایشان را افزود. » و دیگر این اشخاص نمی توانند آسوده خاطر زندگی کنند، چه با ترس و اضطراب و بیم رسوایی زندگی می کنند، و این خود سبب پیدایش عذابی دردناک برای ایشان می شود که از دروغی که همه زندگی آن را فرا گرفته رنگ پذیرفته است.

ممکن است یکی از ما دروغی بگویند، و از ترس آشکار شدن دروغش در اضطراب دائمی به سر برد ۱/ و پیوسته در اندیشه پوشاندن آن دروغ باشد.

« وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ - ایشان را عذابی دردناک است به سبب دروغی که می گفته اند. » [۱۱]

ثانیا: مقیاسهای عقلی در نزد آنان (به سبب نرسیدن هدایت خدا به ایشان و به سبب تنش شخصیتی که پیدا کرده اند) در هم آمیختگی پیدا می کند و لذا در فساد غوطه ور می شوند در صورتی که فساد را صلاح تصور می کنند، و چون از لحاظ نفسانی دور از اجتماعی که در آنند زندگی می کنند، از بهره برداری از نصایح دیگران محروم می مانند، و افکار ایشان از طریق همکاری با افکار دیگران تکامل پیدا نمی کند. به همین جهت خدا گفته است:

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ - چون به ایشان گفته شود که در زمین تباهی مکنید، می گویند: هر آینه ما

در صورتی که حقیقت جز این است. اینان اندامهای فاسدی از اجتماع شده اند، ولی مقیاسی را از دست داده اند که با آن شخص می تواند فساد و تباهی را از جز آن تمیز دهد، و نمی فهمند.

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ - آگاه باشید که آنان تبهکارانند ولی این را نمی دانند و نمی فهمند.»
قرآن «شعور» را به کار می برد نه «عقل» را، و نگفته «لکی لا یعقلون» تا ما تصور نکنیم مسائل ساده ای که به اندیشه و تأمل نیازمند نیست (همچون تشخیص میان تباهی و سامان یافتگی) خارج از درک منافق است چه رسد به مسائل پیچیده.

شرط نخست آگاهی به هر حقیقتی اعتماد به نفس و ملاکهای عقلی است که انسان در اختیار دارد، و نفاق این اعتماد را از صاحبش می ستاند و لذا دیگر بر چیزی آگاهی نمی یابد.

[۱۳]

سوم: آنها بر محور کارهای خود در گردش اند و آن را حق می دانند و جز آن را ۱/ گمراهی و باطل می دانند و لذا مردم را بی خرد می خوانند و فرصت بهره گیری از نظریات و تجارب مردم را از خود می گیرند.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَ نُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ - هنگامی که به آنها گفته می شود ایمان آورید چنان که مردم ایمان آوردند گویند:

آیا چنان ایمان آوریم که بی خردان ایمان آوردند.» ولی بی خرد حقیقی کیست؟ آیا کسی نیست که فرصت ایمان و فرصت بهره وری از تجربیات دیگران را از خود می گیرد؟ «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ - آگاه باشید که هم ایشان دیوانگانند ولی نمی دانند.» [۱۴]

و به سبب جدایی گرفتن نفسی از اجتماع و آگاهیها و عقل آن، کارهای اجتماع را استهزا می کنند و نسبت به آن تصور معکوس دارند و به همین سبب عملا از اجتماع کنار می مانند و در فعالیتهای آنکه نه تنها به نفع اجتماع

بلکه به نفع خود ایشان نیز هست شرکت نمی کنند.

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ - وَچون با کسانی رو به رو می شوند که ایمان آورده اند، می گویند: ایمان آوردیم، و چون با شیاطین خودشان خلوت می کنند، می گویند: ما با شما هستیم، و آنان را ریشخند می کنیم.» [۱۵]

و این روحیه پیچیده فرصت هدایت و راهیابی را برای همیشه از دسترس ایشان خارج می کند، چه هر وقت سخنی را می شنوند به تفسیر منفی آن می پردازند و آن را مورد تمسخر قرار می دهند، پس چگونه می توانند هدایت شوند؟ به همین سبب است که خدای تعالی می گوید:

« اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ - خدا ایشان را استهزا می کند و آنان را وا می گذارد که در سرکشی و طغیان خود حیران و کور بمانند.» یعنی از دیدن حقیقت عاجز باشند و همچون کسی که کور است نتواند آن را ببیند (عمه به معنی نداشتن چشم است از بدو تولد).

۱/ قرآن در این جا نفاق را طغیان نامیده است، زیرا که جز به سبب فقدان بندگی نسبت به خدا و تسلیم شدن به شهوات نفسانی و فشارهای اجتماعی به وجود نمی آید. و بنا بر این منافق به سبب فریب خوردگی ذاتی با چهار بحران رو به رو است:

اولاً: افزایش بیماری نفسانی که او را به جانب عذاب دردناک سوق می دهد.

ثانیاً: فرورفتن وی در فساد.

ثالثاً: جدایی وی از بصیرت‌های اجتماعی و جدا ماندن وی در درون غلاف ذات خودش.

رابعاً: از دست رفتن ابدی فرصت راهیابی، و کوری نفسانی.

[۱۶]

و خدا برای ما مثل‌هایی می زند تا از حقیقت نفاق و منافقی آگاه

ص: ۱۱۷

شویم و از آن پرهیز کنیم. می گوید: نفاق بدان می ماند که کسی چیزی بخرد و پول آن را بدهد، ولی فروشنده کالا را به او تسلیم نکند، که در این صورت مالش را از دست داده و به کالاهای مورد نظر خود دسترس پیدا نکرده است. به همین گونه است که منافق دنیا را با از دست دادن آخرت می خرد، و حق و هدایت را می دهد تا سعادت در دنیا را تحصیل کند، پس به این یک نمی رسد و آن را از دست می دهد.

« أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ - آنان کسانی که گمراهی را با از دست دادن هدایت خریدند، پس تجارتشان سودی نداشت و رهیافته نبودند. » [۱۷]

و قرآن برای آنکه طرف دیگری از نفاق را بر ما مکشوف کند، مثل دیگری می زند:

« مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ - مثل ایشان همچون مثل کسی است که آتشی افروخت و چون اطراف خود را روشن کرد، خدا روشنی را نابود کرد. » و چیزی در برابر او جز دود و خاکستر باقی نماند.

« وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ - و آنان را در تاریکیهایی گذاشت که چیزی در آن نمی دیدند. » هدایت، نوری است که خدا برای انسان می افروزد، و منافق، نزدیک نور بود و ظاهراً ۱/ به آن ایمان آورد، و بسا که در لحظه پاکیزه ای از لحظه های عمر خود به آن حقیقه مؤمن بود، ولی سرانجام بر اثر فشار شهوتها و تسلیم شدن به اراده طاعتهای اجتماع فاسد به آن کفر ورزید، و خدا نور هدایت را از او گرفت و چیزی جز تاریکی و نابینایی برای او باقی نماند.

[۱۸]

« صُمُّ بَكُمُ عُمِّي فَهَمَّ لَا يَزِجَعُونَ - کر و گنگ و کورند، پس باز نمی گردند. » منافقان همه مشاعر و تواناییهای خود را از کف می دهند. قدرت بر شنیدن و بر سخن گفتن و بر دیدن را از دست می دهند، و در نتیجه قدرت بر زندگی از اختیار

ایشان خارج می شود، چه، مشاعر و قدرتهای خود را از دست داده اند. پس چگونه زندگی می کنند؟ در بیابانی خالی تا ابد سرگردان می مانند.

[۱۹]

و مثل سومی که خدا درباره واقعت منافق می زند، چنین تصویر می شود. فرض کنید که اکنون در بیابانی قرار گرفته ایم و شب و ابری متراکم ما را احاطه کرده است. تاریکی ما را می پوشاند، و تندر با ترس و اضطراب ما را به لرزه درمی آورد... خواستار نوری هستیم که به هدایت آن راه خود را بیاییم. چشم به زدن برقی در آسمان داریم که زمین را برای ما روشن کند و در پرتو آن به پیش گام برداریم، ولی این برق هم که بزند چند لحظه ای بیشتر درنگ نمی کند و خاموش می شود. بعضی از ما از راهنماییهای برق در همین لحظات کوتاه مدد می گیرند و در صدد یافتن راه برمی آیند و پس از خاموشی برق هم در همان راه یافته پیش می روند؛ ولی بعضی دیگر چنین نیستند و پس از خاموشی برق بر جای خود باقی می مانند.

مثل مؤمن و منافق چنین است: مؤمن از راهنمایی وحی که به زدن برق آسمان شباهت دارد، بهره مند می شود، ولی منافق با آن سر و کاری ندارد و در تاریکی حیران و سرگردان می ماند.

« أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعِيدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ »
-یا همچون بارانی است از آسمان که در آن تاریکی و رعد و برق است، و انگشتان خود را در صاعقه ها، از ترس مرگ، در گوشها می کنند، و خدا بر کافران احاطه دارد.» [۲۰]

« يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَمَهَّبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -نزدیک است که برق چشمهای ایشان را برباید: هر گاه روشنی برای ایشان بیاورد، در آن راه می روند، و چون تاریک شود بر جای خود می ایستند، و اگر خدا بخواهد چشمها و گوشهای ایشان را از میان می برد ۱/ و خدا بر هر چیز توانا است.» زندگی همچون بیابانی است، و شهوتهای ما همان ابر ستبری است که

تاریکیها و رعد و برق را در خود دارد، و ما در آن به نوری آسمانی نیازمندیم که بر ما، همچون آبی که از آسمان فرومی بارد، فروریزد، ولی باید به این نور چنگ زنیم تا در رنج و زحمت زندگی به خود وا گذاشته نشویم و در تاریکی حیران نمائیم.

و گاه پروردگار بر ما خشم می گیرد و چشم و گوش را از ما بازمی ستاند، و به اندازه یک انگشت جا به جا شدن در امور زندگی برای ما توانایی باقی نمی ماند، چرا که خدا بر ما محیط است و هر چه بخواهد می کند، و روا نیست که به آنچه در زندگی از مظاهر نیرومندی و توانایی است فریفته شویم، و خود را به جای خداوند سبحانه و تعالی صاحب قدرت بدانیم، چه او بر ما محیط است و می تواند سخت ما را بر این فریفتگی و اشتباه بگیرد.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲) وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴) وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

۱/

ص: ۱۲۰

۲۱ [خلقکم]

خلق، به معنی عمل کردن بر حسب تقدیر و اندازه گیری، و خلق و آفریدن آسمانها عبارت از آماده کردن و به وجود آوردن آنها به مقتضای حکمت است بدون کم و زیاد. و خلق به معنی طبع است و خلیقه به معنی طبیعت و خلاق به معنی بهره و نصیب.

۲۲ [السماء بناء]

آسمان را از آن روی سماء نامیده اند که نسبت به زمین سمو و ارتفاع دارد. هر چه بر بالای چیز دیگر باشد نسبت به آنچه در زیر است سماء است، و آنچه بالای زمین باشد بناء خوانده می شود.

[اندادا]

ندّ به معنی مثل و شبیه است و گفته اند که ندّ نیز به معنی ضد است.

۲۳ [إن]

در این جا برای غیر شک آمده است، چه خدا می دانست که آنان در شکند، ولی این عادت اعراب در کلام است که می گویند: إن کنت انسانا فافعل کذا اگر انسانی این کار را بکن.

[عبدنا]

عبد بنده زر خرید است و نقیض آن حرّ است.

عبد از تعیید به معنی، خوار کردن است، چرا که عبد نسبت به مولای خود خوار و ذلیل است.

[سوره]

گرفته شده از سور البناء به معنی دیوار ساختمان گرفته شده، و هر جایگاه بلند سوره است: پس هر سوره از قرآن به منزله درجه ای بالا و منزلی عالی است که خواننده از آن به منزل دیگر بالا می رود تا این که قرآن را به پایان

برساند. و گفته اند که سوره قطعه ای از قرآن است که از باقی قرآن جدا نگاه داشته شده است.

[۲۵] بشر]

:بشارت به معنی رساندن خبری است که سبب شادی شنونده آن شود و بر هر خبر دیگر سبقت داشته باشد.

۱/

ارکان ایمان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آنکه قرآن مردمان را به سه گروه تقسیم کرد، به آن بازمی گردد که با ما به تفصیل درباره صفات مؤمنان سخن بگوید که سبب تمایز ایشان از منافقان است، ولی پیش از آن باید ارکان ایمان شناخته شده باشد که عبارت است از ایمان داشتن به خدا و به پیامبرها و به روز دیگر، که این همه را در این مجموعه از آیات خواهیم دید.

شرح آیات:

[۲۱]

ایمان به خدا در عبادت و پرستش او تجسم پیدا می کند، و پرستش خدا انسان را به پایگاه پرهیزگاران می رساند (که ذکر ایشان در آغاز این سوره گذشت): «ولی به چه سبب خدا را می پرستیم و پدران خود را نمی پرستیم؟ پاسخ: بدان سبب که خدا ما و ایشان را آفریده و پروردگار همه ما است.

و چون ارتباط ما با خدا همان ارتباط پدران ما با او است، دیگر دلیلی برای آن وجود ندارد که پدرانمان را وسیله ارتباط با خدا قرار دهیم، و از همین روی ۱/ خضوع و خشوع نسبت به پدران درست نیست.

ص: ۱۲۲

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - ای مردم، پروردگارتان را بپرستید که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، باشد که پرهیزگار شوید. » [۲۲]

و پرسش دیگر این است که چرا باید خدا را پرستیم و نسبت به او خاضع باشیم و زندگی را که با ما پیوستگی مستقیم دارد و به ما روزی و زیبایی و نیرو می بخشد نپرستیم؟ پاسخ: زیرا که آن او است.

« الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ - آنکه زمین را برای شما گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان آب فروریخت و از هر گونه میوه روزی شما کرد. » اوست که در آغاز، زندگی را به صورتی آفرید که بتوانیم از آن بهره مند شویم. اگر زمین همه از آهن می بود، چگونه می توانستیم بر آن زندگی کنیم، چگونه می توانستیم بر آن خانه بسازیم و کشاورزی کنیم و راه بسازیم و... و... و اگر آسمان چنان می بود که شهابهای فراوان آن بر سر ما فرومی ریخت، چگونه می توانستیم بر روی زمین زندگی کنیم؟ سپس چنان کرد که آب از آسمان بر زمین فروریزد، و زمین را چنان ساخت که گونه ای مختلف رستنیهای آن روزی ما باشد.

آیا روا است پس از این همه به پرستش چیزی جز خدا بپردازیم؟ هرگز! « فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - پس برای خدا ماندهایی قرار ندهید، و شما (این را که خدا شریک ندارد) می دانید. » [۲۳]

چگونه خدا را می پرستیم؟ به پیروی از فرستادگانش، و مخصوصاً آخرین فرستاده اش که با معجزه قرآن آمده، و از ما پرسیده است که: آیا می توانید چیزی مانند این قرآن بیاورید؟ پس پیروی از او واجب است و پیروی او تجسم یافتن عبادت و پرستش خدا است.

« وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - و اگر درباره آنچه بر بنده خود

فروفرستادیم شک دارید، پس سوره ای همانند آن بیاورید / و یاران و گواهان خود جز خدا را به یاری بخوانید، اگر راست می گوئید.» و طبعاً این همه حتی شهدای دور از خدا بر این گواهی خواهند داد که قرآن بر همه آنچه پیش از آن فروفرستاده شده برتری دارد، و در این صورت شک را کنار بگذارید و به فرستاده خدا بگروید.

این رسالت دومین عقیده از عقاید اسلامی و حلقه ای است که به حلقه توحید یعنی نخستین عقیده اسلامی پیوسته است.

[۲۴]

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ - و اگر چنین نکنید و نتوانید، که هرگز نخواهید توانست، پس از آتشی بترسید که فروزانه آن مردمانند و سنگها و برای کافران آماده شده است.» این نخستین کیفر است که کافران را به این آتش بزرگ مجازات می کنند که آدمی و سنگ در آن با هم می سوزند.

[۲۵]

و اما مؤمنان به خدا و رسالتهای او در باغهایی قرار خواهند گرفت که همه نعمتهای زندگی و افزون بر آن در اختیارشان است.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ - و به کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، مژده ده که آنان را باغهایی است که از زیر (درختان) آنها جویها روان است.» پس جایگاه ایشان منطقه مزروعی است که در آن شکوه درختان و زیبایی نهرها و نعمتهای زندگی همه در کنار یکدیگر دیده می شوند.

«كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا - و هر زمان که از آنها میوه ای روزی ایشان شود، گویند: این چیزی است که از پیش به آن روزی داده شدیم و همانند آن را آورده بودند.» که این از جهتی همان روزی است که در دنیا بهره آنان شده بود، و از جهت دیگر تا حد زیادی شباهت دارد به آنچه در آخرت نصیب ایشان می شود، بدان

ص: ۱۲۴

سبب که همه آنها بهره ور از لذتی فراوان و بزرگ است و نمی توانند تفاوت این روزی و آن روزی را کشف کنند.

۱/ و آنان در آنجا از لحاظ نفسانی و روانی نیز در نعمت اند.

« وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و در آن جا همسرانی پاکیزه دارند و در آن جاودان باقی می مانند.» و از نیستی بیم ندارند و از لذت دوستی بقا بهره مند می شوند، و این عقیده سوم پس از ایمان به خدا و رسول است.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۹]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَهُ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا - يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶) الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷) كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

۱/

معنای واژه ها

[۲۶] يستحي]

:استحياء از حياء است به معنی شرم داشتن

ص: ۱۲۵

و نقیض آن قحه (وقاحت) است.

[یضرب]

ضرب، یعنی زدن بر همه کارها جز اندکی اطلاق می شود، همچون ضرب فی الارض و ضرب فی سبیل الله، و ضرب فلان علی ید فلان وقتی گفته می شود که کار او را خراب کند، و ضرب الامثال یعنی مثل زدن برای روان کردن آن در سرزمینها.

[البعوض]

پشه های خرد است و واحد آن بعوضه است.

[الفاسقین]

فسق و فسوق به معنی ترک کردن فرمان خدا و به گفته ای بیرون رفتن از طاعت است، و عرب می گوید «فسقت الرطبه» یعنی خرما از پوست آن بیرون آمد.

[ینقضون]

نقض به معنی شکستن و عکس آن ابرام است.

[عهد]

عهد به معنی پیمان و پیمان بستن است.

[میثاقه]

میثاق، چیزی است که اعتماد کردن به وسیله آن فراهم می آید.

[یقطعون]

قطع به معنی بریدن پیوند میان دو چیز است، و اصل آن برای اجسام است، و در هدفها و اغراض نیز گفته می شود و چنان که می گویند «قطع الحبل» یعنی بریدن ریسمان، بریدن سخن را با «قطع الکلام» بیان می کنند.

[یوصل]

وصل و پیوستن نقیض فصل یعنی جدا کردن است، و آن عبارت است از جمع کردن میان دو چیز بی آنکه حاجزی میان آنها باشد.

[الخاسرون]

خسران به معنی نقصان است، و خسار به

ص: ۱۲۶

معنی هلاک، و خاسرون به معنی هلاک شوندگان و اصل معنی خسران زیان و از دست رفتن سرمایه است.

[۲۹] الخلق

اصل معنی خلق تقدیر و اندازه کردن است.

[جمیعا]

جمع به معنی پیوستن و افزودن است و نقیض آن فرق به معنی کاستن.

[استوی]

استواء به معنی اعتدال و استقامت و راستی است و ضد آن اعوجاج است به معنی کجی.

۱/

شخصیت انسانی چگونه می باید باشد؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن حکیم از گروه هایی از مردم برای ما سخن گفت. سپس برای ما از ایمان و ارکان سه گانه آن بحث کرد، و اکنون به اصل موضوع می پردازد که تحلیل شخصیت انسان است و این که شخصیت انسان تنها و انسان داخل جماعت (امت) چگونه باید باشد.

داستان آفرینش نخستین

قرآن در این مجموعه از آیات به گفتگو از انسان فردی پرداخته، ولی از آن به صورتی مرتبط با مفاهیم عمومی سخن نمی گوید، بلکه به صورتی نمادین و الهام گرفته از داستانی مربوط به یک واقعیت زنده سخن می گوید. و آن داستان آفرینش نخستین است که در سه مرحله از آن یاد می شود:

اولاً: از روش تفکر ایمانی، و آن اسباب واقعی سخن می گوید که آدمی را به کفر ورزیدن نسبت به خدا می خواند (آیات ۲۶-۲۷).

ص: ۱۲۷

۱/ ثانياً: از آفرینش زندگی و جهان به ید خداوند متعال یاد می کند. و از مجهز کردن انسان به علم و بار کردن مسئولیت اختیار بر دوش آدمی پس از تجهیز وی به اراده. سپس داستان نخستین گناه آدمی خواهد آمد که در این جا همراه با عوامل مسبب آن به اختصار بیان شده است.

ثالثاً: از این که انسان امروزی نیز از زاد و توشه علم و اراده برخوردار است و باید مسئولیت کارهای خود را بپذیرد.

و در خلال عرضه کردن این مراحل، قرآن حقایق بزرگ دیگری را بر ما مکشوف می سازد.

شرح آیات:

[۲۶]

خطرناکترین چیزی که توانایی آدمی را برای اندیشیدن صحیح تهدید می کند، استیاء و اندوهگینی است که حالتی روانی است. عقل را در زندان ذات و وجود زندانی کن، و بر آن این اندیشه را تحمیل کن که فکر صحیح و رأی سالم چیزی است که نفس انسان می سازد، و از زندگی نه عبرتی گرفته می شود و نه علم و معرفتی به دست می آید، و چون چنین شود انسان از آموختن تجربه های تازه و بهره مند شدن از تجارب دیگران و باز گذاشتن ذات خویش در برابر دانشها و شناخته های ایشان خودداری و گردنکشی می کند. و برای آنکه قرآن این حالت و اثر منفی آن را در توانایی آدمی بر تفکر درست آشکار سازد، از داستان پشه برای ما سخن می گوید که با وجود خردی و ناچیزی به ما حقایق فراوانی می آموزد.

پس چون استکبار و ورزیم و بگوئیم پشه چه ارزشی دارد تا به ما چیز بیاموزد، تا ابد چیزی نخواهیم فهمید، و چون مسئله را به شکلی دیگر طرح کنیم، باید بگوئیم که ما نادانیم و علم به ما سود می رساند، و بنا بر این اگر دانش را از این پشه هم بگیریم هیچ زیانی به ما نخواهد رسانید.

ولی چگونه و چرا بعضی از مردم گردنکشی می کنند و گمراه و منحرف می شوند؟

ص: ۱۲۸

پاسخ آن است که سبب گمراهی فسق و نافرمانی است، و آن فاسق که حقوق دیگران را مراعات نمی کند، ۱/ بلکه در آن می کوشد که خودپرست باشد و تنها در پیرامون مصالح خویش بچرخد و به آنچه اینها فرمان می دهند عمل کند. و این فاسق تنها کسی است که گردنفرازی و استکبار را پیشه خود ساخته است؛ بدان سبب که نمی تواند دیگران را ببیند، تنها خود را می بیند و تو گویی که تنها او در این جهان زندگی می کند. پس چگونه می تواند از تجربه های اشخاصی دیگر، که اساساً معتقد به وجود داشتن ایشان نیست، بهره گیری کند؟ و بدین گونه روش قرآن در علم میان اصولی از اخلاق و علم تشکیل می شود که در آیه ذیل آن را شرح خواهیم داد:

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا - خدا از آن شرم ندارد که از پشه ای تا بالاتر از آن مثل زند.» در آن صورت که خداوند قادر متعال از آن شرم و پرهیز ندارد که به پشه ای، از آن روی که نمایانگر گوشه ای از حق است مثل بزند، ما آدمیان را چه شده است که برای بهره مند شدن از پشه و بالاتر از آن استکبار ورزیم؟ « فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ - پس کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آن حق و از پروردگار ایشان است.» چرا که ایمان آورده اند، و حق را، در هر جا که یافت شود، حتی در یک پشه کوچک تقدیس می کنند.

« وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا - و اما کسانی که کافر شده اند، می گویند که: خدا از آوردن این مثل چه منظوری داشته است» و در واقع بدان می ماند که پشه را مورد استهزا قرار می دهند و از ارزش آن می کاهند. و خدا می گوید: چنین نیست، و پشه ممکن است مایه گرفتاری شود و یک خط جدایی میان دو طایفه بزرگ از مردم به وجود آورد که:

« يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا - گروه فراوانی به آن گمراه و گروه فراوانی به آن رهیافته می شوند.»

۱/ یعنی کسانی که ایمان آورده اند از پشه، به سبب ارزش نهادن به حق و تقدیس آن، بهره مند می شوند، ولی کافران، به سبب استکبار، گمراه می شوند و در کفر باقی می مانند.

« وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ - و به آن جز فاسقان گمراه نمی شوند. » آیا فاسقان کیانند؟ پاسخ این پرسش را آیه بعد می دهد.

[۲۷]

فاسقان یک صفت نفسانی مشترک دارند که عبارت از خودپرستی است و مظاهر عملی فراوان دارد که برجسته ترین آنها سه است:

الف: عهدشکنی:

« الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ - آن کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند. » یعنی پیمان خدا را محترم نمی شمارند و خود را برتر از پیمان مقدس می دانند.

ب: « وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ - و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده است می گسلند و می برند. » و بنا بر این حقوق مردمان را از خویشاوندان و یتیمان و درویشان و جز ایشان به آنان نمی دهند، و حرمتهایی را که باید مراعات شود پاس نمی دارند، بلکه برای تأمین مصالح و بر آوردن شهوات خود آن را پایمال می کنند.

ج: « وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ - و در زمین فساد می کنند. » برای زندگی هیچ حرمتی قایل نیستند. مزرعه ای را آتش می زنند تا یک لحظه آتشی را که سبب نابود شدن روزی میلیونها نفر است تماشا کنند و از آن، به خیال خام خود، لذت ببرند. افراد این گروه احترامی برای خدا و انسان و طبیعت قایل نیستند. کسانی هستند که خدا ایشان را، به سبب آنکه خود را در نفس خویش زندانی کرده اند و جز مصالح آن را نمی بینند، گمراه کرده است. پس چگونه ممکن است معنی حیات را فهم کنند؛ مگر ۱/ می توانند از این راه برای خود خدمتی انجام دهند؟

ص: ۱۳۰:

« أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ - اینان زیانکارانند. » به زودی به لعنت خدا و بندگان خدا گرفتار خواهند شد و طبیعت آنان را طرد خواهد کرد.

[۲۸]

پرستش خویشتن خطا است، چه به سادگی نتیجه آن نادانی و زیانکاری است، در صورتی که بر انسان واجب است که برای ارزشیابی زندگی و برای حمل کردن خود در آن از نقطه دیگری آغاز کند که ایمان به خدا است. چه در واقع خدا است که نفس آدمی و زندگی را آفریده و پروردگار بلند مرتبه آنها است:

« كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ - چگونه به خدا کافر می شوید، در صورتی که شما مردگانی بوده و خدا زنده تان کرد؟ » این که چه وقت و چگونه و برای چه خدا ما را زنده کرد، برای ما مهم نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد این است که ما در خاک که مرده و در آب و در هوا بودیم و اکنون زنده ایم.

« ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ - سپس شما را می میراند و بار دیگر زنده می کند. که این زنده شدن دوباره در روز رستاخیز است. »
« ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - سپس به سوی او بازمی گردید. » تا به حساب شما برسد.

[۲۹]

و خدا پس از زندگی بخشیدن به ما به حال خود رهایمان نکرده است، بلکه رحمت او همه جوانب زندگی ما را شامل می شود.

« هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا - او است که همه آنچه را که در زمین است برای شما آفرید. » آنها و ما را به صورتی آفرید که بتوانیم آنها را به خدمت خود بگیریم. مواد کانی را در کوه ها آفرید و قدرت استخراج آنها و بدل کردن آنها را به آلات و ادواتی برای راحت تر کردن زندگی به ما بخشید. منابع آب و نفت و زغال سنگ، و معادن طلا و مس را در باطن زمین آفرید و به ما توانایی به خدمت گرفتن آنها را عطا

ص: ۱۳۱

کرد. پس چگونه می توانیم خود را بیرستیم و از پرستیدن خدا چشم ببوشیم؟ بهتر است از خود بیرون آییم و با آنچه خدا در زمین برای ما آفریده است زندگی کنیم.

« تُمْ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ - سپس به آسمان پرداخت. » و به قدرتهای واسعة خود به آن توجه کرد.

« فَسَيَوَّهِنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ - پس آنها را به صورت هفت آسمان درآورد. » آسمانهای فراوانی که جز اندکی از آنها را نمی شناسیم.

« وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - او به هر چیز توانا است. » پس او دانا و تواناست و ما ناتوان و نادانیم، و چه نیکوتر از آنکه به پرستش او بپردازیم و از این راه به قدرت و علم برسیم که دو مایه تمایز اساسی انسان است.

و این امر چگونه صورت خواهد پذیرفت؟ این داستان در آیات آینده پاسخ سؤال بالا را خواهد داد.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۹]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴) وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶) فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

۱/

معنای واژه ها

[۳۰] الملائکه

:جمع ملک است که اشتقاق آن مورد اختلاف است. اکثریت بر آنند که از آلوکه به معنی رسالت است، و خلیل گفته است که آلوک رسالت است... و بعضی دیگر گفته اند که از آن روی رسالت، الوک خوانده شده است که پیام ابلاغ کردنی در دهان جویده می شود.

[جاعل]

:جعل و خلق و فعل و احداث همانند یکدیگرند، و حقیقت جعل تغییر دادن چیزی است از آنچه بوده و حقیقت فعل و احداث ایجاد است.

[الخلیفه]

:خلیفه و امام در استعمال یکسان است جز این که میان آنها تفاوتی است. خلیفه به معنی کسی است که در جایی جایگزین کسی شود که پیش از او

ص: ۱۳۳

بوده است و امام و پیشوا به معنی کسی است که حق تقدیم دارد و باید به او اقتدا شود و اطاعت او واجب است.

[السفک]

:دوست داشتن خون و خونریزی است.

[نسبح]

:تسبیح به معنی پاک دانستن خدا است از آنچه شایسته او نیست.

[نقدس]

:تقدیس پاک و پاکیزه کردن، و نقیض آن تنجیس یعنی نجس و پلید کردن است.

[۳۶] [ازلهما]

:زلّه و خطیئه و معصیه و سیئه به معنی واحد است، و ضد خطیئه اصابه (به معنی مصاب و بر حق بودن) است. می گویند «زلّت قدمه» یعنی «قدمش لغزید» و «زلّ فی مقاتله» در گفتار خود دچار لغزش شد.

و زلّه زوال از حق است و «أزلّه الشیطان» یعنی شیطان او را از حق لغزاند و دور کرد.

[اهبطوا]

:هبوط و نزول و وقوع (افتادن) در معنی همانند یکدیگرند، و آن، حرکت کردن از بالا به پایین است. گاه هبوط به معنی درآمدن در جایی و فرود آمدن در آن به کار می رود؛ و خدای تعالی گفت: «اهبطوا مصرا» و ارد مصر شوید.

[مستقر]

:قرار به معنی ثبات است، و مستقر ممکن است به معنی استقرار و قرار گرفتن باشد یا به معنی مکانی که در آن استقرار صورت می گیرد.

[متاع]

:متاع و تمتع و تلذذ معانی نزدیک به یکدیگر دارند، و هر چه را که مایه تمتع و بهره مندی باشد، متاع می خوانند.

طبیعت چگونه فرمانبردار انسان شد؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در گفتگویی که میان خدا و فرشتگان صورت گرفت، فرشتگان در آفرینش انسان به خدا اعتراض کردند و گفتند که او به زودی به گناه خواهد پرداخت؛ و خدا حقیقت را به ایشان شناساند و بیان کرد که چگونه آدمی می تواند تحمل علم و قدرت را داشته باشد، و این دو وجه تمایز به عنوان حکمت و هدف برای آفرینش انسان کافی است.

شرح آیات:

[۳۰]

اکنون به این گفتگو گوش فرامی داریم:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ - و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت که می خواهم جانشینی در زمین قرار دهم، گفتند: آیا کسی را در آن قرار می دهی که در آن تباهی کند و خونها بریزد در حالی که ما به ستایش تو تسبیح می کنیم و به تقدیس تو می پردازیم.» معنی کلمه «خلیفه» چیست؟ چنان می نماید که زمین مسکونی بوده و ساکنان آن نابود شده بودند و خدا می خواست کسانی را در آن بیافریند که در پی گذشتگان در آن ساکن شوند، و لذا مقصود ۱/ آن نیست که خدا می خواست جانشینی برای خود یعنی خلیفه الله و نایب و وکیل خدا در زمین بیافریند، چه خدا نمرده بود که کسی جانشین او شود.

ولی ملائکه چگونه این را دانسته که آدمی در زمین فساد خواهد کرد؟ آیا

ص: ۱۳۵

این مطلب را از قیاس کردن با ساکنان پیش از آن زمین دریافته بودند؟ یا بدان سبب که پس از آن این مطلب را از روی طبیعت مجهز شده انسان با عقل و شهوتها دریافتند؟ پاسخ را درست نمی دانیم، ولی مهم آن است که فرشتگان بر خدا اعتراض کردند، چه آنان چنان می پنداشتند که خدا آفریدگان را جز برای آن نمی آفریند که ستایش و تسبیح و تقدیس او کنند. پس خدا به ایشان گفت: هرگز، « قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - گفت: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. » [۳۱]

« وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - و خدا به آدم همه نامها را آموخت و سپس آنها (چیزها) را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت: اگر راست می گوید، مرا از نامهای اینها خبر دهید. » [۳۲]

« قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - گفتند: تو را تنزیه می کنیم، ما را دانشی جز بر آنچه به ما آموخته ای نیست، و تو بسیار دانا و فرزانه ای. » [۳۳]

« قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ - (خدا) گفت: ای آدم، به آنان از نامهای چیزها خبر ده، و چون (آدم) آنان را از نامها آگاه ساخت، (خدا) گفت: مگر به شما نگفتم که من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید و آنچه را که آشکار می سازید و پنهان می دارید. خدا آدم را آفرید و علمی به او ارزانی داشت، پس ملائکه دریافتند که حکمت آفرینش در این مورد تنها عبادت نیست، بلکه عبادتی برخاسته از فهم است و از همین روی اعتراض خود را پس گرفتند.

ولی آیا آن نامها که خدا به آدم آموخت چه بود؟ آیا نامهای مجموعه ای از مردمان است یا مجموعه ای از چیزها؟ شاید مقصود از اسماء در تعبیر قرآن علوم بوده باشد، چرا که علم به حقیقت چیزها نمی رسد، بلکه فقط به خصوصیات و علائم

(نامها) دسترس پیدا می کند و به همین جهت قرآن از علوم با اسماء یاد کرده است.

ولی چرا خدا گفت «نامهای اینها» و نگفت «نامهای آنها» یا «نامهای این» برای اشاره به طبیعت چنان که در بعضی نصوص آمده است؟ و در بعضی از نصوص آمده است ۱/ که «هؤلاء» اشاره است به محمد(ص) و آل او علیه و علیهم صلوات الله و سلامه، بدان سبب که پیامبر اسلام(ص) و جانشینان وی برگزیدگان از فرزندان آدم(ع) اند و در نتیجه تجلیگاه حکمت خدای متعال در آفرینش به شمار می روند. و در این باره رأی دیگر آن است که آیه به خود فرشتگان اشاره می کند- که فرشتگان نیز به نوبه خود بر قوای طبیعت تسلط دارند- و معرفت نامهای ملائکه به معنی علم داشتن به خصایص چیزها و نشانه های قوای طبیعی است.

و در آن هنگام که فرشتگان گفتند «سبحانک» این لفظ را برای بیان اندازه تقدیس خود از خدا و این که تنها او کامل است و آنان ناتوانند و علمی ندارند به کار بردند.

و شاید آیه اخیر دلالتی بر آن کند که فرشتگان از اعتراض خود چیز دیگری را در نظر داشتند. شاید نوعی رشک و حسد بر جانشان اثر می گذاشت که سپس در ابلیس که از سجده کردن به آدم سر پیچید تجسم پیدا کرد. و از همین رو خداوند سبحان گفت:

«وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

در تمامی این داستان نماد دیگری است که باید به تفصیل از آن سخن گوئیم.

فرشتگان مخلوقات موکل بر حیاتند، و در میان آنان گروه هایی به نام ملائکه بخشش و ملائکه خشم و ملائکه باران و دریا و ابر وجود دارد. و سجده کردن آنان به آدم علیه السلام رمز مسخر بودن طبیعت در برابر او است.

و احادیثی حاکی از وجود ملائکه موکل بر طبیعت وجود دارد که در این جا از بعضی از آنها یاد می کنیم:

۱- در کتاب مناقب و تفسیر قمی، به نقل صاحب تفسیر صافی از آنها،

در ضمن تفسیر آیه «لَهُ مُعَقَّلَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» آمده است که: ۱/ در چاهی فرومی افتد یا دیواری بر او فرومی ریزد، یا اتفاقی برای او می افتد تا زمانی که قدر برسد که میان آن دو را به حال خود می گذارند و او را به مقادیر می سپارند که دو فرشته محافظ وی در هنگام شب و دو فرشته دیگر محافظ در اوقات روزند. (۱)

۲- در این گفته قرآن: «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» (الرعد/۱۳) از پیغمبر (ص) روایت شده است که چون از او درباره رعد پرسش کردند، گفت:

«فرشته ای موکل بر ابر است». (۲)

۳- قمی به نقل از امام صادق (ع): «از امیر المؤمنین (ع) درباره «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» پرسیدند، و او گفت: «باد»، و درباره «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» گفت: «ابر»، و درباره «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» گفت که مقصود از آن کشتیها است، و پرسش در «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» را با «فرشتگان» پاسخ داد. (۳)

۴- و امام رضا (ع) در گفته «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» از قرآن گفت:

«فرشتگانی هستند که میان سپیده دم تا بر آمدن خورشید روزیهای مردمان را میان آنان تقسیم می کنند، پس هر که در این فاصله بخوابد از روزی خود به سبب این خواب محروم می شود». (۴)

۵- امیر المؤمنین (ع) در حدیثی دراز ملائکه را توصیف می کند و از حجابها سخن می گوید: «هر حجاب از آن هفتاد هزار فرشته است، و نیرومندی هر فرشته همچون نیرومندی ثقلین است؛ از آن جمله است تاریکی و روشنایی و آتش و دود و ابر و برق و باران و رعد و ریگ و کوه و غبار و آب و جویها». (۵)

ص: ۱۳۸

۱- ۵) - تفسیر صافی، ج ۳، ص ۶۱.

۲- ۶) - همان کتاب، ج ۵، ص ۶۷.

۳- ۷) - همان کتاب، ج ۵، ص ۶۷.

۴- ۸) - تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۷.

۵- ۹) - همان منبع.

و در احادیث فراوان از نگاهبانان و فرشتگان شب و روز و فرشته مرگ ۱/ و فرستادگانی که برای یاری رساندن به مؤمنان گسیل و سبب آرامش خاطر آنان می شوند، سخن رفته است. و این همه دلالت بر آن دارد که بر طبیعت فرشتگانی گماشته اند. و بدین گونه خدا طبیعت را مسخر بشر کرده و این پس از آن بود که خدا آدمی را با علم مجهز کرد و به سبب آن فرشتگان را به سجده کردن بر او برانگیخت.

[۳۴]

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ - و در آن هنگام که به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید.» سجود در این جا رمز خضوع و فرمانبرداری است، به همان گونه که ملائکه موکل به قوای طبیعی در زندگی بودند. و خدا به طبیعت فرمان داد تا مسخر انسان باشد که همه آن، جز اندکی، پاسخ مثبت داد. درباره این اندک خداوند سبحانه و تعالی چنین می گوید:

«فَسَبَّحُوا لِلَّهِ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ أُولَئِكَ هُمُ السَّاجِدُونَ لِرَبِّهِمْ وَأَسْمَاءُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَبِّ الْعَالَمِينَ» - پس همگان سجده کردند جز ابلیس که خودداری کرد و گردنفرازی نمود و از کافران بود. «ابلیس کیست؟ و چرا سجده نکرد و استکبار ورزید؟ در آیات بعدی پاسخ این پرسش خواهد آمد، ولی ما در این جا از پیش می گوئیم که: بر هر طرفی از نیروهای طبیعت فرشته ای موکل است، و فرشتگان همه به آدم سجده کردند، و به میانجیگری ایشان همه نیروهای طبیعت مسخر انسان شد (به علم)، ولی در آنجا فرشته ای موکل به یک نیروی طبیعی بود که به انسان سجده نکرد و بر انسان است که او را به زانو درآورد و سجده او را برای خود تضمین کند؛ آیا او کدام فرشته است و چه قسمتی از طبیعت را مجسم می سازد؟ او ابلیس موکل به طبیعت خود آدمی و نفس امّارة (فرمان دهنده) به سوء (بدی) او است.

پس اگر انسان، طبیعت خود را که ابلیس بر آن گمارده است تحت فرمان درآورد، در آن هنگام توانسته است همه زندگی را مسخر خود سازد.

ص: ۱۳۹

چیزی که هست بیشترین مردم از این حقیقت غافلند، و طبیعت ایشان آنان را در مبارزه ای که میانشان درگیر می شود بر زمین می کوبد، و طبیعه یکی از آنان پدر ما آدم در داستان نخستین گناه بود. حال بینیم طبیعت آدم چگونه او را بر زمین کوفت و ابلیس دل او را فریفت.

[۳۵]

« وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ - و گفتیم: ای آدم، تو با همسرت در بهشت ساکن شوید و هر چه می خواهید به فراوانی از آن بخورید، ۱/ و به این درخت نزدیک مشوید که اگر چنین کنید از ستمکاران خواهید بود. » [۳۶]

« فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ - پس شیطان آنان را از آنجا لغزاند و از آنچه در آن بودند بیرونشان راند. » ابلیس پدر ما آدم و همسرش را لغزاند، و این لغزش به میانجیگری طبیعت موجود در نزد آن دو بود. پس از بهشت بیرون آمدند و از طبیعت مسخر شده برای ایشان دور شدند. و به همین گونه است که ابلیس فرزندان آدم را می لغزاند و از رسیدن به بهشت در آخرت دورشان می کند، و نیز از آنچه خدا برای انسان از نعمتهای زندگی مسخر کرده است، در صورت اطاعت کردن از خودش محرومشان می سازد.

آیا آن درختی که آدم از نزدیک شدن به آن ممنوع شد چه بود؟ آیا درخت سیب بود یا درخت انگور یا گندم، یا چیز دیگر؟ آنچه مهم است تشخیص یکی از این نامها نیست، بلکه مهم عبرت گرفتن از آن است و آن این که: در طبیعت چیزهایی است که به آدمی زیان می رساند و خدا او را از توجه کردن به آنها نهی کرده است، و بر انسان است که به فرمان خدا از آنها دوری جوید تا بتواند تسخیر زندگی را ادامه دهد، ولی ابلیس نفس اماره را به بدی و بدکاری برمی انگیزد، و انسان را رها نمی کند مگر آنکه او را به جانب چیزهای زیانبخش نهی شده نزدیک کند، و در این جا پرسشی بدین گونه طرح می شود:

چگونه انسان از بهشت پر نعمت در آن حین که مرتکب گناه می شود و از

شیطان و از نفس اماره پیروی می کند، بیرون رانده می شود؟ در پاسخ باید گفت که چندین راه برای اتفاق افتادن این حادثه وجود دارد، ولی برجسته ترین آنها فروافتادن (هبوط) انسان است به باتلاق خلافهای بشری که از ستم راندن بعضی از آنان بر بعضی دیگر آغاز می شود.

« وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ - وَ گفتیم که فرود آید و پاره ای دشمن پاره دیگر باشید، و شما را در زمین جایگاه و بهره ای است تا آن گاه که وقت برسد. » [۳۷]

و در رو به رو شدن افراد بشر با یکدیگر در مبارزه زندگی، و در مواجهه با طبیعت بدکار خوانده شده به نام ابلیس در داخل نفس بشری، آدمی گرفتار سستی ۱/ و نادانی می شود. در این هنگام رسالتهای الهی به هدایت او مدد می رساند، پس هر کس به این هدایت چنگ زند نجات می یابد، و هر کس چنین نکند آشکارا گمراه خواهد شد.

اما پدر ما آدم علیه السلام سخت به آن چنگ زد و متمسک شد، و این خود مژده ای است بر پیروزی انسان بر طبیعت شریر به فضل هدایت پروردگار متعال.

« فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - پس آدم کلماتی از پروردگار خویش دریافت، و خدا توبه او را پذیرفت و خداوند توبه پذیر و مهربان است. » آیا آن کلمات چه بود؟ شاید ابلاغ رسالت از جانب خدا به آدم بر حسب نیازمندیهای وی و نیازمندیهای مجتمع تازه ساخته او بوده است؛ و در نصوص مأثوره آمده است که آنها نامهای محمد (ص) و آل او بود که آدم به آنان خدا را خواند و دعایش مستجاب شد.

[۳۸]

و این سنت خدای تعالی شد که رسولان خود را به بندگانش بفرستد تا آنان را از طبیعت شریرشان و از مبارزه با یکدیگر رهایی بخشد.

« قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى - گفتیم: همه از آن فرود آید؛ رهنمایی من به شما خواهد رسید. »

ص: ۱۴۱

و همگان باید از این هدایت و راهنمایی پیروی کنند:

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ - پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند بیم ندارند.» و از آنچه پس از این خواهد آمد اندیشه ای به دل راه نمی دهند.

«وَلَا هُمْ يَخْزَنُونَ - و اندوهگین نخواهند بود از آنچه در گذشته بوده است.» [۳۹]

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و کسانی که کافر شدند و نشانه های ما را بر دروغ دارند، یاران آتشند و پیوسته در آن خواهند ماند.» ۱/ و این است عبرتی که از همه داستان حاصل می شود. خدا همه چیز را که در زمین است با علم مسخر آدمی ساخت، و سپس ابلیس را بر آدمی چیره کرد و آنچه مایه رهایی از تلبیس ابلیس است هدایت الهی است، که هر کس از آن پیروی کند نجات می یابد، و هر کس کفر ورزد و آن را تکذیب کند سرنوشت او آتش دوزخ است که جاودانه در آن خواهد ماند، مگر این که پیش از پایان یافتن فرصت زندگی توبه کند.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۸]

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدَقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰئِكَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ إِذْكُرُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴) وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (۴۶) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸)

ص: ۱۴۲

معنای واژه ها

[۴۴] البر

بَرّ و احسان و صلّه در معنی نظیر یکدیگرند، و این معنی مشترک، نیکی کردن است؛ و ضدّ بَرّ، عقوق است.

[تنسون]

نسیان و سهو و غفلت از نظایرنند. و ضد نسیان (فراموشی) ذکر (به یاد بودن) است. و حقیقت معنی نسیان پنهان شدن چیزی از نفس پس از حضور در آن است. گاه نسیان به معنی ترک و رها کردن است همچون در این گفته خدای تعالی «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» یعنی یاد خدا را ترک کردند پس خدا ایشان را ترک کرد.

[تعقلون]

عقل و فهم و لبّ و معرفه در معنی همانند یکدیگرند، و ضد عقل حمق است، و عقال بندی است که دست شتر خوابیده را با آن می بندند تا نتواند راه برود.

و عقل مجموع دانسته هاست بدان سبب که انسان آزاد را از بسیاری از کارهای زشت بازمی دارد و به انجام دادن بسیاری از واجبات برمی انگیزد.

[۴۵] الصبر

بازداشتن نفس از رسیدن به چیزهایی و منع

ص: ۱۴۳

کردن آن از پیروی هواهای نفسانی است. و از آن صبر بر مصیبت که صبر کننده را از جزع و فزع کردن بازمی دارد.

و در حدیث است که ماه رمضان را ماه صبر می خوانند از آن روی که روزه دار باید در این ماه از آنچه روزه را باطل می کند خودداری ورزد و نفس را از رسیدن به آنها بازدارد.

[الخاشعین]

خشوع و خضوع و اخبات و تذلل در معنی نظیر یکدیگرند، و ضد خشوع یعنی فروتنی، استکبار است.

۱/

آیا ما از شکر گزارانیم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بنی اسرائیل، امت مؤمنی بودند که تا حدّ زیادی به امت اسلامی شباهت داشتند، و طبیعی بوده است که قرآن حکیم سرگذشت ایشان را برای مسلمانان طرح کند تا از کوچک و بزرگ اعمال و حوادث آنان عبرت گیرند. در ضمن همین داستان بنی اسرائیل اندرزهای گرانبهای به مسلمانان داده شده است.

این داستان با اهمیت دادن به نعمت هدایت، آغاز شده، که خداوند متعال آنچه را که در زمین است مسخر آدمی ساخته و افزار و آلات کافی در اختیار او قرار داده است که از آنها بهره برداری کند؛ ولی مشکلی که در کمین انسان است، آن گمراهی فکری است که نمی گذارد آدمی از نیروهای خود برای تسخیر زندگی بهره برداری کند، و به همین سبب رهایی انسان از گمراهی خودش کلیدی است

ص: ۱۴۴

برای به خدمت گرفتن زندگی و مسخر ساختن نیروهای آن در خدمت وی. انسان، روزگار درازی بر زمین زیسته ولی عملاً بدان گونه که اکنون پیشرفت دارد پیشرفتی نکرده بوده است. چرا؟ چرا که پیشتر از عقل و اراده و قدرت خود چنان که شایسته است بهره برداری نکرده بوده است.

۱/ ولی این پرسش باقی می ماند که چرا چنین نکرده بوده است؟ و پاسخ این است که گمراه بوده و عمر خود را به چیزهای بیحاصل و جدالهای میانه‌پای و پوچ گذرانیده بوده است.

شرح آیات:

[۴۰]

بنا بر این ناگه می بایستی، پیش از هدایت کردن قوا و نیروهای آدمی به طرف زیستن و زندگی، از گمراهی رهایی یافته باشد، و این رهایی بزرگترین نعمتی است که خداوند متعال به آدمی ارزانی داشته است. به همین جهت است که خدا به فرزندان اسرائیل گفت:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ - ای پسران اسرائیل، به یاد آرید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم.» و آن نعمت راهیابی و هدایتی است که طبعاً ما را به سایر نعمتهای زندگی می رساند، ولی نعمت هدایت و بنا بر این دیگر نعمتها جز با تمسک به هدایت و نسبت به آن وفادار ماندن باقی نمی ماند، از همین رو پروردگار ما به بنی اسرائیل گفت:

«وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ - به پیمان من وفادار بمانید تا به پیمان شما وفادار بمانم.» یعنی به هدایت و راهیابی چنگ بزنید تا دیگر نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارم.

ولی آدمی گاه از نعمت هدی بر اثر ترس از طبیعت و از طاغوتها و نیز بیم دست نیافتن به شهوتها و نظایر اینها چشم می پوشد و منصرف می شود.

ص: ۱۴۵

ولی نمی داند که دور شدن از هدایت او را به دشواریها و سختیهای بزرگتر از آنها که مایه ترس او بوده است می رساند، و به همین جهت قرآن یادآور می شود که:

« وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونَ - و تنها از من بترسید. » از طبیعت یا از مردمان و شهوات بیم نداشته باشید، بلکه فقط از من بترسید؛ و هنگامی که ترس از مردم از بین رفت و آدمی از ترس رهایی یافت، آن مانع اساسی که سد راه ایمان است از بین خواهد رفت، ۱/ ولی مانع عادت‌ی که آن نیز باید از سر راه برداشته شود هنوز باقی است.

[۴۱]

دشواریترین آزمایشی که مؤمنان در معرض آن قرار می گیرند، مقاومت کردن در برابر عادت است. مؤمن با روش خاصی از رفتار، بنا بر نصیحت‌های دینی که به مرحله خاصی از زندگی وابسته است، خوینگر شده است، ولی این مرحله تغییر پیدا می کند و بنا بر آن نصیحت‌های دینی نیز چنین می شود، ولی فرد گناه اسیر و زندانی عادات سابق خود باقی می ماند، و بر او است که تلاش بیشتری به خرج دهد تا از اسارت عادات پیشین خود بیرون آید و خود را ملتزم به فرمانبرداری از خدا سازد.

از همین رو خدا از همه پیامبران پیمان و عهد قاطع گرفته است که پیامبری را که پس از ایشان خواهد آمد تصدیق کنند و کسانی که بر دین ایشان بوده اند به پیروی از او پردازند، و از این لحاظ گرفتار گردنکشی و پیروی از عادت نشوند.

و در آیه زیر خدا این معنی را به بنی اسرائیل یادآور می شود و می گوید:

« وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ - و به آنچه فرستاده ام و تصدیق کننده چیزی است که با شما است، ایمان آورید. » چه تا زمانی که رسالت و پیامبری یگانه است و هدف از آن تحقق یافتن مصالح شخصی نیست، بلکه برای تأمین رسیدن به آرزوهای بلند انسانی کلی است، ناگزیر می بایستی کسانی که به پیامبریهای سابق مؤمن اند، هر چه زودتر ایمان آوردن به رسالت تازه را بپذیرند، و اگر چنین نباشد، چشم و همچشمی آنان را به آن برمی انگیزد که نخستین کافر نسبت به این پیامبری شوند تا به راه متدینان

ص: ۱۴۶

دست نیابند، و از ترس از دست دادن پایگاه ایمانی خود خلاص نشوند. و خداوند متعال بنی اسرائیل را چنین بر حذر داشته است:

« وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كَافِرٍ بِهِ - و نخستین کافر به آن مباشید. » و بیان کرده است که سبب کفر سریع به رسالت ممکن است مصالح شخصی بوده باشد.

« وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا - و آیات مرا به بهای اندک مخرید. » گاه سبب ترسیدن از بعضی از کسان خود ایشان است که عقلهای تحجر یافته دارند و به همین جهت ۱/ خدا گفته است:

« وَإِنِّي آيَاتِي فَاتَّقُونِ - و تنها از من بترسید و تقوی داشته باشید. » یعنی تقوی و ترس شما می بایستی از من و عذابم باشد.

[۴۲]

و پس از کفر سلسله ای از کارهای تزویری و تحریضی آغاز می شود که نخستین آنها آمیختن حق به باطل، و پوشاندن طرفی از حق و آشکار کردن طرفی دیگر از آن است، به گونه ای که برهان اهل باطل به اثبات برسد.

صاحب رسالت نباید مردمان را فریب دهد، و تنها چیزهایی را عرضه کند که گواه بر صحت رفتارهای او است، و چیزهایی را که بر عکس این عمل می کند پوشیده و مکتوم نگاه دارد. و این کیفیت است که به زودی هر کس که در پیروی از حق شتاب نمی کند گرفتار آن می شود و قرآن نسبت به آن هشدار داده است:

« وَلَا تَلْبَسُوا الْحِقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - حق را با باطل میامیزید و با آنکه حقیقت را می دانید کتمانش مکنید. » [۴۳]

و برای آنکه صاحب رسالت این خطایا را مرتکب نشود باید به خدا توکل کند و از راه نماز و انفاق از خدا مدد جوید. این بدان سبب است که عقب نشینی از منافع شخصی و تسلیم مطلق در برابر حق که در رسالت جدید نمایان است هرگز امری پیش پا افتاده نیست بلکه نیازمند عوامل حمایت کننده ای همچون برپا داشتن نماز و پرداختن زکات است، و لذا پروردگار می فرماید:

« وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّٰكِعِينَ - نماز به پا دارید و

ص: ۱۴۷

زکات بپردازید و با نیایشگران به نیایش روی آورید.» اگر نماز برای خدا است، چرا باید نمازی با نماز دیگر و پرستشگاهی با پرستشگاه دیگر اختلاف داشته باشد، و همگان در یک صف نایستند و در مقابل خدای یگانه به رکوع و سجود نپردازند و از رسالت خدا همه مظاهر مادی دشمنی با دین را دور نکنند؟ [۴۴]

اگر شخصی مؤمن به پیامبریهای گذشته هر چه سریعتر به پیامبری تازه ای از خدا رو نکند، ۱/ ناگزیر باید به ریا و نفاق بپردازد، و در ظاهر خود را متدین و ناسک نشان دهد، ولی در باطن به هوای نفس خود عمل کند، چه کفر ورزیدن به پیامبری و رسالت تازه او را از دینداری حقیقی دور می کند و ناگزیر متمسک به بعضی از ظواهر دین می شود و حقایق آن را کنار می گذارد. به همین سبب خدا بنی اسرائیل را بیم داده و گفته است:

« أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ - آیا مردمان را به دین فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟ » در صورتی که بر این صاحبان رسالت واجب آن بوده است که بیش از دیگران ملتزم به رسالت باشند، از آن روی که رسالت را خوب می شناسند.

« وَ أَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ - در صورتی که شما کتاب (خدا) می خوانید. » آیا تنها خواندن کتاب کفایت می کند...؟ البته که نه، آنچه که واجب است تفکر و اندیشیدن در کتاب است تا به جوهر آن دست یابند و آن عقلی است که رسیدن به آن ضروری و شایسته است.

« أَفَلَا تَعْقِلُونَ - پس چرا عقل خود را به کار نمی اندازید؟ » [۴۵]

چگونه باید با نفاق و دورنگی بجنگیم؟ و چگونه به آنچه می گوئیم عمل کنیم و آنچه را که به آن عمل می کنیم بگوئیم و در نتیجه از مسافت میان ادعا و واقعیت بگذریم؟ پاسخ: با اراده قوی؛ ولی راه تقویت اراده کدام است؟ اراده برای نیرومند شدن به تمرین نیاز دارد، و آن مانند هر چیز دیگر در انسان با بهره کشی هر چه بیشتر شخص از آن افزایش پیدا می کند؛ ماهیچه ها با ورزش

نیرومندتر می شود، و اعصاب، با رو به رو شدن با مشکلات تقویت پیدا می کنند، و فکر با به خدمت گرفتن پرورده می شود، و اراده نیز چنین است و هر چه بیشتر از آن استفاده شود بهتر و بیشتر نمو می کند؛ این را بیازمای و بر اقدام کردن به کاری دشوار تصمیم بگیر، که البته در آغاز کار با مشکل رو به رو می شوی، ولی هر چه بیشتر تمرین کنی دشواری آن کمتر خواهد شد.

و نماز خواندن بهترین وسیله بهره برداری از اراده و در نتیجه نیکوترین وسیله برای رشد و نمو آن است؛ هنگامی که در برابر خدا نماز می گزاری، با خودپرستی درون خود مقاومت می کنی و با زندانی بودن در داخل زندان مصالح شخصی و به تعبیر مختصرتر با شیطان و سپاهیان او به جنگ می پردازی.

۱/ و در ضمن نماز خواندن وساوس شیطانی بر تو هجوم می آورد تا از اتصال با خدا محروم سازد، و در آن هنگام که در اندیشه تمرکز نظر خویش در خدا هستی، شیطان تو را به چیزی جز خدا منصرف می کند، همچون به درس و بحث و بازرگانی و امور خانه و زندگی و بسیاری چیزهای دیگر، و چنین است تا به پایان نماز برسی، و به همین جهت است که جایگاه نماز خواندن «محراب» یعنی محل جنگ یا میدان کارزار خوانده شده است.

و بدین گونه نماز تجربه ای برای اراده و تمرینی برای آن است، و علاوه بر آن تو را به خدا که پروردگار همه چیز است نزدیک می کند، و همین خود به تو نیرویی می بخشد که در مقابل سببهای ضعف و سستی از ترس و میل و نظایر اینها مقاومت نشان دهی.

بردباری و یکی از مظاهر آن یعنی روزه نیز تجربه ای برای اراده است، و آدمی را در اندیشه آینده می اندازد که تنها به وضع حاضر خود نمی پردازد، و صبر به سبب همین توجه به آینده که با اعتماد به خدا همراه است، نیروی بزرگی است که باید از آن بهره برداری شود.

« وَ اَشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ - از صبر و نماز مدد گیرید. » و از آن برای مقاومت کردن در برابر ضعف داخلی استفاده کنید، ولی مدد

گرفتن از صبر و صلاه نیز خود دشوار است؛ پس چگونه صبر پیشه کنیم و نماز گزاریم؟ پاسخ: بر ما است که خاشع باشیم و غرور و بزرگی طلبی دروغین نفسهای خود را با تفکر دایم درباره آخرت چنان بشکنیم که گویی خود را در برابر خدا در محکمه بزرگ او ایستاده می بینیم، و آن هم «در روزی که از مال و فرزند کاری ساخته نیست، و کارساز واقعی رو به رو شدن با خدا با قلبی پاک و سالم است». خشوع ما را به صبر و صلوات رهبری می کند و به همین جهت خداوند گفته است:

« وَ إِنِّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ - و این کار دشوار است مگر برای خاشعان و فروتنان. » [۴۶]

و خشوع به نوبه خود از (تصور) معاد حاصل می شود:

« الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - کسانی که گمان دارند با پروردگار خود رو به رو می شوند و به او بازمی گردند. » ۱/ [۴۷]

به همین سبب خدا بنی اسرائیل را به یاد این روز هراس انگیز و به هدایتی که نصیب ایشان کرده است می اندازد، که می بایستی بنا بر آن برتر از همه مردمان دیگر بوده باشند، می گوید:

« يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ - ای پسران اسرائیل، نعمتی را به یاد آورید که بر شما ارزانی داشتم و این را که شما را بر جهانیان برتری دادم. » [۴۸]

« وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ - و از روزی بترسید که از دست کسی برای کس دیگر چیزی ساخته نیست، و از او میانجیگری پذیرفته نمی شود، و کسی جانشین و بلا گردان دیگری نتواند شد، و کسی به یاری کسی بر نمی خیزد. » پس اگر زندگی دنیا هدف انسان بوده باشد، بر وی به خاطر سپردن این مطلب لازم است که آن را جز به میانجیگری و تمسک به رهبری رسالت نمی تواند به دست آورد. اگر زندگی در سرای دیگر هدف عالی بوده باشد، ناگزیر باید از

روزی بترسیم که ترازوهای دادگری به کار می افتد، و هر کس سزای خود را می گیرد، و هیچ کس از آن نمی تواند برهد و کسی (جز به اذن خدا) شفیع دیگری نمی شود و جانشینی پیدا نمی کند، و ممکن نیست که کافران در آن روز پیروز شوند.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۴۹ تا ۶۲]

اشاره

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يَدَّبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)
وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ آغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجَلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲) وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳)
وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنْكُمْ لَمَنِ بَاتُّكُمْ بِالْعِجْلِ فَأْتُوا إِلَيَّ بِأَرْبَابِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَرِّئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶) وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعُمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْهَىٰ كُلًّا مِنْ طَيِّبَاتِ مَاءٍ رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۵۷) وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَعْفِزْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَىٰ الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹) وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعِ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِنْ الْأَرْضِ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلَهَا قَالَ أَوْ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسِيكَةُ وَ بَآؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

۱/

۱/

ص: ۱۵۱

معنای واژه ها

[۴۹]فرعون]

نام پادشاه عمالقه، به همان گونه که قیصر نام پادشاه روم، و کسری نام پادشاه ایران، و خاقان نام

ص: ۱۵۲

پادشاه ترکان و تبع نام پادشاه یمن بوده است که در واقع یک صفت محسوب می شوند.

[یسومونکم]

اصل سوم، رفتن در جستجوی چیزی است، و آن عبارت از فرستادن شتران به چراگاه است، و در این جا باید گفت که فرعون آنان را به جایی برای چشیدن عذاب بد و شدیدی می فرستاده است به همان گونه که شتران را به چرا می فرستند.

[یستحیون]

یعنی باقی و زنده نگاه می دارند.

[البلاء]

آزمایش و خبر گرفتن.

[۵۰]فرقنا]

فرق به معنی جدا کردن دو چیز از یکدیگر است که میان آنها فرجه و شکافی باشد؛ و فرق، به معنی طایفه است.

[۵۵]لن تؤمن لک]

یعنی تو را تصدیق نمی کنیم.

[جهره]

جهر و علامه و معاینه نظیر یکدیگرند؛ و «جهر بکلامه و بقراءته جهر» به معنی آشکار کردن کلام و قرائت است، و حقیقت جهر، آشکار بودن چیز و قابل دیدن بودن آن است.

[الصاعقه]

بر سه وجه است:

۱- آتشی که از آسمان فروافتد، همچون در این گفته خدا: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» .

۲- مرگ در این گفته خدا: «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» .

۳- عذاب در این گفته خدا: «أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَنُودٍ» .

[۵۶]بعثناکم]

بعث به معنی بلند کردن چیزی از جای آن

ص: ۱۵۳

است، همچون «بعث راحلته» که به معنی بلند کردن شتر از جایی است که در آنجا قرار گرفته؛ و لذا به روز قیامت «یوم البعث» گفته می شود، چه مردمان را از گورهاشان برمی انگیزند و به محل رسیدگی به حساب می برند. و اصل بعث به معنی فرستادن و ارسال رسول است.

[۵۷] ظللنا

ظله و ستره و غمامه نظیر یکدیگرند. و به سیاهی شب از آن روی ظل می گویند که چیزها را می پوشاند.

[الغمام]

به معنی ابر است و پاره ای از آن غمامه نامیده می شود؛ و به آن سبب چنین خوانده شده که آسمان را می پوشاند و غم به معنی پوشاندن است.

[۶۱] ادعوا

دعاء به معنی بانگ بر آوردن و ندا کردن است و هر کس خدای خود را به دعا بخواند او را طرف خطاب قرار داده است.

[تنبت]

انبات، رویاندن و بیرون آوردن نبات است و اصل معنی آن آشکار شدن است.

[بقلها]

بقل، هر گیاه بدون ساقه است، و آن است که بهار سبب روییدن آن می شود.

[فومها]

فوم گندم است و بعضی گفته اند که آن ثوم است.

[ادنی]

یعنی نزدیکتر، و ممکن است از دناات یعنی پستی بوده باشد.

[ضربت]

یعنی واجب کرد و بر ایشان پرداختن آن را واجب ساخت.

[الدَّله]

مشقّت و خواری است.

ص: ۱۵۴

مسکینی که در این جا «مسکنه الفاقه و الحاجه» است، یعنی ذلت و خواری فقر و نیازمندی.

[باءوا]

یعنی منصرف شدند و بازگشتند؛ و این کلمه معمولاً وصل با یکی از دو کلمه «به خیر» یا «به شر» به کار می رود، و بیشتر در شر می آید همچون «باء بذب».

۱/

نقش رسالتهای خدا در ساخته شدن تمدنها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیوسته، آیات این سوره از همان اندیشه ای بحث می کند که قرآن آن را آغاز کرد و گفت: کسانی که متمسک به رسالتهای الهی باشند، باکی بر ایشان نیست و اندوهگین نخواهند شد، و از زندگی بنی اسرائیل داستانهایی برای ما نقل می کند که از آنها معلوم می شود چگونه رسالتهای خدا در رهانیدن انسان معذب و ناکام نقشی ایفا کرده است، همچون برای بنی اسرائیل در زمان فرعون، و چگونه پیامبران این انسان گرفتار را به ساحل امن و امان می رسانند.

و سپس از این بحث می شود که چگونه رسالت انسان را از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و علمی و عمرانی رشد داده و او را از رسوبات جاهلیت رهانیده است، و سپس راه تمدن و شهرنشینی را در برابر او روشن کرده و او را به وسایل فراهم آوردن آب و کشت و زرع مجهز کرده است.

سپس چگونه شهر و آسایش اجتماع رسالتی و دینی را تهدید کرده و آن را به اجتماعی سست و در حال فروریختن درآورده است.

۱/ قرآن، در این جا نقش پیام رسانی الهی را در پیدایش تمدن بشری آشکار می سازد، و از بعضی عوامل دیگر نیز یاد کردیم که پس از این ان شاء الله به آنها

شرح آیات:

اشاره

[۴۹]

بنی اسرائیل کجا بودند؟ پدر بزرگ ایشان ابراهیم (علیه السلام) در عراق سکونت داشت و سپس به فلسطین مهاجرت کرد. ولی یعقوب نواده ابراهیم با دوازده پسر خود در داستان یوسف به مصر منتقل شد. و با گردش روزگار از حالت قومی که به بزرگی و فرمانروایی به مصر آمده بودند به صورت طوایف محروم و مستضعف و مورد استثمار قرار گرفته از جانب فراعنه مصر درآمدند، و چون به رهبر و پیامبری نیاز داشتند، خداوند موسی را به پیامبری بر ایشان مبعوث کرد، و تورات را همراه او فرستاد، و موسی نیروهای آنان را به حرکت درآورد و با گذراندن بنی اسرائیل از دریا، آنان را به شبه جزیره سینا و از آنجا به فلسطین منتقل کرد. و بدین گونه انسان، به یاری رسالت الاهی، توانست از زیر یوغ تسلط طاغوتها و بهره کشان خلاص شود.

و قرآن بدین گونه سوابق را به یاد بنی اسرائیل می آورد تا به ایشان بگوید:

اگر رسالت خدا را ترک کنند، بار دیگر به صورت امتی مستضعف و محروم در خواهند آمد. این امت اسلامی را متذکر این حقیقت نیز می سازد که: تمسک به هدایت فرستاده شده به توسط خدا، و آن را محور زندگی قرار دادن، ضامن استقلال و آزادی ایشان است:

«وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ - و در آن هنگام که شما را از آل فرعون رهانیدیم که بدترین شکنجه را به شما می چشانیدند.» شکنجه و عذابی که بدین گونه بیان می شود:

«يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ - پسران شما را می کشتند و دختران شما را زنده نگاه می داشتند.» پسران زنان خدمتگزار را می کشتند که بهتر بتوانند به خدمت ایشان برخیزند.

یا چیزی را قطع می کردند که برای کرامت و حیثیت انسان زیان بزرگتر داشت. ۱/ « وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ - و در این آزمایشی بزرگ از پروردگار شما بود.» شری بزرگ بود ولی، با وجود این، عنوان آزمایشی داشت که ممکن است آن را مقدمه ای برای پیدایش یک اراده نیرومند برای پایداری و مبارزه و در نتیجه آزاد شدن حقیقی محسوب داشت.

[۵۰]

ولی بنی اسرائیل نمی توانستند از این مصیبت جز به فضل رسالتی الهی خلاص شوند که چون فرارسید آنان را از ستم طاغوتیان خلاص کرد:

« وَ إِذْ فَزَعْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ - و در آن هنگام که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و آل فرعون را غرق کردیم در حالی که شما به آنان نگاه می کردید.» و چه زیبا است که محرومی به جلاد خود در حالی نگاه کند که امواج دریا، به کیفر گناهان آن جلاد، او را در مقابل چشم آزار دیدگان از او غرق کند.

[۵۱]

طاغوت از بین رفت، ولی آثار تسلط او بر جانها باقی بود، و در حالت تسلیم و شکست نفسانی و خویگر شدن بر خضوع ستمدیدگان مشاهده می شد.

فرمانده و نجات دهنده بنی اسرائیل آنان را چند روز ترک کرد، و چون به نزد ایشان بازگشت آنان را در حال سجده کردن به گوساله یافت. چه هنوز در جان خود، علی رغم آزاد شدن ظاهری، برده و خدمتگزار بودند. آنان به انقلابی فرهنگی نیاز داشتند که جانهاشان را از چنگال ذلت و سر فرود آوردن خلاص کند، و به همان گونه نیازمند انقلابی اجتماعی بودند که از بردگی سرمایه داری گندیده ای که به نظام طاغوتی فرعون وابسته بود برهاند. و همچنین به انقلابی علمی نیاز داشتند که آنان را از حسیض مادیات بیرون آورد و به عالم یکتاپرستی ناب برساند. و همچنین به انقلابی عمرانی محتاج بودند که راهنمای ایشان در ساختن شهرها و کشاورزی در زمین بوده باشد.

در آنچه پس از این می آید خواهیم دید که چگونه رسالت الهی این

ص: ۱۵۷

انقلابها را در حیات واقعی بنی اسرائیل عملی ساخت تا توانستند امتی با شکوه را بنا کنند.

الف: موسی به کوه طور سیناء رفت تا وحی الاهی را دریافت کند، و چون بازگشت قوم خود را در حال بازگشت به دوران جاهلیت یافت:

۱/ « وَإِذْ وَاَعِدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ - و در آن هنگام که با موسی وعدهٔ چهل شب گذاشتیم، و سپس شما بعد از او گوساله پرست شدید و ستمگر بودید. » و این مشکلی اعتقادی بود که موسی آن را به اذن و فرمان خدا حل کرد و خدا گفت:

[۵۲]

« ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - بعد از آن از شما در گذشتیم تا مگر سپاسگزار شوید. » [۵۳]

« وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ - و آن هنگام که به موسی کتاب و فرقان دادیم تا مگر راه یابید. » موسی (ع) چه کرد؟ به فرمان خدا از گناه ایشان چشم پوشید و کتاب را بر ایشان فروخواند (که مشتمل بر دیدهای عقایدی عمومی بود) و نیز فرقان را (که در آن آموزشهای تفصیلی برای زندگی آمده بود) و از این راه رؤیاهای ایشان را اصلاح کرد و به ایشان آموخت که چگونه از نفوس خود ریشه های استعباد را برکنند و بار دیگر به بردگی مال (گوساله) بازنگردند؛ و این انقلاب فرهنگی بود.

[۵۴]

ب: ولی پایان یافتن پرستش مال، در میان بیشتر مردم، دلیلی بر پایان یافتن نقش ثروت در تهدید آزادی اجتماع امت نیست. چه، در آن جا طبقه ای وجود دارد که دلهای ایشان به دوستی گوساله پرورش یافته است، و امت نیازمند عمل تطهیری بود تا عناصر پلید و خبیث را از آن تصفیه کند.

« وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَىٰ رَبِّكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ فَتَابَ عَلَيْنَكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - (و به یاد آورید) آن زمان را که موسی به

ص: ۱۵۸

قوم خود گفت: ای مردم، شما با پرستیدن گوساله بر خود ستم کرده اید، پس به آفریدگار خود بازگردید و یکدیگر را بکشید که این در پیشگاه خدا برای شما بهتر است، (و چون چنین کنید) توبه شما را می پذیرد، که او توبه پذیر و مهربان است.» [۵۵]

ج: آنچه باقی می ماند مشکل سوم است که آن را مشکل اصول عقایدی می نامیم که برای حل آن ناگزیر باید یک انقلاب علمی توحیدی صورت بگیرد که، بر اثر آن، امت از رسوبات و پس مانده های جاهلیت مادی خلاص شود، و در نتیجه دیگر خدا را همچون یک چیز مادی تصور نکند، و پرستش و تقدیس چیزها با از بین رفتن پوشش الاهی آنها از میان برود، و امت تا زمانی که از تقدیس هر شخص یا شیء جز خداوند متعال آزاد نشود، به آزادی کامل نرسیده است، و هنوز در معرض استعباد و بردگی قرار دارد. ۱/ امتی که بتان را پرستند، ناگزیر بتان یا کاهنان آنها آن را به بردگی خود می کشند. و امتی که عیسی (ع) را پرستند ناچار به بندگی کاهنان کلیسا در خواهد آمد. و امتی که اولیا را به این بهانه تقدیس می کند که روح خدا در جان ایشان در آمده، البته در معرض استعباد منسوبان به این اولیا قرار خواهد گرفت.

از این جاست که رسالت الاهی سخت در بند رهانیدن بشریت از جاهلیت شرک است تا آدمی چنان شود که جز خدا را تقدیس نکند و سر اطاعت در برابر کسی که خدا به اطاعت او فرمان نداده است فرود نیورد.

« وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ - (به یاد آورید) آن زمان را که گفتید: ای موسی، ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه خدا را آشکارا ببینیم، پس صاعقه شما را گرفت در حالی که می نگریستید. » موسی از قوم خود هفتاد نفر را برگزید تا همراه او به کوه طور بروند، ولی آنان هر چه زودتر گرفتار نادانی و جاهلیت نخستین خود شدند و گفتند: خدا را به ما بنما، و گرنه کافر خواهیم شد. ناگهان صاعقه ای آسمانی، به پاداش این کفر آشکار، بر آنان فرود آمد و همه را سوزاند.

« تُمْ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - سپس شما را پس از مرگتان زنده کردیم تا مگر سپاسگزار شوید.» و آن تکان سخت مرگ و زندگی دوباره برای پالایش جانهای ایشان از پس مانده های شرک و گویا شدن زبانشان به تسبیح انحصاری خدای یگانه کافی بود.

د: و پس از آنکه خدا فرزندان اسراییل را با رسالت خویش از دشواریهای ایشان (استعباد فرعون، گوساله پرستی، سروری طبقه گوساله داران، پس مانده های شرک) رها کنید، آنان را مشمول نعمتهای گوناگون خویش ساخت و گفت:

« وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْعُمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَ السَّلْوَى - و بر سر شما با ابر سایه افکندیم و برای شما من و سلوی فرستادیم.» که از جمله آنها نعمت مسکن بود و نعمت خوراک؛ و من یکی از شیرینیهای همچون گز انگبین بود و سلوی پرنده ای لذیذ به نام فارسی بلدرچین.

« كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ - از پاکیزه های آنچه روزی شما کرده ایم بخورید.» / ولی آنان سپس به نعمتهای خدا کفران کردند... چنان که خدا پس از آن می گوید:

« وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ - و به ما ستم نکردند بلکه بر خود ستم روا داشتند.» خواستار آن بودند که وارد شهر شوند، و این مصیبتی برای ایشان بود، چه مستقر شدن در شهر آنان را از بسیاری از مزایا محروم می ساخت و از جمله از آزادی و قدرت رو به رو شدن ایشان با دشمنان می کاست. ولی از زندگی بیابانگردی خسته شده بودند. پس خدا به ایشان گفت که به شهر در آید:

« وَ إِذِ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا - و (به یاد آورید) هنگامی را که گفتیم به این قریه در آید و در آن هر چه می خواهید

فراوان بخورید و برخوردار شوید.» و برای آنکه خدا استقرار در شهر را برای شما تضمین کند، لازم است که فرمان او را بپذیرید و تضرع کنید و رفتار نیکو داشته باشید.

« وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا - و از دروازه سجده کنان (برای خدا) وارد شهر شوید. » وَ قُولُوا حِطَّةً - و بگویید که خدایا از گناهان ما درگذر. یعنی به خدا توبه کنید تا، « نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ - تا گناهان شما را بیامرزیم، و ما به نیکوکاران فزونی می بخشیم. » [۵۹]

ولی، چنان می نماید که آنان به دستورهای خدا عمل نکردند، و به تکبر و زیاده روی پرداختند و می گفتند «حنطه» (- گندم) برای ما بهتر از «حطه» (- گناه ما را ببخش) است.

« فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ - پس کسانی که ستمگر شدند، گفتاری را که به ایشان گفته بودیم دیگر کردند، و ما بدان سبب که فاسق شدند و فرمان نبردند، عذابی آسمانی بر آنان فرود آوردیم. » ۱/ که این تجسم یافته به صورت کاهش در ثمرات بوده و پیدا شدن اختلاف در تقسیم درآمدهای شهری، که قرآن در آیه بعد به آن اشاره می کند. و سبب این عذاب فسق ورزیدن و دور شدن ایشان از فرمانها و آموزشهای خدا بود.

[۶۰]

نعمت مستقر شدن در شهری که خدا به ایشان عنایت کرد، چنین بود، ولی آنان نسبت به آن کفران کردند. درباره نعمت آب که برای آبادانی ناگزیری است و خدا آن را بهره ایشان ساخت، قرآن چنین می فرماید:

« وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ - و در آن هنگام که موسی برای قوم خود طلب آب کرد، گفتیم: عصای خود را بر سنگ زن، پس از

آن دوازده چشمه جوشیدن گرفت، و هر کس آبشخور خود را دانست.» چرا که آنان دوازده قبیله مختلف بودند، و به سبب وجود حساسیتهای قدیمی نمی بایستی زندگی آنها با هم تداخل پیدا کند.

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ - از روزی خدا بخورید و بیاشامید.» ولی با وفور نعمت در نزد آدمی حالت طغیان و سرکشی رشد می کند و به تجاوز کردن نسبت به حقوق دیگران یا زیاده روی در مصرف کردن مواد می پردازد.

از همین روی خدا به آنان هشدار داد و گفت:

« وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ - و در زمین فساد برپا مکنید. » [۶۱]

بنی اسرائیل قومی صحرائنشین بودند و سپس شهر نشین شدند. ولی نمی توانستند در مقابل امور منفی شهرنشینی مقاومت نشان دهند و به همین جهت حالت بندگی و بردگی در ایشان ریشه دوامید و ضعیف و ترسو و مختلف با یکدیگر بار آمدند که نمی توانستند به هم اعتماد کنند. سپس پیامبرشان موسی(ع) ایشان را به سرزمین سیناء کوچ داد، و اینان بعضی از ویژگیهای بادیه نشینی نخستین خود را باز یافتند، ولی بسیاری از آثار مرحله بردگی و چاکری هنوز در جانهاشان باقی بود.

و هنگامی که از پیامبرشان خواستار آن شدند که به ایشان اجازه بازگشت به فلسطین و مستقر شدن در شهرها دهد، این درخواست به صلاح ایشان نبود، چه آثار عبودیت و از جمله ۱/ اختلافات ریشه دار در نفوس ایشان، آنان را بار دیگر به آن تهدید می کرد که بار دیگر منحرف شوند و تمدن ایشان فروریزد.

ولی آنان در این باره اصرار می ورزیدند و چون(به شهر بازگشتند) خصوصیات منفی شهر نشینی بار دیگر به ایشان بازگشت که قرآن از آن چنین حکایت می کند:

« وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِيلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ - و آن گاه که گفتید: ای موسی ما بر یک خوراک شکیبایی نتوانیم، از

خدایت بخواه که برای ما آنچه را زمین از سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز می رویاند بیرون آورد. (موسی) گفت: آیا بر آنید که چیز پست تر را جانشین چیز بهتر کنید. به شهر فرود آید که در آنجا هر چه خواستید برای شما هست.» پس به شهر درآمدند و در جانهای ایشان صفات ترس و بی اعتمادی و فردیگری شایع شد، و روح سپاهیگری را که در صحرا پیدا کرده بودند از دست دادند و در نتیجه:

« وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدُّلَّةَ - برای آنان خواری و ذلت لازم آمد.» و با بندگی سیاسی بندگی اقتصادی نصیب ایشان شد، چه گردنکشان مردمان را جز برای آن مورد بردگی قرار نمی دهند که از نیروهای ایشان بهره کشی کنند، و از خیرات ایشان برخوردار شوند. پس گرفتار مسکنت نیز شدند:

« وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَأُؤْبَغَضِبِ مِنَ اللَّهِ - و درویشی؛ و گرفتار خشم خدا شدند.» و حتی نزدیک به آن رسید که روزی روزانه خود را در اختیار نداشته باشند؟ برای چه؟ برای آنکه به برنامه و روش خدا در زندگی کافر شدند و گرد آمدن در پیرامون رسالتشان را ترک کردند، و به جای پیوستن به آن به پیوستن به مادیات نفرت انگیز پرداختند، و اهتمام به دستورات دینی را درباره کار نیکو کردن و در آن به یاری دیگران برخاستن، و جهاد کردن در راه دین را کنار گذاشتند.

و چون سستی و حالت تسلیم ایشان افزایش یافت، سختگیری خود را متوجه داخل اجتماع خویش ساختند و به تصفیة عناصر نیکوکار خود پرداختند و انبیا را بدان جهت که خواستار بازگشت ایشان به رسالت بودند می کشتند.

۱/ اگر از آغاز، در روان کردن اوامر خدا عصیان نمی ورزیدند، هرگز به کشتن پیامبران و کافر شدن به آیات خدا نمی پرداختند. چه عصیان ناگزیر به کفر پایان می پذیرد، و دشمنیهای ساده آنان با یکدیگر چندان بزرگ شد که به اعتدا و تجاوز به مصلحان بزرگ اجتماع که همان پیامبران علیهم السلام بودند انجامید. خداوند متعال می گوید:

« ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ - این بدان سبب بود که به آیات خدایی کافر شده بودند و پیامبران را بدون سبب می کشتند؛ این از آن سبب بود که نافرمان شدند و تعدی روا می داشتند.» هر قوم و امتی که کارش به رواج روح عصیان و تجاوز در آن بینجامد، این روحیه پلید چندان رشد می کند که ارزشهای امت و گزیدگان صالح را از میان می برد؛ و پس از آنکه ارزشها و مردمان صالح یک قوم از آن نابود شد، دیگر چه چیز باقی خواهد ماند؟

و بازبین کلمه

تعبیر قرآن در این آیات به ما الهام می کند که خدا مصدر هر نعمت ظاهری و باطنی و نیز مصدر وحی است، و بر ما واجب است که هر دو را با هم بپذیریم و ممکن نیست که به یکی بدون دیگری دسترس پیدا کنیم.

[۶۲]

آنان چگونه به یکدیگر تعدی و تجاوز کردند؟ و با ستم کردن به یکدیگر به عصیان پروردگار خویش و در نتیجه به کافر شدن به خدا و کشتن پیامبران خویش کارشان انجامید؟ آنان که تا دیروز نزدیک امتی صالح بودند؟ پاسخ:

تعدی به صورت فردی آغاز می شود، و از انگیزه های شخصی و شیطانی (همچون تعدی قابیل نسبت به هابیل) برمی خیزد، ولی با تطوّر و تغییر اوضاع و احوال به صورت یک حالت اجتماعی درمی آید، و این نتیجه ای از قالبریزی شدن اعتداء به صورت یک اندیشه ورزی (ایدئولوژی) نژادی خطرناک است که هر گروه را بر آن وامی دارد ۱/ که خود را امت برگزیده خدا و شایسته برده کردن دیگران در خدمت خود تصور کند.

و این اندیشه ورزی فاسد در میان بنی اسرائیل رواج یافت (که قرآن کریم به مناسبتهای گوناگون از آن یاد کرده است)، و قشریگری دینی به تقویت آن و به

ص: ۱۶۴

تکیه کردن بر بعضی از نصوص اجمالی و تفسیر کردن آن به صورتی سازگار با نژاد و قومپرستی پرداخت.

قرآن برای آن آمد که بیخ و بن نژادپرستی و در نتیجه آن تعدی و تجاوز نسبت به دیگران را برکند؛ و به همین سبب گفت:

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - (از) کسانی که ایمان آوردند، و کسانی که یهودی شدند، و عیسویان و صائبان، هر کس به خدا و روز دیگر ایمان داشته باشد و کار نیکو کند، پاداش وی نزد پروردگار او است، و آنان بیم نخواهند داشت و اندوهناک نخواهند شد.» خدا خواستار ایمان و عمل صالح است نه چیز دیگر، پس بهتر آن است که درباره این دو ارزش با یکدیگر به رقابت و همچشمی پردازیم نه درباره چیزی دیگر، و خدا در روز قیامت با حکم عادلانه خود داوری خواهد کرد.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ أذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

۱/

معنای واژه ها

[۶۳] ميثاقكم]

ميثاق از وثیقه یعنی پیمان گرفتن است به

ص: ۱۶۵

سوگند یا به وثیقه های دیگر.

[الطور]

طور نام کوهی است که موسی بن عمران(ع) در آن به مناجات و سخن گفتن با خدا پرداخت.

[بقوه]

قوه به معنی قدرت است و آن عرضی است که موجود زنده به آن توانا می شود.

[۶۴]تولیتم]

یعنی اعراض و دوری کردید، و تولی به معنی پشت کردن و کسی را پشت سر خود قرار دادن است و سپس در مورد هر کس به کار می رود که از اطاعت امری خودداری ورزد و روی از آن بتابد.

[۶۵]علمتم]

یعنی دانستید و شناختید، و از آن است «لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ»: آنان را نمی شناسید، خدا آنان را می شناسد.

[اعتدوا]

یعنی ستم کردند و از حدّ خود فراتر رفتند.

[السبت]

روز شنبه است. و گفته اند بدان سبب این روز، بدین نام خوانده شده که هر چیز در آن آفریده و قطع و از آن فراغت حاصل شد. و گفته اند چون در آن روز جهودان کارهای خود را قطع می کنند چنین نامیده شده است، و مأخوذ از راحت و آرامش است همچون گفته خدا: «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا».

[خاسئین]

خاسئ به معنی دور شده و طرد شده است.

[۶۶]نکالا]

نکال ترساندن دیگری و اصل معنی آن منع است بدان روی که از نکل گرفته شده و آن به معنی قید است، و عقوبت بدان سبب نکال نامیده شده که شخص را از ارتکاب چیزی که سبب نکال می شود باز می دارد.

[موعظه]

:از وعظ به معنی ترساندن است.

ص: ۱۶۶

سستی در روان کردن احکام

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم از حالت ضعفی با ما سخن می گوید که در میان امت انتشار پیدا می کند، و نیز از راههای درمان آن. و این حالت به چند گونه تظاهر پیدا می کند:

نخست: نژادپرستی و قوم پرستی که از آن در آیه پیش سخن گفتیم.

دوم: بی‌مبالاتی و سست بودن در تمسک به هدایت خدا.

سوم: سخت دلی و متأثر نشدن از نصیحت صالحان.

و به زودی قرآن حکیم به تفصیل درباره بیماری سستی و کاهش پایبندی به ارزشها سخن خواهد گفت و چندین مثال از داستانهای بنی اسرائیل عرضه خواهد کرد.

نخست داستان طور می آید، و سپس قصه شکستن حرمت و احترام روز سبت است، و پس از دلیل از آن داستان گاوی می آید که بنی اسرائیل در قربانی کردن آن سستی نمودند. آن گاه در پایان این مجموعه آیات از ارتباط میان سستی و سخت دلی سخن به میان خواهد آمد.

شرح آیات:

و امت مسلمان در زمان حاضر تا حدّ دوری شباهت به بنی اسرائیل در آن مرحله از زندگیشان دارد که در این سوره از آن سخن می رود و در آن مظاهر منفیگری از سستی و بی‌مبالاتی و شکستن حرمت‌های دینی انتشار یافت، و بر ما است که از داستان بنی اسرائیل عبرت بگیریم و بار دیگر توان این بی‌مبالاتی را نپردازیم.

پیش از ظهر روزی بنی اسرائیل پاره کلانی از کوه را بر بالای سرهای خود مشاهده کردند که نزدیک بود فروافتد؛ پس شتابان به نزد پیامبر خود رفتند، و او به ایشان گفت: این عذابی است که می خواهد بر شما فرود آید؛ آیا به خدا ایمان دارید و به دستوره‌های او عمل خواهید کرد؟ گفتند: آری؛ پس عذاب از ایشان دور شد، ولی آنان بار دیگر به اهمالکاری در روان کردن دستوره‌های دینی باز گشتند.

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ - (و به یاد آورید) آن زمان را که از شما پیمان گرفتیم و طور را بالای شما برداشتیم، به این که آنچه را به شما دادیم و فرستادیم سخت نگاه دارید و آنچه را که در آن است به خاطر بسپارید.» و در قبول دستورها و به کار بستن آنها سست و شل نباشید.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - تا مگر پرهیزگار شوید.» [۶۴]

ولی بنی اسرائیل همچون بیشتر امتها بودند، یعنی در آن هنگام که در معرض عذاب خدا قرار داشتند، به او پناه می بردند و به ارزشها و دستوره‌های دینی خود بازمی گشتند، و به محض آنکه عذاب مرتفع می شد به عادات پیشین خویش بازمی گشتند.

«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ - پس از آن پشت کردید، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران می شدید.» ولی خدا همیشه از انسان چشمپوشی نمی کند و گاه در حین غفلت وی او را به سختی می گیرد و مورد مؤاخذه قرار می دهد.

و یکی دیگر از قصه های بنی اسرائیل در سستی و بیمبالاتی در اجرای اوامر و دستورها، داستان ۱/ شکستن احترام روز سبت است که در آن صید بر ایشان حرام شده بود و آنان با تجاوز به این دستور بر خود ستم روا داشتند و سخت مورد مؤاخذه خدا قرار گرفتند و به شدت مجازات شدند:

« وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ - و شما کسانی را شناختید که حرمت روز شنبه را نگاه نداشتند، و ما به ایشان گفتیم: بوزینگان به دور افکنده باشید. و خوار و ذلیل شوید. » [۶۶]

و این سنت خدا در زندگی است که مکرر در مکرر آدمی را مهلت می دهد و اگر توبه نکند به سختی او را مجازات می کند تا برای دیگران عبرت باشد.

« فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا - پس آنان را عبرت کسانی که نزدیک ایشان بودند و کسانی که پس از آنان آمدند ساختیم. » بدان سان که عذابی برای پیشینیان بودند و سپس برای کسانی که به ایشان پیوستند.

هر عذاب الهی نسبت به کسانی که مستقیماً بر آنان فرود آمده شدید است، و آثار آن برای آینده باقی خواهد ماند. و عذاب الهی تعبیری راستین از عمل خود انسان و ترجمه واقعیت آن است نه چیزی بیشتر.

و هر عملی که انسان به آن قیام می کند، آثار منفی خود را بر مجتمع حاضر او، و نیز بر نسلهای آینده، بر جای می گذارد، و بنا بر این بر آدمی واجب است که دو بار پیش از هر عمل بیندیشد و مطمئن شود که عمل او اثری منفی بر دیگران نخواهد داشت. همان گونه که بر مردمان دانستن این امر لازم است که هر کاری که گروهی از ایشان به آن پردازند، به زودی آثار آن بر همه آنان انعکاس پیدا می کند، و با شدت و به جدّ از جریان یافتن کارهای بد جلوگیری کنند.

اما پرهیزگاران تنها بهره مندان از عذاب این گروهند، چرا که از آن عبرت می گیرند و آن را به جزء شایسته ای از رفتار و طرز تفکر خویش مبدل می سازند، نه این که بار دیگر آن را تکرار کنند:

« وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ - و موعظه و بیم دادنی برای پرهیزگاران است. »

[سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۳]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئِذَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شَرِيهَ فِيهَا قَالُوا آلَآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱) وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مِمَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

معنای واژه ها

[۶۷]هزوا]

هزه به معنی شوخی و ریشخند و استهزاء است.

[اعوذ بالله]

پناه می برم به خدا، و حقیقت آن، طلب دفاع است در مقابل شری که مایه ترس است.

[۶۹]فاقع]

یعنی دارای رنگ زرد تند.

[۷۱]ذلول]

یعنی خسته و مانده از سواری دادن و کار کردن.

ص: ۱۷۰

[تثیر]

إثاره، آشکار کردن چیزی است و انکشاف آن، آثار الارض یعنی زمین را کشت کرد.

[الحرث]

هر زمین است که آن را برای کشت آماده کنند، و حرث پاشیدن دانه بر زمین برای کشت است.

[مسلمه]

عاری از عیوب.

[شیه]

شیه در رنگ، لکه ای است که با رنگ کلی زمینه تفاوت دارد.

[۷۲] اذار اتم

به معنی اختلاف پیدا کردید و اصل آن تدار اتم است. و اصل معنی در ا دفع کردن همچون در «يَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابُ» .

۱/

داستان ماده گاو: درسها و عبرتها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگامی که در امت روح تبلی انتشار پیدا کند، به پیچیدن با احکام شرعی می پردازد تا اگر بتواند از آنها بگریزد. می بینی که مردمان به مشتی از قشریات می پردازند و آنها را جانشین حقایق واقعی می سازند. و داستان بنی اسرائیل با گاو چنین حالتی را در آنان تجسم می بخشد.

این داستان دلیل بر آن است که بنی اسرائیل در آن هنگام یکباره به رسالت موسی (ع) کافر نشدند، بلکه بر عکس خواستار به کار بستن تعالیم الاهی بودند.

چیزی که هست تردید و سستی در تصرفات آنان آشکار است و این چیزی بود که آن را وسیله به عقب انداختن انجام کارهای واجب خود می کردند، و این عمل را در زیر پوشش تشبث به پوست تعلیمات دینی نه به مغز و حقیقت آن انجام می دادند، از

رنگ گاو و طبیعت و مقدار عمر و دیگر ویژگیهای آن پرسش می کردند، در صورتی که اصل مسئله یعنی ذبح کردن گاو را کنار گذاشته بودند. و چنین است حال امت اسلامی در بعضی از مراحل اخیر آنکه بیشتر توجه معطوف به جزئیات و تفصیل می شود و روح تعالیم و هدفهای مورد نظر کنار می ماند.

۱/

شرح آیات:

[۶۷]

« وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً - (و به یاد آورید) آن زمان را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می دهد که گاوی قربانی کنید. » نخست از این دستور موسی تعجب کردند و خیال کردند به شوخی و طنز چیزی به ایشان می گوید، و سبب آن بود که از فلسفه حکم خبر نداشتند:

« قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا - گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته ای؟ » علی رغم آنکه موسی علیه السلام با قوم خود جدی بود با ایشان به صورت قاطع سخن می گفت، بنی اسراییل دچار سستی ایمان شده بودند. ایمانی که از صاحب خود اجرا کردن حکم را بدون چون و چرا و بحث کردن در خصوص علتها و هدفها خواهان است، و از همین رو موسی گفت:

« قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ - گفت: پناه می برم به خدا که من از نادانان باشم. » [۶۸]

و از این جا سلسله سؤال و جوابهایی آغاز می شود که مقصود از آنها شناختن پیامدهای حکم خدا و ابعاد مختلف پیرامون آن بوده است.

« قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ - گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما معلوم کند که این چیست. » آیا گاوی همچون گاوهای دیگر است؟ یا گاو خاصی است؟ و در این جا خدا بر ایشان سخت گرفت و موسی به ایشان گفت:

« إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ - (خدا) می گوید که آن گاوی است که

ص: ۱۷۲

نه پیر باشد.» «وَلَا يَكْرُ - و نه جوان.» ۱/ بلکه میان این دو باشد:

«عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ - میان این دو.» و سپس به ایشان تندی کرد و خواست که دستور را اجرا کنند و گفت:

«فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ - پس آنچه را که به شما فرمان داده شد انجام دهید.» [۶۹]

ولی آنان، از چسبیدگی به پوست و رها کردن مغز دین، به پرسش بازگشتند:

«قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لُونَهُمَا؟ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعِ لُونَهَا تَسِيرُ النَّاطِرِينَ - از پروردگارت بخواه تا برای ما رنگ آن را بیان کند؛ گفت: او می گوید که آن گاوی است به رنگ زرد سیر که دیدن رنگ آن خاطر نگرندگان به آن را شاد کند.» [۷۰]

بار دیگر به پرسش درباره گاوی پرداختند و:

«قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا - گفتند:

پروردگارت را بخوان تا برای ما آشکار کند که این چیست؛ این گاو بر ما مشتبه شده است.» چون به این جا رسیدند که پرسشهای ایشان به نظر موسی (ع) بدان معنی بود که نمی خواهند فرمان خدا را اجرا کنند، که علی رغم ادعای ایشان که چنین نیست در واقع چنین بوده است. پس گفتند:

«وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ - و ما، اگر خدا بخواهد، راه خواهیم برد.» [۷۱]

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ - گفت: او می گوید که آن گاوی است که با شیار کردن زمین و آبکشی برای زراعت خسته و مانده نشده، و» ۱/ «لَا شَيْءَ فِيهَا - رنگش یک دست و بدون لکه باشد.»

و چون چنین نشد:

«قَالُوا الْمَانَّ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ» - اکنون حق را بیان کردی، پس آن گاو را ذبح کردند و نزدیک بود که چنین نکنند.» و سبب این همه آن بود که ایشان از مجتمع ایمانی که برخاسته از اعتماد واقعی به فرماندهی و اجرا کردن دستورهای او بود، به مجتمع جدل و تلاش برای فهم علل و اسباب احکام و روش اجرا کردن آنها خود را منتقل کرده بودند.

[۷۲]

و پس از این که گاو را ذبح کردند، خدا راز مسئله را برای ایشان آشکار کرد، و معلوم شد که پرسشهای همه بیجا بوده و این که قضیه به کشته ای ارتباط داشته که قاتل آن ناشناس مانده بود و پروردگار ما درباره آن چنین گفته است:

«وَ إِذِ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارُكُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» - و در آن هنگام که کسی را کشتید و در آن میان شما اختلاف افتاد، و خداوند می خواست آنچه را که شما پنهان کردید آشکار سازد.» اجتماع ایشان به فساد گراییده بود، و چنان در اجرای جرمها مهارت پیدا کرده بودند که هیچ اثری از آن باقی نمی گذاشتند که از روی آن معلوم شود فاعل جنایت چه کس بوده است. و چنان از مسئولیت عمومی حفظ امتیت دور شده بودند که خبرهای شهر را از مقامات مسئول پنهان نگاه می داشتند، ولی خدا آشکارا به ایشان می گوید:

«وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

[۷۳]

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخِي اللَّهُ الْمَيُوتِ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» - پس گفتیم: پاره ای از آن (قربانی) را به او (کشته) بزیند.

خداوند مردگان را چنین زنده می کند و آیات خود را به شما می نماید، باشد که بیندیشید و دریابید.» پس چون یکی از اندامهای شخص کشته شده را به پاره ای از گوشت گاو زدند، خدا آن کشته را زنده کرد و او گفت که چه کسی او را کشته بود و مسئله

ص: ۱۷۴

خلاصه:

داستان گاو گوشه ای از گوشه های آن سستی ایمانی را بر ما آشکار می سازد که بنی اسرائیل به آن گرفتار شده بودند، ولی این سستی نسبت به آنچه در آینده انتظار ایشان را می کشید و نزدیک بود یکسره ایمان خود را از کف بدهند، بسیار کوچک می نمود.

قرآن با بیان این داستان به ما هشدار می دهد که سستی ایمان تجسم یافته در خودداری و اهمال در اجرا کردن اوامر، گاه شخص را به مرحله خطرناکتری می کشاند که عبارت از دور شدن کلی از ایمان است، که در مجموعه آیات پس از این درباره آنها بحث خواهد شد.

[سوره البقره (۲): آیات ۷۴ تا ۷۹]

اشاره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لِمَا يُتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لِمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءٌ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴) أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِغَضِ بَعْضٍ قَالُوا أَ تَتَدَثَّرُونَ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷) وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

معنای واژه ها

[۷۴] قست

قسوه یعنی سنگدلی، عبارت است از رفتن نرمی و مهربانی از قلب، و سختی کردن در هر چیز، و ضد آن رقت یعنی نرم دلی است.

[غافل]

غفلت سهو کردن درباره چیزی است، و آن بیرون رفتن معنی از ذهن است پس از آنکه در آن حضور پیدا کرده بود.

[۷۵] افتطمعون

طمع تعلق خاطر است نسبت به چیزی که آن را سودمند می دانیم، و نظیر آن است امل و رجاء یعنی آرزومندی و امیدواری؛ و ضد آن یأس و نومیدی است.

[۷۶] تحدثونهم

حدیث و خبر و نبأ نظیر یکدیگرند و تحدثونهم مشتق از حدوث است و تو گویی خبر دادن از حوادث و پیشامدهای زمان است.

[فتح]

فتح، در اصل گشودن بسته است و در جاهای فراوان به کار می رود، از جمله در حکم: «اللهم افتح بیننا و بین فلان» یعنی خدایا میان من و فلانی تو حکم کن؛ و از آن است صورت گرفتن، همچون در «متی هذا الفتح» یعنی آیا زمان صورت گرفتن این فتح چه وقت خواهد بود؛ و نیز به معنی پیروزی است و گفته می شود

ص: ۱۷۶

«استفحه» یعنی از او پیروزی بخواه.

[یحاجو کم]

محتاجه و مجادله و مناظره نظایر یکدیگرند، و محاجه عبارت از آن است که هر یک از دو طرف یک مخاصمه به آوردن دلیل و اثبات نظر خود پردازد.

[۷۸] امیون

امی کسی است که نویسندگی را نمی داند یا خوب نمی داند. به یکی از سه دلیل امی چنین نامیده شد:

۱- امت به معنی خلقت است و امی یعنی آنکه بر آنچه آفریده شده باقی مانده است.

۲- این که مأخوذ از امت به معنی جماعت است و اصل در جماعت نانویسنده بودن است.

۳- این که مأخوذ از امّ به معنی مادر یعنی به صورتی است که از مادر به دنیا آمده بوده است.

[امانی]

تمنی (آرزومندی) اندازه گیری نادرستی در نفس است که تصور کردن آن از راه تخمین و گمان صورت می گیرد. و بیشتر تمنی تصور چیزی است که حقیقت ندارد و امنیه، صورت حاصله در نفس از آرزو کردن چیزی است.

[یظنون]

ظن یعنی گمان ترجیح دادن یکی از دو چیز بر دیگری است به میانجیگری نشانه ای صحیح؛ و بعضی آن را اعتقاد یا تصور دانسته اند.

[۷۹] فویل

ویل، در لغت کلمه ای است که هر کس در مهلکه ای گرفتار شده باشد به کار می برد، و اصل آن عذاب و هلاک است؛ و به قولی به معنی تقبیح و سرزنش کردن است همچون «و لکم الویل مما تصفون».

ص: ۱۷۷

و به قولی معنی آن اندوه یا خواری و ذلت است.

[یکسون]

:کسب، کاری است که سبب به دست آوردن سودی یا از خود دور کردن زیانی باشد.

۱/

یهود از گمراهی اجبار تا آرزوهای گمراهان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بنی اسرائیل دو مرحله را پشت سر نهاده. مرحله انقلابهای چهارگانه و مرحله ضعف ایمانی، و اینک به مرحله سوم و پایانی گام می نهند که همان مرحله قساوت قلب است که نتیجه ضعف ایمان می باشد و با نژادپرستی در پیوند می باشد و قرآن در مجموعه آیات آینده از آن سخن خواهد گفت.

سختی دل از لذت پرستی برمی خیزد و گاهی این سنگدلان همان عالمان دین اند و لذا علم بتنهایی کافی نیست بلکه باید ایمان صادقانه و احساس عمیق مسئولیت نیز علم را تقویت کنند، حتی ممکن است علم یکی از اسبابی باشد که سنگدلی را تقویت می کند و آن هنگامی است که شخص عالم را به استکبار کشد و او را از پند شنوی بازدارد. دانش هنگامی نیکوست که دو بعد داشته باشد: بعدی درونی با هدف اصلاح درون و بعدی خارجی به منظور اصلاح جامعه، و علم یک بعدی صاحب خود را از خدا و مسئولیتش دور می کند.

۱/ از همین جاست که قرآن کریم در این مجموعه از آیات بر این نکته تأکید می کند که مسئله بنی اسرائیل در این مرحله کم دانشی آنها در دین نبوده است، بلکه مشکل آنها در این خلاصه می شده که این علم را در راه منافع شخصی و هوی و هوس خود به کار می بستند.

این درست است که برخی از آنها بیسواد بوده اند ولی پاره ای دیگر قصد آن

ص: ۱۷۸

داشتند که با حماقت تمام، کتاب خدا را تحریف کنند و قرآن این نکته را مورد تأکید قرار می دهد که این جماعت عامل اصلی گمراهی توده های بیسواد بوده اند.

شرح آیات:

اشاره

سنگدلی

[۷۴]

سنگدلی در پی ناچیز شمردن آموزشهای دین و توجه بدان و توجه به پوسته آن ظهور می کند و لذا خداوند می فرماید:

« تُمْ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً - و پس از این قلبهاتان سخت شد همچون سنگ بلکه سخت تر.» چگونه قلبهای آنان سخت تر از سنگ شد؟ زیرا سنگ گاهی سودی کم یا زیاد در بر دارد و بدین ترتیب نقشی در زندگی ایفا می کند ولی انسانی که قلبش سنگ شد در زندگی برای خود هیچ نقش مثبتی قایل نیست و هیچ مسئولیتی را متوجه خود نمی داند.

« وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لِمَا يُتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لِمَا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ - و چون شکافته شود آب از آن بیرون جهد.» همان گونه که گاهی سنگ خاشع در گاه الهی و سنتهای زندگی است.

« وَ إِنَّ مِنْهَا لِمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ - و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فروغلتد.» ۱/ با این تفاوت که قلب انسان سنگدل هرگز خاشع نمی شود. خداوند سپس صاحبان این قلبها را تهدید می کند و می فرماید:

« وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ - و خدا از آنچه شما می کنید غافل نیست.» [۷۵]

قرآن سپس به ما می گوید که مشکل این عده در آگاهی نداشتن ایشان نیست بلکه عامل آن بی ایمان بودن آنهاست. خداوند می فرماید:

« أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْتَمِعُونَ كَلَامَ اللَّهِ تُمْ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَغْلَمُونَ - آیا طمع می دارید که به شما ایمان

بیاورند و حال آنکه گروهی از ایشان کلام خدا را می شنیدند و با آنکه حقیقت آن را درمی یافتند تحریفش می کردند و از کار خویش آگاه بودند.» همه شرایط آگاهی در ایشان فراهم بود. گوش فرا دادن به علمی که در وحی جلوه گر بود و قدرت تعقل و سپس علم و آگاهی، ولی با این حال سخن خدا را تحریف می کردند تا مگر به مشتی ره آوردهای مادی دست یابند.

[۷۶]

خطرناکتر از این نفاق آنها بود که در عملکردشان نسبت به مؤمنان صادق رخ می نمود، چه، آنها ایمان را در واقعیت ردّ می کردند ولی ظاهراً ادّعیای ایمان داشتند.

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا - و هر گاه مؤمنان را ملاقات می کردند می گفتند که ایمان آورده ایم، و دلیل آن هم به دست آوردن غنایم از پیروان مؤمن موسی (ع) بود که بیشتر اوقات انسانهایی ساده لوح بودند، کسانی که احبار و رهبان به نام دین مالیاتهای فراوانی را به آنها تحمیل می کردند.

شگفت این که این جماعت هنگامی که با یکدیگر خلوت می کردند مهر از زبان می گشودند و اعتراف می کردند که کلام خدا را با علم به این که کلام خداست ۱/ تحریف می کنند، ولی می کوشیدند این حقیقت به مردم نرسد تا موجب اعتراض آنها گردد و رسوایی آنها را موجب گردد ولی قرآن آنها را رسوا می کند، و می فرماید:

« وَإِذَا خَلَا بِغُضِّهِمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ - و چون با یکدیگر خلوت کنند گویند: آیا با آنان از دانشی که خدا به شما ارزانی داشته سخن می گوید.» و سپس می فرماید:

« لِيَحْجُبَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - تا به یاری آن نزد پروردگارتان بر شما حجت آرند؟ آیا به عقل در نمی یابید؟» [۷۷]

« أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ - آیا نمی دانند که هر چه را که پنهان می دارند و هر چه را که آشکار می سازند خدا می داند؟»

ص: ۱۸۰

و این که خداوند دیر یا زود تشت رسوایی آنها را از بام خواهد افکند.

این حالت گروهی از کسانی است که توجیه دینی بنی اسرائیل بر عهده ایشان بوده است، و چندان به حضيض پستی فروافتاده اند که بر جاهل نگاه داشتن مردم یک سخن شده اند تا از این راه بر ایشان تسلط پیدا کنند و با بهره گرفتن از سادگی آنان مالشان را برابیند. و این خطرناکترین ورطه ای است که سطح تعقل و تفکر و ایمان یک امت رسالتی همچون بنی اسرائیل می تواند به آن سقوط کند، و در آن مراکز هدایت و توجیه به کانونهای نادانی و گمراهی مبدل شود.

و از آیه کریمه و آیات قرآنی دیگر چنان برمی آید که: تحریف کتاب خدا در نزد جهودان به صورتی منظم و دانسته و با برنامه ای فراگیر صورت گرفته است. و تاریخ در این باره به ما می گوید که علمای دینی بنی اسرائیل در آن هنگام که از یک سو- مردمان توجیهی به دین ایشان نمی کردند، و- از سوی دیگر- مقامات صاحب قدرت آنان را در زیر فشار قرار می دادند، دین را چنان تحریف کردند که با خرافات پراکنده شده در میان مردم متناسب و سازگار باشد. و از آن قسمت‌هایی را که معارض با سلطه ارباب قدرت بود حذف کردند، و اندیشه های تسلیمی را همچون «مال خدا را به خدا بدهید، و مال قیصر را به قیصر» بر آن افزودند. و منظورشان از این کار افزودن بر شماره یاران و پیروان خود و کاستن از ستمی که بر ایشان می رفت بود.

۱/ و اکنون می بینیم که علمای دینی یهود و نصاری تا امروز به کار تحریف دین اشتغال دارند تا آن را با فرهنگهای زمانه و جهت گیریهای سیاسی هماهنگ سازند. و حتی در گزارشهای اخیر آمده است که کلیسای کاتولیک مبلغان دینی خود را به افریقا گسیل داشته است تا به آمیختن دین مسیحی با فرهنگهای بت پرستانه افریقا پردازند، و از این راه توجه کردن ملت‌های افریقا را به کلیساهای خود تضمین کنند.

[۷۸]

اما بقیه مردم امیونند که کتاب در واقع برای آنان به آرزوهایی همراه تقلید از احبار و رهبان و نظر آنان نسبت به این آرزوها و گمانها تحول پیدا

ص: ۱۸۱

کتاب در میان رؤیا و تقلید

بنا بر آنچه گذشت، کتاب در نزد اینان تنها رؤیاها و آرزوها و چه بسا پندارها و تقلیدها است. بنا بر تعبیر دقیق قرآن، آرزوهای محضی است که ناتوانان با آنها تسلی خاطر می یابند و با حروف آن تیره بختان و ناکامان زمزمه می کنند، به جای آنکه عاملی باشد که کارمایه های ایشان را به جوشش بیندازد، و محرکی که خردهاشان را برانگیزد، و نظامی که برای زندگی و دل بستگیهایشان تعیین جهت کند.

نگاه کنید که قرآن از این طبقه زیر پا مانده و له شده چگونه یاد کرده است:

« وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ - و گروهی از ایشان بیسوادانند که کتاب را جز آرزوهایی نمی دانند. » یعنی کتاب در نظر ایشان تنها به صورت آرزوهایی درآمده است که هوس دست یافتن به آنها را دارند بی آنکه به هیچ حرکت و عمل واقعی برای تحقق بخشیدن به هدفهای کتاب پردازند.

« وَ إِنَّ هُمْ إِلَّا - يَظُنُّونَ - و همه در پندارند. » و اینان هیچ عقل و خرد خود را برای آن به کار نمی اندازند که فکر کنند و به نوآوری پردازند، بلکه کتاب تنها انگیزنده خیال ایشان است و با آن تصورات و رؤیاهایی برای خود فراهم می آورند. و محتمل است که معنی ظن و پندار همین باشد.

این بیسوادان بدون شک مقصرند. ولی گناه بزرگ ایشان بر گردن کسانی است که آنان را گمراه کرده و معانی کتاب را چنان تغییر داده اند که وسیله ای برای تحذیر بوده باشد، در صورتی که پیش از آن عاملی برای انفجار نیرو بوده است. و پس از آنکه انگیزنده خرد و برنامه و روشی برای تفکر بود، آن را به

صورت عاملی برای برانگیختن رؤیایها در آوردند. به همین جهت قرآن، بی درنگ پس از پایان یافتن سخن درباره امیون، از اینان بدین صورت سخن می گوید:

« فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا - پس وای بر کسانی که کتاب را با دستهای خود می نویسند و سپس می گویند که این از نزد خدا است تا با آن بهایی اندک به چنگ آرند.

پس اینان همان تحریف کنندگانی هستند که پیشتر از ایشان سخن رفت، و قرآن از این جهت سخن از ایشان را مکرر می کند که مسئولیت گمراه کردن بیسوادان (امیون) را به گردن ایشان بیندازد، و بگوید که هدف از تحریف به دست آوردن فواید مادی ناچیز است. درآمدهایی مادی که برای ایشان گوارا نیست، و حرفه ای که به زودی به یک بلا و کیفر مبدل خواهد شد.

« فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ - پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه کسب کرده اند. » چه کسب مبارکی است این حرفه که به منحرف و گمراه شدن میلیونها از مردم می انجامد و آنان را در معرض بهره برداری دیگران و بردگی قرار می دهد؟! گردنکشان پیوسته خواستار آنند که تعیین سرنوشت ناتوانان در اختیار ایشان بوده باشد. و تنها راه برای حمایت از ناتوانان در برابر زورمندان، مسلح کردن ایشان به فکری انقلابی است که به آنان بیاموزد که چگونه واجب است کرامت انسانی و حیثیت خود را حفظ کنند، و آزادی خود را بازستانند. و دین همین اندیشه انقلابی، و علمای دین کارگزاران خدا برای عملی کردن این اندیشه اند. پس اگر اینان نسبت به انجام مسئولیت خود مرتکب خیانت شوند، گناه بزرگی مرتکب شده اند که میلیونها مردم ناتوان را خلع سلاح کرده و دست طاغوتان را برای بهره کشی از آنان باز گذاشته اند. بلکه این علما خود در این بهره کشی با تفسیر تحریفی دین شریک جرم محسوب می شوند.

میان آرزوها و پندارها

دربارهٔ امانی گفته اند: اینها چیزهایی است که آدمی آنها را تخیل می کند، و در نفس خود وقوع آنها را مقرر می دارد و از آنها همچون چیزهای واقعی سخن می گوید، و به همین جهت است که در قرآن آمده است: «يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ، وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا - یعنی (شیطان) به آنان وعده می دهد و آرزوشان را برمی انگیزد، و شیطان جز به فریب وعده نمی دهد».

و از یک عرب بیابانی حکایت شده است که با کسی که با وی سخن می گفت، چنین گفت: آیا اینها چیزهای دیده تو است، یا این که آرزوی دیدن آنها را داشته ای، یا از پیش خود آنها را جعل کرده ای؟ و در کشف در تفسیر این آیه چنین آمده است: [\(۱\)](#)

«علما نخست از کسانی که با علم داشتن از روی عناد به تحریف پرداخته اند» یعنی با این گفته: «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي» و سپس از مردمان عوامی یاد کرده اند که از آن علما به تقلید پرداخته اند سخن گفته و هر دو را در گمراهی برابر دانسته اند».

و در تفسیر غریب القرآن آمده است که: یعنی کتاب را جز چیزی نمی دانند که بزرگان ایشان بگویند که آن را می پذیرند و گمان می کنند که حق است در صورتی که باطل است، و یکی از ایشان گفته است: «ما تَفَنَّيْتُ وَ لَا تَمَنَيْتُ» یعنی از پیش خود باطلی جعل نکرده ام.

ولی چنین معلوم می شود که آیه اساساً از امیون سخن می گوید و از این که چگونه بر روی امانی و پندار زندگی می کنند، و بنا بر این محتمل است که امانیه یعنی آرزو از خودشان باشد و ظن یعنی گمان و پندار به سبب تقلید بر ایشان به وجود آمده باشد، یا این که امانی به معنی خواندن بر ایشان بوده باشد، چنان که کسی نقل

ص: ۱۸۴

کرده است که یکی از معانی امنیه تلاوت و خواندن است، همچون در این بیت:

□
تمنی کتاب الله اول ليله

و آخره لا قی حمام المقادر

در آغاز شب کتاب خدا را تلاوت می کرد*و در پایان آن مرگش فرارسید ۱/ و چون پاره ای از قرآن پاره دیگر آن را تفسیر می کند، سیاق قرآنی آینده واضحترین بیان برای این کلمه است. خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

« وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ - و گفتند: آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید؛ بگو: آیا از خدا پیمانی گرفته اید که (بنا بر آن) خدا از آن پیمان تخلف نخواهد کرد، یا این که از قول خدا چیزی می گوئید که به آن علم ندارید؟ تفسیر کتاب بدان گونه که آرزو می کنند، یا به تعبیر دیگر: حمل کردن آیات کتاب بر آراء موافق با هواهای نفسانی خودشان، و بر آنچه مربوط به مشروع نشان دادن فساد ایشان و فریب دادن خودشان است به این که عذاب به آنها نخواهد رسید، از آن جهت که فرزندان خدا و دوستان اویند، یا از آن جهت که اولاد پیامبران مکرمند، یا چیزی شبیه به این، و در واقع این آشکارترین معنی اُمتیه است.

و از این جا به بلاغت تعبیر قرآنی در این گفته خداوند متعال پی می بریم که گفت: «لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ» و تو گویی تنها امانی کتاب را می دانند، یا بدین گونه بر حسب آرزوهای خود آن را تفسیر می کنند. و در این معنی آیات دیگری نیز در قرآن آمده است، همچون:

« وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ » (۱۱۱/ البقره).

«لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ وَلَا أَمَانِيٌّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ» (۱۲۳/ النساء).

و آن امانی که آنان به وسیله آنها خود را فریب می دهند، همان است که سیاق قرآنی در آیات آینده آنها را برملا می سازد.

اما گمانی که پروردگار متعال ما از آن سخن می گوید: «وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»[□] شاید درجه بالاتری از امانی باشد. چه شخص درباره چیزی مکرر در مکرر رؤیاهایی پیدا می کند تا به جایی می رسد که در خیال به حقیقت داشتن آن معتقد می شود، و حتی ظاهراً نفس خود را به آن قانع می کند، و چنان می نماید که نسبت اطمینان داشتن به این اندیشه اهمیت چندانی نداشته باشد که ممکن است بیشتر یا کمتر از پنجاه درصد باشد، و آنچه مهم است ریشه آن اندیشه و چگونگی پیدا شدن آن در نفس است.

۱/ پس اگر منشأ آن مصلحت و حب ذات و هوای نفسی باشد که به امانی تغییر شکل می دهد و کتاب به تفسیر آن پرداخته، و سپس به خیال و تصور و گمان تحول پیدا کند، درجه اعتماد به آن، حتی در صورت رسیدن به قطعیت، چیزی محسوب نمی شود، بدان جهت که از علم سرچشمه نگرفته است، بلکه برخاسته از آرزوها و رؤیاهای و تخیلات و پندارها بوده است.

آنچه باقی می ماند پرسیدن از رابطه میان گمان و تقلید است که بنا بر حدیث شریف مراد از ظن تقلید است.

و پاسخ آن چنین است: حدیث درباره امیون و بیسوادان است که همان طبقه عوام الناسند که از بزرگان خود تقلید می کنند، و شاید به همین مناسبت است که ظن در این جا به معنی تقلید تفسیر شده است، همچون این که سیاق قرآنی در آیات دیگری از کسانی با ما سخن می گوید که کتاب را به دست خود می نویسند و سپس می گویند که آن از نزد خدا آمده است.

و گاه در قرآن «ظن» در مقابل «علم» قرار گرفته است: «قُلْ هَيْلٌ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَئِنْ لَمْ يَنْزَلْنَا بِهِ آيَاتٍ لَقُلْتُمْ سِحْرٌ بَعْضُ الَّذِي نَسِيتُمْ إِذْ جَاءَكُمْ بِهِ فَاصْتَفْتَا بِهِ لَوْلَا إِذْ سَأَلْتَهُمْ لَآتَوْنَاهُمْ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ إِنْ هُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»[□] (تخزُّصون، ۱۴۸/ الانعام).

کما این که قرآن تأکید کرده است که گمان کفایت از حق نمی کند:

«وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا

در صورتی که هنگام سخن گفتن از آخرت به ستایش از آن می پردازد:

«الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۴۶/البقره) پس چگونه است که گمان را گاه مدح می کند و گاه به ذم آن می پردازد؟ در حدیث شریف آمده است:

«الظن ظنان: ظن شك و ظن يقين؛ فما كان من امر المعاد فهو ظن يقين، و ما كان من امر الدنيا فهو ظن شك گمان بر دو گونه است: گمان شك و گمان يقين؛ آنچه درباره امر معاد باشد گمان يقين است، ۱/ و آنچه درباره امر دنیا باشد بر شك مبتنی است.»

و شاید تفسیر این حدیث آن باشد که...ظن و گمان به معنی تصور است، پس اگر تصور و تخیل مبتنی بر اساس آرزوها و هواهای نفسانی باشد، ظن شك است، حتی در آن صورت که نسبت اعتماد به آن درجه بالا داشته باشد، و اگر تصور بر اساس تفکر مبتنی بر روش و برنامه باشد، همچون کسی که به بهشت يقين دارد و سپس به تصور نعمتهای آن می پردازد، یا به آتش دوزخ يقين دارد و به تخیل عذاب آن می پردازد، این تصور تصور يقين است، بدان جهت که بر اساسی قرار گرفته است.

و اهل لغت می گویند: ظن به معنی احتمال دارای رجحان است، و چون نزدیک به وهم باشد، با آن مخفف به کار می رود، همچون این گفته خدای تعالی:

«فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»، و چون نزدیک به علم باشد با آن مشدد به کار می رود، همچون این گفته خداوند سبحانه و تعالی: «وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَا نَعْتُهُمْ حُصُونَهُمْ».

[سوره البقره (۲): آیات ۸۰ تا ۸۶]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هُوَآءٍ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُواكُمُ اسْرَارًا تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحْرِمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

معنای واژه ها

۸۰ [تمسنا]

مس همچون لمس است با این تفاوت که

ص: ۱۸۸

لمس احساسی است و اصل آن چسبیدن به چیزی است که دو چیز را در نهایت نزدیکی با یکدیگر گرد می آورد.

[یخلف]

:اخلاف یعنی شکستن عهدهی که عملا در پیش بسته شده.

۸۳[المسکین]

:مسکین فردی است ذلیل و درمانده و نیازمند که از سکون و بی حرکتی گرفته شده و گویی که فقر او را بی حرکت ساخته است.

۸۴[تسفکون]

:سفک به معنای ریختن است، چنان که گوئیم «خون ریخت».

[انفسکم]

:نفس گرفته شده از نفاست است که به معنای جلالت است و نفس انسان گرانبهاترین چیزی است که در اوست.

[اقررتم]

:اقرار، همان اعتراف است.

[تشهدون]

:شهادت از مشاهده گرفته شده و آن خبر دادن از چیزی است که در قوت آگاهی گویی مشاهده شده است.

۸۵[تظاهرون]

:همیاری می کنید و «ظهیر» به معنای یاور است.

[الاثم]

:کار زشت.

[العدوان]

:زیاده روی در ستم.

اسر به معنای گرفتن به زور است و اصل آن گرفتن و بستن و حبس است، و گفته شده است اساری کسانی هستند که در بندند و اسری به کسانی گفته می شوند که به دست گرفته شده اند.

خفف ضد ثقل است و ثقل به معنای سنگینی است.

۱/

تقدیس ذات یا خودپرستی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درسهای گذشته مراحل فروافتادن ستاره بنی اسرائیل را پیگیری کردیم، و آنان را در آخرین مرحله در باتلاق نادانی و گمراهی رها کردیم که در آن پیشوایان روحانی ایشان به صورت دزدان اندیشه رسالتی درآمده و همچون گناهکاران جنگی به طاغیان برای بهره کشی از ناتوانان یاری می کردند، و در این ضمن کتاب خدا در نظر توده مردم به صورت رؤیاهای شیرینی درآمده بود که خود را به آن دلخوشی می داشتند و واقعیت تباه زندگی خویش را از این راه برای خود قابل قبول می ساختند.

اما اکنون در برابر مرحله خطرناکتری از زندگی آنان قرار داریم که تبدیل شدن ایشان به امتی نژادپرست است که طبیعت مادی خود را تقدیس می کند، و بر اساس همین طبیعت با مردم و ارزشها به محاربه برمی خیزد.

تحول امت به اجتماعی نژادی، همچون تغییری فراگیر در ارزشهای آن در نظر گرفته می شود که همه ریشه های نیکی و نیکویی در آن خشکیده و هیچ امید خیری برای آن وجود ندارد. و با گذشت زمان، به صورت اجتماعی درمی آید که برای تباه کردن مجتمعات و تجاوز و ستم کردن بر مردمان تلاش می کند، و این پیشرفت به سوی فساد جز با ریشه کن شدن ۱/ جدی آن متوقف نمی شود.

قرآن برای ما بیان می کند که چگونه یک امت رسالتی به تجمعی عنصری و نژادی تبدیل پیدا می کند، و سبب آن دور کردن اندیشه مسئولیت از واقع زندگی

است، با این تصور باطل که آنان از کیفر به دورند، بدان سبب که برتر و بالاتر از دیگرانند، و سپس به تعیین ارزش زندگی بنا بر این تصور نادرست آغاز می کنند. و قرآن این اندیشه را تکذیب می کند و مثالهای زنده ای برای آن می آورد. سپس به بیان نادرست بودن طرز تفکر نژادی می پردازد و در ضمن آنان را به فطرتشان حواله می دهد. آنان مسئولیت گناهان اختصاصی خود را که مستقیماً به زندگی ایشان وابسته است، به گردن دیگران می اندازند، پس چرا با مسئولیت همان جرم در صورتی که بر دیگری وارد می شود به همین گونه عمل نمی کنند. آیا جریمه با جریمه، و انسان با انسان تفاوت دارد؟

شرح آیات:

اشاره

[۸۰]

پیش از هر چیز، نژادپرست خودش را فوق مسئولیت قرار می دهد، تا از این راه همه کارهای غیر عادی خویش را درست جلوه دهد، و این کار به دو سبب خطرناک است:

اول: این که وجدان نژادی را می کشد، و شعله احساس شخص را به عنوان یک انسان خاموش می کند، و لذا در ارتکاب گناه و جرم و جنایت احساس گناهکاری برای او حاصل نمی شود.

دوم: به خود حق می دهد که در برابر دیگران هر کاری را که می خواهد انجام دهد، در این جا ملاحظه می کنیم که قرآن حکیم به بحث درباره این مسئله در بنی اسرائیل و سپس در همه اقوام و امتهایی که به آن مبتلا شده اند، همچون نازیهای اروپا و سفیدپوستان جنوب افریقا، می پردازد:

« وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَگفتند: آتش جز چند روزی با ما تماس پیدا نخواهد کرد؛ بگو: آیا (در این باره) پیمانی با خدا بسته اید (و مطمئنید) که خدا پیمان شکنی نمی کند، یا چیزی را که بر آن علم ندارید درباره خدا می گوید؟ »

ص: ۱۹۱

و طبیعی است که چنین پیمان خدایی وجود نداشته، و از خودپرستی و دوستی ذات چنین تصویری بر ایشان پیدا شده است.

۱/

[۸۱]

سپس قرآن حکیم تأکید می کند که هر انسان در برابر کارهای خود، چه بخواهد و چه نخواهد، پیش خدا مسئول است. و عهد و پیمان خدا تنها همین است، و این سنتی از او است که تغییر و تبدیل نمی پذیرد:

« بَلَىٰ - آری. » آری، پیمانی هست، ولی از گونه ای دیگر است.

« مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهَا حَبْلُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - هر کس بدی پیشه کند، و گناه آن وی را فراگیرد، از اصحاب آتش است که جاودانه در آن خواهد ماند. » شاید تعبیر (وَ أَحَاطَتْ بِهَا حَبْلُهُ) حاکی از آن است که انسان گاهی گناه می کند و سپس از خدا آمرزش می خواهد و خدا توبه او را می پذیرد، ولی اگر گناهکاری فراوان شود و توبه ای آنها را نشوید، در این صورت گناهان از هر طرف او را احاطه می کنند و دیگر مجالی برای توبه و بازگشت به خدا باقی نمی ماند، و این آیه در حق کافران و کسانی که در حکم کافرانند صدق می کند، از آن روی که گناهان همه شان را فرا گرفته است، و این سخن دلیل آن است که نژادپرستان هر چه زودتر، به تصور این که از مسئولیت به دورند، در گناهان خود غوطه ور می شوند، و گناهان ایشان را می گیرد و به آتش می اندازد که جاودانه در آن باقی بمانند.

[۸۲]

و به همان گونه که در مسئولیت میان نژاد و نژادی دیگر تفاوتی وجود ندارد، به همان گونه هم در پاداش خوب میان اقوام تفاوتی وجود نخواهد داشت.

« وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، از اصحاب بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند. »

ص: ۱۹۲

[۸۳]

این پیمان خدا با همهٔ مردمان است، ولی پیمانی نیز میان خدا و بنی اسرائیل وجود دارد، اما بندها و نصهای آن با میثاق پنداری نژادی که به گمان ایشان برات آزادی از آتش و مسئولیت به ایشان بخشیده، اختلاف کلی دارد، ۱/ و آن میثاق و پیمان مسئولیت کامل است که اگر آن را عملی سازند بهترین مردم خواهند بود، و اگر چنان نکنند بدترین مردمان. و اما نصهای میثاق اینها است:

اول:

« وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ - (به یاد آورید) آن زمان را که از پسران اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید. » نژاد و خویشاوندی و زبان و نظایر آنها اعتباری نداشته باشد، و تنها به آن اندازه که با سنتها و دستورهای خدا موافقت دارد مقدس باشد.

دوم:

« وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ - (و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و درویشان نیکویی کنید. » اینان بشرند و خدایان نیستند که پرستش آنان روا باشد... ولی احسان و نیکی کردن به ایشان واجب است. و میان پرستش و احسان تفاوت بسیار است، چه احسان بخشش از جانب دست برتر است، و عبادت و پرستش خضوع در برابر برتر.

سوم:

« وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا - (و به مردم سخن نیک گوید. » که تعدی و تجاوز کلامی حرام است، تا چه رسد به تجاوز و ستم عملی.

چهارم:

« وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ - (و نماز را برپا دارید و زکات دهید. » ترک کردن واجبات، به این بهانه که کسی از فرزندان اسرائیل است، یا

ص: ۱۹۳

این که پدران‌ش ۱/ از پیامبران یا از مقربان درگاه خدا بوده اند، جایز نیست.

اینها نصوص پیمان است، و اگر بنی اسرائیل به آن عمل می کردند، در این صورت نسبت به دیگران برتری می داشتند، ولی چنین نکردند و بنا بر این سزاوار پاداش و کرامتی از جانب خدا نیستند.

« ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ - پس از آن همه شما جز عده کمی روی برتافتید و روگردان شدید. » [۸۴]

پنجم: پاسداری کامل از حرمت خون و حرمت انسان.

« وَ إِذِ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَآ تَشْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَآ تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ - (به یاد آورید) آن زمان را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را مریزید، و یکدیگر را از خانه هاتان بیرون مرانید. » اینها بعضی از پیمان‌هایی است که پروردگار ما بر آنها سختی نشان داده و از آنان به آن اعتراف گرفته است:

« ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ - و شما به این اعتراف کردید و گواه بودید. » یعنی به آن، پس از علم پیدا کردن و تصمیم گرفتن، از روی عقل و فهم اعتراف کردید.

[۸۵]

ولی به بندهای پیمان عمل نکردید، بلکه آن را کاملاً معکوس ساختید، و بنا بر این هیچ حقی به چیزی ندارید که خدا به شما بدهد و شما را برتر از دیگران بشناسد.

« ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ - سپس اینک کسانی هستید که، » کسی غیر از شما واحدی سوی شما نبوده است و تنها شما بوده اید که مخالف بندهای پیمان عمل کرده اید.

« تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ - یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از خانه هاشان بیرون می رانید، و علیه ایشان با یکدیگر همپشتی می کنید. »

ص: ۱۹۴

و این تعاون با یکدیگر علیه دیگران.

« بِاللَّيْمِ - به گناهکاری، » که عمل بد مخصوص به خود شخص است، ۱/ « وَالْعِيدُونَ - و دست درازی. » که کاری مایه زیان رساندن به دیگران است می انجامد، یعنی اعمال شما هم به خودتان زیان می رساند و هم به دیگران.

ولی این ستمها و تجاوزها به حق و شایسته بر آنها وارد نمی شود، بلکه برخاسته از تعصب قبیله ای یا از اختلافات داخلی باطل است، و این بدان سبب است که آنان در صورتی که اینان در معرض یک دشمن خارجی قرار می گرفتند، آماده یاری کردن به ایشان بودند. پس اگر واقعا مجرم و گناهکار بودند، به چه دلیل از آنان دفاع می کنند؟ قرآن، این اندیشه نژادی و قبیله ای را محکوم می کند که می گوید: من و برادرم علیه پسر عمویم، و من و برادر و پسر عمویم علیه دشمنم. و می گوید:

« وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ - و اگر کسانی از شما اسیر شوند، فدیة دهید و آنان را بازگیرید، و بیرون راندن ایشان بر شما حرام است. » و سپس بیان می کند که این نوع تفکر نه متکی بر ارزشها بلکه متکی بر هواهای نفسانی است.

« أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ - آیا به پاره ای از کتاب ایمان آورده اید و به پاره ای دیگر کافر شده اید؟ » سپس از نتایج طبیعی این گونه تفکر نژادی گزینشی با ما سخن می گوید که از دین تنها چیزی را برمی گزینید که سازگار با هوای نفس باشد و می گوید:

« فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ - آیا پاداش کسی از شما که چنین کند، جز خواری در دنیا چیست؟ و روز قیامت به

سخت ترین شکنجه ها باز خواهند گشت، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.» [۸۶]

اما عذاب دنیا به صورت دور شدن از هدایت الاهی، و پیشرفت و رستگاری حاصل از این هدایت است بنا بر آنچه در آیات آینده از آنها یاد می کند.

اما عذاب آخرت را قرآن از آن روی در این جا یاد آور می شود که سخت تر و ماندنیتر است، ۱/ و از پیش برای ما بیان می کند که این تبعیض روا داشتن در قبول احکام دین، نتیجه فروختن آخرت به دنیا است و چنین می گوید:

« أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ - اینان کسانی هستند که زندگی دنیا را در مقابل (از دست دادن زندگی) آخرت خریدند، پس عذاب ایشان سبک نخواهد شد و کسی به یاریشان بر نخواهد خاست.»
پس آنکه در آسمان است به ایشان رحم نمی کند، و اهل زمین برای ایشان سودی ندارند.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۹۳]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ إِشْتَكَبْتُمْ فَرِحًا بِمَا كَذَّبْتُمْ وَفَرِحًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) بئسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَآؤٌ بِغَضَبِ عَلِيِّ غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بئسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

۱/

ص: ۱۹۶

معنای واژه ها

۸۷ [قفینا]

:آنان را ردیف و پشت سر یکدیگر قرار دادیم، و اصل و ریشه کلمه از قفا یعنی پس گردن است.

[القدس]

:پاکی است، و تقدیس به معنی تطهیر است.

و القدّوس صفت خدا به معنی الطّاهر است.

۸۸ [غلف]

:جمع غلاف است، یعنی قلبهای ما ظرفهایی است که از پذیرفتن چیزی در خود ممنوع شده است.

[لعنهم]

:لعن به معنی دور کردن است.

۹۰ [البغی]

:اصل و ریشه آن به معنی فساد و تباهی است که چون زخم فاسد شود می گویند «بغی الجرح»، و بعضی گویند ریشه آن خواستن است، بدان سبب که

ص: ۱۹۷

باغی خواستار دست درازی است.

[مهین]

:خوار و زبون کننده.

[۹۱] ما وراءه]

:یعنی پس از آن، و گفته اند که وراء به معنی جز و سوای چیزی است.

[۹۳] و اسمعوا]

□
یعنی بپذیرید، و از آن است گفته «سمع الله لمن حمده»، یعنی خدا ستایش کسی را که ستایش او کرد پذیرفت.

[أشربوا]

:اصل آن از شرب است به معنی آشامیدن.

گفته می شود شرب و اشرب غیره در صورتی که او را به آشامیدن برانگیزد، و اشرب قلبه حب کذا یعنی دل او از دوستی فلان مالا مال شد.

۱/

نژادپرستی و انجماد فکری

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نژادپرستی بنی اسرائیل را به پیامدهای منفی چندی کشاند که نخستین آنها ستمگری داخلی بود و به کشتن و بیرون راندن گروهی از مردم خودشان همراه با ستم و تجاوز انجامید. دومی - که خطرناکتر بود و قرآن از همه جهت به آن پرداخته است - بستگی و انجماد فکری بود که نژادپرستی آنان را در زندان تنگی قرار داده و مانع از آن می شود که هیچ گونه روشنی و هدایتی به ایشان برسد. و این خصوصیت در طرد کردن هر گونه اتباع پیامبران دیگر یا اندیشه های رسالتی تجسم پیدا می کرد.

در این مجموعه از آیات، قرآن ما را به ایستار بنی اسرائیل درباره عیسی بن

مریم متوجه می‌سازد که این ایستار نه از طرز تفکری منطقی بلکه از هواهای نفس گمراه کننده و از مصالح خصوصی برمی‌خاست.

سپس ایستار ایشان در برابر رسالت پیغمبر اسلام بود که از پیش اظهار آمادگی برای پذیرفتن آن می‌کردند، و پس از آنکه دریافتند این رسالت در قوم دیگر جز خودشان نازل شده، به مخالفت با آن برخاستند. و قرآن برای ما بیان می‌کند که ۱/ ایمان نیاوردن آنان به رسالت تازه از نژادپرستی تنگ‌نظرانه ایشان برخاسته، و سپس قرآن از ریشه نژادپرستی پرده برمی‌گیرد و می‌گوید که این ریشه گوساله پرستی (رمز مال و جاه) است.

شرح آیات:

اشاره

[۸۷]

همان گونه که خدا کتاب بر موسی فرستاد، به پیامبران پس از وی از بنی اسرائیل و بر عیسی بن مریم نیز چنین کرد؛ پس هنگامی که بنی اسرائیل بر موسی علیه السلام تجمد کردند، آیا برای آن بود که وی از بنی اسرائیل بود، که باید گفت عیسی (ع) نیز از اینان بود، یا کتاب تنها بر موسی نازل شده بود، مگر بر عیسی نیز نازل نشده بود؟ علت نه این است و نه آن است: نژادپرستی صاحب آن را به بستگی و جمود فکری و از آنجا به ارتجاع می‌کشاند. بنی اسرائیل به تقدیس نیاکان خود پرداختند، و بر اثر نژادپرستی همراه با تنگ‌نظری خود، افکار و عادات آنان را نیز تقدیس می‌کردند. و به همین سبب نتوانستند که خودشان را با پیامبری تازه عیسی تطبیق کنند. خداوند متعال می‌گوید:

« وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ - به موسی کتاب دادیم، و در پی وی پیامبران فرستادیم، و به عیسی پسر مریم (آیات) بیناتی دادیم. » آیاتی که به قطع و یقین بر رسالت او دلالت می‌کرد، و راه را بر هر شکاکی در فرستادگی او از جانب خدا می‌بست.

ص: ۱۹۹

« وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ - او را با روح قدس تقویت کردیم. » یعنی همان عاملی که پیش از آن مؤید و تقویت کننده موسی بود، ولی شما، ای بنی اسرائیل، چون عیسی به رسالت نزد شما آمد به او ایمان نیاوردید! « أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ - هر گاه پیامبری چیزی برای شما آورد که نفسهاتان آن را دوست نمی داشت، گردن افراختید. » ۱/ و خود را برتر از او شمردید، بدان سبب که خویشتن را ملت برگزیده خدا تصور می کردید که خدا بر شما منت نهاده و ارزشها و افکار و عاداتی به شما بخشیده که همانند آن در سراسر جهان یافت نمی شود، و از همین روی در پیامبری تازه چیز جدیدی یافت نمی شود که بتوان آن را بر رسالت شما افزود. شما در عمل کردن با فرستادگان خدا به تعدی و تجاوز پرداختید.

« فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ - پس گروهی را دروغزن خواندید و گروهی را کشتید. » و خواه تکذیب کرده یا کشته باشید، در هر حال تنها زیانکار خود شما هستید.

سبب تکذیب

[۸۸]

چرا فرستادگان را تکذیب کردید؟ اگر چه در محدوده نژادپرستی گرفتار شده اید، ولی آیا این امکان برای شما وجود ندارد که دیوار نژادپرستی گرداگرد خود را بشکافید و از جمود و ارتجاع آن خود را خلاص کنید؟ البته که این کار ممکن است، و بنا بر این شما مستقیماً مسئول کفر ورزیدن خود هستید و هیچ بهانه ای به کار شما نمی خورد، و از جمله: این که در به روی خود بستن شما را از مسئولیت کفر ورزیدن به رسالت تازه رهایی نمی بخشد.

« وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ - گفتند: دل‌های ما سر پوشیده است. »

ص: ۲۰۰

اندرزها و آموزشهای تازه به آن راه ندارد. هرگز چنین نیست، خدا بعضی از دلها را در بسته و سر بسته و بعضی را باز و گشاده نیافریده است، بلکه این مردمانند که با کفر یا ایمان خود در برابر راهنماییهای تازه بستگی و بازی قلب پیدا می کنند.

« بَلْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ - بلکه خداوند آنان را به سبب کفرشان از رحمت خویش دور کرد. » پس آنچه سبب بستگی دلهاشان شده کفر آنان بوده است.

« فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ - و نادر است که ایمان بیاورند. » / ۱ چه ایمان نسبت به ایشان به صورت کاری دشوار درآمده، و نژادپرستانی که کفر را بر ایمان برگزیده اند، کمتر به ایمان کردن می نهند.

[۸۹]

سپس مثل دیگری از واقعیت نژادی و قومی ایشان می آورد؛ با وجود این که چشم به راه رسالت تازه ای بودند، چون این رسالت بر محمد (ص) پیامبر خدا قرار گرفت که از بنی اسرائیل نبود، از ایمان آوردن به او شانه تهی کردند.

« وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا - و چون کتابی از جانب خدا بر ایشان آمد که بر آنچه در نزد ایشان بود گواهی می داد. و پیش از آن (با رسیدن این کتاب) طلب پیروزی بر کافران می کردند، » و انتظار آمدن آن را می کشیدند تا با تکیه بر آن به محاربه با کفار جزیره العرب پردازند.

« فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا - پس آنچه از آن آگاه بودند بر ایشان آمد، » و می دانستند که از خدا است و رسالت تازه ای است که جهان و از جمله محیط عقب مانده آن از مردم جاهلیت به آن نیازمند است.

« كَفَرُوا بِهِ - به آن کافر شدند، » و آیا برای کسی که به چنین رسالتی کافر شود که همه مردم به آن نیاز دارند، و به آن معترف باشد که خود نیازمند آن است، می توان چشمداشتی جز دور شدن از خوشبختی و رستگاری داشت؟

ص: ۲۰۱

« فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ - پس لعنت خدا بر کافران باد. » [۹۰]

نژادپرستی به چه سبب و چگونه پیدا می شود؟ نژادپرستی اصولاً از دنیا دوستی و به کار برخاستن برای تأمین منافع / مشترک گروهی از افراد بشری سرچشمه می گیرد و این سودپرستی چندان قوی می شود که به صورت نژادپرستی درمی آید، و اکنون پرسش ما آن است که اگر نژادپرستی سبب جلب شر برای طرفداران شود، آیا باز هم باید پیوسته به آن متشبث شوند؟ قرآن حکیم، به یاد این گونه کسان می آورد که چه زیان فراوانی از این طرز تفکر سفیهانه به ایشان در دنیا می رسد، و به زیان فطری ساده می گوید:

« بُسِيَ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ - خود را به بد چیزی فروختند. » یعنی آن خودخواهی و نژادپرستی که در آن آدمی همه چیز را در زندگی می فروشد و در مقابل آن خودش را می خرد، بد چیزی است، و به تعبیر دیگر: این که انسان همه چیز را در راه مصالح شخصی خویش فدا کند، کار بدی است، چه مایه هلاک و دمار می شود، بدان سبب که به آنجا می انجامد که:

« أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا - به آنچه خدا فرودستاده است، به انگیزه این رشک، کافر شوند، » و بهانه شان آن باشد:

« أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ - که خداوند فضل خود را به هر کس از بندگانش که خواسته فرستاده است. » پس به سبب آنکه خدا برای رسالت خود فرودگاه دیگری جز بنی اسرائیل برگزید، به رسالت پیامبر اسلام کافر شدند، در این صورت آیا چه کس جز ایشان زیانکار است؟ آیا درست است که اگر دولت زمینهایی را میان مردم تقسیم کرد، یکی از ایشان از گرفتن زمین به این بهانه که تقسیم کننده زمین پسر عموی او نیست خودداری کند؟ در صورتی که زمین را بگیرد و به هدف خود برسد، چه زیانی به او خواهد رسید؟ پس این گونه کسان به خود زیان می رسانند.

ص: ۲۰۲

«فَبِأُو۟ر۟۫ثِۙ بَغ۟ضِۙ عَلٰی غَضَبٍۙ - پس شایسته خشمی روی خشم دیگر شدند.» / ۱/ چه عقب مانده بودند، و به سبب پیشی گرفتن دیگران بر ایشان، عقب ماندگی ایشان فزونی پیدا کرد، چه مردمان دیگر به رسالت ایمان آوردند و اینان کافر شدند، و کافر بودند و بر کفر خود افزودند.

«وَ لِل۟كٰفِرِیۡنَ عَذٰبٌۙ مُّهِیۡنٌۙ - و کافران را عذابی خوارکننده است.» آنان به هدف خود از گردنکشی در برابر ایمان به رسالت نخواهند رسید، هدف ایشان عزت و برتری بوده است، در صورتی که کافر شدن به رسالت سبب عقب ماندگی و جمود فکری و مشکلات گوناگون دیگر خواهد شد و به سبب آن گرفتار ذلت و عذابی خوارکننده می شوند.

[۹۱]

سپس قرآن جنبه ای دیگر از نژادپرستی را آشکار می سازد، و آن عبارت از این است که نژادپرستی خود نتیجه است نه سبب، و سبب نژادپرستی و دوستی مال است که رمز آن در پرستش گوساله تجسم پیدا کرده بود.

اینان کورانه مال را دوست می دارند، و چنان می پندارند که با آن می توانند به هر چه می خواهند دست یابند، و در میان مردم صاحب قدرت و عزت و سعادت خواهند شد. بدان سبب به پیامبری جدید گردن نمی نهند که می ترسند با ایمان آوردن به آن بعضی از امتیازات مخصوص به خود را از کف بدهند، ولی به صراحت این مطلب را اظهار نمی دارند، بلکه می گویند که آن اندازه از کتاب و حکمت که در نزد ما است برای ما بسنده است.

«وَ اِذَا قِیۡلَ لَهُمۡ اٰمِنُو۟اۙ بِمَاۙ اَنْزَلَ اللّٰهُۙ قَالُو۟ا نُوۡمِنُۙ بِمَاۙ اُنۡزِلَ عَلَیۡنَاۙ وَ یَكۡفُرُوۡنَۙ بِمَاۙ وَّرَآءَهُۥ - و چون به آنان گفتند که به آنچه خدا فرستاده ایمان آورید، گفتند: ما به آنچه خدا برایمان فرستاده ایمان داریم، و به جز آن کفر می ورزند.» ولی آنان در این ادعا دروغ می گویند، و دلیل دروغ ایشان همین کتاب خدا است که با کتاب خدایی که بر ایشان نازل شده اختلافی ندارد.

«وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًاۙ لِّمَاۙ مَعَهُمْۙ - و حال آنکه گواه است بر آنچه در

ص: ۲۰۳

دست ایشان است.» کفر ورزیدن به رسالت تازه برای آن است که پیشوایی و سودهای حاصل از آن را از دست ندهند، و دلیل بر ۱/ این امر آن است که ایشان پیامبرانی را که به سوی ایشان فرستاده شده بودند به همین سبب کشتند.

« قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - بگو: پس اگر مؤمن بودید چگونه پیش از این پیغمبران خدا را کشتید.» [۹۲]

حتی به موسی که ادعای پیروی از او می کنید، با آن همه آیات بینات که برای شما آورد، کافر شدید.

« وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ - موسی برای شما نشانه های روشن آورد.» سپس به او کافر شدید، و بنا بر این استناد به این که چون رسالت محمد (ص) بر غیر ما نازل شد و بنا بر این به آن ایمان نمی آوریم، استنادی نادرست است، و سبب راستین خود مصالح شخصی است که در ضمیر ناخود آگاه و حتی در ضمیر خود آگاه شما وجود دارد.

اما داستان گوساله پرستی در ضمیر ناخود آگاه، در آن هنگام که پیوسته ریشه های مال پرستی در جانهای شما وجود داشت، در زمان موسی هم با شما بود که نخستین بار به صورت ظاهری به او ایمان آوردید.

« ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ - و پس از آن، گوساله پرستیدید، و ستمگر بودید.» در آن هنگام که سامری، پس از رفتن موسی به وعده گاه پروردگارش، شما را فریب داد، و احساس سابق شما به قداست گوساله شما را به پیروی از او برانگیخت.

[۹۳]

اما داستان پرستش گوساله از سوی شما به گونه ای واضح پس از زمانی بوده که خدا از شما پیمان گرفت.

« وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ

ص: ۲۰۴

و آن گاه که از شما پیمان گرفتیم، و کوه طور را بر بالای سر شما نگاه داشتیم، تا آنچه را به شما داده ایم به نیرو نگاه دارید و گوش دارید؛ گفتید: شنیدیم و نافرمانی کردیم. بعد از شنیدن دیگر عصیان و سرکشی برای چه صورت گرفت؟ برای آنکه در حقیقت هنوز مال و نماینده و نماد آن یعنی گوساله را می پرستیدند.

۱/ « وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ - دلهاشان با (دوستی) گوساله سیراب شد. » و حتی این دوستی گوساله در دلهای ایشان به صورت آبی درآمد که زمینی خشک بنوشد و این آب با هر ذره از ذرات خاک آمیخته بود که دیگر امکان جدا کردن آب از زمین وجود نخواهد داشت. به امری محال شبیه است، ولی محال نیست، چرا که ایمان می تواند قلب را از کفر آمیخته به آن، در صورت صادق بودن آن ایمان، پاک کند. و قلبهای آنان جز:

« بِكُفْرِهِمْ - به کفر خود. » که حقیقی بود، و به ایمان کاذب خود، دوستی گوساله را نوشیده بود، چه هیچ ایمانی وجود ندارد که بتواند با کفر همزیستی کند، « قُلْ بَشِّرْ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ - بگو: اگر به راستی ایمان دارید، ایمانتان به شما بد فرمان می دهد. » ایمان راستین دارنده آن را به فداکاری و تصدیق حق در هر جا که باشد و به تسلیم کلی امر به خدا فرمان می دهد، و آنچه نزد شما است اصلاً ایمانی نیست، کفری است که لباس ایمان پوشیده است.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۹۴ تا ۱۰۰]

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ أَلْحَاظُهُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَ لَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَ لَتَجِدَنَّهِنَّ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاتِهِمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرْضِيهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶) قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹) أَوْ كَلِمَاتٍ عَاهِدُوا عَهْدًا نَبِيَّهِ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰)

معنای واژه ها

۹۴ [خالصه]

یکسره و تمام. «خلص لی هذا الامر» یعنی این امر به تمامی به من بازگشت.

۹۶ [احرص]

آزمندترین. و حرص، شدت خواستن است.

[یود]

از مصدر ودّ به معنی دوستی و محبت است.

[یعمر]

از مصدر تعمیر به معنی طول عمر است و اصل آن از عمارت به معنی آبادی و ضد خرابی است.

[بمزححه]

زحزحه به معنی کنار زدن و کنار گذاشتن است.

۹۹ [آیات]

جمع آیه به معنی نشانه ای عبرت انگیز است، و به قولی علامتی است که در آن حجت و برهان باشد.

ص: ۲۰۶

بینه دلالت آشکار جدا کننده میان قضیه راست و قضیه دروغ است، که از ابانه به معنی آشکار کردن گرفته شده.

۱۰۰ [نبذه]

نبذ، انداختن و پرتاب کردن چیزی به پیش یا پس و به قولی ترک کردن آن است.

۱/

نژادپرستی و کافر بودن به فرشتگان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این مجموعه آیات، قرآن هنوز با ما درباره نژادپرستی و اندازه ارتباط آن با خودپرستی و خودمحوری سخن می گوید و این که، علی رغم حضور ظاهری ایمان در آن، جز چارچوبی برای پرداختن به کفر نیست، و دلیل بر این است تشبث نژادپرستان به زندگی و دشمنی ایشان با جبرائیل و میکائیل و به دنبال آن دشمنی با خدا و فرستادگان او که همین دشمنی مایه دمار و هلاک ایشان است.

شرح آیات:

[۹۴]

نژادپرستان در تاریخ و در جهان ما، خود محوری نفرت انگیز خود را با پوششی از ارزشهای دروغین می پوشانند تا مردمان و ساده دلان از یاران خود را فریب دهند، اسرائیلیان در ایام قدیم مدعی آن بودند که حامل رسالتی هستند، و برای پاسداری از این رسالت واجب است که از خود دفاع کنند و به هر وسیله ممکن برای محافظت از خود متوسل شوند. و امروز مدعی آنند که حاملان تمدن و آزادی و پیشرفت برای اعرابند، و بنا بر این باید به هر وسیله ممکن عربهای وحشی را ادب کنند، ۱/ حتی اگر این وسیله از قوانین جنگل هم وحشیانه تر باشد. مکتب هیتلری

ص: ۲۰۷

مدعی حمایت از کلیسا بود و در زیر نام خدا به این گونه کارها می پرداخت، و سفیدپوستان افریقا می گویند که آنان پیشقراولان تمدن و فرهنگ غربی هستند، و پیش از ایشان استعمار مدعی آن بود که کارش رساندن آبادی و تمدن به همه جای عالم است، ولی این حیل و نیرنگ هر چه زودتر در آتش حقیقتی که قرآن به یاد ما می آورد گداخته و نابود می شود، در صورتی که آنان مدعی قبول مرگ برای رسیدن به هدفهای خویشند. آیا مستعد پذیرفتن این مرگ هستند؟ هرگز.

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ - بگو: اگر جهان دیگر از میان همه مردم تنها مخصوص شما است. » و شما از ارزشهای خدا در زمین دفاع می کنید، « فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - پس اگر راست می گوید آرزوی مرگ کنید. » [۹۵]

ولی آیا چنین کاری می کنند؟ هرگز.

« وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا - و هرگز آن را آرزو نخواهند کرد. » چه از اندازه جنایتهایی که در زندگی خود مرتکب شده اند آگاهند، و می دانند که کیفر عادلانه انتظار ایشان را می کشد.

« بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ - به سبب آنچه پیشتر کرده اند؛ و خداوند بر ستمگران آگاه است. » [۹۶]

و اینان تنها آن نیست که آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه سخت به زندگی چسبیده اند:

« وَ لَتَجِدَنَّهْم أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ - و آنان را آزمندترین مردم برای زندگی خواهی یافت. » حریصترین مردم بر زندگی اینانند، آن هم هر گونه زندگی که بوده باشد، به ذلت یا به عزت، و به فقر یا بی نیازی، همراه با ارزشها یا بدون آنها، بلکه از کافرانی که اصلاً ارزشی برای خود ندارند حریصترند.

« وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ - و در میان

مشرکان کسی است که دوست دارد هزار سال عمر کند.» ولی اگر به فرض هزار سال زنده بماند، آیا از عذاب رهایی خواهد یافت... هرگز.

« وَ مَا هُوَ بِمُرْخِزِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ - و آن عمر دراز او را از عذاب دور نخواهد کرد، و خداوند به آنچه می کنید بینا است،» و مجازات جرمها و جنایتهای خود را دیر یا زود خواهید چشید.

[۹۷]

دشمنی اینان با رسالت تازه، در واقع برخاسته از دشمنی ایشان با حق است، و آنان در حالت تناقض میان حق و مصالح خصوصی خودشان زندگی می کنند، و نماینده حق جبرئیل فرشته وحی و فرشته قضاوت است.

« قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ - بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد،» بدانند که جبرئیل فرشته وحی است و کتاب را از آسمان فرود می آورد.

« فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا - (باید بدانند) که او قرآن را بر قلب تو نازل کرد. » « يَا ذُنَّ اللَّهِ - به فرمان خدا. » و دلیل بر فرود آمدن آن از جانب خدا این است که:

« مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ - تصدیق کننده کتابهای پیش از خود است. » ۱/ « وَ هُدًى وَ بُشْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ - و راهنما و مزده بخش مؤمنان است. » [۹۸]

بنا بر این دشمنی با حق به دشمنی با جبرئیل و سپس با خدا بالا می رود، و آیا آدمیزاد می تواند با پروردگار خود دشمنی کند؟ « مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ ميكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ - هر کس دشمن خدا و فرشتگانش و پیامبرانش و جبرئیل و میکال باشد، پس (بدانند که) خدا دشمن کافران است. » و خدا به زودی این گونه کسان را کیفر خواهد داد، چه جدایی انداختن میان خدا و فرشتگان یا فرستادگان او و میان پیامبران او امکان پذیر نیست.

[۹۹]

و قضا و قدر (سنتهای ثابت و در حال تحول زندگی) اکنون در

« وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ - و ما به تو نشانه های آشکاری فرورستادیم.» و کسانی که مخالف با آنند و به پیامبری کافرند، نمی توانند به چیزی ایمان آورند.

« وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ - و جز فاسقان کسی به آنها فاسق نمی شود.» و آنان کسانی هستند که با پیمان خدا مخالفت می کنند.

[۱۰۰]

ولی تا کی انسان با پیمان خود با خدا مخالفت می کند.

« أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ - هر گاه پیمانی ببندند، گروهی از ایشان آن را می گسلند،» و این گروه آن کسانی که پیمان خدا را مخالف مصالح خود می دانند، و این خود دلیل بر آن است که از دین پیروی نمی کنند، ۱/ بلکه، در واقع، از هواهای نفسانی خویش پیروی می کنند.

« بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ - بلکه بیشتر ایشان ایمان ندارند،» که این بی ایمانی نتیجه ای از فرمانبرداری ایشان از منافع شخصی و شهوات و هواهای نفسانی است.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانُوا لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

ص: ۲۱۰

معنای واژه ها

۱۰۲ [اتبعوا]

پیروی و اقتدا کردند.

[تتلوا]

پیروی می کنند، و تالی به معنی پیرو است؛ و گفته اند که معنی آن «می خوانند» است از تلاوت کتاب یعنی خواندن آن.

[السحر]

جادو کردن و ظاهر چیزی را مخالف حقیقت آن جلوه گر ساختن.

[فتنه]

به معنی آزمایش و امتحان و اختیار است.

[خلاق]

نصیب و بهره ای از نیکی.

۱۰۳ [مثوبه]

ثواب و پاداش، و ریشه در ثواب، آن است که از چیزی به تو برسد.

ص: ۲۱۱

جادوگری و حقه بازی...پایان خط

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از مرحله قدرت مرحله ضعف در امت بنی اسرائیل پیش آمد، و پس از آن نوبت به نژادپرستی رسید، و سرانجام دوران خرافه پرستی بر سر کار آمد که در جادوگری و شعبده بازی تجسم پیدا کرده بود.

هنگامی که امتی نژادپرست بر خود بیچند.. «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» و بگویند قلبهای ما را غلافی پوشانده است و از راهنماییهای خدا و سنتهای تاریخ و تجربه های مردمان دوری جویند، و در مقابل حق گردنفرازی کند، جز فرورفتن در حضيض جادو و شعبده پناهگاهی در برابر خود نخواهد داشت.

قرآن حکیم به اختصار درباره این مرحله به بحث می پردازد و آغاز بحث در آن سخن گفتن از فرو گذاشتن کتاب خدا به توسط بنی اسرائیل است، و خدا می گوید که سبب تشبث ایشان به سحر همین بوده است. چه آن کس که تفسیر درستی درباره زندگی و دید علمی و صحیحی از هدفهای آن نداشته باشد، ناگزیر به جستجو از تفسیرات غیبی و رؤیاهای باطل متوسل می شود.

و در آن هنگام که قرآن از جادو سخن می گوید، داستانهای گوناگونی از اسرائیلیان را تکذیب می کند که به گمان آنان جادو کاری خدایی است، و بحث را با این نتیجه پایان می دهد که تمسک به کتاب برای ایشان بهتر از تشبث به سحر و جادو است.

شرح آیات:

[۱۰۱]

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ

ص: ۲۱۲

مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَتْهُمْ أَلْأَعْمُونَ

و چون بر ایشان کتابی از جانب خدا آمد که گواه بر آنچه با ایشان است بود، گروهی از کسانی که کتاب بر ایشان آمده بود، کتاب خدا را به پشت سرهای خود انداختند، چنان که گویی چیزی نمی دانند.» [۱۰۲]

و به سبب همین توجه نکردن به کتاب تازه خدا، یک خلأ فرهنگی در زندگی ایشان پیدا شد، و لذا به جادو و حقه بازی باطل پرداختند و آن را جز در نزد شیاطین نیافتند.

« وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ - و از چیزهایی پیروی کردند که شیاطین در کشور سلیمان پیرو آنها بودند (یا فرومی خواندند).» از سحر و نظایر آن، چرا که سلیمان پیامبری از بنی اسرائیل بود که بر پیامبری وی پادشاهی نیز ضمیمه شده بود، و شیاطین خدمتگزاران او بودند، و در پایان سروری او مجموعه ای از اندیشه های باطل رواج یافته بود.

اینان (یعنی جهودان معاصر با زمان نزول قرآن؛) کتاب فرستاده شده از جانب خدا را (بر پیامبر اسلام) که بر حق بود و آنچه را که در کتاب ایشان آمده بود تصدیق می کرد، ترک کردند، و به پیروی از افکار شیاطین پرداختند. و این پایان قومپرستی (و به گفته اعراب امروز: القومیة) و نژادپرستی است که میان شیاطین کشور را، در صورتی که از قوم و نژاد خودشان باشند، و میان افکار درستی که پیامبر مرسلی را از جانب خدا می آورد، تشخیص نمی دهد.

و مشکل و مسئله آن بود که می گفتند: چون این اندیشه ها از فکر شیاطینی سرچشمه گرفته که در پیرامون سلیمان بودند، و چون سلیمان پیغمبر خدا بود، پس این افکار از جانب خدا است، در صورتی که خدا به شدت این طرز استدلال غلط را رد کرده و گفته است:

« وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ - و سلیمان کافر نشد، بلکه شیاطین کافر شدند، که به مردم جادو می آموختند.» و جادوگری کفر است، بدان جهت که زندگی را به نیروهای غیبی جز

خداوند متعال نسبت می دهد.

« وَ مَا أُنزِلَ - و نازل نشده است، » ۱/ هرگز سحر و جادو بدان گونه که این نژادپرستان مدعی آنند، « عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ - بر دو فرشته، هاروت و ماروت، در شهر بابل، » که هاروت و ماروت دو فرشته نبودند و بنا بر این ممکن نیست مأمور رساندن پیامی خدایی بوده باشند.

« وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ - و چیزی به کسی نمی آموختند مگر پس از آنکه بگویند: ما وسیله آزمایشیم، » و آیا ممکن است خدا پیغامبرانی را بفرستد که مردمان را بفریبند؟! « فَلَا تَكْفُرْ - پس کافر مشو، » چه نسبت دادن جادو به خدا خود کفر است، و جادوگری ممکن نیست از جانب خدا باشد، چرا که مخالف جریان رسالتهای او است و با آنها تناقض کلی دارد، بدان سبب که رسالتهای الهی دعوت به قایل شدن ارتباط میان مقدمات و نتایج و سود بردن از آن است، در صورتی که اینان از سحر و جادو پشت کردن به این ارتباط و زیان بردن از این پشت کردن را می آموزند.

« فَيَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ - پس از آن چیزهایی می آموزند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می افکنند. » ولی این جدایی و تفرقه حتمی نیست، بدان سبب که جادو تأثیر اکید در زندگی ندارد، بلکه خدا و سنت او و اراده انسان چیزی است که در زندگی مؤثر است.

« وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ - و به هیچ کس نمی توانند آسیبی رسانند، مگر آنکه خدا بخواهد. » یعنی آنها نمی توانند با جادو به کسی آسیب برسانند مگر این که جادو به میانجیگری قوانین خدا صورت بگیرد، و خدا و رسالتهای او برای پیروی کردن

شایسته تر است؛ و عموماً جادو زیان می رساند و از آن سودی به دست نمی آید، در صورتی که رسالت‌های خدا سودمند است و از آنها زبانی حاصل نمی شود.

« وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ - و چیزهایی می آموختند که برای ایشان زیان داشت و سودمند نبود. » ۱/ و رسالت‌های خدا در آخرت به انسان سود می رساند، در صورتی که جادو در آن جا هیچ سودی ندارند.

« وَ لَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنِ اسْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ - و می دانستند که هر کس آن را بخرد، در جهان دیگر هیچ بهره ای نخواهد داشت. » « وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ - و اگر می دانستند (درمی یافتند) که خود را به بد چیزی فروخته اند، که سبب تفرقه و زیان در این دنیا و خسران و زیانکاری در آن دنیا است.

[۱۰۳]

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا - و اگر ایمان می آوردند (به رسالت‌های خدا) » « وَ اتَّقَوْا - پرهیزگار می شدند، » و آن ایمان را به صورت سالم درباره خود به موقع اجرا می گذاشتند، برای ایشان نیکوتر بود:

« لَمَثُوبَةً - هر آینه پاداش نیکی، » « مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ - از جانب خدا برای ایشان نیکوتر می بود، به شرط آنکه این را می دانستند. » ولی نژادپرستان تنها راهنمایی رسالتی را از کف نمی دهند، بلکه علم و دانش را نیز از دست می دهند، و دوری علم از جادو همچون دوری زمین از آسمان است.

این است پایان سیر بنی اسرائیل، که در مراحل گوناگون زندگی ایشان مایه های عبرت گرفتن فراوان برای ما و همه امتها وجود دارد.

۱/ و خلاصه درس چنین است:

مخالفت کردن با رسالت‌های آسمانی و نتیجه آن یعنی سستی کردن در

ص: ۲۱۵

کاربست اوامر خدا، آدمی را به نژادپرستی و خودپرستی و قومپرستی و سپس به از دست دادن همه چیز می کشاند، و آخرین چیزی که به همین سبب از دست می دهد علم و دانش و دانایی است.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵) مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷) أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸) وَذَكَرْنَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹) وَ أَفِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

۱/

ص: ۲۱۶

۱۰۴ [راعنا]

مراعات، جستجوی چیزی برای خود آن یا احوال آن است، و نقیض مراعات، اغفال است. و «رعی الله فلانا» یعنی خدا او را حفظ کرد، و جهودان منظور دیگری از کلمه «راعنا» داشتند و آن رعونت و ابلهی بوده است.

[انظرنا]

نظر به معنی گرداندن چشم و بصیرت برای دریافت و رؤیت یک چیز است؛ و گاه مقصود از آن تأمل و تدبیر است، و گاه به معنی منتظر باش تا بگوییم که چه دریافته ایم.

[اسمعوا]

محتمل یکی از دو امر: اول: آنچه را که خدا به شما فرمان داده است بپذیرید. دوم: این که به آنچه پیغمبر برای شما آورده است گوش فرادهید.

۱۰۶ [نسخ]

نسخ در لغت، باطل کردن چیزی و قرار دادن چیزی به جای آن است: «نسخت الشمس الظل» یعنی خورشید سایه را از میان برد و جایگزین آن شد.

۱۰۹ [حسدا]

حسد خواستار از بین رفتن نعمت کسی شدن است که بر او رشک می بریم، یا اکراه داشتن از نعمتی است که وی دارای آن است، و خواستن این که نعمت مورد نظر همگی نصیب شخص حسود شود. و سخت ترین حسد غمگین شدن برای خیری است که به کسی دیگر رسیده است.

[اصفحوا]

صفح به معنی عفو کردن و چشم پوشیدن از گناه است.

ص: ۲۱۷

ما و فرهنگهای خارجی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ما هنوز در چارچوب سخن گفتن از بنی اسرائیلیم، و پس از همراه بودن با ایشان در مراحل مختلف تطور آنان، اکنون اندکی توقف می‌کنیم و درسهایی از زندگی ایشان را مورد عبرت گرفتن قرار می‌دهیم. مهمترین چیزی که قرآن در این آیات برای ما بیان می‌کند، آزریر دادن به ما از تأثیر پذیرفتن با افکار بیگانه و از خارج به جهان اسلام نفوذ کرده است.

نخستین درسی که قرآن از زندگی آنان به ما می‌دهد، از راه نهی کردن از گفته‌ی ایشان به صورت «راعنا» و بدل کردن آن به لفظ بهتر «انظرنا» است.

سپس برای امت اسلامی تمایز شخصیت آن را از امتهای دیگر مورد تأکید قرار می‌دهد و به مسلمانان می‌گوید که دیگران بر فضل خدا نسبت به شما رشک می‌برند و می‌گویند: شما هدایتی برتر از آنچه ایشان دارند مالکید، یا لا اقل هدایت شما همچند هدایت ایشان است.

نیز امت اسلامی را از وارد شدن در ورطه‌ی تجسم بخشیدن به خدا نهی می‌کند که بنی اسرائیل به آن پرداختند، و ضرورت پرهیز کردن از تأثیر پذیری از فرهنگ ایشان را مورد تأکید قرار می‌دهد، و ما را به خواندن نماز و دادن زکات ۱/ به عنوان نیرویی اساسی برای امت مسلمان می‌خواند، و از وارد کردن نظامها و روشهای دیگران و متکی شدن بر فرهنگ ایشان باز می‌دارد.

شرح آیات:

اشاره

راعنا و انظرنا:

نخست: به سخنان مفسران درباره‌ی معنی «راعنا» و «انظرنا» گوش

می دهیم: شیخ طبرسی (ره) می گوید: مراعات و محافظت و مراقبت همه در معنی نظایر یکدیگرند. و عکس مراعات «اغفال» است، و «رعی الله فلاناً» یعنی خدا او را حفظ کرد و «رعیت له حقاً فیمن خلف» یعنی حق و عهد او را در مورد چیزی که با من خلاف عهد کرده بود مراعات کردم، و «ارعیته سمعی» یعنی به سخنان او گوش فرا دادم. و جمع راعی «رعاء» است و «رعا» و «رعیان». و هر کس ولی و سرپرست قومی باشد «راعی» ایشان است و آنان «رعیت او»، و «المرعی» از مردم کسی است که فرمان می برد و «الرّاعی» سائس و مدیر است و «استرعاہ الله» یعنی خدا او را به جانشینی رسالت بر مردم رسانید. و «الارعاء» به معنی حرمت کسی را نگاه داشتن است؛ و اسم آن الرعوی و الرعیاء است، و «راعنی سمعک» یعنی به من گوش فرا دار. (۱)

من می گویم: از کاربردهای کلمه معلوم می شود که در آن اهتمام از «حفظ» شدیدتر است، و تا حدی از «مراقبت» کمتر؛ راعی یعنی چراننده گوسفند یا چوپان تنها آن را حفظ نمی کند بلکه به آنچه مربوط به آن می شود اهتمام می ورزد، و به همین گونه رئیس و سائس یک سرزمین کمال اهتمام را در حق رعیت خود مبذول می دارد. و در آن صورت که «حفظ» جلوگیری از خطر درباره شخص یا چیز محفوظ شده است، «رعایت» به معنی جلب منفعت نیز هست، بلکه لفظ «مراعات» و «رعایت» چون در ارتباط میان امیر و مأمور یا حاکم و محکوم به کار بود، به معنی سبک کردن قانون و آسان کردن آن است. اما کلمه «انظرنا»:

شیخ طبرسی درباره آن گفته است: «و نظرت الرجل أنظره نظره» به معنی انتظار او را کشیدم و چشم به راه او بودم است. (۲)

فخر رازی گفته است: و اما در «و انظرنا» چند وجه است: یکی از آنها:

این که از «نظره» ۱/ یعنی «انتظره» آمده است؛ و خدای تعالی گفته است:

ص: ۲۱۹

۱- (۱۰) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲- (۱۱) - مجمع البیان، همان جا.

«انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ» مقصود آن است که خدای تعالی آنان را به این گمان انداخت که از او مهلت خواهند و انتقال پیدا کنند و نیازمند استفاده نباشند، و گفته است که دومی از آنها چنین است: «انظرنا» به معنی «انظر الینا» یعنی «به ما نگاه کن» است ولی حرف «الی» را حذف کرده است؛ و سوم: «أبی بن کعب» «انظرنا» را با همزه قطع از نظره و به معنی ما را مهلت ده خوانده است. (۱)

دوم: آراء مفسران در معنی این آیه فراوان با یکدیگر اختلاف دارد که اکنون یاد می کنیم:

۱- این کلمه در نزد یهودیان به کار می رفت، و خدا مسلمانان را از استعمال آن نهی کرده است. و خواه معنی دشنامی داشته باشد و قصد آنان از به کار بردن این کلمه اشاره به «رعونت» یعنی حماقت یا گوسفند چرانی بوده باشد یا رایج بودن محض آن در نزد ایشان، منع کردن قرآن از به کار بردن آن تنها به سبب جهودان بوده است. در حدیثی مأثور از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که این کلمه به زبان عبرانی دشنام است. (۲)

در روایت است که سعد بن معاذ آن را از ایشان شنید و گفت: ای دشمنان خدا، لعنت خدا بر شما باد، سوگند به آنکه جانم به دست اوست، اگر بشنوم که یکی از شما آن را به رسول الله بگوید، گردنش را خواهم زد. پس گفتند: آیا خودتان آن را نمی گوید؟ پس این آیه نازل شد. (۳)

در حدیثی مأثور از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین آمده است:

در «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا» لفظ «راعنا» لفظی است که دشمنان یهودی شما با آن به رسول الله دشنام می دهند و به شما بدگویی می کنند، «وَقُولُوا انظُرْنَا» و به جای آن لفظ «انظرنا» بگویند / که آنچه در «راعنا» است در

ص: ۲۲۰

۱- (۱۲) - فخر رازی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲- (۱۳) - مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳- (۱۴) - فخر رازی، ج ۲، ص ۲۲۴.

آن نیست، و به وسیله آن نمی توانند به شما سخن زشت بگویند و دشنامتان دهند.

پس «وَ اسْمِعُوا» یعنی به قول رسول الله که به شما می گوید گوش دهید و از آن فرمان برید، «وَ لِلْكَافِرِينَ» یعنی برای جهودان دشنام دهند رسول الله «عَذَابٌ أَلِيمٌ» عذابی دردناک در صورت بازگشت به این کلمه و به کار بردن آن وجود دارد و در آخرت جاودانه در آتش خواهند بود. (۱)

و چنان که از این تفسیر برمی آید، نهی از به کار بردن کلمات متشابه و مایه اشتباه، شاید به منظور ایجاد استقلال فرهنگی در آنان بوده در عین حال که بهانه ای برای آنان برای اسائه ادب نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به کار می رفته است.

۲- این کلمه نزد قبیله قریش برای استهزاء یا دست کم برابر قرار دادن دو طرف گفتگو به کار می رفت، و لذا از به کار بردن آن در مورد رسول الله (ص) نهی شد، چنان که در قرآن آمده است:

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» - خواندن و خطاب کردن به پیغمبر را همچون خواندن یکدیگر قرار ندهید. ۳- با وجود قابل قبول بودن این تفسیرها، احتمال دیگر آن است که مقصود از مراعات سبکتر کردن احکام بوده، در صورتی که «انظرنا» معنی مهلت دادن داشته است.

بنا بر این، آنچه از آن نهی شده، سخن گفتن از تخفیف احکام شرعی و به جای آن خواستن مهلت بوده که میان آنها تفاوت بسیار است به این دلیل: که اختلاف پیدا می شود...

[۱۰۴]

تفاوت و اختلاف اجتماعات نیرومند با اجتماعات ضعیف در آن است که اولی بلند پرواز است و مردمان آن در بند دست یافتن به پیشرفتهای بیشترند، و چون نیروهای محدود دارند، برای خود برنامه ریزی می کنند ۱/ و آنچه را که

ص: ۲۲۱

خود خواه آنند به تدریج و یکی پس از دیگری به دست می آورند، در صورتی که اجتماعات ضعیف می خواهند کارهای واجب خود را به اندازه امکان و بدون برنامه به انجام برسانند، به سبب آنکه بلندپروازی و نظر کردن به چشم اندازه‌های دور ندارند، و چنان می نمایند که جهودان در پایان زندگی خود به عنوان یک امت قرار داشتند، و خواستار سبک شدن واجبات خود بودند و این کلمه راعنا را فراوان به کار می بردند. و می گفتند در نماز و زکات و جهاد و... و در هر چه پیامبران به ایشان فرمان می دادند این کلمه را به کار می بردند و در واقع معنی این کلمه آن بوده است که مرا از انجام دادن این کار معاف کن.

و شاید خدای متعال از ما خواسته است که سست اراده نباشیم و لذا از ما می خواهد که برای انجام دادن واجبات خواستار کار تدریجی شویم نه معاف شدن از انجام وظیفه، و برای ما کلمه انظرنا (به معنی ما را مهلت ده) را به جای راعنا برگزیده تا آنچه را که بر ما واجب است به انجام برسانیم، و خدای تعالی گفته است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَ قُولُوا انظُرْنَا - ای کسانی که ایمان آورده اید، مگویید: «راعنا»، بلکه بگویید: «انظرنا». » و سپس به ما فرمان داده است که گوش فرا داریم و ایمان آوریم، بدان جهت که خدا برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده است:

« وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ - و بشنوید و برای کافران عذابی دردناک است. » [۱۰۵]

امت مسلمان پیوستگی مستقیم با خدا دارد، و بر آن است که ارزشها و فرهنگ خود را از سرچشمه رسالت الهی که به محمد (ص) وحی شده اقتباس کند، و مشرکان و اهل کتاب از لحاظ فرهنگ برتری بر امت اسلامی ندارند، و این سبب دوری آنان از فرهنگ اسلامی نیست، بلکه سبب آن نژادپرست و جاهل بودن ایشان بوده که آنان را از اسلام، به این بهانه که بر ایشان نازل نشده، دور نگاه داشته است، و به خیال خودشان اگر در خانه های ایشان نازل شده بود آن

را می پذیرفتند.

« مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ - کسانی از اهل کتاب که کافر شدند، و نیز مشرکان، دوست ندارند که خیری از پروردگارتان بر شما فرود آید، » ۱/ و آنان رسالت را خیری در نظر می گیرند که کسان دیگری با آن بر ایشان برتری یافته اند، و لذا آتش خشم در جانشان زبانه می کشد؛ و خدا به سادگی به ایشان می گوید: خدا می داند که رسالت خود را کجا قرار دهد:

« وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ - و خدا هر که را بخواهد به رحمت خویش مخصوص می گرداند. » رسالت، همچون هر رحمت خدا، چیزی است که خدا آن را بر حسب آنچه بخواهد نه بنا بر آنچه مردمان بخواهند نازل می کند.

« وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - و خدا صاحب فضل بزرگ است. » می تواند همه مردم را مشمول فضل خود سازد، و این در صورتی است که حسد را کنار گذارند و عمل خود را برای خدا خالص سازند؛ یهودی و مشرک این امکان را دارند که مسلمان راستین شوند و بر بسیاری از مؤمنان قدیم تقدم و برتری پیدا کنند، و مجال پیشرفت و ایمان آوردن و رسیدن به رحمت فراگیر برای همه موجود است.

رسالتهای خدا و تطور زمانی

[۱۰۶]

فرهنگ اسلامی (حاشا لله) پست تر از فرهنگ دیگران نیست، و اگر دیگران کتاب دارند مسلمانان نیز کتابی کریم دارند. چه، سرچشمه فضل خدا که آن کتابها را فرو فرستاد، کتابی برتر و بالاتر از آن نازل کرد، بدان جهت که کتابی تازه است و به کار زندگی این زمان و آینده می خورد.

« مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - هر آیه را که از بین می بریم یا آن را به دست فراموشی

ص: ۲۲۳

می سپاریم، بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم؛ آیا نمی دانی که خدا بر همه چیز تواناست؟» نسخ، عبارت از تغییر شکل دادن اسلوب حکم است به صورتی متناسب با تطور و تکامل زندگی، با وجود بقای خود حکم، همچون حکم نماز که در شریعتهای پیشین رو به مسجد اقصی گزارده می شد و سپس قبله به کعبه تحول پیدا کرد. پس نماز همان نماز است ولی قبله آن تغییر پیدا کرد. و گاه نسخ عبارت از الغای مستقیم خود حکم است، همچون چیزهایی که خوردن آنها بر بنی اسرائیل حرام بوده ۱/ و در اسلام این حکم حرمت لغو شد.

و خدا هنگامی که شریعتی را نسخ می کند، رهبری آن شریعت را نیز فسخ می کند، یا آن شخصی را که مجسم کننده آن شریعت است نیز چنین می کند. شرایع موسی و عیسی (علیهما السلام) نسخ شد و دوران رهبری آنها برای مردم به پایان رسید، و آیه به این معنی انسان پیشوا را نیز شامل می شود که به صورت عملی آیات خدا را مجسم می سازد. بنا بر این کلام خدا دلیل بر آن است که برای هر زمان پیشوایانی وجود دارد که از دین احکام پیوسته به اوضاع و احوال زمان خود را بیرون می آورند، و خدا قادر بر ابداع آیات تازه و برانگیختن پیشوایان تازه است. و در بعضی از نصوص این آیه به وفات امامی دادگر و قیام امامی دیگر به جای او تفسیر شده است.

نمایندگان اندیشه های نسخ شده در نتیجه تطور و تکامل زندگی به شمار می روند، بلکه لازم است از خدای متعال بترسد، چه او مالک آسمانها و زمین است و سرپرست و یاور و تنها سرور و ولی همه جهانیان است.

« أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ - آیا نمی دانی که ملک و پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص او است، و سواى خدا سرور و یاورى ندارید؟ » این آیات و آنچه پیش از آن گذشت، به امت مسلمان فرمان می دهد که به جدّ درباره پیشرفت مستمر بیندیشند و از هر چه تازه است، به این بهانه که گاه بهتر

از آنچه پیش از آن بوده نیست بیم نداشته باشند، و از کسانی که به چیزهای کهنه و قدیمی دلبستگی دارند نهراسند، بلکه تنها از خدا بترسند.

این دو آیه در محیط محافظه کار و راکد جزیره العرب تأثیری همچون تأثیر صاعقه داشت که در آن جا پیامبر اسلام (ص) توانست اوضاع قدیمی را از پایه متزلزل کند، و به جای آن بنیانی تازه بنا کند، و بلکه اجتماعی در حال پیشرفت بسازد که از ابداع و ایجاد تطور و تکامل بحث کند، تا آن جا که چنین مجتمعی نیازمند قواعدی بازدارنده همچون آن شد که رسول الله (ص) گفت: «کل بدعه ضلاله» یعنی هر بدعتی گمراهی است.

[۱۰۸]

و قرآن مثلی درباره ماهیت فرهنگ قدیم می آورد که چگونه فرهنگی ۱/ آمیخته به شرک بود، و می گوید که: پیروی یا حتی گوش دادن به این فرهنگ ممکن است شما را از حق دور کند.

« أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ - یا این که می خواهید از پیغمبر خود چنان پرسش کنید که از موسی پیش از این چنان پرسیده شد. » این پرسش در آن هنگام بود که به او گفتند «أرنا الله جهره»، خدا را آشکارا به ما بنما، آیا می خواهید که پس از ایمان آوردن کافر، و پس از پاکدین بودن مشرک شوید؟ « وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ - و هر کس ایمان را با کفر مبادله کند، از راه راست گم شده است. » [۱۰۹]

و توجه کافران به شما بدان سبب نیست که شما را به جهتی بهتر هدایت کنند، بلکه برای ربودن هدایت و خیری است که در اختیار دارید، و در نتیجه می خواهند شما را ضعیف کنند و تزلزل در وجود شما پدید آورند، و این همه برای آن است که با شما دشمنند و بر ایمانی که دارید حسد می برند، و می دانند که نیرومندی شما نهفته در دین تازه شما است و لذا می خواهند به هر وسیله شده آن را از میان ببرند.

ص: ۲۲۵

« وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ - بسیاری از کافران، از رشکی که در جانشان است، دوست دارند که پس از ایمان آوردن دوباره شما را به کافری بازگردانند. » و آنان کسانی هستند که دوست ندارند خیری به کسی برسد.

« مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ - و این پس از آشکار شدن حق برای ایشان است. » و این که دانستند حق به جانب شما است؛ و اینک یک ایستار در برابر شما وجود دارد، و آن گذشتن از حسد ایشان و بی اعتنایی کردن به آن و نیندیشیدن درباره آن است که جدل است.

« فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا - پس ببخشید و درگذرید، » بدان سبب که جدل فکری با این گونه مردم سودی برای شما ندارد، پس از ۱/ مجادله کردن با ایشان چشم پوشید.

« حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ - تا خدا فرمان خود را صادر کند، » و شما را بر ایشان پیروز گرداند.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

- که خدا بر هر چیز توانا است. [۱۱۰]

و در فاصله میان زمان حاضر تا روزی که پیروزی نصیب شما شود، بر شما واجب است که از نظام درست خود مدد بگیرید که بهترین تضمین برای آینده است:

« وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ - و نماز را برپا دارید و زکات دهید. » و به کارهای نیکو فراوان پردازید.

« وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِهِمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - و هر نیکی که برای خود از پیش فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت؛ و خدا به هر چه می کنید بینا است. » لازم است در برخورد ما با فرهنگهای شرقی و غربی امروز، و تلاش هواداران آنها برای گمراه کردن ما از دینمان بنا بر رشکی که از نیرومندی ما در

[سوره البقره (۲): آيات ۱۱۱ تا ۱۲۳]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا بِاسْمِهِ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴) وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (۱۱۶) بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷) وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹) وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعِيدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ نَفْسًا شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳)

۱۱۱ [هودا]

جمع هائد به معنی توبه کننده و بازگردنده به حق است.

[برهانکم]

برهان و بیان و حجت به یک معنی است، و آن چیزی است که بتوان به آن بر چیزی که دلیل آن است استدلال کرد.

۱۱۲ [أسلم]

در دو جا به کار می رود: ۱- در اسلمه کذا، به معنی فلان چیز را به او تسلیم کرده ام؛ ۲- أسلم له به معنی خالص برای او بوده؛ و «رجلا سلما لرجل» یعنی خالص برای او بود.

[وجهه]

وجه، رو و ظاهر هر چیز است و «وجه الانسان» چهره اوست.

ص: ۲۲۸

۱۱۳ [القیامه]

مصدر است ولی همچون نام خاصی برای يك وقت معین شده است که در آن رستخیز آفریدگان صورت می گیرد و مردمان از گورهای خود برمی خیزند و به سوی محشر می روند.

۱۱۴ [منع]

جلوگیری کردن.

[خرابها]

خراب به معنی ویران کردن و نقض کردن است.

۱۱۵ [المشرق]

و شرق دو نام است برای محل بر آمدن خورشید و ماه.

[المغرب]

و المغرب هر دو به معنی محل غروب کردن و غایب شدن خورشید یا جرم فلکی دیگر است.

[واسع]

به معنی غنی و بی نیاز است به سبب وسعت و گستردگی تواناییهای او. و آن را به معنی پر رحمت نیز گفته اند.

۱۱۷ [قانتون]

ریشه در قنوت، دوام است و به معنی فرمانبرداری و به معنی دعا نیز آمده است، از جمله قنوت در نماز.

۱۱۸ [یوقنون]

یعنی می دانند.

۱۱۹ [الجحیم]

آتش افروخته است و نامی برای دوزخ شده است.

۱۲۰ [ملتهم]

مله و نحلہ و دیانہ نظیر یکدیگر است، و ملت رسول اللہ (ص) امری است کہ آن را آشکار ساخته است.

ص: ۲۲۹

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ایستار امت اسلامی در برابر فرهنگ یهود و نصاری چگونه است؟ قرآن بخشی از این ایستار را پیش از این بیان کرد، و اینک به بیان بازمانده آن می پردازد.

برای آنکه ایمان امت با شخصیت متمایز آن تأیید و تقویت شود، قرآن این گفته را تکرار می کند که مقیاس در نزد خدا نام یهود یا نصاری نیست بلکه تسلیم مطلق به خدا و اوامر او است.

برای توضیح این امر، قرآن دامنه تناقض موجود میان یهود و نصاری را بیان می کند، و این که چگونه دین خود را وسیله برای روی هم انباشته شدن تناقضات خود قرار می دهند، و کار به جایی رسیده است که دشمنی را متوجه خود دین می کنند و با مسجدها و معبدهای خدا به محاربه برمی خیزند. پس آیا می شود آنان را مسلم و تسلیم شده به امر خدا دانست؟ سپس برای خدا فرزند قایل می شوند، و با این وصف آیا باید آنان را مؤمن به خدا دانست یا مشرک؟ و آنان با خدا درباره رسالتهایش مجادله می کنند؛ آیا چنین حقی دارند؟ ۱/ یهود و نصاری آشکارا خواستار برانداختن دین تازه یعنی دین اسلامند، و بر امت اسلامی است که بدانند علم و هدایت با او است و می بایستی به قوت از آنها دفاع کند.

چه، مؤمن راستین کسی است که کتاب خود را تحریف نکنند، و چنان که

شایسته است آن را بخواند، و کسانی که کتابهای خود را برای تحریف کردن آنها می خوانند زیانکارند.

در پایان درس قرآن دو آیه ای که سخن از بنی اسرائیل با آنها آغاز شده بود تکرار می کند که مشتمل بر تشویق و تهدید است و خلاصه ای از برتر شمردن بنی اسرائیل بر جهانیان در زمانهای گذشته آمده است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۱۱]

آیا پروردگار ما با الفاظ فریب می خورد؟ و آیا هر کس گفت که من مسلمان یا یهودی یا نصرانیم، خدا بر فور می پذیرد و او را به بهشت می برد؟ هرگز! او خواستار عمل صالح است.

پس چرا بعضی از مردم چنان تصور می کنند که اسلام آوردن به تنهایی برای ارتباط دادن یکی از مردم به خدا بسنده است؟ پاسخ: بدان سبب که اینان دین را عبارت از مجموعه ای از آرزوها و رؤیاهای می دانند، و کلمات و احکام آن را به گونه ای تفسیر می کنند که با رؤیاهای زیبا و آرزوهای خوش ایشان سازگار باشد. دین را همچون ماده مخدری در نظر می گیرند که در زمان خاص دشواریهای پیچیده را از یاد آنان می برد، و آرزوی زندگی بهتری به ایشان می بخشد که بدون عمل و فداکاری و از دست دادن چیزی برایشان فراهم خواهد آمد. اما واقعیت آن است که چنین دینی تنها در اذهان ایشان وجود دارد. اما دین در نزد خدا چیزی دیگر است، و چون به گفته خدا گوش دهیم، دین را چیزی متناقض با آن می یابیم:

« وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ أُمَّتُهُمْ - و گفتند: هرگز کسی به بهشت در نیاید جز آنکه یهودی یا نصرانی باشد؛ این آرزوها و دلخوشیهای ایشان است،» که خود را به آن فریب می دهند، و این دین خدایی نیست، / چه به محض آن که این گونه آرزومندیهای کودکانه در معرض تابش عقل قرار گیرد، گداخته و آب

ص: ۲۳۱

« قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بگو: اگر راستگوییید برهان خود را بیاورید. » [۱۱۲]

آیا می خواهید دین راستین را بشناسید؟ « بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ - آری! هر که خالص رو به خدا کند، » و در قلب خود و در عمل خود کسی جز خدا را نپرستد، که این شرط اول است، و شرط دوم آنکه کار شایسته کند، « وَهُوَ مُحْسِنٌ - و نیکوکار و بخشنده باشد، » چنین انسانی به دین درست چنگ زده است.

« فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَحْزَنُونَ - پس پاداش وی نزد پروردگار او است، و چنین کسان بیم ندارند و اندوهگین نمی شوند. » اما آن کس که متمسک به امانی و آرزوها باشد، بر او است که از آینده بترسد، و به زودی بر روزهایی که در دنیا بی کار و بی عمل و متکی بر این آرزوها و هوسهای باطل گذرانده، اندوهناک و متأسف خواهد شد.

[۱۱۳]

و مثل این گونه کسان مثل یهود و نصاری است که دین را همان آرزوها گرفتند و آن را با رؤیاهای خود تطبیق کردند، و از این راه بر ستاره تناقضات مرتکب شده خود افزودند.

« وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ - و جهودان گفتند که نصرانیان به جایی بند نیستند، و نصرانیان گفتند که جهودان به جایی بند نیستند. » در صورتی که هر یک از ایشان همان کتاب را می خواند و به همان دستورها عمل می کند:

« وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ - و حال آنکه کتاب واحد را می خوانند. » ۱/ این کتاب می بایستی سبب یکی شدن ایشان شود؛ آیا کتاب خدا میان ایشان جدایی افکنده، یا این که خود ایشان معانی کتاب را تحریف کرده و آن را

بنا بر هواهای نفسانی خود تفسیر کرده اند؟ و این بدان معنی است که از کتاب خود بهره ای نبرده اند، چه کسانی نیز که کتاب آسمانی ندارند با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند.

« كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ - آنان که چیزی نمی دانستند، نیز گفتاری مانند گفتار آنان (یهود و نصاری) گفتند، پس خدا میان ایشان در آنچه با یکدیگر اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. » [۱۱۴]

چه، اختلاف اینان با یکدیگر بر سر دین است که دوستان خود را از درآمدن به معابد دشمنان خود باز می دارند، و جنگی دعایی علیه آن به راه می اندازند، ولی سؤالی که در مقابل آنان طرح می شود چنین است: شما در بعضی از قضایای مادی با یکدیگر اختلاف دارید، پس چرا این اختلاف را به دین و پرستش خدا می کشانید؟! « وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا - و کیست ستمگرتر از کسی که نگذارد در مسجدها نام خدا برده شود و در ویرانی آنها بکوشد؟ » و از این راه پیرامون مساجد جوی از بیم و هراس و شک به پا می کنند چه هر گروهی به متهم کردن گروه دیگر می پردازد، و بدین طریق مساجد محل اتهام و خلاف می شود، و از همین رو:

« أُولَٰئِكَ مِمَّا كَانَتْ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - چنین کسان در آنها داخل نخواهند شد مگر به حال ترس؛ در دنیا زبونند و در آخرت برای ایشان عذابی دردناک است. » زبونی در دنیا به سبب طغیان کردن نسبت به یکدیگر، و عذاب در آخرت به سبب آنکه دین را تغییر دادند و اصول وحدت و فداکاری آن را تحریف کردند.

[۱۱۵]

اختلافات موجود میان دینها بزرگ نیست، و صاحبان منافع مادی به خاطر بهره برداری از این اختلافات آنها را بزرگ نشان داده اند. از این جمله است اختلاف قبله، که خدا در ۱/ آسمان و زمین و در مشرق و مغرب همه جا خدا است.

« وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - و خاور و باختر خدا را است، پس به هر کجا رو کنید همان جا رو به خدا است، و خداوند شنوا و داناست. » واسع و گسترده قدرت است و قدرت او همه جهات را شامل می شود، و نسبت به آن کس که در شرق یا غرب رو به او می کند دانا است، و آنچه در نزد خدا مهم است تسلیم به او بودن و مخالفت کردن با شهوات زودگذر به خاطر او است، نه دلیلی که مردمان پروردگار خود را با رو کردن از آن روی عبادت می کنند. این همه از قضایای غیر اساسی است که طرفهای اختلاف آنها را برای دست یافتن به منافع مادی از طریق اختلافات بزرگ جلوه می دهند.

[۱۱۶]

و از امور منفی و سیعی که بنی اسرائیل گرفتار آنها شدند، و بر ما است که از آنها دوری گزینیم، شرک به خدا است:

« وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا - و گفتند: خدا برای خود پسری برگزید. » و این برخاسته از طرز تفکر کمدا مننه آنان بود که نمی توانستند میان نبوت (پیامبری) و نبوت (فرزندی) فرق بگذارند و چنان می پنداشتند که بالا بودن درجه نبی و پیامبر و صورت گرفتن بعضی از معجزه ها به دست وی، او را فرزند خدا می سازد.

« سُبْحٰنَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ - منزّه و پاک است خدا! بلکه هر چه در آسمانها و زمین است از او است، » و چیزی در آفرینش نزدیکتر به خدا از چیزی دیگر نیست.

« كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ - و همه فرمانبردار اویند. »

ص: ۲۳۴

پس چیزی یا کسی ممکن نیست به اعتبار فرزند خدا بودن تعالی پیدا کند، بلکه هر چیز و همه کس خاضع او است بدان جهت که خدایش آفریده و روزیش می دهد و بازگشت هر چیز به سوی او است.

[۱۱۷]

و هنگامی که خدا چیزها را آفرید، بدان صورت نبود که چیزها از وی به همان صورت جدا شود که نوزاد از مادرش جدا می شود، بلکه خدا آفریدگی را به چیزهایی ارزانی داشت و آنها را آفرید، پس او:

۱/ «يَدْعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - سازنده آسمانها و زمین است، و چون (خواهد) کاری کند، به آن می گوید: باش، پس می باشد (و هستی پیدا می کند).» بنا بر این او برای خود فرزند نمی گیرد، نه پس از آنکه چیزها را آفرید، و نه در هنگام آفریدن آنها.

[۱۱۸]

و کافران می گفتند که اگر عیسی پسر خدا نبود، و اگر موسی و هارون و عزیر پسران خدا نبودند، پس چرا خدا ایشان را به پیامبری برگزید و ما را برای این کار انتخاب نکرد؟ « وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ - و کسانی که نمی دانستند گفتند: چه خوب بود که خدا با ما سخن می گفت، یا آیتی و نشانه ای برای ما می آمد؛ کسانی که پیش از ایشان بودند نیز چنین گفتند.» یعنی این که همه کفار، در امتداد تاریخ، از این استدلال بنا بر تصور خود شرکایی برای خدا قائل می شدند، و چون بعضی از چیزها را نیرومندتر از بعضی دیگر و بعضی از اشخاص را مهمتر از بعضی دیگر می دیدند، با خود می گفتند: اگر این چیزها نیمه خدا و این اشخاص خدا نبودند، پس چرا برتر از دیگران شده بودند؟ « تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ - دلهاشان مانند یکدیگر است،» و طرز تفکر یکسان دارند. و حقیقت آن است که مسیحیت یا یهودیت تنها از فرهنگ یونانی تأثر نپذیرفته بود که در آن برای جهان ارباب انواعی جز خدا تصور

ص: ۲۳۵

می شد، بلکه از اندیشه های موجود در نزد این گونه کسان تأثیر پذیرفته بود، اینان حکمت برتری آفریده ها را بر یکدیگر نمی فهمیدند، و چنان می پنداشتند که برتری یک سنگ گرانها بر سنگ معمولی بدان سبب است که جنبه ای از الوهیت در آن تجسم پیدا کرده است، و لذا چنان تصور می کردند که پادشاهان از آن روی به سلطنت و نیرومندی می رسند که رگی خدایی (سبحانه و تعالی) در خود دارند، و اینان نیز حکمت برتری را در نیافتند و گفتند: اگر عیسی خدا نبود، پس چرا بر ما برتری یافت، و خدا با او سخن گفت یا به او آیات بینات داد و با ما چنین نکرد. خدا می گوید:

۱/ « قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ - ما آیات (و معجزات) را برای قومی که یقین دارند آشکار ساخته ایم. » یعنی دلایل فراوانی برای نفی این طرز تفکر وجود دارد، ولی نیازمند عقلهای باز و فرهیخته و از سطح بالا است.

[۱۱۹]

و ای محمد، همان گونه که انبیاپی پیش از تو را خدا، بی آنکه از فرزندان خدا باشند فرستاد، تو را نیز به رسالت فرستاد.

« إِذَا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا - ما تو را بر حق فرستادیم که مژده دهی و بیم دهی. » ولی پس از آنکه پیام ما را ابلاغ کردی دیگر مسئولیتی نداری:

« وَلَا تُشِئْ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ - و مسئولیتی درباره اصحاب دوزخ نداری. » پس نقش تو نقشی محدود است و ذره ای از خدایی در آن نیست.

مصدر الهام

[۱۲۰]

و کار تو ای محمد آن است که افکار خود جزئیات آن را از مصدر و منبع واحدی که خدا است کسب کنی، و آن را با فرهنگ دینهای ابتدایی که تباه شد و شرک و گمراهی با آن آمیخته و مخلوط نسازی، و در بند آن مباش که اگر پیرو

ص: ۲۳۶

بعضی از اندیشه های ایشان باشی از تو خرسند خواهند شد؛ هرگز چنین نخواهد شد.

« وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ - و یهود و نصاری به تو خرسندی ننمایند جز آنکه پیرو ایشان شوی. بگو: تنها هدایت الاهی هدایت است. » « وَ لَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ - و اگر، پس از آنکه علم به تو رسید، پیروی هواهای ایشان کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت. » ۱/ آنان چیزی جز هواهای نفسانی ندارند، و تو صاحب علمی، و هر کس علم را فروگذارد و در پی هوا رود، آینده را از کف خواهد داد، و خدا او را یاری نخواهد کرد.

[۱۲۱]

جهودان و ترسایان دین خود را تحریف کردند و برای نصوص کتاب مقدس تفسیر باطل فراهم آوردند، ولی:

« الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ - کسانی که به آنان کتاب دادیم، چنان که باید آن را می خوانند؛ اینان به آن ایمان آورده اند. » ایمانی صادق دارند، بدان جهت که کتاب را برای فهمیدن می خوانند، و سپس به آن عمل می کنند، و از آن روی کتاب را نمی خوانند که افکار باطل خود را بر آن سوار کنند. اما کسانی که کتاب را برای آن می خوانند که در آن آیه ای در تأیید اندیشه های خود پیدا کنند، و سپس آن را می گیرند و همچون شعاری برای حق جلوه دادن تصرفات باطل و ناروای خود به کار می برند، و آیات دیگر را کنار می گذارند، در واقع به صورت کامل نسبت به کتاب خدا کافرند.

« وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ - و کسانی که به آن ایمان نیاورند، زیانکارانند. » چه، از هدایت و راهنمایی کتاب و آموزشهای زندگی بخش و درست آن بهره ای نصیب آنان نمی شود.

ص: ۲۳۷

بنی اسرائیل کتاب را بدان صورت که شایسته خواندن بود می خواندند، و از همین روی خدای متعال آنان را بر جهانیان برتری بخشید؛ سپس آن را کنار گذاشته و پایان کارشان به خواری و مسکنت انجامید.

اکنون بر ایشان لازم است که واقعیت پیشین خود را به یاد آورند و به آنچه سبب پیشرفت و برتری ایشان بود بازگردند.

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ - ای پسران اسرائیل، به یاد آورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم.» از کتاب و پیامبری که برتری شما به سبب آنان بود، «وَأَنْتَى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ - و این که شما را بر جهانیان برتری بخشیدیم.» / در پرتو این دو عامل اساسی پیشرفت: قرآن و پیامبر.

«وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ - از دست کسی برای کس دیگر چیزی ساخته نیست، و بلا گردان و جانشین پذیرفته نمی شود، و شفاعت و میانجیگری سودی ندارد، و کسی به یاری دیگری بر نمی خیزد.» و اگر بنی اسرائیل نعمت خدا یعنی رسالت را به یاد می آوردند، و از روز کیفر می ترسیدند، به ریشه های سه گانه دین یعنی توحید و نبوت و معاد توجه می کردند و به مقتضای آنها به عمل برمی خاستند.

و این دیدی کلی است که قرآن کریم در پایان گفتار خود از فرزندان اسرائیل آن را عرضه می دارد تا بیان کند که جوهر دین و جوهر تقدم و برتری امتها در ایمان به خدا و فرستادگان او و به روز بازگشت به او خلاصه می شود.

۱/

۱/

۱/

۱/

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۴ تا ۱۴۰]

اشاره

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴) وَ إِذْ جَعَلْنَا الْهَيْبَةَ مَدَّابَهَ لِلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضِلًّا وَ عَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ

الْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ (١٢٥) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ لِي ذُرِّيَّتًا مُبْرَأَةً لِي مِنَ الشِّرْكِ وَمَا يُبْرَأُ مِنْكَ وَمَا كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عِذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (١٢٦) وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (١٢٧) رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَآرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ الرَّحِيمُ (١٢٨) رَبَّنَا وَابْعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١٢٩) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (١٣٠) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ (١٣١) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (١٣٢) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (١٣٣) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٣٤) وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (١٣٥) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (١٣٦) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (١٣٧) صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (١٣٨) قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (١٣٩) أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (١٤٠)

معنای واژه ها

۱۲۴ [الابتلاء]

:آزمودن و امتحان کردن.

[ینال]

:می رسد.

۱۲۵ [المثابه]

:جای بازگشت، و از آن است «ثاب الیه

ص: ۲۴۰

عقله» یعنی عقل از دست رفته او به وی بازگشت.

[للطائفین]

طائف و جائل و دائر هر سه به معنی چرخنده و طواف کننده است.

[العاکفین]

عاکف به کسی گویند که ملازم چیزی یا کاری است، و نیز عاکف به کسی گویند که معتکف و مقیم در مسجد باشد.

۱۲۹ [أضطره]

اضطرار یعنی کسی را به حالتی در آوردن که جدا شدن از آن برایش امکان پذیر نباشد.

[یرفع]

رفع و اعلاء و اصعاد همه به معنی بر آوردن و بالا آوردن است و نقیض رفع و وضع است یعنی فرود آوردن.

[القواعد]

جمع قاعده است و اصل آن ثبوت و پا بر جا بودن است، و از همین گونه است قاعده در کوه که ریشه و پایه آن است؛ و قاعده ساختمان شالوده ای است که بنا بر روی آن ساخته می شود.

۱۲۸ [مسلمه]

اسلام به معنی تسلیم شدن و سر فرود آوردن در برابر فرمان خداست و اعتراف کردن به همه آنچه خدا بر آدمی واجب کرده، و این همان ایمان است.

[مناسکنا]

مناسک به معنی عبادتهاست، و نسک در لغت به معنی عبادت است، و به معنی ذبیحه و قربانی، و منسک جایی است که قربانیها در آن جا ذبح می شوند، یعنی قربانگاه.

۱۲۹ [العزیز]

قادر توانایی که هیچ کس نمی تواند بر او غالب شود، و به قولی: توانایی است که هر چه را اراده کند به انجام می رساند.

[الحکیم]

مدبری که آنچه می سازد با حکمت و

ص: ۲۴۱

فرزانگی است و تدبیر نیکو دارد، و بنا بر این از صفات فعل است، و به معنی بسیار دانا نیز هست که در این صورت از صفات ذات است.

۱۳۰ [یرغب]

یرغب به معنی دوست داشتن چیزی است که در آن منفعتی برای نفس باشد؛ و «یرغب فیه» یعنی به آن مایل شدم، ضد «یرغب عنه» است به معنای از آن بیزار شدم.

[اصطفیانه]

اصطفاء و اجتناب و اختیار همانند هم و به معنی برگزیدن است. و صفو نقیض کدر است. و صفوه هر چیز خالص آن می باشد. و «صفی الانسان اخوه الذی یصافیه» به معنی موَدّت و دوستی است.

۱۳۲ [وَصّی]

وَصّی و أوصی و أمر و عهد به یک معنی سفارش کردن و دستور دادن است.

۱۳۳ [شهداء]

جمع شهید است و شاهد و حاضر در معنی مثل هم هستند.

۱۳۴ [امه]

امت به هر جماعتی گفته می شود که کاری، خواه دین واحد یا زمان واحد یا مکان واحد، آنان را در کنار یکدیگر جمع کرده باشد، خواه آن امر مایه اجتماع اضطراری و تسخیری باشد و خواه اختیاری، و جمع آن امم است. پس امت به اهل ملت واحد گویند که جمع کننده آن، امام است.

۱۳۶ [الاسباط]

واحد آن سبط است و آنان فرزندان اسرائیل یعنی یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بودند؛ شماره اسباط دوازده بود از دوازده پسر یعقوب، و گفته اند حسن و حسین دو سبط رسول الله (ص) یعنی دو پسر او بودند. و اسباط در

ص: ۲۴۲

بنی اسرائیل به منزله قبائل در فرزندان اسماعیل است. و به قولی سبط به جماعتی گفته می شود که اصلشان به یک پدر بازمی گردد.

[۱۳۷ شقاق]

شقاق به معنی مخالفت است و بودن توست در شق و جدایی از دوست.

[فسیکفیکهم]

کفایت به معنی رسیدن به هدف است، و یکفی و یجزی و یعنی به یک معنی است. و کفی یکفی کفایه به معنی برخاستن به کاری و انجام دادن آن، می باشد، و کفایت به معنی بس بودن است.

۱/

ابراهیم سمبل یگانگی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

درسهایی که از تاریخ بنی اسرائیل گرفتیم پایان یافت، و قرآن در ضمن بیان داستانهای ایشان صورت کاملی از یک امت منحرف شده را بیان کرد تا سرنوشت عبرت انگیزی برای امت مسلمان در آینده بوده باشد، و این امت از انحرافات اسرائیلی اجتناب کند.

و در این جا قرآن به چند سبب درباره ابراهیم با ما سخن می گوید:

نخست: برای آنکه در ضمن میان سرگذشتهای او نگرشی از کفار قریش که خود را وابسته به ابراهیم پیغمبر(ع) می دانستند در اختیار ما قرار دهد.

دوم: برای آنکه در خصوص عامل مشترک میان بنی اسرائیل و اعراب، و بنا بر آن میان سه دین آسمانی عمده، یعنی رسالتهای موسی و سپس عیسی و پس از آن محمد-علیهم السلام- به بحث پردازد.

ص: ۲۴۳

۱/ بدین ترتیب همه چیز درباره ابراهیم گفته خواهد شد که او که بود و چگونه پیامبر و رسول و امام برای امتها شد..؟ و درباره این که چه کس پس از وی شایسته پیشوایی و امامت است.. و آیا هر منسوب به ابراهیم چنین است؟ کعبه ای که مسلمانان رو به آن برای نماز می ایستند، ساخته اعراب نیست تا اسراییلیان با قبله شدن آن مخالف شوند، بلکه خانه خدایی است که ابراهیم نیای عرب و بنی اسرائیل هر دو آن را بنا کرده است.

ولی این کعبه نه جای آویختن بتان بلکه مقامی برای پرستش خدای یگانه است.

بدان سبب که ابراهیم آن را بنا کرد، و پیوسته کلمه توحید را بر زبان می راند، و از خدا می خواست که وی را بر این یگانه پرستی استوار دارد، و ابراهیم از خدا درخواست کرد که از میان فرزندان او فرستادگانی را مبعوث کند، و محمد پیامبر ما صلی الله علیه و آله با استجاب این دعا به پیامبری رسید.

شرح آیات:

اشاره

و سؤالی که قرآن در آغاز این مجموعه از آیات به آن پاسخ می دهد، چنین است:

[۱۲۴]

آیا خدا به عبث فرستادگان خود را برمی گزیند.. و بدون گزینشی پیش از آن؟ هرگز! آنان را در معرض سخت ترین آزمایشها قرار می دهد که اگر از عهده آنها برآمدند، رسالت خود را به ایشان می سپارد.. و ابراهیم علیه السلام گزینشهای دشواری را گذراند: در آتش افکنده شد و بر آن صبر کرد، و از زادگاه خود بیرون رانده شد و شکیبیا ماند، و از طرف خدا در معرض آزمایش قربانی کردن فرزند خود قرار گرفت و آن را اجابت کرد و... و پس از این همه به امامت و پیشوایی برگزیده شد.

« وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ - (به یاد آورید) آن زمان را که

پروردگار ابراهیم او را با کلماتی آزمود.» که در آن دستورهای قاطع و دشوار بود.

۱/ «فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا - پس چون آنها را به پایان رسانید، (خداوند) گفت: من تو را پیشوا و امام مردم قرار خواهم داد.» پس ابراهیم رایگان و بی بها، یا بدان جهت که از نژادی برتر بوده باشد، یا خونی پاکتر از دیگران داشته باشد که به میراث به فرزندانش برسد، به رسالت برگزیده نشد، بلکه خداوند متعال پس از آزمودن وی با آزمایشی دشوار او را به پیامبری برگزید. و سپس چون ابراهیم از خدا خواستار پیامبری برای فرزندان خود شد، این خواسته وی رد شد.

«قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ - گفت: و از فرزندانم؟ گفت: پیمان من به ستمکاران نمی رسد.» در فرزندان و ذریه تو کسانی وجود دارند که ستمگرند و در گزینش رد می شوند، و پیشوایی پیمانی خدایی است و این پیمان به ستمگران نخواهد رسید.

[۱۲۵]

در این جا دو حجت و برهان است که اهل مکه برای اثبات نزدیکتر بودن خود به خدا از دیگران و بنا بر این حق سروری بر اعراب به آنها متمسک می شدند.

نخست این که: آنان فرزندان ابراهیم و وارثان او بر نگاهداری از خانه خدایند که خدا این دلیل را رد کرد.

دوم این که: خدا بر سرزمین ایشان منت نهاد و ثروت و خیر بهره مردم آن جا کرد، و آنان مانند همه ثروتمندان زمین چنان می پنداشتند که ثروتمند شدن ایشان به سبب نزدیکی به خدا بوده است، و خداوند متعال این حجت نادرست ایشان را در دو آیه که پس از این می آید مردود دانست:

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَحَابَّةً لِلنَّاسِ - و در آن هنگام که خانه را جای بازگشت و پناهگاه مردم قرار دادیم،» یعنی مرکزی در جزیره العرب برای مردم که پس از بیرون رفتن از آن به آن

ص: ۲۴۵

باز می گردند، « وَ أَمْنَا - و جایگاهی امن،» که خدا صلح و سلم را که در جاهای دیگر جزیره وجود ندارد در آن به حد وفور فراهم آورد... ۱/ ولی خدا چگونه سلام را در مکه به وفور مهیا ساخت؟ بدان روی که آن را مقام و جایگاه ابراهیم قرار داد.. و ابراهیم نیای اعلای بیشتر اعراب بود و لذا رمز وحدت میان مردم به شمار می رفت.. و به همین سبب فرمان الاهی به تقدیس مقام ابراهیم صادر شد(و آن تنها سنگی است که خدا، پس از حجر الاسود، برای آن ارزش قایل شد) و گفت:

« وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى - و مقام ابراهیم را نمازگاه خود قرار دهید،» یعنی در کنار مقام ابراهیم نماز بگذارید، به شرط آنکه نماز گزاردن برای خدا باشد.. ولی با به یاد داشتن برتری ابراهیم بر شما که اسباب رسیدن شما را به هدایت خدا فراهم آورد.

اسلام به تقدیس چیزی جز خدا نمی پردازد، ولی برای بسیاری از چیزها و اشخاص ارزش میانجیگری میان بندگان و فضل خدا قایل است، که مثلا ثروتی که در راه خدا خرج شود، واسطه ای برای رسیدن نعمت خدا یعنی مال به فقیر است و واجب است که شخص فقیر پیش از هر کس به شکر گزاری از پروردگار خود پردازد، و آن کس که به نیکی فرمان دهد و مردمان را به خدا بخواند، میانجی در هدایت مردم است، و پیامبران و سائلی هستند که خدا به میانجیگری ایشان بندگان خود را به راه راست رهبری می کند، و هنگامی که از ایشان سپاسگزاری یا قدرشناسی می کنیم، این سپاسگزاری و تقدیر الاهی نیست، بلکه شکری است که گزاردن شکر خدا و تقدیس او بر آن تقدم دارد.

و مقام ابراهیم از این گونه است، بدان جهت که ما آن را تقدیس نمی کنیم، بلکه در آن جا برای خدا نماز می گزاریم و از مقام ابراهیم و به میانجیگری آن از ابراهیم قدردانی می کنیم.

قرآن حکیم این حقیقت را به ما یاد آور می شود می گوید که ابراهیم مأمور به آن بود که خانه خدا را از بتان پاک کند، پس چگونه ممکن است که مقام او بتی شود که به جای خدا آن را بیرستند.

« وَ عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتَهُ - وَ بَرَّ عَهْدَهُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ كَذَابًا كَانُوا يَكْفُرُونَ » ۱/ « لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ - بِرَّ عَهْدَهُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ كَذَابًا كَانُوا يَكْفُرُونَ » برای طواف کنندگان و مانندگان در آن و رکوع و سجود کنندگان. بنا بر این وسایل امنیت و راحتی که در خانه خدا می یابیم، برای تحقق یافتن هدف خانه است از طواف و اعتکاف و رکوع و سجود، و نه به خاطر چشم فرزندان اشراف از ذریه ابراهیم.

[۱۲۶]

و دلیل بر این است آنکه ابراهیم از خدای متعال خواست که نعمتهای خود را مخصوص صالحان و نیکوکاران گرداند، زیرا چنان تصور می کرد که نعمتهای دنیایی خدا نشانه ای از دوستی خدا نسبت به صاحبان آن نعمتهاست، ولی خدا این دعای او را رد کرد:

« وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ الْمَصِيرُ - وَ إِبْرَاهِيمَ إِذِ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ الْمَصِيرُ » گفت: پروردگارا، این جا را شهری آمن گردان و از مردم آن، هر کس که به خدا و روز دیگر ایمان دارد، از میوه ها و بهره ها روزی گردان، (خدا) گفت: و هر کس را که کافر باشد نیز کمی بهره مند می سازم و سپس او را به عذاب آتش ناچار می کنم که بد سرنوشتی است. بنا بر این آتش دوزخ، علی رغم ثروت و امنیت و سروری که فرزندان ابراهیم (ع) از آن اکنون بهره مند می شوند، منتظر ایشان است، بدان سبب که همه این نعمتها آزمونهایی است که در برابر آنها قرار گرفته اند تا معلوم شود چه اندازه می توانند در برابر فشار انحرافات تحریفی ایستادگی کنند.

ص: ۲۴۷

خانه موجود بود و ابراهیم مأمور به این بود که بر آن بنایی بسازد، و این ساختمان با روح یکتاپرستی و فرمانبرداری از خدای متعال ساخته شد، و بنایی برای فخر فروشی و ریاست یا دست یافتن به شهوات «که ذرّیة ابراهیم و پرده داران خانه کعبه از قریش چنان تصور می کردند» نبود.

«وَ إِذْ يُرَفِّعُ اِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيلُ - وَ در آن هنگام که ابراهیم با اسماعیل پایه های خانه را بالا می بردند،» و با اخلاص چنین دعا می کردند:

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا - پروردگارا از ما بپذیر.» ۱/ ما کار خود را کردیم، ولی اگر عمل با نیت بد آمیخته شده باشد یا هدفهای آن متعدد شود و در آن واحد هدف آن رضای خدا همراه با رضای مردم باشد. ممکن است مورد پذیرش خدا واقع نشود، چنان که در آیه کریمه آمده است که: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»، یعنی خدا تنها از پرهیزگاران می پذیرد، و در آن هنگام که ابراهیم و پسرش دعا می کردند که خدا عملشان را قبول کند، عمل خود را خالص برای خدا انجام می دادند.

«إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ - که تو شنوایی،» و دعاهای بندگان را می شنوی.

«الْعَلِيمُ - (و) دانایی.» می دانی که مردم برای تحقق بخشیدن به چه هدفهایی به انجام دادن کارهای خود برمی خیزند؛ آیا هدفها پاکیزه و خالص برای خداست یا چنین نیست.

آثار مثبت عمل صالح

هدف ابراهیم و پسرش آن بود که عمل ایشان سهمی در تقویت روح توحید در جانهای ایشان داشته باشد، تا کاملاً نسبت به خدای متعال خاضع شوند، چه عمل صالح خالص بر ایمان می افزاید و اراده را تقویت می کند، و از همین

روی ابراهیم و پسرش در ضمن ساختن خانه به این هدف توجه داشته و می گفتند:

« رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ - پروردگارا، ما دو نفر را چنان کن که به تو تسلیم شویم و اسلام آوریم. » و عمل صالح همچنین تأثیری در صالح بودن ذریه و نسل فرد دارد، و ابراهیم و اسماعیل هدفشان از ساختن خانه آن بود که این خانه دلیلی عینی برای اسلام آوردن ایشان باشد و مرکز دینی توحیدی فرزندانشان شود، و گفتند:

۱/ « وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَكُنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - و از ذریه ما امتی قرار ده که به تو تسلیم باشند و اسلام آورند، و جا و راه و روش عبادتها را به ما بنما، و بر ما ببخش که تو توبه پذیر و مهربانی. » عمل صالح بر راهیابی و دانایی نسبت به روش عمل در آینده صاحب آن می افزاید، و در آیه ای از قرآن آمده است که: « وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » یعنی کسانی که در راه ما بکوشند راههای خود را به ایشان نشان خواهیم داد. و بدین گونه هدف ابراهیم و اسماعیل از بنای خانه دسترس پیدا کردن به هدایت بیشتر و شناختن آداب عبادت بود، و بنا بر این چشم آن داشتند که با ساختن خانه خدا توبه ایشان را بپذیرد، و این آخرین هدفی است که امکان تحقق آن از هر عمل صالح می رود، و خدا بدین گونه تقصیرها و گناهان گذشته صاحب آن عمل را ببخشد.

[۱۲۹]

مؤمن راستین از ارزش ایمان و اندازه اهمیت آن در زندگی انسان آگاه است، و لذا در صدد آن برمی آید که همگان را به ایمان دعوت کند تا به داشتن آن سعادت مند شوند، و ابراهیم و اسماعیل خدا را به همین منظور می خواندند و می گفتند:

« رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ - پروردگارا، و در میان ایشان پیامبری برانگیز، » از میان خود ایشان که برایشان بیگانه نباشد و (فرزندان ابراهیم) نخستین مؤمنان به رسالت او شوند، و هدف این رسالت نخست آن باشد که:

ص: ۲۴۹

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ - آیات تو را بر ایشان فروخواند،» تا از این راه مردمان به تو ای پروردگار ما هدایت شوند، چه آغاز دین شناخت خدا است، آن هم شناختی که نظر کردن در آیات خدا بر هدایت آن می افزاید:

و هدف دوم آن این که:

«وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ - به ایشان کتاب را بیاموزد،» که نظام زندگی ایشان و بیان کننده آداب و مراسم و اعمال دینی ایشان است.

۱/ و هدف سوم آنکه:

«وَالْحِكْمَةَ - و نیز حکمت و فرزاندگی را (به ایشان بیاموزد)،» و آنچه را که به زندگی عملی از دستوره‌های اخلاقی و آداب اجتماعی ارتباط پیدا می کند.

و هدف چهارم:

«وَيُزَكِّيهِمْ - و پاکیزه شان سازد،» یعنی روح ایمان و اراده را در ایشان پرورش دهد، و آنان را با خلق و خوی نیکو بار آورد، و همچون نیرویی سهمگین در خدمت آبادانی زندگی و گسترش صلح و سلام و آسایش در همه جای زمین قرار دهد.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - که تو عزیز و توانا و حکیمی.» و به عزت و قدرت خود می توانی دعای ما را بپذیری، و با حکمت خود این منظور را برای ما تحقق بخشی، از آن روی که با هدف کلی آفرینش متناسب است.

راه برای از بین بردن اختلاف

ابراهیم مسلمان بود و او و فرزندش خانه خدا را بنا کردند، و نیای اعراب بود و می خواست تا این خانه مرکز توحید شود، و بر ما است که از ملت

ابراهیم پیروی کنیم و هر کس مخالف این ملت باشد سفیه است، چرا که از خیر دنیا و آخرت دور خواهد شد.

و فرزندان ابراهیم یکتاپرست بودند و از یهود و نصاری نبودند، و آنچه از ما مطلوب است بازگشتن به توحید ابراهیم است تا اختلافات ما با یهود و نصاری از میان برود و در عین حال به همه رسالتهای آسمانی مؤمن شویم، بدان سبب که همه از جانب خدا فرستاده شده بوده اند؛ خط توحید همین است و هر کس از آن منحرف شود متمرّد است.

۱/ خدا مقیاس در تصرفات ما است و ما مدعی آن نیستیم که مسئولیت شما بر عهده ما است، ولی این را می گوئیم که همه در برابر خدا با یکدیگر برابریم، و هر کس متناسب با عمل خود از خدا جزا و پاداش می گیرد.

خط خدا که همان خط ابراهیم است شرک نبود، همان گونه که یهودیت و نصرانیت نیز در صورتی که بر این خط باشد چنین است.

این بود خلاصه ای از آیاتی که در آنها یک آیه (۱۳۴/۱۴۱) تکرار شده و در آن آمده است که برای هر زمان برنامه ای و شریعتی است که برای آن زمان درست است ولی برای زمان دیگر و مردمان دیگر درست نیست، و این اشاره است به بعضی از تفصیل دین یهود و دین نصاری شایسته مرحله تازه ای نیست که با رسالت محمد (ص) آغاز شده است.

ملت ابراهیم

[۱۳۰]

ابراهیم رمز توحید بود، و راه او راه توحید در تاریخ است، و فواید توحید و یکتاپرستی او برای مردم آشکار بود، و هر زبان به ذکر نیکوی او سخن می گوید، و بسیاری از مردمان خواستار آنند که به او منسوب باشند، و این نسبت داشتن شرفی در برابر مردم است که او در زمین برگزیده و در نزد خدا از صالحان است؛ پس چه زیان که آدمی بر خط یکتاپرستی ابراهیم باشد.

« وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ - وَ كَيْسَتْ لَهُ مِنْ دِينِ إِبْرَاهِيمَ رُؤْيُكَ دَانَ

ص: ۲۵۱

شود؟» و از روش او که در یکتاپرستی تجلی پیدا کرده است، «إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ - جز آنکه خود را تباه کند؟» و خواستار زیان خود باشد؟ «وَلَقَدْ أَضَلَّ طَفِيلًا فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ - و ما او را در دنیا برگزیدیم و او در جهان دیگر از نیکان و صالحان است.» ۱/ [۱۳۱]

چگونه خدا ابراهیم را برگزیده برای چه؟ به سادگی بدان جهت که خود را به کلی تسلیم خدا کرد و اسلام آورد.

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِمْ - در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام آور،» یک لحظه هم تردید نکرد و با قانع شدن کامل اجابت کرد:

«قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ - گفت: به پروردگار جهانیان اسلام آوردم.» [۱۳۲]

اسلام ابراهیم به صورت یک خط سیر یکتاپرستانه در تاریخ درآمد، به همان گونه که شخص ابراهیم عنوان امت مسلمان پیدا کرد، و این نشانه ای از رسیدن فضل خدا به ابراهیم و هر کس دیگری است که با اخلاص رو به خدا کند.

«وَوَصَّي بِهَا - و به آن سفارش کرد،» یعنی به این طریقت و ملت، «إِبْرَاهِيمَ بَيْنَهُ - ابراهیم فرزندان را.» و در میان ذریه ابراهیم، یعقوب که جد اعلای یهودیان بود نیز چنین سفارش به فرزندان خود کرد:

«وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ - و یعقوب سفارش کرد که: ای فرزندان من، خداوند دین را برای شما برگزید،» و این دین را اسلام و تسلیم شدن به خدا و خالص کردن پرستش برای خود قرار داد.

« فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ - پس نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.» چه گاه انسان در مدتی از زمان مسلمان می شود، ولی در مقابل چکشهای شرک و کفر فرومی ریزد و هنگامی که مرگ به او می رسد کافر است و کافر از دنیا می رود نه مسلمان؛ اسلام سست او نه در دنیا برایش حاصلی دارد و نه در آخرت. بر انسان واجب است که در همه مراحل زندگی خود مسلمان بماند تا اگر مرگ ناگهان به سراغ او بیاید، ۱/ آماده دیدار پروردگار خویش باشد و یکباره به عذاب الیم گرفتار نشود.

[۱۳۳]

و در خود یعقوب این سفارش و وصیت تحقق پیدا کرد، چه، علی رغم دشواریهای فراوان زندگی در هنگام مرگ فرزندان خود را به یکتاپرستی سفارش کرد:

« أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِنَبِيِّهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ - شما در آن زمان حاضر نبودید که یعقوب را مرگ فرارسید، و به فرزندان خود گفت: پس از من چه خواهید پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است (می پرستیم) و خود را به او می سپاریم و تسلیم می کنیم.» و چه شادمان بود یعقوب که در هنگام بدرود گفتن با زندگی ثمره تربیت فرزندان خود را بر یکتاپرستی در برابر چشمان خویش یافت و از زبان ایشان شنید که پیوسته بر خط توحید باقی خواهند ماند.

[۱۳۴]

ولی آیا از اسلام ابراهیم و ذریه صالح او برای ما کاری ساخته است که (ما اعراب و یهود) تنها به انتساب جدی با آنان بسنده کنیم؟ هرگز! چه آنان با کارهای نیک و صالح خود از دنیا رفتند و بر ما نیز لازم است که برای خودمان به عمل صالح بپردازیم و با آن از دنیا برویم.

« تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ

ص: ۲۵۳

-این امتی بود که گذشت و رفت؛ آنچه کسب کرد برای خود کرد، و آنچه شما کسب کنید از آن شما است، و برای آنچه آنان کرده اند، از شما پرسش نخواهد شد.» نه جریمه بد کاری تبهکاران و بدکاران گذشته را شما خواهید پرداخت و نه پاداش حسنات صالحان و نیکوکاران به شما خواهد رسید.

[۱۳۵]

و این پرسش باقی می ماند که: ملت ابراهیم چیست؟ آیا یهودیت است یا نصرانیت یا شرکی که در میان اعراب تجسم یافته بود؟ این هر سه فرقه خود را منسوب به ابراهیم می دانند؛ کدام یک از آنان راست می گویند؟ قرآن همه را دروغگو می داند.

« وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا - وَ كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ » / « وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - وَ كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ » که اعراب مدعی آن بودند که وی همه انواع شرک را طرد می کرد، جز آنچه در نزد یهودیان و مسیحیان یا در نزد اعراب موجود بود.

[۱۳۶]

هنگامی که از بازگشت به ملت ابراهیم سخن می گوئیم، به معنی حذف کردن نقش پیامبران بزرگی نیست که پس از او آمدند، بلکه مقصود ما تزکیه این نقش و گذشتن از موانع قشری است که در سر راه آن گذاشته شده و سبب آن بوده است که هر مجموعه ای از مردم منحصرآ متوجه به یک پیغمبر شود و از رسالت دیگران به انگیزه نژادپرستی یا تعصب کور فایده ای نبرد.

پس به جوهر رسالت الاهی بازگردید که تجسم یافته در یکتاپرستی ابراهیم است که همه انواع شرک را طرد می کرد و به همه پیامبران ایمان داشت.

« قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ قَبْلِهِ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ - بِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا لَعْنَةُ اللَّهِ الْفَاسِقِينَ » - بگوئید: ایمان آوردیم به خدا، و به آنچه بر ما فرود آمد، و

ص: ۲۵۴

به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمد، که این اسباط از فرزندان یعقوب بودند و رسالت یکتاپرستی بر آنان نیز نازل می شد.

« وَ مَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ - و به آنچه به موسی و عیسی دادند، و به آنچه به انبیا از جانب پروردگارشان داده شد، از تفصیل اجتماعی شرایع و آموزشهای اخلاقی و... و... و بگویند:

« لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ - میان هیچ یک از آنان به تفاوتی قایل نیستیم و به او خود را تسلیم کرده ایم. » به خدای واحد تسلیم شده ایم، و به هر کس که پروردگار ما فرستاده، خواه عبری باشد و خواه عربی، و خواه از خانواده ما باشد یا نباشد، خاضعیم.

[۱۳۷]

رسالت حقیقی خدا این است، و جز این سخن یاوه است و گردنکشی و انحراف، بدان سبب که ۱/ خدا برای مردم پیامبری نژادی فراهم نمی آورد، و به عصبیت جاهلانه فرمان نمی دهد، و میان پیامبران و رسالتهای خود تفاوت و جدایی قایل نمی شود.

« فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا - پس اگر همانند آنچه شما به آن ایمان دارید ایمان آورند، راه یافته اند، و حال ایشان همچون حال مؤمنان پیشین است و تفاوتی با آنان ندارند.

« وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ - اگر رو گردانند، در اختلافند، » پس از خط کلی مستقیم منحرف شده اند، و مثل شما نیستند... و انحراف نه به زیادی و کمی شماره افراد بلکه با مقیاس دیگری اندازه گیری می شود که عبارت از اندازه ملتزم بودن به خط فطرت و حق و صراط مستقیم الاهی است، و از همین روی کمی شماره نباید ما را دچار تردید کند، و زیادی گرد آمدن مردمان در پیرامون باطل ما را به وحشت بیندازد، و باید پیوسته آنان را با صفت متمردان جدایی طلب و اهل شقاق توصیف کنیم و به مبارزه بخوانیم، و در این هنگام:

« فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - خدا تو را از گزند آنان نگاه

ص: ۲۵۵

خواهد داشت، و او شنوا و بینا است،» و دعای هر کس را که از او مدد خواهد می شنود و از ضمیر کسانی که سخنی بر زبان نمی آورند آگاه است.

یگانه پرستی جوهر وحدت

[۱۳۸]

آنان مردم را به نژادپرستی و عصبیت دوران جاهلی می خوانند، و در زیر این یا آن پرچم گرد هم جمع می شوند، و جنبشها و اجتماعات خویش را به رنگ یهودیت یا نصرانیت درمی آورند، و بتانی را همچون نمادها و رموز وحدت خود و گونه ای از فرهنگ یا مصلحت یا سرزمینی که وابسته به آنهاست قرار می دهند.

ولی ما به یک صبغه واحد ایمان داریم و همه رنگهای دیگر را طرد می کنیم، و همه نمادها و بتها را به دور می افکنیم که سبب جدایی ما می شود و یگانگی ما را تهدید می کند. ما به رنگ و صبغه خدا ایمان داریم که صبغه ۱/ توحید است و همین برای ما کفایت می کند. به موانع و سدهای زبان یا مصلحت یا سرزمین یا رنگ یا نژاد توجهی نداریم و نمی گذاریم که این عوامل سبب جدایی ما شود و هر گروهی را به رنگی درمی آورد. هرگز! ما خود را به رنگ خدایی درمی آوریم:

« صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » - (این) صبغه و علامت (و دین) خدایی است، و کدام علامت و دین بهتر از علامت خدایی است؟ و ما پرستندگان اویم.» این رنگهای گوناگون را که سبب پراکندگی مردم شده و آنان را به صورت گروه های در حال جنگ یهود و نصاری و عرب و... در آورده است پرستش نمی کنیم.

[۱۳۹]

و هنگامی که می گوئیم صبغه الله، هیچ کس نمی تواند به آن سرزنش کند، چه در این صورت به خدای آفریننده آسمانها و زمین خود را منسوب کرده ایم.

ص: ۲۵۶

« قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ - بگو: آیا درباره خدا با ما جدال می کنید، و حال آنکه او پروردگار ما و پروردگار شما است؟ » به شما نمی گوئیم که از ما پیروی کنید، بلکه شما و خودمان را به سوی خدای یگانه می خوانیم، بی آنکه به تمایز نژادی میان خودمان و شما اشاره کنیم.

« وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ - و کردار ما برای خود ما است، و کردار شما برای خود شما، و ما نسبت به او پاک و مخلصیم. » به همین گونه از شما می خواهیم که نسبت به او مخلص باشید، چه، این دعوت همچون دعوت‌های پیشین آلوده به شرک و گمراهی یا نژادپرستی یا بالیدن به سرزمین و جز اینها نیست... دعوتی خاص برای خدای پروردگار همه مردم است.

[۱۴۰]

و این دعوت درست همان دعوت پیامبران است، چه، غیر ممکن است که دعوت آسمانی متوجه به مردمی غیر از مردمان دیگر باشد، از آن روی که خدا پروردگار همه مردمان است، و همه آنان را از زن و مرد او آفریده و بعضی از آنان را فرزندان خود نگرفته است، پس چگونه ممکن است میان آنان تفاوت قایل شود، بلکه آنچه در رسالت‌های آسمانی از نژادپرستی و مصلحت جویی و جز اینها می بینیم، همه از چیزهایی است که ۱/ مردمان از پیش خود به دروغ و ستم بر دین افزوده اند و باز به دروغ گفته اند که پیامبران اینها را از جانب خدا آورده اند.

« أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا يَهُوداً أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ - یا این است که می گویند: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یهودی یا نصرانی بودند؛ بگو: آیا شما داناترید یا خدا؟ » خدا می گوید که آنان جز پیامبران خدا نبودند، و شما می گوئید که چنین و چنان بودند. حتی در آن هنگام که می دانستند نژادپرستی و جز آن از اضافات خودشان است که به افترا آنها را به خدا نسبت داده بودند و کذب محض است، باز چنین می کردند و بدین گونه به تحریف دین خدا می پرداختند.

« وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا

ص: ۲۵۷

و کیست ستمکارتر از کسی که شهادتی خدایی نزد وی باشد و آن را کتمان کند؟ و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.» آنان حامل رسالت‌های الهی و بر آن امین بودند، ولی در امانت خیانت کردند، و فردا باید در برابر خدای عزیز حکیم به محاکمه شدن بایستند.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۰]

اشاره

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱) سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَاقِبَتُهُ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنْ اللَّهُ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضِهِمْ بَتَّابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ (۱۴۷) وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهِمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنْ اللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِنْهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِي وَ لَأَنْتُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰)

معنای واژه ها

[۱۴۲] [السفهاء]

سفیه و جاهل و غبی، نظایر یکدیگرند.

[و لا هم]

ولاه به معنی او را منصرف کرد و او را کشت، و اشتقاق آن از ولی به معنی نزدیکی است، و آن حاصل آمدن دومی پس از اولی است بدون جدایی.

[۱۴۳] [وسطا]

وسط به معنی عدل است و به معنی خیار و معنای هر دو یکی است از آن روی که عدل خیر است و خیر، عدل. گفته اند که از میانگین بودن میان مقصر و

ص: ۲۵۹

غالی گرفته شده، و گفته اند که وسط از هر چیز، عدل و افضل آن است. و در صفت پیغمبر (ص) آمده است که از اوسط قوم خود یعنی از خیار (نیکان) ایشان بود.

[عقبیه]

عقب به معنی پاشنه پا است؛ و عقب آدمی نسل او است؛ و تعقیب، بازگشت به کاری است که خواهان آنی، و از آن است لم یعقب.

[الرؤیه] ۱۴۴

دیدن است و نظیر آن ابصار است، و به معنی علم، استعمال می شود.

[التقلب]

همچون تصرف و تحول است و آن، حرکت کردن در جهات است.

[شطره]

یعنی به طرف آن.

[الممترین] ۱۴۷

امتراء به معنی استخراج است و به قولی استدرار، و مریه به معنی شك است و امتراء و تماری و ممراه از آن مشتق شده، و مرء به معنی جدال است، و اصل باب استدرار است به معنی شیر دوشیدن و گویند:

«بالشکر تمتری النعم» ای تستدر، یعنی با شکر گزاری نعمت را به دست می آوری.

۱/

قبله، رمز وحدت امت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سوره بقره شخصیت امت اسلامی را بیان کرد، و این کار با تقسیم مردمان به سه دسته آغاز شد: پرهیزگاران، کافران، منافقان؛ سپس بسیاری از صفات

ایشان را آشکار ساخت. پس از آن بنی اسرائیل به صورت امتی مؤمن مورد بحث قرار گرفت، و داستانهایی از ایشان نقل شد و عبرتهایی که باید از آنها بهره مند شویم. و آخرین درسی که قرآن در این خصوص به ما داد، لزوم تمسک به هدایت قرآن و تأثیر نپذیرفتن از بنی اسرائیل است، و این از آن روست که آنان امتی منحرف شده اند و نیز امتی از میان رفته، که «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» هر چه به دست آورده از آن خودش است، و هر چه شما کسب کنید از آن خودتان خواهد بود.

و بدین گونه قرآن حکیم برای امت اسلامی شخصیت فرهنگی و استقلال آن را از امتهای پیشین تضمین کرد. و اکنون رمز این استقلال آشکار را برای ما بیان می کند که تجسم یافته در قبله ای است که سبب یگانگی افراد امت اسلامی است و به آنان شخصیت محکمی می بخشد، و از دیگر سوی مایه تمایز آن از امتهای دیگر است.

قرآن، این درس را با تکرار آیه ای آغاز می کند که پیشتر گذشت و واضح شد که: تطور و تکامل زمان ۱/ گاه در اختلاف شریعتها تأثیر می گذارد، و بر امت است که به صورت مستقل به تفکر پردازد، و بی آنکه از جنبه های منفی امتهای پیشین (که هر چه بوده رفته اند) تأثیر پذیرد.

سپس برای ما توضیح می دهد که قبله به خودی خود چیزی مقدس نیست، بل بدان سبب که خدا به تکریم آن امر کرده چنین است. و هنگامی که خدا قبله را تغییر داد، قداست قبله نخستین از میان رفت، و خدا در قبله حلول نمی کند که از این روی شایسته تقدیسی دایمی باشد.

میان دامنه ارتباط و علاقه بین قبله و شخصیت امتی که برتر از امتهای دیگر و گواه بر آنها است، دامنه تطبیق آن بر ارزشهای زندگی نظارت می کند.

اما قبله پیشین برای هدفی محدود معین شده بود، و آن آزمودن مشرکان قریش برای شناختن اندازه راستگویی آنان در پذیرفتن رسالت خدایی بود که از ایشان می خواهد تا از قبله دشمنان یهودی خود پیروی کنند.

قبله ای که برای امت تشریح شد، مسجد الحرام بود که دارای شرافت و

کرامتی است که اهل کتاب از آن با خیرند ولی حق را کتمان می کنند، و این کتمان برخاسته از هواپرستی و طرز تفکر نژادپرستانه آنان است.

ولی شایسته تر برای آنان این بود که کتاب را بر خود مورد تطبیق قرار دهند، نه این که آن را بر حسب هوای نفس تحریف کنند. و علی رغم آنکه قبله تو حق است و شکی در آن نیست، این بدان معنی نیست که امت وارد نژادپرستی شود، و چنان گمان کند که به مجرد رو به قبله حق ایستادن در نزد خدا شریفتر از جز آن خواهد شد.

هرگز! اینها چیزی بیش از آداب و شعائر ظاهری نیست، و مقیاس بزرگواری شتافتن به کارهای نیک است، و هر که بیشتر به جانب این نیکوکاری رو کند در نزد خدا مکرمتراست، و پس از آنکه قرآن درباره رو کردن به مسجد الحرام تأکید می کند، امت را از سستی نشان دادن در برابر دشمنان یا ترسیدن از ایشان، بر حذر می دارد، از آن روی که هر کس از حق بترسد از هیچ کس بیم نخواهد داشت.

۱/

شرح آیات:

اشاره

جدایی نقطه به راه افتادن است

[۱۴۱]

و در ضمن این چارچوب فکری، قرآن حکیم حقیقتی حایز اهمیت را بیان می کند، و آن این که برای بنا کردن یک زندگی تازه، بر ما لازم است که از لحاظ نفسانی خود را از تأثیر پذیرفتن از واقع معاش جدا نگاه داریم، و علی رغم آنکه واقعیت موجود سنگینی هولناکی دارد، و فشار نفسانی و اجتماعی بزرگی وارد می کند، و قرآن کریم برای بیان این که شما امت تازه و دارای قبله ای تازه هستید، از پیش یادآور ما می شود که هر امتی دوره تاریخی و واقعیت مخصوص به خود دارد، و بر امتهای دیگر است که خود را از آن مستقل نگاه دارند، و زندگی خود را بر وفق نیازمندها و اوضاع و احوال مخصوص به خود بنا کنند، چه خدای متعال به اندازه ای که درباره این که چه کرده ایم پرسش می کند، از آن نمی پرسد

ص: ۲۶۲

که دیگران چه کرده اند؛ اگر خیری کرده اند برای خود کرده اند، و بر ما است که کار نیک برای خودمان و بر وفق نیازمندیهای زمان خود، انجام دهیم؛ و اگر کار بدی کرده اند برای خود کرده اند، و بر ما است که چنان نکنیم و دلیلمان این باشد که آنان نیز چنان کرده اند؛ چه ممکن است آنچه ایشان در زمان خود کرده اند به خیر ایشان بوده باشد و برای ما نسبت به واقعیت حاضر شر محسوب شود. به همین جهت خدا به صراحت می گوید:

« تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ - آن امتی بود که گذشت و رفت؛ آنچه کسب کرده برای خود کرده.»

و خیر و شر او به خودش می رسد، « وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ - آنچه شما کسب کنید از آن خود شما است، و برای آنچه آنان کرده اند کسی از شما چیزی نخواهد پرسید (و مسئولیتی ندارید).» بلکه شما را درباره آنچه خود کرده اید مورد سؤال قرار می دهند، و به همین جهت لازم است در طرز تفکر خود و در اعمالتان مستقل باشید، که در این باره پاداش یا کیفر به خود شما می رسد نه به کسی دیگر.

[۱۴۲]

و تنها ابلهان چنان می پندارند که حقیقت واقع، به دلیل آنکه حق است، حتما باقی و برقرار خواهد ماند. هرگز چنین نیست، چه امکان آن هست که واقعیتی نسبت به یک زمان حق باشد و در عصر دیگر چنین نباشد، و قداست قبله به آن سبب نیست که خدا در مکان قبله موجود است، بل بدان سبب که خداوند متعال به آن فرمان داده گفته است:

۱/ « سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَ لَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا - مردمان سفیه به زودی خواهند گفت: چه شد که از قبله ای که بر آن بودند روگردان شدند؟» چنان می پنداشتند که واقعیت سابق برای امت مسلمان که رو به قبله ای معین برای نماز می ایستاد، واجب است که پیوسته ادامه پیدا کند. هرگز چنین

ص: ۲۶۳

نیست.

« قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - بگو: خاور و باختر از آن خدا است؛ هر که را بخواهد به راه راست رهبری می کند، و راه راست در عمل راه رو به خداوند سبحانه و تعالی است، نه رو کردن به مشرق یا مغرب.

[۱۴۳]

و رو کردن به جانب کعبه در اسلام برای آن عنوان حکم شرعی پیدا کرد که خدا می خواست مسلمانان را امتی متمایز از دیگر امتهای قرار دهد، و این امت را به صورت رقیبی برای اندازه به کار برده شدن دستورهای خدا در میان دیگر امتهای، برای حق و آزادی و عدالت اجتماعی درآورد. و اگر امت مسلمان رو به قبله اهل کتاب می ایستاد، نمی توانست مشرکان عرب را که به کعبه معتقد بودند در جهت رو کردن به اسلام توجیه کند، به همان گونه که نمی توانست یهود و نصاری را توجیه کند که خود را صاحبان قبله تصور می کردند و بر این اعتقاد بودند که مسلمانان پیروانی از ایشانند، و از همین رو خدای تعالی گفت:

« وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا - و بدین گونه شما را امتی بر راه میانه قرار دادیم. » خدا شما را به راه راست هدایت کرد، و آن راه میانه در بین انحراف به راست و چپ، یعنی تمایل یهودیان به ماده پرستی و تمایل مسیحیان به رهبانیت، و میان آزادی بی بند و بار و استبداد خفه کننده، و میان ستمگری فرد نسبت به اجتماع و ستمگری اجتماع نسبت به فرد است، و هدف امت مسلمان آن است که گواهی بر خط سیر امتهای دیگر باشد.

« لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ - تا بر مردم گواه باشید. » گواه بر مردم بودن یعنی چه؟ ۱/ شاید مقصود آن باشد که شما تعیین کننده جهت برای ایشان به طرف اصول رسالت شوید، به همان گونه که پیغمبر خدا گواه بر شما است.

« وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا - و پیغمبر بر شما گواه باشد. »

ص: ۲۶۴

همان مسئولیتی را که پیغمبر در برابر شما تحمل می کند، بر شما است که در برابر امتهای دیگر آن را تحمل کنید؛ و در مناسبتهای دیگر قرآن از مسئولیتهای رسول الله (ص) در برابر امت خود سخن گفته است که باید به آنها مراجعه کنیم تا از مسئولیتهای خود در برابر امتهای دیگر آگاه شویم.

اما قبله پیشین قبله ای موقتی و محدود به هدف معین آزمودن مشرکان تازه ایمان آورده عرب بود، تا معلوم شود که آیا حساسیتهای ساده خود را در برابر رسالتهای الهی پیشین و در برابر قبله آنان یعنی بیت المقدس از دست داده اند یا نه.

« وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا - مَا آن قبله را که بر آن بودی (یعنی رو کردن به بیت المقدس) جز بدان جهت معین نکردیم، « إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ - که بدانیم چه کس از پیامبر پیروی می کند، و چه کسی بر پاشنه های خود می چرخد (و به عقب بازمی گردد). » و به حساسیتهای تعصب آمیز خود بازمی گردد که مشترک بودن پیامبر را در قبله با یهود یعنی دشمنان پیشین عرب، در هر یک از مظاهر اجتماعی یا آداب دینی عیبی برای او تصور می کرد.

و خلاص شدن از حساسیت برخاسته از تعصب کار آسانی نیست.

« وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ - هر چند این کار دشوار و سنگین است، مگر بر کسانی که خدا آنان را هدایت کرده است. » کسانی که برای فرمانبرداری از خدا سنتهای کهنه را کنار گذاشته اند، اما پاداش نمازهایی که رو به بیت ۱/ المقدس گزارده اید، در نزد خدا محفوظ است.

« وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ - و خدا ایمان شما را تباه نمی کند، و خداوند نسبت به مردم رؤوف و مهربان است. » [۱۴۴]

پیغمبر اسلام (ص) می دانست که کعبه قبله مسلمانان است، و این که بیت المقدس قبله ای موقتی است، و به همین سبب چشم به راه رسیدن فرمان

خدا برای رو کردن به کعبه در نماز بود، ولی آشکارا این را از خدا طلب نمی کرد، چه وی رسول بود و می بایستی رساننده پیامهای الهی باشد و از خود چیزی بر آنها نیفزاید؛ پس خدا آنچه را که پیغمبرش دوست می داشت تحقق بخشید و گفت:

« قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ - ما رو گرداندن تو را در آسمان می بینیم، پس تو را به قبله ای متوجه می سازیم که از آن خشنود شوی؛ روی خود را به سوی مسجد حرام بگردان، و هر کجا باشید روهای خود را به آن سو کنید. یعنی نماز را به سوی مسجد الحرام و در نتیجه خانه کعبه بگزار؛ و اما در بند اهل کتاب مباش، چه آنها حق را می دانند و با آن مخالفت می کنند.

« وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ - و کسانی که کتاب به ایشان داده شده، می دانند که این حق و از جانب پروردگارشان است،» ولی با علم خود مخالفت می کنند، ولی خدا به زودی آنان را کیفر خواهد داد:

« وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ - و خدا از آنچه می کنند غافل نیست.»

چرا قبله یگانه نشده است؟

[۱۴۵]

و این سؤال باقی می ماند که: چرا برای همه پیوستگان به رسالتهای الهی یک قبله معین نشد؟ آیا این گونه بهتر نبوده است؟ آری، چنین گونه بهتر است، ولی مشکل در آن است که بسیاری از آنان هواهای نفسانی خویش را وارد در دین می کنند و دین را به میل خود تغییر می دهند.

۱/ « وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ - هر آیه و نشانه ای که برای اهل کتاب بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد، و تو (نیز) از قبله ایشان پیروی نخواهی کرد، و گروهی از آنان پیروی از قبله گروه دیگر نخواهند کرد.»

ص: ۲۶۶

بدان سبب که رسالتهای آسمانی را به میل و مصلحت خود تحریف می کنند، و-ای رسول خدا- بر تو است که در پیروی از حق سخت ایستادگی کنی و در برابر فشارهای اهل کتاب تسلیم نشوی، از آن روی که دانایی و حق با تو است.

« وَ لَئِنْ أَتَيْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ - و اگر پس از علمی که به تو رسید پیروی هوای نفس ایشان کنی، آن گاه از ستمکاران خواهی بود. » و چه کسی نسبت به مردمان و نسبت به خودش ستمکارتر از پیشوایی است که علم خود را فروگذارد و به پیروی از هوای نفس پردازد؟ [۱۴۶]

و آن کسان که کتاب خدا را تحریف و آن را بر خلاف حقیقت تفسیر می کنند، بدان سبب به این کار نمی پردازند که علم ندارند، بلکه آنچه کم دارند ایمان کافی نسبت به آن کتاب است و شجاعت ایستادگی در برابر هوسهای نفسانی.

« الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ - کسانی که به آنان کتاب داده ایم، به همان گونه که فرزندان خود را می شناسند و می دانند، آن را نیز می شناسند و می دانند؛ و گروهی از ایشان، با آنکه حق را می دانند، آن را پوشیده نگاه می دارند. » [۱۴۷]

به همین سبب بر ما واجب است که این منحرفان را پیشوایان خود قرار ندهیم، یا به خاطر رهایی از بی ایمانی ایشان، در حق شک نکنیم از آن روی که آنان بر خلاف علم خود عمل می کنند؛ لازم است از عقلهای خودمان پیروی کنیم و به حق راستینی که خدا وحی کرده است معرفت پیدا کنیم.

« الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ - آنچه از پروردگار تو رسیده حق است، پس مبادا که از شک کنندگان (در حق) باشی. » آن کس که مدعی مرد دین بودن است، بشری است که گاه شهوتها او را

می فریید و دین را با وجود علم داشتن به آن تحریف می کند، و بنا بر این واجب است که پیروی ما از مرد دین به صورت مطلق نباشد، بلکه در حدود راهنمایی / ۱ عقلهایمان و معرفتی باشد که به ارزشهای رسالت الاهی داریم.

مرد عادی نمی تواند دریچه های علم را بر روی جان و روان خود ببندد، و کاملاً متکی و متکمل بر اصحاب علم شود، چه این ممکن است سبب فروافتادن وی در مهلکه ها شود، بلکه لازم است به عقل و فطرت خود تشخیص دهد که از چگونه مردی پیروی می کند؛ کسانی که در دنیا زاهدند، و حدودی برای شهوات خود قائلند، و به مخالفت با هواهای نفسانی خویش می پردازند، و نسبت به اوامر خدا اطاعت کامل دارند، تنها کسانی هستند که می توان به ایشان اعتماد کرد و به پیروی ایشان برخاست.

چگونه رستگاری را تأمین کنیم؟

[۱۴۸]

آیا به مجرّد رو کردن به جانب مسجد الحرام می توانیم رستگاری را برای خود تأمین کنیم؟ و آیا می توانیم به تأکید بگوییم که آن کس که رو به بیت المقدس بایستد از دوزخیان است؟ هرگز! اینها مظاهر خارجی عبادت است، ولی عبادت حقیقتی عبارت است از: تسلیم شدن به خدا، و به انجام دادن کار نیک و شایسته برخاستن، و هر چه در امتی عمل صالح فراوانتر باشد، آن امت به خدا نزدیکتر است، و اما قبله تنها یک مظهر خارجی است نه بیش از این.

« وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیُّهَا ۗ - و هر کس را راهی و جهتی و قبله ای است که رویش را به سوی آن می کند، » بعضی به سوی مسجد الحرام و بعضی به سوی بیت المقدس.

« فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ - پس به انجام دادن کارهای نیک شتاب کنید، » که هدف رسالتها همین است، و چنان نباشد که مجادله کردن شما درباره قبله جایگزین سبقت گرفتن شما بر یکدیگر در انجام کارهای خوب شود.

ص: ۲۶۸

« أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - هر جا باشید، خدا همه شما را یک جا جمع می کند، خدا بر هر چیز توانا است.» در دیوان داوری خدا، خدا به مقدار جدلیات در ترازوی اعمال شما نگاه نمی کند، بلکه به اندازه اعمال صالح شما نگاه می کند.

۱/

[۱۴۹]

ولی این اندیشه نباید ما را به سست کردن حدود بکشاند، و مثلاً بگوییم که مؤمن به هر جهت که بخواهد می تواند نماز بگذارد. هرگز چنین نیست! بروی لازم است که حدود و مرزهای شریعت را کاملاً مراعات کند، ولی تنها به آنها بسنده نکند، و لذا می بینیم که قرآن بازمی گردد و به رو کردن به سوی مسجد الحرام فرمان می دهد و می گوید:

« وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ - و از هر کجا بیرون آمدی روی خود را به سوی مسجد الحرام کن، و این حق است و از جانب پروردگار تو است، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.» علی رغم مقاومت پیشوایان گمراهی، آن حق است، و تا زمانی که شخص بر حق است، ناگزیر نباید به معارضه مردمان اعتماد کند، هر اندازه آنان خود را بزرگ بدانند و در دین سابقه دراز داشته باشند.

[۱۵۰]

سپس قرآن درباره ضرورت استقلال فکری و نرسیدن از مردم در بیان آنچه حق است تأکید می کند و می گوید:

« وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ - و از هر جا بیرون آمدی روی خود را به سوی مسجد الحرام کن، و هر جا باشید رو به سوی آن کنید، تا مردم را بر شما حجتی نباشد، مگر کسانی از ایشان که ستمکار شدند.» این ستمکاران، خواه شما پیرو حق باشید و خواه پیرو گمراهی، به زودی به احتجاج و مجادله با شما خواهند پرداخت، پس بایستی آنان را از حساب حذف کنید و

ص: ۲۶۹

درباره ایشان فکر نکنید؛ همانند مردمان می مانند و به اندازه اهمیت مسجد الحرام آگاه می شوند، و خواهند پرسید که چرا شما هنوز بر رو کردن به بیت المقدس باقی مانده اید، در صورتی که اهمیت درجه دوم دارد؛ اکنون به مسجد الحرام بازگردید تا این مردم را حجتی علیه شما نباشد، مخصوصاً از این روی که آنان غالباً از کسانی هستند که مسجد الحرام را احترام می گذارند، و تا زمانی که انسان بر حق است و می تواند بیشتر مردمان را از طریق برنامه سالم و عمل صالح به حق جلب کند، نباید از گروهی بترسد که از طبقه ۱/ تحریف کنندگان دین به شمار می روند:

« فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اِحْشَوْنِي وَ لِأَيِّ نِعْمَةٍ عَلَيَّكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ - پس از ایشان مترسید و از من بترسید، و برای آنکه نعمت خودم را بر شما تمام کنم، و باشد که راه یابید.» خلاص شدن از ظلم ستمکاران، و استقلال فکری و اجتماعی (با جدا بودن قبله) نعمت است، و در عین حال راهیابی به قبله ای برتر، یعنی خانه کعبه و مسجد الحرام.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۷]

اشاره

كَلِمًا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱)
 فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳) وَ
 لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ (۱۵۴) وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ
 الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ
 صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

۱/

ص: ۲۷۰

۱۵۱ [أرسلنا]

ارسال روانه کردن کسی با پیام و رسالتی، و او را بر آن داشتن که پیام را به مقصد آن برساند.

[یتلوا]

تلاوت، گفتن و ادا کردن کلمه است بنا بر اسلوبی منظم، و اصل آن به اتباع است، و از آن است «تلاه» یعنی در پی او آمد.

[یزکیکم]

و تزکیه نسبت دادن به فزونی کارهای نیک است.

۱۵۲ [فأذکرونی]

ذکر یعنی به یاد آوردن به معنی حضور معنایی در ذهن و جان است، گاه بر قلب می گذرد و گاهی بر زبان، و بیشتر استعمال آن در یاد آوردن پس از فراموشی است، و اصل آن آگاه کردن است.

[اشکروا]

شکر و سپاس و اعتراف کردن به نعمت است.

۱۵۴ [سییل]

سییل راه است، و سییل الله، خواسته ها و امور پسندیده خدا. □

ص: ۲۷۱

و بردباران را مژده ده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای امت اسلامی شخصیتی متمایز از سایر امتهاست، حتی آنکه حامل رسالت خدا باشد. و مهمترین چیزی که سبب تمایز این امت است، رسالتی است که خود نعمتی از خدا است، چنان که برانگیخته شدن پیغمبر در آن نعمتی بزرگ است که بر نعمت قبله پیشی داشته و به قوم عرب شخصیت رسالتی مستقل بخشیده است.

نعمت، هر چه بیشتر یاد شود بیشتر دوام پیدا می کند، چرا که یاد کردن از نعمت به گمراهی داشتن آن و اهتمام به همه عوامل مساعد با آن می انجامد، و اما کفران و ناسپاسی نعمت نزدیکترین وسیله برای نابودی است بنا بر این بر ما لازم است که پیوسته نعمت رسالتی را که خداوند متعال به انسان ارزانی داشته و او را از تاریکی به نور بیرون آورده است، در یاد داشته باشیم.

ولی تذکر و به یاد داشتن و یاد کردن به تنهایی کافی نیست، چه می بایستی برای نگاهداری آن بکوشیم، و این کار از راه بردباری و نماز و جهاد در راه خدا و کوچک شمردن مرگ در مقابل نگاهبانی از رسالت و تحمل بعضی از فداکاریهای بشری و اقتصادی و از جان و دل به آن رضا دادن صورتپذیر می شود.

همه اینها سبب آن می شود که هر چه زودتر برکات و رحمتهای خدا به ما رسد.

۱/ این درس مشتمل است بر مهمترین چیزی که امت مسلمان می بایستی از قرآن بیاموزد تا بتواند بر عقبماندگی و خواری پیروز شود.

بر ما واجب است که از دیگر امتهاستقلال داشته باشیم، و لازم است قبله را رمز استقلال خود قرار دهیم و از صبر و صلوات (و نه از کمکهای خارجی) مدد

گیریم، و در راه خدا برای خود قیمتی قابل نشویم و آماده زندگی زاهدانه و سخت باشیم. تنها در این هنگام است که برکات خدا شامل حال ما می شود و رحمت خود را بر ما فرومی فرستد و بر ناتوانی و شکست خوردگی پیروز می شویم.

قبله تازه جزء متمم نعمت رسالت بود، چه رسالت سبب آن شد که امت اسلامی در ردیف امتهای دارای رسالت الاهی قرار گرفت، ولی اشتراک با آنها در قبله از استقلال فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن می کاست، که با جدا شدن قبله صورت اتمام پذیرفت، و به همین سبب خداوند متعال گفت: «وَلِأَنَّكُمْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» که مقصود از آن این است که مسلمانان این استقلال را به یاد داشته باشند و هر چه بیشتر در پیرامون رسالت خدایی گرد آیند، چه هر چه بیشتر در پیرامون آن جمع شوند، استقلال ایشان استوارتر و صفوف آن منظمتر و آراسته تر خواهد شد.

شرح آیات:

اشاره

به همین سبب خدا رسالت را به یاد ایشان می آورد و می گوید:

[۱۵۱]

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ - همان گونه که از خود شما پیامبری در میانتان فرستادیم،» و این فرستاده از بنی اسرائیل نبوده که چشم به راه آن داشتند که رسالت در میان ایشان نازل شود. و این رسول به کارهایی خواهد پرداخت که هدفهای هر رسالت است:

« يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ - تا آیات ما را بر شما فروخواند و پاکیزه تان سازد، و به شما کتاب و فرزاندگی آموزد، و چیزهایی به شما بیاموزد که آنها را نمی دانستید.» این رسالت چیزی است که کارمایه ها و نیروهای شما را به کار انداخت، و یگانگی کلمه به شما بخشید و هسته / تمدن شما شد.

ص: ۲۷۳

هر امت به رسالتی نیاز دارد، و هر چه این رسالت به حقیقت نزدیکتر باشد، آن امت برای برپا داشتن نیرومندتر و شایسته‌تر خواهد شد؛ و در رسالت اسلامی تلاوت آیات خدا به منظور آگاه ساختن آدمی برای توجه به خدا است، و پرورش روح در او به عنوان شالوده‌ای برای بنا کردن ماهیت و طبیعت امت توحیدی محسوب می‌شود.

و پس از یکتاپرستی از راه متوجه کردن انسان به آیات خدا، مرحله تربیت رسالتی برای پاک کردن نفس از متعلقات منفی آن (ویزیکیم) از فردیت و نادانی و شتاب و ترس و سستی اراده و سستی همت و... و... می‌آید.

امتی که نتواند بر جنبه‌های اخلاقی منفی خود پیروز شود، نمی‌تواند از شریعتها و از نظم بهره‌مند شود، و برتری ارادی پیدا کند، و گردن نهادن ارادی آن به پیروی از قوانین دینی شرط اساسی برای هر نظام یا قانون است.

و در مرحله سوم امت نیازمند دو نوع نظام است. یکی نوع ثابت که قرآن آن را به نام «کتاب» می‌خواند، و دیگری آنکه با گذشت زمان تطوّر پیدا می‌کند، و به نظر من همان است که قرآن آن را به نام «حکمت» خوانده است.

اینها شرایط ثابت برای بنا کردن و ایجاد هر امت است، و رسالت الهی همه این شرایط و افزونتر بر آن را جایز است، بدان سان که در برابر امت افقهای تازه‌ای از علم می‌گشاید.

« وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ وَ بِر مَا اسْتِ كِه پيوسته اين رسالت را به ياد داشته باشيم، و نيازمندی خودمان را به آن و سودمندی آن را برای خود از یاد نبريم.

[۱۵۲]

و بنا بر این بر ما واجب است که شکرگزار خدا برای ارزانی داشتن نعمت رسالت باشیم تا خدا ما را از آن بهره‌مند سازد، و خدا را بر آن سپاسگزار باشیم تا بر روشنی ما در آن بیفزاید، و به این نعمت که بهره‌ما ساخته است کفران نورزیم که نعمت ناسپاس مانده از میان می‌رود.

۱/ « فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ - پس به یاد من باشید

ص: ۲۷۴

تا از شما یاد کنم، و از من سپاسگزاری کنید و ناسپاسی و کفران نعمت مکنید.»

از چه چیز مدد بگیریم؟

[۱۵۳]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده اید، از شکیبایی و نماز مدد بگیرید که خدا با بردباران است. اندیشهٔ مدنیت یا رسالت هستهٔ پیدایش امت است، و مسئولیت امت در برابر این اندیشه، به یاد بودن و شکرگزاری است، ولی امت به گروهی از صفات ضروری نیازمند است که برجسته ترین آنها مدد گرفتن از صبر و صلاه یعنی شکیبایی و نماز است، و این همان شکیبایی است که خدا، و در آن هنگام که بنی اسرائیل را در هنگام انجام دادن واجباتی دشوار به داشتن آن فرمان داد.

نماز (صلاه) گسستن از زندگی و توجه کردن و پیوستن به خدا است، بدان سان که آدمی در دنیا به هیچ چیز، جز به خدا و عمل صالح، متکی و متکل نباشد؛ و هر امتی که خواستار پیشرفت است، می بایستی نیروی لازم برای این کار را از خدا و ایمان به او و عمل کردن به دستورهای او و بهره مند شدن از نعمتهای او بر انسان به دست آورد، و اگر چنین بریدنی از جز خدا نباشد، امت تعلیمات رسالت خود و نیروهای ذاتی آن را از دست داده و بر نیروهای خارجی و بیگانه تکیه کرده و از این سرنوشت شوم فنای خود را فراهم آورده است، و صبر و بردباری چشم داشتن به آینده است و چشم پوشیدن از بعضی از نعمتها در زمان حاضر به خاطر دست یافتن به نعمتهای برتر از آن در آینده، و بنا بر این بدون دیدن آینده و چشم به تحقق یافتن آن داشتن و در راه این تحقق کوشیدن، امت پیشرفت نخواهد کرد، چه پیشرفت نیازمند (بهره گیری) از بعضی از نیروها و کارمایه ها در (بازار زمان) است تا بهره در آینده به دست آید.

کشاورز دانه های روزی خود را در زیر خاک پنهان می کند، و سخت در رویاندن و مراقبت کردن از کشته ها تلاش می کند، و چشم به آینده ای دارد که در

ص: ۲۷۵

آن زمین خشک به صورت مزرعه ای بارور درمی آید، پس اگر تلاش و انتظار او نبود، آیا این امکان وجود داشت که به نتیجه ای برسد؟ هرگز! همچنین امت باید که صبر کند، و برای آینده دور به تلاش و کوشش خود ادامه دهد، ۱/ و در آنچه پس از این خواهد آمد، قرآن مثلثایی از صبر برای ما می زند.

اگر بخواهی نمیری

[۱۵۴]

آغاز صبر خرسندی جانی برای فداکاریها است، و قرآن فداکاران در راه خدا را در قلّه مجد و افتخار اجتماعی قرار می دهد تا از این راه دیگران را به راهپیمایی در راه آنان تشویق کند.

« وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ - کشته شدگان در راه خدا را مردگان نخوانید بل زندگانی هستند که شما نمی فهمید. » زنده هستند زیرا کشته شدن آنها را از حیاتی به حیات دیگر منتقل کرده است، از حیات جسمانی به حیات روحانی و از حیات ظاهری به حیات حقیقی، و شهادت نیست مگر دری که از آن به بهشت خدایی وارد می شوند و زندگان هستند زیرا که فرصت زندگی را برای هزاران نفر فراهم آورده اند.

بزرگ منشی و بزرگواری زندگی است، و آزادی زندگی است، و زیستن با خوشبختی زندگی است، و آن کس که در راه این اصول و مبادی دینی بمیرد، در این مبادی زنده است. درختی را که از خاک بیرون آورده اند تا هر شاخه آن پایه درختی تازه شود، نمرده است و هرگز نخواهد مرد، و دانه ای که زیر خاک دفن شده است تا روزی به یک خوشه تبدیل شود، نمرده است و هرگز نخواهد مرد.

شهیدی که زندگی خود را وقف اصول رسالتی خود ساخته، و سپس برای زنده ماندن این مبادی جان خود را از کف داده، نمرده است. و امتی که شهیدان خود را گرامی و یاد آنان را زنده نگاه می دارد، امتی زنده است و هرگز نخواهد مرد.

[۱۵۵]

آنکه شهید از دنیا می رود، زنده است و در نزد خدا روزی خود را

می خورد، و باقی فرزندان امت با اوضاع و احوال دشواری روزگار می گذرانند که آبستن حیاتی شرافت آمیز است، و بر امت لازم است که آماده فداکاری باشد تا بتواند به پیش برود و منابع نیروی آن منفجر شود و پیوستگی و سختی و ژرفی آن را افزایش دهد.

« وَ لَنْبُلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ ۙ وَ الثَّمَرَاتِ - وَ مَا شَمَّا رَا بَا تَرَسٍ وَ كَرَسَنَگِی وَ كَم شَدَن مَالَهَا وَ جَانَهَا وَ مِوَهَا مِی آزمایم. » زندگی سازنده ای است که لازم است امت، پیش از شروع کردن به سیر صعودی آن را بگذرانند، و دوره گردآوری سرمایه برای کسی که خواستار تجارت است یا دوره تحصیل و درس خواندن برای کسی است که می خواهد بصیرت پیدا کند یا عالم شود، و بنا بر این دوره بخشندگی است و در این برهه از زمان واجب است که امت به زیور صبر و شکیبایی آراسته باشد.

« وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ - وَ شَكِيبَايَا رَا مَزْدَه دَه. » [۱۵۶]

« الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ - (یعنی) کسانی که چون مصیبتی به ایشان رسد، گویند ما برای خداییم و همه به او بازمی گردیم. » اینان به خود مصیبت نگاه نمی کنند، بلکه به آن در ضمن چارچوبی کلی می نگرند که در آن قرارشان داده اند، پس - در خلال رسیدن مصیبت - چنان تصور می کنند که در راه خدا مجهز و آماده برای نبرد شده اند، و جانهای خودشان را در مقابل به دست آوردن خرسندی خدا فروخته اند، و کسی را که کالایی را فروخته نرسد که آن را مطالبه کند، و مسلمان راستین در اندیشه تن یا مال خود نیست، از این رو که آن را پیش فروش کرده است، و در پایان همه این چیزها، عاقبت سعادت مندانه ای را پیش خود مصور می سازند که، اگر در راه خدا صبر پیشه کنند، انتظار آنان را می کشد.

هر ضرر و زیانی در راه خدا، می بایستی در چارچوب آن نگرش تاریخی

کلی قرار داده شود که بنا بر آن خسارت در برابر دستاوردهای بزرگی که چشم به راه امت در آینده است، بسیار کوچک جلوه گر می شود. سپس مگر نه آن است که آدمی را خدا از نیستی آفرید، و سپس او را به صورت چیزی قابل ذکر در آورد؛ مگر نه این است که این آدمی، دیر یا زود، به خدا بازمی گردد؟ پس جزع و فزع کردن بر مصیبت‌هایی که ناگزیر باید به صورتی یا به صورت دیگر به او برسد، برای چیست؟ [۱۵۷]

پاداش شکیبایان چیست؟ صلوات و برکاتی از پروردگارشان است؛ خدا به ایشان نزدیک است و آنان را دوست می دارد و برکات خود را به ایشان می فرستد و آنان را مشمول آمرزش خود قرار می دهد و از دشواریهای آینده ایشان می کاهد.

۱/ نخستین پاداشی که شخص بردبار از پروردگار خود دریافت می کند، تأیید این شکیبایی در نزد پروردگار او و کاسته شدن مصیبت حاصل از این صبر برای او و تقویت معنویات وی و سپس عوضی است که از جانب خدا در برابر خسارت به او می رسد و فضل بیشتری که نصیب او می شود:

«أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ - درود و برکات و رحمت پروردگار به ایشان می رسد و اینان راهیافتگانند.» اما کسانی که بر مصیبت شکیبایی نشان نمی دهند، راهی به حق پیدا نمی کنند، چرا که خودخواهی ایشان سبب پوشیده ماندن حقایق بر آنان است، و جز به جوانب آسان رسالت خدا به چیز دیگری نگاه نمی کنند، و در نتیجه از این رسالت بی بهره می مانند، و خدا دینی را بر نمی انگیزد که بدین گونه همه اش راحتی و خواب و مصلحت‌های شخصی بوده باشد!! این مهمترین نقص امت اسلامی امروز است، که به رسالت خدا کفر می ورزد، و روزه و نماز را کنار گذاشته، و از شهادت در راه خدا بی‌مناک است، و به زیور صبر آراسته نیست، و لذا عقب افتاده و خوار بر جای مانده، و بدبختیها و مصیبت‌ها پیاپی بر سرش فرومی ریزد، و اگر خواستار رستگاری باشیم، می بایستی با احتیاط و نیرومندی به این تعالیم بازگردیم.

[سوره البقره (٢): آيات ١٥٨ تا ١٦٧]

اشاره

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَاجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ
 (١٥٨) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
 (١٥٩) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (١٦٠) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ
 أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (١٦١) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (١٦٢) وَإِلَهُكُمْ
 إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (١٦٣) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي
 الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ
 السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (١٦٤) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ
 الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (١٦٥) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ
 اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (١٦٦) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنْ لَدُنَّا كَرَّةً فَنتَبَّرًا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا
 كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (١٦٧)

١٧

١٧

١٧

معنای واژه ها

[۱۵۸] الصفا

صفا، در اصل به معنی سنگ نرم و مأخوذ از صفو و واحد آن صفاه است، و به قولی صفا هر سنگ است که گل یا خاک با آن آمیخته نباشد، و اشتقاق آن از صفا یصفو به معنی مصدري خالص بودن است.

[المروه]

در اصل، سنگ سخت یا نرم است و به قولی سنگریزه است. و مرو گیاهی است که در اصل معنی آن صلابت است. و صفا و مروه نام دو کوه است.

[شعائر]

مفرد آن شعیره به معنی علامتها و جاهای انجام دادن اعمال. و شعائر الله جاهای عبادت خدا است و هر یک را مشعر آن عودت می نامند. جایگاه اعمال حج در موقف و سعی و منحر از اقسام این مشعرا است.

[حج]

حج در لغت به معنی قصد است بر وجه تکرار. و در شریعت قصد رفتن به خانه خدا است با عمل مشروع از احرام و طواف و سعی و وقوف در دو موقف و جز اینها.

[اعتمر]

عمره به معنی افزایش در آبادانی و عمارت است، از آن روی که زایر با زیارت خود سبب آبادانی مکان می شود، و در شرع به معنی زیارت خانه خدا با عمل مشروع است.

[جناح]

منحرف شدن است از حق «جناح الیه جنوحا»

ص: ۲۸۰

یعنی به او مایل شد.

[یطوّف]

طواف به معنی چرخیدن پیرامون چیزی است و طایف از آن است. و در عرف شرع گشتن بر گرد خانه کعبه است.

[تطوّع]

به دلخواه و میل، چیزی بخشیدن و کاری انجام دادن.

۱۶۰ [تابوا]

توبه به معنی پشیمانی از انجام کاری است، و آن حسرت خوردن بر وقوع آن کار و عزم برای ترک بازگشت به آن است.

[اصلحوا]

صلاح در عمل، پاک بودن آن است از چیزی که با آن آمیخته سبب زشتی و بدی آن شود.

۱۶۲ [ینظرون]

انظار به معنی مهلت دادن به امید این که در خلاص نظر شود، و اصل نظر به معنی طلب است، و نظر به چشم به معنی طلب با چشم است.

۱۶۴ [اختلاف]

نقیض اتفاق است. و اختلاف شب و روز به معنی در خلف و پشت سر یکدیگر آمدن است، و به قولی در اختلاف جنس، همچون اختلاف سفیدی و سیاهی.

[الفلک]

به معنی کشتی است و به مفرد و جمع گفته می شود. و فلک فلک آسمانی است و هر مدوری فلک است و به قولی اسم برای دوران است.

[بث]

به معنی از هم جدا کردن و پراکندن است.

[دابه]

از ديب به معنی جنيدن است، و دايمه يعنی مخلوق جنبنده.

[تصريف]

به معنی گرداندن و «صرف الدهر» تقلب

ص: ۲۸۱

آن است و جمع آن صروف می باشد.

[۱۶۵] انداد

:به معنی شبیه ها و نظیرها، و گفته اند که به معنی اضداد هم است.

[حب]

:به معنی دوستی و خلاف بغض است، و محبت به معنی اراده است و اگر بگوییم «احب زیدا» مقصود این است که خواهان منافع اویم یا او را مدح می کنم. و «احب الله زیدا» یعنی خدا ثواب و بزرگداشت او را می خواهد. و «احب الله» یعنی خواستار فرمانبرداری از اوامر اویم.

[۱۶۶] تبرأ

:تبرؤ در لغت پشت کردن و دور شدن بر اثر دشمنی است و «تبرأ الله من المشركين» یعنی خدا به سبب دشمنی با مشرکان آنان را دور کرد و اصل آن جدایی است همچون «برأ من مرضه».

[اتبعوا]

:اتباع، طلب اتفاق است. در «اتبعه ليلحقه» مقصود، آن است که با هم به جای مورد نظر برسند.

[تقطعت]

:تقطع دور شدن بعد از اتصال و پیوستگی است.

[الاسباب]

:سبب رسیدن به چیز دور از دسترس به وسیله چیزی است که آن را ممکن سازد، و ریسمان را از آن روی سبب می گویند که با آن آب دور از دسترس را از ته چاه بالا می کشند.

[۱۶۷] کره

:بازگشت.

[حسرات]

:حسرت به معنی پشیمانی شدید است.

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یادآوری نعمتهای خدا، و در طلیعه آنها قبله، رمز استقلال است، و به همین گونه رسالت از نعمتهای بزرگ بر امت است. این تذکر محور گفتگو در درس گذشته بود که از آن به مدد گرفتن از صبر و صلاه یا بردباری و نماز رسیدیم.

در این جا خداوند متعال صفا و مروه را به یاد ما می آورد که حاجیان میان آن دو پاره کوه یکی از اعمال حج یعنی دویدن (سعی میان صفا و مروه) را به انجام می رسانند، و این عمل یادآور دویدن در همین موضع و تحمل و بردباری سختی از طرف هاجر مادر اسماعیل پیغمبر (ع) است که عاقبت آن رستگاری وی در آخرت خواهد بود.

ولی امت گاه گرفتار سستی و رخوت می شود، و در این صورت به پاره ای از اندیشه های منفی تشبث پیدا می کند، و از جدی بودن در عمل و فداکاری در راه خدا دور می شود. و این گونه اندیشه ها را گروهی از نیم مردان دین که بهره ای از کتاب دارند، تجسم می بخشند و هدایت الاهی را از مردم پنهان نگاه می دارند.

پس از آنکه خدای متعال آنان را از عاقبت این کار بیم می دهد و از آن بر حذرشان می دارد، به بیان ضرورت توحید و دور بودن از شرک می پردازد، و این که هر ۱/ پیروی از جز خدا شرک است، و بلکه هر شنیدنی از جز خدا شرک است. روز قیامت را برای ما مجسم می سازد که در آن کسانی که در دنیا پیروانی از ایشان تبعیت می کردند، از آن پیروان بیزاری نشان می دهند، و این پیش از آن است که پیروان بگویند اگر ما به دنیا باز گردیم از ایشان بیزاری خود را نشان خواهیم داد.

بنا بر این در دنیا بر ما واجب است که رؤیت خود را تباه نسازیم و از هر کس که از

خدا سخن می گوید نسنجیده پیروی نکنیم، بلکه باید با خود بیندیشیم که از چه کسی تبعیت می کنیم و چگونه باید به این کار پردازیم.

این درس مکمل درس گذشته است که به شرایط نهضت امت ارتباط داشت، چه از آشکارترین این شرایط وحدت توجیه فرهنگی برای امت است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۵۸]

چنان که در آیات دیگر آمده، خدا به ابراهیم فرمان داد که همسر خود هاجر و پسرش را در درهٔ لم یزرعی در مکه ساکن کند و سپس خود آنان را ترک گوید. ابراهیم و همسرش هر دو فرمان خدا را اجابت کردند، و چون هاجر در محل سکونت خود مستقر شد، طفل شیرخوار او تشنه و خواستار آب شد. هاجر به جستجوی آب برخاست و قطره ای آب نیافت، و در آن جا دو کوه وجود داشت که هاجر میان آنها در طلب آب می گشت و در صدد آن بود تا کسی را بیابد و از او برای رفع تشنگی فرزندش مدد بگیرد؛ و چون هفت بار دویدن میان آن دو کوه پایان یافت، آثار آب را در زیر پای فرزندش اسماعیل مشاهده کرد. پس خداوند متعال دویدن میان این دو کوه را به یاد بود آن حادثه از آداب سفر حج قرار داد تا همچون نشانه ای برای یادآوری از هاجر و رمزی برای سعی و تلاش آدمی در راه خدا بوده باشد. ولی مشرکان دو پاره سنگ بر صفا و مروه گذاشتند و داستانی خرافی برای آن تراشیدند و آن سنگها را می پرستیدند و به خاطر آنها میان دو کوه به دویدن می پرداختند؛ و بنی اسرائیل طواف میان دو کوه را به مناسبت آنکه مردمان جاهلیت دو بت بر روی دو کوه قرار داده بودند، و همی بیش نمی دانستند، و آیه ای در ابطال این تصور بدین صورت نازل شد:

« إِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ - همانا صفا و مروه از شعائر الهی هستند. » شعیره همان نماد است، زیرا راهنمای ایمان است و به مکان عبادت اطلاق می شود، همچون نماز و حج و نظایر آن. طبرسی (رض) در مجمع البیان

ص: ۲۸۴

می گوید: هر نشانه ای برای عبادت اعم از دعا یا نماز یا جز آن، مشعری است برای این عبادت الهی.

« فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا - پس هر که حج خانه کند، یا عمره گزارد، باکی بر او نیست که بر آنها طواف کند، » ۱/ و میان آن دو به گونه ای دویدن پردازد.

« وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا - و هر که از روی میل کار نیکی کند، » که هاجر چنین کرد و به سعی میان صفا و مروه پرداخت، « فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ - (بداند) که خدا سپاسگزار و دانا است. »

رسالت علم

[۱۵۹]

رسالت علم آن است که در زندگی آدمی خدمتگزار هدف او باشد، ولی اگر این علم در راه منافع خصوصی به کار افتد، وبالی بر اجتماع و وبالی بر دارنده آن خواهد شد، و چنین عالمی هر چه زودتر در برابر مردم و تاریخ کارش به رسوایی خواهد کشید و مردمان او را طرد خواهند کرد.

قصه صفا و مروه مثلی است برای آنچه علم می تواند از لحاظ گمراه کردن مردم انجام دهد، که آن را از یک رسم و شعیره دینی به یک عمل حرام مبدل ساخت.

پس از این قصه و تا امروز علمای بدی را می یابیم که حقایق را از مردم پنهان نگاه می دارند و به امانت بزرگ علم خیانت می کنند.

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ - کسانی که نشانه های فرورستاده ما را که در کتاب آشکار کرده ایم و نیز راه و هدایت ما را پنهان می کنند. » کتاب، برای گروه معینی نازل نشد، بلکه راهنمای همه مردم است، و کسانی که تشریحات مفصل (بیّنات) یا ارزشهای خلاصه شده (الهدی) آن را از مردم پنهان نگه می دارند:

ص: ۲۸۵

۱/ « أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ - کسانی هستند که خدا و لعنت کنندگان آنان را لعنت می کنند. » [۱۶۰]

و علمای سوء (بد) در برابر خود فرصتی برای بازگشت به رحمت خدا و بخشش مردم دارند، و آن پرداختن ایشان به سه کار است:

نخست: توبه است و اقرار کردن به خطاهای گذشته و آماده شدن برای جبران آنها.

دوم: اقدام عملی برای تصحیح آن خطاها و ترمیم و اصلاح آنها.

سوم: بیان همه حقایق، حتی آنها که مخالف با مصالح خودشان و قومشان است.

« إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - جز آنان که بازگشتند و نیک شدند و این کار را آشکار کردند، پس توبه آنان را می پذیرم، و من توبه پذیر مهربانم. » زیان عالم سوء در اجتماع بسیار است، چه، گاه سبب منحرف شدن گروه پرشماری از مردم می شود، و لذا پذیرفته شدن توبه او دلیل بر آن است که خدا بسیار توبه پذیر و رحیم است، و گرنه توبه چنین مردی که سلاح علم را علیه مردم به کار انداخته است، آسان نیست.

جزای علمای بد

[۱۶۱]

بازگشت مرد علم فاسد به صلاح سخت دشوار است، چه به زودی در میان مردم به مجرم بودن شهرت پیدا می کند، در صورتی که سخت کوشیده است تا لباس قدیس بودن علمی را بر تن کند، و اگر توبه ناکرده از دنیا برود، کافر از دنیا رفته است و جزا و کیفری که خدا خواهد داد بسیار بدتر است:

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ - کسانی که کافر شدند و کافر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر ایشان است. »

ص: ۲۸۶

« خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ - جاودانه در آن می مانند و شکنجه آنان سبک نمی شود و مهلتی به ایشان داده نخواهد شد. » هرگز به اینان اعتنایی نمی شود، بلکه به شدیدترین صورت خواری و اهانت می بینند، و هرگز کسی به آنان نظر نمی کند، ۱/ بدان سبب که دین را در دنیا برای دستیابی به مقام و ریاست و جاه و جلال در میان مردم تحریف کردند و خداوند با خواری و ذلت به آنان کیفر خواهد داد.

فرهنگ توحیدی

بر مسلمان واجب است که فرهنگ خود را از خدا یا آن کس که مأمور از جانب خدا است کسب کند، و توحید خالص همین است، و قرآن در این جا سبب این توحید (فرهنگی) را بیان می کند و می گوید:

« وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - و خدای شما خدای یگانه ای است که جز او خدایی نیست، و او بخشنده مهربان است. » و چون خدا یگانه است، فرمانبرداری از او و پیروی از فرستاده اش واجب است، و ما حق آن نداریم که برای خود کسانی را که به گونه ای در اجتماع آبرویی پیدا کرده اند انتخاب کنیم و به پیروی از اوامر آنان پردازیم، و برای آنکه قرآن این اندیشه را به خوبی در جان ما جایگزین سازد، ما را به فطرتمان متوجه می سازد، و دستور می دهد که در آیات و نشانه های خدا در آسمان و زمین نگاه کنیم، و مخصوصا به یکی از آنها که منعکس کننده رحمت گسترده پیوسته او است توجه داشته باشیم.

این آیات ما را به آن می خوانند که تنها به خدا توجه کنیم، و شریکان و نمایندگان تراشیده شده برای او را به دور افکنیم، و این دعوت با فطرت استوار آدمی در دوست داشتن کسانی که در حق او نیکی کرده اند پیوستگی دارد، و آیا چه کس جز خدا این هدف احسان و نیکی را که در سراسر زندگی از آن برخوردار می شویم

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - در آفرینش آسمانها و زمین، » با این عظمت و شکوه و دقت، « وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ - و در پیایی هم آمدن شب و روز، » و آیت رحمت و حکمت و قدرتی که در آن است، ۱/ « وَ الْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ - و در کشتی که دریا را می پیماید و به مردم سود می رساند، » از جابه جا کردن مردم و انتقال دادن کالاهای ایشان به همه جای زمین، « وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا - و در آبی که خدا از آسمان فرودستاده و زمین را، پس از مرگ آن، با این آب زنده کرده، » و این که چگونه زندگی و جریان دنیا را به صورتی تنظیم کرده است که آب در آن بخار می شود و به صورت ابرهایی درمی آید که باد آنها را به هر جا که نیاز به آن است می برد، و آب گوارایی از آن برای نوشیدن جانوران و مردمان و زمین فرومی ریزد و به گونه های مختلف به مردمان سود می رساند، « وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ - و در آن هر گونه جنبنده را پراکنده ساخت، » که جان در تن دارد، از مورچه کوچک و کوچکتر از آن گرفته، تا فیل و بزرگتر از آن، و پرندگان و درندگان و ماهیان، و هر یک را به صورتی خاص روزی می رساند و از سودی برخوردار می دارد، که همه آنها برای هدفی معین آفریده شده اند، و اسباب زندگی تا زمانی محدود بر ایشان آماده است، « وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لِآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - و در گرداندن و جابه جا کردن بادهای، و در ابری که میان آسمان و زمین مسخر است، آیاتی است که برای گروهی که خرد خود را به کار اندازند، اینان کسانی هستند که از نیروی خردی که خدا به ایشان ارزانی داشته است به صورت درست بهره برداری می کنند، و به میانجیگری این آیات به رحمت

گسترده و دایمی خدا می نگرند، و می دانند که تنها خدا شایسته دوست داشتن او و فرمانبرداری از فرمانهای او و سر به سجده نهادن در برابر او است، و تنها او و نه شریکان مجعول و ساختگی او است که باید همچون دوست و ولی و سرور پذیرفته شود.

[۱۶۵]

کسانی که خرد خود را به کار نمی اندازند، با وجود داشتن آن، از وجود این خرد و عقل بهره ای عایدشان نمی شود؛ اینان پروردگار خود را نمی شناسند، بدان سبب که با نظری جامد و متحجر به جهان هستی می نگرند که از حدود ظواهر آن فراتر نمی رود، و هیچ ژرف نگری در دلالتهای این ظواهر ندارند. و لذا اینان یا اصلاً ایمان ندارند و یا اگر ایمانی به خدا دارند بسیار سطحی است.

۱/ « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ - و پاره ای از مردم جز خدا کسان یا چیزهایی را به خدایی برمی گزینند و آنها را همچون خدا دوست می دارند. » برای نگرش جامدی که دارند، مثلاً، به جای آنکه به پرستش و نیایش خدا برخیزند که خورشید را آفریده و به سیر آن نظم و ترتیب بخشیده، به نیایش و پرستش خود خورشید می پردازند. برای چه؟ برای آنکه تنها به ظاهر خورشید می نگرند بی آنکه از وجود آن به وجود خدا استدلال کنند؛ و به همین گونه به اصحاب مال و مقام و علم نگاه می کنند بی آنکه در این اندیشه بیفتند که همه آنان بندگان خدایند، و آنکه این نعمتها را به آنان ارزانی داشته خدا است، و برای ایشان شایسته تر آن است که مستقیماً با خدا ارتباط برقرار کنند و نه این که به جانهای خودشان اجازه دهند که به پرستش این میانجیهای نعمت الاهی پردازند.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ - و کسانی که ایمان آورده اند، دوستی ایشان نسبت به خدا شدیدتر است. » و علی رغم پیدا شدن علاقه ای میان ایشان و صاحبان مال و جاه و علم، به خود اجازه آن نمی دهند که بنده این کسان باشند، بلکه پیوسته مرتبط با خدا با

ص: ۲۸۹

سختترین پیوستگی و ارتباط باقی می ماند.

« وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا - و اگر ستمکاران (روزی) را در برابر دیده آرند، » یعنی اگر کسانی که با پیروی از شرکای ساختگی خدا و برتر شمردن آنها از خدا به سبب مخالفت با اوامر خدا برای به دست آوردن خرسندی شریکان او از صاحبان شهوت و سلطه و دانش، حقیقت را ببینند، از گمراهی خود باز خواهند گشت، « إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ - (در خواهند یافت) که همه نیرومندی از آن خدا است، و عذاب خدا سخت و شدید است. » [۱۶۶]

این کسان که به جای خدا از آنان پیروی و اطاعت می شود، و با خدا همچون شرکایی در نظر گرفته می شوند، ۱/ این ناتوانان و خائنان، بی هیچ پروایی از یک محافظ درونی، حتی در برابر پیروان خود، از پیروان خود از آنان بیزاری نشان می دهند.

« إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا - در آن هنگام کسانی که از آنها پیروی می شد، از کسانی که پیرو آنان بودند، بیزاری نمودند، » و هم پیروان و هم کسانی که این پیروان از آنان پیروی می کردند، « وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ - عذاب را دیدند و هر سبب و پیوندی در میان ایشان بریده شد. » دیگر ریسمانی که به آن درآویزند و پناهگاهی که به آن پناه برند وجود نداشت.

[۱۶۷]

« وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً - در آن هنگام کسانی که پیرو بودند گفتند: اگر باز گشت به دست ما بود، » یعنی اگر می توانستیم به زندگی دنیا بازگردیم، « فَتَنَّا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا - از آنان به همان گونه که از ما بیزاری

ص: ۲۹۰

جستند، بیزاری می جستیم.» این است پایان کار کسی که جز خدا شریکانی برای او می گیرد و آنان را همچون خدا دوست می دارد، و به جای فرمان خدا از ایشان فرمان می برد. عاقبت این کار پشیمانی است، و گفتن این که کاش به دنیا بازمی گشتیم و پیروی از آنها را طرد می کردم، ولی هیئات که بازگشتن وجود ندارد.

« كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِرَاتٍ عَلَيْهِمْ - و چنین است که خدا کارهای ایشان را همچون حسرت‌هایی به ایشان می نماید و جلوه گر می سازد.» « وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ الدَّارِ - و آنان از آتش بیرون نتوانند آمد.» در امت اسلامی ناگزیر باید مراکز نیرو (انداد و شریکان خدا) از میان برود، و در یک خط ۱/ راست توجه به خدا صورت‌پذیر شود، و جز به فرمان خدا از کسی پیروی نکنند، و دوستی خدا برای هر کس پیش از دوستی دیگران، خواه نیرومند خواه ضعیف، بوده باشد. چنین اجتماعی اجتماع آزاد به کاملترین معنی کلمه است، و در درسهای آینده تفصیل این معنی خواهد آمد.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۶۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمِمَّا أَهَلَ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرُ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنْ أَلَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابُ بِمَا كَفَرُوا فَكَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶) لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآلَمَلَّئِكَهَ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْتَغَى السَّبِيلَ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

۱/

معنای واژه ها

۱۶۸ [خطوات]

:جمع خطوه به معنی گام و قدم است. و

ص: ۲۹۲

خطوات الشيطان یعنی آثار و جاهای پای او.

[۱۶۹] [السوء]

هر فعل زشت در نظر عقل یا شرع، و قبیح و زشت را بدان سبب سوء گویند که عاقبت بد دارد.

[الفحشاء]

فاحشه و قبیحه و سیئه همچون یکدیگرند؛ و هر چه از حد بگذرد فاحش است، و هر چه موافق حق نباشد فاحشه است.

[۱۷۰] [الفینا]

یعنی به آن برخوردیم و آن را یافتیم.

[۱۷۱] [ینعق]

بانگ زدن و درماندن.

[۱۷۳] [أهل]

اهلال در ذبح کردن به معنی بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم است؛ مشرکان در این مورد نام بتان را به زبان می آوردند و مسلمانان نام خدا را.

[اضطر]

اضطرا، هر کاری است که بر هر کس وارد شود، نمی تواند از آن جلوگیری کند، همچون گرسنه شدن در آدمی.

[۱۷۷] [البر]

مهربانی و احسان و صدق و ایمان و تقوی، و ریشه آن، گستردگی است و برّ به معنی بیابان از آن است.

[المسکین]

آن کس که مالی ندارد؛ درویش.

[الفقیر]

آنکه مال به اندازه کافی ندارد.

[ابن السبیل]

:آنکه در سفر محتاج شده و به او می توان از زکات سهمی داد. و به قولی به معنی مهمان است.

[الرقاب]

:جمع رقبه به معنی ریشه گردن است و از همه بدن با این کلمه تعبیر می کنند، همچون «فتح‌ریر رقبه» یعنی آزاد کردن یک بنده.

[البأساء]

:بؤس به معنی فقر است.

ص: ۲۹۳

در درون خوشی است.

۱/

چگونه بتهای کفر را بشکنیم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

جامعه آزادی، جامعه پیشرفت و رفاه است، و قرآن حکیم میان آزاد شدن از پیروی شیاطین ثروت و سلطه و دین، و بهره مندی کامل از نعمتهای پاکیزه زندگی ارتباطی برقرار می کند.

این شیاطین، روزیهای پاکیزه را بر مردم حرام می کنند، و این یا از نادانی آنان سرچشمه می گیرد و یا از این که می خواهند آنها را مخصوص خود قرار دهند، و یا بدان سبب است که می خواهند مردمان ضعیف و مغلوب بمانند، ولی خدا همه چیزها را برای ما آفریده، و بر ما است که برای دست یافتن به آنها تلاش کنیم و موانع را از سر راه خود برداریم.

آیه نخستین به صراحت مردم را به بهره مند شدن از آنچه در زمین است دعوت می کند، و این خود دعوتی ضمنی برای شکستن سدهای عبودیت است که در قرآن به فرمان شیطانی مربوط می شود که مردمان را به کارهای بد و زشت فرمان می دهد، و در آیات بعدی دو مثل از فرمانبرداری از شیطان می آید که نخستین آنها پیروی از ۱/ پدران و نیاکان است، و دومی پیروی از مردان دینی است که کتاب خدا را تحریف می کنند، و در آیه اخیر قرآن از آن نگرش قشری سخن می گوید که این دسته از علمای باطل به آن سفارش می کنند و از این طریق دین را از روح و نور و راهنمایی آن تهی می سازند.

امت اسلامی در زمان حاضر از آن عقب ماندگی رنج می برد که در حقیقت، چیزی جز صورت ساده ای از عدم بهره مندی از نعمتهای خدا نیست، و این

خود به سبب آداب و عادات کهنه و طرز تصورهای نادرست در تفسیر دین پیدا شده است. امت ما باید پیش برود تا از نعمتهای خدا بهره مند شود، و موانع برخاسته از آداب و رسومی را که به نام دین خوانده می شود و بیش از آنچه تصور شود از دین به دور است، از سر راه خود در این پیشرفت بردارد.

شرح آیات:

اشاره

[۱۶۸]

پیش از هر چیز لازم است برای آزادی هدفی عالی در نظر بگیریم.

آن آزادی اجتماعی که مخصوص اسلام است و آیه های درس سابق ما را به آن دعوت کرد (یعنی طرد کردن شرکای خدا) هدفی دارد که عبارت از متنعم شدن به نعمتهای الهی است، و خدا با وضوح و صراحت کامل همه مردم را از مؤمن و کافر می خواند و می گوید:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا - ای مردم! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید. » و بدین گونه اصل را در چیزها حلال بودن می داند تا زمانی که ثابت شود حلال نیست و حرام است و تعبیر با (مِمَّا فِي الْأَرْضِ) تعبیری است که دلالت بر مطلق بودن می کند، و همین است که نظر مثبت قرآن را در زندگی منعکس می سازد.

خدا چنان می خواهد که ما از زندگی بهره مند شویم، ولی شیطان ما را از این بهره مندی باز می دارد، و میان انسان و نعمتهای خدا سدها و موانعی پدید می آورد، و بر انسان واجب است که پیروی شیطان نکنند و در برابر او مقاومت نشان دهد. به همین گونه است کار دیگر شیطان که آراستن هدفهای پلید و اسراف و آزمندی است و همه آنها مانعی برای بهره مندی کامل و سالم از خیرات و نیکیهای زمین به شمار می رود.

« وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ - و در پی شیطان گام مگذارید که او دشمن آشکار شما است. » ۱/ او نمی خواهد که شما از نعمتهای زندگی بهره مند شوید، پس چرا از او

ص: ۲۹۵

پیروی می کنید؟ کسانی که از کشت زمین به این دلیل که متعلق به فلانی است جلوگیری می کنند، و کسانی که بازرگانی را از رونق می اندازند و موانعی بر سر راه خدا قرار می دهند، دشمنان انسانند، و آن کسان که مانع آبادانی زمین می شوند دشمن انسانند، و بر انسان لازم است که از دشمنان خود تبعیت نکند.

قوانین شیطانی

[۱۶۹]

و در هنگام گسترش یافتن قوانین و رسومی که شیطان آنها را وضع می کند، مشاهده می کنیم که آنها به سه دسته تقسیم می شوند؛ بعضی از آنها (قوانین سوء) از بهره گیری از زندگی ممانعت به عمل می آورند، همچون بیشتر قوانین بازرگانی و کشاورزی جدید که برای جلوگیری از فعالیت مردم وضع می شود و مقصود از آنها برقرار ماندن تسلط مراکز قدرت (شیاطین زمین) بر مقدرات مردم است، و همچون مثال ساده ای از آن این که رؤسای عشایر که نیرومند شده بودند، قسمتی از اراضی محل چریدن دامها را به نام قره برای خود اختصاص می دادند و چراندن گوسفندان مردم قبیله و ایل را از آن منع می کردند، سپس این عمل تغییر شکل یافت و این زمینها به نزدیکترین کسان به پادشاهان اختصاص یافت (تیولهای سلطنتی)، و از آن پس عنوان اراضی خالصه سلطنتی پیدا کرد و سرانجام به صورت املاک خصوصی سرمایه داران بزرگ و همانند ایشان به ثبت رسید.

چنان که مشاهده می شود، همه این قوانین از کشت زمین جلوگیری می کند و بنا بر این عموم مردم از بهره برداری از محصول زمین محروم می مانند؛ و پرسشی که پیش می آید این است که چگونه این شیاطین توانستند مردم را از چیزی که خدا بهره برداری از آن را حلال ساخته است منع کنند؟ پاسخ: این کار را در زیر سایه قوانین یا عرفها یا عاداتهای باطل و نادرست انجام دادند، و بنا بر این ایمان مردم و پیروی ایشان از این قوانین رسمی یا عرفی یا سنتی سبب غیر مستقیم برای بی بهره ماندن ایشان بوده است و از این جا به فکر شیطان و نظامهای ستمگرانه آن می افزیم.

ص: ۲۹۶

۱/ و «سوء بد» به «فحشاء ناحق» تحوّل پیدا می کند، بدان سبب که سلطه و قدرت و ثروت را در دست گروهی از مردم متمرکز می سازد که از آن برای ستم کردن بر مردم بهره گیری می کنند.

و فحشاء لباس دین بر تن می کند، و این کار به دستیاری سودپرستان (استثمارگران) با بعضی از کسانی که به نام (مردان دین) کلام خدا را تحریف می کنند و کتاب خدا پنهان مانده و نافهمیده باقی می گذارند صورت می گیرد.

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ - (شیطان) به شما فرمان می دهد که بد باشید و کار زشت کنید، و درباره خدا چیزهایی گوید که به آنها آگاهی ندارید.» یکی از مظاهر «سوء» نظامهای باطل است، و همچون آشکارترین مظهر «فحشاء» یعنی ظلم و ستمگری اجتماعی، نتیجه ای از این نظامها و مقررات همراه با تأیید دینی آنها حاصل می شود.

بندگان نیاکان

[۱۷۰]

و نمونه دیگر از این سنتها و قوانین شیطانی پیروی از پدران و نیاکان منحرف است.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ - و چون به آنان گفته شد که از آنچه خدا فرورستاده است پیروی کنید،» که آسایش همگان و آزاد شدن نیروها و سودمندی از نعمتهای زندگی در آن است، «قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا - گفتند: نه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم،» یعنی آنچه در زندگی خود به آن خو گرفته ایم.

«أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ - اگر پدران ایشان چیزی نمی دانستند و راه به جایی نمی بردند (باز هم از ایشان پیروی می کردند؟)»

ص: ۲۹۷

و مثل اینان مثل طوطی است که هر چه را دیگری بگوید، بی آن که چیزی از آن بفهمد، تکرار می کند. اینان قدرت اندیشیدن و استقلال فکری و فرهنگی را از دست داده اند:

۱/ « وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً - و مثل کسانی که کافر شدند همچون مثل کسی است که بانگ بر کسی می زند که جز آواز و صدایی مبهم چیزی نمی شنود. » و این گونه کسان در واقع، « صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ - کر و گنگ و کورند و چیزی نمی فهمند. » زیرا فایده گوش و زبان و چشم، شناخت است و اگر شناختی نباشد احساسی نخواهد بود.

این یک مثل بود از مردمی که از استقلال بهره ای ندارند، و از پرستش کسانی جز خدای یگانه هنوز آزاد نشده اند، و در نتیجه از موهبت عقلی که خدا به ایشان ارزانی داشته بهره ای نمی برند.

و مثل دیگری که قرآن می زند، از واقعیت پیروی از مردان دین تحریف کننده کلام خدا است، و آنان نیز صورت دیگری از واپسماندگی اجتماعی محسوب می شوند که نظامهای فاسد را تأیید می کنند؛ و پیش از آنکه قرآن این مثل را بزند، باز می گردد و ما را به بهره مندی از نعمتهای خدا فرمان می دهد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید، از پاکیزه هایی که روزی شما کرده ایم بخورید. » و باشد که خطاب این مرتبه تنها متوجه مؤمنان است، در صورتی که در آیه پیشین جنبه عام داشت، ۱/ و ممکن است هدف کوبیدن و طرد این طرز تفکر بوده باشد که دین عقب ماندگی و ارتجاع و دوری گزیدن از چیزهای پاکیزه است، که عمل مردان و متولیان دین تحریف کننده چنین بوده است، و می خواسته است عکس آن را به اثبات برساند و بگوید که دین به پیشرفت و تکامل و بهره مند شدن از

طبیات فرمان می دهد.

« وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ - و سپاسگزار خدا باشید، بر این نعمتها، و این شکرگزاری را با بزرگداشت این نعمتها و احترام گذاشتن به آنها نشان دهید، « اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ - اگر او را می پرستید. » [۱۷۳]

و برای هر نعمت که خدا به شما ارزانی داشته، بدون علم، نگویید که آن حرام است.

« اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا اُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ - مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که به نام جز خدا ذبح شده، بر شما حرام کرده است. » و با وجود حرام بودن اینها، گاه در اوضاع و احوال خاص حلال می شود:

« فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - ولی آن که ناچار باشد و ستم نکند و اندازه نگاه دارد، (از اینها بخورد که) گناهی بر او نیست، و خدا آمرزنده مهربان است. » هر کس که با امتناع از خوردن این خوراکیهای حرام دچار زیان فراوان شود، در این صورت با خوردن آنها گناهی مرتکب نشده است، به شرط این که: در جان خود معتقد به حرام بودن آنها باشد و خوردن آن را دوست ندارد، به شرط آنکه:

خوردن از حدود اضطرار و ناچاری تجاوز نکند و تنها آن اندازه بخورد که گرفتار زیان بزرگ نشود.

جزای کتمان و پوشاندن حق

[۱۷۴]

اینها محرمات دین مربوط به خوردن بود... حال ببینید که یهودیان چگونه آن را گسترش دادند و همه چیز را مشمول این حرمت ساختند، و سپس حکم خدا را درباره خوردن ستمگرانه و برای پیروی از مصالح خود پنهان نگاه داشتند.

« اِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً »

ص: ۲۹۹

- کسانی که آنچه را خدا در کتاب فرستاده پنهان می کنند و آن را به بهایی اندک می فروشند، در شکم خود جز آتش چیزی نمی خورند.» چه به زودی فردا (پس از مرگ یا حتی پیش از آن) بر ایشان مکشوف خواهد شد که لقمه های اندکی که خورده اند به صورت آتشی افروخته درآمده، و این بدان سبب است که کارهای بد پس از مرگ حالت تجسم پیدا می کند.

« وَلَا يَكَلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - و خداوند روز قیامت با ایشان سخن نگوید،» که این مایه تحقیر و خوار شدن ایشان است، و آنان کسانی بودند که خوردن چیزهای پاکیزه را برای تأیید صاحبان قدرت حرام کردند تا به جاه و مقامی برسند، و اکنون هرگز جاه و مقامی در نزد خدا ندارند.

« وَلَا يُزَكِّيهِمْ - و پاکشان نمی کند.» علی رغم آنکه خود را از مردان خدا گمان می کردند، و چندان تزکیه نفس می کردند که مردم آنان را نزدیکترین مردم به خدا در نظر می گرفتند، در برابر خدا هیچ مقامی ندارند، « وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ - و برای ایشان عذابی دردناک است.» هم در دنیا هم در آخرت؛ آیا این عذاب برای چیست؟ [۱۷۵]

این همه عقوبتها کیفر اعمالشان و سبب آن آشکار است:

« أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى - اینان آن کسانی که هدایت را دادند و در برابر آن گمراهی خریدند.» هدایت و راهیابی را در مقابل بعضی از بهره های مادی از دست دادند، و همین سبب گمراهی ایشان از حق و گرفتار شدنشان به مهلکه ها شد.

۱/ « وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ - و آمرزش را دادند و عذاب را خریدند؛ چه بسیار بر آتش شکیبایند!» که آن را پس از عالم شدن به دین برای جانهای خود خریدند.

[۱۷۶]

این گونه علمای دین دو علامت دارند:

علامت اول: آنان چندان کتاب را تحریف کردند که با مصالح آن توافق پیدا کرد، و چون مصالح و منافع ایشان با یکدیگر متفاوت بود، و هر گروه کتاب را بنا بر مصلحت خود تفسیر می کرد، در خود کتاب با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، و بدین گونه کتاب خدا که راهی برای رسیدن به توحید و یگانگی بود وسیله جدایی و اختلاف کلمه شد؛ کتاب حق بود و در نزد ایشان کتاب هوای نفس شد.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ - این بدان جهت است که خدا کتاب را به حق فرو فرستاد.» و بر مردمان واجب کرد که چیزها و اشخاص را به آن بسنجند و اهواء خود را بر وفق اصول و مبادی آن محدود کنند، اما علمای منحرف مردم را از کتاب گمراه کردند و در آن به اختلاف افتادند.

«وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ - کسانی که در کتاب اختلاف کردند سخت از یکدیگر جدا و گسسته اند.» آنان نسبت به حق سرکشی و تمرد کردند. خداوند متعال به این گمراهان و گمراه کنندگان اهل کتاب سختترین عذاب را وعده داده است؛ برای چه؟ برای آنکه ایشان بهترین چیزی را که مردم مالک آن بودند ربودند؛ ایمان و هدایت و عقل مردم را ربودند و آنان را روانه دوزخ کردند، و این همه برای رسیدن به بعضی از منافع مادی بود؛ بر امت واجب است که از خواب غفلت بیدار شود و این دزدان را بشناسد و دستهای ایشان را قطع کند و به عقل و هدایت خداداد خود باز گردد.

۱/

[۱۷۷]

علامت دوم: نظر قشری به دین داشتن است و ژرف شدن این قشریگری و ستر شدن امور قشری تا آن حد که قضایای اساسی را خود پنهان کند.

سبب این امر از یک سو اختلافات خانوادگی است، و از سوی دیگر،

ص: ۳۰۱

فرو گذاشتن واجبات اساسی و پرداختن کامل به قضایای دست دوم و قشری. خدای تعالی می گوید:

« لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ - نیکی آن نیست که روهای خود را به سوی خاور و باختر بگردانید، تا حدی که دربارهٔ قبله با یکدیگر اختلاف پیدا کنید و این اختلاف بسیار بزرگ شود، « وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ - بلکه نیکی کسی را است که به خدا و روز دیگر و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد، و مال خود را - به دوستی او - به خویشاوندان و یتیمان و درویشان و در راه ماندگان و سائلان و برای آزاد کردن گرفتاران و بردگان بخشد. » این محرومان کسانی هستند که می بایستی رسالت آسمانی و حاملان رسالت به آنها توجه کنند، نه تنها سلاطین و بزرگان و صاحب دولتان.

« وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ - و نماز را برپا دارد، و زکات دهد، و چون پیمانی بنده بر آن بایستد؛ و شکیبایان در سختی فقر و سختی بیماری و در ۱/ هنگام کارزار. » « أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ - اینان آن کسانی که راست می گویند و اینان پرهیزگارانند. » ۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَابْتِاعَ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءٍ إِلَيْهِ يَأْخُذُ بِهِ لَكُمْ تَخْفِيفٌ مِمَّنْ رَبُّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِعَدْوِيٍّ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸) وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹) كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَجَعَهُ فَإِذَا مَا سَجَعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲)

ص: ۳۰۲

معنای واژه ها

[۱۷۸ کتب]

واجب شد؛ و اصل معنی کتابت دلالت خط بر معنی است، و به همین سبب آنچه نیز دلالت بر وجوب می کند به همین نام خوانده شده.

[القصاص]

و المقاصه و المعاوضه و المبادله از نظایرند؛ «قص الاثر» یعنی رد پا را خرده خرده دنبال کرد؛ و گفته اند بدین معنی است که در حق دومی همان کار صورت بگیرد که او نسبت به اولی انجام داده بود، البته با مراعات یکسانی.

[الحر]

آزاد، نقیض عبد (بنده) است؛ و حر از هر چیز شریفترین آن است.

[عفی]

عفو به معنی ترک است و «عفت الدار» یعنی خانه به حال خود رها شد تا اثر آن از میان رفت. و عفو از گناه ترک کردن کیفر آن است، و گفته اند که معنی عفو

ص: ۳۰۳

در این جا به معنی ترک قصاص به سبب گرفتن دیه از برادر او است.

[اداء]

رساندن آنچه مورد نظر است، همچون در ادای دین و ادای امانت.

۱۷۹ [الالباب]

عقلها، مفرد آن لب، مأخوذ از لب النخلة به معنی مغز و بهترین قسمت آن است.

۱۸۰ [بالمعروف]

معروف به معنی عدل و دادگری است که انکار آن جایز نیست و ستمی در آن نمی رود.

[حضر]

حضور به معنی وجود یافتن چیزی به صورتی است که قابل ادراک باشد.

[حقاً]

حق، عبارت از فعلی است که انکار آن روا نیست؛ و گفته اند چیزی است که صحت آن به قول یا فعل یا اعتقاد شناخته شده باشد.

۱۸۲ [جنفا]

جنف به معنی جور و ستم است که انحراف از حق است، و گفته اند که آن به معنی میل و انحراف در کلام و در همه امور است، و جنف همچون حیف به معنی ظلم است، جز این که حیف مخصوص حکم است و جنف جنبه عام دارد.

۱/

فلسفه قصاص

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از سخن گفتن از قسمتهایی از شخصیت امت اسلامی، این آیات و

آیاتی که پس از آن خواهد آمد، از مجموعه ای از واجبات امت و آداب دینی آن بحث می کند. و سخن از قصاص آغاز می شود که یک واجب اجتماعی است و به پاسداری از حرمت جان آدمی بستگی دارد. سپس از وصیت همچون واجبی اجتماعی سخن می گوید که به حرمت و احترام مال وابسته است. چه مال چیزی جز تلاش انباشته انسان نیست، و آن کس که به مال تجاوز می کند، حتی اگر این کار پس از مرگ صاحب مال هم صورت بگیرد، زندگی و تلاشهای صاحب آن را از میان برده است.

سپس قرآن از روزه و جهاد و حج به عنوان واجبات دینی اجتماعی سخن می گوید، ولی این سؤال باقی می ماند که: سبب قرار دادن قصاص و وصیت در ردیف روزه و جهاد و حج چه بوده است.

پاسخ: قصاص و وصیت از واجباتی اجتماعی است که همه افراد امت به انجام دادن آن مکلفند، ۱/ و از این لحاظ به روزه و جهاد و حج شباهت دارند. و از سوی دیگر، یکی از هدفهای جامعه اسلامی در وضع شعائر و واجبات پاسداری از زندگی و اموال مردم است، پس لازم بوده است که قرآن پیشاپیش از آنها سخن بگوید.

شرح آیات:

اشاره

[۱۷۸]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ أَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ» - ای کسانی که ایمان آورده اید، در مورد کشتگان بر شما قصاص نوشته شد: آزاد به آزاد و بنده به بنده و زن به زن. این حکمی است که بر امت واجب شده و بر هر یک از افراد آن عملی کردن این حکم ضروری است، ولی این حقی است که صاحب خون آن را مطالبه می کند و باید امت این حق او را بگیرد و به او بدهد، ولی اگر صاحب خون چشم پوشد، آزاد است.

«فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ

ص: ۳۰۵

- پس هر که چیزی از خون برادرش را به او ببخشند، باید (صاحب خون) از راه نیک پیروی کند و (دیه دهنده) به نیکی و خوشی پردازد. « خدای متعال در پیرامون مقررات شرعی خود اثری از احساس و عاطفه بر جای می گذارد تا روش عمل چنان سخت نباشد که با اوضاع و احوالی خاص سازگاری پیدا نکند. در این جا به صاحب خون حق می دهد که از قصاص چشم بپوشد تا صاحب خون و شخص قاتل به صورت برادران یکدیگر در آیند. و بر قاتل است که این برادری تازه را به نیکی و احسان مراعات کند، یعنی واجب است که جنایت به صورت عامل اصلاحی در زندگی شخص جانی درآید، و بدین صورت وی صاحب معروف می شود و باید دیه را بنا بر آنچه متعارف است پردازد، و نیز صاحب احسانی شود که برای خوشحال کردن کسان شخص مقتول به هر وسیله ممکن متمسک شود.

« ذَلِكْ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ - این سبک کردن (رنجی) از جانب پروردگار شما و بخششی از او است. » اسلام، دین قانون و در عین حال دین رحمت است. قانون معین دارد، ولی همراه با پشتوانه ای از رحمت است که در اوضاع و احوال خاص از سختی قانون می کاهد. این رحمت بدان سبب وضع شده است که شخص جانی بر اثر آن به انسان صالحی در اجتماع مبدل شود، ولی اگر این رحمت نسبت ۱/ به او چنان باشد که وی را بر دنبال کردن کارهای جنایی خویش تشویق کند، البته لازم است اجتماع با او به صورت قاطع عمل کند.

« فَمَنْ اعْتَدَى بِغَدِّ ذَلِكْ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ - و هر کس پس از این تجاوز و تعدی کند، برای او عذابی دردناک است. » [۱۷۹]

قصاص برای چیست؟ برای چه به زندگی کسی خاتمه می دهیم که به زندگی شخص دیگری پایان داده است؟ آیا این زندگی دوم مثل زندگی اول محترم نیست؟ البته محترم است، ولی ما به این یا آن زندگی به آن اندازه توجه نداریم که

به زندگی جامعه به صورت کلی آن و ضرورت پاسداری از همه آن توجه داریم، و با این گونه نظر داشتن ضرورت حیاتی قصاص آشکار می شود.

« وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ - و برای شما، ای خردمندان، در قصاص زندگی است. » چه دیوار بلندی بر گرد همه زندگی اجتماعی می کشد و نطفه جرمه را در گهواره آن می کشد و نمی گذارد چندان نمو کند که بتواند کار زشت خود را انجام دهد، از آن رو که کیفر شدید و قطعی است، و اگر اصل قصاص لغو شد، ممکن است کارهای قتل دفاعی در میان امت توسعه پیدا کند، چه هر فرد چنان احساس می کند که در معرض کشته شدن پیش از دشمنان خود قرار دارد و بنا بر این به کشتن آنان مبادرت می کند، و بدین گونه جرمه بدون وجود دلیلی جز یک ترس باطل شایع می شود. به همین سبب قرآن در فلسفه قصاص و هدف از تشریح آن می گوید:

« لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - باشد که بترسید و پرهیزگار شوید. » یعنی هدف از آن ایجاد بازدارنده ای از جرمه در اجتماع است که به سبب آن مردم از مرتکب شدن آن پرهیز می کنند.

وصیت و حق اموال

[۱۸۰]

و به مناسبت گفتگو از حرمت نفس و قصاص که به مرگ منتهی می شود، قرآن از وصیت به این اعتبار سخن می گوید که حق خود را در اموالش، حتی پس از مرگ، تثبیت می کند، ۱/ و بنا بر این بالطبع این حق در هنگام زنده بودن مستحکمتر می شود، و وصیت کردن بر صاحبان ثروت لازم است و شایسته چنان است که سفارش خویشاوندان خود را در وصیتنامه فراموش نکنند.

« كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ - بر شما نوشته شد که چون کسی از شما را مرگ نزدیک شود - اگر مالی دارد - برای پدر و مادر و خویشاوندان به شایستگی و نیکی وصیت کند، و این بر پرهیزگاران حق و شایسته

ص: ۳۰۷

است.» این وصیت حقی ثابت بر پرهیزگاران است تا حق پدر و مادر و خویشاوندان خود را ضایع نکنند، و قرآن از آن روی پیرامون وصیت برای فرزندان سخنی نگفته است که آنان نسل بالا رونده و وارث طبیعی پدرانند، ولی شایسته است که پدر برای پسر نیازمند به محبتی زاید بر دیگران نیز وصیت کند، و این گونه وصیتها از ثلث اموال شخص مرده پرداخته می شود و در حدیث شریف چنین آمده است بنا بر آنچه در مجمع البیان (ج ۱، ص ۲۶۷) آمده که اصحاب ما از ابو جعفر علیه السلام پرسیدند که آیا برای وارث هم می شود وصیت کرد و او گفت آری و همین آیه را تلاوت کرد.

[۱۸۱]

وصیت حق است بر پرهیزگاران، ولی اجرا کردن وصیت حقی بر گردن مردم است، و انسان نباید از ترس روان نشدن وصیت از وصیت کردن خودداری کند، چه اجرا کردن وصیت نخست وظیفه وصی و سپس وظیفه اجتماع است، و شخص وصیت کننده مسئولیتی در قبال آن ندارد.

« فَمَنْ يَدُلُّهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُدُلُّونَهُ - پس اگر بعد از شنیدن وصیت آن را تغییر دهند، گناه آن به گردن کسانی است که آن را تبدیل می کنند.» یعنی کسی که وصیت را عوض می کند و شرکای او که به این تبدیل رضایت می دهند و از آن جلوگیری نمی کنند.

□
« إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - و خدا شنوا و دانا است،» و از وصیت و کسی که آن را عوض کرده آگاه است.

[۱۸۲]

« فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا - پس اگر کسی بیم آن داشته باشد که وصیت کننده (در حق وارثان) ستمگری یا گناه کند،» چه این ستم عمدی یا غیر عمدی باشد- بنا بر آنچه در مجمع البیان (ج ۱، ص ۱/ ۲۶۹) آمده، جنف جور و انحراف از حق است و سپس چنین نوشته است: اثم بدان معنی است که انحراف از حق به صورت عمدی بوده باشد، و جنف در صورتی

ص: ۳۰۸

است که این انحراف غیر عمدی و نادانسته صورت گرفته باشد، و این معنی گفته ابن عباس و حسن است، و این از ابو جعفر (ع) است. و نیز گفت: حنف عبارت از این است که برای غیر خویشاوندان وصیت کند، و بیشتر مفسران بر آن افزوده اند که این از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام روایت شده است.

« فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » - میان آنان آشتی برقرار کند، گناهی بر وی نیست، و خداوند آمرزنده و مهربان است. این بدان سبب است که خداوند متعال کسی را که، همچون وصیت کننده، به اشتباه خطایی کرده باشد، چون از خطای خود باز گردد خواهد بخشید.

این مسئولیت اجتماع در مسئله وصیت است که مراقب شخص وصیت کننده باشد و نگذارد در حق فرزندان خود ظلم کند یا زیانی به آنان برساند، همچون آنکه با داشتن فرزندان ناتوان تنها خانه ای را که دارد برای مرد بیگانه ای وصیت کند که به فروختن خانه و بدبختی فرزندانش می انجامد، و در چنین مورد است که اجتماع برای اصلاح وصیت دخالت می کند.

در حدیث شریف مأثور از امام محمد باقر علیه السلام در معنی این آیه کریمه چنین آمده است:

«من عدل فی وصیته کان کمن تصدق بها فی خیانه، و من جار فی وصیته لقی الله - عز و جل - یوم القیامه و هو عنه معرض» (۱)

هر که در وصیت خود منحرف شود همچون کسی است که آن را در راه خیانتی مصرف کرده است، و هر که در وصیت خود ستم کند، خدا را در قیامت به حالتی ملاقات می کند که از او اعراض می کند.

ص: ۳۰۹

[سورة البقره (٢): آيات ١٨٣ تا ١٨٩]

اشاره

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (١٨٣) أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١٨٤) شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٨٥) وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (١٨٦) أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثَ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (١٨٧) وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوَالِ الدَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (١٨٨) يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَاجِّ وَاللَّيْسَ الْبُرْءَانُ تَأْتُوا النُّبُوتَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَلكِنَّ الْآبِرَ مِنْ إِتْقَى وَآتُوا النُّبُوتَ مِنْ آبْوَابِهَا وَآتُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (١٨٩)

۱۸۳ [الصيام]

در لغت، امساک و خودداری است. و صحت و سکوت را از آن روی صوم می گویند که خودداری از سخن گفتن است، و در شرع عبارت از خودداری و امساک از چیزهایی خاص بر وجهی خاص و بر صفاتی مخصوص و در زمانی خاص است.

۱۸۴ [سفر]

اصل آن از سفر به معنی آشکار شدن است.

[عده]

از عدد به معنی شمردن و در این جا به معنی معدود است.

[یطیقونه]

طوق به معنی طاقت یعنی قوت است، و اطاق الشیء یعنی توانایی آن چیز را داشت.

۱۸۷ [الرفث]

جماع است.

[لباس]

جامه ای است که بدن را می پوشانند، و در

ص: ۳۱۱

زبان عربی زن «لباس» و «إزار» نامیده می شود.

[تختانون]

از اختیان به معنی خیانت کردن است. و «خائنه الأعين» دزدیده نظر کردن به چیزی است که حلال نباشد. و اصل معنی ممانعت از حق است.

[باشروهن]

مباشره چسباندن بشره به بشره است یعنی پوست به پوست، و بنا بر این به معنی انجام عمل جنسی است.

[الخیط الأبيض]

سپیده صبح است و الخیط الاسود تاریکی شب.

۱/

فلسفه و احکام روزه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

جامعه اسلامی جامعه ای ملتزم و مسئول است، و نظامها و قوانین در آن به نیروی محرکی درونی اجرا می شود که قرآن آن را به نام «تقوی» می خواند، و این عامل بازدارنده با ایمان به خدا در انسان آفریده می شود، و گروهی از واجبات، و در طلیعه آنها روزه، سبب رشد و تقویت آن است.

به مناسبت بحث درباره شخصیت امت، در این آیات از روزه به عنوان برترین بازدارنده نفسی امت در پاسداری از حدود اجتماع و مراعات قوانین آن سخن می گوید.

در آغاز قرآن از فلسفه روزه سخن می گوید، و سپس به بیان دسته ای از احکام آن می پردازد، و آن گاه از اهمیت ماه رمضان بحث می کند. و به همین مناسبت سخن از دعا به میان می آید و در پایان به احکام روزه و محرمات اساسی در

ص: ۳۱۲

هنگام روزه داری بازمی گردد.

در قرآن پیش و پس از سخن گفتن از حرمت مال از روزه سخن به میان آمده است (آیات ۱۸۳-۱۸۸)، و چنان می نماید که گویی یکی از هدفهای روزه تحقق یافتن نهی کننده ای درونی است ۱/ که از حرمتهای اجتماعی و آشکارترین آنها مال پاسداری می کند.

روزه رفتار فرد را در برابر اجتماع تعدیل می کند، تا نسبت به آن تعدی و تجاوز روا ندارد، و به همین مناسبت قرآن از حرمت و احترام مسکن سخن می گوید و بر مردم بالا رفتن از دیوارها و از پشت وارد خانه ها شدن را حرام می شمارد.

شرح آیات:

اشاره

[۱۸۳]

روزه داشتن در رسالتهای پیش از اسلام یک واجب دینی بود. و هنگامی که خدا آن را بر ما واجب می کند، برای هدفی بزرگ است که به ما سود فراوان می رساند. رفتار ما را درست می کند و نفسها و جانهای ما را بر تقوی و پرهیزگاری پرورش می دهد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ - ای کسانی که ایمان آوردید، روزه بر شما واجب است به همان گونه که بر کسانی پیش از شما واجب بود، باشد که پرهیزگار شوید. هدف از روزه پرهیزگاری و هدف از بسیاری از شعایر دینی نیز همین پرهیزگاری است (که قرآن در بسیاری از آیات به آن اشاره کرده است)؛ ولی تقوی یا پرهیزگاری چیست؟ شاید کلمه ای که اکنون در ادبیات معاصر بیشتر به جای کلمه تقوی و نزدیک به معنای آن به کار می بریم، کلمه «الترام» یا «تعهد» بوده باشد، ولی آنچه از کلمه تقوی به ذهن ما القا می شود از این کلمات برتر و بیشتر است. دلالت بر ملتزم بودن به ترس از عقاب و کیفر دارد، و عمل به چیزی برای «اتقاء» یعنی

ص: ۳۱۳

ترسیدن و پرهیز کردن از شری معین و در نتیجه قرار دادن عمل همچون وسیله ای برای پرهیز از مهلکه.

پس تقوی التزام و تعهد دانسته و فرض شده انسان است برای جلوگیری از زیانهایی که اگر ترک تعهد کند به او خواهد رسید، و آفریده شدن این حالت در جان و نفس، جز پس از انجام گرفتن رشته ای از آداب و شعایر صورت اتمام پیدا نخواهد کرد که روزه یکی از آنها است، بدان سبب که انسان را برای دوری گزیدن از شوتهایش با مراقبتی درونی تمرین می دهد، ۱/ و از این راه موهبت عزم و اراده در او رشد می کند، چه اراده همچون هر نعمت دیگر، هر چه بیشتر مورد تمرین و بهره برداری قرار گیرد، رشد و تکامل زیادتر پیدا می کند. روزه دار اراده خود را، هر وقت نیاز باشد به کار می اندازد، و اگر نیازمندی به خوراک یا ارتباط جنسی او را در جایی که نباید اجابت شود بخواند، با این نیروی اراده آن را طرد می کند.

بسیاری از مردم چنان دوست دارند که صالح و مؤمن متعهد باشند و شاید به زبان هم اشاره ای به این میل درونی خود نکنند، ولی گروه اندکی از ایشان در رسیدن به مقصود خود موفق می شوند، و اینان کسانی هستند که اراده قوی دارند، و بر انسان لازم است که اراده خود را تمرین دهد و تقویت کند تا بتواند به وسیله آن بر فشارهای شهوات پیروز شود، و روزه یکی از وسایل تربیت و تمرین اراده است.

[۱۸۴]

روزه گرفتن امر واجب مخصوص ماه رمضان است که گاه آدمی آن را طولانی تصور می کند، ولی پس از تمرین و ممارست و تصمیم گرفتن بر التزام آن را کوتاه خواهد یافت: و چنین است هر عمل دیگری که انسان آن را در آغاز دشوار و بزرگ تصور می کند، ولی چون برای انجام دادن آن عزم جزم کند، آسان و سبک جلوه گر می شود، و لذا از بهترین وسایل پیروزی بر زندگی سبک شمردن آن و آسان گرفتن دشواریهای آن است، و قرآن روزه داری را بدین گونه در نظر ما مجسم می سازد.

« أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ - چند روزی معدود، » و در گزاردن واجب روزه تسهیلات دیگری از قبیل تغییر زمان روزه گرفتن

ص: ۳۱۴

برای مسافر و بیمار وجود دارد.

« فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ - و هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، در روزهای دیگر (روزه را قضا خواهد کرد)،» که در این روزها به جای روزهای افطار کرده از ما رمضان به سبب بیماری یا سفر، روزه خواهد گرفت. و دیگر از تسهیلات معاف شدن از روزه داری برای کسی است که نمی تواند روزه بگیرد، همچون اشخاص ضعیف البنیة و پیران سالخورده. در این صورت می تواند روزه بگیرد ۱/ یا هر روز که از روزه گرفتن بازمی ماند در مقابل آن یک مسکین را خوراک دهد.

« وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا - و بر کسانی که طاقت آن را دارند، فدیة خوردن روزه خوراک دادن به مسکین است، و هر کس به میل خود روزه بگیرد،» یعنی با وجود سختی روزه داشتن روزه بگیرد، « فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ - پس این برایش بهتر است،» بدان شرط که روزه داشتن سبب زیان بزرگ نشود.

« وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - و این که روزه بگیرید برای شما بهتر است، اگر می دانستید.» بدان سبب که جانهای شما را پاک و ارادة شما را تربیت می کند، و برای شما در نزد خدا پاداشی نیکو آماده می سازد.

چرا رمضان؟

[۱۸۵]

و ناگزیر روزه گرفتن باید در ماه رمضان صورت پذیرد، چرا؟ آیا ماهی برتر و بهتر از آن وجود ندارد؟ هرگز!... این ماه با خود یادبودی از مهمترین یادبودهای امت همراه دارد، و آن یاد شب قدر است که قرآن در آن نازل شده است.

« شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ »

ص: ۳۱۵

- ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن فرو فرستاده شده و راهنمای مردمان است. و بیناتی از راهنمایی و تمیز حق از باطل. « فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ - پس هر کس از شما در خانه و شهر خود باشد، باید در این ماه روزه بدارد. » وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ - و هر کس بیمار یا در سفر باشد، روزهای دیگر چنین کند. » از آن روی روزه داری در حالت بیماری و در سفر روا نیست که خدا:

« يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - خدا برای شما راحتی و آسانی می خواهد و سختی و دشواری برای شما نمی خواهد، » و بر آدمی لازم است که فرمان خدا را اطاعت کند و خود را گرفتار کارهای دشوار نسازد که از جمله آنها روزه داشتن در سفر و در حالت بیماری است.

« وَ لَتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ - تا عده (روزهای ماه) را کامل کنید، » و هر روز که از روزه شما فوت شد عوض آن را در روزهای دیگر بگیرید.

« وَ لَتَكْبُرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ - و از این که خدا راه را به شما نموده از بزرگی او یاد کنید، » و تعظیم و بزرگداشت خدا را به صورتی نیرومندتر از بزرگداشت هر کس یا چیز دیگر سازید.

« وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - و باشد که شکر گزار او باشید. » و شکر نعمتهایی را که در ماه روزه نصیب شما کرده بود بگذارید.

ب ۱/ ه ریاضت و داشتن نفس به رشد و نمو ایمان به خدا مدد می رساند، بدان سبب که شهوتهای دنیا بزرگترین مانع میان خرد آدمی و شناخت خدا است، و از راه روزه این مانع (هر چند به صورت موقت) از میان می رود و در این هنگام نور ایمان در قلب درخشیدن آغاز می کند، و بنده به تکبیر پروردگار خویش می پردازد و می داند که همه این نعمتهای عظیم از او است و سپاسگزار او می شود.

به همین گونه منع موقتی بعضی از لذات جسمانی، مزه ای تازه دارد که

شخص را به شکرگزاری برمی انگیزد، و بنا بر این شخص روزه دار از دو شادی برخوردار است:

یکی شادی هنگام افطار، و دیگری شادی هنگام ملاقات ملک جبار.

رمضان و دعا

[۱۸۶]

شهر رمضان مناسب با دعا است، و به همین سبب قرآن در این جا از لزوم ارتباط یافتن آدمی با آفریدگار خود از طریق دعا سخن می گوید:

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ - و اگر بندگان من از تو چیزی درباره من پرسند، (بگو که) من نزدیکم و چون مرا بخوانند اجابت می کنم» اگر دعوت و خواندن حقیقی تنها و متوجه به خدا باشد و در آن شرک و ریا نباشد، خدا بدون شک دیر یا زود آن را اجابت می کند.

« فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي - پس از من بخواهند،» و به او امر خدا عمل کنند تا خدا جزای هر نیکی را ده برابر بدهد.

« وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - و به من ایمان داشته باشند، باشد که راه یابند.» استجاب دعوت خدا از ایمان آغاز می شود، پس چون بنده ایمان خود را به خدایش خالص برای او کند، این ایمان او را به اجرای واجبات خدا برمی انگیزد و بنا بر این پروردگارش دعای او را مستجاب می کند.

از همین روست که دعاهای مأثور تاجی از طلب آمرزش در آغاز خود دارد، چرا که استغفار ۱/ آدمی را به جایگاه مقدس ایمان می آورد و در نتیجه خدا دعاهای او را مستجاب می کند.

از احکام روزه

[۱۸۷]

احکام روزه فراوان است، ولی آشکارترین آنها خودداری از

خوراک و پرداختن به عمل جنسی در روز است، و اما در شب اسلام به صورت مطلق عمل جنسی و خوردن جز در زمانهای معین روا نمی داشت، ولی این حکم پس از آن سبکتر شد، همچون بسیاری از احکام سخت آغاز رسالت که پس از آن تخفیف پیدا کرد، و شاید به سببی بوده باشد که امتها در آغاز پیدایش خود التزام و تعهد بیشتر داشته اند.

« أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ - در شبهای روزه برای شما نزدیکی کردن به زنان روا است. » ارتباط جنسی داشتن با زنان همسر همچون دژی است که شما را از گرفتار شدن به لغزشگاههای جنسی حفظ می کند، همان گونه که شما نیز برای همسران خود حکم چنین دژی را دارید؛ بسیاری بزهکاریها از جنس و روابط جنسی برمی خیزد، و لذا خداوند متعال درباره زنان گفته است:

« هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ - آنان لباس شمایند و شما لباس ایشانید. » و پرداختن به روابط جنسی در شبهای روزه، نخست حرام بود، ولی مردم آن را راست اجرا نمی کردند و به همین سبب حکم تحریم تخفیف پیدا کرد.

« عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ - خدا دانست که نسبت به خود خیانت می کنید. » و به سبب شهوت جنسی به آن ستم روا می دارید.

« فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ - پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت؛ اینک با زنان خود نزدیکی کنید، » ۱/
و این کار را به هدف حکیمانه این که خدا فرزندانى بهره تان کند انجام دهید، چه عمل جنسی خود به خود هدف نیست، بلکه وسیله رسیدن به هدف عالی فرزند پیدا کردن است.

« وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ - و چشم به راه چیزی باشید که خدا برای شما مقدر کرده است. »

« وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ - و بخورید و بیاشامید تا برای شما در سپیده دم رشته سپید (سپیده) از رشته سیاه (تاریکی شب) باز شناخته شود. » که در آن صبح از راه خط سفیدی در افق که دلیل بر پیدایش سپیده صبح است آشکار شود، که از این لحظه وقت روزه آغاز می شود و عمل جنسی و خوردن و آشامیدن حرمت پیدا می کند.

« ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ - سپس روزه را تا شب تمام کنید، » که در آن خورشید غروب می کند و دنباله روشنی از آسمان بیرون می رود.

و به همان گونه که عمل جنسی در هنگام روز روزه داری حرام است، در آن هنگام نیز که مؤمن از مردم عزلت می گزیند و به مسجدی پناه می برد و به سوی خدا انزوا پیدا می کند، نیز چنین است:

« وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ - و در آن هنگام که در مساجد اعتکاف ورزیده اید، با همسران خود نزدیکی مکنید. » اسلام عزلت و انزوی کامل از مردم را روا نداشته است، چه این کار مسئولیت انسان را در زندگی و نقشی که باید در اصلاح آن داشته باشد، از میان می برد، ولی عزلت جستن موقتی را برای آنکه شخص مسلمان عزیمت و آرزو پیدا کند و نیرومندتر از پیش به زندگی باز گردد، جایز دانسته است.

و اعتکاف که همین عمل عزلت گزینی موقتی است، یکی از همین روشها است که در آن شخص مؤمن سه روز در مسجد می ماند و روزه می گیرد و جز برای امری ضروری از آن خارج نمی شود: در این حال شب و روز نزدیکی با زنان بر او حرام است.

۱/ « تَلَمَّكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ - این است حدود خدا، پس به آنها نزدیک مشوید؛ خدا آیات خود را برای مردم بدین گونه آشکار می کند تا مگر بترسند و پرهیزگار شوند. » [۱۸۸]

هدف روزه پاکیزه کردن جانها است تا از حرامهای خدا پرهیز

کنند و از ستمگری بر بندگان خدا دوری گزینند. و اگر روزه به تقوی و پرهیزگاری نیانجامد، چه سودی می تواند داشته باشد، به همان گونه که اگر نماز از کار زشت و بد جلوگیری نکند سودی ندارد. و به همین سبب قرآن پس از روزه به حرمت مال پرداخته و گفته است:

« وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ - و مالهای خودتان را در میان خود به باطل مخورید. » در آن هنگام که مال برادرت را به غصب صاحب شده ای، یا به خدعه و فریب؛ یا از طریق تقلب در معامله که باطل است؛ و در آن صورت که مال او را به قمار یا تجارت زیانبخش مالک شده ای که آن نیز باطل است، و کسانی که مالهای مردم را به باطل می خورند، به احکام نیرومندان استناد می کنند، و در این کار با ایشان شریکند. لذا خداوند می فرماید:

« وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - و مقدار از مالهای مردم را بر خلاف حق و به گناه بخورید، و حال این که شما می دانید. » [۱۸۹]

و خانه نیز همچون مال حرمت دارد، بدان سان که جایز نیست از دیوار خانه کسی بالا روند و وارد خانه او شوند. و به مناسبت ماه رمضان و ارتباط آن با دیدن هلال، قرآن در آغاز بحث از روزه حکم آن را بیان کرد، و سپس هشدار داد که تنها این برای معتقد بودن به دینداری شخص کافی نیست، و گفت:

هرگز... ملتزم بودن به واجبات اجتماعی مهمتر از ملتزم بودن به ظواهر دین است.

« يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ - از تو درباره هلالهای ماه می پرسند، بگو: اینها برای اندازه گیری وقت جهت مردم و برای شناختن زمان حج است. » « وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا - نیکی آن نیست که از پشت بام به خانه ها درآید، » ۱/ و این، کار گروهی از جاهلیان بود که به پندار ایشان این کار نشانه ای از

دلاوری است، و چنان می پنداشتند که آن کس که برای حج محرم شده روا نیست که از در مسجد الحرام وارد آن شود، بلکه کار را از راه سوراخی انجام می دادند که در دیوار فراهم آورده بودند.

« وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى - بلکه نیکی آن است که شخص پرهیزگار باشد، » که مقصود پرهیزگاری از چیزهای حرام است و مراعات حدود شرعی، و بنا بر این شجاعت‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند.

« وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - و به خانه ها از درهای آنها درآیید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید. » ۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]

اشاره

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴) وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۹۵)

۱۹۰ [تعدوا]

اعتداء، تجاوز از حد است.

۱۹۱ [ثقفتموهم]

یعنی آنان را یافتید، و می گویند «رجل ثقف» یعنی هر چه را بخواهد به دست می آورد، و ثقف، کسی است که زود درس را فراگیرد. و تثقیف به معنی تقویم و ارزیابی است.

[الفتنه]

اصل آن آزمودن است، و از آن است ابتلا و عذاب و نیز جلوگیری از راه خدا.

۱/

هدفها و احکام جنگ در اسلام

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یکی از ممیزات امت اسلامی مؤمن بودن آن است به جهاد برای دستیابی به هدفهای عالی انسانی، و در چارچوب این هدفها مؤمن به نبرد نیز می پردازد. و در این آیات قرآن از حدود کارزار و قتال سخن می گوید (به همان گونه که بیشتر از حدود قصاص و صیام بحث شد) و درباره تقوی از آن لحاظ که وسیله ای برای مراعات حدود خدا در جهاد است تأکید می کند.

پس قتال در راه خدا و علیه کسانی صورت می گیرد که با امت اسلامی به مبارزه پرداخته اند، و هدف دیگری برای جنگ جلوگیری از فتنه است که خطری بزرگتر از خطر جنگ دارد. و حدّ دیگری برای جنگ حرام بودن آن در مسجد الحرام است، ولی حرمت مسجد حرام و ماه حرام تا زمانی مراعات می شود که دشمن نیز

ص: ۳۲۲

ملتزم به آن باشد. و جنگ و قتال نیازمند خرج کردن پول و انفاق آن از طرف افراد امت است و به همین سبب بر امت واجب است که پیش از گرفتار شدن به خطرها به این انفاق مبادرت کرده باشد.

۱/

شرح آیات:

اشاره

جنگ برای چه و چگونه؟

[۱۹۰]

جنگ کردن در وقت ضرورت بر امت واجب است، و این در آن هنگام است که هدف از آن تحقق بخشیدن به ارزشهای الهی در زمین بوده باشد، و در عین حال از آن گونه هدفها باشد که همه ملتها برای اقامه حق و آزادی و دادگری و برابری برای آن به قیام برمی خیزند.

ولی حتی در آن مورد که این جنگ پس از در معرض تجاوز قرار گرفتن امت صورت گرفته است، لازم است که محدود در چارچوب از بین بردن نیروی نظامی دشمن بوده باشد، نه تجاوز و تعدی به جان و مال.

« وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ - و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، و تعدی نکنید که خدا متعدیان را دوست ندارد. » این درست نیست که فرزندان امت چنان بیندیشند که چون به رسالت خدا وابستگی دارند، تعدی و تجاوز کردن برای ایشان جایز است؛ هرگز چنین نیست و خدا متجاوزان را در هر جا که باشند دوست نمی دارد.

[۱۹۱]

و نبرد به میدان نبرد محدود نمی شود، بلکه روا است که امت مفسدان را، در هر جا که بیابد، در صورتی که آماده برای جنگ شده باشند، به قتل برساند، و حکمت مقتضی آن است که اگر ضرورت دفاعی خواستار جنگ باشد، فرصتی برای آماده شدن به امت داده شود.

۱/ « وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ نَفَقْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ - و هر جا آنان را یافتید بکشید، و از هر جا که شما را

بیرون راندند آنان را بیرون رانید، و فتنه از کشتن سخت تر است.» آنان جنگ را علیه شما آغاز کردند، و لذا نبرد کردن و کشتن خودشان را بر شما حلال ساختند.

« وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ - و در مسجد الحرام با آنان نجنگید، تا آن گاه که آنان به جنگ آغاز کنند، پس اگر آغاز کردند آنان را بکشید.» از آن روی که آنان هر چه زودتر نعمت امنیت را از مسجد الحرام، در صورتی که این کار به مصلحت ایشان باشد، سلب خواهند کرد.

[۱۹۲]

چیزی که هست پرداختن امت به جنگ، نباید افراد آن را از چارچوب انضباط برخاسته از تعالیم خدا خارج کند، پس هر وقت که شعله جنگ افروخته شود، باید مسلمانان آماده جنگ باشند، ولی اگر جنگ متوقف شد نباید مسلمانان، تنها برای دوستی کارزار، به تعدی و تجاوز بپردازند، خصوصاً در کنار مسجد الحرام که خدا از قدیم آنجا را منطقه صلح و سلم قرار داده است.

« فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - پس اگر دست بازداشتند، خداوند آمرزنده مهربان است.»

هدف فرهنگی جنگ

[۱۹۳]

جنگ در حال اشتعال آن هدفی فرهنگی دارد و آن از بین بردن فساد به گونه های مختلف آن (پراکندگی، فرمانروایی گردنکشان، نظامهای باطل، اسباب ستم) و برپا داشتن حکم خدا در زمین، و نه حکم گروهی بر گروه دیگر یا اشخاصی بر اشخاص دیگر، به صورتی است که بر پیشوایان و عموم مردم به یک صورت اجرا شود.

« وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ - و با آنان کارزار کنید تا آن گاه که فتنه از میان برود و دین خدا برقرار شود،» یعنی تا آن گاه که همه مردم به اجرای حکم خدا در زمین گردن نهند.

ص: ۳۲۴

۱/ و بار دیگر قرآن یادآوری می کند که هدف جنگ خود جنگ نیست، بلکه فقط یک وسیله مرحله ای است:

« فَإِنْ ائْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ » - پس اگر پایان دادند (پایان دهید و بدانید که) جنگ و تعدی تنها در برابر ستمکاران واجب است.»

چه وقت حرمتها حفظ می شود؟

[۱۹۴]

در این جا یک پرسش باقی می ماند: چرا خدا به مسلمانان اجازه داد که در کنار مسجد الحرام یا در ماه حرام کارزار کنند، در صورتی که اعراب جنگ را در آنها حرام می دانستند؟ مگر اسلام دین صلح و سلام نیست؟ خدا به این پرسش چنین پاسخ می دهد:

« الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ - ماه حرام در برابر ماه حرام است، و در حرمتها قصاص است، پس هر که بر شما تعدی کرد، به مثل آنچه بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید.» حرمت ماه حرام فاصله ای زمانی از آرامش را به اعراب می بخشید تا شاید اختلافات خود را به صورتی صلح آمیز حل کنند، ولی بعضی از آنان این فرصت آرامش را برای افروختن آتش جنگ میان مسلمانان مورد بهره برداری قرار می دادند، و به همین سبب خدا به امت امر کرد که پاسخ آن متجاوزان را در ماههای حرام بدهند. چه در شکستن حرمتها قصاص است، و تا زمانی که فرد حقوق دیگران را محترم بشمارد، حقوق وی محفوظ می ماند، اما اگر بر این حقوق فردی تجاوز و تعدی شود، واجب است که حق را به زور از متعدی بگیرند، و بدین گونه این آیه افقهای گسترده ای در تشریح جنایی به وجود آورد.

و بالطبع تا این جا اعتدایی پیش از اعتدای متجاوز جایز نیست، و قرآن درباره این امر واجب تأکید می کند و در عین حال مهمترین قضیه ای را که در بحث از مبارزه در این جا اراده کرده است تحدید می کند و می گوید:

ص: ۳۲۵

۱/ « وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ » - و از خدا بترسید و بدانید که خدا با کسانی است که از او می ترسند و پرهیز گارند. بر امت اسلامی و فرد مسلمان واجب است که حدود الاهی را مراعات کنند و از آن تجاوز روا ندارند، و این از مهمترین مسئولیتهای امت است.

انفاق و اتحاد ضرورتی جنگی است

[۱۹۵]

و به مناسبت بحث درباره جنگ، قرآن درباره انفاق بحث می کند، بدان مناسبت که یک ضرورت جنگی است که گاه دشوارتر از خود جنگ ممکن است باشد، و به همین سبب قرآن درباره انفاق تأکید کرده و آن را به سرنوشت امت وابسته دانسته و چنین گفته است:

« وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ » - و از مال خود در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خود به راه هلاکت نیندازید، از آن روی که انفاق نکردن هر چه زودتر امت را با خطرهای بزرگ رو به رو خواهد کرد.

« وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » - و احسان کنید که خدا احسان کنندگان را دوست دارد. بر هر کس واجب است که در انفاق به حدود واجب بسنده نکند، بلکه بر حسب طاقت و قدرت خویش از آن انفاق کند، و این احسان و بخششی است که خدا آن را و عامل آن را دوست دارد.

امت ما امروز نیاز شدیدی به آماده بودن برای پرداختن به مبارزه های سرنوشت ساز در بیش از یک جبهه دارد، و این آمادگی به بخشندگی از گونه های مختلف آن از کوشش و بذل جاه و بذل مال نیاز دارد، ولی توجه داشتن به آینده و فهمیدن آن و خودپسندی ذاتی و نبودن اعتماد نسبت به جامعه و مؤسسات آن، همه از عواملی است که سبب خودداری از انفاق می شود و سبب آن است که در نبردی پس از نبرد دیگر شکست و زیان نصیب امت اسلامی شود.

ص: ۳۲۶

بازگشت ما به تعالیم دین در انفاق و دادن مال در راه خدا و مصالح مسلمانان، ضامن اکید بازگشت عزت و شوکت از دست رفته ما و بر جای ماندن آن مقدار از مصالح و کرامت ما است که بر جای مانده است.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳]

اشاره

وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِفُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أُمْتُمْ فَامَّا الْهَدْيُ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶) الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲) وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

۱/

ص: ۳۲۷

۱۹۶ [أحصرتم]

إحصار به معنی منع است، و به کسی که ترس یا بیماری از کار بازش داشته است، و می گویند «قد أحصرت»؛ و درباره کسی که به زندان افتاده است نیز می گویند «قد احصرت». و معنی اصلی کلمه «حبس» است.

۱۹۸ [جناح]

به معنی گناه است و میل کردن به گناه و انحراف از خط مستقیم.

[تبتغوا]

ابتغاء به معنی طلب و خواستن است.

[أفضتم]

إفاضه از فیض یعنی لبریز شدن ظرف پس از پر شدن از آب است. پس یعنی افضتم رانده شدن از عرفات به مزدلفه به سبب اجتماع و کثرت است. و

ص: ۳۲۸

«افاض الناس فی الحدیث» به معنی روی آوردن به گفت و شنید است. و افاضه در لغت، چیزی جز تفوق و کثرت نیست.

۱/

حج، مدرسه پرهیزگاری

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از روزه و جهاد سخن از حج به میان می آید که همچون مدرسه ای مکتبی برای تربیت روح التزام و تعهد در میان امت است. و هدف از حج، تقوی و پرهیزگاری است، بدان سبب که واجبات حج تا حد زیادی به واجبات روزه شباهت دارد، از این رو که باید در آن شماری از شهوات زودگذر، شناسایی و به اختیار، از آنها خودداری شود که این خود مایه تقویت اراده است و بر ایمان می افزاید، و نیز حج از آن لحاظ به جهاد شباهت دارد که در آن خطرهای سفر و احتمال مرگ و دشواریهای اعمال وجود دارد، و به همین سبب در حدیث آمده است که «حج جهاد ناتوانان است».

و سخن این جا درباره حج ابعاد اجتماعی آن را به صورتی که در سوره حج خواهیم دید شامل نمی شود، بلکه به پیروی سیاقی که از تقوی همچون وجه تمایزی در شخصیت ایمانی بحث می شود، تنها از ابعاد تربیتی آن در این جا سخن به میان می آید.

و در آخرین آیات مستقیماً تقوی و بعضی از مظاهر آن همچون واجب بودن مراقبت ذاتی نسبت به انسان و دور نگاه داشتن او از گناه و نفاق سخن به میان می آید. ۱/ و در این درس کلمه تقوا (تقوی) پنج بار تکرار می شود.

ص: ۳۲۹

پیش از هر چیز واجب است که حج یا عمره خالص برای خدا انجام پذیرد، و هیچ هدف دیگری در آن داخل نشود، همچون بازرگانی یا جهانگردی یا ریاکاری. و بر حج کننده است که از همه گونه زینت و آرایش و مظاهر آن خودداری ورزد. حتی نمی تواند سر خود را بتراشد، و اگر بیماری او را از دنبال کردن کارهای حج بازدارد، حق ندارد سر خود را بتراشد مگر پس از آنکه هدیه ای (ذبیحه، قربانی) به مکه بفرستد. پس از ذبح شدن این هدیه می تواند از احرام حج بیرون آید و سر خود را بتراشد. و در آن هنگام که بیمار ناگزیر از سر تراشیدن است، بر او واجب است که در مقابل این سر تراشیدن فدیة ای به روزه یا صدقه یا ذبیحه بدهد.

امر واجب دیگر در حج تقدیم هدی (حیوان قربانی، خواه گوسفند خواه گاو و خواه شتر) است، و هر کس هیچ یک از آنها را نیابد، لازم است ده روز روزه بدارد، سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت به خانه اش، و بر اهل مکه و پیرامون آن تقدیم هدی واجب نیست.

همه این فرایض برای تقویت روح تقوا در قلب و ترس از خدا ضرورت دارد.

□
« وَ أَتَمُّوا الصَّحَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ - وَ حَجَّ وَ عَمْرَةَ رَا بَرَاي خَدَا تَمَام كُنَيْدَا. » اولاً: ترك كَرْدَن بِي سَبَب حَجَّ يَا عَمْرَةَ جَايز نَيْسَت، بَلَكَه اَدَامَه دَاَدَن وَ بَه پَايَاَن رَسَاَنَدَن أَنَهَا وَاجِب اَسْت، وَ اَيْن يَك وَاجِب اَسَاَسِي دَر حَجَّ اَسْت.

ثانياً: واجب است که حج و عمره به صورت خالص برای خدا باشد.

و حالتی که در آن ترك كَرْدَن حَجَّ جَايز اَسْت حَالَت حَصْر (بِه سَبَب بِيْمَاَرِي يَا دَشْمَن يَا شَبِيَه أَن) اَسْت.

« فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ پس اگر محصور و بازمانده شدید، هر چه ممکن باشد قربانی کنید، »

« وَلَا تَخْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ - و تا آن زمان که قربانی به قربانگاه نرسیده، موی سر را تراشید،» خواه در نزدیکی مسجد الحرام و خواه در منی...

« فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ - پس هر کس از شما بیمار باشد یا از (تراشیدن) سر به او گزند رسد،» واجب است که سر خود را بتراشد، خواه بدان جهت که داشتن مو، همچون در صداع داریم که جز تراشیدن موی سر آن را از میان نمی برد، یا مایه زحمت شدن دایمی موی سر، مایه ناراحتی شدید شود.

« فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَّامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ - عوض آن روزه بدارد یا صدقه دهد یا قربانی کند.» چون ترس از دشمن یا از بیماری از میان برود، بر کسی که به حج تمتع آمده که عمره و حج را از یکدیگر با دوره استراحت جدا می کند که در آن بدون احرام می ماند، واجب است که هدیه تقدیم کند.

« فَإِذَا أُمِيتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ - پس چون ایمنی یافید، آن کس که به قصد عمره تمتعی (از غیر محرم بودن) تا زمان حج پیدا کرده،» یعنی از طریقی محرم شدن برای عمره توانسته است مدتی از زمان از حالت بدون احرامی تمتع شود تا موعد حج برسد، « فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَهُ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - و هر چه ممکن باشد قربانی کنید؛ و هر که قربانی نیافت، سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشتن از حج روزه بدارد تا ده روز تمام شود، و این برای کسانی است که ساکن مسجد الحرام نباشند.» اما برای مردم مکه که در مسجد الحرام حضور دارند، جایز است که برای حج غیر تمتع بیایند و قربانی تقدیم نکنند.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ - و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

۱/ و هدف درازمدت حج: عبارت از آن است که در واجبات دینی خود سستی نکند، و ملتزم نگاهداری حدود آنها باشد و به اندازه ضخامت یک موهم از آنها تجاوز نکند، بدان سبب که خدا سخت کیفر می دهد.

و در این آیه یکی از مهمترین واجبات حج را می یابیم که عبارت از احرام است، و قرآن از سه لحاظ از آن بحث می کند: نیت، و نتراشیدن موی سر و پایان یافتن آن به ذبح هدی؛ و احرام آشکارترین عمل حج است و به همین جهت قرآن با آن آغاز کرده است.

احرام:

[۱۹۷]

و در این آیه بعضی از مظاهر احرام را می یابیم که عبارت است از: حرام بودن رفت (مباشرت با زنان) به همه گونه های آن و حرمت فسوق (و قسم خوردن به دروغ به خدا) و حرمت جدال.

در ایام حج واجب است که شخص به این امور مقید باشد که هدف از آن نمو کردن روح تقوا در نفوس است.

« الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ - حج ماههای معین دارد.» کسی نمی تواند حج خود را پیش از ماه شوال آغاز کند، یا آن را از موسم حج در ماه ذو الحجه دیرتر انجام دهد، و شاید این اشاره ای باشد به آنکه محرمات احرام پس از ذو الحجه استمرار پیدا نمی کند.

« فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ - پس هر که در آنها حج را بر خود واجب کند،» یعنی حج را در این ماهها بر خود واجب کند، « فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ - نباید که با زنان در آمیزد و به دروغ گفتن و دشنام دادن و جدال و مجادله برخیزد.»

ص: ۳۳۲

آیا برای آن است که شخص به این تظاهر کند که مهمتر از دیگران است، و به ترکیه نفس خود نه دیگران پردازد، ۱/ در صورتی که خدا از آنچه بندگانش می کنند، در صورتی که صادق باشند، آگاه است، و دروغ و ادعا برای هیچ کس فایده ای ندارد.

« وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى » - و هر کار نیکی که کنید خدا آن را می داند، و توشه بگیرید و بدانید که نیکوترین توشه تقوی است. « آیا مسافر برای سفر خود زاد و توشه با خود بر نمی دارد؟ پس چرا نباید برای سفر آخرت توشه برداریم که از سفرهای دنیا وحشتناکتر و طولانیتر است، ولی چگونه باید چنین کنیم؟ بهترین چیزی که می تواند توشه ما باشد تقوا است و متعهد بودن به آنچه خدا بر ما واجب کرده است؛ تنها توشه ای است که در این راه دراز دراز به درد ما می خورد.

« وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ » - و ای صاحبان عقل، از من بترسید. « شما ای کسانی که مالک حقیقت مردمی یعنی عقل هستید، از خدا بترسید، بدان سبب که او را می شناسید و می دانید که هر که از او بترسد و با این ترس از گناهان پرهیز کند، از آتش دوزخ و از عذاب دنیا خواهد رست.

توشه دار شدن با تقوا به آخرت اختصاص ندارد بلکه در سفرهای دنیا نیز چنین است؛ سفر دشوار ما در دنیا نیاز به زاد و توشه دارد، و به اراده و عقل، و تقوی عاملی است که این صفات آرمانی و ضروری برای زندگی دنیا را در اختیار ما می گذارد.

کسانی که به سلاح تقوا مسلح نمی شوند، هر مشکلی در زندگی می تواند آنان را بر زمین کوبد و زندگی را بر ایشان به صورت دوزخی درآورد.

بعد از دوره عمره شخص حج کننده از احرام بیرون می آید، و خواستار فضل خدا می شود ۱/ و از لذات دنیا بهره می گیرد، و در فکر تجارت می افتد، و از علم و ادب برای خود توشه ای فراهم می آورد، و سپس بار دیگر برای حج محرم می شود، و در عرفات توقف می کند، و از آنجا به مشعر می رود، و سپس راهی منی می شود، و در پایان کار به طواف خانه کعبه می پردازد و دیگر مناسک را انجام می دهد.

« لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ - بر شما باکی نیست که (در حج) چشم به فضل پروردگارتان داشته باشید، » که این کار در فاصله میان حج و عمره در حال تمتع صورت می گیرد.

« فَإِذَا أَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ - پس چون از عرفات بازگشتید، » که همه حاجیان در آنجا توقف می کنند و چنان می نمایند که افاضه (بازگشت، بیرون رفتن) از عرفات از بارزترین واجبات حج است، بدان سبب که مسیری ایمانی است و ما را متوجه به طبیعت و ماهیت دین می کند، و حرکتی توجیه شده برای هدفی مقدس است؛ و در آیه بعد تمرکز درباره افاضه است.

« فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ - پس نزدیک مشعر الحرام خدا را یاد کنید، » و آن محل توقفی است که در داخل حدود حرم مسجد الحرام جای دارد، و از لحاظ جغرافیایی پیوسته به منی است، در صورتی که تا عرفات چند کیلومتر فاصله دارد.

مشعر الحرام در دوران جاهلیت محلی برای مسابقه فکری میان قبایلی بود که پیش از توجه به شعایر دینی برای نژاد و قومیت و عصبیت خود اهمیت قایل بودند، و هر قبیله شب حضور در مشعر را با بلند کردن صدای خود به ستایش از نیاکان در خاک خفته و اشاره کردن به زشتیهای قبایل دیگر شبزنده داری می کرد، و

خدا فرمان داد که محور بحث در این شب ایمان به خدا و فراموش کردن قومیتها و نژادها بوده باشد.

« وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ » - و خدا را از این که شما را هدایت کرد یا کنید، در صورتی که پیش از آن از گمراهان بودید. « مقایسهٔ حالت عقب ماندگی قدیمی امت و فساد جاهلی با حالت پیشرفتهٔ کنونی ۱/ در سایهٔ رسالت تازهٔ اسلام، سبب تقویت ایمان به رسالت می شود و آن را با کمال نیرو به پاسداری از آن برمی انگیزد.

قرآن به ما فرمان می دهد که رسالت خدایی را که بر اثر آن هدایت یافتیم به یاد داشته باشیم، تا در عملی کردن ارزشهای آن سستی نورزیم، و واقعا به نعمت یگانگی و امنیت و اطمینان و نشاط توجه داشته باشیم، و در نتیجه متوجه نعمتهای دیگر می شویم که برخاسته از این رسالت است، و اگر سخت به آن متمسک نشویم ممکن است استمرار پیدا نکند، بلکه لازم است به پاسداری از آن پردازیم، و متوجه باشیم که اگر در محافظت آن کوشش نکنیم به زودی از میان خواهد رفت.

بهره وری از خط سیر ایمان

[۱۹۹]

پس از عرفات، خط سیری ایمانی آغاز می شود که قرآن آن را به نام (الافاضه) به سبب شبیه کردن آن به راه افتادن سیل در آن هنگام که خورشید به غروب کردن میل می کند نامیده است، دور آن گروه های حاجیان آمادهٔ رفتن به طرف مشعر الحرام می شوند و این کار دسته جمعی را همچون سمبلی برای تلاش دسته جمعی در راه خدا نشان می دهند، و بر همان راهی سیر می کنند که رسالت خدا معین کرده است بدون آنکه تمایزی میان طبقات مختلف مسلمانان وجود داشته باشد.

در جاهلیت برای بعضی از قبایل در افاضه حق تقدم قائل بودند و این قبیله پیشاپیش دیگران می ایستاد و از نقطه ای نزدیکتر از محل ایستادن دیگران به مشعر به

ص: ۳۳۵

راه می افتاد، یا از خود مشعر افاضه را آغاز می کرد. و آیه قرآن صریحا این امتیاز را لغو کرده و گفته است که آنان نیز با دیگران حرکت کنند:

«ثُمَّ أَيْضًا وَمِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ - و سپس از آنجا به راه افتید که دیگران به راه می افتند،» از همان نقطه ای که افاضه دیگران از آنجا آغاز می شود.

«وَاشْتَعْفُوا اللَّهَ - و از خدا آمرزش خواهید.» ۱/ تا هر کس متوجه این امر باشد که هر انسانی در برابر پروردگارش گناهکار است و بر او روا نیست که به تزکیه خود پردازد و خویشتن را برتر از دیگران بداند؛ ما همه بندگان خداییم و امکان آن هست که آن کس که در نظر ما ناچیز می نماید در نزد خدا شریف باشد و شریفتر از آن کس که خود را شریف می پندارد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - هر آینه خدا آمرزنده مهربان است.»

چگونه به دنیا و آخرت برسیم؟

[۲۰۰]

پس از مشعر حاجیان به جانب منی به راه می افتند که مناسکی می بایست در آن صورت بگیرد: تقدیم هدیه، پراندن سنگ (رمی جمره) و ستردن مو (تقصیر)، و در این هنگام حجاج در منی گرد هم جمع می شوند که زندگی خود را بر وفق آرزوهای خود بنا کنند، پس به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی آن کسان که از خدا یاد می کنند و پیش از آنکه به مردمی یا سرزمینی یا خاندانی خود را نسبت دهند به خدا نسبت می دهند، و سر آن دارند که برای خود یک زندگی موافق با برنامه خدایی فراهم آورند، و گروهی دیگر در به دست آوردن کسبهای دنیا تلاش می کنند بی آنکه در بند آخرت باشند و به همین جهت هر دو را از دست می دهند.

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ - پس چون آداب حج را به پایان رساندید،» در منی با رمی جمرات و تقدیم هدیه و سر تراشیدن یا کوتاه کردن مو، و در نتیجه آزاد شدن از بیشتر مظاهر احرام.

«فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا - پس از خدا یاد کنید

چونان که از پدرانان یاد می کردید یا با ذکر شددتر. تا وابستگی نخستین شما به خدا باشد، و ایمان به او سبب یگانگی و وحدت شما شود؛ و سرزمین منی جایگاه آشنا شدن با یکدیگر و همکاری و آرزو باشد، ولی این هدف با آنکه با چه اندیشه هایی به راه افتاده اید ارتباط دارد.

« فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ - پس بعضی از مردم چنانند که می گویند: پروردگارا، در دنیا به ما بده، و در آخرت بهره ای ندارند. » هیچ سهمی در آخرت ندارد، زیرا که می خواهد همه تلاشهای او در دنیا به ثمر برسد؛ اینان در آخرت نصیبی ندارند.

۱/

[۲۰۱]

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ فِنا عَذَابَ النَّارِ - و بعضی گویند: پروردگارا در دنیا و آخرت به ما نعمت ارزانی دار، و ما را از عذاب آتش نگاه دار. » [۲۰۲]

« أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ - اینان از آنچه کسب کرده اند بهره ای دارند، و حساب (و پاداش) خدا سریع است. » اینان زود باشد که به آنچه در دنیا و آخرت می خواهند برسند، چه تا زمانی که عمل برای دنیا است و از این خبر نداریم که فردا زنده ایم یا مرده، بهتر آن است که نصیب خود را از دنیا بخوریم و بدین گونه نیرو و کارمایه های خود را اکنون به مصرف می رسانند بی آنکه نگاهی به آینده داشته باشند، و تا زمانی که فرد برای دنیا کار می کند، و برای خود و نزدیکانش به تلاش برمی خیزد، و این چیزی است که ریشه تمدن او را می برد، چه هیچ امتی نیست که خودخواهی و کوتاه نظری در آن انتشار پیدا کند، بتواند دوام داشته باشد، در صورتی که آن کس که برای آخرت کوشش می کند، در برابر افق دوری قرار دارد که برای دست یافتن به آن تلاش می کند؛ چنین کسی در اندیشه رحمت گسترده خدا است، بهره های فوری را نمی خواهد، و سپس برای همه به کار برمی خیزد بدان سبب که همین راه او به سوی خدا است، و بدین گونه کار کردن برای آخرت راهی برای بقای تمدن امت است.

ص: ۳۳۷

پس از پایان یافتن آداب و مناسک منی، حاجیان متوجه خانه خدا می شوند تا در آن جا از او یاد کنند و با هدایت او مربوط شوند و علاقه به انتساب توحیدی تقویت شود، و کار برای دنیا و آخرت هر دو صورت گیرد.

[۲۰۳]

« وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ - و در چند روز معین از خدا یاد کنید.» سه روز از یازدهم تا سیزدهم ماه ذو الحجه.

« فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا - اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا - اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنْ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ - پس هر که شتاب کند در دو روز، بر او گناهی نیست، و آن کس که درنگ کند، هم بر او گناه نیست، در صورتی که از خدا بترسد؛ و از خدا بترسد ۱/ و بدانید که به سوی او گرد خواهید شد.» هدف دور در همه این مناسک تقواست، و سبب آن اندیشیدن مستمر در این که هر اندازه عمر آدمی دراز شود، بالاخره به سوی خدا حشر پیدا می کند، و از آنچه کرده است مورد پرسش قرار خواهد گرفت، پس بر او لازم است که خود را بر اعمال خویش ناظر قرار دهد و از بدیهای خود جلوگیری کند و راننده خویش به کارهای نیک باشد و نگران یک حسابگر اجتماعی یا واعظ دینی نباشد.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۳]

اشاره

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِيْ قَلْبِهِ وَ هُوَ الْاَلْحَصَامُ (۲۰۴) وَ اِذَا تَوَلٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِئَيْسِدَ فِيْهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفٰسِقِيْنَ (۲۰۵) وَ اِذَا قِيْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُ لَهٗ جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ الْمُهَادُّ (۲۰۶) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرٰى نَفْسَهُ اِتِّغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ رَؤُفٌ رَّحِيْمٌ (۲۰۷) يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اُدْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ اِنَّهٗ لَكُمْ عِدُوٌّ مُّبِيْنٌ (۲۰۸) فَاِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنٰتُ فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۲۰۹) هٰٓئِلٌ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِيْ ظُلُمٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْاَمْرُ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ (۲۱۰) سَلِّ بِنِيْ اِسْرٰٓئِيْلَ كَمَا اَتَيْنٰهُمْ مِنْ اٰيَةٍ بَيْنَهُ وَ مَنْ يَبْدُلْ نِعْمَةَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَانَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ (۲۱۱) زِيْنٌ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا الْحَيٰةُ الدُّنْيَا وَ يَنْخَرُوْنَ مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ الَّذِيْنَ اِتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ اللّٰهُ يَزُقُّ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲) كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّْنَ مُبَشِّرِيْنَ وَ مُنذِرِيْنَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اِخْتَلَفُوْا فِيْهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيْهِ اِلَّا الَّذِيْنَ اُوْتُوْهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنٰتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدٰى اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَا اِخْتَلَفُوْا فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَ اللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ اِلَى صِرٰطٍ مُّسْتَقِيْمٍ (۲۱۳)

ص: ۳۳۸

معنای واژه ها

[۲۰۴] يعجبك

اعجاب به معنی شادی کسی است به سبب

ص: ۳۳۹

چیزی که دیدن یا داشتن آن وی را خوش آمده است؛ و از آن است عجب داشتن به خود و از خویشتن خوش آمدن شخص.

[ألد]

:الد کسی را گویند که سخت، دشمن است و لده یعنی در محاصمه بر او پیروز شد.

۲۱۰ [ینظرون]

:نظر، در این جا به معنی انتظار است. و اصل معنی نظر طلب و خواستار شدن فهم یک چیز است. و از آن روی به معنی انتظار به کار می رود که شخص منتظر، خواستار دریافت چیزی مورد توقع است. و اگر معنی اندیشیدن در قلب باشد، بدان سبب است که شخص متفکر از این راه خواستار معرفت است؛ و چون با چشم باشد معنی خواستار دیدن شدن دارد.

[ظلل]

:جمع ظله به معنی سایه بان از خورشید و چتر است؛ و ابر را به همین جهت ظله می نامند.

[الغمام]

:ابر نازک سفید است بدان سبب که یغم یعنی می پوشاند.

۲۱۲ [زین]

:زینت حقیقی چیزی است که مایه زشتی در دنیا و آخرت نباشد؛ و آنچه او را در یک حالت زینت می دهد نه در حالت دیگر از ظاهر چیز.

ص: ۳۴۰

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس، قرآن از اهمیت تقوا در مقاومت کردن در برابر نفاق و دورویی با ما سخن می گوید، و بعد مهمی از ابعاد تقوا را برای ما بیان می کند که (وحدت) است و گردن نهادن طرف مخالف بحث به خاطر مصلحت صاحب حق.

بحث با دعوت کردن شخص مسلمان به صلح و سلم در داخل جامعه اسلامی به عنوان هدفی عالی که بر افراد امت تحقق بخشیدن آن و پاسداری از آن لازم است آغاز می شود، و در آیه همه مردم برای ایجاد وحدت مسئول شناخته می شوند.

و سپس قرآن از اختلاف پیدا کردن پس از پیدا شدن دلیل و بینه همگان را بر حذر می دارد، و مثلی از دوستان بنی اسرائیل می زند که به پیدا شدن اختلاف پس از بیانات فراوان مربوط می شود، و این پس از آن است که به ایشان می گوید که باید برای رفع اختلاف به این گفته ها بسنده کنند و منتظر آن نباشند که خدا در مظاهر عظمت خود آشکار شود و به رفع اختلاف میان ایشان پردازد.

سپس به بیان سبب اساسی در همه اختلافات که دنیا دوستی است توجه می کند ۱/ که آدمی را به ستم کردن بر دیگران برمی انگیزد، و در پایان آیات قرآن از پوشش فکری که آدمی در پیرامون دوستی دنیا بر خود می پوشاند سخن می گوید که با آن می خواهد برای آن ارزشی فراهم آورد، و این کاری است که کافران در هنگام رسیدن آیات بینات انجام می دادند.

با این آیه قرآن زمینه را برای بحث کردن درباره موضوع آینده هموار می سازد و آن: این که تنها خلاف مشروع آن خلاف اصولی است که میان اهل دنیای تجسم یافته در کفار و اهل حق وجود دارد.

تقوا ضمانت مؤکدی برای ایستادگی در برابر حالت نفاق است. در آنجا که آدمی در درون خود به صورت یک شخص زندگی می کند، و در خارج تظاهر به بودن شخصی دیگر می کند، و کارهای نیک را تنها به قصد ریا انجام می دهد، و این همه برای آن است که از داشتن روح تقوای درونی بهره ای ندارد.

شرح آیات:

اشاره

[۲۰۴]

« وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا فِي قَلْبِهِ - وَ بَعْضَىٰ مِنْهُمْ لَكَاظِمٌ مِّنْهُمْ لِيُثَبِّتَ اللَّهُ لَكَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَمَا تُعْلِنُ أَيْهَاكَ يُؤْمِنُ بِهِمْ وَ لَكِنِّي أَعْلَمُ الْبَاطِنَ فِيهِمْ ﴿۲۰۴﴾ »
زندگی دنیا تو را خوش آید، و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند.» در صورتی که:

« وَ هُوَ الَّذِي أَخْطَأَ - شَدِيدَاتٍ مِّنْهُمْ مَخَاصِمٌ كَانُوا فِيهَا يَتَّبِعُونَكَ - وَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَاظِمٌ مِّنْهُمْ لِيُثَبِّتَ اللَّهُ لَكَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَمَا تُعْلِنُ أَيْهَاكَ يُؤْمِنُ بِهِمْ وَ لَكِنِّي أَعْلَمُ الْبَاطِنَ فِيهِمْ ﴿۲۰۵﴾ »
و در مجادله سخت لجاج می ورزند.

[۲۰۵]

« وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ - وَ جَرَدَانَسٌ مِّنْهُمْ لِيُثَبِّتَ اللَّهُ لَكَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَمَا تُعْلِنُ أَيْهَاكَ يُؤْمِنُ بِهِمْ وَ لَكِنِّي أَعْلَمُ الْبَاطِنَ فِيهِمْ ﴿۲۰۶﴾ »
تباهی کوشند و کشت و نسل را از میان برمی دارند، و خدا فساد و تباهی را دوست ندارد.» اینها صفات اساسی منافق است که شماره آن چهار می باشد:

اول: این که درباره آنچه به زندگی مربوط می شود کلام شیرین و دلچسب دارد، چنان با اشتها و آب دهان روان شده سخن می گوید که تو گویی از بهترین دوست قلبی خود سخن می گوید؛ ۱/ و این صفت از این احساس منافق برمی خیزد که سهم خود را از دنیا کم می بیند، و به همین سبب چندان شهوت و اشتهایی نسبت به آن نشان می دهد که همچون اشتهای شخص گرسنه نسبت به گرده نان است.

دوم: او دروغ می گوید و می داند که دروغ می گوید، و برای آنکه بر دروغ

خود لباس راست بپوشاند، فراوان به خدا سوگند یاد می کند، و این صفت از آن جا ناشی می شود که وی پیوسته در این تصور است که مردمان سخنان او را درست نمی دانند و تصدیقش نمی کنند.

سوم: اگر در سخن کسی با او معارضه کند سخت بر فروخته می شود و برای اثبات کلام خود تلاش می کند، و این کار را از راه جدل انجام می دهد که تنها در آن استاد است نه در جز آن.

چهارم: عمل او فساد است نه صلاح، او هیچ کس را دوست ندارد، و دوست ندارد که کسی چیزی داشته باشد، و لذا آرزوی قلبی او آن است که هیچ کس زنده و هیچ چیز سالم نماند؛ او را می بینی که با غیبت کردن فساد برمی انگیزد، و نیز با خبر چینی و تهمت زدن، و به اموال مردم از راه خراب کردن و شکستن و بی مبالا-تی کردن و... و... آسیب می رساند، و چون به قوتی دست یابد آن را در برانداختن زندگی و زراعت و تولید و همه مردم به کار می برد.

[۲۰۶]

اینها صفات ظاهری منافق است، و اما صفت واقعی او بی تقوایی است.

« وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ - و چون به او گویند: از خدا بترس، تکبر گناه او را فراگیرد. » او خود را برتر از حق و بالاتر از ارزشهای خدا در زمین تصور می کند، و بنا بر این لزومی برای خضوع کردن نسبت به حق نمی بیند، بلکه گرفتار خود بزرگبینی و گردنفرازی است، و به کارهای بدی که انجام داده افتخار می کند، و تنها به این سبب که از او صادر شده آنها را خوب تصور می کند، و بدین گونه به جای آنکه به حق افتخار کند به گناه افتخار می کند.

این صفت ریشه ای شخص منافق و عبارت است از: خود را محور همه چیز قرار دادن، و آن را مقیاس / ۱ حق در نظر گرفتن، که اینها صفات مخالف کامل تقوی است که عبارت از مقیاس و محور قرار دادن همیشگی حق است و این که انسان باید بر گرد این محور دوران کند نه بر گرد محور نفس خودش.

ص: ۳۴۳

آیا چه عذاب دردناکی باید کیفر این گناهکار لجوج باشد؟ هیچ چیز جز آتش.

« فَحَسِبُهُ جَهَنَّمَ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ - پس دوزخ او را بس است و بد آرامگاهی است. » [۲۰۷]

عکس تمام عیار منافق شخص پرهیزگار و متقی است که نه تنها بر گرد محور خویش چنبر نمی زند، بلکه ذات خود را نیز برای خدا می فروشد.

« وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ - و بعضی از مردم چنانند که خود را برای کسب خشنودی خدا می فروشند، و خدا به بندگان مهربان است. » و هنگامی که نفس خود را می فروشد، آن را چنان قرار می دهد که بر مدار حق دوران کند، و به هر جا رو کند خود به آن طرف رو می کند، خواه در نزد دوستش باشد یا خویشاوندش یا رئیسش، یا در نزد دشمن دور از خودش یا بنده اش یا زیر دستانش. خست را می شناسد و هیچ ارزش دیگری را، خواه ذاتی باشد یا طاغوتی اجتماعی، حق را می شناسد.

پس از فروختن نفس خود برای رضای خدا، در این اندیشه بر نمی آید که برای کسی ثابت کند که چنین کاری کرده است، یا این که مخلص است، یا خدا را بر آنچه در قلبش می گذرد گواه گیرد؛ هرگز چنین نمی کند، چه می داند که خدا او را می بیند و مخلصانه در برابر پروردگار دانای به حال خودش باقی می ماند، و همین او را از همگان بی نیاز می کند؛ او را در برابر خدا خاشع و تسلیم به او و راضی به سرنوشت و شادمان در جستجوی آنچه مورد پسند خدا و سخت و متصلب درباره ذات خدا و انقلابی در برابر او می یابی، که از نیروهای دشمن نمی هراسد و هیچ سرزنشی از سرزنش کنندگان او را از راه حق باز نمی گرداند.

این است شخصیت پرهیزگار؛ آیا آن را در نفس خود می بینی؟

[۲۰۸]

جامعه اسلامی جامعه کارزار دفاعی بر ضد دشمنان انسانیت و دشمنان ۱/ رسالت است، و چنین جامعه ای نمی تواند با چالشهای جنگ بدون وجود وحدت و یگانگی درونی، مستحکم رو به رو شود، و لذا قرآن در آیه و پیش از سخن گفتن از جنگ در درس آینده به وحدت دعوت می کند و آن را مسئولیت همه افراد می داند و می گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ - ای کسانی که ایمان آورده اید، همه در سلم و اسلام و تسلیم در آید، و در پی گامهای شیطان مروید که او دشمن آشکار شما است.» میدانهای سلام به حساسیتهای کوچکی آلوده می شود که بر روی هم متراکم می ماند و سرانجام به صورت ابر تیره ای درمی آید، و بر هر فرد مسلمان در داخل اجتماع واجب است که در مقابل رشد این حساسیتهای مقاومت ورزد، و از ابتدا در پی گامهای شیطان نرود، بدان سب که شیطان گام به گام آدمی را به جانب دوزخ می کشد.

پس بر ما است که دشمن حقیقی و دشمن اجتماع را بشناسیم، و در اولین گامی که برای دعوت به سوی ما برمی دارد، و آن اظهار حساسیت نسبت به یکی از برادرانمان است، مراقب و بر حذر باشیم، و آن برادر را به جای شیطان دشمن خود تصور نکنیم.

[۲۰۹]

«فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعِيدٍ مِمَّا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - و اگر پس از آنکه بینات برای شما آمد از راه منحرف شدید، بدانید که خداوند توانا و حکیم است.» سپس پروردگار ما مسلمانان را از آن بر حذر می دارد که در درک اختلافهای جاهلیت برخاسته از شهوات سقوط کنند، و ما را از آن بیم می دهد که خود عزیز و

غالب است و هیچ کس نمی تواند از او بگریزد، و هیچ کس بر او چیره نمی تواند شد، و این که حکیم است و مردمان را به تناسب با کردارهاشان و نه بنا بر هواهای نفسانی و آرزوها و ادعاهای ایشان پاداش می دهد.

مسئولیت پاسداری از وحدت

[۲۱۰]

و این بدان معنی است که ما مسئول آنیم که با اعتماد به هدایت خدا و بینات او از یگانگی خود محافظت کنیم، و این درست نیست که منتظر آن بمانیم تا خدا باید اختلافات ما را از میان ببرد، یا مثلاً منتظر امام زمان (ع) باشیم که به روشی غیبی میان ما صلح برقرار کند، که در آن هنگام قیام ۱/ ساعت گرفته و هیچ کس مسئولیتی ندارد، به همان گونه که کیفر هیچ کس دیگر به تأخیر نمی افتد.

« هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ - آیا چشم به راه آنند که خدا و فرشتگان در میان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟ » که کنایه ای است از آمدن خدا و ملکوتش، « وَقُضِيَ الْأَمْرُ - و کار تمام شود، » یعنی در آن هنگام حیات مسئولیت به پایان می رسد، و زندگی تبدیل پیدا می کند، پس اگر خدا می خواست که میان بندگان به جبر و همراه با خوشی صلح برقرار کند، در آن صورت زندگی غیر از این زندگی می بود، اما در این جا ما خود مسئول تصفیة خلافهای خود هستیم، و پس از آن در آخرت برای محاکمه در برابر خدا قرار خواهیم گرفت.

« وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ - و همه کارها به خدا بازمی گردد. » [۲۱۱]

و بر امتهای پیشین فرشتگان خدا فرود نمی آمدند، بلکه بینات بر ایشان فرود می آمد، و بر ایشان بود که از آنها برای تحقق بخشیدن به مسئولیتهای

ص: ۳۴۶

خود استفاده کنند، و با وجود این بعضی از ایشان فایده ای نمی بردند، بلکه در آن بینات تبدیل و تحریف می کردند و بر کسی جز خود ستم روا نمی داشتند.

« سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ - از بنی اسرائیل پرس که: چه اندازه آیه روشن به ایشان دادیم؟ » ولی بعضی از ایشان آن آیه را تغییر دادند:

« وَمِنْ يُدُلُّ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ - و هر کس نعمتی را که خدا به او داده است تغییر دهد، پس (بداند که) خداوند سخت کیفر می دهد. » و گاه عقاب و کیفر به صورت رواج یافتن هرج و مرج در میان ایشان و زد و خورد با یکدیگر است و در نتیجه رها کردن رسالت خدا و پرداختن به اختلافهای داخلی.

برای چه اختلاف؟!

[۲۱۲]

ولی این سؤال مهم باقی می ماند: اساسا چرا مردمان با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند؟ و ریشه این مسئله و دشواری در کجا است؟ ۱/ پاسخ: از آن روی با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند که دنیا در نظر ایشان آراسته شده است، ولی مؤمن نه بر گرد محور دنیا بلکه بر گرد محور آخرت عمل می کند و می اندیشد، و به همین سبب دنیا و شهوتها و زشتیهای آن را نفی می کند، و از این جا اهمیت تقوا در ایجاد یک زندگی شریف آشکار می شود، زیرا که پلیدی اختلافات اجتماعی را که به صورت دوستی دنیا تجسم پیدا کرده، می زداید و از میان می برد.

« زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا - زندگی دنیا در نظر کسانی که کافرند آراسته است، و کسانی را که ایمان آورده اند مسخره می کنند. » بدان سبب که این کسان چندان به دنیا توجهی ندارند، در صورتی که

ص: ۳۴۷

پیروزمندان حقیقی هم ایناند:

« وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - و کسانی که پرهیزگاری پیشه کردند، در روز رستاخیز در بالای ایشان قرار دارند. » و هر کس که خواستار دنیای برتر باشد، به آن نمی رسد، بلکه راههایی باید پیموده شود تا شخص به دنیای آبرومند و دارای نعمتهای تکامل یافته برسد، و این راه در آیات خدا و پیشاپیش آنها در قانون وحدت (دخول کامل در صلح و سلم) وجود دارد و از این دروازه می توان به روزی خدا دست یافت.

« وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ - و خدا به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد. » [۲۱۳]

و همچون مثالی از آن باید قصه نخستین رسالت را بخوانیم که همه افراد بشر بر گمراهی بودند، و آن گاه رسالت خدا فرارسید. یکی از هدفهای آن یگانه کردن مردم سرزمینه حق بود و رفع اختلاف کردن از میان ایشان در این زمینه؛ ولی بعضی از کسانی که رسالت برای ایشان آمده بود اختلاف پیدا کردند؛ برای چه؟ آیا مالک چیزی نبودند که از ایشان رفع اختلاف کند؟ هرگز چنین نبود، بلکه سبب اختلاف وجود گروهی از آنان بود که به ستم کردن و تجاوز کردن نسبت به مردم برخاسته بودند، و چون رسالت با ستم و تعدی مخالف بود، با مصالح موقتی ایشان معارضه داشت و از همین روی سخت در برابر احکام رسالت مقاومت نشان می دادند، چه ریشه اختلافات ستمگری بود و چون مردم از آن خلاص شدند، به راحتی رسیدند.

۱/ « كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ - مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را برای مژده دادن و بیم دادن برانگیخت. » و این کار وسیله ایشان برای راهنمایی مردم بود، نه مال و نیرو، بلکه بشارت دادن به یک زندگی برتر و بیم دادن از عذاب.

« وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ - و با

ایشان کتاب را به حق فرو فرستاد تا این کتاب در آنچه مردم با یکدیگر اختلاف دارند داوری کند؛ و در این حق اختلاف نکردند جز کسانی که کتاب بر ایشان آمده و دلایل آشکار به ایشان رسیده بود، و از روی رشک و ستم چنین کردند.» بعضی از آنان می خواستند بر بعضی دیگر ستم کنند، و به همین سبب اختلاف پیدا شد، و در این میان گروندگان به رسالت سود بردند، در صورتی که کافران زیان کردند، و مؤمنان از آن سبب به راه راست رسیدند که به مقیاس بودن حق در میان ایشان رضایت دادند.

« فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - پس خداوند به خواست و علم خویش کسانی را که ایمان آوردند، در آنچه اختلاف پیدا کردند، به راه راست هدایت کرد. » مؤمنان هدایت و رسالت الاهی را وسیله ای برای یگانه کردن صفهای خود قرار دادند و اختلافات خود را از این راه حل کردند، در صورتی که کافران چنین نکردند، از آن رو که خواستار ستم کردن بودند که حق نبود.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۸]

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِينَ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴) يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَالَّذِينَ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵) كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶) يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسِيحُ الْحَرَامُ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يُزْجُواكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اِسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

۱/

معنای واژه ها

۲۱۴ [زلزلوا]

زلزله به معنی شدت حرکت است، و زلزال بلیه و مصیبت مایهٔ ناراحتی بر اثر شدت حرکت، و جمع آن زلازل است، و اصل کلمه از «زلّ الشیء من مکانه» است که لفظ آن نیز به سبب مضاعف شدن آن مضاعف شده است، همچون در «صرّ» و «صرصر».

۲۱۶ [کره]

کره با فتح مشقّتی است که بر نفس تحمیل شود، و کره با ضم به معنی مشقت بر نفس است خواه تحمل شود یا نشود، و به قولی کره به معنی کراهت است و کره به معنی مشقت. و گاه انسان از چیزی کراهت دارد که مشقتی برای او ندارد، و گاه چیزی که از آن

ص: ۳۵۰

کراهت ندارد بر او سخت و گران می آید.

۲۱۷ [صدّ]

صدّ و منع و صرف نظایر یکدیگرند. وقتی کسی از چیزی اعراض و عدول کند، می گویند «صدّ عن الشیء»، و اگر مانع کسی برای دست یافتن چیزی شود می گویند «صدّ غیره». و اصل باب، عدول است.

[حبط]

حبط به معنی فسادی است که اگر چارپایی گونه ای علف به نام حباط را بخورد گرفتار آن می شود و می گویند «حبط الابل»، و سپس هلاک شدن و از بین رفتن را حبط گفته اند.

۲۱۸ [هاجروا]

هجر ضد وصل است، و هجرت به معنی بریدن پیوستگی و جدایی است، و مهاجران را به سبب بریدن از قوم و سرزمین خود به این نام می خوانند.

[جاهدوا]

مجاهده و جهاد عبارت است از مجبور کردن نفس برای قبول سختی و مشقت در کشتن دشمنی یا از میان بردن چیزی که مایه ناراحتی است.

۱/

فتنه، بزرگتر از کشتن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با وجود آنکه این آیات گوشه هایی از امر واجب جنگ و قتال را برای ما بیان می کند، ارتباطی به آیات جهاد اسلامی ندارد، بلکه مربوط به ساخته شدن شخصیت امت است که تمایز آن به تقوا و فراهم آمدن بر گرد محور حق در بازگرداندن اختلافها به اسلام است، و نیز به ایستادگی و سختی نشان دادن در تمسک به

ص: ۳۵۱

رسالت و سستی نکردن در آن با وجود همه مشکلاتی که ممکن است بر سر راه آن وجود داشته باشد.

در آیه نخستین می بینیم که چگونه خدا به امت از روزهای سختی که در پیش دارد به عنوان یک مژده خبر می دهد، و بیم می دهد که اگر امت بر حق استقامت نداشته باشد چه خواهد شد، و بهشت بر آن حرام می شود. سپس از انفاق به اعتبار این که امر واجبی مقارن با روزهای سختی است سخن می گوید. آن گاه برای ما بیان می کند که شما جنگ را ناخوش دارید، ولی ناگزیر باید به آن پردازند، و این که هدف دشمن از جنگ ربودن دین شما و بازگرداندن شما به زنجیرهای کفر است. و بر شما است که بر ضد این دشمن استوار بایستید و به کسانی که در برابر فشارها چنین باشند مژده هر گونه خیر را می دهد.

۱/ امکان آن هست که آیه نخستین از درس بعدی وابسته به سخن درباره استقامت و سختی و استواری بوده باشد، چه در آن از حرام بودن شراب و قمار سخن رفته، و این هر دو وسیله ای برای سست کردن امت است و افراد را از جدیت رسالتی دور می کند.

شرح آیات:

اشاره

[۲۱۴]

بهشت پوشیده از چیزهایی است که بر آدمی ناگوار است، و کسی که می خواهد در آن داخل شود، باید از این دیوار سیمی خاردار بگذرد. ولی آیا این بدان معنی است که اهل بهشت در سختی و ناراحتی دایمی به سر می برند؟ هرگز، بلکه معنی آن این است که بهشتیان از نیرومندی و سرسختی برخوردارند و همین امر ایشان را برای رو به رو شدن هر گونه از اوضاع و احوال آماده نگاه می دارد، و از تسلیم شدن در برابر فشارها جلوگیری می کند، و در برابر فشارهایی که برای بردگی امت از طرف دشمنان وارد می آید همچون کوه بر جای خود می ایستند.

« أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ - گمان کردید که به بهشت در خواهید

ص: ۳۵۲

آمد،» بی آنکه بهایی برای آن پرداخته باشید، و بدون آنکه از آن بهشتیانی باشید که از آزمونهای دشوار گذشته و رو سفید از آنها بیرون آمده اند، در صورتی که:

« وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ - به شما نرسیده است. » یعنی بدون آنکه مواجه شده باشید با چیزهایی:

« مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ - بر گونه کسانی که پیش از شما بودند و گرفتار سختی و ناخوشی شدند. »
بأساء دشواریهایی است که منشأ آن دشمن است، و ضراء دشواریهای مادی همچون فقر و بیماری است. (۱)

۱/ « وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصِيرُ اللَّهُ - و چندان متزلزل شدند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟ » از شدت دشواریها و زیانها، خواستار شتاب پیدا کردن یاری خدا بودند، و در آن هنگام که کار سخت می شود، واجب است که امید به رسیدن فرج داشته باشید.

« أَلَا - إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ - آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است، » این آیه بدان معنی است که کسانی که خواب بهشت رایگان و بدون پرداخت بهایی بر آن می بینند، بدانند که خوابی باطل است و خود را در آتش خواهند یافت.

بهشت مرغدانی یا جایگاه دامداری نیست، بلکه جایگاه سخت کوشان و قهرمانان است، و پیمانهای تخلف ورزیدن و دور شدن از سختی و خشونت رسالت مسئول این نگرش غیر مسئولانه به بهشت است، و برای این گونه مردم است که امام

ص: ۳۵۳

علی (ع) گفته است: «هیئات، هیئات، که بهشت خدا با فریب بهره کسی شود».

انفاق راه فداکاری است

[۲۱۵]

و همچون در جنگ، در حالت صلح نیز فتنه و بلا به صورت ضرورت انفاق مال تجسم پیدا می کند. و انفاق آمادگی نفسانی خارجی برای جنگ است، و در این جا قرآن به جانب نفسی انفاق اشاره می کند، چه واجب است که این انفاق خالص و محض برای خدا بوده باشد، تا انفاق کننده را بر بخشیدن مال و فداکاری تربیت کند، چه فداکاری، همچون هر صفت نفسی دیگر نیازمند تمرین است تا اندک اندک رشد کند، و از مال اندک آغاز می شود، و سپس مال فراوان است، و آن گاه جنگ و کشتار و استواری در آن، و به همین سبب قرآن در این جا جهت انفاق را تعریف می کند و پیوستگی شدید آن را به فداکاری نفس آشکار می سازد، و کمتر دیده می شود که قرآن از فداکاری با نفس و جان سخن نگوید بی آنکه پیوسته به فداکاری مالی بوده باشد.

« يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينُ - از تو می پرسند که: چه چیز انفاق کنند؟ بگو هر چیز خوبی که انفاق می کنید، باید به پدر و مادر دهید.» پس هر چیز خوب را می شود انفاق کرد، ولی بر ما لازم است که منظور از آن را معین کنیم، و آن خواستن رضای خدا است ۱/ که دور از هدفهای مادی و ریا باشد، بلکه برای پدر و مادر است.

« وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ - و خویشاوندان و یتیمان و درویشان و در راه ماندگان؛ و هر کار نیکی که بکنید خدا از آن آگاه است.» [۲۱۶]

امت مسلمان به استقامت بر حق و فداکاری علی رغم دشواریهای آن ممتاز است، چنان که نبرد کردن در اسلام واجب است در صورتی که شخص از

ص: ۳۵۴

آن کراهت دارد.

« كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » - جنگ بر شما نوشته و واجب شد؛ و گاهی از چیزی بدتان می آید که خیر شما در آن است، و گاهی چیزی را دوست می دارید که شر شما در آن است، و خدا می داند و شما نمی دانید.» حق محور انسانی رسالتی و امت مؤمن است، نه دوست داشتن و دوست نداشتن تنها، و بدان سبب چنین است که حق برای انسان سودمند است و باطل زیانبخش، علی رغم آنکه نفس تمایل به باطل دارد و چنان می پندارد که آن برای او شایسته تر است. و خدا حق را تعیین می کند، ولی مردم همیشه آن را نمی دانند، چرا که هواها و شهواتی که باطل را در نظر ایشان می آراند و آن را برای ایشان به صورت حق جلوه می دهد، همیشه از این حق آگاهی ندارند.

فتنه از کشتن سختتر است

[۲۱۷]

آیا جنگ در ماههای حرام روا است یا نه؟ هرگز، ولی برای قرآن این سؤال اساسی نیست، بلکه سؤال اساسی چنین است: چه چیز باید هدف از جنگ باشد تا مقیاس دین شود؟ « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ - از تو درباره ماهی که جنگ در آن حرام است می پرسند؛ بگو که جنگ در آن گناهی بزرگ است، و گناه بازداشتن مردم از راه خدا و کافر شدن به او و مسجد الحرام و بیرون راندن ساکنان آن از آن هم در نزد خدا گناهش بزرگتر است، و گناه فتنه از گناه کشتن بزرگتر است.» مقصود از فتنه در این جا چیست؟ گرفتن آزادی انسان و گرفتن حقوق وی و مجبور کردن او به پذیرفتن کفر،

ص: ۳۵۵

عبارت است از چیزی که ۱/ در این آیه فتنه به آن اشاره می کند؛ و هدف از قتل و قتل پاک کردن زمین از عناصر فتنه است، و علی رغم این که کشتن اساسا کار شاذ و ناراحت کننده ای است، دین اسلام برای از بین بردن چیزی که از آن هم زیانبارتر است به آن متوسل می شود.

بنا بر این جنگ به خاطر دست یافتن به آزادی و حقوق جنگی مشروع است، بدان سبب که مبارزه ای برای حفظ مبادی رسالتی است و هدف آن از بین بردن عناصر فساد یعنی کسانی است که سازش و نرمش با ایشان بی فایده است، زیرا در ایجاد فساد و تباهی حدی برای خود نمی شناسند.

« وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ شِئْتُمْ عَاوَا - و پیوسته با شما نبرد می کنند تا این که، اگر بتوانند، شما را از دینتان بازگردانند.» پس ایشان با اصول رسالتی و کسانی که به آنها معتقدند می جنگند، و بر ما واجب است که برای دفاع از اصول خود به مبارزه با ایشان برخیزیم، و در مقابل هواهای نفسانی ایشان که خواستار ربودن ارزشهای ما از دست ما است سر فرود نیاوریم.

« وَ مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الدَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و هر کس از شما که از دین خود بازگردد و در حال کفر بمیرد، از کسانی است که اعمالشان در دنیا و آخرت باطل و ناچیز شده، و اینان اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند.» از آن رو که ارزش انسان به رسالتی است که نسبت به آن متعهد است و از آن تا پای مرگ دفاع می کند، پس اگر کسی از رسالت خود چشم پوشد، مستقیما از ارزش خود چشم پوشیده ناگزیر خوار می شود، و از حقوق خود محروم می ماند، و در معرض آن قرار می گیرد که تلاشها و اعمال و دستاوردها از دست برود، و از بام تا شام برای آن بکوشد که خواجگان و اربابان او بر کرسیهای سروری قرار بگیرند و به حساب او برسند، و اما در آخرت خدا او را به سوی آتش دوزخ می راند، و حتی

عبادهای ساده‌وی (نماز و روزه و جز آن) به زودی باطل می‌شود، بدان سبب که در حفظ آزادی خود نکوشیده، و سر به اطاعت از طاغوت در مهمترین بخشهای زندگی خود فرود آورده، و فرمانبرداری از خدا را تنها محدود به بعضی از جزئیات کرده است، به زودی این زندگی را در آتش خواهد گذراند.

[۲۱۸]

این سرنوشت کسانی است که در برابر فشارهای طاغوت سر تسلیم فرود آورده اند، ۱/ و در برابر دشمن از دین و آزادی و کوششهای خود چشم پوشیده اند، اما کسانی که برای به دست آوردن نیرو مهاجرت می‌کنند، چنین نیستند:

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ - کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا به جهاد پرداختند، امیدوار به رحمت خدایند و خدا آمرزنده و مهربان است. » آرزو این گونه کسان را به سوی پیروزی بر دشمن در دنیا می‌راند، و در آخرت بهره‌ایشان بهشت است، و این آرزو به فضل خدا به زودی برای ایشان صورت تحقق پیدا می‌کند.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۵]

اشاره

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِضْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَابْتَغُوا مِنْهُمْ فَالِحٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتُكُمُ الْإِنَّا اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰) وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلِمَا مَنَّهُ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَغْبَيْتُكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبِيدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَغْبَيْتُكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نَبَأُكُمْ حَزَّتْ لَكُمْ فَأْتُوا حَزَّتْكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ وَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳) وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵)

۱/

معنای واژه ها

[الخمیر] ۲۱۹

:به معنی پوشاندن است، و شراب را از آن رو خمر گویند که عقل را می پوشاند، و خمار به معنی روپوش و مقنعه نیز از همین ماده است.

[المیسر]

:به معنی قمار مشتق از یسر است به معنی وجوب چیزی برای صاحب آن؛ و یاسر به معنی چیزی

ص: ۳۵۸

است که با قرعه کشی و جز آن بهره تو شود، و قمارباز را یاسر گویند.

[۲۲۱] تنکحوا]

نکاح نامی است که بر عقد ازدواج و بر عمل جنسی اطلاق می شود، و گفته اند که اصل معنی آن، عمل جنسی بوده و سپس عقد زناشویی را نیز به آن خوانده اند.

[أمه]

به معنی کنیز زرخرید است.

[المحیض]

به معنی قاعده شدن ماهانه زنان است.

[فاعتزلوا]

اعتزال به معنی دوری جستن از چیزی است، و عزل دور کردن چیزی یا کسی از محلی است همچون در «عزل الوالی».

[یطهرن]

طهر، پاکیزگی و خلاف دنس است. و یطهرن به معنی غسل کردن و به قولی وضو گرفتن می باشد.

۱/

پرهیزگاری اجتماعی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از ویژگیهای شخصیت اسلامی در فرد یا امت، پرهیزگاری و به زیر فرمان درآوردن شهوات و محور عمل را حق قرار دادن است؛ و در آیات گذشته قرآن از تقوی در چند مظهر آن سخن گفت که آخرین آنها در پیرامون دفاع از اصول و مبادی به وسیله جنگ بوده، و اکنون از مظاهر دیگر سخن خواهد گفت، و این در هنگامی است که از چیزهای حرام در اسلام بحث می شود و مثالهایی واقعی از تقوا و

ص: ۳۵۹

پرهیزگاری به نظر خواننده می رسد.

قرآن از شراب و قمار آغاز می کند که معمولاً در امتهای بی بندوبار و بی توجه به واقعیت خودشان رواج دارد، و بر مسلمانان لازم است که امتی جدی و مسئول باشند و به خاطر مصالح حق با همه طوغوت‌های زمین بجنگند، و بنا بر این طبیعی چنان بوده است که ذکر شراب و قمار بلا فاصله پس از آیات جنگ بیاید، و سپس ما را به تقوای در مال و حقوق مردم، و در پرداختن به عمل جنسی همچون یکی از مهمترین حقوق اجتماعی توجه می دهد، به مناسبت بحث از حقوق مردم، ما را از نقش سوگند /۱ در این حقوق و دفاع از آنها و نه در حیف و میل کردن آنها و با سوگندهای باطل خوردن مکارانه حقوق مردم را تباه کردن، متوجه می سازد.

شرح آیات:

اشاره

[۲۱۹]

شراب و هر مست کننده دیگر، و قمار و هر شبه قمار دیگر، انسان را از واقع خود دور می کند، و جامعه را به گوشه نزع و اختلاف و دسته بندی می کشاند، و در صورتی که اراده خدا بنای امتی بوده است که افراد آن با یکدیگر ارتباط محکم داشته باشند، بر ما واجب است که درهای اختلاف را ببندیم، و همه پنجره هایی را که ممکن است از آنها باد تقسیم شدن اجتماع بوزد مسدود کنیم، و دیگر این درست نیست که کسی در اندیشه آن بیفتد که جام شرابی بنوشد یا یک دست قمار بازی کند و بگوید که این چه عیبی دارد. هرگز درست نیست! نخست: بدان سبب که شراب اعتیاد می آورد و آدمی را به افزودن بر مقدار مصرف آن می کشاند، و قمار نیز چنین است.

و دیگر: از آن روی که اسلام در آن هنگام که زنا را حرام می کند، تبریج و خودنمایی زنان را نیز حرام می شمارد، چرا که این تبریج دری است که مردمان از آن، خواه ناخواه بر سرزمین زنا گام می گذارند، و به همین گونه با حرام شدن شراب و قمار، از نشستن در مجالس این گونه محرمات منع می کند تا یکباره همه درها بسته شود.

ص: ۳۶۰

« يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ - از تو درباره شراب و قمار می پرسند؛ بگو: در آنها گناهی بزرگ است و سودهایی برای مردمان است،» از قبیل گذراندن فرصتهای بیکاری و سرخوشی موقت.

« وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا - و زیان آنها از سودشان بیشتر است،» بدان سبب که سبب پراکندگی جامعه و کناره گیری آن از واجبات مبارزه ای می شود.

بزرگترین هدف از حرمت شراب و قمار محافظت یگانگی امت و جلوگیری از پیدایش حساسیتها در آن است (چنان که از آیه دیگری از قرآن آشکار می شود)، و از همین روی قرآن در این جا از عفو سخن می گوید که وسیله دیگری برای رسیدن به همین هدف است، و اگر فرض شد حساسیتی ۱/ در میان اجتماع رشد کند، بر ما لازم است که با عفو کردن آن را از میان ببریم، و در بعضی از روایتها آمده که مقصود از عفو در این جا میانه روی در انفاق است (!).

« وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ - و از تو می پرسند که چه چیز را انفاق کنند و در راه خدا بدهند، بگو فرونی را.» هنگامی که حساسیتی میان افراد یک جامعه پیدا می شود، آنان را از پرداختن به مشکلات اساسی زندگی و به جد با آنها رو به رو شدن بازمی دارد، و از همین رو قرآن در این جا به بیان اهمیت تفکر می پردازد که تنها به امور آخرت اختصاص ندارد و کارهای دنیا را نیز شامل می شود، و می گوید:

« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ - خدا بدین گونه آیات را برای شما آشکار می سازد، تا مگر به تفکر پردازید:» [۲۲۰]

« فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ - هم درباره دنیا و هم درباره آخرت.»

پرهیزگاری و حقوق اجتماعی

آزمودن تقوا در حقوق اجتماعی دیگر آشکارا در حقوق یتیمان مشاهده

می شود، که آنان ضعیفترین گروه در اجتماعند و نمی توانند از خود در برابر حرص و طمع آزمندان نسبت به داراییهای خود دفاع کنند، و به همین سبب قرآن از واقعیت آنان مثالی برای حرمت گذاشتن به حقوق در موارد متعددی از قرآن می زند. در این جا می گوید:

« وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ - و از تو درباره یتیمان می پرسند، » که آیا باید آنان را تنها گذارند یا با ایشان آمیزش پیدا کنند، و در نتیجه آیا واجب است که ولی امر ایشان اموالشان را جدا کند و به بهبود بخشیدن و بهره گیری از آن پردازد، یا این که آنها را همراه با داراییهای خود مورد بهره برداری قرار دهد.

« قُلْ إِيضًا لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ - بگو پرداختن به اصلاح برای آنان بهتر است، و اگر با آنان آمیخته شوید، بدانید که برادران شمایند. » اگر چیزی از شما یا ایشان در این شرکت کاسته شود، زیان نیست، از آن رو که آنچه حرام است تعدی و تجاوز به اموال دیگران است، ۱/ ولی اگر نیت خالص و آن که مراقب اموال است در تصرف خود در اموال در برابر یتیم نیکوکار و درستکار باشد، خداوند متعال او را بر خطایش در معرض محاسبه قرار نمی دهد، چنان که از جمله «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» (سوره توبه، آیه ۹۱) معلوم می شود. و در بعضی از نصوص آمده است که چون آیه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» نازل شد، مردم در معامله کردن با یتیمان گرفتاری پیدا کردند، و این امر یتیمان را در تنگنا قرار داد، و آیه پیشین برای بیرون آمدن آن از همین تنگنا نازل شد تا یتیمان از اجتماع جدا نشوند.

« وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ - خدا تبهکار را از نیکوکار تمیز می دهد، و اگر خدا می خواست شما را دچار رنج و سختی می کرد. » اگر به حقوق یتیمان تجاوز کنید، خدا قادر است که بعضی از نعمتهای خود را از شما بازگیرد تا به همان گونه که یتیمان از محرومیت رنج می برند شما نیز

به رنج و مشقت گرفتار شوید. و شاید آیه دلالت بر آن داشته باشد که خدا در حکم خود بعد از سختی تخفیفی داده و به شما فرمان نداده است که با جدا کردن اموال یتیمان باز هم به سرپرستی و گرداندن امور ایشان اشتغال داشته باشید.

« إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - هر آینه خدا غالب و توانا و حکیم است. » و می تواند با عزت و قدرتمندی خود و حقوق یتیمان را از شما بگیرد، ولی این کار را با حکمت خود انجام می دهد.

پرهیزگاری و حقوق زن

[۲۲۱]

همچون در مورد یتیمان، تقوی در حقوق زنان حلقه ضعیف دوم در اجتماع است، و باید زن به حقوق کامل خود برسد. و قرآن کریم در چندین مورد میان حقوق یتیمان و حقوق زنان ارتباطی برقرار کرده، و به همین مناسبت قرآن مجموعه ای از تعهدات را که بر مرد مسلمان مراعات آنها واجب است بیان کرده، که از اختیار همسر آغاز می شود و با گذشتن از مرحله اعمال جنسی و اختلافات خانوادگی و طلاق و شیر دادن به فرزند همه چیز را بیان کرده است. نیز این امر روابط جامعه اسلامی را تنظیم می کند، ولی چنان می نماید که هدف از ذکر آن در این جا توجه به مظاهر ملتزم بودن به حقوق مردم در داخل جامعه اسلامی و، به تعبیر دیگر، به تأثیر تقوا در حقوق مردم بوده است.

« وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَّهُ مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبْتُمْكُمْ - و زنان مشرک را، تا ایمان نیاورند، به همسری خود نگیرید، و کنیز با ایمان بهتر از کنیز مشرک است، هر چند که شما را دیدار این یک خوش آید،» خواه به زیبایی و آراستگی او باشد، و خواه به مالش.

۱/ « وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبِيدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا أَعْجَبْتُمْكُمْ - و به مشرکان تا ایمان نیاورده اند زن مدهید، و بنده مؤمن بهتر از بنده مشرک است هر چند شما را از این یک خوش آید.»

ص: ۳۶۳

سبب آن چنین است: مهمترین هدف از زناشویی به وجود آوردن خانواده ای است که در ساختن اجتماع و پرورش نسل آینده شرکت جوید، و بر ما واجب است که زن و شوهر را بر وفق این هدف و بنا بر شایستگی ایمانی برگزینیم تا بتواند این هدف را نیکوتر به انجام برساند، و زن مشرک نمی تواند عضو صالح و شایسته ای در اجتماع خانواده باشد، و نیز چنین است مرد مشرک، که سبب تباه کردن طرف دیگر و نیز خانواده می شود:

« أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ - اینان به آتش دعوت می کنند و خدا به بهشت و آمرزش به اذن خود، و آیات خود را برای مردم آشکار می سازد، تا مگر پند گیرند. » چه، شناختی فلسفه حکم به چیزی بیش از توجه و تذکر و پندگیری نیاز ندارد، که اگر از این توجه منحرف شود، ازدواج او به تشکیل خانواده ای تشکیل یافته از مشرک و مسلم می انجامد که نزاعها و بدبختیها و شکافیها را در داخل جامعه اسلامی سبب می شود.

جوانان امروز که همسر خود را تنها به خاطر خوش آمدن از شرق یا غرب برمی گزینند، اغلب اوقات پس از بازگشت به سرزمین خویش مواجه با مشکلات فراوان می شوند. چه، جدایی ارزشها و آداب و سنتها و تربیت و دین، ازدواج را به صورت جهنمی درمی آورد و در اغلب موارد به طلاق می انجامد، و در غالب اوقات این همسری را به آن سبب می پذیرند که زن مدعی ایمان آوردن به دین شوهر شده است. ولی این چه ایمانی است که تنها سبب خواندن صیغه مزاجت می شود، و هیچ عمل و تمرین ایمانی و نه حتی ۱/ قانع شدن به این ایمان وجود ندارد، بلکه تنها گفتن شهادتین است با الفاظی تهی از معنی.

حکم نزدیکی جنسی در حیض

[۲۲۲]

و از حقوق زن، و در عین حال از آداب همسری، نزدیکی نکردن با

ص: ۳۶۴

زنان در ایام قاعدگی است بدان سبب که سبب انحراف سلامتی زن و پیدا شدن نابسامانیهایی در جهازهای درونی وی و اختلال در گردش خون می شود... و نزدیکی در این دوران تنها ایجاد ناراحتی برای زن نیست، بلکه برای فرزندان، در صورت داشتن فرزند در آینده خواهد شد، و چنان که گفته اند این عمل به سترونی زن و شوهر و انتشار بیماریهایی در دستگاههای تناسلی آنان می شود. به همین سبب اسلام نزدیکی با زنان را در ایام حیض حرام کرده و این حرمت را حدی برای شهوت جنسی و پرهیزگاری نسبت به خدا در آن قرار داده است. تا نفس به تمرین در دیگر شئون خود بپردازد و با اراده برخاسته از ایمان حرمت این کلمه را پاس دارد.

« وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا السَّيِّئَاتِ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَيْثُ يَطْهُرْنَ - و از تو درباره حیض می پرسند؛ بگو که:

آن آزادی است، پس در حیض از زنان دوری جویند و تا پاک نشوند به ایشان نزدیکی نکنید.» تا زمانی که آمدن خون قطع شود، و پس از آن لازم است منتظر بمانند تا زن غسل مخصوص حیض را انجام دهد.

« فَإِذَا تَطَهَّرْنَ - پس چون پاک شدند،» از خون و شاید با غسل کردن نیز « فَأَتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ - و چون پاک شدند، از آن جا که خدا به شما فرمان داده، نزد ایشان در آید، و خدا توبه کنندگان و پاکی جوینان را دوست می دارد.» تعبیر به « مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ » دلالت بر ضرورت نزدیکی از راه فطری زهدان است که امید پیدا شدن فرزند از آن جا می رود، نه از راهی دیگر، که نامتعارف است و سبب بیماری و محرومیت زن از لذت جنسی می شود.

و خدا توبه کنندگان را که از حدود خدا تجاوز کرده و در ایام حیض یا ۱/ از جز راه فطری با زنان خود همخوابگی کرده اند، و هر چه زودتر از این کار زشت خود توبه می کنند دوست می دارد. و نیز طهارت پسندان را که کاملاً مراعات حدود الاهی

می کنند و از این راه ارزشهای پاکیزگی روحی و جسمی را با غسل کردن رشد می دهند دوست می دارد.

[۲۲۳]

آیا عمل جنسی تنها برای کامیابی است؟ هرگز! بلکه خواستار شدن فضل الاهی به میانجیگری فرزندان صالح است. وجود هدفی عالی برای غریزه های آدمی در نزد فرد مسلمان، او را بر آن می دارد که غریزه خویش را در مرزهای تحقق یافتن هدف به کار اندازد، و با این غریزه چندان پیش نمی رود که تن خود را رنجور و خسته و شکسته و روح خویش را آلوده کند.

« نِسْأُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ - زنان شما کشتزار شمایند.» و هدف از آنان آوردن فرزندان است.

« فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ - پس به کشتزار خود، در هر جا و هر وقت که خواستید در آید،» بی آنکه شهوت جنسی بر شما مسلط شود، بلکه همیشه به یاد آخرت و آنچه در آن است باشید:

« وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ - و از پیش برای خود بفرستید.» پس، اموال و اوقات و نیروهای خود را، میان شهوات دنیا و در مقدمه آنها شهوت نزدیکی با زن و خواسته های دیگر، تقسیم کنید که این تضمینی است برای ملتزم بودن شما به حدود و مرزهای خدا در پرداختن به شهوات.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ - و از خدا بترسید.» و دستورهای او را در بهره مند شدن از لذتهای زندگی ملتزم باشید.

« وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ - و بدانید که با او ملاقات خواهید کرد.» ۱/ « وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ - و به مؤمنان مژده و بشارت ده.» که این مژده دادن مخصوص پرهیزگاران و ملتزمان به حدود و مرزهای خدایی است.

[۲۲۴]

و لازم است تقوی همچون سدی داخلی میان انسان و خودپرستی و خودمحوری او بوده باشد، خصوصاً در زد و خورد های اجتماعی، و بویژه در آنچه به

ص: ۳۶۶

اختلافات خانوادگی ارتباط پیدا می کند. و آنچه به تقوی تجسم می بخشد، به کار بردن سوگند برای ثابت کردن ادعاهای باطل است. و اگر مردمان ملتزم به آن باشند که تنها به راستی سوگند یاد کنند، که در مؤمنان فرض چنین است، هر چه زودتر در میان خود حاکم و داور دادگری خواهند یافت، چه به محض آنکه یکی از دو طرف از دیگری خواستار یاد کردن سوگند شود، دعوی خاتمه پیدا می کند، و صاحب ادعای باطل از قسم خوردن باز می ایستد و به خطای خود اعتراف می کند.

به همین سبب قرآن درباره سوگند سختی نشان می دهد و می گوید:

« وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصِيحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - و خدا را دستاویز سوگندهای خود مکنید، حتی اگر برای نیکی کردن و پرهیزگاری کردن و اصلاح کردن میان مردم باشد، و خداوند شنوا و دانا است. » [۲۲۵]

قرآن حکیم به ما مژده می دهد که خدا از قسمی که به لغو و نادانسته و بدون قصد بر زبان جاری شده، چشمپوشی می کند، و آدمی را بر سوگندی مورد مؤاخذه قرار می دهد که از ته قلب آن را ادا کرده، و فهمیده به آن متوسل شده است.

و این گونه سوگند نوعی از تعهد است و لذا آن را چنین دانسته اند.

« لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ - خدا شما را به سوگند بیهوده نمی گیرد، بلکه به آنچه دل‌های شما کسب کرده می گیرد، و خداوند آمرزنده و بردبار است. » ۱/ ۱/ ۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۶ تا ۲۳۲]

اشاره

لِلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصًا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَآؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶) وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷) وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸) الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹) فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰) وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ أَدَّكُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱) وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْصِمُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَنْ أَرْكَى لَكُمْ وَ أَطَهَرَ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

۲۲۶ [یؤلون]

از ایلاء است که مأخوذ از الیه و ألوه به معنی قسم خوردن است، و در این جا به معنی سوگند یاد کردن به آن است که چهار ماه با زن خود نزدیکی نکند.

[تربص]

تربص به معنی انتظار است.

[فاؤوا]

از فیه به معنی رجوع و بازگشت است، و فیه نیز به معنی غنایم جنگی مشرکان است که به مسلمانان بازمی گردد.

۲۲۷ [عزموا]

عزم به معنی نیت جزم کردن بر انجام دادن کاری در آینده است.

۲۲۹ [إمساک]

نگاه داشتن است و خلاف اطلاق به معنی رها کردن. و ممسک به معنی بخیل است. و مسک به معنی پوست بدن است از آن رو که تمام بدن را در خود نگاه می دارد.

[تسریح]

گرفته شده از سرح به معنی رها کردن است.

[أن یخافا]

یعنی گمان کنند، و به گفته ای به معنی یقین است.

۲۳۱ [أجلهن]

اجل پایان مدت است.

[المعروف]

مقصود از آن در این جا حقی است که عقل یا شرع به آن دعوت کرده است، بدان سبب که به درستی آن علم دارد، بر خلاف

منکری که عقل از آن گریزان است، بدان سبب که معرفت پیدا کردن به صحت آن محال است، و آنچه شناخت صحت آن روا نیست منکر است.

ص: ۳۶۹

العضل به معنی حبس است و گفته اند مأخوذ از منع است و به قولی مأخوذ از تنگی و سختی و امر معضل یعنی کار دشوار. و «عضلتها الناقه» یعنی بچه در شکم ماده شتر محبوس ماند؛ و «عضل المرأة» یعنی مانع شوهر کردن زن شد، و دردی را که پزشکان از درمان آن عاجز بمانند درد عضال می نامند.

۱/

وظایف مربوط به پیوند زناشویی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن، در این جا مجموعه ای از حدود را در رابطه زوجیت که دسته ای از حقوق زن در خانواده است بیان کرده، و در این آیات از لحاظ طلاق مورد بحث قرار گرفته است، چرا که طلاق به اوج اختلاف و ناسازگاری میان زن و شوهر ارتباط پیدا می کند و در آن حقوق دو طرف در معرض تجاوز و تعدی قرار می گیرد. پس سخن گفتن از آن به معنی سخن گفتن از متعهد بودن به حقوق در حالات عادی است.

مسلمان متقی: کسی است که حقوق مردم را، که نخستین آنان خانواده خود او است، مراعات کند، و این نه تنها در حالات عادی است بلکه مراعات حقوق در هنگام دشواریهایی همچون طلاق را نیز شامل می شود.

نخست قرآن قسمتی از احکام ایلاء را بیان می کند که عبارت است از سوگند یاد کردن شوهر به این که با زن خود نزدیکی نکند، که بر او لازم است که کفاره این سوگند را بدهد و سپس با همسر خود نزدیکی کند یا او را طلاق دهد، و این حالتی است که در آن سوگند سهمی در حقوق زناشویی پیدا می کند، و در این

ص: ۳۷۰

جا به مناسبت بحث از سوگندهای باطل از آن نیز یاد شده است، از آن روی که ایلاء مثالی از بهره کشی از سوگند برای زیان رساندن به دیگران است.

۱/ سپس احکام طلاق را عرضه می دارد که در آن بر زن واجب است عده نگاه دارد تا اگر باری از شوهر در شکم او هست آشکار شود. و در ایام عده شوهر می تواند به زن خود رجوع کند، و روا نیست که عمل طلاق و سپس بازگشت (رجوع) بیش از دو بار صورت بگیرد، و در بار سوم ناگزیر باید تصمیم نهایی را بگیرند، پس اگر قدرت ملتزم بودن به واجبات زناشویی را دارند، بر این علاقه باقی بمانند، و گرنه به خوشی از یکدیگر جدا شوند.

و اگر زن بار سوم طلاق داده شد، دیگر بر شوهر سابق خود حلال نخواهد شد مگر پس از آنکه این زن شوهر دیگری اختیار کند و از او طلاق بگیرد، و بعد از عده نمی شود زن طلاق گرفته را نگاه داشت، بدان سبب که آزاد است، و نیز شوهر نمی تواند او را از درآمدن به همسری مردی دیگر مانع شود.

به مناسبت سخن درباره طلاق، از شیر دادن از دیدگاه تفاهم میان زن و شوهر بحث می کند، و سپس به گفتگو از حقوق شوهر از دنیا رفته نسبت به همسرش می پردازد که باید این همسر چهار ماه و ده روز پس از مرگ سوگوار بماند.

سپس قرآن بحث درباره زنان طلاق گرفته را ادامه می دهد، و آنان را از آن منع می کند که همچون وسیله ای برای بهره برداری و کامرانی پیروان شیطان باشند، و می گوید راه یگانه برای آنان به همسری مردان دیگر درآمدن است.

نیز از حقوق زنان طلاق گرفته مهر است که باید همه آن، علی رغم طلاق، پرداخته شود، مگر در یک حالت که طلاق پیش از نزدیکی است که تنها نصف کابین پرداخته می شود.

و از طلاق، قرآن به ملتزم بودن به نماز می پردازد، خصوصاً نماز میانه، تا خدای خودمان را از یاد نبریم. او است که این پیوندها را مبارک می سازد و دشواریها را حل می کند، و به ما ایمانی می بخشد که با آن در برابر فریبندگیهای شیطانی و منفی بافیهای خودمان ایستادگی می کنیم.

و پس از یادآوری از بعضی حقوق مستحبّ برای زنان، همچون سفارش کردن بر بقای ایشان در خانه پس از فوت شوهر، یا نیکی کردن در حق ایشان پس از طلاق، درس به پایان می رسد.

۱/ روش عرضه کردن حقوق زن از سوی قرآن در این جا با روش آن در سوره های دیگر تفاوت دارد. چه، در این جا سخن از ضرورت ملتزم بودن کامل به حدود الهی و در اوقات دشواری به میان می آید که نزدیک است شیطان بر اراده انسان غلبه پیدا کند؛ و به همین سبب قرآن در این جا ما را بارها به یاد تقوی می اندازد، و از ما می خواهد که خدا را در خاطر داشته باشیم و بدانیم که او نسبت به بندگان خود دانا است و او بینا و آگاه است. و بر ما است که سخت از او بر حذر باشیم، و این همه برای آن است که روح تقوی بر جانهای ما مستولی شود، یعنی همان روحی که یکی از مهمترین نشانه های بازشناختن شخصیت مؤمن است.

شرح آیات:

اشاره

پرهیزگاری در پیوند زناشویی

[۲۲۶]

روا نیست که شوهر به زن خود زیان برساند، و او را بدون آنکه حقوق وی را بدهد در خانه خود نگاه دارد، که از جمله آنها یکی هم حق بهره برداری جنسی است، بلکه بر شوهر واجب است که دست کم یک بار در هر چهار ماه با او همخوابگی داشته باشد. پس اگر سوگند یاد کند که از نزدیکی جنسی، به سبب یا سببی دیگر، خودداری خواهد کرد، به او یک مهلت چهار ماهه داده می شود که باید پس از آن یا به نزد زن خود بازگردد و کفاره سوگند خود را بدهد، یا این که وی را با دادن طلاق آزاد گذارد که از خانه شوهر خارج شود. و در حدیث مأثور از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است که گفتند: «اگر مردی سوگند یاد کند که با زن خود رابطه جنسی برقرار نخواهد کرد، آن زن تا چهار ماه حق هیچ گفتگو و ادعایی در این باره ندارد و مرد در خودداری از عمل جنسی در این چهار ماه مرتکب جرم و گناهی نشود، پس اگر چهار ماه سپری شود و بین زن و

ص: ۳۷۲

شوهر ارتباط جنسی برقرار نشده باشد، و آن زن خاموش و راضی نباشد، آزاد است و می تواند شکایت کند، و در این صورت به آن مرد خواهند گفت: یا باید به نزد زنت بازگردی و با او نزدیکی کنی، و یا او را طلاق دهی، و با عزم طلاق باید از همسر خود کناره گیری. (۱)

« لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - و برای کسانی که سوگند یاد می کنند که به زنان خود نزدیکی نکنند، چهار ماه مهلت و انتظار است، پس اگر باز گشتند خداوند آمرزنده و مهربان است، » علی رغم آنکه شکستن سوگند حرام است، ولی چون این سوگند با حقوق مردم ارتباط دارد، ۱/ خداوند متعال شکستن آن را به سبب نیت پاکیزه ای که همراه با این شکستن است می بخشد.

[۲۲۷]

« وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ - و اگر آهنگ طلاق کردند، باید حقوق زن و تقوی مراعات شود. » فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - و خداوند شنوا و دانا است. « [۲۲۸]

پس از طلاق که به سببی یا سبب دیگر صورت می گیرد، بر زن واجب است که عدّه نگاه دارد و در ایام عدّه که عبارت از سه خون است، شوهر اختیار نکند. و سؤال این است که سه خون یعنی چه؟ در بعضی از کتابهای لغت آمده است که میان (القرء) با فتح قاف که مخصوص حیض است با (القرء) به ضم قاف که مقصود طهر و پاک شدن از حیض است، تفاوتی وجود دارد، و این که جمع اولی اقراء است و جمع دومی قروء. و بدین گونه آیه دلالت بر آن دارد که دو مرتبه قاعده شدن و سه بار پاک بودن کفایت می کند، پس چون وارد قاعدگی یا حیض سوم شود آن زن جدا شد. و فتوای مشهور بنا بر آنچه در حدیث شریف از زراره از ابو جعفر علیه السلام روایت شد چنین است: «علی (ع) می گفت: قرء به معنی طهر است که در آن خون قرار می گیرد و جمع می شود، پس چون حیض بیاید، خون

ص: ۳۷۳

بیرون ریخته می شود؛ گفتم مردی بدون جماع زنش را به گواهی دو مرد عادل طلاق داد، گفت چون داخل حیض سوم شود عده آن زن پایان پذیرفته است و می تواند شوهر کند؛ گفتم مردم عراق روایت می کنند که علی (ع) می گفت: شوهر زن حق رجوع تا زمانی که از حیض سوم غسل نکرده است دارد، پس گفت: دروغ گفته اند». (۱)

بنا بر این اگر زن طلاق گرفته سه بار حیض و سپس پاک شد، از عده بیرون رفته است و اگر حیض نشود باید سه ماه صبر کند که پس از آن از عده بیرون خواهد آمد و برای تصرف در نفس خود آزاد است.

۱/ عده حقی از حقوق مرد بر زن او است بنا بر حکمی از احکام خدا. و این برای آن است که در این فاصله شوهر با خود می اندیشد و ممکن است به نزد همسر خویش بازگردد، و نیز از آن روی حکم خدا است که از آمیخته شدن نطفه مرد به نطفه ای دیگر جلوگیری می کند و بنا بر این نسب افراد سالم می ماند و از پیدایش گروهی در اجتماع که نسب مشکوک دارند جلوگیری به عمل می آید.

« وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ - و زنان طلاق گرفته مدت سه حیض صبر می کنند. » فاصله سه بار عادت ماهانه خود را انتظار می کشند و اگر در این فاصله نشانه هایی از بارداری در خود مشاهده کردند، بر ایشان واجب است که آن را اظهار کنند.

« وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا - و بر ایشان روا نیست که آنچه را خدا در زهدانهای آنان آفریده است پوشیده دارند، اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارند. و اگر خواستند که اصلاح کنند، شوهران ایشان شایسته ترند که ایشان را به نزد خود بازگردانند. »

ص: ۳۷۴

پس در این وقت، یعنی زمان عده، شوهر حق رجوع دارد، بدان شرط که بازگشت او به نزد زنش پس از تصمیم گرفتن برداشتن زندگی زناشویی عادلانه باشد.

« وَ لَهِنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ - و زنان را بر مردان حقی است همانند حقی که مردان دارند به خوبی. » این درست نیست که کارهای واجبی بر زن تحمیل شود بی آنکه برای او حقوقی معین کنند، مثلاً، در آن هنگام که واجب تربص و انتظار کشیدن تحمیل می شود، حق نفقه در خلال این مدت باید به او داده شود و در واقع: این یک قانون انسانی کلی است که در هر قانونگذاری بایستی ارتباطی میان حقوق و مسئولیتها برقرار شود.

« وَ لِلرِّجَالِ عَلِيهِنَّ دَرَجَةٌ - و مردان را بر زنان برتری و پایه ای است، » بدان سبب که مرد در محیط خانواده حاکم است، و طلاق به دست او است، و نفقه را او باید پردازد.

۱/ « وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ - و خدا توانا و حکیم است. » عزیز است در قدرت خود بر مردان و زنان، و حکیم است در تعیین واجبات و ملزم کردن مردم به مراعات آنها.

[۲۲۹]

طلاق بینهایت قابل تکرار نیست، چه اگر چنین می بود مرد حکم حاکم مطلق را پیدا می کرد که هیچ چیز سبب محدود شدن اقدامات او نبود. تنها می تواند سه بار زن خود را طلاق دهد، و پس از طلاق سوم زن او وقتی برای او حلال می شود که پیش از آن شوهر دیگری انتخاب کرده و از او طلاق گرفته باشد.

« الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ - طلاق دو بار است، » و پس از آنها شوهر باید یکی از دو کار را انتخاب کند:

« فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ - پس از آن یا به خوبی نگاه دارد، » و زناشویی شایسته و آمیزش خوبی فراهم آید؛ « أَوْ تَسْرِيْحٍ بِإِحْسَانٍ - یا به نیکی رها کند، »

ص: ۳۷۵

یعنی رابطه زناشویی را با زن پایان دهد، و آنچه را که باید همراه با اضافه کردن احساس و بخششی بر حقوق به او تسلیم کند.

و در هنگام طلاق، مهر برای زن باقی می ماند و حق ندارد آن را از وی پس بگیرد، جز در یک حالت: و آن چشمپوشی زن است از مهر خود در مقابل این که شوهر به طلاق گرفتن او رضایت دهد، و طبعاً در چنین حالتی لازم است مردمان دخالت کنند و معلوم دارند که آیا خواستار طلاق شدن از طرف زن در نتیجه تزییع حقوق همسری و مراعات نکردن حدود ۱/ الاهی یا برخاسته از یک خشم یا شهوت زود گذر نبوده باشد.

«لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا - و بر شما روا نیست که چیزی را (از مهر) که به زنان خود داده اید، بازستانید،»
إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ - مگر آنکه بترسید که نتوانند حدود خدایی را نگاه دارند،» که رابطه زناشویی به مرحله دوری از حساسیت رسیده است که در آن نگاهداری حقوق متقابل امکان پذیر نیست.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ - پس اگر ترس آن است که نتوانند حدود خدایی را نگاه دارند (و زندگی زناشویی را به نحو شایسته ادامه دهند) گناهی بر ایشان نیست که زن قسمتی از آن را فدیة دهد،» و از مهر خود مقداری را در برابر گرفتن طلاق خود ببخشد.

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - این است حدود خدایی، پس از آنها در نگذريد، و کسانی که از حدود الاهی تجاوز کنند ستمکارند.» این گونه کسان به خود و به اجتماع پیرامون خویش ستم می کنند، و این حدود برای تضمین عدالت اجتماعی و رعایت حقوق همگان وضع شده و هر کس نسبت به آنها تعدی و تجاوز کند ظالم و گناهکار است.

و پس از سومین طلاق، زن بر شوهر سابق خود حرام می شود، مگر آنکه پیش از آن به همسری دائمی مردی دیگر درآمده و با او عمل جنسی انجام داده باشد، در این صورت پس از طلاق گرفتن از این مرد، شوهر سابق وی می تواند بار دیگر او را به همسری خود برگزیند.

« فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - پس اگر زن را طلاق دهد، دیگری بر او حلال نخواهد بود مگر آنکه زن به مردی دیگر شوهر کند. پس اگر این مرد آن زن را طلاق دهد، گناهی در آن نیست که زن و شوی نخستین، در صورتی که قدرت نگاهداری از حدود الهی را در خود می بینند، به یکدیگر بازگردند. و این است حدود خدا که آن را برای گروهی که می دانند آشکار می سازد.» ۱/ یعنی برای علمای دین که حقایق را می فهمند و از اندازه اهمیت پیوند زناشویی و نیازمندی آن به نگاهداری حدود و حقوق آگاهند؛ بدان سبب که فشار شهوت جنسی از یک سو، و اختلافات حاصل از نزاعهای خانوادگی و توجه به امور منفی از سوی دیگر، این پیوند را متزلزل و بنیان خانواده را مشرف به زوال می سازند، و به همین خدای متعال حدود و مرزهایی قطعی برای این علاقه و پیوند قرار داده است تا هم شهوت جنسی مستقیم و محکم بماند و به انحرافات ناشایسته نیانجامد، و هم از نیرومندی تأثیر عوامل منفی و نزاعهای خانوادگی کاسته شود.

اجتماع امروز از عدم استقرار رابطه جنسی رنج می برد، و در نتیجه از امور منفی برخاسته از نابودی خانواده که نابود شدن تکامل اخلاقی و فزونی عقده ها و شیوع بیماریهای هولناک است زیان می بیند.

پس از عده زن آزاد می شود، و بر مرد است که خوب بیندیشد و ببیند که آیا خواهان زن سابق خود و رجوع کردن به او هست یا نه، و تا فرصت باقی است تصمیم خود را بگیرد، و گرنه حقی در بازداشتن او از درآمدن به ازدواج مردی دیگر و جلوگیری از آزادی او ندارد.

« وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتِدُوا - و چون زنان را طلاق گفتید و به پایان مدت خود رسیدند، یا آنان را به نیکی نگاه دارید، یا به نیکی رها کنید، و آنان را برای زیان رساندن و تعدی کردن به ایشان نگاه ندارید،» برای این که به آنان زیان برسانید، و از بستن پیمان زناشویی با مرد دیگری مانع شوید، که دشمنی و ستمی بزرگ است.

« وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ - و هر کس چنین کند، بر خود ستم کرده است.» از آن روی که حدود خدا برای پاسداری از حقوق مردم موافق با مصلحت همه است؛ پس اگر شخص از آنها تجاوز کند و حقوق دیگران را در معرض تعدی قرار دهد، شخص دیگری خواهد آمد و حقوق خود را در معرض تجاوز قرار خواهد داد، و بدین گونه هرج و مرج رواج پیدا خواهد کرد. بنا بر این، پیش از آنکه کسی در اندیشه ستم کردن بر مردم بیفتد، ناگزیر باید این ستم را در چارچوب اجتماعی کلی قرار دهد و موقعیت را تحلیل کند. آیا خواهان آن است که ظلم و نابسامانی و... و... به اجتماع باز گردد یا نه. ۱/ اگر خواهان این ظلم است اقدام کند و منتظر نتایج آن باشد. از این جا است که قرآن این ستمکاران را به یاد نعمت رسالت می اندازد و می گوید:

« وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ - و آیات خدا را به ریشخند مگیرید، و نعمتی را که خدا به شما داده و کتاب و حکمتی را که بر شما فرستاده و با آن به شما پند می دهد، به یاد آورید.» آیا دوست دارید که به زندگی دوران جاهلیت باز گردید که در آن نه کتابی بود و نه دستوری برای زندگی شما، و نه حکمتی که جزئیات رفتار شما را بیان کند؟ « وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - و از خدا بترسید و

بدانید که خدا به هر چیز دانا است.» این اندیشه، در واقع تضمینی برای روان شدن حدود خدایی بیان شده در آیات پیشین است، و جوهر این آیات به شمار می رود که در آنها با ما از تقوی و پرهیزگاری در مظاهر گوناگون سخن گفته است.

[۲۳۲]

آیا زن می تواند پس از پایان پذیرفتن ایام عده به شوهر اول خود باز گردد؟ طبعاً اگر این را خود برگزیند و بدون اجباری باشد که از طرف شوهر بر او تحمیل شده، البته جایز است. چیزی که هست بعضی از نزدیکان او، همچون پدر و برادران و خواهران و دیگران هستند که ممکن است او را از این کار منع کنند، و اینان ستمکارند.

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُوهُنَّ - و چون زنان را طلاق دادید و مدت خود را به پایان رسانیدند، از این بازمان مدارید، و آزارشان مدهید.» «أَنْ يَنْكَحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ - که اگر یا شوهران خود به نیکی رضایت دو طرفه پیدا کردند، دوباره عقد زناشویی ببندند.» ۱/ «ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ - این پندی است برای کسانی از شما که به خدا و روز دیگر ایمان دارند، و این برای شما پاکتر و پاکیزه تر است.» «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ - و خدا می داند و شما نمی دانید.» از زیانهای خودداری جنسی آگاهی ندارید که به انفجاری هولناک خاتمه پیدا می کند.

۱/

۱/

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۳ تا ۲۴۲]

اشاره

وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ الرِّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَ عَلَى الْوَالِدِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِضَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳) وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يُذَرُّونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴) وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْتَمْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَيَذْكُرُونَهُنَّ وَ لَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ يَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵) - لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) وَ إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فِنْصِفْ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ

النَّكَاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٢٣٧) افْطُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ
الْوَسِيطَىٰ وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (٢٣٨) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (٢٣٩) وَ
الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَآ فَعَلْنَ فِي
أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٢٤٠) وَ لِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (٢٤١) كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٢٤٢)

۲۳۳ [حولین]

حول، به معنی سال است که در آن اعلال به قلب صورت گرفته است، چنان که گفته اند: «حال الشیء عما کان علیه». یعنی آن چیز از آن گونه که بود منقلب شد و به صورت دیگر درآمد، مشاهده می شود، و به قولی از انتقال موجود در «تحول» گرفته شده است.

[تکلف]

به معنی التزام شاق و دشوار است و اصل آن از کلف است که پیدایش اثری است که لازمه آن وجود چیزی برای پیدایش این اثر در آن می باشد.

[وسعها]

وسع به معنی طاقت است.

۲۳۵ [عَرَضْتُمْ]

تعریض به معنی به کنایه گفتن و ضد آن تصریح است، و اصل آن از «العرض من الشیء» است

ص: ۳۸۱

که به معنی کنار و گوشه ای از آن است.

[خطبه]

:خطبه کلامی است که با آن گره زناشویی بسته می شود. از خطاب به معنی ایراد سخن گرفته؛ و آن به معنی موعظه نیز هست.

[اُکنتم]

:اِکنان به معنی پوشاندن و کَن نیز همین معنی را دارد، و تفاوت آنها در این است که اِکنان پنهان کردن در نفس است و گفته نمی شود «کننته فی نفسی» و کَن به معنی صون و نگاهداری است و در قرآن است: «بَيِّضْ مَكُونٌ» .

[۲۳۸]حافظوا]

:حفظ به معنی نگاهداری چیزی در نفس است و شبیه به آن است ضبط کردن آن چیز و جلوگیری از رفتن آن. و حفظ بر خلاف نسیان (فراموشی) است؛ و حفیظه به معنی حمیت است و حفاظ به معنی محافظت.

[قانتین]

:اصل قنوت دوام دادن به امر واحد است، و به قولی اصل آن طاعت است، و گفته اند که اصل آن دعا کردن در حال قیام است.

[۲۳۹]رجالا]

:جمع راجل است که به معنی کسی است که بر سر پا ایستاده است، خواه ساکن باشد خواه در حال راه رفتن.

[رکبانا]

:جمع راکب به معنی سوار است، و هر چیز که بر بالای چیز دیگر باشد بر آن رکوب یافته است.

ص: ۳۸۲

تقوی در اداره کردن خانه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به مناسبت بحث درباره طلاق، خداوند حکم رضاع (شیر دادن فرزند) را بیان می کند، چه بسیار می شود که همین امر اختلافی در خانواده را سبب می شود؛ بر زن واجب است که نوزاد خود را شیر بدهد، به همان گونه که به شوهر واجب است که نفقه یعنی هزینه زندگی زن و فرزند خود را بدهد، چیزی که هست حدود شیر دادن و مقدار انفاق بسته به توانایی و استطاعت است، بدان سبب که خداوند مردمان را به بیش از آنچه طاقت تحمل آن را دارند مکلف نمی سازد.

زن و شوهر می بایستی در کارهای مربوط به خانه و مخصوصاً درباره نوزاد با یکدیگر مشورت کنند، و قرار مناسبی برای پایان دادن به دوران شیر دادن کودک بگذارند، و نیز شوهر می تواند زنی را برای شیر دادن فرزند خود اجیر کند، به شرط این که تمام مزد را خود او بدهد.

شرح آیات:

اشاره

[۲۳۳]

« وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ - و مادران دو سال تمام فرزندان خود را شیر می دهند، و این برای کسی است که بخواهد شیر دادن را تمام کند. » ۱/ این دوران شیر دادن فطری است که نوزاد در آن به شیر مادر که بهترین خوراک برای او و بالخاصه در نخستین روزهای آن است، نیاز دارد. و بر زن روا نیست که از این وظیفه واجب خود به عنوان مادر بگریزد، و سرنوشت فرزند خود را به خاطر سببهای تجملی جزئی به مخاطره بیندازد. چه، آینده فرزند او متکی بر این

ص: ۳۸۳

شیر است و از لحاظ علمی ثابت شده است که بیشتر ناتوانیها و بیماریها در فرزندان نتیجه محروم ماندن از شیر مادر است.

« وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ - و بر پدر است که خوراک و پوشاک مادر را به خوبی و خوشی بدهد. » بر پدری که مادر کودک نوزاد خود را از او دارد و برای او به دنیا آورده، واجب است که در پرداختن هزینه زندگی زن و فرزند به صورتی درخور و خوب و بنا بر سطح زندگی اجتماعی آنان کوتاهی نکند:

« لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ - به هیچ تکلیفی بیش از وسع و توانایی او نمی شود؛ هیچ مادری، نباید به سبب فرزند خود زیان ببیند، و هیچ پدری نباید برای فرزند خود زیان ببیند. » روا نیست که عاطفه پدر و مادر بهانه ای برای زیان رساندن به ایشان از طریق فرزند شود، همچون ابن که از دیدار دیگر منع شوند، یا این که یکی از دو همسر دیگری را برای رعایت حق فرزند از لذت جنسی محروم سازد. در حدیثی مأثور از امام صادق (ع)، در تفسیر این گفته خدای تعالی: «لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ» آمده است که گفت: «زن، در آن هنگام که مرد می خواست با او نزدیکی کند، دست خود را به جانب شوهر بلند می کرد و می گفت نمی گذارم، بیم آن دارم که از تو حامله شوم و مرد به زن می گفت: با تو نزدیکی نمی کنم چه ترس آن دارم که از من حامله شوی و فرزند خودم را بکشم، و خدا چنین دستور داد: «این که مرد مایه زیان زن، یا زن مایه زیان مرد شود». (۱)

که از نص دوم چنان برمی آید که معنی آنچه در آیه آمده جایز نبودن منع پدر از دیدار فرزندش است، یا عکس آن در صورتی که فرزند نزد شوهر بوده باشد.

۱/ و حدیثی مأثور از امام صادق (ع) چنین است: «نیز بر وارث روا نیست که سبب زیان زن شود و بگوید: نمی گذارم فرزندش نزد او بیاید، و نیز اگر چیزی از

ص: ۳۸۴

مال فرزندان زن نزد او است به آنان زیان برساند، و بر ایشان سخت بگیرد» (۱).

« وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ - و بر وارث نیز چنین است، و باید هزینه زندگی خانواده را بدهد.

« فَإِنْ أَرَادَا فِضَالًا - پس اگر خواستند (فرزند خود را) از شیر بگیرند، لا بد با این کار، همچون دیگر کارهای خانواده، « عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمْ وَ تَشَاوُرٍ - با رضایت و مشاوره دو طرف صورت بگیرد، « ولی بدان شرط که سبب تضييع حقوق مادر که فرزند خود را شیر داده است نشود، بلکه بر پدر لازم است به اندازه ای که مادر شیر داده است حق او را بدهد و سپس فرزند را به دایه بسپارد.

« فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - پس گناهی بر ایشان نیست؛ و اگر بخواهید که برای فرزندان خود دایه بگیرید، گناهی بر شما نیست، بدان شرط که آنچه را که باید بدهید به خوشی بدهید؛ و از خدا بترسید، و بدانید که خدا به آنچه می کنید بینا است. « تقوی و ملتزم بودن به حدود الهی در قضایای اجتماعی انسان، آدمی را از هرج و مرج و بی مسئولیتی می رهد.

حق شوهر پس از وفات

[۲۳۴]

تسلسل طبیعی در جریان طلاق و شیر دادن فرزند و نگاه داشتن عده، ۱/ ما را به بحث درباره ملتزم بودن زن به سوگوار بودن بر شوهرش پس از وفات او، همچون حقی از حقوق شوهر بر زن، از یک سو، و نگاه داشتن عده از سوی دیگر

ص: ۳۸۵

می کشاند.

« وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ - و کسانی از شما که بمیرند و زنانی از خود بر جای گذارند، (این زنان) چهار ماه و ده روز انتظار می کشند، و چون این مدت به پایان برسد، « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ - پس گناهی بر شما نیست در آنچه زنان در حق خود به نیکی انجام دهند، و آنان آزادند که در نفس خود هر گونه بخواهند تصرف کنند، و بدون دخالت دیگران به همسری هر کس که خواسته باشند در آیند. مگر این که دخالت از راه امر به معروف و نهی از منکر جاری میان همه مسلمانان باشد، و به همین سبب است که در این آیه و آیات گذشته کلمه «بالمعروف» تکرار شده است تا معلوم شود که آنان خود مسئول تصرفات خویش در چارچوب ارزشهای عمومی اجتماعند، و این همان چیزی است که در لغت قرآن با لفظ «معروف» بیان شده است، یعنی ارزشهای رسالتی مورد اعتراف اجتماع، و اگر به جای معروف منکر بگذاریم، باید گفت که همگان درباره عمل آن زنان مسئولند و باید ایشان را از کارهای ناپسند و منکر بازدارند.

« وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ - و خدا به آنچه می کنید آگاهی دارد. » تعدی شما را نسبت به حقوق آنان می بیند، به همان گونه که از راهنمایی شما را آنچه خوب است در حق ایشان آگاه است، و بنا بر این مبدا تصرفات نامشروع خودتان را با پوشش امر به معروف و نهی از منکر بپوشانید.

چگونه همسر خود را انتخاب می کنی

[۲۳۵]

شهوة جنسی باید به راهی بیفتد که برای اجتماع سودمند باشد، و گرنه جز زیان چیزی به بار نمی آورد، ۱/ و راه درست آن زناشویی است؛ و زناشویی با اختیار آغاز می شود، و در این عمل اختیاری شیطان به صورت منفی دخالت می کند،

ص: ۳۸۶

و دو طرف را به کار زشت دعوت می کند، و بر مسلمان است که بردبار باشد و در این گیرودار از خدای خود بترسد، و از حدود شریعت خارج نشود، بلکه دیدار خود را همچون مقدمه ای برای همسر شدن با زن و بنا کردن یک خانواده پاک قرار دهد.

مناسبت خواستگاری در این جا، بحثی است که پیشتر از زنان طلاق گرفته گذشت و این که آنان از راهی شجاعانه تر از دختران بکر به جستجوی شوهر می پردازند، در صورتی که اینان شهوت جنسی خویش را در غلافی محفوظ می دارند.

« وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ - وَ گناهی بر شما در آن نیست که به کنایه خواستگاری از زنان را آشکار کنید،» همچون این که مثلاً بگویید که خانه من وسعت دارد، یا به همسری نیازمندم، یا این که می خواهم به خانه و زندگیم سر و صورتی بدهم و غیر اینها.

« أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ - یا آن را در جان خود پنهان دارید،» و زناشویی را همچون نقشه ای تصور کنید که در عملی کردن آن می اندیشید.

« عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَيَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا - خدا می داند که شما به یاد زنان هستید، ولی پنهانی به آنان وعده مدهید،» چه در آن هنگام که زن و مردی با یکدیگر خلوت می کنند، شیطان دخالت می کند.

« إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا - مگر این که چیز خوبی بگویید.» و این گفتار نیک تفکر در خود زناشویی است نه چیزهایی دیگر.

« وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ - و عزم به بستن پیمان زناشویی جزم نکنید تا آن گاه که کتاب به پایان خود برسد،» و موعد عده پایان پذیرد.

« وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ - بدانید که خدا آنچه را که در خاطر شما است می داند، پس از او بر حذر باشید،» ۱/ و نسبت به حدود الهی در خواستگاری از زنان تجاوز مکنید، و در برقرار

کردن رابطه جنسی شتابزده نباشید، و سپس درباره پیوند زناشویی بیندیشید؛ ولی اگر کاری از این گونه از شما سر بزند، از رحمت خدا نومید نباشید و به راه راست بازگردید و توبه کنید.

« وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ - و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است. » [۲۳۶]

و چون عقد زناشویی با یکی از زنان طلاق قرار گرفته یا جز آن بستید، ولی پیش از نزدیکی کردن با او به سببی تغییر عقیده پیدا کردید، امکان خودداری از تکمیل زناشویی پس از پرداخت قسمتی از مهر وجود دارد، و اگر مهر از پیش معین نشده باشد، بر شما لازم است که به قدر وسع خود مقداری از مال به او پردازید:

« لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ - گناهی بر شما نیست که پیش از آنکه با زنان تماس برقرار ساخته و یا برای آنان مهری معین کرده باشید، آنان را طلاق گویند، ولی آنان را (از مقداری مال) برخوردار کنید، » مقداری که بستگی به اندازه دارایی و نداری خودتان دارد:

« عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ - بر توانگر به اندازه خویش و بر تنگدست به فراخور حالش، برخوردار کردنی به نیکی، » و نباید این برخوردار کردن برای هدفی غیر شریف و مقدمه ای برای منکر باشد.

« حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ - حقی است بر نیکوکاران. » این تمتع در واقع گونه ای از احسان واجب است، بدان سبب که شوهر در مقابل آن چیزی دریافت نمی کند، ولی برای زن در واقع نوعی تسلی خاطر از آزاری است که با اقدام مرد به طلب زناشویی و سپس چشم پوشیدن از آن به او رسیده است.

معین کردن اندازه مهر در این حالت به عرف عام بنا بر اوضاع و احوال هر

منطقه بازمی گردد. در حدیثی از امام جعفر صادق (ع) در این باره چنین آمده است:

۱/ «اگر مهر معین شده، مرد باید نصف آن راپردازد، و اگر چنین نباشد، باید بنا بر آنچه مرسوم است عمل کند». (۱)

[۲۳۷]

آنچه گذشت در مورد معین نشدن مهر بود، ولی اگر معین شده باشد و شوهر پیش از مباشرت همسر خود را طلاق گوید، بر او لازم است که نیمی از آن را پردازد.

«وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً - وَإِنْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ إِيَّاهُنَّ فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ - پس نیمی از آن را باید پردازند، مگر این که زنان از آن چشم پوشند،» «أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ - یا کسی که ولی او و بستن عقد نکاح به دست او است از گرفتن آن صرف نظر کند.» «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى - و اگر (از گرفتن نیمه مهر) صرف نظر کنید، به پرهیزگاری نزدیکتر است.» «وَ لَا تَنسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - و میان خود فضل و احسان را فراموش مکنید که خدا به آنچه می کنید بینا است.» یعنی فراموش مکنید که میان شما علاقه و پیوندی وجود دارد، و بر شما است که از آن محافظت کنید و نگذارید که به سبب بدرفتاری این رابطه بریده شود، و بدانید که امکان آن هست که هر دو طرف در آینده از این پیوند بهره برداری کنید.

۱/ جامعه اسلامی باید چندان مستحکم باشد که مسائل منفی اتفاقی نتواند در آن تأثیر کند، و حتی اختلافات باید به صورتی تسویه شود که به دنبال آن امکان

ص: ۳۸۹

برقرار شدن توافقه‌های بهتر در زمینه های دیگر وجود داشته باشد.

مسلمان باید به برادران خود احسان و تفضل داشته باشد، و منتظر احسان و تفضل ایشان نباشد.

[۲۳۸]

علاقه میان مسلمان و مسلمان را خدا باید مبارک کند، از آن روی که مسلمان از دیدگاه الاهی برادر مسلمان است، و هر چه این علاقه به سبب اختلافات پیش آمده سست شود، لازم است از طریق حرکت ایمانی تازه ای که مایه تقویت برادری ایمانی است، جبران و تقویت شود.

از همین روی خدا در این جا و در گیر و دار اختلافات خانوادگی به نماز، به این اعتبار که وسیله نزدیکی به خدا است، سفارش می کند و می گوید:

وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» - از نمازها و نماز میانه پاسداری کنید، و در برابر خدا به دعا بایستید. چنان می نماید که نماز میانه نماز ظهر است که آدمی فرورفته در امور دنیا است، و مواظبت داشتن نسبت به نماز در این زمان، برای فرد مسلمان ایمنی و مقاومتی در برابر تأثیر پذیرفتن از امور و مسائل منفی دنیا به وجود می آورد.

[۲۳۹]

و پاسداری و محافظت از نمازها اختصاص به ایام صلح و صفا ندارد، بلکه در جنگ نیز چنین است و باید درباره نماز اهتمام شود، چه به ما روح تازه ای می بخشد که در جنگ و پیروزی به ما مدد می رساند:

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا» - پس اگر (از دشمن) بیم دارید، به حال پیاده یا سواره (نماز گزارید)، «۱/ یعنی به هر صورت ممکن نماز را اقامه کنید، ولی هنگامی که از کسی بیمی ندارید، نماز را با تمام شرایط آن به انجام برسانید:

«فَإِذَا أَمِنتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» - پس چون ایمن شدید خدا را بدان گونه یاد کنید که به شما آموخت و پیش از آن

ص: ۳۹۰

نمی دانستید.» به یاد خدا باشید و به یاد این که شما را به دین تازه هدایت کرد، و شما را از گمراهی رهانید، و سخت به دین خود متمسک باشید.

[۲۴۰]

پس از آنکه قرآن به ما فرمان داد که محافظ نماز در حال و مخصوصاً در حال شدت خوف باشیم تا بر تقوای ما در راه دشوار زندگی بیفزاید، به آن بازمی گردد که بعضی از احکام مستحب ازدواج را به ما بیاموزد، که از میان آنها دو تا از همه برجسته تر است: یکی این که مرد وصیت کند که پس از وفات وی همسرش مدت یک سال در خانه او بماند بی آنکه ورثه او را به ترک آن خانه بتوانند مجبور کنند؛ و دوم این که شوهر پیوند انسانیت خود را با زن مطلقه اش نگاه دارد، و پس از پایان یافتن پیمان زناشویی احسان نسبت به او را فراموش نکند:

« وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ - و کسانی از شما که فوت می کنند و همسرانی را بر جای می گذارند، باید وصیت کنند برای همسرانشان بهره مندی از خوراک و پوشاک را تا یک سال بدون بیرون راندن ایشان از خانه.» یعنی مرد باید وصیت کند که همسرش نفقه و حق سکونت در خانه را تا یک سال داشته باشد. و این وصیت سبب آن نیست که زن مجبور به ماندن در خانه است، بلکه این تنها حقی برای او است و می تواند از آن چشم پوشد و آزادانه هر کار که می خواهد بکند.

« فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ - پس اگر بیرون رفتند، در آنچه به میل خود با انجام دادن کار نیک کرده اند، گناهی بر شما نیست.» چه، او آزاد است. پس از پایان یافتن ایام عده وفات، می تواند شوهر کند یا به مسافرت برود یا به عمل مشروع دیگری پردازد.

۱/ « وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - و خدا عزیز و غالب و حکیم است.» و خدا بر اعمال بندگان خود ناظر و مسلط است و به حکمت خود پاداش هر

ص: ۳۹۱

عمل را می دهد، و این زن شوهر مرده نمی تواند از زیر نفوذ قدرت و حکمت خدا خارج شود، و اگر از خانه شوهر خود بیرون رفت و به انجام دادن کار زشت و نامشروعی پرداخت، کيفر آن را خواهد دید و بنا بر این: زندانی کردن وی در خانه روا نیست، برای این که خدا برای نگاهبانی از او کافی است، و او عزیز و حکیم است.

[۲۴۱]

و درباره موضوع ادامه یافتن علاقه انسانی میان طلاق گرفته ها علی رغم پایان یافتن پیوندهای زناشویی، پروردگار ما می گوید:

« وَالْمُطَلَّاتُ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ - و زنان طلاق گرفته را بهره ای است به نیکی که حقی برای پرهیزگاران است. » و این برای دوران پس از عده است. اما در خلال آن همچون همسر است و استحقاق انفاق کامل دارد.

[۲۴۲]

و با پایان یافتن بیان قرآن درباره حدود پیوند زناشویی که ملتزم بودن به آن و مراعات پرهیزگاری در آن کردن واجب است، فصلی از فصول تربیت اسلامی برای شخصیت زن مسلمان و بیان سازنده های عمده آن خاتمه پیدا می کند.

در پایان قرآن به یاد ما می آورد که تقوی خود نتیجه ای از نمود رشد عقل در فرد مسلمان است، چه آیات قرآنی انگیزنده عقل است، و کار مایه تفکر را در انسان مسلمان به عمل و می دارد، و شخص متوجه پروردگار خویش می دهد، و از او می ترسد، و بنا بر این در تمام جوانب زندگی متعهد به حدود شریعت می شود. و لذا خدا می گوید:

« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ - بدین گونه خدا آیات خود را برای شما بیان می کند، باشد که خود را به کار بیندازید و بفهمید. » ۱/ ۱/ ۱/ ۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۳ تا ۲۴۹]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حِدَادٍ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَمَذُوقٌ فَضْلًا عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳) وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيضُ اعْفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ اللَّهُ يَقْبِضُ بِمَنْ يَبْطِطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَلْمَلُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ إِبْعَثْ لَنَا مَلَكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَنْبَاءَنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا فَأَلُو أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسِيْطَةِ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ (٢٤٨) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ
إِعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ
يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (٢٤٩)

۲۴۳ [یقرض]

قرض به معنی بریدن جزئی از مال و دادن آن به کسی بدون بخشیدن است که باید عین یا مثل آن را پس بدهد. و اصل قرض، بریدن با دندانهای نیش است.

[یضاعفه]

تضعیف و مضاعفه به معنی افزودن بر اصل چیزی است تا دو برابر یا بیشتر شود.

[یقبض]

قبض به معنی تنگ گرفتن و ضد بسط است و کف دست بر روی چیزی نهادن. و قبض روح به معنی مردن است.

۲۴۴ [الملا]

به معنی گروهی از اشراف مردم است. و اصل آن اجتماع در چیزی است که احتمال افزایش ندارد. و اشراف را از آن روی ملا می خوانند که مزیدی بر شرف ایشان نیست، یا این که هیبت آنان سینه ها را پر کرده است.

ص: ۳۹۴

[اصطفاه]

یعنی او را برگزید.

[بسطة]

فضیلت در جسم و مال است.

[۲۴۵] [التابوت]

تابوت صندوقی است که مرده را در آن می گذارند.

[سکینه]

گرفته شده از سکون است؛ و سکینه و سکن یکی و به معنی از میان رفتن ترس است.

[فصل]

به معنی جدا کردن، و «فصل بالجنود» یعنی آنان را به راه انداخت و از جای خود دور کرد. و «فصل الصبی» یعنی او را از شیر گرفت.

[یطعمه]

در آب هم برای نوشیدن و چشیدن آن لفظ «طعم» به کار می رود همچون خوراک و طعام.

[جاوزه]

مأخوذ از جواز است که به معنی گذشتن از چیزی است.

[فئه]

معنی گروهی از مردم است.

با وجود آنکه این فصل-چنان که از ظاهر آن برمی آید-درباره موضوعات مختلف بحث می کند،باید گفت که در آن حقیقت واحدی همه این موضوعات را به یکدیگر ارتباط می دهد،و آن حقیقت از راه پرداختن به این موضوعات به دست می آید،و این روش و برنامه قرآن حکیم است.قرآن حقایق

مجرد را مورد بحث قرار نمی دهد، بلکه آن را در ضمن تحمل‌های واقعی و توجیحات تربیتی وارد بحث می کند. دیدیم که آیات پیشین چگونه تقوی را به میانجیگری بحث کردن در مجموعه ای از قضایا در جنگ و صلح و در مبارزه با دشمن خارجی و مبارزه داخلی و مخصوصا در خانواده مورد گفتگو قرار داد.

و در این جا مسئله مورد بحث قرآن در موضوع ایمان داشتن به این امر است که خدا در زندگی به حکم خود فرمان می دهد و همه کارها مستقیما به دست او است و، بر خلاف تصور یهودیان، خدا از به کار انداختن مستقیم سلطه خدایی خود دور نیست.

این حقیقت، در مرگ و زندگی، و در توانگری و درویشی، و در ۱/ فرمانروایی که خدا آن را به هر کس بخواهد می دهد، و در پیروزی که آن را به هر کس بخواهد می بخشد، و در رسالت و پیغمبری که هر که را بخواهد برای آن برمی گزیند، تجسم واقعی پیدا می کند.

این حقیقت، توجیحاتی تربیتی دارد که در کار زار در راه خدا بدون بیم داشتن از مرگ (چرا که زندگی به دست خدا است)، و در بخشیدن مال و انفاق بدون ترس از ناداری، و فرمانبرداری از کسی که به فرمان خدا به فرمانداری رسیده و ملتزم توجیحات او بودن، و ایمان داشتن به همه فرستادگان خدا و در انفاق در راه خدا متجلی می شود.

و قرآن این تجسم‌های واقعی و این توجیحات را در ضمن حکایت‌های تاریخی عبرت انگیز بیان کرده و راهنمایی‌های تربیتی را در آنها مندرج ساخته است.

ولی یک سؤال مطرح می شود: آیا بهتر نبود که قرآن به صورتی تجربیدی و انتزاعی محض از حقایق واقعی سخن می گفت که، مثلا، فلاسفه یا علم کلام اسلامی چنین می کنند؟ و جواب این است که: نه... چرا که قرآن کتاب زندگی و کتاب پاکیزه سازی است، و از آن روی که کتاب زندگی است، ما را به ظلمات تجربیدات ذهنی که چیزی جز خودش را مجسم نمی سازد، و چیزی جز خیالات

میانتهدی که شبیه ترین چیز به اشکال هندسی و محاسبات ریاضی است رهبری نمی کند، بلکه با ما از ظواهر و نمودهای حیات ما سخن می گوید که بعضی از آنها پایان نمی پذیرد و تکرار پیدا می کند، همچون نمود تاریخی، و بعضی از آنها ممتد و پیوسته است همچون نمود طبیعی، و بعضی را خود می سازیم همچون نمود جنگ و صلح. و این همه برای آن است که افکار ما را هر چه بیشتر با واقعیت خارجی پیوند دهد، و سپس دیدی برخاسته از حقیقت کلی درباره این نمود به ما بدهد که دیدی تاریخی و طبیعی در افعال انسان است. و با این کار ما را از واقعیت دور نمی کند، بلکه دورین بزرگ کننده و سالمی در اختیار ما قرار می دهد که از طریق آن به زندگی می نگریم، و این دورین خود رؤیت و دیدار و حقیقت کلی است (مثلاً حقیقت کلی و استیلای خدا بر زندگی).

و از سوی دیگر: قرآن نمی خواهد دلهای ما را به دوستی خدا سیراب یا افکار ما را به اعتقاد به خدا اشباع کند، بدون آنکه این دوستی و این ایمان بازتابی عملی برای ۱/ زندگی ما داشته باشد، و به همین سبب است که هر وقت با ما از یک نمود تاریخی سخن می گوید، و دیداری حقیقی از آن برای ما فراهم می آورد، بر آنها یک عبرت تربیتی می افزاید، و به کاری که لازم است به انجام دادن آن قیام کنیم فرمان می دهد، و باشد که این روش و برنامه را در آیات آینده مشاهده کنید.

شرح آیات:

اشاره

[۲۴۳]

بیم از مبتلا شدن به طاعون اهل قریه ای را از زادگاهشان فراری کرد، ولی طاعون در پی آنان روانه شد و آنان را در بیابان نابود ساخت، و پس از مدتی پیامبری بر آنان گذشت و ایشان را مثنی استخوانهای پوسیده یافت، پس از خدا خواست که آنان را زنده کند و دعایش به اجابت رسید. این واقعیت، نشان می دهد که خدا کسی است که می میراند و زنده می کند:

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَكَدُوفٌ عَلَى النَّاسِ -
آیا آگاه نشدی از

ص: ۳۹۷

حال کسانی که هزار هزار از بیم مرگ از خانه های خود بیرون رفتند، پس خدا به ایشان گفت: بمیرید، و پس از آن زنده شان کرد. و خداوند نسبت به مردم بخشنده است،» و در آن زندگی به ایشان بخشیده تجسد پیدا کند، « وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ - ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند،» از خدایشان که نعمت حیات را به ایشان ارزانی داشته و خود مرگ نیز فضلی از خدا است.

[۲۴۴]

در صورتی که بر ایشان واجب است که: بخشنده زندگی را بشناسند، و سپس در تقدیم کردن زندگی خود به او شتاب کنند، چرا که از او است و به او بازمی گردند.

« وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خدا شنوا و دانا است. » اصوات ظاهری را می شنود و از نیت های باطنی آگاه است، پس با کارزار خود کینه و ریایی نیامیزد، بلکه این کار را محض برای خدا و در راه او انجام دهید.

کارزار در راه خدا این حقیقت را مجسم می سازد که خدا بخشنده زندگی است، ۱/ و آنچه از مؤمن پسندیده است این است که ایمان وی به این حقیقت به این درجه برسد تا درستی ایمان داشتن وی به خدا ثابت شود.

[۲۴۵]

و خدا به همان گونه که بخشنده زندگی است، بخشنده همه نعمت های زندگی نیز هست، و به هر کس بخواهد فراخی زندگی می بخشد، و بر هر کس بخواهد زندگی را تنگ می کند، ولی این کار به عبث صورت پذیر نمی شود، بلکه به اندازه بخشندگی فرد در راه خدا است، و تجارت با خدا همان تجارتي است که خدا در کتاب خود مردم را به آن خوانده و در این جا چنین گفته است:

« مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً - کیست که از روی نیکی به خداوند وام دهد تا خداوند آن را چند برابر کند؟ »

ص: ۳۹۸

آیا در جهان بانکی هست که، در مقابل صد، سیصد و بیشتر بدهد؟ ولی خدا این کار را می کند و از ما می خواهد تا در راه او انفاق کند و بر نسبتی بزرگ چند برابر آن را به ما عوض دهد.

□
« وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصِطُ - و خدا تنگ می گیرد و فراخی می دهد،» فقر و ناداری به دست اوست که از فقیر دست بخشندگی خود را جمع می کند، و توانگری و دارایی نیز به دست او است، در آن هنگام که دست رحمت خود را بر ثروتمند می گشاید. و این در دنیا است.

« وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - و به او بازگردانده می شوید،» و بخشندگان در سرای دیگر در برابر آنچه داده اند پاداشی بزرگ دریافت خواهند کرد.

این آیه مشتمل است بر تجسم زنده ای از مراقبت خدا بر زندگی، به همان گونه که مشتمل است بر توجهی نسبت به انسان پس از آگاهی از این حقیقت که بخشندگی در راه خدا با هیچ بیمی از فقر و فاقه همراه نیست.

به کارزار کردن فرمان یافتند و پشت کردند

[۲۴۶]

از سرزمینهای خود با ستم و تعدی بیرون رانده شدند، و از پیامبر خود درخواست کردند که خدا برای ایشان رهبری برگزیند تا در زیر پرچم او با دشمنان خویش نبرد کنند؛ ولی در آن هنگام که خدا رهبری برای ایشان انتخاب کرد، ۱/ پشت کردند و زیر حرف خود زدند. آنان مثلی بودند برای بی ایمانی حقیقی و در نتیجه جدا کردن دین خدا از زندگی، و جدا کردن دین از سیاست، و مردان دین از امور دنیا.

دینی که خدا خواستار آن است، دین زندگی است، و ایمانی که از بندگان خود خواستار آن است، ایمان داشتن به خدای مدبر جهان هستی و فرمانروای بدون شریک در زندگی است. و چنین ایمانی در نزد آن گروه وجود نداشت، و به همین سبب در امتحان مردود شدند، و پروردگار ما درباره ایشان

ص: ۳۹۹

گفت:

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى - آیا از خبر آن گروه بنی اسرائیل پس از موسی آگاه نشدی؟ » که وی فرمانروای مطاع ایشان بود از ظلم و ستم فرعون آنان را رهانید.

« إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - در آن هنگام که به پیغمبر خود گفتند: پادشاهی برای ما برگزین تا (به فرمان او) در راه خدا به جنگ پردازیم. » ولی پیغمبر از سطح فروافتاده ایمان ایشان آگاه بود و از همین روی:

« قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا - گفت: آیا ممکن است که اگر کارزار بر شما نوشته شود به جنگ برنخیزید؟ گفتند: چگونه می شود که ما در راه خدا کارزار نکنیم، و حال آنکه ما و فرزندانمان را از سرزمینمان بیرون رانده اند؟! » چگونه می شود که نجنگیم، آیا این معقول است؟ « فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ - پس چون جنگ بر ایشان نوشته شد، جز اندکی از ایشان دیگران پشت کردند، و خدا بر ستمگران دانا است. » آنان را پیش از واجب کردن جنگ می شناخت و می دانست که رویگردان خواهند شد، ولی آنان را آزمود تا خود را بشناسند، و حجت را بر ایشان تمام کند، و باشد که مردمان از سرگذشت ایشان عبرت گیرند.

این گروه نماینده دسته ای از مردمنده که ایمانی سطحی و ظاهری به خدا دارند، و چون در معرض آزمایش قرار گیرند به او کافر می شوند، چه - از ابتدا - بر این گمان بوده اند که پرستش خدا منحصر به نماز و بعضی از دعاها و تضرعها و بنا بر این تنها بعضی از تعلیمات اخلاقی است، اما خدایی / که به جنگ فرمان دهد، و به گردن نهادن به فرمان کسانی که به گمان ایشان شایسته رهبری ندارند، خدایی

است که به او کفر می ورزند.

[۲۴۷]

و در نتیجه قصه اینان قصه مؤمنی است که خود را در بوتۀ ایمان نگذاخته و نفس خود را به خدا تسلیم نکرده است، و هنوز رسوبات جاهلیت و ارزشهای آن بر او فرمان می راند، و به همین سبب باید به این قصه گوش فرا داریم و از آن عبرت گیریم:

« وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا و پیامبرشان به ایشان گفت که: خدا طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت، »
که ناگهان دیوانگیشان آشکار شد و گفتند: چرا طالوت و نه فلان کس یا فلان کس؟ « قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَهَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ - گفتند:

چگونه او بر ما شاه باشد، و حال آنکه ما برای شاهی از او شایسته تریم؟ » چه، ثروتمندی ما از او بیشتر است، و شاه باید ثروتمند باشد و طالوت چنین نیست:

« وَ لَعَمْرُؤُتَ سَيَعَهُ مِنَ الْمَالِ - و مال فراوان ندارد! » پس پیامبرشان در پاسخ گفت: فرماندهی جنگ مستلزم مالدار بودن نیست، بلکه به شایستگی دیگری نیاز دارد که در طالوت هست و به همین جهت او را برگزیده است:

« قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ - گفت: خداوند او را بر شما برگزید، و در دانش و نیرومندی او را بر شما فزونی بخشید. » شایستگی برای فرماندهی جنگ وابسته به داشتن قدرت علمی و جسمی است، و سپس گزینش او به توسط خدا تضمین برای او است و شما باید به امانت و کفایت او اعتماد داشته باشید، و از این گذشته فرمان خدای شما است که امور بندگان را در دست قدرت خود دارد و بر شما واجب است که بی چون و چرا فرمان او را بپذیرید:

ص: ۴۰۱

« وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که خواهد می دهد، و خدا فراخی دهنده و دانا است. » توانا است و توانایی او گسترده است، و بخشنده است و بخشندگی وسیع دارد، و دانا است پس پادشاهی حقیقی بندگان او است، / و شاهی خود را به هر کس که خواهد می بخشد.

[۲۴۸]

بدین گونه آنان را با برهان خاموش کرد، ولی آنان به این پرسش پرداختند که: چه کسی می گوید که خدا طالوت را به شاهی برگزیده است؟ و در این جا علامت شاهی او آشکار شد:

« وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ - و پیامبرشان به ایشان گفت: نشانه پادشاهی او این است که تابوت به نزد شما می آید، و در آن آرامشی از پروردگار شما است، و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و هارون بر جای گذاشته اند در آن است، و فرشتگان آن را برمی دارند. در این، اگر مؤمن باشید، هرآینه نشانه ای برای شما است. » آرامش موجود در تابوت بازمانده ای از مرده ریگک پیامبران و برای آن مردم کافی بود تا به پادشاهی طالوت یقین حاصل کنند، ولی با وجود این، چنان که پس از این خواهد آمد، از جنگیدن همراه او خودداری کردند. و تابوت - چنان که در تفسیرها آمده، صندوقی بوده است که مادر موسی فرزند نوزاد خود موسی را در آن نهاده بود، و در نزد فرعون باقی مانده تا آن زمان که بنی اسرائیل وارث مملکت فرعون شدند، پس موسی آن را گرفت و میراثهای پیامبران را همراه با میراث خود در آن نهاد و پس او به وصی وی یوشع رسید.

و تابوت (یا صندوق عهد) بزرگتر از پرچم در نظر گرفته می شد، و عنوان شعار برای بنی اسرائیل داشت، و کافران بت پرست در سرزمین فلسطین بر آن استیلا یافته بودند، و بنی اسرائیل پیوسته دل در هوای آن داشتند. پس چون پیغمبر

ص: ۴۰۲

ایشان شموئیل به آنان خبر داد که هر چه زودتر به آن دست خواهند یافت، شادمان شدند و آن را دلیل پیروزی بر دشمنان خود دانستند.

در تفاسیر آمده است که: کافران دل خوشی از صندوق نداشتند، چه پیوسته مایه نکبت ایشان بود و آن را به فال بد می گرفتند. پس بر آن شدند که صندوق را میان دو گاو در جهت مخالفت ایستاده به آن ببندند و با هجوم آوردن به گاوها در بیابان چنان کنند که گاوها آن را با خود ببرند، و این امر مصادف بود با همان زمان که خدا-به توسط شموئیل- طالوت را بر شاهی بنی اسرائیل برگزید و به آنان وعده داد که فرشتگان تابوت را برای ایشان بازخواهند آورد. پس فرشتگان دو گاو را به سوی سرزمین بنی اسرائیل راندند، و در این باره گفته های دیگر نیز هست. ولی آنچه برای ما مهم است، عبرتی است که از آن برای ما حاصل می شود و می پرسیم:

تابوت سکینه و باقی چیزها در این قصه چه چیز به ما می گویند؟ ۱/ و در پاسخ می گوئیم که: اینها رمز و اشاره به ضرورت وجود دو چیز در پیشوایی و فرماندهی است.

۱- اعتماد داشتن به آن و ترویج دادن اطمینان به آن در میان افراد است، که این کار باید از طریق توکل و تجرد به حق و تسلیم نشدن به نیروهای دشمن و سرکوب کننده و ترجیح نهادن دسته ای از افراد بر دسته های دیگر است.

۲- اصل دیگر وابسته بودن به میراث تمدنی امت و عمل کردن با این میراث به صورت مثبت و مستمر است. آزمایشهای مبارزه ای است در طول قرنهای متوالی همچون سرچشمه ای است که از آن شکیبایی و یقین و فداکاری به خاطر ارزشهای رسالتی الهامبخش افراد امت می شود.

[۲۴۹]

طالوت سپاه خود را برگزید و رو به دشمن به راه افتاد، ولی مردی مجرب بود می دانست که پیش از پرداختن به تمرینی نظامی نباید به دشمن حمله ور شود و باید از این راه سپاهیان خود را آزمایش کند. پس بر سر راه خود به نهری رسید که آبی گوارا داشت و لشکریان وی سخت تشنه شده بودند، پس آنان را از این منع کرد که پیش از یک کف از آن بنوشند، و نتیجه نومید کننده این آزمایش آن بود که

ص: ۴۰۳

بیشتر سپاهیان از این آزمایش درست بیرون نیامدند.

﴿ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ﴾
- پس چون طالوت با لشکریان به راه افتاد، گفت: خداوند شما را به نهری می آزماید، و هر که از آن بیاشامد از من نیست، و هر که از آن بیش از مستی که بردارد و بچشد نخورد از من است. آن اندازه آب که در میان دو دست به صورت کاسه درآمده جای می گیرد.

﴿ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ ﴾ - پس جز اندکی از ایشان دیگران از آن آب نوشیدند و سیراب شدند. چون چنین شد، طالوت فرمان داد که نتوانستند اندکی با تشنگی خود مبارزه کنند و بر خلاف دستور او سیراب شده بودند، به خانه ها و دامان مادران خود بازگردند، چه آنان مردان جنگ نیستند؛ جنگ نیازمند تحمل خشونت و فرمانبرداری است و سستی و عاجزی برای آن سودمند نیست. با سپاهسانی اندک از آن نهر دور شد، ولی افراد وی از لحاظ معنویات به صورتی نیرومند بودند.

۱/ ﴿ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ﴾ پس چون وی و کسانی که با او ایمان آورده بودند، از نهر گذشتند، اینان به او گفتند که: امروز ما را یارای ایستادگی در برابر جالوت و سپاهیان او نیست. و جالوت نماینده و فرمانده لشکریان کفر بود که برای جنگیدن با سپاهیان طالوت صف آرایی کرده بودند و به صورت لشکر پرشماری دیده می شدند، ولی معنویات ایشان اندک بود. سپاهیان مؤمن طالوت از دیدن شماره فراوان افراد دشمن و ساز و برگ جنگی بسیار به وحشت افتادند، ولی روح ایمان ایشان را نجات داد ولی چون به یاد آخرت افتادند و پاداشی که خدا در آن جا به ایشان عنایت خواهد کرد، به ایمان خود مطمئن شدند.

﴿ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهَ - کسانی که می پنداشتند که به ملاقات خدا خواهند رفت، ﴾

و خود را به صورت جاودانی در برابر خدا تصور می کردند و از او نیرو و عزم کسب می کردند، گفتند:

« كَمْ مِنْ فَتَاهٍ قَلِيلِهِ غَلَبَتْ فَتَاهُ كَثِيرَةٌ يَا ذَنْ لِيهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ - چه بسیار اتفاق افتد که گروهی اندک بر گروهی پر شمار به فرمان و خواست خدا پیروز شوند، و خدا با بردباران است.» آنچه مایه پیروزی می شود شماره سپاهیان نیست، بلکه ایمان ایشان به حقانیت خود و اندازه فداکاری آنان به خاطر آن سبب پیروزی می شود.

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۰ تا ۲۵۴]

اشاره

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذَا لَنَكْفُرَنَّ بِهِمْ لَسَانَتُنَا بَلِ لَدُنَّآ إِلَٰهَةٌ غَيْرُكَ لَا تَخْفَوْا وَاصْبِرُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۵۰) فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲) تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْضٍ مِمَّا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

۱/

ص: ۴۰۵

۲۵۰ [برزوا]

بروز، به معنی ظاهر و آشکار شدن می باشد، و از آن است برآز به معنی زمین پر وسعت بدون درخت.

۲۵۴ [خله]

دوستی خالص است، و خلیل به معنی کسی است که دوستی خالص داشته باشد و با دوست خود اسرارش را مبادله کند.

۱/

شرایط پیروزی بر دشمن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیروز شدن مستلزم وجود دو شرط است: بردباری و یقین. و اما صبر عبارت است از تحمل دشواریها و ناراحتیهای بدنی و نفسی و چشم به آینده داشتن و رسیدن به پاداشی در برابر صبوری به مشکلات کنونی، و اما یقین چیزی است که به آدمی نیروی حرکت و فداکاری و چشم به آینده داشتن می بخشد. لشکریان طالوت از خدا خواستند که به ایشان صبر و یقین عنایت کند- و در عین حال برای پیدا شدن این دو صفت در جانهایشان تلاش می کردند، چه هر دعایی که آدمی به پیشگاه خدا عرضه می کند و انتظار اجابت آن را دارد، اگر خود برای تحقق یافتن آن کوششی

ص: ۴۰۶

نکند مستجاب نخواهد شد. و در حدیث آمده است که: از دعا با کار همان برمی آید که از نمک در طعام.

شرح آیات:

[۲۵۰]

« وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا - و چون در برابر جالوت و سپاهیان او ایستادند، گفتند: پروردگارا، ما را شکیبایی ده،» یعنی ما را مشمول صبری از جانب خود ساز تا در برابر هیچ دشواری متزلزل نشویم، ۱/ « وَ تَبَّتْ اَقْدَامُنَا - و گامهای ما را استوار کن.» یعنی یقین به ما عنایت کن تا جانهای ما مطمئن شود و گامهای ما بر استقامت استقرار پیدا کند که این و آن هر دو مقدمه ای برای هدف بزرگتر و آن پیروزی است که در این اواخر از او مسئلت کرده و گفته بودند:

« وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ - و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.» [۲۵۱]

دعاها و تلاشهایشان به نتیجه رسید:

« فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ - پس ایشان را به اذن و فرمان خدا شکست دادند.» و خدا به ایشان اذن داد و پیروز شدند، بدان سبب که صبر و یقین بخششی از ایمان به خدا و تقرب به سوی او و خواستن از او و نتیجه آن استجابت و پذیرفته شدن دعا به توسط خدا است. و در آن میان جوان صالحی مؤمن به خدا به نام داود در میدان جنگ بود.

« وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ - و داود جالوت را کشت.» چون داود جالوت را کشت و صالح و شایسته بود، گروه مؤمنان در پیرامون او گرد آمدند و رئیس ایشان طالوت به او نزدیک شد و وی را جانشین خود قرار داد.

ص: ۴۰۷

« وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ - و خداوند به او پادشاهی و فرزاندگی داد و از آنچه می خواست به او آموخت، »
و او را جانشین در زمین و به فرمان خود پادشاه و پیامبر قرار داد که حکایت آن در مناسبت‌های دیگر خواهد آمد. ولی قرآن در این جا می خواهد این نکته را به یاد ما بیاورد که پادشاهی از آن خدا است و آن را به هر کس که خواهد می بخشد، و بر ما است که این پادشاهی را از او بخواهیم، به همان گونه که پیروزی و توانگری و زندگی از او است.

قرآن کریم در مناسبت‌های متعدد از فلسفه جهاد و برجسته ترین هدف‌های آن سخن گفته، و در این جا نیز به مناسبت سخن گفتن از داود نیز از این فلسفه یاد کرده و گفته است:

۱/ « وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ - و اگر چنین نباشد که خدا به وسیله پاره ای از مردم از پاره ای دیگر جلو گیرد، زمین تباه شود، و خدا بر جهانیان بخشنده است. » که از بنندگان خود امتی رسالتی فراهم می آورد که به دفاع از اصول الاهی تجسم یافته در حق و عدالت و آزادی و... و... می پردازد، و به مبارزه با کسانی می پردازد که بر اثر تلقین هوای نفس به ستمگری و برده ساختن دیگران روزگار می گذرانند و مردمان را از شر ایشان می رهاند، و این خود فضل و احسانی بزرگ بر مردم است، و اگر این امت نبود، زندگی بشری به صورتی بدتر از زندگی درندگان جنگل درمی آمد که در آن قوی ضعیف را می خورد و ضعیف به خوردن ضعیف تر از خود مشغول می شود، و همگان در بیم و هراس و ناداری و ناکامی به سر می برند.

و هر چه این امت پرنشاطتر و مؤمنتر باشد، به کار برده شدن اصول و مبادی الاهی نیکوتر صورت می گیرد، و هر وقت امت در انجام دادن واجب خود سستی نشان دهد (چنان که در روزگار ما چنین است) فساد و تباهی بیشتر در سراسر زمین گسترش پیدا می کند.

[۲۵۲]

و به همان گونه که زندگی و توانگری و فرمانروایی و پیروزی از

ص: ۴۰۸

خدا است، هدایت و راهنمایی نیز از او است، و او است که ما را به راه راست زندگی و دست یافتن به وسایل مبارزه با فقر و رسیدن به پادشاهی و پیروزی رهبری می‌کند، و این از طریق رسالتهای وی صورت می‌گیرد که برای آن مردان امین را از میان بندگان خود برمی‌گزیند و آنان را به پیامبری خود مبعوث می‌کند.

« تِلْمَكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ - این است آیات خدا که آنها را به حق بر تو می‌خوانیم، و تو از فرستادگانی. » [۲۵۳]

« تِلْمَكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ - از این پیغمبران بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ از ایشان بعضی با خدا سخن گفتند، » که موسی علیه السلام چنین.

« وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ - و پایه بعضی از ایشان را بالا برد، » همچون ابراهیم که دوست خدا خوانده شد و امام و پیشوای مردم بود.

« وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ - و به عیسی پسر مریم آیه‌ها و نشانه‌های روشن دادیم و با روح القدس او را تأیید کردیم. » که خداوند او را با عصمتی تأیید کرد که او را از پرداختن به هر کار زشت و ناپسند بازمی‌داشت، ۱/ و پیامبران دیگر را نیز به همین گونه تأیید می‌کرد، و تنها این تفاوت وجود دارد که درباره عیسی بعضی از مردم کارشان به کفر کشید و گمان کردند که او خود قدوس است و هر چه می‌کند بدون تأیید خدا است و پروردگار ما این پندار را نفی می‌کند.

بنا بر این رسالت از خدا است، و این رسالت به اشکال متفاوت به پیامبران بر حسب شایستگیهای ایشان و مصالح خدا در بندگان تفویض شده است. در این جا سؤالی بدین گونه پیش می‌آید: اگر خدا مردمان را هدایت می‌کند، چرا پیروان پیامبران پس از ایشان با یکی پس از آنان اختلاف پیدا کردند، و چرا خدا همه ایشان را به یک شکل هدایت نکرد و رهانشان کرد که بعضی بعض دیگر را

بکشند؟ و پاسخ قرآن چنین است: خدا به کره و زور مردمان را هدایت نمی کند، بلکه برای ایشان فرصت راهیابی را فراهم می آورد، پس هر کس که بر راه راست برود به سود چنین کرده، و هر کس گمراهی را برگزیند به زیان خود چنین کرده است. خدا چنان خواسته است که این دنیا همچون آزمایشگاهی برای کانیهای مردمان و مجلس امتحانی برای اندازه ایمان ایشان باشد، و خدا از آنچه اراده می کند مورد پرسش قرار نمی گیرد.

« وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ - و اگر خدا می خواست، کسانی که پس از ایشان بودند به کارزار و کشتن یکدیگر نمی پرداختند، » « مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ - پس از آنکه آیات بینات به ایشان رسیده بود. » پس نزاع و اختلاف ایشان نه به خاطر وجود نقصی در هدایت خدا بلکه به وجود خللی در ایمان داشتن ایشان به آن و پذیرش صحیح این ایمان بود.

« وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا - ولی اختلاف کردند، » و اختلاف ایشان بر سر حق بود.

« فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ - پس بعضی از ایشان ایمان آوردند، و بعضی کافر شدند. » پس به مجرد این که از پیروان پیامبران (بودند) کارهایشان صحیح نبود.

۱/ « وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ - و اگر خدا می خواست یکدیگر را نمی کشتند، ولی خدا آنچه را که می خواهد می کند. » و در این جا بار دیگر قرآن از استیلا و مراقبت خدا بر زندگی، و این که بر نیک و بدی که در آن جریان دارد دلالتی بر کناره گیری خداوند متعال از سلطه ها و نیز بر این که در کار خود ناتوان شده است نیست، و نمی تواند از شر جلوگیری کند یا این که از شروری که در دنیا بر مردمان وارد می شود خرسند است، نیست، بلکه خدا چنان می خواهد که بندگانش به اختیار خود کار کنند و آنان را تا اجل نامبرده ای

رها کرده است، و او قادر است که با سطوت و قدرت گسترده خود که هیچ چیز نمی تواند آن را از کار بیندازد، هر وقت بخواهد آنان را مورد مؤاخذه قرار دهد.

[۲۵۴]

آیا این حقیقت نسبت به ما چه معنی می دهد؟ نشانه آن است که ما به عبث و بیهوده آفریده نشده ایم و به حال خود به صورت دایمی رهایمان نکرده اند، بلکه در برابر ما فرصت کوتاهی برای آزموده شدن اراده و ایمانمان داریم، و باید از این فرصت برای بخشیدن و انفاق کردن پیش از پایان یافتن زمان آن بهره بگیریم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ - ای کسانی که ایمان آورده اید، از آنچه به شما روزی داده ایم، به دیگران بدهید، پیش از آنکه روزی بیاید که فروش و داد و ستدی در آن نیست،» و دیگر هیچ کس چیزی برای فروختن ندارد.

«وَلَا حُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ - دوستی و میانجیگری در آن نیست،» و دوست و رفیقی در آن نیست و حتی اگر هم بود کاری نمی توانست برای ما انجام دهد، بدان روی که او نیز همچون ما مبتلا و گرفتار کردار خویش است، بنا بر این بهتر آن است که امروز در اندیشه فردای خود باشیم و مال خدا داده را در راه انجام دادن امر او انفاق کنیم.

«وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ - و آنان که کافرند ستمکارند،» کسانی که به خود ستم می کنند و هیچ کار خیری که به درد زندگی جهان دیگرش بخورد انجام نمی دهند.

و مناسب است سخن گفتن از انفاق تکمیلی برای سخن گفتن از کارزار در راه خدا در آیات پیشین است، که قرآن غالباً پس از بحث کردن درباره کارزار به سخن گفتن درباره انفاق می پردازد.

۱/

۱/

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۶۰]

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ

يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٥٧) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ
اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا
مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٢٥٨) أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى
يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعِثَ مَوْلَاهُمَا فَأَمَّا آتَاهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى
طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا
تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٥٩) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ
لَكِن لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ
اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٢٦٠)

[۲۵۵]الحی

زنده، کسی است که بر صفتی باشد که بنا بر آن لازم است چیزهای دریافتنی را در صورتی که وجود داشته باشند ادراک کند.

[القیوم]

از قیام است و به معنی کسی است که به امر آفرینش خود قیام می کند و آن را انجام می دهد.

[سنه]

چرت و خواب سبک است.

[نوم]

خواب و ضد آن یقظه یعنی بیداری است که در آن اعصاب دماغ بر اثر رطوبتهای بخار بالا-رفته به طرف آن سست می شود، و به قولی مرگ سبک است، و مرگ خوابی سنگین.

[یحیطون]

به کسی که چیزی را به دست آورد، یا اندازه دانش او به حد اعلای خود رسیده، می گویند بر آن احاطه پیدا کرده است.

[۲۵۸]بهت

مبهوت و حیرت زده شد. پس بهت عبارت از حیرتی که بر اثر مستولی شدن حجت و برهان حاصل

ص: ۴۱۳

می شود.

۲۵۹ [خاویه]

اصل خواء، خلاً است، و خواء گشادگی میان دو چیز و خالی بودن این گشادگی از هر چیزی است، و خانه ای را خاویه گویند که اهل آن از میان رفته اند و خانه از آنها تهی شده است. و خوی به معنی گرسنگی نیز هست به سبب تهی بودن معده از خوراک.

[عروشها]

یعنی ساختمانهای آن، و به قولی خیمه ها که خانه های اعراب است و «خاویه علی عروشها» یعنی دیوارهای بدون سقف بر جای مانده. و هر ساختمان را عرش گویند؛ و عریش مکه بناهای آن است، و خانه را به سبب ارتفاع ساختمانهای آن عریش گویند.

۲۶۰ [فصرهن]

فصرهن به ضم صاد بنا بر یکی از دو قرائت از صار یصور به معنی برید یا متمایل کرد، و به کسر صاد بنا بر قرائتی دیگر از صار یصیر به یکی از دو معنی. و قرینه های کلام نشان می دهد که مقصود قطع و بریدن است، و قرار گرفتن لفظ «الی» پس از آن برای رساندن معنی متمایل کرده است، پس معنی آن چنین می شود:

آنها را با متمایل کردن به طرف خودت ببر و پاره پاره کن.

ص: ۴۱۴

نامهای نیکو و زیبای خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در ضمن داستانهای گذشته، قرآن بعضی از نامهای نیکوی خدا را به ما یادآور شد که در مقدمه آنها این بود که خدا زندگی و توانگری و ملک (شاهی) و پیروزی و در پایان هدایت و راهیابی به بندگانش می بخشد. و واقعیت این است که توانگری و شاهی و پیروزی و راهیابی چیزی جز بعضی از مظاهر زندگی نیست که خدا آنها را به انسان می بخشد. و در این آیت تذکر دادن خود را به پروردگار ما و بیان صفات نیکوی او ادامه می دهد که از جمله آنها توانایی او برای برانگیختن مردمان از قبر و بخشیدن زندگی تازه به ایشان است.

آیه نخستین که آیت الکرسی نام دارد، در حدیث شریف توجه به آن و قرائت آن توصیه شده است، بدان سبب که صفات خدا را که شناختن آنها سهمی در تربیت نفس بشری دارد، خلاصه کرده است. او کسی است که زندگی را به وجود می آورد و به آن سامان می بخشد و در هر لحظه از آن پاسداری می کند، و اگر حفظ او از زندگی نبود از میان می رفت. سپس قرآن ما را به ناحیه عملی ایمان داشتن به این که خدا زنده و قیوم است متوجه می سازد، و بنا بر همین است که انسان ناگزیر باید تنها به خدا تسلیم شود، و علیه هر سلطه ای که مشروع بودن آن از ارزشهای خدا نیست، و قرآن آن را طاغوت می نامد، تمرد و سرپیچی کند. سپس قرآن بیان می کند که ایمان داشتن به خدا و به قدرت گسترده او ۱/ ما را به این می خواند که به روز دیگر ایمان داشته باشیم که خدا قادر است که مردگان را زنده کند، و هیچ دشواری برای بازگرداندن مردمان به زندگی و رسیدگی به حساب ایشان وجود ندارد.

در حالت آسایش و آرامش آدمی چیزی اکتشاف نمی کند، اما در سختی و بدبختی عقل خود را به کار می اندازد و در آن می کوشد که به صورتی ژرف حقیقت زندگی را بازشناسد تا بتواند نیازمندی خویش را از پیش پای خود بردارد، و در آن هنگام که نیازمندی شدت پیدا می کند و سختی و بدبختی بر او فشار وارد می سازد، و روشهای زندگی او را خسته می کند، به پروردگار خویش رو می کند، و دست دعا به جانب او بالا می برد، و همه بتانی که می پرستید در برابر او فرومی افتد.

به همین مناسبت اعراب پروردگار خویش را به نام (اله) خوانده اند، از آن جهت که او را می پرستند و بندگی او می کنند، و چون سختی و بدبختی به ایشان برسد به او متوسل می شوند. و کلمه برگزیده در زبان قرآن برای اشاره به پروردگار ما کلمه (الله) است که در این جا آیت الکرسی با همین آغاز می شود تا ضمیر انسان را به این اندیشه برانگیزد که آن کس که از او پناه می خواهند و به او متوسل می شوند، تنها او است که شایسته پروردگار حقیقی بودن است.

« اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ - خدا یگانه است و خدا و معبودی جز او وجود ندارد. » ولی صفات پروردگار من چیست؟ او به دو رشته از صفات نیکو و زیبا (حسنی) متصف است که یکی از آنها به نامهای ذاتی او متصل می شود: او دانا (عالم) و توانا (قدیر) و شنوا (سمیع) و بینا (بصیر) است، هر چه بخواهد اراده می کند (یرید ما یشاء) و کسی درباره آنچه می کند چیزی از او نمی پرسد (لا یسأل عما یفعل)، و کلمه ای که اشاره به همه این صفات است، کلمه زنده (حی) است. و رشته دوم پیوسته به همه افعال و مظاهر آفرینش چیزها به دست او است: هر چه بخواهد می کند (فَعَمَّا لَمَّا یَشَاءُ) و آفریننده (خالق) و روزی دهنده (رازق) و بخشنده (رحمن) و مهربان (رحیم) و نعمت بخش (منعم) و... و... است که به این سلسله کلمه قیوم اشاره می کند و دلیل بر آن است که خدا قائم به ذات خویش است و به

چیزی نیاز ندارد و چیزها قائم و ایستاده به او است و هیچ چیز از او بی نیاز نیست. و در این جا قرآن خدا را به میانجیگری دو صفت (الحی-القیوم) به یاد ما می آورد، و بعضی از مظاهر این دو صفت را بیان می کند و می گوید:

«الْحَيُّ الْقَيُّومُ - زنده قائم به خویش.» پس از مظاهر صفت زنده بی نیازی او از چرت و خواب است:

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ - چرت زدن و خوابیدن به او راه ندارد.» ۱/ از مظاهر زنده این است که پروردگار ما قدرت گسترده دارد و مالک هر چیز است و فرمان و خواست یا مشیت او در هر چیز روان است، چرا که:

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - هر چه در آسمانها و در زمین است از آن او است،» و از همین روی از هر کس بی نیاز است.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ - چه کس می تواند بی اذن و فرمان وی در نزد او شفاعت و میانجیگری کند.» پس کسی نمی تواند خدا را بر کاری مجبور کند، بلکه تنها می تواند از او بخواهد، که اگر خدا خواسته باشد این خواهش را برآورده می سازد، و اگر نخواهد چنین نمی کند.

شاهان زمین، در استیلای خود بر مردم، به مجموعه ای از صاحبان نفوذ اعتماد می کنند، و اینان از وابستگان به خود در نزد شاه به شفاعت می پردازند؛ ولی هیچ کس، حتی پیامبران و فرستادگان خدا و ملائکه مقرب او در کار کسی دخالت ندارند و چیزی جز بندگان محترم نیستند.

و از مظاهر نام زنده، علم خدا است به هر چیز، و برتری او از این که عقلها بتواند به آستانه او بالا رود.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ - آنچه را که پیش رو و پشت سر دارند می داند،» و علم واسع خدا همه کرانه های بشر را فرامی گیرد،

« وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ - و به چیزی از علم او دست نیابند جز آنکه او خود بخواهد،» / ۱ و بر ایشان آشکار سازد.

این همان زنده(حی) و مطلق زندگی و پیوسته زنده و گسترده دانش و قدرت پروردگار ما سبحانه و تعالی است که شایسته است او را به ولایت و سروری خود بپذیریم، نه بندگان آفریننده و میرنده او را که خواب و نادانی بر ایشان مسلط اند و مالک چیزی نیستند، و صفت «قیوم» تابعی از صفت حیات است؛ خدایی که خود به خود زنده و مالک همه چیز در آسمانها و زمین است و به آنچه در آنها است عالم است، کار ساز و قیوم آنها است.

« وَسِعَ كُرْسِيُّهُ (۱) السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - فرمانروایی او وسعتی همچون وسعت آسمانها و زمین دارد.» عرش و شاهی و امتداد روان بودن مشیت او وسعتی به اندازه وسعت آسمانها و زمین دارد. پس قدرت او هر چیز را فرامی گیرد، و شبانه روز کارهای آنها را اداره می کند بی آنکه اداره کردن ملکوت آسمانها و زمین او را خسته کند، یا کهکشانهای بزرگ یا خورشیدها و ماههای خود مانع آن شوند که خدا از اداره کردن آنچه از هسته و اجزاء ذره در یک ذره کوچک وجود دارد، بازماند.

« وَ لَا يُؤْدُهُ حِفْظُهُمَا - نگاهداری آنها او را خسته نمی کند.» چه او از خستگی و دشواری برتر است، و هر چه را که اراده کند می گوید:

باش، پس هستی پیدا می کند.

« وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ - او بلند مرتبه و بزرگ است.» «علی» بدان جهت که زنده است و از هر صفت ناتوانی به دور. و «عظیم» بدان سبب قیوم و کارساز و سبب بقای هر چیز است.

ص: ۴۱۸

۱- (۲۳) - در حدیثی ماثور از امام علی (ع) آمده است: «همانا آسمان و زمین و میان آن دو از آفریده ای که در درون کرسی آفریده شده است هستند، که چهار فرشته آن را به فرمان خدا حمل من کنند.» (المیزان جزء ۲- ص ۳۴۱).

این است پروردگار ما، و این است برتری و بزرگی او، و این است قدرت و سلطنت او، آیا با این همه ۱/ جز او برای خود معبودی یا رهبری برای خود برمی‌گزینیم که پروردگارمان به آن خرسند نباشد؟ قلبی که با ایمان به خدا آباد شده، چگونه می‌تواند به بزرگداشت کسی جز او پردازد، یا الاهی سوای الله را بپرستد، و چگونه علیه ناچیزانی که به ناحق در زمین طغیان می‌کنند و مردمان را به فرمانبرداری از خود می‌خوانند می‌تواند شورش نکند؟ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - در دین اجبار و اکراه نیست؛ راه راست از بیراهه بازشناخته شد.» و نیازی به گفتار دیگر نیست؛ غیر از خدای یگانه خدایی نیست، و بر مردم است که او را ولی و سرور خود بدانند و از پذیرفتن شریکان خدا و طاغوتان بپرهیزند.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - پس هر که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به حلقه مطمئن چنگ زده که بریده نمی‌شود، و خدا شنوا و دانا است.» چرا که آزادی و انسانیت را بازپس گرفته، و توانسته است نیروها و کارمایه‌های خود را در راهی استوارتر مورد بهره‌برداری قرار دهد؛ و کدام نیرو قویتر از انسانی است که به طاغوت کفر ورزد، و در برابر هر سلطه‌ای که او را به بندگی و اسباب بهره‌کشی خود می‌خواند سر به طغیان بردارد، و سپس به خدا ایمان آورد و قلب خود را به اعتماد و آرزو و تواضع در برابر حق و تسلیم به آن آباد سازد؟! نیروی حقیقی در این جهان نیروی آزادی (کفر به طاغوت) و نیروی حق (ایمان به خدا) است. و خدا به یاری خود هر که را بخواهد تأیید می‌کند، و او شنوا است و آنچه را که از کفر و ایمان بر زبان شما روان می‌شود می‌شنود، و به هر نیت صالح یا پلیدی که در جان خود پنهان دارید دانا و آگاه است.

در زندگی یک سلطه حقیقی وجود دارد - که در سلطان خدا تجسم پیدا می‌کند - و قضا و قدر، و در نتیجه سنتهای حتمی و نظامهای تحول‌ناپذیر

او، و آن کس که نسبت به این سلطه خاضع باشد، و با آن اتصال پیدا کند، و از آن نیرومندی و مشروعیت به دست آورد، می تواند زندگی را مسخر خود سازد، و از جانب آن سلطه جانشین او بر اداره آن باشد. و آن کس که به آن کافر شود، و در صدد یافتن سلطه های وهمی بر آید و به آنها تسلیم شود، بنده ای خواهد شد که در تاریکی سرگردان است و هیچ چیز را نمی بیند.

۱/ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - خدا یار و دستگیر کسانی است که ایمان آورده اند، و آنان را از تاریکی به روشنایی می برد،» بدان سبب که آقا و سرور ایشان است، و آنان به قدرت و سلطنت او پیوستگی پیدا کرده اند و نیرومندی و مشروع بودن و نور از آن کسب کرده اند، و به هدایتی دست یافته اند که انسان تا برده طاغوت است نمی تواند به آن برسد.

« وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و کسانی که کافر شدند، یار و یاورشان طاغوت است که ایشان را از روشنی به تاریکی می کشد؛ اینان اصحاب آتشدن و جاودانه در آن خواهند ماند.» بنا بر این انسانی که نسبت به خدا خاضع نباشد، در برابر طاغوت تمرد نخواهد کرد، از آن رو که، در تحت تأثیر اجتماع فاسد و فشار طاغوت مجسم کننده آن از اساس نسبت به خدا کافر است، و آن کس که طاغوت او را به بردگی خود در آورده باشد، این طاغوت نخستین چیزی که از او می رباید، قدرت و استقلال او برای اندیشیدن است، و چیزی را نمی بیند جز آنچه طاغوت می بیند، و به انجام دادن کاری می پردازد که آن طاغوت به او فرمان داده باشد، و بدین گونه عقلی را که خدا به او بخشیده بود از دست می دهد.

نخستین شرط برای داشتن فکر سالم آزاد شدن از بردگی و تبعیت است، بدان سبب که عقل جز در هنگام سختی و نیازمندی به حرکت نمی افتد، و کسی که دنباله رو دیگران است چگونه می تواند به خود اعتماد کند یا در هنگام محتاج

بودن به تفکر متوجه این نیازمندی خود به تفکر شود.

و اندیشیدن سالم نخستین شرط لازم برای نیرومندی در زندگی است. و لذا قرآن حکیم گفته است که ایمان داشتن به خدا به صاحب آن آزادی می بخشد، و آزادی وسیله دست یافتن وی به نیرو (تمسک به حلقه محکم) و دانش (بیرون آمدن از تاریکیها به روشنی) می شود.

ولی کدام ایمان است که به ما نیرومندی و دانایی عطا می کند؟ ایمان اندیشیده و فهمیده است نه ایمانی که با زور و اکراه پیدا شده باشد که آن خود نیز گونه ای از قبول بردگی و خضوع در مقابل طاغوت است. اگر ملتی از آن روی به خدا مؤمن شود که سلطه سیاسی او را بر این کار مجبور کرده است، این را می توان آزادی خواند یا بردگی؟ طبیعی است ۱/ که چنین ایمانی چیزی جز بردگی نیست، و اگر سلطه سیاسی آن را به کفر فرمان دهد کافر خواهد شد. و لذا قرآن در آغاز بحث از آزادی دینی گفته است که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» .

[۲۵۸]

نماینده سلطه شرعی حقیقی در زندگی کیست، خدا یا طاغوتها؟ آن کسی است که زندگی را به هر کس که خواهد می بخشد، و در آن هنگام که بخواد مرگ را برای او مقدر می کند، و زندگی را با بخشیدن نعمتهای بی شمار استمرار می بخشد، و خورشید را که هر بامداد دنیا را از گرمی و روشنی و زندگی پر می کند به حرکت درمی آورد؛ چه کس جز خدا چنین می کند؟ ولی ستمکاران نمی فهمند.

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ - با خبر نشدی از آن کس که با ابراهیم درباره پروردگار ابراهیم که به او پادشاهی داده بود محاجه می کرد؟ پس به جای آنکه شکر گزار پروردگار خود باشد که به او ملک و سلطنت بخشیده بود، علیه او برخاست و در زمین طغیان کرد. » « إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ - در آن هنگام که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند، و همچون تو که طاغوتی عاجز و ناتوان نیست:

ص: ۴۲۱

« قَالَ أَنَا أَحِبِّي وَ أَمِيْتُ - من زنده می کنم و می میرانم. » فرمان کشتن دو نفر را صادر کرد، و سپس یکی را مورد عفو قرار داد و دیگری را کشت، ولی آیا می توانست آن کس را که کشته است به زندگی بازگرداند؟ هرگز! ولی ابراهیم نمی خواست با او به مجادله برخیزد، بلکه فطرت و وجدان او چنان در مقابل حقیقت واقع آشکارا به سختی تکان داد و:

« قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ - ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور؛ پس آنکه کافر شده بود مبهوت شد. » ولی چرا ایمان نیاورد؟ بدان جهت که ستمگر بود، و ستمگر را ستمکاری وی همچون حجابی است که او را از دیدن حق مانع می شود، و جز به مصالح و هوای نفس و شهوات خود نمی اندیشد.

۱/ « وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - و خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند. » سران و شاهان که با دعوت‌های اصلاحی مبارزه می کنند، و ثروتمندان و خوشگذرانان که علیه انقلابها به مبارزه برمی خیزند، و کشیشان و خاخامان و علمای دینی که با افکار مایه پیشرفت مردم دشمنی می نمایند، ستمگراند و از دادگری و اصلاح بیمناکند. و هر ستمگری که عملاً راه تعدی و تجاوز بر حقوق مردم را در پیش گرفته، از لحاظ فکری در صف باطل ایستاده است، همان گونه که عملاً در همین صف ایستاده و دیر یا زود به حق کافر خواهد شد.

[۲۵۹]

اما کسانی که عملاً نسبت به حق متعهد شده اند و به حقوق مردم تجاوز نمی کنند، خداوند راهنماییشان خواهد کرد، بدان سبب که فطرت سالم دارند و چیزی جز غفلتی که خدا پرده آن را از برابر چشمانشان خواهد درید مانع دیدن حقایق برای ایشان نیست، و ناگهان حقایق را خواهند دید، چنان که عزیز و ابراهیم چنین بودند و خدا آنان را به سوی خود راهنمایی کرد و بر ایشان معلوم داشت که خود بخشنده زندگی و مرگ هر دو است و می تواند مردگان را زنده کند.

ص: ۴۲۲

سیاق آیات با ما از تدبیر مستقیم خداوند متعال نسبت به زندگی سخن می گوید، و اندیشه های عملی برخاسته از این حقیقت را به ما الهام می کند، و ما دیدیم که چگونه آیت الکرسی ما را به طرد کردن فرمان طاغوتها رهبری کرد، اما در این جا قرآن از ضرورت ایمان به رستاخیز در نتیجه ایمان داشتن به قدرت و اسعۀ خدا سخن می گوید. اکنون به آیه بازمی گردیم و به قصه عزیز گوش فرامی داریم که خدا او را به سوی خود هدایت کرد:

« أَوْ كَذَّبْتَ بِالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ - یا همچون کسی که بر دهکده ای گذشت که سقف خانه های آن فرو ریخته بود، گفت: چگونه خداوند پس از مرگ این را زنده می کند؟ پس خدا او را صد سال میراند، سپس او را برانگیخت. گفت:

چه مدت درنگ کردی؟ گفت: روزی یا پاره ای از یک روز درنگ کردم.

گفت: بلکه صد سال درنگ کردی، و با عزیز خر و خوراکش نیز همراه بود، که خر او به صورت استخوان پوسیده درآمده و خوراک او هم چنان تر و تازه دیده می شد؛ بدین گونه خداوند خواست که قدرت و تدبیر مستقیم خود را بر امور زندگی برای بنده اش آشکار سازد، پس به او گفت:

۱/ « فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ - پس به خوراک و نوشابه ات بنگر که از حال خود نگشته است،» یعنی با وجود گذشتن صد سال بر آن هیچ تغییر شکلی بر آن عارض نشده، اما خر به صورت استخوانهای پوسیده درآمده، ولی خدا آن را دوباره زنده خواهد کرد:

« وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ - و به خرت نگاه کن (و از آن چنین کردیم) که تو را نشانه و حجتی برای مردم قرار دهیم.» که خدا پس از مرگ که صد سال بر آن گذشته است تو را زنده کرد، و در

برابر چشمانت خرت را زنده ساخت تا به آن نگاه کنی و به مردمان بگویی که خدا چگونه مردگان را زنده می کند، و بدین گونه خدا زنده کردن خر را به تأخیر انداخت تا عمل زنده شدن در برابر چشمان عزیز صورت پذیر شود.

« وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا - و به استخوانها نگاه کن که چگونه آنها را به یکدیگر می پیوندیم. » و با دقت بر زیر و بالا و در کنار یکدیگرشان قرار می دهیم، « ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - سپس بر آنها گوشت می پوشانیم. پس چون بر او آشکار شد، گفت: دانستم که خدا بر هر چیز توانا است. » و این حقیقتی است که می بایستی آن را خوب بفهمیم. و آن این که قدرت خدا همچون قدرت ما محدود نیست.

[۲۶۰]

و داستان عزیز شبیه داستان بنده نیکوکار خدا ابراهیم است که خدا او را به خود هدایت کرد و درباره وی چنین گفت:

« وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَيُوتَ قَالَتْ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَتْ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي - و در آن هنگام که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده می کنی؛ گفت: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولی می خواهم اطمینان قلب پیدا کنم. » چه ایمان را درجاتی است، و بالاترین آنها درجه یقین و اطمینان است که شیطان شک را کاملاً از جان آدمی دور می کند، و دیگر به هیچ وجه گرفتار تردید نمی شود. و این گونه ایمان در آیه ای دیگر با عنوان ۱/ «عین الیقین» معرفی شده است.

« قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيْنَّ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ - گفت: چهار مرغ بگیر و آنها را به خود بگیر و پاره پاره کن و سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده و آن گاه آنها را بخوان، » به نامهایشان، یکی پس از دیگری: کلاغ، کبوتر، گنجشک، و غیره.

ص: ۴۲۴

«يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» - که دوان دوان نزد تو خواهند آمد، و بدان که خدا توانا و حکیم است. «خدا قادر است و به قدرت خود در زندگی هر چه را که بخواهد انجام می دهد، و او عزیز است و هیچ کس و هیچ چیز بر او غالب نتواند شد، و حکیم است و عبث و بیهوده و بدون هدف هیچ کاری را انجام نمی دهد.

۱/

۱/

۱/

۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴]

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْمَأْذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ فَمَنْ عَلَيْهِ تَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَ كَهَ صَيْلًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثِيَّتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵) أَيُّدُ أَحَدِكُمْ أَنَّ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶) أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹) وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰) إِن تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱) لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ (۲۷۲) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَتَّبِعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءً مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

[۲۶۱] اُنْبِتْ

نبت، به معنی گیاه و اِنْبَات به معنی رویاندن است.

[۲۶۳] غَنِیْ

توانگر و بی نیاز است و غنی بودن خدا به آن است که مالک همه چیزها و توانای بر آنها است.

[۲۶۴] مَنَّ

منت گذاشتن به معنی گفتن چیزی است که از اهمیت و خوبی کار نیک می کاهد، و اصل مَنَّ به معنی بریدن است همچون در «لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ».

[اذی]

زیان و آزار است.

[۲۶۵] رُبُوْهٍ

ربوه به معنی پشته و زمین مرتفع است.

[طل]

باران اندک و ریز است.

[۲۶۶] اَعْصَارٍ

غباری است که میان آسمان و زمین قرار گرفته باشد.

ص: ۴۲۷

جمع صدقه است و فرق صدقه و زکات در آن است که زکات همیشه واجب است، و صدقه گاه واجب است و گاه مستحب.

[تخفوها]

پنهان می کنید و می پوشانید.

۲۷۳ [سیماهم]

سیما علامتی است که هر چیز به آن شناخته می شود و اصل معنی آن بلندی است بدان سبب که نشانه ای است برافراشته برای آشکار شدن، و از آن جمله است «سوم» در فروش که عبارت از افزایش بها و بالا رفتن از حد است.

[الحافا]

به معنی اصرار و الحاح در پرسش است، و به قولی الحف به معنی فروپوشاندن با سؤالی است، و لحاف را از آن رو چنین می نامند که به صورت کامل شخص را می پوشاند.

۱/

انفاق در راه خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

انفاق در راه خدا نتیجه مستقیم ایمان به خدا و نشانه ای از ژرفای یقین داشتن به این امر است که خدا قادر بر ایجاد هستی و بخشنده زندگی و توانگری و پادشاهی و هدایت است.

از میرزات شخصیت فرد مسلمان بخشنده او است، و این بخشنده گی نه برای شهرت یا ریا بلکه در راه خدا و بر وفق برنامه ای است که خدا برای او ترسیم

ص: ۴۲۸

کرده است.

قرآن در بیشتر سوره ها از انفاق یاد کرده، و در این جا بیشتر توجه معطوف به جوانب نفسانی انفاق است، و ناحیه ای از انفاق که سوره بقره درباره آن بیش از سوره های دیگر بحث کرده، این مطلب است که انفاق مظهري از مظاهر ایمان داشتن به خدا و به روز بازپسین است.

در آیه نخستین به این ضرورت توجه پیدا می کنیم که لازم است انفاق در راه خدا بوده باشد، و در آیات دوم و سوم و چهارم به این که نباید به دنبال انفاق، منت بر سر کسی گذاشت یا مایه آزرده گی او شد. اما در آیه پنجم مثلی برای انفاق فی سبیل الله می زند که به وسیله آن به این مطلب متوجه می شویم که انفاق چگونه سبب تثبیت ایمان می شود؛ آیه ششم به این فرمان می دهد ۱/ که انفاق می بایستی از مال پاکیزه و نه از مال پلید بوده باشد و...

شرح آیات:

[۲۶۱]

خداوند بخشنده زندگی و بخشنده نعمتهای آن است، و اکنون از ما می خواهد که پاره ای از آنچه را که به ما بخشیده است به او تقدیم کنیم، تا عوض آن را چند برابر به ما عنایت کند؛ آنچه به او پیشکش می کنیم از میان نمی رود، بلکه مثل آن همچون دانه ای است که به خاک سپرده شود؛ چنین دانه ای به پایان کار خود نمی رسد، بلکه دانه های دیگری که می خوریم به پایان خط خود رسیده اند، و این که در زیر خاک پنهان کرده ایم، چندان رشد می کند و افزون می شود که به صدها دانه می رسد. این صنع خدا است که اندازه مختصری از مال تو که در راه او انفاق کرده ای می گیرد و آن را برای تو چند برابر می کند.

« مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا می دهند، مثل دانه ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا برای هر کس بخواهد دو

ص: ۴۲۹

گاه بخشیدن مال در راه خدا همراه با اوضاع و احوالی دشوار است، همچون آنکه صاحب مال اندک مایه باشد و مال خود را به کسی که از او فقیرتر است انفاق کند، یا آنکه در عین نیازمندی دیگری را بر خود ترجیح نهد و آنچه را که مورد احتیاج خودش است به او بدهد، یا با انفاق سلطه های طاغوتی را به چالش بخواند، یا به مداوای جراحت مظلومی پردازد. و در این هنگام پاداش به اندازه مشقت است، و با اوضاع و احوال موضوعی و نفسانی که انفاق در آنها صورت می گیرد بستگی دارد، و خدا به این همه آگاه است و می تواند به سبب آنها بخشش خود را چند برابر کند.

بنا بر این انفاق در راه خداگونه ای بهره برداری در زندگی دنیا و آخرت است، ولی این استثمار، در صورتی که صاحب آن مواظب نباشد، و با شهوت شهرت و سلطه مقاومت نکند، و به دنبال انفاق از منت گذاشتن و آزردن بازنایستد، به زیان خواهد انجامید.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى - کسانی که اموال خود را در راه خدا می دهند، و در پی آنچه می دهند منتی و آزاری بر مردم ندارند،» و شهوت شهرت یا سلطه در جان ایشان از طریق انفاق سیراب نمی شود، و نسبت به ۱/ فقیر بزرگی نمی فروشند، یا به ناحق بر او ستم روا نمی دارند، و برای خود طبقه ای علیه طبقه فقرا تصور نمی کنند، «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - مزدشان در نزد پروردگارشان است، و بیمی بر ایشان نیست و اندوهگین نخواهند شد.» [۲۶۳]

سپس قرآن درباره این شرط دشوار انفاق تأکید می کند که تحقق یافتن آن نیازمند ریاضت دادن شدید به نفس اماره و جلوگیری دائمی از پیدایش شهوات شیطانی در آن است. آن را تأکید می کند و می گوید:

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى كَفَتَار نِيكَ وَ

در گذشتن و بخشیدن، بهتر از صدقه ای است که در پی آن آزاری باشد.» اگر شخص مالدار مال خود را به فقیران ندهد، ولی با ایشان نشست و برخاست داشته باشد و خودش را همچون یکی از ایشان محسوب دارد و آنان را برادران خود تصور کند، و بر ایشان به ناحق مسلط نشود، بلکه اگر خطایی از ایشان سر زد بر آن بردباری نماید و از گناهشان در گذرد، این در نزد خدا برتر و بالاتر از آن است که به منظور استیلا پیدا کردن بر ایشان و خوار کردن شرافت ایشان و به وجود آوردن نظامی طبقاتی در امت، از مال خود به ایشان ببخشد.

بدین گونه اسلام هر گونه از انفاق مشروط را از طرف ثروتمندان که سبب تقویت بزرگی فروشی باطل و تسلط نامشروع ایشان شود، رد می کند.

□
« وَ اللَّهُ غَنِيٌّ - و خدا بی نیاز است، » و به انفاق ریاکاران و جز ایشان نیازی ندارد، بلکه محتاج خود انسان است و خداوند سبحانه و تعالی، « حَلِيمٌ - بردبار است، » و بندگان را به عذاب گرفتار نمی کند، بلکه پس از غلبه شیطان بر ایشان مجال را باز می گذارد تا مردمان به او باز گردند و شیطان را از خود دور کنند.

۱/

[۲۶۴]

و در پی آنچه گذشت، قرآن حدیث از انفاق را با کلمه ای توجیهی برای مؤمنان دنبال می کند که در آن همگان را هشدار می دهد که صدقه ها به زودی، پس از به کار گرفتن آنها برای مستولی شدن بر فقیران و محرومان بخار می شود و می سوزد، و دیگر صدقه دادن سبب رشد مال و ثروت نخواهد شد، و به هیچ وجه مایه رسیدن به رحمت خدا در جهان دیگر نخواهد بود، و برای ما مثل توضیح دهنده ای می زند و می گوید: آیا دیده اید که چگونه انسان عمل خیر را باطل می کند؟ این کار شبیه ترین چیز به سرزمین کوهستانی سخت است که کشاورز مشتی خاک بر آن افشاند تا در آن بذری بپاشد و زراعت کند، ولی باران سیل زا آن مشت خاک را شسته و خاک به طبیعت اصلی خود بازگشته است که برای کشت و زرع صلاحیت ندارد... و چنین است حال آن کس که مال خود را انفاق می کند، و سپس انفاق را

ص: ۴۳۱

در خدمت سیطره پیدا کردن بر مردم قرار می دهد، نیز چنین است و به نتیجه کارش همچون بیابانی می شود که شایستگی برای رویاندن گیاه ندارد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ - ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت و آزار تباه نکنید، همچون کسی که مال خود را برای نمایش دادن به مردم انفاق می کند، تا دیگران او را ببینند و از او خشنود شوند و از کارهای او تقدیر کنند و در نتیجه بر ایشان برتری پیدا کند.

« وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ - و به خدا و روز دیگر ایمان ندارد، تا بخشش وی در راه او باشد، پس برای خدا عمل نمی کند، « وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ - و برای روز دیگر. » و چون ایمان او به روز دیگر سست است، در جستجوی شهرت و نام و نتایج فوری است، پس سعی و تلاش او تنها برای دنیا است، بی آنکه حسابهای آخرت را در آن داخل کند.

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيْفٍ نَفَثَ عَلَيْهِ تُّرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيْدًا - پس مثل او همچون مثل سنگ سخت صافی است که بر روی آن خاک است، و چون رگبار درشتی بر آن فروریزد آن را به صورت سنگی باز گذارد. » « لَا يَقْدِرُونَ عَلَيَّ شَيْءٌ مِّمَّا كَسَبُوا - اینان از آنچه کسب کرده اند چیزی به دست نیاورند، بدان جهت که آنچه را به دست آوردند تباه کردند، و برای آخرت چیزی در دست ایشان باقی نماند.

« وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ - و خدا گروه کافران را رهبری به راه راست نمی کند. » بلکه دلهای ایشان همچون آن سنگ سخت می شود که هدایت در آن کشت نمی شود، چرا که اصلاً خواستار هدایت نیستند بلکه عشق به تسلط و سیطره و

و مثل دیگری کاملاً عکس این مثل است: مثل مؤمنانی است که در انفاق خود نظرشان خالص به سوی خدا است که هر چه زودتر به سه فایده می رسند؛ اول به دست آوردن رضایت خدا است؛ دوم تزکیه جانهای ایشان و پرورش یافتن آنها بر پرهیزگاری و بخشندگی؛ و سوم چیدن میوه های بخشندگی به صورت پاداشی بزرگ در دنیا و آخرت.

« وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءً مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ - وَ مَثَلُ كَسَانِي كِه اَمَوَالِ خَوْد رَا بَرَاي رَسِيْدِن بِه خَشْنُوْدِي خِدا وَ بَرَاي اَسْتَوَار كَرْدِن جَانِهَائِي خَوْد اِنْفَاقِ مِي كِنْدِن، وَ مِي دَانِنْد كِه اِيْمَان، هَمچُون هَر مَوْهَبْتِ دِيْكَر، بَا اَسْتِفَادِه كَرْدِن اَز اَن اَفزَايش پِيْدا مِي كِنْدِن، وَ هَمچُون ارادِه اَسْت كِه دَر مَوَاجِهَةُ بَا دَشْوَارِيْهَآ تَقْوِيْتِ مِي شُوْد، وَ هَمچُون مَعْرِفْتِ اَسْت كِه بَا بَهْرِه مَنْد شَدِن صَاحِبْشِ اَز اَن اَفزَايشِ مِي يَابَد، وَ بَرَسَانِ عَشْقِ اَسْت كِه بَا اِهْتِمَامِ عَاشْقِ بِيْشْتَرِ مِي شُوْد، وَ بِنَا بَرِ اِيْنِ اِيْمَانِ بَا عَمَلِ صَالِحِ اَسْتَقْرَارِ وَ رَشْدِ پِيْدا مِي كِنْدِن.

« كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرَبْوَةٍ - هَمچُون باغی است که بر روی پشته ای قرار گرفته باشد، » که از اساس باغ است، نه این که سنگهای سخت باشد؛ قلب مؤمن نیز چنین است و زمینی قابل کشت و زرع است، « أَصَابَهُآ وَ اَبْلٌ - (وَ اِگَر) بَارَانِ تَنَدِ بَرِ اَن فَرُوْرِيْزِد، » از طریق عمل صالح حساب شده، همچون انفاق کردن در اوضاع و احوال دشوار ۱/ که سبب افزودن بر نیروی ایمان و استقرار آن در جان و نفس می شود.

« فَآتَتْ اُكْلَهَا ضِهْ غَفِيْنٍ فَاِنْ لَمْ يُصِبْ بِهَا وَ اِبْلٌ فَطَلُّ - وَ اِگَر بَارَانِ فَرَاوَانِ نَبَارْد، بَارَانِ سَبْكِ بِه اَن رَسْد. » چه طبیعت باغ آن است که رطوبت را از خود خارج کند و در فضا پراکنده سازد، پس ناگزیر باید بارانی سبک یا رطوبتی مفید به آن برسد؛ قلب مؤمن نیز

چنین است و حتی اگر با چالشهای بزرگ (همچون انفاق در قحطیها) توفیقی حاصل نکند، می تواند به کارهای شایسته و نیک روزانه بپردازد و از این راه از ایمان خود پاسداری کند.

« وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - و خدا به آنچه می کنید بینا است. » پس در اندیشه مردم نباشید و نخواهید که آنان کارهای شما را ببینند و از آن با خبر شوند؛ نظر داشتن خدا به اعمال شما و پاداش دادن وی برای شما بسنده است.

[۲۶۶]

و خدا مثلی عالی از آن می زند که آرزوی آدمی به سبب فروریختن اعمالش در روز پاداش که به آن نیاز دارد، بر باد رود، و بفهمد که لذت شهرت یا استیلا پیدا کردنی که همچون نتیجه ای از انفاق خود خواستار آن بود، و با منت گذاشتن و آزردن مردم سبب بر باد رفتن خیرات و ثمرات عملش شده است:

« أَيْوَدُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءٌ - آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که نهرها در آن روان است و هر گونه میوه در آن وجود دارد، و چون به سنّ پیری رسد و فرزندان ناتوان دارد، با همه نیازی که این شخص به چنین باغ دارد، و نتیجه تلاشهای سراسر زندگی او است، ناگهان:

« فَأَصَابَهَا إِغْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ - طوفان آتشی بر آن فروریزد و آن را بسوزانند؟ » آیا ناامیدی این پیر محروم را از نتیجه تلاشهایش می توان تصور کرد؟ ۱/ حالت کسی که اموال خود را به امید پاداش انفاق کرده، و با آتش منت گذاشتن بر مردم و آزردن ایشان پاداش انفاق خویش را به آتش کشیده، و در روز قیامت که به این پاداش نیاز دارد از رسیدن به آن ناکام مانده، نیز چنین است که در آن روز می بیند خدا، به کیفر ریا و کبریای احمقانه او، آتشی سوزان برای او آماده کرده

ص: ۴۳۴

است.

« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ - خداوند آیات خود را بدین گونه برای شما آشکار می کند، باشد که بیندیشید. » [۲۶۷]

بنا بر این نخستین شرط انفاق صالح آن است که در راه خدا باشد، و شرط دوم آنکه با منت و آزار نباشد و برای ایجاد طبقه در اجتماع به کار نرود، و شرط سوم را قرآن در این آیه بیان کرده است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ - ای کسانی که ایمان آورده اید، از پاکیزه های آنچه به دست آورده اید، و آنچه از زمین برای شما بیرون آورده ایم، انفاق کنید، و برای انفاق کردن آهنگ چیزهای پلید و ناپاکیزه آن نکنید. » باید برای انفاق بهترین چیز خود را انتخاب کنید، خواه آن را به کوشش خود به دست آورده باشید، همچون پول و ساختمان و آنچه به دست خود ساخته اید، یا کوششی در آن نکرده باشید، همچون آنچه از کشاورزی و دامداری بهره شما شده باشد. مهم آن است که بهترین مال و دارایی خود را برای تقدیم کردن به خدا برگزینید و به هیچ وجه نظر تان به آن نباشد که قسمتهای بد و ناپاک و نامطلوب دارایی خود را انفاق کنید، و به این اندیشه بیفتید که اگر کار بر عکس می بود و شما فقیر می بودید و دیگران به شما انفاق می کردند، این چیزهایی ناپاک و پلید را قبول می کردید؟ « وَ لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ - جز با چشمپوشی آنها را نمی ستانید. » « وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ - و بدانید که خدا بی نیاز و ستوده است. » خدا به انفاق شما نیاز ندارد، و از دریای بی نیازی خود بر شما تفضل می کند ۱/ و شما و همگان او را ستایش می کنید؛ از خدای خود یاد بگیرید و از ثروت خود به دیگران ببخشید تا بر این کنار ثناخوان شما باشند.

ص: ۴۳۵

و به فریاد شیطان که از داخل نفوس شما را می خواند گوش ندهید.

می گوید: انفاق مکنید که اگر چنین کنید خود به زودی فقیر خواهید شد. هرگز چنین نیست. انفاق ثروت را میان مردم به گردش می اندازد، و سبب شکوفایی اقتصادی و در نتیجه استفاده همگان از آن می شود، پس خدا که شما را به انفاق می خواند، در واقع به چیزی برتر و عالیتر از آن دعوت می کند. شیطان شما را از فقر می ترساند و لذا مشتتهای خود را می بندید و از انفاق خودداری می کنید و در نتیجه مردمان از شما که پول دارید و به آسایش دیگران مدد نمی رسانید ناخوش می دارند، و کینه و بغض فراگیر می شود، و از آن فحشاء و منکر پدید می آید. آیا انفاق کردن نیکوتر نیست که به جای کینه محبت و همسازگاری حاصل آن باشد؟ «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ - شیطان شما را از فقر و درویشی می ترساند.» آدمی مال را برای چه می خواهد؟ آیا برای آن نیست که آزادانه در آن تصرف کند؟ اما اگر فقیری نزد او بیاید، و با دادن مقداری از مال خود به آن فقیر در مال خود تصرف نکند، در این صورت چه تفاوتی میان او و فقیری است که مالی در اختیار ندارد؟ هر دو از قدرت تصرف در مال محرومند، و هر کس از فقر بترسد، به حقوق مردم تجاوز می کند و ستم کردن بر ایشان را جایز می شمارد و فحشاء در اجتماع رایج می شود و این همه از عمل شیطان است:

«وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ - و شما را به کار بد فرمان می دهد، و خداوند آمرزش خود را به شما وعده می دهد.» که با پیدایش صلح و صفا در امور اجتماعی تجسم پیدا می کند، و علاوه بر آن نفوس آدمیان از رسوبات گناه پاک می شود، و ثمره دیگر آن نجات از آتش در آخرت است.

«وَفَضْلًا - و فضل،» که در بازگشت بخشش در راه خدا تجسم پیدا می کند که طبیعه به صورت خیر فراوان به انفاق کننده می رسد.

۱/ «وَاللَّهُ وَاسِعٌ - و خداوند پربخشش»

است... و چون در راه او انفاق کنند.

« عَلِيمٌ - و دانا است. » و می داند که چه کس انفاق کرده و به بهترین صورت پاداش او را می دهد.

[۲۶۹]

این حکمت و علمی از زندگی و شناختی از قوانین ثابت حاکم بر آن است که: بخشندگی مال را افزون می کند، و بخل سبب کاسته شدن از آن می شود. ولی همه مردم از آن فرزاندگی و حکمتی که خیر فراوان است بهره ندارند، چه شناختن زندگی راه دست یافتن به آن است:

« يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - به هر که خواهد حکمت و فرزاندگی دهد، و هر که را حکمت دهد نیکی فراوان داده اند و جز خردمندان کس پند نگیرد. » یعنی کسانی که عقل به ایشان عطا شده، و با آگاه شدن و پند گرفتن از عقلهای خود بهره مند می شوند، چه عقل چیزها را کشف می کند و نسبت به آنها دانا می شود، به شرط این که به آنها توجه پیدا کند، و هدف اندرز و یادآوری برای نشان دادن به عقل است.

[۲۷۰]

تأثیر بخشش در رفاه اقتصادی تأثیری فطری است که سنت خدا آن را در زندگی مراعات می کند، خواه مردمان از این امر آگاه باشند یا نباشند، بدان سبب که علم یا جهل مردم نسبت به بخشندگی تأثیری در اندازه تأثیر آن در نمو اقتصادی ندارد، و تنها آن کفایت می کند که خدا بداند، و او است که مال را با انفاق کردن افزایش می دهد نه مردم:

« وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ - آنچه انفاق کنید یا به نذر دهید، خدا آن را می داند. » ۱/ اما کسانی که انفاق نمی کنند یا به نذرهای خود وفادار نمی مانند، حتی در آن صورت که مردم بر این اعتقاد باشند که آنان چنین کرده اند، ادعای ایشان به انفاق کردن، یا ادعای ایشان به نمو و رشد مالشان بر اثر انفاق یا جلوگیری از حوادث بد، هرگز سودی بر ایشان نخواهد داشت.

ص: ۴۳۷

« وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - و ستمکاران یاورانی ندارند، » که بتوانند به یاری ستمگری برخیزند که حقوق مردم یا حقوق خدا را نمی پردازد.

[۲۷۱]

آیه پیشین زمینه را برای سخن گفتن از کتمان انفاق مهیا کرد، و آیه بعد بیشتر آن را توضیح خواهد داد. تا زمانی که انفاق در راه خدا باشد و نه برای تسلط و برتری یافتن بر مردم، کار شایسته و نیکی است و خبر داشتن مردم زیانی به آن نمی رساند، ولی پوشیده نگاه داشتن آن بهتر است، از آن روی که از هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی دورتر است.

« إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ - اگر آشکارا صدقه دهید، این خوب است، » مخصوصا اگر سبب برانگیختن دیگران به بخشندگی شود.

« وَ إِنْ تُخْفُواهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفِرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ - و اگر آن را پنهان دارید، و به درویشان دهید، این برای شما بهتر است، و گناهان شما را می پوشاند، و خدا از آنچه می کنید آگاه است. » نیازی به دانستن مردم ندارید، خدا آن را می داند، و با انفاق بر خیر شما می افزاید، و از بدبختی شما می کاهد، و بعضی از کارهای زشت شما را مورد عفو قرار می دهد.

[۲۷۲]

و انفاق تنها در راه خدا صورت می گیرد، و رهبری اسلامی جز راهی برای رسیدن مال انفاق شده به کسانی که شایستگی دریافت آن را دارند نیست، و بیش از این مسئولیتی نسبت به انفاق ثروتمندان ندارد.

« لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ - راهنمایی ایشان بر تو نیست، بلکه خدا هر کس را که بخواهد راهنمایی می کند. » ۱/ مسئول اول از اعمال هر کس خود او است، بدان سبب که سود و زیان کارهای وی به خود او بازمی گردد.

ص: ۴۳۸

« وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ - و هر چیز خوبی که انفاق کنید برای خود کرده اید.» و تنها آن چیز در نزد خدا انفاق به حساب می آید که خالص در راه خدا انفاق شده باشد:

« وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا لِأَنْفُسِكُمْ وَ جِهَةِ اللَّهِ - و انفاق نمی کنید مگر برای به دست آوردن خرسندی خدا.» و انفاق اختصاص به مال ندارد، بلکه هر چیز را که شخص ممکن است مالک آن باشد شامل می شود، همچون جاه و مقامی که در راه ضعفا بخشش شود، و علمی که با آن نادانان به خیر و نیکی دلالت شوند، و هر چه انفاق شود مورد پسند خدا است و در جایی ثبت می شود و انفاق کننده به پاداش خود می رسد:

« وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظَلُمُونَ - و هر چیز نیکی که انفاق کنید، پاداش آن تمام به شمار می رسد و بر شما ستم نخواهد رفت.» [۲۷۳]

تا این جا شرطهای انفاق صالح را در تقسیم، آنچه باقی می ماند این است که: در کجا باید انفاق کنیم، و به چه کسان؟ قرآن به این پرسش چنین پاسخ می دهد:

« لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ - برای درویشانی که در راه خدا گرفتار و درمانده شده اند، و نمی توانند به راه افتند.» محصور و گرفتار شدن آنان به سبب ممانعت دشمن از جابه جا شدن ایشان است، همچون کسانی که از خانه های خود به سبب تسلیم نشدن به طاغوت به جاهای دیگر رانده و مجبور به توقف در آن جاها شده اند، یا این گرفتاری بر اثر ناتوانی و بیماری است، همچون مجاهدان قدیمی که جوانی ایشان در میدانهای نبرد سپری شد و سپس چندان ضعیف شده اند که از عهده هیچ کاری بر نمی آیند، و نمی توانند به کار سابق خود باز گردند.

« يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ - از آبرو خواهی که دارند،

شخص نادان و بیخبر آنان را توانگر می پندارد،» ۱/ چرا که بر اثر شرافت نفس و عفتی که دارند، از هیچ کس چیزی نمی خواهند.

« تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّئَاتِهِمْ لَا يُسْئَلُونَ النَّاسَ إِخْفًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ - تو آنان را از رنگ رخساره می شناسی، با اصرار از مردم چیزی نمی خواهند، و هر نیکی که در راه خدا انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است. » [۲۷۴]

و آخرین کلمه در انفاق فی سبیل الله آن است که آدمی نباید حدّ و اندازه ای برای انفاق خود قرار دهد، بلکه بر وی لازم است که هر جا شکاف و سوراخی در اجتماع مشاهده می کند با انفاق در ترمیم آن بکوشد و از جمله این گونه کسان باشد:

« الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ - کسانی که اموال خود را در شب و روز دادند، و در آشکار و نهان، انفاق می کنند، پاداش ایشان در نزد پروردگارشان است، و بیمی بر ایشان نیست و اندوهگین نخواهند شد. » ۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]

اشاره

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتِغُوا فَكْرًا فَكْرًا لَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰) وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

۲۷۵ [الربا]

ربا به معنی افزایش یافتن است، و نیز یعنی فزونی هر سرمایه.

[یتخبطه]

اصل تخبیط خبط است که به معنی زدن سخت است، و نیز خبط به معنی دست زدن شتر بر زمین است، و کسی که کاری را درست انجام ندهد، می گویند خبط می کند. و تخبیط به معنی دیوانگی است.

۲۷۶ [یمحق]

محق به معنای نقصان تدریجی یک چیز است. و محق و انمحق و امتحق به معنی هلاک شدن است، و محاق آخر ماه است به سبب از بین رفتن هلال آن.

[أثیم]

گناهکار است از اثم به معنی گناه.

۲۸۰ [نظره]

به معنی تأخیر است.

ص: ۴۴۱

میسر و میسور به معنی یسار و بی نیازی و توانگری است.

۱/

ربا و فساد اجتماعی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بعضی از مردم مال خود را در راه خدا به ضعفاف انفاق می کنند، و بعضی دیگر درست عکس آنانند و ضعفاف را مورد بهره برداری قرار می دهند، و حیثیت اقتصادی خود را بر روی خرده ریزهای حاصل از ثروتهای محدود آنان بنا می کنند؛ اینان همان رباخوارانند که قرآن در این جا درباره آنان سخن می گوید، بدان سبب که گروه متناقض با انفاق کنندگانند که در درس گذشته از ایشان سخن رفت.

در آیه نخستین از نتایج تلخ اشتباه کردن معامله و فروش با ربا بحث می شود، و آیه دوم از تفاوت میان انفاق کننده در راه خدا و رباخوار سخن می گوید؛ که بخشش اولی را خدا چند برابر پاداش می دهد و دومی را از میان می برد.

پس از آنکه قرآن نظرها را به نماز و زکات به اعتبار این که دو وسیله برای رهایی مؤمن از فشار شهوات و از جمله آنها شهوت ثروتمند شدن سریع به وسیله ربا است جلب کرد، مؤمنان را بدان می خواند که ربا را ترک کنند و تنها به رأس المال بس کنند. و قرآن به این هم بس نکرده ۱/ و در آیه پس از آن گفته است که اگر به همکاری نمی تواند دین خود را ادا باید به او مهلت دهند، اما آخرین آیه ما را متوجه پرهیزگاری می کند که صفتی نفسانی است و دوری جستن از ربا یکی از مظاهر آن است.

ص: ۴۴۲

بازرگانی بر عقل می افزاید، چه در آن خطرهای زیان دیدن وجود دارد، و بازرگان ناگزیر باید به هر وسیله متشبث شود که در کار خود گرفتار زیان نشود، و عقل با تفکر مستمر افزایش پیدا می کند، ولی اگر آدمی اطمینان به مصدر ثابتی داشته بود که سود بدون رنجی از آن می رسد، دیگر چه نیازی به تفکر و تعقل دارد.

رفته رفته عقل خود را بیکار می گذارد و عقل خرد خرد کاهش پیدا می کند تا از میان برود؛ و ربا آن منبع ثابت درآمدی است که هر تنبل منتظر آن است، و آرزوی آن دارند که ثروتی داشته باشند و آن را به فقرا در مقابل جزئی از کوشش ایشان وام دهند، خواه آن رنجبران زیان کنند یا به سود برسند، و بنا بر این بزرگترین ضرر ربا کمک کردن آن است به پیدایش طبقه ای از خوشگذرانان و کم عقلان در اجتماع.

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ - کسانی که ربا می خورند، بر نخیزند جز همچون کسی که شیطان او را به صرع دچار کرده باشد.» اینان خود را به تلاش و کوشش و نمی دارند، و تنها به خاطر لهُو برپا می ایستند و حرکت می کنند، و آن هم در هنگامی است که یک دیوانگی شیطانی پیوسته ملازم ایشان بود باشد.

این دیوانگی نتیجه طبیعی آن است که از آغاز کار با انتخاب رباخواری و اشتباه کردن آن با معامله، عمل بدی را برای خود برگزیدند و به صورت طبیعی در نتیجه آمیختن و اشتباه کردن ۱/ بیع و ربا با یکدیگر گرفتار سست عقلی و جنون شدند:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا - و این از آن رو است که ایشان

گفتند: خرید و فروش همچون ربا است.» چنان می پنداشتند که کار کردن با خرید و فروش و از این راه سود و بهره به دست آوردن همچون بهره به دست آوردن از ربا است، و بیع در نظر ایشان درست چیزی مثل ربا بود، و به عبارت دیگر چنین می اندیشیدند که: در خرید و فروش جنسی را می دهی و بهای آن را می گیری، و در این جا وامی می دهی و اجاره آن را می گیری. هرگز چنین اندیشه ای درست نیست:

« وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا - و خدا بیع را حلال کرد و ربا را حرام، » و طبعاً چنین دستوری بیهوده نیست و هدف آن معین است یعنی سودهای بیع و ضررهای ربا.

« فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ - پس هر که پس هر که پند پروردگارش به او رسید و به آن کار پایان داد، آنچه پیشتر به دست آورده از آن او و کار او با خدا است. » « وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و کسانی که این کار را از سر گیرند، اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند. » [۲۷۶]

و ربا سبب پیدا شدن گروهی از کسانی می شود که کار نتیجه بخشی ندارند و سبب عقب افتادگی اقتصاد اجتماعی می شوند، و در عین حال حاصل تلاش فقیران را می مکند و به هیچ کار حسابی نمی پردازند، در صورتی که انفاق در راه خدا و بخشیدن صدقاتی به فقیران برای از بین بردن نیازمندی و فراهم آوردن سرمایه ای برای ایشان، هر چه زودتر سبب گردش ثروت و به راه افتادن چرخ اقتصاد و تشویق بیکاران به کار کردن می شود، و از این لحاظ صدقات درست عملی بر خلاف ربا انجام می دهد.

« يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُزِيهِ الصَّدَقَاتِ - خدا ربا را نقصان می دهد و صدقه ها را زیاد می کند. » و صدقات دلیلی بر ایمان انفاق کنندگان و شکرگزاری ایشان برای نعمت توانگری است، در صورتی که ربا دلیلی بر کفر رباخواران حقیقی به خدا است

هر چند تظاهری به ایمان داشته باشد، و نیز عملی نهی شده از جانب خدا و گناه است.

۱/ « وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ - و خدا هر که را که بر کفر ایستاده و گناهکارند دوست ندارد.» شاید کلمه کَفَّار از آن روی به صیغه مبالغه آمده که شخص ربا خوار دو بار کافر شده است: یکی از آن لحاظ که صدقه ای به فقیران نداده است، و دیگری در آن هنگام که نتیجه تلاشهای فقیران را مکیده است.

درمان چیست؟

[۲۷۷]

چگونه از شرّ ربا خلاص شویم؟ قلب آدمی ثروت و مال را دوست می دارد و رهیدن از این هوای نفس کاری بس دشوار است.

قرآن حکیم می گوید: راه رهایی از شهوت مال و ثروت، ایمان داشتن به خدا و پرداختن به کاری صالح و شایسته، و برپا داشتن نماز و دادن زکات است:

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ - کسانی که ایمان آوردند و کار نیکو کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، مزدشان نزد پروردگارشان است و بیمی ندارند و اندوهگین نمی شوند.» [۲۷۸]

رشد تقوی در جان آدمی از مسئولیتهای خود فرد مسلمان است، پس نباید چشم به راه کسی برای تربیت خود یا پند گرفتن از او باشد، بلکه خود می بایستی واعظ و مربی خویش باشد و از چیزهای منفی و در مقدمه آنها رباخواری خود را خلاص کند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ - ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید، و آنچه را که از ربا مانده است فرو گذارید، اگر ایمان دارید.» اگر میان شما و مردم معامله ربایی وجود دارد، تنها به سرمایه خود رضا

ص: ۴۴۵

دهید و طرفهای خود را از پرداختن ربا معاف دارید.

[۲۷۹]

چه اگر از خدا نترسید، خدا شما را به جنگی می خواند که به صورت عقب افتادگی ۱/ اقتصاد شما و شیوع پیدا کردن خلاف در میان شما و مسلط شدن دشمن و فروریختن آفات طبیعی و جز آن بر شما ظاهر خواهد شد.

« فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ - پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبرش برخاسته اید، و اگر توبه کردید، سرمایه هاتان از آن شما است، نه ستم می کنید و نه ستم می بینید. » [۲۸۰]

می توانید سرمایه های خود را که به وامخواهان داده اید، بدون گرفتن ربا، از ایشان پس بگیرید، ولی حق فشار آوردن به ایشان ندارید.

« وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ - و اگر (بدهکار) در سختی باشد، پس درنگ کنید تا گشایش حاصل شود، » و بدهکار بتواند دین خود را بپردازد، و نیکوتر از دادن مهلت چشمپوشی از طلب است و آن را صدقه به شمار آوردن:

« وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - و اگر ببخشید برای شما نیکوتر است، اگر دانسته باشید. » [۲۸۱]

درست است که این کار برای شما دشواری دارد، ولی بر آدمی واجب است که برای دست یافتن به آخرت پاکیزه از دنیا بگذرد، چه در فردای قیامت ثروت یا شهرت کسی نمی تواند نجاتبخش او از عذاب خدا باشد:

« وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ - و از روزی بترسید که در آن به خدا بازمی گردید، و به هر کس آنچه کسب کرده است به تمامی داده می شود، و بر کسی ستم نمی رود. » ۱/

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۲ تا ۲۸۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِينِ اللَّهِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَاحِبًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشُّهَادَةِ وَ أذْنِي أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ أَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲) وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا

تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (٢٨٣)

ص: ٤٤٤

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای کامل کردن سخن در موضوع انفاق و ربا، قرآن در دو آیه پیش از دو آیه پایانی سوره بقره از نقش تقوا و پرهیزگاری در دین و از چیزی سخن گفته است که جامعه به آن نیاز دارد. فرمان داده است که در وام گرفتن هیچ یک از دو طرف بر خوشرفتاری طرف دیگر نباید اعتماد کند، بلکه کار باید مطابق وعده ای باشد و آنکه وام گرفته است سندی کتبی به طرف دیگر بدهد که چه وقت دین خود را ادا خواهد کرد و کسانی هم به گواهی کتبی آن را تأیید کنند؛ و این نوشته را باید شخص امینی بنویسد و هر چه را که وام دهنده به او املا می کند در نوشته بیاورد، و اگر نویسنده ای نباشد، ناگزیر صاحب حق باید گروگانی دریافت کند.

فرمان دین، نمونه ای ساده و آشکار از ارتباط تکاملی میان پرهیزگاری به عنوان مانع نفسی مسلمان از ستمگری و میان نظامهای اجتماعی جلوگیری کننده از ظلم به شمار می رود. ممکن است اجتماعی بتواند تنها به یکی از این دو اکتفاء کند. چه ممکن است ظلم از سهو و غلط و فراموشی نتیجه شده باشد، یا تقوی آن اندازه نیرومند نباشد که بتواند مانع ستمگری شود، ولی با نظامهای اجتماعی تقارن پیدا کند، با یکدیگر عاملی برای جلوگیری از ظلم خواهند شد.

بنا بر این به این نتیجه می رسیم که: خدا برای تکمیل نارساییهای نظامات اجتماعی به تقوی فرمان داده است، و نویسنده و گواه ۱/ و صاحب حق و وام گیرنده همه باید مجهز به تقوی باشند تا بتوانند بدون توسل به ظلم و ستم با یکدیگر معامله کنند؛ نویسنده به عدل و داد می نویسد، و گواه برای رضای خدا گواهی می دهد، و

صاحب حق از نوشتن این کوچک و بزرگ خود خسته نمی شود، و وام گیرنده به نویسندگی و گواه زیان نمی رساند، اینها همه شکافهایی است که جز به وسیله تقوی نمی تواند بسته شود، و آیه دین و وام برای تکمیل کردن سخن قرآن در این جا از پرهیزگاری و ارتباط آن با نظامهای اجتماعی آمده است.

شرح آیات:

اشاره

نوشتن دین

[۲۸۲]

بنا بر این قرآن چنان مقرر می دارد که باید مدت پرداخت دین معین باشد و این امر نوشته شود تا مطالبه آن به آسانی صورت پذیر باشد، و در نتیجه هیچ کس از ترس تأخیر پیدا کردن رسیدگی به طلبش از شخص دیگر یا انکار آن از طرف شخص بدهکار از وام دادن به برادر دینی خود شانه تهی نمی کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بِعَدَيْنِ إِلَىٰ أَحَدٍ مِّنْكُمْ فَأَكْتُبُوهُ - ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر برای مدتی معین از یکدیگر وام گرفتید، آن را بنویسید.» در این جا مسئولیت متوجه تربیت شدگان و درس خواندگان است که باید در نوشتن سند رعایت عدل و داد را بکنند و چیزی را زیاده یا کم ننویسند، و مسئولیت نویسندگی را بپذیرند و به سببی یا سببی دیگر از نوشتن شانه تهی نکنند:

«وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ - و باید نویسندگی میان شما به دادگری (سند) بنویسد، و نباید نویسندگی از نوشتن خودداری کند،» و باید به یاد داشته باشد که خدا او را به نعمت نویسندگی متنعم ساخته، و بر او واجب است که شکر این نعمت را بگذارد و آن را در خدمت بندگان خدا قرار دهد، و از نوشتن دریغ نرزد:

«كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ يُؤْمَلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ - چنان که خدا به او آموخته است؛ پس او باید بنویسد و آنکه صاحب حق است آنچه را که

باید بنویسد به او به حق املا کند،» و نه این که هر چه دلش خواست بنویسد، ۱/ چه وام گیرنده در معرض آن است که در پایان مدت مورد مطالبه قرار گیرد و بر وی لازم است که بیشتر از آنچه بر وی واجب خواهد شد آگاه شود.

« وَ لَيَتَّقِي اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا - و از خدای پروردگار خود بترسد و چیزی از آن را نگاهد،» و در این جا نقش تقوا آشکار می شود، چه ممکن است وام گیرنده به حقه بازی پردازد و در ضمن نوشتن به همه دینی که دارد اعتراف نکند یا مهلت پرداخت آن را تغییر دهد، و بنا بر این لازم است از همان آغاز با ترس از خدا برای خوردن مقداری از مال مردم نوشته رسمی را تغییر ندهد.

« فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا - پس اگر کسی که صاحب حق است کم خرد یا ناتوان باشد،» که این ناتوانی ممکن است بر اثر بیماری یا خردسالی بوده باشد، « أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ - یا نتواند آنچه را که باید نوشته شود املا کند،» « فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ - پس ولی او باید بنویساند (املا کند)، و دو گواه مرد را به گواهی گیرید،» بر روی یک ورقه رسمی.

« فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ - و اگر دو مرد نباشد، پس یک مرد و دو زن از گواهانی که به ایشان خرسندی می دهید (چنین کنید).» یعنی از کسانی که به سبب طرف اعتماد بودن ایشان گواهی آنان پذیرفته می شود، ولی آیا به چه دلیل زن در گواهی دادن نسبت به مرد عقب افتاده است؟ سبب آن است که زن گاه به یاد آن گواهی که داده است، به سبب منصرف شدن از آن، نمی افتد، چه معمولاً اشتغالهای خانگی از گونه دیگر دارد، و

۱/ به همین سبب لازم است به جای یک مرد دو زن گواه شوند، تا فراموشکاری یکی به وسیله دیگری جبران شود:

« أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى - تا اگر یکی از آن دو زن فراموش کند، دیگری به یادش آرد،» و چون از گواهان بخواهند که برای ادای شهادت حاضر شوند، باید حضور یابند، چه ممکن است با این حاضر نشدن حقی ضایع شود.

« وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا - و چون گواهان را بخوانند، نباید از آمدن خودداری کنند.» و لازم است دین خود را، چه کم باشد چه زیاد، و تاریخ پرداخت آن را بنویسد:

« وَلَا تَسِيئُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَیْغَرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ - و از نوشتن مقدار دین و تعیین مدت، خواه کوچک باشد یا بزرگ، دلگیر نشوید،» چه بدون نوشتن ممکن است نزاع پیش آید، و نزاع هر اندازه هم کوچک باشد از لحاظ تأثیر و زیان بزرگ است و به این گونه کارهای نیک آسیب می رساند.

« ذَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا - این برای شما در نزد خدا بهتر و عادلانه تر، و برای آگهی استوارتر و به این که شک و تردید نکنید نزدیکتر است.» پس خدا این را دوست دارد، بدان جهت که از خوردن مال حرام جلوگیری می کند، و کار گواهی دادن را آسان می سازد، چرا که متن نوشته شده دلیلی نیرومند بر حقیقت است و به همین سبب از شیوع شک و تردید در اجتماع اسلامی جلوگیری می کند، و نیز از بی اعتمادی که در متزلزل ساختن معاملات بازرگانی سهمی دارد ممانعت به عمل می آورد.

« إِلَّا أَنْ تَكُونَ بَيْنَهُمَا حَاضِرَةً تَدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا - مگر آنکه بازرگانی حاضر و نقدی باشد که دست به دست می کنید، که بر شما باکی نیست که آن را ننویسید.»

پس آن چه را که طبیعه در معرض فراموشی میان دو تاجر نمی شود، یا منکر شدن یا سرقت در آن راه ندارد، ثبت نمی کنند و شاهی برای آن نمی گیرند.

۱/ « وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ - و چون داد و ستد کردید، کسانی را به گواهی بگیرید، » چرا که خدا آن را بهتر می داند و از پیدا شدن اختلاف در آینده، بخصوص در معاملات بزرگ همچون در املاک، جلوگیری می کند.

« وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ - و نباید که نویسنده و گواه زیان ببیند، » و از این که گفتار طرفین را نوشته یا گواه شنیدن گفته های ایشان بوده اند در معرض زیان قرار گیرند.

« وَ إِن تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ - و اگر چنین کنید از راه خدا بیرون رفته اید. » پس زیان رساندن به نویسنده یا گواه آنان را به انحراف از حق و پناه بردن به آنکه نیرومندتر است و می دارد، و ممکن است تو امروز نیرومندتر باشی ولی فردا دشمن تو چنین شود، در صورتی که حق هم با تو است، و اگر زیان رساندن و آزار نویسنده و گواه در جامعه رواج یابد، و در نتیجه اسناد و گواهیهای نادرست به جریان افتد، تو قربانی این فسوق و انحراف از حق شده ای، و به همین سبب قرآن گفته است: «فُسُوقٌ بِكُمْ» یعنی تباهی و فساد است که همه شما را فرامی گیرد؛ و در این جا یک شکاف قانونی است که پرهیزگاری آن را می بندد، چه به فرمان خدا همگان باید، به پیروی از ایمان به خدا، از زیان رساندن و آزرده نویسنده و گواه خودداری کنند، تا فسوق و فساد انتشار پیدا نکند. و در پایان خدا ما را به ارتباط میان پرهیزگاری و دانش متذکر می سازد و می گوید که اگر تقوی از ایمان به خدا سرچشمه می گیرد، علم و دانش نیز نعمتی از نعمتهای خدا و بر ما است که به یکی از آن دو بسنده کنیم و از دیگری چشم بپوشیم:

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - و از خدا بترسید و او است که به شما علم آموخته و خدا بر هر چیزی دانا است. »

این آیه درازترین آیه در قرآن و بحث آن مشتمل است بر ارتباط میان پنهان و آشکار، و روح و جسم، و ایمان و علم، و در نتیجه میان اندرزه‌های اخلاقی و نظامهای اجتماعی، و در آن توصیه می‌شود که با استفاده از هر وسیله مادی یا معنوی مشروع و ممکن باید بکوشیم تا به حق برسیم، و در را در برابر بعضی از وسایل و افزارهای تازه ۱/ همچون تحقیقات جنایی برای پیدا کردن حق، و برداشتن اثر انگشت، و کشف خطهای اشخاص مختلف از طریق علما، و استفاده از اسباب اکتشاف دروغگو از طریق کند و تند شدن ضربانهای قلب و نظایر اینها، باز می‌گذارد.

اسلام در حقیقت استفاده از هر وسیله مادی را که سبب یافتن ما به علم قطعی درباره حقیقت می‌شود، برای ما مجاز می‌داند، و در کنار اعتماد بروح تقوای برخاسته از جانهای مؤمنان، اعتماد بر آنها را نیز می‌پذیرد.

[۲۸۳]

و برای تکمیل بحث درباره قرض، قرآن از رهن چنین سخن می‌گوید:

«وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ - و اگر در سفر باشید و نویسنده ای نیابید، پس گروگان بگیرید.» گرو گرفتن به دوام یافتن ارتباط بازرگانی در میان مردم مدد می‌رساند، و این کار به خودی خود مطلوب نیست، بلکه هدف آن نگاهداری حق شخص بستانکار است.

«فَمِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتِمِنَ اؤْتِمَانَهُ وَ لِيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ - پس اگر یکی از شما چیزی را به امانت نزدیکی دیگر گذاشت، آن کس که امانت به او سپرده شده، باید آن را پس بدهد و از خدای پروردگارش بترسد.» به کسی که به تو اعتماد کرده و امانتی به تو سپرده، خیانت مکن و آن را به او پس بده و از خدا بترس و بدان که او دیر یا زود از تو مطالبه می‌کند و آن را می‌گیرد و به صاحبش بازمی‌گرداند.

«وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

ص: ۴۵۳

و گواهی را پنهان مکنید، و هر کس آن را پنهان کند، قلبش گناهکار است؛ و خدا به آنچه می کند علم دارد و دانا است.» پس اگر یکی از مردم آگاه باشد که شخصی امانتی در نزد شخص دیگر دارد، واجب است که به سود صاحب امانت گواهی دهد و شهادت را کتمان نکند، که این کتمان ممکن است سبب کاهش ایمان وی شود.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶]

اشاره

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ

لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

معنای واژه ها

[۲۸۶] اصرا]

:اصبر به معنی چیزی است که تو را متوجه و

ص: ۴۵۴

معطوف به چیزی دیگر کند، و اصل معنی آن عطف است، و از آن سنگینی حاصل می شود که سبب کج شدن و عطف پیدا کردن حامل آن می شود.

۱/

مسئولیت و اسبابهای اسقاط احکام

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آخرین درس از این سوره، خداوند بعضی از بندهای مسئولیت را که برخاسته از تقوا در جانها است، تعریف می کند و می گوید که:

اولاً: خداوند برای هر عمل آدمی به حساب او می رسد، و همچنین برای هر نیت او، خواه به عمل رسیده باشد یا نه. زیرا که چون نیت معین «اراده» منشأ عمل است، بنا بر این خدا آن را در محاسبه وارد می کند.

ثانیاً: مهمترین مسئولیت آدمی ایمان آوردن به خدا و فرستاده او و پیوسته معتقد بودن او به تقصیر در برابر خدا است.

ثالثاً: حدود مسئولیت آدمی نشان می دهد که در چارچوب توانایی او قرار دارد. پس به فراخور وسعت تواناییهای آدمی مسئولیتهای وی گسترده می شود، و هر کس تنها متحمل مسئولیتهای خویش است نه مسئولیتهای دیگران. و در مسئولیت استثنایی وجود دارد که از آن جمله است: خطا کردن و فراموشی و ناگزیر شدن و ناتوانی (زیان).

۱/ این استثنای دایمی نیست و برخاسته از اوضاع و احوال معینی است (همچون جهاد در راه خدا) که چیزی را از مسئولیت مستثنی نمی کند. چه، فراموشی از بی مبالاتی حاصل می شود، و خطا از جدی و کوشا نبودن، ولی حرج و ضرر به

ص: ۴۵۵

صورت طبیعی با اوضاع و احوال جهاد همراه است.

سوره بقره با دعا کردن برای پیروزی نسبت به کافران پایان می پذیرد، و آن آرزوی بزرگی است که پیوسته انگیزه امت برای پیشرفت و سازندگی است، و همچون محوری است که گروه های مختلف امت در پیرامون آن فراهم می آیند و از اختلاف و پراکندگی در امان می مانند.

شرح آیات:

اشاره

[۲۸۴]

اصلاح امت با اصلاح افراد آن آغاز می شود، و اصلاح فرد با پاکیزه کردن نفس و تصحیح انگیزه ها و اهداف آن صورت پذیر خواهد شد.

هر کس بنا بر آنچه هدفهای وی به او تکلیف می کند، به عمل می پردازد، و به پیشامدهای زندگی می نگردد، و طرز تلقی خود را از آنها بنا بر انگیزه های خویش در نظر می گیرد، و قرآن حکیم مسئولیت اصلاح انگیزه ها و هدفهای شخص را در ضمن تحمیل مسئولیت افکار وی، بر او تحمیل می کند. تو آزاد نیستی که هر گونه می خواهی به تفکر پردازی، از آن رو که بعضی از این اندیشه ها ساخته های شیطانی است که بزرگ و بزرگتر می شود تا به صورت کارهایی پلید درمی آید. پس بر تو لازم است که بر قلب خود سخت مراقب باشی تا هر اندیشه پلید و هوای نفس انحرافی نتواند در آن داخل شود، و نیز بر تو واجب است این مطلب را بدانی که علم و قدرت و سلطه خدا بر تو و بر آسمانها و زمین احاطه دارد و بنا بر این آگاهانه مواظب اعمال خود باشی.

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - آنچه در آسمانها و در زمین است از آن خدا است،» و انسان جزئی از چیزهای زمینی است.

«وَإِنْ تُبَدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ - و اگر آنچه را که در نفسهای خود دارید آشکار کنید یا پنهان سازید، خدا آن را با شما حساب می کند، پس هر که را که خواهد می بخشد و می آمرزد،»

۱/ و اینان کسانی هستند که چون اندیشه ای شیطانی بر خاطرشان می گذرد، به یاد خدا می افتند و از او آمرزش می خواهند؛ اینان چنین اندیشه های شیطانی را از در آمدن به قلبهانشان مانع می شوند و آنها را طرد می کنند، و پس از محاسبه آسانی آنان را می آمرزد.

« وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و هر که را بخواهد عذاب می دهد، و خدا بر هر چیز توانا است. » خدا قادر است که به دقت آنچه را که در نفوس و جانها می گذرد در معرض حسابرسی قرار دهد، و بر آن جزا دهد. و شاید این آیه برای آن آمده باشد که مسئولیت آدمی را در برابر اندیشه هایش در تکمیل مسئولیتهای بشری بیان کند.

[۲۸۵]

بنا بر این انسان هم در برابر کارهایش مسئولیت دارد و هم در برابر افکارش، و بنا بر این مسئول کفر و ایمان قلبی خویش است. ایمان عملی است که که درباره آن صاحبش مسئول است، بدان سبب که هر انسان با فطرتی زاده می شود که می تواند خدا را به آن بشناسد، به شرط آنکه فطرت خویش را در خاک شهوتها پنهان نکند، و در پشت ابرهای اسطوره ها و خرافه ها پنهان نشود و به خدا ایمان نیاورد. تنها کسانی ایمان می آورند که بر فطرت خود باقی می مانند و از نور عقل روشنی می گیرند و با آن حجابهای غفلت و اساطیر را پاره می کنند، و با تصمیم قطعی در مقابل فشار هوای نفس و شهوتها مقاوم می مانند و در ایمان به خدا تنها به هدایت عقل پیش می روند.

بنا بر این مؤمنان کسانی هستند که بار مسئولیت را در برابر آنچه در دلهايشان می گذرد بر دوش دارند و ایمان را برمی گزینند.

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ - پیامبر به آنچه پروردگارش بر او فرود فرستاده ایمان آورد، و مؤمنان نیز چنین کردند و همه به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیغامبران او ایمان آوردند (و گویند) میان هیچ یک از فرستادگان او تفاوتی نمی گذاریم. »

ص: ۴۵۷

این همان عناصر اساسی ایمان و شالوده بنای شخصیت اسلامی است که قرآن آن را به صورت خلاصه در پایان سوره ای می آورد ۱/ که در آن به تفصیل از ایمان به کتابهای فرستاده خدا و ایمان به همه فرستادگان بدون حساسیت داشتن در مقابل یکی از آنها نسبت به دیگران که به خود ایمان زیان می رساند، سخن گفته است.

مثلاً، یهودیان که به پیغمبری محمد(ص) بنا بر حساسیتی که در مقابل اعراب داشتند ایمان نیاوردند، حتی به رسالت موسی نیز کافر بودند، چرا که این رسالت رنگ نژادی نداشت، بلکه الهی بود و جهودان به آن رنگ عنصری و نژادی زدند.

و ایمان داشتن به فرشتگان رمز ایمان به قدرت و تسلط خدا بر هر چیز است، و به این که او است که جهان را از بالای عرش بزرگ خود که آسمانها و زمین را فرامی گیرد اداره می کند.

چنین ایمانی دارنده آن را به شنیدن و فرمان بردن برمی انگیزد. شنیدن برای فهمیدن کتاب خدا و رسالتهای او، و فرمان بردن از پیامبران خدا و دعوت کنندگان به سوی او.

« وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ - گفتند:

شنیدیم و فرمان بردیم؛ پروردگارا ما را ببامرز، و بازگشت ما به سوی تو است.» و ایمان تو را به آن وا می دارد که احساس مسئولیت کنی و از گناه کردن بترسی و برای رسیدن به آمرزش تلاش کنی، به همان گونه که ایمان به خدا آدمی را به آن وا می دارد که به بازگشت بندگان خدا به سوی او مؤمن شوی و به این که خدا پاداش و کیفر می دهد و به زنده کردن مردگان قادر است.

چارچوب مسئولیتها

[۲۸۶]

حدود مسئولیت و در نتیجه حدود تقوایی که درسهای گذشته درباره آن بحث می کرد، چیست؟ ۱- قدرت. قدرت شرطی عقلی برای تکلیف است، و به همین سبب خدا

ص: ۴۵۸

هیچ کسی را مکلف بر اعمال دیگران نکرده است، چرا که بر آنها قدرتی ندارد، و هر کس به اندازه قدرت خود مکلف است، و خدا ۱/ هیچ کس را به بیش از توانایی او مکلف نمی کند. پس اگر کسی بتواند مردمان را در انجام دادن کارهای خوب تحت تأثیر خود قرار دهد، ممکن است به اندازه توانایی خود در این خصوص مکلف شود، و البته کودکی که چیزی را تمیز نمی دهد و نیز بیمار برای کاری که از عهده آن بر نمی آید تکلیفی ندارد.

و خدا مسئولیت خیالات و هواهای نفسانی را که بدون اراده شخص بر قلب کسی خطور می کند، بر او بار نمی کند (همچون حسدی که صاحبان آن به پیروی از آن بر نمی خیزد، یا تشکیکهایی که درباره آفرینش پیدا می شود، و بدبینیهایی که کاری در نتیجه آنها صورت نمی گیرد، و نیت بدی که صاحب آن به عملی کردن آن نمی پردازد).

و تکلیف همچنین به عمل منفی و مثبت اندازه گیری می شود. پس هر کس به اندازه عمل شایسته و خوبش پاداش نیک می بیند، و به اندازه عمل بدش مورد مؤاخذه و مجازات قرار می گیرد. و عمل خیر دیگری به تو سودی نمی رساند به همان گونه که تو را به اعمال بدی او مجازات نمی کنند. پدر تو و جامعه تو و فرماندهانت هر یک برای خود کار می کنند به همان گونه که تو برای خودت کار می کنی و عمل تو شفیع تو می تواند باشد.

« لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ - خداوند به هیچ کس جز آنچه به آن توانایی دارد تکلیف نمی کند؛ آنچه (از نیکیها) که کسب کرده، او را است، و آنچه (از بدیها) که به دست آورده بر (ضد) او است. » ۲- و خطایی که از انسان بدون قصد او سرزند، بخشیده است، با وجود این که مسئولیت آن را شامل می شود، بدان سبب که خطا از بی مبالاتی حادث می شود. و بنا بر این ملاحظه می کنیم که خدا برای بعضی از انواع خطا کفاره ای قرار داده است تا سبب خودداری مردمان از آن شود، و نیز برای این که مواظب خویش

باشند تا گرفتار خطا نشوند، همچون کفاره خطا در حج و کفاره قتل غیر عمدی.

۳- فراموشی آخرین چیزی است که با وجود قرار گرفتن در حدود قدرت انسان مورد عفو قرار می گیرد، چه آدمی می تواند با اهتمام چیزی را فراموش نکند.

از همین روی تعبیر قرآن از رفع مسئولیت خطا و فراموشی به صورت دعا آمده در صورتی که تعبیر از رفع مسئولیت ناتوانی صورت قاطع داشت؛ خدا می گوید:

۱/ « رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا - پروردگارا، بر فراموشی و بر خطا ما را مگیر. » ۴- تکالیفی که سبب آسیبی برای زندگی آدمی و دور شدن از سنتهای الهی می شود، همچون رهبانیت و گوشه گیری از مردم و خودداری از زناشویی یا از خوردن چیزهای پاکیزه، در میان امتهای موقتی برقرار بود، ولی در اسلام از میان رفت، بدان سبب که اسلام نه دینی موقتی بلکه دایمی برای بشریت بود.

۵- در اسلام تکالیف سخت سبکتر شد، و حرج از میان رفت، پس اگر روزه برای شخص آزار کننده شود و همه تاب و توان او را از میان ببرد، در این صورت بر وی جایز است که از روزه داشتن خودداری کند، و چنین است حج و همه تکالیف. لذا خدا گفته است:

« رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا اِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الدِّينِ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ - پروردگارا، بار سنگین بر ما تحمیل مکن که بر کسانی که پیش از ما بودند تحمیل کرده بودی، و آنچه را که به آن طاقت نداریم بر ما تحمیل مکن. » این حدود مسئولیت است، و مشکل آدمی آن است که حتی در داخل این حدود به گناه کشیده می شود و به عفو نیاز دارد. عفو از گناه و چشمپوشی از آن و عقاب نکردن بر آن یا آمرزش زدودن گناه از نامه اعمال او و پاک کردن اثر آن است. و انسان، به همان گونه که نیازمند آن است که از جان خود آنچه را که گناه در آن تباه کرده است اصلاح کند، به عفو و آمرزش خدا نیز نیازمند است.

هر گناه در ذات شخص و داخل اجتماع او آثاری از خود بر جای می گذارد، و بر انسانی که از گناهان خود به خدا توبه می کند واجب است که در پاکیزه کردن آنچه گناهان در وی تباه کرده است سخت بکوشد، و در این جا به رحمت خدا نیازمند است:

« وَ اَعْفُ عَنَّا وَ اَغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - و بر ما ببخش و ما را بیامرز و بر ما رحمت که تو یاور و سرور مایی، پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.» / ۱ دعای اخیر چشمداشت امت به آینده است؛ چشمداشتی که هدف مقدس امتی محسوب می شود که همه فرزندان آن بر گرد آن قرار گرفته اند.

هر امت نیازمند هدفی است که همچون ریسمانی آنان را به یکدیگر ببندد، و مجرایی که تلاشهای امت در آن بریزد، و مقیاسی برای پیشرفت با پس ماندگی آن باشد، و فرزندان امت را برای فداکاری و بخشندگی و شور و نشاط عمومی و تعاون آماده سازد.

و امت مسلمان نگران روزی است که در آن بر کافران پیروز شود، و اصول اسلام در جهان تحقق یابد، و خیر آن به همه مردمان جهان برسد. چشم به راه به کار برده شدن رسالت آن در زمین است، و لذا امتی متجاوز یا نژادپرست یا استعمارگر نیست، بلکه امتی است که وجود خود را آماده بخشندگی می کند.

سورة آل عمران

اشاره

ص: ٤٦٣

فضیلت سوره:

□
از ابن کعب، از رسول الله (ص): «هر کس سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند، خدا و فرشتگانش تا زمانی که خورشید غروب کند بر او درود می فرستند».

□
و از بریده، از رسول الله (ص) که گفت: «سوره های بقره و آل عمران را بیاموزید که آنها دو درخشنده اند، و در روز قیامت صاحب خود را همچون دو پاره ابر یا دو پوشش یا دو گروه از مرغان بال گشوده می پوشانند». (۱)

۱/

زمینه کلی سوره

اشاره

مناسبت نام سوره؟

چرا این سوره به نام «آل عمران» خوانده شده؟ آیا برای آن بوده است که آنان یک جامعه ایمانی درست تشکیل می دادند، و چون سوره «آل عمران» از امت

ص: ۴۶۵

مسلمان همچون اجتماعی اصولی و گرد آمده، پیرامون محور ایمان به خدا و حق تشکیل شده، آل عمران نام یافته تا مثل واقعی این اجتماع بوده باشد؟ یا برای آن است که تجمع ایمانی بر گرد محور اشخاص یعنی فرستادگان خدا در زمین تمرکز پیدا کند، که این اشخاص پاکیزه ترین مردمانند که خدا به حکمت بالغه خود به سبب اخلاصی که در ایشان نسبت به خود دیده است برگزیده، و «آل عمران» نمونه برجسته ای از این پاکیزگان است که سوره بدان نام خوانده شده است.

خواه چنین باشد یا به سببی دیگر، خداوند متعال این خاندان بزرگوار را کرامت بخشیده است تا پیشوایی برای انسان مسلم و خانواده مسلمان و به دنبال آن ۱/ برای جامعه اسلامی بوده باشد.

زمینه کلی چیست؟

دو ارزش بر مردم حکومت می کند: ارزش رسالتهای خدا و ارزش زمین و آنچه در آن از زیور زندگی و دنیا وجود دارد. ارزش رسالت در ایمان به خدا تجلی پیدا می کند، و در تسلیم به او و پیروی حقی که او معین کرده و فرمانبرداری از فرستادگان خدا بدون تمایز قایل شدن میان ایشان و در نتیجه ارزش مسئولیت کامل انسان در برابر هر عملی که انجام می دهد.

و ارزش زمین در تقدیس آدمی نسبت به ذات خود و اعتقاد به تمایزهای نژادی و سپس قومی و ناحیه ای و طبقاتی، و زیر پا گذاشتن بعضی از مسئولیتها با تکیه کردن به نژادپرستی.

سوره آل عمران از تقابل میان دو قیمت آسمانی و زمینی در میدان اجتماعی بحث می کند و برای ما توضیح می دهد که امت اسلامی یک جامعه اصولی است که همبستگی خود را از نیروی رسالت می گیرد، و بر گرد محور ایمان به او و تسلیم شدن به او (اسلام) و خضوع در برابر و قبول مسئولیت و در نتیجه جهاد که اوج مسئولیت و فداکاری است تمرکز پیدا می کند.

و این سوره از آن یگانگی اصلی سخن می گوید که رسالت‌های آسمانی را به یکدیگر پیوند می دهد، به همان گونه که عناصر امت را نیز به یکدیگر مربوط می سازد، و بدین گونه میان امت اسلامی و امت‌های نژادی دیگر جدایی به وجود می آورد؛ پس مبدأ همان مقیاس و ارزش است، و همان است که میان برادر و برادر جدایی می اندازد، و میان عرب و عجم ارتباط و برادری به وجود می آورد.

و از این جا آیات سوره «آل عمران» به اندیشه نژادی که در پرستش اشخاص متجلی می شود اشاره می کند، و از این که خدایانی جز خدای یگانه برای خود برمی گزینند (همچون عیسی در نزد نصرانیان). به اعتبار این طرز تفکر، ریشه نژادپرستی همین است که پلیدترین ثمره تقدیس ذات و خودپرستی است. به همین سبب ۱/ قرآن به تفصیل در این باره سخن می گوید.

این سوره در آغاز از خدایی سخن می گوید که کتاب را به حق فرو فرستاد، تا مردمان را به آن راهنمایی کند، و چون بر خدا هیچ چیز پوشیده نیست، او شایسته ترین کسی برای هدایت کردن مردم به حق است.

و کتابی که نماینده دین حق است، شکی در آن نیست، و بعضی از آن روی در آن اختلاف می کنند که خواستار فتنه و انگیختن آنند، و به سبب دوری از مسئولیت به تحریف کتاب می پردازند؛ آنان به روز دیگر ایمان ندارند و بر این خیال باطل خوشند که توانگری ایشان از عذاب جلوگیری خواهد کرد.

شهوتها در پی منحرف شدن مردم از حق می آید، و رها شدن از آنها با ایمان آوردن به آخرت امکان پذیر است که بر این اعتقادند که خدا برای بردباران در برابر شهوتها پاداشی بزرگ آماده کرده است.

و رسالت خدا به سوی انسان یکی بیشتر نیست، بدان جهت که از منبع نوری یگانه برمی خیزد، و اختلاف داشتن مردم درباره رسالتها برخاسته از نفوس بیمار ایشان است که خواستار ستم و ظلم و تجاوز است، و برای آنکه بشریت از اختلاف خلاص شود، لازم است که ایمان آن به خدا تکامل پیدا کند و از نژادپرستی دور شود، و بداند که خدا مراقب حرکات او است، و به روز پاداش

ایمان آورد و از فرستادگان خدا پیروی کند.

خدا فرستادگان خود را از میان کسانی برگزید که از خدا پیروی کردند و پرستش را به صورت خالص مخصوص او می دانستند، پس آیه نژادی در قرآن وجود ندارد و عیسی جز بنده ای از خدا نیست که خدا او را آزموده و به رسالت خویش برگزیده است. و عیسی که جز بنده ای از خدا نبود، به سبب عمل صالح خویش پاداش خود را از خدا گرفت، پس آیا آدمی می تواند بدون عمل شایسته و تنها برای این که از عنصر و نژادی مقدس است پیشرفت و ترقی کند؟ نژادپرستی بدترین بلایی است که بشریت از آن رنج می برد، و کاملاً با رسالتیگری تناقض و تقابل دارد.

سوره آل عمران اندیشه نژادپرستی و قومپرستی را از ریشه های دور آن برمی کند، و به صورتی دامنه دار درباره آن به میانجیگری داستان عیسی (ع) و داستان ابراهیم ۱/ که جهودان او را تقدیس می کردند و چنان می پنداشتند که آنان به مجرد فرزند ابراهیم بودن از اولیای خدایند، سخن می گوید.

و همچنین این سوره از یگانگی در داخل اجتماع ایمانی، و صفاتی که می بایستی با وحدت و یگانگی همراه باشد بحث می کند.

و آخرین سخن: سوره «آل عمران» به صورت مستقیم از مسئولیت، به این اعتبار که از مهمترین نتایج اجتماع ایمانی است، سخن می گوید، و در قسمتهای اخیر سوره، اندیشه مسئولیت آشکارا شناخته می شود، و مثالهای توجیهی برای آن می آید که برجسته ترین آنها جهاد در راه خدا است.

به مناسبت بحث از مسئولیت، سوره از جزا و پاداش سخن می گوید، و بیان می کند که هر کس کار نیکی کند پاداش آن را خواهد گرفت، و این خطا است که مردمان را بر حسب بستگیهای نژادی و قومی یا دینی طبقه بندی کنیم.

این اندیشه ای است که آیات سوره به آن پایان می پذیرد و از آن چنین نتیجه می گیریم که ناگزیر باید به عمل در راه خدا متکی باشیم.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ
 وَالْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴) إِنَّ اللَّهَ
 لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)

معنای واژه ها

[۶] [یصورکم]

تصویر به معنی درآوردن چیزی است به صورتی که بر آن صورت نبوده است.

[الارحام]

جمع رحم و اصل آن رحمت می باشد، چرا که از چیزهایی است که بنا بر آن مهربانی و عاطفه دو طرفی پدید می آید.

[یشاء]

المشیئه به معنی اراده کردن و خواستن است.

ص: ۴۶۹

رسالت‌های خدا میان وحدت و نژادپرستی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آنکه نخستین درس از سوره آل عمران ما را به یاد پروردگارمان می‌اندازد که معبودی جز او نیست و زنده و قیوم است، این بینش را به ما می‌بخشد که کتابی که خدا بر قلب فرستاده اش نازل کرد حق است، و همه کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند، و فرستنده آن همان است که پیش از آن تورات و انجیل را فرستاد، که این همه الهامبخش وحدت و یگانگی رسالت‌های خدا است. آیا همه آنها هدایت‌کننده مردم نیست؟ و آن قرآن کریم است که حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند، و کافران را به عذابی سخت بیم می‌دهد، و از نزد عزیزی انتقامگیر نازل شده است.

آنکه فرقان را فرستاده حکیم است و از آنچه به مصلحت بندگان او است آگاهی دارد. هیچ چیز در زمین و آسمان بر او پوشیده نیست، و بر طبایع آدمیان احاطه دارد. آیا همو نبوده است که آنان را در زهدانها به هر صورت که خواسته مصور ساخته است؟ منزّه است و انباز ندارد و غالب و حکیم است.

شرح آیات:

اشاره

[۱]

«الم - الف، لام، میم.» کلمات روشن‌کننده و معجزه‌آسا است که از حقیقت آنها کسی جز خدا و پیامبر (ص) و پیشرفتگان در علم آگاه نیست.

۱/

[۲]

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - خداوندی که معبودی جز او نیست.»

ص: ۴۷۰

کلمه توحید آن نقطه اساسی است که بر گرد آن امت اسلامی تمرکز پیدا می کنند. این کلمه خلاصه ای از ارزشهای آن است (بدان جهت که ارزشهای آن از خدا پرسیده شده) و رمز وحدت آن است. و پایگاه رهبری آن است و لذا سوره به این کلمه آغاز شده است، و اما حی و قیوم دو نام از نامهای خداوند متعال است که هر کدام از آنها اشاره به ناحیه ای از اندیشه مندرج در این سوره است.

«الْحَيُّ - زنده.» اسمی است که رمز مهمترین صفات ذاتی خدا یعنی توانایی و خواست و دانش است، بدان سبب که ناتوان و ناگزیر و نادان، به اندازه ناتوانایی و مجبوری و نادانی خود از زندگی کم دارد. و خدا برتر است از مرگ، به همه اشکال و صورتهای آن، و به صورت مطلق زنده است.

قیوم چیست؟

آن زندگی که می گذرانیم، تنها موجود نیست، بلکه به صورتی دقیق آراسته و انتظام یافته است، و هر نظامی نیازمند کسی است که این نظام به آن بر سر پا بایستد، و بر آن مراقب و مسلط باشد. آیا آنکه قیوم بر این زندگی گسترده است کیست؟ او خدایی است که قیام و نگاهداری حیات به وسیله او همه جوانب آن را شامل می شود؛ او نگاهبان نظام حرکت کهکشان است تا ستارگان آن با ستارگان دیگر کهکشانها برخورد پیدا نکنند، به همان گونه که قائم نظام اتم است تا الکترونها و پروتونهای آن چنان که باید بر گرد یکدیگر دوران کنند.

در اجتماع نیز همچون کیهان، واجب است که نظام اسلام حکمفرما باشد، یعنی نظامی که خداوند متعال مقرر داشته که نه تنها نظام طبیعت - و از جمله آن طبیعت بشر - را می داند، بلکه به روان کردن این نظام قیام می کند.

۱/ «الْقَيُّومُ - برپا دارنده.» قیوم صیغه مبالغه از قیام است، و قیام در آیات کتاب مبین بیش از یک بار

به معنی نظام به کار رفته، و چون خدا حی و قیوم است، پس او شایسته نظم بخشیدن به زندگی اجتماعی ما است، و به آن قیام می کند، و این درست همان اندیشه ای که از سر تا بن در این سوره مورد بحث قرار می گیرد. بنا بر این سوره چیزی جز استقلال بخشیدن به دو نام زنده و برپا دارنده و گسترش دادن و مربوط کردن آنها به سایر مظاهر طبیعت و زندگی نیست.

[۳]

« نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ - کتاب را به حق بر تو فرو فرستاد که آنچه را که پیش از آن بوده تصدیق می کند؛ و تورات و انجیل را فرو فرستاد. » چون خدا حی و قیوم است، پس کتاب را به صورت تدریجی بر حسب نیازی که به آن وجود داشت نازل کرد؛ و کتاب بر کوهی فرود نیامد، بلکه بر بشری همچون دیگر افراد بشر نازل شد، چیزی که هست او بشری است که از نظر پیروی کردن از حق و تجسم بخشیدن به آن از دیگر افراد بشر متمایز است.

حقی که قرآن با آن بر پیغمبر نازل شد، تعبیری خلاصه از توافق میان طبیعت و زندگی انسان است. و قانونگذاری سالم برای زندگی می بایست متناسب با طبیعت بوده باشد، و آفریدگار طبیعت که بر آن آگاهی دارد و تدبیر کارهای آن با او است و به آنها قیام می کند، شایسته آن است که قانون زندگی را وضع کند و به آن نظام بخشد و به روان کردن این نظام بپردازد.

قانونگذاری و شریعت وحی شده در کتاب (قرآن) به اندازه قدمت انسان و قدمت نیاز آن به نظام قدمت دارد، و علم خدا قدیمی دیگر است. به همین سبب آخرین کتاب خدا تصدیق کننده نخستین کتابهای او بوده است. چرا که همان منبع نوری که زندگی را به قرآن روشنی بخشید، همان منبع نور تورات و انجیل است و همه این نورها از چراغ واحدی تابیده است.

[۴]

« مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَكُنُومٌ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ - از پیش برای راهنمایی مردم، قرآن را فرو فرستاد. کسانی که به آیات خدا کافر شوند، عذابی سخت در پیش دارند، و خدا

ص: ۴۷۲

توانا و صاحب انتقام است.» قرآن و انجیل و تورات، و همه رسالتهای آسمانی، نوری یگانه اند و هدفی یگانه دارند که فراهم آوردن وسایل هدایت برای مردم است. و هدایت برای چه؟ برای آنکه چون در زندگی نیک و بد، و درست و نادرست، و شایسته و ناشایسته وجود دارد، آدمی چگونه خیر و شر و... و... را از یکدیگر تمیز دهد؟ آیا به یک مقیاس و وسیله تشخیص نیاز نیست؟ و به میزان و ارزشی و در نتیجه به فرقانی برای جدا کردن حق و باطل از یکدیگر؟ و به همین سبب خدا فرقان را فرو فرستاد.

کسانی که از رسالتهای آسمانی راه خود را می یابند و به فرقان متمسک می شوند، و به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر تمیز می دهند، و خوشا به حال ایشان که هیچ باک و بیمی ندارند. اما کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند، چه چیز برای ایشان انتظار می رود، آیا راهشان راه راست و به هدف خواهند رسید؟ هرگز، بلکه عذابی سخت در انتظار ایشان است، و چه عذابی سخت تر از گمراهی است، و پرتاب شدن در نابسامانی زندگی و رو به رو شدن با مهلکه ها؟ خداوند سبحانه و تعالی آنان را رها نمی کند که تنها در دنیا گرفتار عذاب شدید باشند و بس، بلکه در کمین ایشان ایستاده است تا در زندگی دیگر نیز آنان را مورد مؤاخذه قرار دهد. و خدا غالب و انتقام گیرنده است، و پیداست که در برابر چنین قدرتی چه حالتی به این کافران دست می دهد.

کتاب به سببی ساده راهنما و وسیله تمایز حق و باطل از یکدیگر یعنی فرقان است، و آن این است که خدای فرستنده کتاب حی و قیوم است و چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده نیست:

[۵]

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ - بر خدا چیزی در زمین و آسمان پوشیده نیست. » و قیوم بر نظام امور و اشیاء از بزرگترین تا ساده ترین آنها مسلط است.

[۶]

« هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ - او است که شما را در زهدانها چنان که می خواهد صورتبندی می کند. »

ص: ۴۷۳

در این جا که دست پدر و مادر به آن نمی رسد و علم آنان بر آن احاطه ندارد، خداوند لطیف ۱/ به ساختن تصویر بدن گونه که می خواهد می پردازد. چرا که اراده و مشیت مطلق و گسترده دارد، و مشیت او متأثر از هیچ فشار و حتمیت همچون در اراده انسان نیست.

چون هر چیز در معرض علم خدا است و چیزی از آن پوشیده نیست، و در میدان اراده او قرار دارد، حتی در زهدانها ما را چنان که بخواهد تصویر می کند.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - نیست خدایی جز او که توانا و حکیم است.» و دو نام «العزیز الحکیم» با هم مظهر نظم دهنده حقیقی است. آنچه بر پا دارنده نظام است، می بایستی بهره مند از قدرت «العزه» و «علم یا حکمت» بوده باشد، و این دو نام را در قرآن هر جا که از نظم و قانون و شریعت سخن به میان می آید مشاهده می کنیم.

عزت، مظهر اجتماعی قدرت است، همان گونه حکمت جنبه عملی علم را نشان می دهد، لذا در هنگام سخن گفتن از تشریح و قانونگذاری به جای دو اسم «القدر العلیم» آمده است.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷ تا ۱۳]

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَنْ يَعْلَمْ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷) رَبَّنَا لَا تَزُغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِعَذُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتٌّ مِثْلَهُمْ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئْتَيْنِ الثَّقَاتِ فَبَقِيَ اثْنَانِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳)

۱/

۷ [محکمت]

محکم به معنی استوار و متقن است.

[ام الکتاب]

یعنی اصل کتاب.

[متشابهات]

یعنی بعضی از آنها شبیه بعضی دیگر است و آنچه مورد نظر است اشتباه می شود.

[زیغ]

میل.

[الراسخون]

ثابتان و استواران.

۸ [هب]

هبه، بخشیدن چیزی است بدون گرفتن بهای آن. و هبه و صلّه و نحلّه نظیر یکدیگرند.

۱۱ [كدأب]

دأب به معنی عادت است و دأب يدأب به معنی عادت به چیزی کردن و با آن به تمرین پرداختن

ص: ۴۷۵

است.

۱۲ [تحشرون]

:حشر به معنی گرد هم جمع کردن و راندن است.

[جهنم]

:نامی از نامهای آتش است، و گفته اند از جهنم گرفته شده که به معنی چاه عمیق است.

[المهاد]

:به معنی قرار است یعنی جایی که برای خفتن آماده شده است، همچون فراش به معنی بستر.

۱/

حقایق قرآن میان حق تأویل و فتنه باطل

اشاره

رهمودهایی از آیات:

آیا دیده اید که چگونه دانه های تسبیح با یکدیگر متحد می شوند؟ برای آن است که همه آنها به نخ واحد کشیده شده اند. و آیا دیده اید که چگونه برگهای فراوان یک درخت وحدت پیدا می کنند؟ برای آن است که در اطراف شاخه های فرعی جمع می شوند که این شاخه ها نیز به نوبه خود به تنه درخت می پیوندند که با ریشه ها در زمین محکم شده است.

فرزندان آدم نیز چنینند و نمی توانند بدون ریسمانی که به آن چنگ زنند با یکدیگر متحد شوند، یا اصل استواری که بر گردن آن بیچند. آیا این ریسمان از لحاظ اسلام چیست؟ کتاب خدای تجسم یافته در رسول الله است، یا در کسی که امتداد حقیقی شخصیت رسول الله (ص) باشد.

از آن جا که سوره «آل عمران» برای ما از یکتاپرستی و یگانگی سخن

ص: ۴۷۶

می گوید، خواه در زمینه مؤمنان به همه رسالتهای آسمانی باشد یا در زمینه مسلمانان تنها، پس بخش اول این سوره درباره کتاب خدا و سپس درباره فرستادگان او به سوی مردم بحث خواهد کرد.

۱/ کتاب خدا چیست، و چرا مردم به آن ایمان نمی آورند، و سرنوشت کافران به آن چگونه است؟ آیات این درس درباره این پرسش ها سخن می گوید.

شرح آیات:

اشاره

چگونه رسالت کلی و عام می شود؟

[۷]

« هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ - او است آنکه کتاب را بر تو فرو فرستاده؛ پاره ای از آن آیات محکم است و اینها مادر و اساس کتاب است، و پاره ای دیگر متشابهات است.» مردمان در ترازهای مختلف قرار دارند، و کتاب خدا برای همه آنان آمده است، پس چگونه ممکن است خدا رسالت واحدی را برای همه مردم با اختلاف تراز و سطحی که با یکدیگر دارند بفرستد؟ پاسخ: خدا کتاب خود را نیز بر درجات متفاوت قرار داده است. همه آیات آن برای همه مردم نیست. در آن آیاتی عمومی و کلی است که همگان آنها را می فهمند، و آن را به منزله شالوده محکمی است که دیگر افکار و احکام بر آنها بنا می شود. و در آن آیات ویژه ای است که جز دانشمندان و استواران در علم آنها را نمی فهمند، و اینان کسانی هستند که بهره وافر از خردمندی و معرفت دارند، و بالطبع راسخان در علم نیز به نوبه خود درجاتی دارند، و چنان است که یک آیه برای بعضی از ایشان آشکار است و در نزد کسانی که دانش کمتر دارند آشکار نیست.

بخش اول از آیات به نام «المحکمات» نامیده می شود، و بخش دوم «متشابهات». بر انسان است که به آیات نظر کند و چون آنها را بفهمد و اندیشه ها و افکاری را که در آنها است به خوبی ببیند، آنها را می گیرد و به آنها عمل می کند.

ص: ۴۷۷

اگر نفهمد حق ندارد از آراء خود چیزی بر آنها بیفزاید و به هوای نفس خود به تفسیر کردن آنها پردازد، بلکه او است که از اهل الذکر و فهمیدگان و دانایان که در علم پیشرفته اند و رسوخ پیدا کرده اند بپرسد. چه بسا که از این طریق علمی از ایشان کسب کند، ولی پیش از آن باید به آیات محکمت بسنده کند که مادر و اساس کتاب است.

تفسیر نادرست از آیات خدا سبب پیدا شدن اختلاف در دین می شود، و می دانیم که ۱/ دین برای آن آمده است که مردمان را در کنار یکدیگر جمع کند، و بنا بر این اگر وسیله ای برای ایجاد تفرقه شود دیگر دین حقیقی نیست، و بنا بر این تفسیر نادرست وسیله ای برای ویران کردن اساس دین است.

میان محکم و متشابه

و از این رو قرآن حکیم به تفسیر این ناحیه توجه کرده و در آغاز، سخن پیرامون قرآن «قاعده کلی» را که شایسته است راهی باشد برای فهم قرآن عرضه می کند که همان قاعده «محکم و متشابه» است و بنا بر آن لازم است شخص از قرآن آیاتی را مورد نظر قرار دهد که معنی آنها را به خوبی می فهمد، و برای او کاملاً واضح است.

اگر هر کس به افکاری توجه کند که کاملاً برای او روشن و آشکار است، و از گفتن چیزی که آن را نمی داند خودداری کند، علم و جهل با یکدیگر آمیخته نمی شود، و غرور دانایی اشخاص را فراموشی گیرد، در صورتی که اگر عمل عکس صورت بگیرد، آزمندیهای روح او با علم پیدا کردن به اندیشه های نادرست سیراب می شود و در نزد او دانایی و نادانی با یکدیگر می آمیزد، و غرور علمی را خواهد پراکند و به جهل دلخوش می شود و فکر جامد پیدا می کند و علم او سودی برایش ندارد.

توقف در آیات محکمت و نپرداختن به متشابهات، و همچنین به معنی تربیت شدن عقل در نزد آدمی و رشد پیدا کردن قدرت آن برای کشف حق و باطل و

دانایی و نادانی از یکدیگر است.

چرا در دین اختلاف پیدا می شود؟

پس از بیان قاعده متشابه و محکم، قرآن به وضوح سبب پیدا شدن اختلاف در کتاب و در نتیجه آن در دین را بیان می کند. علی رغم آنکه سبب یکی است، مراحل را می گذرانند که از پیدا شدن شک و انحراف در قلب آغاز می شود و با گذشتن از تکذیب به کفر پایان می پذیرد:

الف: و اما درباره شک و انحراف پروردگار ما گفته است:

۱/ « فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ — و اما کسانی که در دلهایشان کجی است، در پی متشابه آن می افتند تا فتنه کنند و به گزارش آن برخیزند.»

زیغ چیست؟

زیغ، منحرف و منصرف شدن از حق است، و اعتقاد بر آن است که قرآن خطای آدمی را از طریق نفسانی تفسیر می کند، پس انسان جز بدان سبب خطا نمی کند که در جان خود گرفتار عقده حقارت و خودکج بینی، یا رسوب کردن اندیشه های میراثی، یا سر فرود آوردن در پیش افکار جامعه ای که منتسب به آن است، یا اسیر فشارهای شهوت، یا شتابزدگی برای صادر کردن حکمی به منظور راحت شدن یا بر اثر گرفتار تنش نفسانی بودن است.

و در آن هنگام که مشکل نفسانی آدمی بر اثر رشد اراده و ایستادگی در برابر فشارها حل می شود، عقل برای پرداختن به بحث و جستجوی سالم آزادی پیدا می کند و طبیعه به معرفت می رسد.

و گاه این پرسش طرح می شود: چگونه مشکل عقلی با مشکل نفسانی می تواند ارتباط داشته باشد، در صورتی که می دانیم فهم و عقل آدمی می تواند همچون سدی در برابر آمیخته شدن احکام و آرزوهای نفس با بصیرتهای عقل و

اندیشه های آن بایستند؟ و پاسخ آن است که: محیط نفس و عقل محیطی واحد است، و در آن هنگام به هوای چیزی می افتد، به آراستن و پیراستن آن در برابر عقل می پردازد تا این که عقل را کاملا از دیدن محروم کند، مخصوصا در آن هنگام که اراده آدمی (که در انسان نیرویی قاطع است و از عقل و هوای نفس یکی را برمی گزیند) خواهش نفس را بپذیرد، که در این صورت به خود فریبی می پردازد، و بیشتر خطاهایی که مردمان گرفتار آن می شوند به سبب همین خود فریبی است، چه در پاره ای از موارد برای ایشان تمیز دادن بصیرتهای عقل و افکار آن از هواها و آرزوهای نفسانی دشوار یا محال است.

و بنا بر این ترتیب نفسانی راهی برای آزاد شدن عقل از غل و زنجیرهای آن است. اما اگر نفس انحراف و کجی حاصل کند، عقل به صورت منفی تأثیر می پذیرد.

۱/ چنین است که آیه شریفه زیغ نفس و انحراف آن را سببی برای گزارش کردن و تأویل باطل شمرده و از هر گونه زیغ بیم داده است.

تأویل یا گزارش

پس از پیدا شدن زیغ در قلب، عمل تأویل آغاز می شود، و آن عبارت است از منطبق ساختن ارزشهای عقلی و رسالتی بر هواهای نفسانی که مثلا- ارزشهای دادگری و برابری بر خودخواهی تطبیق شود؛ چگونه؟ بدین گونه که شخص مبتلای به انحراف در نفس بگوید: این دور از عدالت است که من فقیر باشم و مردمان ثروتمند، و بنا بر این بر من لازم است که از مال ایشان برای جبران فقر خودم مقداری بدزدم. یا دیکتاتوری با خود بگویم: لزوم برقرار بودن نظام مقتضی آن است که از آزادیهای مردم جلوگیری شود؛ و بدین گونه است که ارزشها به رهبری هواهای نفسانی تحریف پیدا می کند، یا به تعبیر قرآن آنها را چنان تأویل و تفسیر می کنند که با این هواها سازگاری پیدا کند.

تأویل پس از فتنه می آید، چه فتنه که ستم کردن بر مردم است پس از تأویل می آید، چه آدمی جز برای سر فرود آوردن در برابر فشارهای شهوتها منحرف نمی شود که نتیجه آن غصب کردن حقوق دیگران است، که در منطق قرآن به نام فتنه خوانده می شود.

علامت انحراف تأویل و گزارش غیر علمی است، و علامت تأویل غیر علمی هدف قرار دادن فتنه. و ما می توانیم انحراف عقلی را از مظاهر اجتماعی (ستمگری اجتماعی) کشف کنیم، و پیدا شدن منفیگری در اندیشه ساده ترین دلیل برای خطا بودن خود اندیشه است. و به همین سبب قرآن آگاهی می دهد که هدف اندیشه نادرست رسیدن به نتایج ستمگرانه است. می گوید:

« فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ - یعنی منحرفان نفسی کسانی هستند که آیات واضح و روشن را ترک می کنند و به آیات ۱/ دشوار می پردازند تا آنها را بر حسب هواهای نفسانی خویش و برای ستم کردن به مردم و غصب حقوق ایشان تأویل کنند.»

چه کس تأویل را می داند؟

« وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ - و تأویل آن را کسی جز خدا نمی داند و راسخان در علم. » تأویل درست، یعنی تطبیق صحیح ارزشهای وحی یا عقل بر موضوعات خارجی، جز در نزد خدا و استواران در علم یافت نمی شود؛ آیا این راسخان در علم کیانند؟ آنان کسانی هستند که تنها به علم داشتن به چیزها قناعت نمی کنند، بلکه در علم به غور کردن و فراوان نگریستن و اندیشیدن در آن چندان ادامه می دهند تا پاهای ایشان قرص و محکم در سرزمین علم استوار شود، و در این هنگام می دانند که

چگونه باید علم را بر واقعیت تطبیق کنند.

منطبق ساختن ارزشهای رسالتی بر واقعیت موضوعی، به شکل صحیح و سالم صورت نمی گیرد مگر آنکه سه شرط که آیه کریمه به آن اشاره می کند تأمین شود:

۱- سالم بودن نیت.

۲- داشتن علم راسخ به ارزشها.

۳- عالم بودن به واقعیت با علمی راسخ.

و آخرین سخن: این آیه دلیل بر آن است که مهمترین مسئولیت مرد علم آن است که ارزشها را به صورتی پاک و پاکیزه بر واقعیت تطبیق کند.

ایمان پیش از معرفت

سپس آیه از ارتباط میان ایمان و معرفت سخن می گوید، و در این باره تأکید می کند که معرفت فرزند ایمان است ۱/ نه بر عکس، و سبب آن این است که شرط قبلی برای رسیدن به معرفت آمادگی نفسی برای پذیرفتن و تسلیم شدن به آن پس ظاهر شدن آن برای شخص است.

کسی که -پیشاپیش- بر حق تکبر می فروشد، و در باطن قصد آن دارد که اگر به حق برسد آن را رد کند، هرگز به معرفت نخواهد رسید؛ و راسخان در علم که تأویل درست قرآن را می دانند، چرا که از پیش به آن ایمان دارند و قصدشان آن نیست که قرآن را به صورت هواهای نفسانی خود در آورند، بلکه خواستار پیروی از قرآن و تسلیم کردن خود به آنند.

« يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - می گویند: به آن ایمان آوردیم، همه اش از نزد پروردگار ما است، و جز خردمندان کسی پند نگیرد.» در این جا قضایای آشکاری همچون آنها که در آیات گذشته مورد بحث قرار گرفت وجود دارد، ولی نیازمند توجه کردن به آنها است، آن کس به این تنبه و

توجه می رسد که عقل پذیرای پند و یادآوری داشته باشد، و آن کس که چنین نباشد پند نمی پذیرد. و این پند گرفتن به «لَبّ» است، پس لبّ چیست؟ آیا عقل است به این اعتبار که جوهر آدمی و لبّ خلاصه او است، یا این که اولوا الالباب (- صاحبان لبّ) کسانی هستند که به پوستها و ظواهر کاری ندارند بلکه به حقایقی توجه دارند که ظواهر سبب اکتشاف آنها می شود؟ [۸]

چه کس جز خود انسان می تواند انحراف نفس (زیغ قلب) را کشف کند؟ و با وجود آن که گاه دیگران به شخص برای آگاه شدن از زیغ و انحراف خود کمک می کنند، آنان نمی توانند این زیغ را اصلاح کنند مگر این که خود شخص بخواهد.

فهم ذاتی نه تنها قلب را پس از گرفتار شدن آن به کجی و زیغ اصلاح می کند، بلکه از گرفتار شدن در آینده آن به این زیغ جلوگیری به عمل می آورد. از همین رو راسخان در علم به خدا برای آن متوسل می شوند که قلبهاشان دچار انحراف نشود، و با این دعا خداوند در قلبهای ایشان یک ایمنی از زیغ و فهم ذاتی می آفریند که هر وقت کجی به قلبهاشان راه یابد به اصلاح آن پردازد؛ پیوسته می گویند:

« رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ » - پروردگارا، پس از آنکه به ما راه نمودی، دلهای ما را منحرف مساز، و از جانب خود بر ما رحمت ارزانی دار که تو ۱/ بسیار بخشنده ای. « رحمت فرود آمده از جانب خدا گوناگون است، ولی مهمترین آنها شناخت و معرفت است که خداوند به بشر، یا از طریق وحی قرآنی یا از طریق الهام، ارزانی می دارد.

و دعا کردن و خواستن از خدا توجه مؤمنان راسخ در علم را به معرفت رشد می دهد، و به همین سبب آنان این دعا را تکرار می کنند و از خدا خواستار رحمت (معرفت) می شوند.

و روح علمی اساسا نیازمند به پرورش و رشد است، و مؤمنان با این دعا به رشد دادن و تقویت کردن این روح می پردازند.

به همان گونه که کوه های ثابت و استوار زمین را از کج شدن حفظ می کنند، و به همان گونه که پوها و شالوده ها، در مقابل زلزله و فروریختن ساختمانها را بر جای خود نگاه می دارند، ایمان به روز دیگر سنگ شالوده در ساختمان ذهنی مؤمن است، و اگر آن نباشد، قلب آرام ندارد و بر یک جهت نمی ایستد. چگونه چنین است؟ قلب آدمی همچون یک کشتی است که هواهای نفسانی همچون امواج آن را به لرزه درمی آورند و به این سو و آن سو منحرف می کنند: از ناگریهای زندگی تا آزمندیهای شهوات و فشارهای اجتماع و امور قطعی طبیعی همه نفس را متزلزل می کنند و در آن طوفانی پدید می آورند؛ و عقل همچون سگان استواری است که می خواهد کشتی را در خط مستقیم به پیش براند، ولی بدون مدد گرفتن از سنگینی بار داشتن لنگر از این کار عاجز خواهد ماند، و سنگینی و لنگر نفس ایمان داشتن به زندگی دیگر است، چه از طریق این ایمان نفس آرامش پیدا می کند و نوعی تعادل در آن برقرار می شود.

پس چون طوفان شهوت جنسی به نفس برسد و بخواهد در راه آن تغییری پدید آورد، ایمان به زندگی دیگر از فشار این شهوت می کاهد و به صاحب آن می گوید: نه، این شهوت همه چیز در این زندگی نیست، چه خود این زندگی نیز همه زندگی نیست، بلکه دنیای ۱/ دیگر زندگی حقیقی است، و بدین گونه نفس اطمینان حاصل می کند و عقل می تواند به توجیه آن پردازد.

پیش از آنکه قرآن در آیاتی که خواهد آمد، ما را به آن عوامل نفسانی که سبب انحراف قلب، و بنا بر آن انحراف بشر می شود آشنا کند، می گوید که مشکل انسان در علم یک مشکل نفسانی است، و پیش از آن قرآن به یاد ما آورده بود که روز دیگر سنگ شالوده در توجیه نفس بشری است.

و بر زبان راسخان در علم قرآن چنین می گوید:

« رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ - پروردگارا، تو مردمان را در روزی که در آن شک نیست، گرد یکدیگر فراهم خواهی کرد، خداوند از میعادى که گذاشته تخلف نمى کند.» با توجه به این حقیقت که انسان فردا در برابر خدا حضور پیدا خواهد کرد، بر او لازم است که فکر کند و به یاد داشته باشد و خود را در معرض وزش بادهای هوای نفس قرار ندهد، باید ذات خود را بشناسد و آن را فهم کند.

فلسفه قرآن می گوید: «دوستی دنیا سر بر گناه است» و بنا بر این «مجرد و برهنه شدن از دوستی دنیا سر هر فضیلت است»، و بنا بر این هر وقت انسان به یاد «معاد» بیفتد، اطمینان نفس پیدا می کند و بهتر می تواند با شهوات خود بر آید و آنها را توجیه کند.

تنها اعتماد بر خدا

[۱۰]

اعتماد کردن بر مال یا فرزند، آدمی را به تکبر در برابر خدا و رسالت‌های او برمی انگیزد و گمان می کند که مال او جاودانی است و این که فرزندانش به جای خدا به یاری او بر خواهند خاست.

ولی هنگامی که انسان از پایان کار حتمی خود آگاه شد، و دانست که باید در برابر خدا بایستد و حسابی سخت پس دهد، ناگزیر باید به حق تسلیم شود.

قرآن آشکارا می گوید:

۱/ « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ - کسانی که کافر شدند، در برابر خدا از دارایی و فرزندانشان برای ایشان کاری ساخته نیست، و آنان گیرانه آتشند.» و هنگامی که سرنوشت سیاه ایشان را به یادشان می آورد که چیزی جز گیرانه آتش نخواهند بود، ناگزیر این خبر دماغشان را به خاک می مالد و خود بزرگبینی ایشان را فرو خواهد کشت.

[۱۱]

و همچون مثلی از تاریخ:

ص: ۴۸۵

« كَذَابٍ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ - همچون رسم قوم فرعون و کسانی پیش از ایشان که آیات ما را تکذیب کردند، پس خدا آنان را به گناهانشان گرفت، و خدا سخت کیفر است.» آل فرعون به اوج پیشرفت مادی رسیدند، پس آیا این پیشرفت توانست در برابر خدا به یاری ایشان برخیزد؟ و آیا اموال و فرزندان برای ایشان سودی داشت و توانست برهانی برای تکبر ایشان یا ایستادن در برابر حق بوده باشد؟ [۱۲]

خلاصه آنکه گردنکشی در برابر حق به انسان سودی نمی رساند، نه در آخرت و نه در دنیا. اما در آخرت:

« قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتَةٌ غَلَبُوا وَ تَحْسَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادُ - به کسانی که کافر شده اند بگو: شکست خواهید خورد، و در دوزخ گرد خواهید آمد، و بد جایگاهی است.» [۱۳]

و اما در دنیا، گواهیهای تاریخ دلیل بر آن است که اهل حق در دنیا پیروز می شوند و به غلبه بزرگی می رسد.

« قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ - واضحه و علامه آکیده - فِي فَتْنِ الْتَفَاتِ فَتَهُ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - و الحق - وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ - و کل وسائل النصر المادیه من نصیب الکفار - وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ - در آن دو گروه که با یکدیگر آشنا شدند، برای شما نشانه ای آشکار بود: گروهی در راه خدا و حق می جنگید و گروه دیگر کافران بودند و در نظر دیگران دو برابر جلوه گر می شود (و همه وسایل پیروزی مادی در اختیار کافران بود) و خدا با یاری خود هر که را خواهد تأیید می کند، و در این برای صاحبان بینش پند و عبرتی است.» پس چون باطل در دنیا مایه خواری و در آخرت وسیله رسیدن به عذاب است، دیگر چرا باید در برابر تکبر کرد و به آن گردن نهاد؟ تکبر کردن در برابر حق و احساس برتری و بزرگی کردن نسبتی برابر با ۵۰ درصد اسباب کفر را فراهم

می آورد، ۱/ و بایسته است که این انحراف نفس با یادآوری آن به عاقبت مکذبان در دنیا و آخرت درمان شود، تا نفس آدمی حالت خشوع پیدا کند و در مقابل حق سر تعظیم فرود آورد. سپس آیه یادآوری می کند در این حقایق برای صاحبان بصیرت است. آیا آن عبرت چیست و چگونه انسان می تواند از آن بهره مند شود؟ عبرت، به عنوان مثال، انتقال از دلیل به معنای آن است، و از دیدن ظاهر فقر به اسباب اجتماعی آن.

کسانی که بینش و بصیرت ندارند، به ظواهر بسنده می کنند و از آن به حقایق راه نمی یابند، پس هنگامی که چنین شخص نمود فقر را در جامعه ای ببیند، از آن به این استدلال نمی کند که سبب آن وجود طبقه خاصی در اجتماع یا واپس ماندگی فکری و صنعتی و... است.

اما کسانی که چشم و دل بینا دارند، تنها به ظاهر نگاه نمی کنند، بلکه به سببهایی می نگرند که از خلال ظواهر می توان دید، و این عمل به نام «عبور» یا عبرت یعنی انتقال از روی پل ظاهری و رسیدن به کرانه حقیقت است.

نمود پیروزی مؤمنان به حق پیوسته حکایت از وجود سببی در ورای آن است، و آن این که بزرگی فروختن به حق مایه خواری حاضر در این دنیا است، و این اکتشاف مخصوص کسی است که بصیرت دارد، اما آن کس که چشم را از دیدن حقیقت فرومی بندد، حتی خورشید ممکن است بر او پوشیده بماند.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴ تا ۲۰]

اشاره

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴) قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَمُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَفِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسِيءِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷) شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹) فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

ص: ۴۸۷

معنای واژه ها

[الشهوات] ۱۴

جمع شهوت است و آن میل نفس است به چیزی که آن را به این میل و خواست برمی انگیزد.

[القناطر]

جمع قنطار است و آن، مال فراوان است.

[المسومه]

یعنی چرانده شده یا علامتگذاری شده.

[القانتین] ۱۷

فرمانبرداران.

[الاسحار]

جمع سحر است به معنی زمانی اندک پیش

ص: ۴۸۸

از سپیده دم.

[۱۸]شهد

گواهی داد، و حقیقت شهادت خبر دادن از چیزی است بنا بر دیدن یا چیزی که جای آن را بگیرد.

[۱۹]الدین

طاعت است و اصل آن پاداش است، و طاعت را از آن روی دین گویند که برای جزا و پاداش فرمان برده می شود.

[الاسلام]

و اصل آن تسلیم شدن به فرمان خدا است. و آن اطاعت کردن همراه با سلامت و خالی از دغل است.

۱/

زندگی در میان افقهای آینده و شهوت حاضر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اشاره

نفس بشری در میان عقل و شهوت

[۱۴]

نفس آدمی، یک گنجشک را در دست برده گنجشک بر درخت ترجیح می دهد، حتی اگر شخص قادر باشد که آن دو را بی رنجی صید کند.

به همین سبب است که بشر شهوتهای حاضر و موجود را بر چشمداشتهای دور دست برتری می دهد؛ دانشجو راحتی و دور از رنج تحصیل علم را بر مزایایی که پس از فراغ از تحصیل به آنها دسترس پیدا می کند ترجیح می دهد، به همان گونه که کارگر حقوق خود را به تمامی صرف راحتی خویش می کند و چیزی از آن را در یک شرکت سودبخش با خریدن سهام آن قرار نمی دهد.

عقل آدمی پیوسته او را بر آن می دارد که آینده را با زمان حال مقایسه کند، و به دانشجو فرمان می دهد که با مقداری

آسایش در زمان حال بسازد، و برای رسیدن

ص: ۴۸۹

به راحتی بیشتر در آینده تلاش کند، و کارگر را بر آن می دارد که مقداری از درآمد خویش را برای روز مبادا و ایام ضعف و پیری ذخیره کند.

۱/ ارتباط میان دنیا و آخرت همان ارتباط میان زمان حاضر و زمان مستقبل است، و شهوات ما را بدان می خوانند که همه تواناییهای خود را مصروف دنیا کنیم تا زمانی که به آخرت می رسیم چیزی در دست خود نداشته باشیم، در صورتی که عقل ما را به موازنه و تعدیل کردن میان دنیا و آخرت دعوت می کند، و هنگامی که انسان در بند آخرت باشد، مستقبل دنیای او نیز تضمین خواهد شد، چه هر عمل که برای آخرت صورت بگیرد، بهره دنیوی نیز خواهد داشت.

هنگامی که آدمی تنها هم خود را دنیا و شهوات حاضر آن قرار می دهد، به آخرت کفر می ورزد، بدان سبب که آن را نمی بیند بلکه نمی خواهد آن را ببیند و بدین گونه دیوارهای شهوات او را از دیدن میدانهای گسترده مستقبل محروم می سازد.

دوستی انسان نسبت به شهوتها امری طبیعی است، به همان گونه که چشمداشت به خوشیهای آینده امری فطری است، و آنچه مهم است این که یکی را بر دیگری اختیار نکند. از همین رو آیه قرآن از شهوتها همچون چیزی که برای نفس آراسته شده سخن می گوید.

و شهوات نفسانی انواع گوناگون دارد از این قرار:

۱- شهوت جنس و فرزند.

۲- شهوت جاودانگی و مقتضیات آن از ثروت بیکران و سیم و زر روی هم انباشته.

۳- شهوت ریاست و افتخار و ملازمت آن و اسباب نشاندار و چارپایان و کشتزارها.

آیه می گوید:

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكُمْ

ص: ۴۹۰

-آراسته شد برای مردم دوستی شهوات از زنان و فرزندان و سیم و زر روی هم انباشته و اسبان نشاندار زیبا و چارپایان و کشتخوانها: این است کالای زندگی دنیا. چیزی که هست آنکه می باید این شهوات عاجل در حدود معین خود بماند، و این کار با تفکر در این که آینده عالیتری نیز وجود دارد که آدمی لازم است زندگی خود را با آن موازنه و تعدیل کند. این چشمداشت متوجه چیزی است که در نزد خدا است؛ پس چه چیز در نزد خدا است؟ « وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآءِ - و جای بازگشت نیکو نزد خدا است. » یعنی مستقبلی تأمین شده و خوب.

[۱۵]

« قُلْ أَأْتِبُّكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ دَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ - بگو:

آیا شما را بیاگاهانم به نیکوتر از اینها برای کسانی که پرهیزگاری کردند در نزد پروردگارشان؟» و همراه با شهوات تا آنجا که در قوه داشتند پیش نرفتند، بلکه شهوات را بر حسب چشمداشتهای عقول خود توجیه کردند، و بر حسب ارزشهایی که دینشان برای آنها در نزد خدا قایل می شد.

« جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ - باغهایی که نه‌های آب از زیر (درختان) آنها روان است،» و این در انسان احساس طلب ضروریات زندگی او را سیراب می کند.

« خَالِدِينَ فِيهَا - جاودانه در آن می مانند،» که این چشمداشت جاودانگی را برای ایشان تأمین می کند، « وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ - و همسران پاکیزه،» که مؤمن با آن شهوت جنسی خود را در دنیا تعدیل می کند، « وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ - و رضوان و خشنودی خدا،» که با آن حب مورد تمجید بودن در دنیا اشباع می شود.

۱/ بدین گونه می بینید که چگونه آن کس که با پرهیزگاری از افراط در

شهوات خودداری می کند، در هر گونه شهوت دنیایی در آخرت به نیکوتر از آن از نعمتهای فراوان و بزرگ خدا دسترس پیدا می کند، و بدین گونه در قلب مؤمن توازن میان شهوات حاضر دنیا و چشمداشتهای آینده در آخرت صورتپذیر می شود.

معنی تقوی

آنچه می ماند گفتن این مطلب است که تقوی عبارت از مراقبت شخصی است، چه کسی دیگر برای مراقبت یا محاسبه تو در هنگام پرداختن به شهوات خودت وجود ندارد، و خود مراقب نفس خویشی و به حساب آن می رسی، تا چنان شود که چون به سوی خدا می روی ناگهان با پس دادن حسابی دشوار رو به رو نباشی.

و این چیزی است که گفته خدا در پایان آیه آن را مورد تأکید قرار می دهد:

« وَاللَّهُ بِصِعَتِكُمْ بِالْعِبَادِ - و خدا به بندگان بینا و از آنان آگاه است. » چون معلوم است که خدا به حساب شخص می رسد، پس بر او لازم است که از حصول پیشامد بدی در برابر خدای دانا بیمناک باشد و تا آنجا که می تواند از خدا بترسد.

[۱۶]

پرهیزگار کیست؟ و شخص پرهیزگار و متقی چگونه میان شهوات دنیا و چشمداشتهای آخرت موازنه برقرار می کند؟ و در نتیجه، چگونه خود را برای پذیرفتن حقیقت پرورش می دهد؟ تقوی منطقی نفسی و مظاهری خارجی دارد، پس هر کس آنها را در ذات خود یافت، بداند که او عملاً متقی و پرهیزگار است.

ریشه ایمان داشتن به حساب است، و این که گناه با حسابی دشوار محاسبه می شود.

« الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَفِنَا عَذَابَ النَّارِ - کسانی که می گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاه دار. »

ص: ۴۹۲

تقوا عبارت از وجود داشتن مانعی در نفس است که آن را از افراط کردن در شهوت باز می دارد.

۱/

[۱۷]

اما مظاهر خارجی تقوی صفات نفسی آینده است که به یکدیگر وابسته اند و به دنبال هم می آیند:

الف: صبر و بردباری.

شکیبایی برای صرف نظر کردن از شهوات و جلوگیری از رسیدن آنها بر مرحله افراط. این نخستین و اساسیترین صفت مؤمنان به روز دیگر است، و آنکه در برابر شهوات بردباری نماید، از انحراف از حق دور می شود و در این صورت صادق است.

ب: صدق و راستی و آن تعبیری از مستقیم بودن بر حق است، و هر انحرافی که بر قلب انسان عارض شود، ناگزیر در سخن او به گونه ای یا به گونه دیگر آشکار خواهد شد، چه ممکن نیست که آدمی در انحراف عملی استمرار داشته باشد بی آنکه در گفتارش ظاهر شود.

و آن کس که ملتزم به صدق باشد، ناگزیر به اصلاح انحراف خود خواهد پرداخت. کسی به نزد امام صادق علیه السلام آمد و از او درخواست که اندرز کوتاهی به او بدهد، پس به او گفت: دروغ مگو.

ج: فرمانبرداری از حق پس از آنکه نفس به صبر بر هواهای نفسانی و راستی و راستگویی پرورده شد، آماده قبول حق می شود. چه در این هنگام مانع عمده پیروی حق که پیروی هوای نفس بود از میان رفته است و بنا بر این با رضای خاطر خود را تسلیم حق می کند.

د: انفاق ۱/ ساده ترین و آشکارترین مظهر فرمانبرداری از حق بخشندگی و انفاق است، چه تا زمانی که نفس آزمند و بخیل باشد، معلوم نیست که عملاً پیروی حق کند.

ص: ۴۹۳

ه:آمزش خواهی و استغفار پس از آگاه شدن نفس از آزمندی خود،و بیرون آمدن از زندان خود و درآمدن به میدان وسیع حق،لازم است که با فشارهای زندگی به چالش پردازد تا باطل نتواند در برابر نفس خودارایی کند،برای این کار نیاز به آن است که نفس خود را از رسوبات روزانه که بر آن فرومی ریزد پاک کند،و این کار با استغفار در سپیده دمان صورتپذیر می شود.

استغفار شبیه ترین چیز به حمام دوشی است که کارگران پس از آمدن با استفاده از آن خود را از آثار کار روزانه پاک می کنند که در هنگام روز هر چه برای پرهیز کردن از آن کرده بودند برایشان حاصلی نداشت.

اینها صفات ظاهری تقوا است که به دنبال یکدیگر در این آیه آمده است:

«الْصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ - بردباران و راستگویان و فرمانبران از حق و انفاق کنندگان و آمرزشخواهان در سپیده های صبح.»

میان یگانگی و یگانه پرستی

[۱۸]

پس از بحث درباره روح عملی در آیات پیشین،و از بردن موانع موجود بر سر راه رسیدن به ایمان صحیح،قرآن وارد اصل موضوع می شود که وحدت و توحید است و می گوید که جز خدای یگانه خدایی وجود ندارد،که نظام عادلانه تجسم یافته موجود در اسلام را برقرار کرده،و این اسلام دین یگانه خدا است،و مقصود آن نیست که مؤمنان در برابر گروهی از مردم و حتی در برابر شخص معین خاضع باشند،بلکه تنها باید خود را به خدای یگانه تسلیم کنند.و بدین گونه قرآن زمینه وحدت را میان فرزندان رسالتهای آسمانی فراهم می آورد.

ممکن است یکی از ما منکر خدا باشد،ولی خودی پیش از دیگران می داند که افکار وی چیزی جز تکبر نیست / که آن را به زحمت بر خود تحمیل می کند،و شب هنگام که لباس از تن خود بیرون می آورد و دور از تکبر است،ایمانی به

ص: ۴۹۴

پروردگار خویش که از ایمان داشتن به خودش قویتر است.

استیلا و رعایت مراقبت خدا به همه گذرگاههای زندگی، و تجلی او گاه در نشانه های طبیعی و گاه در قلبها، بزرگترین دلیل بر آن است که خدایی جز او وجود ندارد؛ مگر ممکن است چیزی بزرگتر از خدایی باشد که همه نظام زندگی برپا داشته او است، و با داشتن آیاتی همچون آسمانها و زمین، ظهور چیزی بزرگتر از خدا بوده باشد؟! ذات خود خدا دلیل بر ذات او و هدایت کننده مردمان به سوی او است. و او دلیل برای هر چیز جز خود او است.

به همین دلیل خدا گفت:

« شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ - گواهی داد خدا که معبودی جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی دادند). » هنگامی که فرشتگان و دانشمندان گواهی می دهند، این گواهی در برابر گواهی خود خدا گواهی بسیار ساده ای است، ولی برای کسانی که طبیعت به نیرومندی یا به پیچیدگی خود به نظر ایشان غریب می نماید سودمند است، و قرآن به ایشان می گوید که فرشتگان موکل به طبیعت و دانشمندان عارف به طبیعت نیز به نوبه خود به خدا ایمان دارند.

بزرگترین صفت خدا دادگری او است که آن را در طبیعت به جریان می اندازد، و برای زندگی ستهایی قرار داده است که آنها را با قدرت و سلطه روان می سازد. و نمی گذارد که هیچ گوشه ای از آن بر گوشه دیگر طغیان و سرکشی کند.

تنها انسان را خدا با بخشیدن آزادی به او مورد اکرام قرار داده است، ولی این حریت نیز محدود به زمانی است که پس از گذشتن آن اگر با هدایت به آن بازنگردد، او را با نیرو بازمی گرداند. به همین سبب خدا گفته است:

« قَائِمًا بِالْقِسْطِ - به عدل و داد کار می کند. » یعنی نظامی عادلانه را در زندگی به کار می برد.

۱/ « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - معبودی جز او نیست که توانا و حکیم

است.» و چه کس برای به کار بردن عدالت در زندگی از عزیز(توانا) و حکیم (آگاه به امور) شایسته تر است؟ [۱۹]

آنچه گذشت مقدمه ای نیکو بود برای بیان این مطلب که خدا را تنها یک دین است. جزئیات آن ممکن است از دوره ای به دوره زمانی بعد اختلاف پیدا کند، ولی اصول آن یگانه باقی می ماند، و امتهای تسلیم شده به اراده خدا و مسلمانان نسلی پس از نسل دیگر به دستور آن روزگار خود را می گذرانند.

« إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ - دین در نزد خدا اسلام است. » پس چرا مردمان در دین با یکدیگر اختلاف دارند؟ آیا برای آن است که خدا با رسالت‌های این اختلاف را وحی کرده است؟ البته نه، بلکه از آن رو چنین شده است که اختلاف از اختلاف طبیعت و مصلحت سرچشمه می گیرد، نه از اختلاف رسالت یا عقل.

« وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ - و کسانی که کتاب به ایشان رسیده بود، در آن اختلاف نکردند مگر پس از آنکه به ایشان علم و آگاهی رسید، و این از ستمکاری ایشان بر یکدیگر بود. » پس ریشه اختلاف از ستمگری و غصب کردن حقوق دیگران برخاسته است، و هنگامی که صلح و سلام بر قلب آدمی فرمان براند، و عدالت بر روابط افراد با یکدیگر حکمفرما باشد، به زودی اختلاف از میان برود و اسباب پیدا شدن آن نابود می شود.

اختلاف در دین به منزله کافر شدن به آیات خدا است، و بنا بر این پوستهای دین اگر از هر مضمون تهی شود، چه سودی می تواند داشته باشد؟ ایمان آوردن به آیات خدا، در صورتی که این آیات مخالف معنای آنها تفسیر شود، چه دردی را درمان تواند کرد؟ از دینی که وسیله ستمگری و ستمکاری اجتماعی و سبب اختلاف و مایه زد و خورد مردمان با یکدیگر باشد، چه فایده ای می توان چشم داشت؟ از این جا است که خدای تعالی گفته است:

« وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ » - هر که به آیات خدا کفر ورزد، پس (باید بداند) که خدا زود به حساب می رسد. و چگونه به حساب مردمانی که کفر ورزیده اند می رسد؟ ۱/ بالطبع راههای مختلف وجود دارد، ولی ساده ترین آنها بی بهره شدن از رسالت نوربخش او است، چه رسالت سودمند آن است که با تفسیر خدا و بیان او شناخته شود نه آنچه هواهای نفسانی مردم تفسیر کند که زیانبخش است و سودی ندارد.

مثلاً: در آن هنگام که رسالت عیسی (ع) در نزد پیروان آن به معنی برادری و نشاط و خوشی، مسیحیت به آنان پیشرفت و گوارایی زندگی بخشید، اما در آن هنگام که معنی تعصب و نادانی و اختلاف پیدا کرد، سبب عقب افتادگی و عذاب شد.

[۲۰]

دین می بایستی زمینه مشترکی برای توافق داشته باشد، و طبعاً دین چنین نخواهد بود مگر آن گاه که خالص و برهنه از هواهای نفسانی تجسم یافته در نژادپرستی و دوستیهای مادی، و در نتیجه عاری از هر رنگ جاهلیت بوده باشد، و تنها در این صورت است که دین وسیله جمع می شود نه وسیله تفرقه.

چه وقت دین برهنه از مادیات خواهد بود؟ در آن هنگام که تنها ایمان به خدا ارزش اجتماعی بوده باشد، و لذا رسالت اسلام فرزندان رسالتهای گذشته را به این ارزش دعوت کرده و گفته است:

« فَمَنْ حَاجَّوْكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلِمْتُمْ فَإِنْ أَتَيْتُمْ بِقَدْحٍ فَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ » - پس اگر با تو محاجه کردند، بگو: من و پیروانم به خدا اسلام آوردیم و تسلیم شدیم؛ و به آنان که کتاب دارند و به آنان که کتاب ندارند بگو: آیا اسلام آوردید؟ پس اگر اسلام آوردند راه یافته اند، و اگر رو گردانند، تو پیام خود را رسانیده ای؛ و خداوند به بندگان بینا است. « قرآن مسئولیت قبول و رد فرزندان رسالتهای پیشین را از دوش فرستاده اش

ص: ۴۹۷

برداشته و تنها مسئولیت ابلاغ را بر عهده او گذاشته تا در پاکیزگی توحید در رسالت او کوچکترین شک پیدا نشود.

یگانه راه برای وحدت مخلص بودن همگان به اصولی یگانه است تا همچون بوته ای باشد که همه در آن گداخته شوند و با هم بیامیزند و یکی شوند.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱)
أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ
إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ
فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) فَكَيْفَ إِذَا جُمِعْنَا لَهُمْ لَيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵)

ص: ۴۹۸

نتایج سستی روح دینی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اشاره

قرآن، در این جا از گروهی از پیروان دیانت‌های پیشین سخن می‌گوید که، به سبب سستی روح دینی در ایشان، صفات بدی در میان آنان رایج شده، و همین صفات است که وحدت و یگانگی امت را تهدید می‌کند. از این ناحیه قرآن دربارهٔ آنان چنین سخن می‌گوید:

اولاً: آنان به برانداختن مردان خدا در زمین خدا یعنی پیامبران(ع) و خواهندگان عدالت از روی زمین پرداختند.

ثانیاً: آنان در اختلافاتی که با یکدیگر پیدا می‌کردند، حکم را کتاب خدا قرار نمی‌دادند، بلکه گروه زیان دیده خود را از کتاب دور نگاه می‌داشت و بدین گونه از این که تأثیر اجتماعی داشته باشد بر کنار ماند.

ثالثاً: در میان ایشان اندیشهٔ عنصری و نژادی انتشار پیدا کرد، و خود را برتر از دیگران تصور کردند، و این نه به سبب کارهایی بود که انجام می‌دادند، بلکه سبب این ادعا را جسم و خون و نسبت خود تصور می‌کردند.

۱/ و این سه سبب تنها به یهودیان اختصاص نداشت، و پیروان دیگر دینها نیز چنین شدند و از همین رو قرآن نامی از قوم یهود نبرده است.

انسان چگونه تنزل می‌کند؟

[۲۱]

چگونه انسان آن اندازه به جایگاه پستی در اخلاق فرومی‌افتد که شخصی را تنها به جرم اخلاق یا راستگویی و پاکیزگی ایمان و دوستی خدا و اجتماع می‌کشد؟ آدمی به صورت ناگهان این اندازه پستی و تدنی پیدا نمی‌کند،

بلکه در آغاز به آیات خدا کافر می شود، و پس از آن به صفهای معارضان دین می پیوندد، و در قلب او مسائل منفی کوچک رشد می کند... بر مردان خدا و تقدم ایشان رشک می برد و آنان را دشمنان مصالح وطن و... خود تصور می کند و چنان می شود که دشمنی همه قلب او را می پوشاند. در این هنگام به تصفیه بدنی و کشتن آنان می پردازد و کارش به کشتن پیامبران می انجامد و مستحق عذاب دردناک خدا می شود. خدا می گوید:

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِالْآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يُأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - کسانی را که به آیات خدا کفر می ورزند، و ناروا پیامبران را می کشند، و کسانی را از مردم که به دادگری فرمان می دهند می کشند، به عذابی دردناک مژده ده. » بدان سبب پیامبران و نیکان را می کشتند که به دادگری و مساوات فرمان می دادند، پس چگونه ممکن است سرکشان و ستمگران و خود بزرگ بینان به عدل و داد خرسند شوند؟ برای آنکه راه ستمگری خود را هموار کنند، مردان خدا را که خود را همچون سدی در برابر امیال و هواهای نفسانی ستمگران قرار داده بودند، به قتل می رسانیدند.

و عذاب الیمی که منتظر این گروه است، چنین خلاصه می شود:

[۲۲]

اعمال ایشان در دنیا و آخرت سقوط می کند، زیرا چگونه می تواند نماز خواندن با ستم کردن، و حج گزاردن با غضب کردن مال مردم، یا انفاق جزئی از ثروتی که از راه غیر مشروع فراهم شده است جمع شود؟ و در نتیجه: از انجام دادن دیگر واجبات دینی، در صورتی که از روح حقیقی و هدفهای اجتماعی خود جدا شده باشد، چه حاصلی می تواند به دست آید؟ ۱/ و به همین رو پروردگار ما درباره آنان گفته است:

« أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا - اینان کسانی هستند که کارهایشان در دنیا تباه و باطل شده، » چه، انجام دادن وظایف دینی تهی شده از ایمان حقیقی آنچه را که باید در

ص: ۵۰۰

دنیا بهره آنان سازد به ایشان نمی دهد: نماز جانهاشان را پاکیزه نمی کند، و حج نگاهبان وحدت و یگانگی ایشان نمی شود، و زکات طبقاتی بودن را از ایشان سلب نمی کند، و به همین گونه اعمال اینان در آخرت نیز فرومی ریزد، زیرا چنان که در آیه دیگر آمده، خدا اعمال پرهیزگاران را می پذیرد: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

« وَ الْآخِرَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ - و در آخرت (نیز)، و هیچ یار و یاورى ندارند. » پس، اعمال فروریخته ایشان به یاری آنان نمی آید به همان گونه که از تاریخ آکنده به جرم و گناه یا وابستگی دروغین ایشان به رسالت کاری بر نمی آید.

تفسیر کردن دین بر هوای نفس

سپس آیات قرآن به بحث درباره مسئله دوم یعنی تفسیر دین بر پیروی از هوای نفس می پردازد و می گوید:

[۲۳]

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ - آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب دارند و به کتاب خدا خوانده شدند تا میان ایشان داوری کنند، گروهی از ایشان روی گردانند و اعراض کردند. » این کتاب، کتاب امت یهود است که برای از بین بردن اختلافات و یکی کردن نیروهای ایشان نازل شده، پس به جای خواستن داوری از آن و از هواهای نفسانی و آراء و مصالح شخصی خود چشم پوشیدن و تسلیم فرمان کتاب شدن، از آن روی گردانند و با این کار واقعیت اجتماعی خویش را از بزرگترین سودمندی آن محروم ساختند.

۱/ هر امت رسالتی، چون کتاب مقدس خود را بالاتر از امیال و مصالح خود قرار ندهد، نمی تواند دوام و پیشرفت داشته باشد، و امت اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

ولی یک پرسش باقی می ماند: علت نپذیرفتن احکام کتاب چه بوده

ص: ۵۰۱

چنان شد که افکار نادرست خود را در تفسیر نصوص دینی وارد کردند، و به جای آن که حوادث را بر وفق دید و بصیرت دینی مورد تفسیر قرار دهند، به تفسیر دین بر وفق اندیشه های بی پا و دروغین خود پرداختند.

[۲۵]

هرگز چنین نیست: خدا که مردمان را در روز معهود و موعود که شکی در آن نیست گرد هم جمع می کند، همگان را در کنار هم و در یک تراز فراهم می آورد، بی آنکه کسی را بر دیگری برتری به حسب یا نسب بوده باشد، و هر کس بهره کامل خود را بدون توسل به تفسیرهای عنصری دریافت می کند.

تنها اندیشیدن به روز قیامت فکر نژادگیری را بی دلیل می سازد بنا بر این از ریشه آن را برمی اندازد، چه اساس این فکر مبتنی بر حسب ذات و خودپرستی و مبالغه کردن در تعظیم و تقدیس آن و رساندن آن به پایه ارزشهای بنیادی است. پس چون تصور کنیم - و لو تصور محض - که برای حساب در برابر خدا خواهیم ایستاد تقدیس ذات در جان آدمی گداخته می شود و جای خود را به بیمناک بودن برای ذات و خود از بدی عمل می دهد.

چنین است که قرآن می شد:

« فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ - پس چه شود آن گاه که ایشان را برای روزی که در آن شك نیست گرد کنیم، و به هر کس آنچه کسب کرده است تمام داده شود؟ » و جزای هر کس بر حسب خیر و شری که کرده است تمام و به حد کمال به او برسد.

« وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ - و بر کسی ستم نرود. » و آخرین سخن: پیشتر گفتیم که ایمان به آخرت سنگ شالوده در اندیشه فرد مسلمان است. و اکنون می گویم که نیز سنگ زاویه در اندیشیدن سالم است، چه مثلی است که با فکر نژادی و قومی متناقض است. و در آیاتی که پس از این می آید، خواهیم دید که خدا در آن جا که ما را به ضرورت اصلاح فکر یا اصلاح نفس در هر یک از جنبه های آن یادآوری می کند، در حقیقت ما را به آخرت متوجه

ص: ۵۰۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيمٌ
 كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ
 تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷) لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
 مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) قُلْ إِنْ تُخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوهُ يَغْلِبْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
 وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا
 وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

معنای واژه ها

[۲۶] تنزع]

:تنزع به معنی کندن چیزی است از چیز.

[۲۷] تولج]

:از مصدر ایلاج به معنی داخل کردن است.

ص: ۵۰۴

رهبری درست در نظر قرآن

اشاره

رهمودهایی از آیات:

چنان به نظر می رسد که سوره آل عمران با این آیات وارد موضوع گسترده اساسی خود می شود که عبارت از جمع شدن پیرامون رهبری صحیح و طرد رهبریهای بیگانه و ضروری بودن آن برای ایجاد وحدت است. پس جانها را-پیش از آن-با گفتن این که پادشاهی مخصوص خدا است، و این که توانایی مطلق به دست او است، آماده می سازد.

سپس امت را از پذیرفتن رهبری کافران، جز در هنگام تقیه، نهی می کند، و به فرمانبرداری از رهبری اسلامی فرمان می دهد، و از ارتباط میان رهبری رسالتی صحیح و ایمان به خدا، و بلکه میان آن و دوستی خدا، سخن می گوید.

سپس کسانی را که از پیروی رهبری سرپیچی می کنند، به آن بیم می دهد که کفارند و در معرض غضب خداوند متعال قرار دارند.

شرح آیات:

اشاره

پادشاهی مخصوص کیست؟ مخصوص خدا

[۲۶]

ملک و سلطنت از آن خدا است و آن را به هر کس که بخواهد می بخشد و بر ما است که آن را از خدا بخواهیم ۱/ نه از کافران؛ خدا می گوید:

« قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بگو:

ای خداوند دارنده پادشاهی، به هر که خواهی پادشاهی دهی، و از هر که خواهی

پادشاهی بازگیری؛ هر که را خواهی گرامی داری، و هر که را خواهی خوار کنی؛ نیکی به دست تو است و تو بر هر چیز توانایی.» ولی پرسش این است: خدا به چه کس ملک عطا می کند؟ آیا به هر کسی است که از خواب برخیزد و به راه افتد؟ یا هر کس که بر آوردن آرزوها و خوابهای طلایی خویش را از خدا می خواهد؟ البته نه. خداوند متعال سنتهایی در طبیعت قرار داده و افراد بشر را، جدا از برنامه هایی که به میانجیگری پیامبران برای ایشان فرستاده، از طریق عقلهاشان به آن سنتها واقف کرده است. و شکی در آن نیست که شایسته ترین این سنتها تمسک به رهبریهای رسالتی است که قرآن پس از این درباره آنها سخن می گوید.

فراگیر بودن قدرت الهی

[۲۷]

تنها زندگی اجتماعی به دست خدا نیست، بلکه طبیعت نیز چنین است. و آن کس که طبیعت در دست او است، به راهبری زندگی اجتماعی شایسته تر است، پس خدا است که به او باید رو کنیم و بگوییم:

« تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ - شب را در روز درآوری و روز را در شب درآوری، و زنده را از مرده بیرون آوری و مرده را از زنده، و هر که را خواهی بیحساب روزی دهی.» حتی روزی که از پی هم در آمدن شب و روز بهره آدمی می شود، از خدا است و آن را به کسانی می دهد که از راهنماییها و سنتهای او که در طبیعت نشانده و از طریق عقلها و فرستاده وحی کرده است، پیروی کنند.

میان دو مفهوم قدرت و رهبری

[۲۸]

اکنون که ملک و فرمانروایی به دست خدا است، چرا مسلمان باید آن را برای کافران بخواهد؟!

ص: ۵۰۶

و از این جا:

۱/ «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ - نباید که مؤمنان کافران را به جای مؤمنان دوستان خود گیرند.» چنان می نماید که مهمترین معنای (اولیاء) - که با سیاق هم مناسبت دارد - پیشوایان و رهبران است.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ - و هر کس چنین کند، او را با خدا راهی نیست،» چه خدا وابستگی لفظی مردم را به رسالت او رد می کند، ولی وابستگی عملی را چنین نمی کند.

«إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً - مگر آنکه از ایشان ترس داشته باشید و تقیه کنید.» یعنی از خشم و غضب ایشان بیمناک باشید، که در این صورت تسلیم ظاهری به ولایت ایشان با وابستگی حقیقی به رسالت صحیح خودشان روا است.

تقیه و پرهیز و تقاه مبارزه پنهانی علیه طاغوتیان و گردنکشان و کاری از آن روی دشوار است که نه تنها در آن هر لحظه برای انسان رسالتی احتمال خطر وجود دارد، بلکه در آن احتمال تسلیم شدن به فریبندگیهای سلطه و ثروت و جز آن نیز می رود، و انسان رسالتی در تمام مدتی که به عمل سرّی می پردازد باید با آن هم مبارزه کند.

مثل انسان رسالتی در این جا همچون پزشکی است که به مداوای گروهی از جذامیان اشتغال دارد و اگر مصونیت کافی نداشته باشد، عامل گرفتاری به جذام به او هم سرایت خواهد کرد.

و به همین سبب قرآن به این گونه کسان هشدار می دهد که مراقب ایشان است و باید از او بر حذر باشند.

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ - و خداوند شما را از خود بیم می دهد، و بازگشت به سوی خدا است.»

ص: ۵۰۷

تنها بنا بر ظواهر ولایت نیست که خدا به حساب آن رسیدگی می کند، بلکه نیز بنا بر روح وابستگی نیز هست، یعنی به آنچه در قلب از ارتباط صادقانه می گذرد.

۱/

جهاد، چهره آشکار توحید

[۲۹]

مبارزه بر ضد طاغیان و طاغوتان که صورت حادّ توحید و اخلاص در بندگی خدا است، به یک خودآگاهی دینی زنده نیازمند است. و این وجدان دینی از احساس دایمی به این که خداوند پیوسته مراقب آدمی است و بر همه اعمال او آگاه است، به وجود می آید. به همین سبب خدا چنین به ما یادآوری می کند:

« قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ - بگو: اگر آنچه را در سینه دارید پنهان کنید یا آن را آشکار سازید، خدا آن را می داند. » عمل صالح و فاسد نیست مگر بنا بر جایی که در آن قرار داده می شود و هدفی که صاحب آن از انجام دادن آن در نظر داشته است.

نماز گاهی برای ریا گزارده می شود و گاه برای خدا، این هر دو نماز از لحاظ یکسان و شبیه یکدیگر است، ولی واقع آنها به اندازه از زمین تا آسمان فاصله دارد.

از این جا تعلیمات آسمانی برای پاکیزه کردن نفس و پاک کردن روح از نیت فاسد و داشتن هدف ناپسند است.

خدا از نهنهای نفس بشری آگاه است و مردمان را برای آن هدفها که اعمال خود را برای تحقق آن انجام می دهند در معرض حسابرسی قرار می دهد.

« وَ يُعَلِّمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - و آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند. » بنا بر این علم و قدرت خدا بر انحرافات نفسانی آدمی و انحرافات مادی وابسته به آنها احاطه کامل دارد، و به علم خود حساب خطاها را نگاه می دارد و جزای آنها را می دهد.

« وَ اللَّهُ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و خدا بر هر چیز توانا است. »

ص: ۵۰۸

۱/ توانایی و قدرت جباران بزرگتر از قدرت خدا نیست، پس چرا آدمی از آنان بترسد؟! [۳۰]

و دانایی و توانایی خدا در روز رستاخیز آشکار می شود:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا - روزی که هر کس آنچه نیکی کرده است را در برابر خود می یابد.» در پیش روی خود، اعمال خویش را که تجسم پیدا کرده و به صورت حقایق قابل مشاهده درآمده می بیند، و چه عالی و مایه خوشی و شادمانی است که آدمی عمل نیک خود را ببیند، آن هم در هنگامی که خستگیها از بین رفته و دشواریها به پایان رسیده و پایان نیک عمل بر جای مانده است.

ولی کارهای بد چه می شود؟ «وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمِدًا بَعِيدًا - و همچنین هر عمل بدی را کرده است (می بیند) و چنان دوست دارد که میان او و بدیها فاصله دوری باشد.» آن هم در حالی که لذت ساده انجام کار بد از میان رفته، و عواقب گناه بر جای مانده است.

مجرمان به راههای گوناگون از عواقب کارهای خود می گریزند، ولی آیا به نتیجه می رسند؟ هرگز، و چنین است حال گناهکاران در دنیا که عواقب کارهای خود را ملاقات می کنند. از این جا خدا می گوید:

«وَيَحِذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ - و خداوند شما را از خود بیم می دهد.» حذر کردن و جدان زنده ای است که در داخل نفس می تپد، و به دقت، چشم به راه نتایج اعمال است، و حذر و بیمی که خدا به انسان می دهد، برخاسته از رحمت خدا است که آخرین پناهگاه آدمی بر روی زمین است.

«وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ - و خدا به بندگان مهربان است.»

[سوره آل عمران (٣): آيات ٣١ تا ٤١]

اشاره

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣١) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (٣٢) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (٣٣) ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٣٤) إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٣٥) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (٣٦) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (٣٧) هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (٣ٸ) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (٣٩) قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (٤٠) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَأَذْكُرُ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحُ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (٤١)

[۳۱] تحبون

محبت به معنی اراده و خواستن است که گاه به مراد نسبت داده می شود و گاه به معنی متعلق به مراد که گاهی می گویی «زید را دوست می دارم» و گاهی دیگر می گویی «اکرام زید را دوست می دارد». و محبت بنده نسبت به خدا به معنی خواستن طاعت است، و محبت خدا نسبت به بنده.

[۳۳] اصطفی

برگزید، مأخوذ است از صفوه و صافی به معنی پاک از زنگ کدیری در مشاهده می باشد.

[۳۵] محررا

محتمل یکی از دو امر است، یکی از آن به معنی آزاد شده و مأخوذ از حریت، و دیگری از تحریر کتاب به معنی پاک کردن آن از فساد و اصلاح آن است.

[۳۶] وضعتها

یعنی آن را زادم.

[۳۷] فتقبلها

آن را پذیرفت.

[کفلها]

یعنی متکفل و ضامن هزینه او شد.

[المحراب]

جایگاه امام در مسجد برای نماز گزاردن و اصل معنی آن برترین و بالا-ترین محل نشستن است، و به مسجد نیز محراب گویند، و به قولی از حرب به معنی جنگ گرفته شده چون جایگاه محاربه با شیطان است.

[۳۹] سیدا

مأخوذ از سواد شخص است، و گفته شده که به

معنی مالک سواد اعظم یعنی شهر بزرگ است و اطاعت او واجب است، و این در صورت مقید بودن آن است، و اگر مطلق باشد به معنی خداوند متعال است.

[حضورا]

:یعنی کسی که از مجامعت خودداری می کند، و کسی که سر خود را پنهان می کند نیز حضور خوانده شده است.

[عافر]۴۰

:از مردان، آن کس که فرزند نمی آورد و از زنان، آنکه نمی زاید.

[رمزا]۴۱

:اشاره کردن به دو لب، و گاه در اشاره به ابرو و دست نیز اطلاق می شود و بیشتر استعمال آن به معنای اولی است.

[العشی]

:از بودن آفتاب در نصف النهار به نیمروز است تا غروب آن.

[الإبکار]

:از طلوع سپیده است تا چاشتگاه.

۱/

مردم و تقدیس اشخاص و راهنمایهای قرآن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اشاره

از خلال داستانی واقعی از مردانی که زیستند و عبرتهایی برای ما بر جای گذاشتند، یعنی آل عمران و آل ابراهیم، و از خلال تجربه ای زنده که هنوز در زندگی جریان دارد، قرآن، از حقایقی کلی و بصیرتهایی عام سخن می گوید که راهنمای همگان در همه روزگارها است.

از آشکارترین این حقایق است این که: نژاد و قوم پرستی پلیدترین ثمرهٔ قیمت زمین و قیمت خاک و خود مرکزی و تقدیس ذات و آن را برترین مقیاس دانستن است.

به نظر نویسنده، این نژادگیری طرف کاملاً متناقض با حقایق جهان و سنتهای تاریخ است، و آن اندیشه ای عقب افتاده و باطل است و در خود مشتمل بر خطرناکترین نتایج ضد انسانی و به صورت خاص بر ضد حامل آن است، و ناگزیر نژادگیری باید به صورت تقدیس ذات بشری تجسم پیدا کند، که این بشر گاه «عیسی» است و گاه «عزیر» یا «محمد» یا «علی» (صلوات الله علیهم جمیعاً) و قرار دادن او ۱/ در مصاف خدا، و سپس این تقدیس در میان پیروان «عیسی» (ع) و پسران «عزیر» (ع) و خویشانش و جماعت «محمد» (ص) و طایفه «علی» (ع) انتشار پیدا می کند و به صورت اندیشه ای باطل درمی آید حاکی از این که مجرد وابستگی جسدی یا لفظی برای رهایی انسان از مسئولیت کفایت می کند، آن هم در زمانی که آن مردان نمی توانند بدون انجام دادن عمل صالح با اخلاص تمام برای خدا و عبودیت مطلق در برابر تسلط عظیم او به آن درجات بلند برسند.

عیسی کیست؟ بندهٔ محضی برای خدا، مادرش مریم بود و مادر بزرگ او زنی صالحه، و خود از پیامبران بود که مسئولیتی به او محول شد و شایستهٔ آن بود.

معالجهٔ سیاق قرآن برای مسئلهٔ تقدیس ذاتها، به میانجیگری پیامبران بزرگ خدا، عالیتین وسیله برای فروگرفتن این اندیشه است که اساس تمایز نژادی را تشکیل می دهد. و سبب آن است که خدا پیامبران خود را برگزید و آنان را بزرگ داشت و مقدسترین رسالت را بر عهدهٔ ایشان نهاد، و بزرگترین نعمت را که بندگی خدا است به آنان ارزانی داشت، و با وجود این به درجهٔ قداست ذاتی بالا - نرفته، که ایشان را از مسئولیت در برابر اعمالشان دور می کرد. پس ما را چه رسد که افراد بشری متعارضی همچون فرعون و هامان و دیگران را تقدیس کنیم.

ملتهای اسلامی امروز به مقام پست تقدیس اشخاص تاریخی و معاصر سقوط کرده اند. به گونه ای شاهان و خلفا و دانشمندان سابق را تقدیس می کنند که

آنان را از ارزیابی کارها و اندیشه های ایشان دور نگاه می دارد، به همان گونه که مردان سیاسی و رهبران مسلط به خود را تقدیس می کنند، و این فکری عقب افتاده است که در ملت‌های ابتدایی نیز دیده می شود.

قرآن، کتاب رهنمایی و نوری است که برای رهانیدن انسان از غل و زنجیرهای فکری و اجتماعی نازل شده، و شک نیست که بدترین غل و زنجیر ۱/ تقدیس ذاتها است. در این سوره داستان آل عمران همچون دلیلی برای آن آمده است که خدا بیهوده پیامبران خود را بر نمی گزیند، بلکه از آن روی آنان را برگزیده است که از نسل‌های پاکیزه بوده اند. پس آیات با فرمان دادن به پیروی و اطاعت از کتابها و فرستادگان خدا آغاز می شود، سپس در آن روش برگزیده شدن فرستادگان از سوی خدا مطرح می شود. اینان کسانی هستند که چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند، و قرآن یادآور شده است که آنان از تربیتی صالح و راستی ایمان مادر و پرهیزگاری پدر برخوردار بوده اند، و عوامل برگزیدگی اینها بوده است.

مریم صدیقه و راستگو بود، بدان سبب که مادرش او را نذر خدا کرده بود.

و اما یحیی پیامبری صالح شد، بدان جهت که پدرش در حق وی دعا کرده بود. و مریم تنها به نذر مادرش صدیقه نشد، به همان گونه که یحیی نیز تنها به دعای پدرش به پیغمبری نرسید، بل از آن روی که هر دو با عمل خود شایستگی برگزیده شدن از سوی خدا را پیدا کرده بودند.

چگونه خدا را دوست می داریم؟

[۳۱]

آیا تنها همین کافی است که پروردگار خودمان را به سادگی و عارفانه دوست بداریم؟ هرگز، دوستی راستین آن است که عمل صالح آن را منعکس سازد و گرنه چیزی جز خودفریبی نیست. و خدا هیچ کس را بدون آنکه عمل صالح کرده باشد دوست نمی دارد. ولی ممکن نیست عمل، جز از طریق پیامبر، برای خدا باشد. چه خدا به هر فرد انسان وحی نمی فرستد. پس اگر ما بخواهیم که دین را از طریق عقل خودمان کشف کنیم، انحرافات فراوان به آن راه

ص: ۵۱۴

پیدا می کند، بدان سبب که عقل با هوای نفس درهم می آمیزد، و علم و دانش با شهوات، و به همین آیه بدین صورت آمده است:

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ - بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد، و خداوند آمرزنده و مهربان است. » پیروی از فرستاده خدا مستلزم آمرزش خدا است، از آن روی که پیروی سبب کشیدن از خودپرستی و بالا رفتن به مرتبه تسلیم به خدا است، پس این عمل بزرگ در بعضی از گناهان کوچک از صاحب خود شفاعت خواهد کرد.

۱/

[۳۲]

پیروی از رسول با به کار بستن رسالت الاهی که بر او نازل شده صورت اتمام می پذیرد، و این که او را نیکوترین سرمشق برای عمل بگیرند، و از رفتار او تبعیت کنند، ولی پیروی تنها کافی نیست، بلکه اطاعت از رسول نیز واجب است. و این در اموری است که به قضایای حادث شده روزانه ارتباط پیدا می کند، و تجدید می شود، از جنگ و صلح، و اقتصاد و سیاست، و اجتماع و عمران، و در نتیجه در همه میدانهای تجدید شونده زندگی، و اطاعت کردن از رسول خدا در این قضایا جزئی از اطاعت کردن از خدا است.

« قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ - بگو: از خدا و رسول اطاعت کنید. » و همان گونه که اطاعت از خدا گسترده و فراگیر است، اطاعت از رسول نیز چنین است.

« فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ - پس اگر رویگردان شدند، (بدانید که) خداوند کافران را دوست ندارد. » کسانی که اطاعت رسول را قبول نمی کنند، همچون کافران اند، چه مهمترین فایده ایمان تسلیم شدن به خدا است، و این تنها منحصر به قضایای ثابت زندگی نیست، بلکه در حوادث گوناگونی که فشارهای زندگی در آنها به صورتی حاد تمرکز پیدا می کند، و نمی گذارد که صاحب آن از رهبری رسالتی، جز با سختی

ص: ۵۱۵

ولی برای چه باید از رسول پیروی و اطاعت کنیم؟ آیا بهتر آن نیست که هر یک از ما از عقل خود پیروی کند و در قضایا فرمانبردار آن باشد و از تعلیمات دینی ارشاد بخواهد؟ چرا شخص باید میان خود و خدا انسان دیگری را که فرستاده خدا است قرار دهد، یا از رهبری که رسالت دین را مجسم می سازد پیروی کند؟ پاسخ: آن انسانی که خدا بندگان خود را به پیروی از او فرمان می دهد، همچون انسانهای دیگر نیست، بلکه او برگزیده خدا در زمین است که پس از آزمودن او را برگزیده و برای رسالت خود شایسته اش دانسته است. و پیروی کردن و فرمان بردن از این فرستادگان خدا تضمینی برای بشریت است که از خط رسالت منحرف نشود، و میان افراد آن در مزاحمتهای زندگی و در زیر فشار هواهای نفسانی شدید اختلافی پدید نیاید.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.» ۱/ [۳۴]

و این برگزیدن به علتی نژادی نبود، و دلیل آن این است که خدا آدم را به رسالت انتخاب کرد در صورتی که او پدر همه انسانها بود. سپس از آل ابراهیم و آل عمران پیامبرانی برگزید بی آنکه تمایزی میان آنان برقرار کند. پس نژاد آل عمران برتر و بالاتر از دیگر شاخه های خاندان آل ابراهیم از فرزندان غیر عمران نبود. بلکه اینان، بدون تمایز، بعضی از بعضی دیگر به وجود آمده بودند.

«ذُرِّيَّةَ بَعْضٍ مِّنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - پاره ای از آنان تخته پاره دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است.» از خیانت چشمها و آنچه در سینه ها پنهان است آگاه است، و از میان بندگان خود کسی را که شایسته است برمی گزیند، و فرستادگان خود را از عنصر و نژاد خاص بر نمی گزیند.

[۳۵]

و اکنون به قصه ای از این گزینش گوش فرامی داریم، و داستان از درون یک قلب پاک و نیت صادق و ایمان بازگردنده به خدا آغاز می شود:

« إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - در آن هنگام که زن عمران گفت:

پروردگارا، من آنچه را که در شکم دارم، خالص و آزاد از هر قید نذر تو کرده ام، پس آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی.» او زنی همچون زنان دیگر بود، به جنینی باردار شد، و به تفکر درباره سرنوشت جنین تازه پرداخت. در این اندیشه نبود که او مردی توانگر یا پادشاهی بزرگ شود، یا دانشمندی یا پزشکی یا مهندسی یا چیزی شبیه اینها. و در بند روزهای آینده خود در کنار او نبود که در دشواریهای زندگی یار و غمخوار او باشد که مقاومت وی در برابر سختیها ضعیف می شود. همسر عمران هرگز به این آرزوهای مادی فکر نمی کرد، بلکه در اندیشه رسالت انسان در زندگی بود که عبارت از پرستش خدا و عمل کردن در راه او است. پس نذر کرد که پسرش را برای این هدف آماده سازد و او را از هر رابطه اجتماعی دیگر آزاد کند، تا به آسودگی در راه خدا گام بردارد و سپس از خدا به تضرع درخواست کرد که نذر او را بپذیرد.

[۳۶]

آرزوی زن عمران در همه دوران بارداری همین بود، و چون بار خود بر زمین نهاد و او را دختر یافت / ۱ و آرزوی خود بر باد رفته دید، از خود بیخود شد، چه، گمان می کرد که دختر نمی تواند از همه چیز فارغ شود و به خدمت جهادی در راه خدا پردازد:

« فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ - پس چون آن را بر زمین گذاشت گفت: پروردگارا، آنچه بر زمین نهاده ام دختر است. و خدا داناتر بود به این که چه چیز بر زمین نهاده است.» او دختری چون دختران دیگر نبود. او صدیقه ای بود که در زهدان زن عمران

مؤمنه راستگو به وجود آمده و در وی روح رسالت به سبب ایمان مادرش، و عمل صادقانه او در ایام حمل، رشد کرده بود، همسر عمران گفت:

« وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ - و پسر همچون دختر نیست، و آن را مریم نامیدم، و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده در پناه تو می گذارم.»

آثار تربیت بر نمو طفل

[۳۷]

و برای این ایمان راستین اثری در آینده مریم وجود داشت، بدان سبب که ایمان مادر و تربیت او در رشد کردن فطرت ایمان در نوزاد تأثیر مثبت دارد، و دیدیم که چگونه زن عمران به خدا تضرع کرد تا فرزند او را از شیطان در پناه خود گیرد، و تضرع او بدین معنی بود که برای رسیدن به این هدف خودش نیز می کوشید، چه، دعا در نزد مؤمنان اوج عمل جهادی است، ولی جانشین عمل نیست. بنا بر این دعا و عمل اثر مثبت بزرگی در آینده مریم پیدا کرد:

« فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أُنَبِّئُهَا بُرَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا - پس پروردگارش او را به پذیرش نیکو پذیرفت، و او را به رویاندن نیکو رویانید، و تربیت و سرپرستی او را زکریا بر عهده گرفت.» ایمان همچون راه آهن است که چون قطار بر آن قرار گیرد به استقامت و پیش رفتن آن کمک می کند، و ایمان نیز، اگر از آغاز همراه حرکت نمو در نزد طفل بوده باشد، به استقامت طفل در همه جوانب تربیت آن مدد می رساند، بدان شرط که در وی صفتی به حساب صفت دیگر رشد نکند، پس نباید به حساب مسئولیت بیش از اندازه به او توجه شود، و به حساب احساس کرامت در معرض فشار قرار گردد.

۱/ نیز وجود جو و محیط ایمان در خانواده، سبب تقویت روح التزام و تعهد در طفل می شود: کودکی که می بیند همه افراد خانواده برنامه های معینی را در آن اجرا می کنند و این کار را با اخلاص و اطمینان به انجام می رسانند، او نیز چنان دوست خواهد داشت که برنامه ای از همان گونه را بدون این که نیازمند فشاری باشد انجام

ص: ۵۱۸

این همه به آن مدد رساند که مریم به صورتی نیکو بروید و رشد کند، و از بالاترین نعمتهای الهی برای مریم آن بود که مرد دانشمند و پیامبری بزرگ همچون زکریا که عمر خود را در عبادت خدا و خدمت کردن به بندگان خدا گذرانده بود، متکفل زندگی و تربیت او شود، و چنین بود نقش مربی صالح و شایسته در رشد آمادگیهای طفل که به تربیتی شایسته همراه با دعای مادر مریم و تربیت او در رشد مریم بر جای گذاشت و او را کاملاً متوجه خدای متعال ساخت که ساعات طولانی به تضرع در برابر خدا می ایستاد و پروردگارش به فضل خود دعای او را مستجاب می کرد:

« كَلَّمَآ دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَحَدَّ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَدًآ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ - هر وقت زکریا در محراب بر او وارد شد، روزی و رزقی در نزد وی یافت. گفت: ای مریم، این از کجا به تو می رسد؟ گفت: آن از نزد خدا است. خدا هر کس را بخواهد بیشمار روزی می دهد. » این مریم است، و آنان کسان وی، و آن دیگر طرز تربیت وی و زکریا کفیلش، که این همه از فضل و نعمتهای خدا بر او بود.

خدا چگونه فرستادگان خود را برمیگزیند؟

[۳۸]

موقتا مریم را ترک می کنیم و به قصه دیگری درباره گزینش فرستادگان به توسط خدا می پردازیم.

خدا به سادگی بیان کرد که به چه سبب مریم را فضیلت بخشید، و اکنون می گوید که هر کس از همین راه برود به همان نتیجه خواهد رسید که مریم رسیده بود. زکریا که دید رزق و خوراکی در غیر موسم آن و جز از راههای متعارفی در نزد مریم است، دانست که دعا کردن و از خدا خواستن که بر عمل خالص برای خدا افزوده شود، به انسان در رسیدن به آرزوها و هدفهایش از راههایی غیر طبیعی کمک می کند، ۱/ و لذا برای تحقق یافتن آرزوی قدیمی که داشت به خدا توجه پیدا کرد:

ص: ۵۱۹

« هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ - در آن جا زکریا پروردگار خود را خواند و گفت: پروردگارا، به من از جانب خود فرزندی پاکیزه ببخش، که تو شنونده و پذیرنده دعایی.» طبعاً زکریا، همچون هر پیامبر دیگر، می دانست که خدا دعا را اجابت می کند، ولی مناسبت شایسته ای برای دعا کردن یافت که قرآن با کلمه «هنالک» به آن اشاره کرده است تا برای ما عبرتی باشد، و بدانیم که خدا با هیچ کس خویشاوندی ندارد، بلکه به هر کس که کار نیکو کند پاداش می دهد. پس مریم تنها کسی نبود که درباره او دعای مادرش مستجاب شد، بلکه زکریا نیز از وضع استفاده کرد و از خدای خود چیزی خواست و پروردگارش دعای او را در حق ذریه اش مستجاب کرد.

[۳۹]

« فَذَاتُهَا الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ - و هنگامی که او در محراب نماز می گذاشت، فرشتگان به او ندا کردند.» همان گونه که مریم پیشتر در محراب ایستاده بود و روزی او از آسمان می رسید:

« أَنْ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ - که: خداوند تو را به یحیی مژده می دهد که تصدیق کننده کلمه الله است.» همان کلمه ای که سپس در صورت عیسی بر مریم فرود آمد، و یحیی پیامبری تابع عیسی و تصدیق کننده او بود.

« وَ سَيِّدًا - و خواجه و آقا است،» علی رغم آنکه تابع عیسی است، این تابعیت برخاسته از ایمان او به خدا است، و سبب از میان رفتن سیادت و بزرگواری او نبوده است.

« وَ حُصُورًا - و خوددار است.» یعنی از گناهان و مخصوصاً از زشتیهای جنسی که در آن روزگار شایع بود ۱/ و یحیی سپس بر اثر مقاومت در برابر آن کشته شد مبرا و معصوم است.

« وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ - و پیغمبری از نیکوکاران است.»

ص: ۵۲۰

زکریا در آن هنگام که روزی خدایی را در محراب مریم دید، در اوج متأثر شدن از این حادثه، به یاد یک آرزوی قدیمی خود افتاد و بر آورده شدن آن را به دعا از خدا خواست. ولی اکنون که خود در محراب بود خویشتن را و آرزوهای خود و حتی حادثه دعا کردن را فراموش کرد، بدان سبب که تنها متوجه خدا بود، و به همین جهت از بشارت ملائکه یکه خورد:

« قَالَ رَبِّ انِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ - گفت: پروردگارا، با آنکه من به پیری رسیده ام، و زخم نازا است، چگونه و از کجا مرا پسری خواهد شد؟ گفت: چنین است که خدا هر چه را بخواهد می کند.»

مجتمع بنی اسرائیل در آن هنگام فاسد بود، به درجه ای که حتی درباره پیغمبری زکریا هم شک داشتند. حال اگر زکریا نزد مردم می رفت و به ایشان می گفت که خدا از زن نازایش یحیی را به او عطا کرده است، چگونه ممکن بود سخن او را تصدیق کنند. به همین سبب:

« قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا - گفت: پروردگارا، برای من نشانه ای گذار؛ گفت: آیت و نشانه تو آن است که تا سه روز با مردم جز به اشاره سخن نتوانی گفت.» این کار با روزه ای صامت و با گوشه گیری از مردمانی صورت گرفت که ضمیرشان تباه شده و درباره او به شک افتاده بودند. نوع عبادت با نوع اجتماع تناسب داشت.

« وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ - و پروردگارت را فراوان به یاد آور و شامگاه و بامداد تسبیح او گوی.» پس علاوه بر ارتباط با خدا از طریق یاد کردن و تسبیح گفتن در شب و روز، او می بایستی اعتماد مردم را به پیامبرشان بازگرداند. چه پیامبر به فراوانی مال یا پرسخنی شناخته نمی شود، بلکه توجه به خدا و دعوت مردم به سوی او پیوسته از آشکارترین نشانه های ایشان است.

و بر مردم است که خود بیندیشند و دریابند که زکریا ممکن نیست دروغ بگوید ۱/ و پسری را از سر راه بردارد و مدعی آن شود که پسر خود او است؛ بر مردم است که پیغمبر خود را با عقلاشان شناسند نه با امور خارق العاده بیشتر. و جامعه ای که نمی خواهد فرستاده خدا را بر خودش شناسد، از معجزه و خرق عادت هم عبرت نمی گیرد، چنان که با پیامبران گذشته چنین بوده است شاید از همین رو بود که خدا زکریا را با این گونه چیزها مجهز نکرد، بلکه به او فرمان داد تا شریعت خود را بیشتر مورد عمل قرار دهد، و این بزرگترین دلیل راستگویی او بود.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۵۱]

اشاره

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲) يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) ذَٰلِكَ مِنْ أَلْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴) إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمَقْرَّبِينَ (۴۵) وَ يُكَلِّمُ الذَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۴۶) قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسَّ مِنِّي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۷) وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ (۴۸) وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِي الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّنُ لَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹) وَ مَصِدْقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۵۰) إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

۱/

ص: ۵۲۲

۴۴ [أنباء]

به معنی خبرها است.

۴۵ [المسیح]

یعنی پاک و طاهر شده از پلیدیها.

[وجیها]

یعنی بخشنده نسبت به هر کس که از او بخواهد که به سبب کرم وجه خود او را رد نمی کند.

۴۶ [کهلا]

در سنی میان جوانی و پیری، و به قولی رسیدن به چهل و سه سالگی است.

ص: ۵۲۳

رسالت عیسی از تمایز ولادت تا خصائص رسالت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

جریان رسالت را با «مریم» دنبال می کردیم، و به مناسبت با «زکریا» در آنجا که خدا فرزند وی را به رسالت برگزید، بیهوده و تصادف محض نبود، و چون زکریا نسبت به خدا اخلاص کامل داشت، دعای راستین او مورد قبول خدا قرار گرفت. اکنون به مریم بازمی گردیم تا ببینیم که وی نیز به نوبه خود از خدا خواهش کرد و این خواهش وی نیز مورد قبول قرار گرفت و پسر پاکیزه ای نصیب او شد.

این پسر «عیسی» بود که خدا به محض ولادت او را به رسالت خود برگزید تا به مریم صدیقه و به مادر مریم صالحه اکرام کرده باشد. خدا جز عیسی و یحیی هیچ پیغمبری را از زمان ولادت به پیامبری انتخاب نکرد، تا مردم به خدایی پیامبران معتقد نشوند، و اگر پیامبران خدا می بودند می بایستی از زمان ولادت چنین بوده باشند، و هنگامی که آزموده و از بوتۀ امتحان چنان که باید بیرون می آمدند، به پیامبری برگزیده می شدند.

اما یحیی و عیسی (ع) به عبث به پیامبری برگزیده نشدند، بلکه این پاداش و کرامتی نسبت به دو مادر صالحه آنان بود، ۱/ و خدا هیچ کس را به سبب گناه شخص دیگر مجازات نمی کند، ولی به کسی ممکن است به سبب شایستگی شخصی دیگر احسان کند.

قرآن کریم در این جا از بعضی از معجزات «عیسی» سخن می گوید، و به این اشاره می کند که آن معجزات به اذن و فرمان خدا صورت می گرفت، تا دلیل دومی را که نصرانیان برای خدایی عیسی (ع) می آورند باطل کند. اما دلیل اول را که ولادت بدون پدر او است، در هنگام مقایسه او با آدم رو می کند که از خاک

آفریده شد و برای انتخاب به خدایی شایسته تر بود، و آیات خلاصه ای از دعوت عیسی (ع) را که خالص برای خدا بود نقل می کند، و سرانجام سخن را در آنجا پایان می دهد که خدا پروردگار من و شما است و همه باید به او تسلیم شویم و در نتیجه:

عیسی جز بنده فرمانبرداری از خدا نبود. و در همه آیات اندیشه نژادپرستی از زاویه دید دینی چنان که سخن از آن خواهد آمد، مورد بحث قرار می گیرد.

شرح آیات:

اشاره

[۴۲]

مریم تنها به دعای مادرش صدیقه و تربیت کفیلش زکریا والده عیسی نشد، بلکه نیز به سبب آنکه به کار واجب خود در پرستش خدا پرداخت چنین شد:

«وَ إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَيَّ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ - و در آن هنگام که فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاکیزه ات ساخت و بر زنان جهان برتریت داد.» [۴۳]

ولی معنی برگزیدن آن نیست که درباره عمل از تو چیزی نخواهد پرسید، و نیز آن نیست که تو مکلف به انجام دادن واجبی نیستی، بلکه بر عکس همه مسئولیت و اعمال تو افزایش پیدا می کند:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ - ای مریم:

در عبادت پروردگارت خالصانه بکوش و با رکوع کنندگان رکوع و سجود کن.» پس خضوع در برابر خدا و تسلیم به فرمان او شدن و از خود تهی شدن (قنوت) ۱/ و سپس عملاً این خضوع را نشان دادن (سجود)، سپس به کار بردن آن در اجتماع (رکوع کردن با رکوع کنندگان) واجب مضاعف بر مریم بود که در پی برگزیده شدن او به رسالت آمد.

بنا بر این تکالیف از مریم با رسیدن او به درجه صدیقان ساقط نشد، بلکه افزایش یافت تا اندیشه نژادی از خاطره ها برود.

[۴۴]

نتیجه پاکی مریم و تسلیم مطلق وی به خدا این شد که برای کفالت کردن او با یکدیگر نزاع می کردند و لذا به قرعه کشی راضی شدند. به کنار

دریا آمد و قلمهای خود را در آب می انداختند و هر قلم که به روی آب می آمد صاحب آن از شرف کفالت مریم محروم می شد، و چنان که دیدیم از فال به نام زکریا زده شد.

« ذَلِكَ مِنْ أَلْبَاءِ الْعَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ - این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم؛ و تو در آن هنگام که خامه های خود را می انداختند تا معلوم شود کدام یک باید از مریم سرپرستی کند، نزد ایشان نبودی، و در آن هنگام که با یکدیگر کشمکش می کردند نزد ایشان نبودی.» [۴۵]

این است مریم و قصه او.. قصه زنی صالح که به خدای خود تضرع کرد، و مریم صدیقه را به دنیا آورده که به پاکیزگی ولادت خود اکتفاء نکرد بلکه جان خود را در ذات خدا به رنج و تلاش واداشت و راستگو و صدیقه لقب گرفت.

اما قصه عیسی از بخشش و کرامت خدا آغاز شد که او را به مریم کرامت کرد تا پاداش وی در برابر در بسته نگاه داشتن فرج وی بود و او را بدون پدر به مادرش ارزانی داشت.

« إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ - در آن هنگام که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از خود مژده می دهد که نامش مسیح عیسی پسر مریم است.»

نامهای عیسی و خصائص او

او کلمه ای از خدا بود، برای این که نفس خود را خالص کرد و خدا او را برای دعوت کردن به سوی خودش خالص گردانید و او را برای خود برگزید. ۱/ و او کلمه ای از خدا است، بدان سبب که خدا همه چیز را از طریق سنتهای جهانی می آفریند، اما «عیسی» را با گفتن کلمه ای از خود آفرید، به همان گونه که پیش از آن آدم را آفرید و گفت «کن باش، فیکون پس هست شد و به وجود آمد».

اراده خدا و مشیت او به صورت یک فرمان الاهی تجسم پیدا می کند که از آن به کلمه تعبیر کرده است، از آن رو که هر امری که از ما صادر می شود که قرآن به مستوای فهم ما با ما سخن می گوید، از آن به کلمه تعبیر می شود، ولی خدا چرا او را (مسیح) نامیده است؟ برای آنکه:

برای خود منزلی اختیار نکرد و از جایی به جای دیگر نقل مکان می کرد و مردم را به خدا می خواند.

عیسی پسر خدا نبود، بلکه پسر مریم بود، و لذا قرآن او را به مریم نسبت می دهد، در صورتی که پیامبران دیگر را به پدر یا مادر یا عشیره نسبت نمی دهد، و مثلاً در قرآن تعبیر (محمد بن عبد الله) مشاهده نمی شود.

« وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ - در دنیا و آخرت ارجمند و از نزدیکان است، » و کیست که در وجاهت و شهرت و منزلت از «عیسی» بالاتر باشد که امروز میلیونها نفر از مردم او را تقدیر می کنند؟! اما در نزد خدا او پیامبری وجیه و از انبیای اولو العزم است که خدا آنان را بر جهانیان برتری بخشیده و از نزدیکان و مقربان به خود قرار داده است.

[۴۶]

« وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ - با مردم در گاهواره و هنگام پیری سخن می گوید و از نیکوکاران است. » پس او تنها مردم را به خدا نمی خواند بلکه خود را نیز به خدا می خواند، و مخلصانه خدا را می پرستد.

[۴۷]

« قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - گفت:

پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود و حال آنکه دست آدمی به من نرسیده! گفت: خدا بدین گونه هر چه را بخواهد می آفریند؛ چون چیزی را مقدر کند، به آن می گوید باش، پس می باشد. «مریم» صدیقه ترسید و گرفتار تعجب و دهشت شد که چگونه خدا به او

ص: ۵۲۷

فرزندى خواهد داد؟! ۱/ اين قضيه اى عيسى و پيوسته به اراده خدا بود، و طبعى و مربوط به صعود مريم به درجه خدائى يا صعود عيسى به اين درجه نبود، و گرنه اين كار نسبت به خود «مريم» عجب نمى نمود.

آفرينش عيسى به قدرت خدا بود همچون آفرينش هر چيز ديگر در جهان به قدرت او كه پيش از خواست خدا وجود نداشته و به اراده او هستى پيدا کرده است. پس آيا روا است بگوئيم كه خدا اشياء را، به مجرد اين كه نبود و سپس وجود پيدا كرد، زاييد؟! به همين گونه عيسى را پسر خدا تصور كردن به سبب آنكه به صورتى غير طبعى زاده شد نادرست است.

[۴۸]

عيسى خدا نبود، بلكه بشرى بود كه خدا نامها را به او آموخت، و اگر طبيعت الاهى مى داشت، ديگر نيازى به آن نبود كه خدا به او تعليم كند، چرا كه هر كس به خدائى متصف شود، بر حسب ذات خود همه چيزها را مى داند، ولى خدا فقط به اندازه اى كه مى خواست از علم خود به عيسى آموخت.

« وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ - و به او كتاب و حكمت و تورات و انجيل مى آموزد. » شايد كتاب عبارت از دستور ثابت پيوسته به رؤياهاى كلى در زندگى باشد. اما حكمت عبارت از قانونگذارىهاى عملى مخصوص باشد كه صبغه و رنگ تكاملى دارد؛ و كتاب در تورات تجسم پيدا مى كرد و حكمت در انجيل موجود است.

[۴۹]

پس از آنكه خدا كتاب و حكمت به عيسى آموخت، او را به پيغمبرى برگزيد و صفت رسالت را به او بخشيد نه اين كه عيسى ذاتا مالك آن بوده باشد، بدان گونه كه، مثلاً، هر يك از ما مالك چشم خود هستيم.

« وَ رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ - و اين پيام را به بنى اسراييل مى رساند كه: من با آيتى از پروردگارتان به نزد شما آمده ام، » و آيت و نشانه از من نيست بلكه از خدا است و من واسطه انتقال آنم و بس، بنا بر اين معجزات عيسى دليل آن نبود كه وى پسر خدا است، به همان گونه

ص: ۵۲۸

که چشم، مثلاً، آیت بزرگی از آیات خدا است ولی ۱/ در تن من یا تو ظاهر شده است، پس آیا این دلیل بر آن است که چشم خدا است؟ «سبحان الله».

□
به همین سبب مشاهده می کنیم که کلمه «اذن الله» در قسمت دوم آیه تکرار می شود تا دلیل بر آن باشد که همه این معجزات از خدا است.

«أَنْتِ أَخْلَقْتِ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ - من از گل می آفرینم،» تمثالی را و او را درمی آورم.

□
« كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا - به صورت پرنده و سپس در آن می دمم و پرنده ای می شود،» « بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُوْبْرِي الْأَكْمَهَ وَ الْمَابْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْبِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ - به اجازه و فرمان خدا؛ و به اذن خدا کور و مبتلای به برص را شفا می بخشم، و به شما خبر دهم از آنچه خورده اید و آنچه در خانه های خودتان ذخیره کرده اید.» پس اگر یکی از شما دو قرص نان گندم و جو داشته و یکی از آنها را خورده باشد، به او خواهم گفت که کدام یک را خورده و کدام یک نگاه داشته است. این همه معجزات از بشر بر نمی آید؛ آیا بشر می تواند از گل پرنده ای بسازد که مشتمل بر میلیاردها یاخته زنده است و هر یاخته یک معجزه خدایی است؟ اگر تمام افراد بشر با یکدیگر همکاری داشته باشند از عهده این کار برنخواهند آمد. یا این که آیا همه پزشکان عالم می توانند رؤیای بشری زنده کرده مردگان را تحقق بخشند؟ ولی عیسی به اذن و اجازه و فرمان خدا توانست چنین کند.

□
« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - هر آینه در این آیت و نشانه ای برای شما است، اگر مؤمن بوده باشید.» اما اگر لجاج و عناد را پیشه کنید میلیونها آیت هم برای منکران سودی ندارد.

رسالت‌های آسمانی یکی است، و ساده‌ترین دلیل بر راستی آنها همین یگانگی و وحدت آنها است، ۱/ چه برای بشر محال است که افکار خود را، با وجود اختلاف زمانها و اوضاع و احوال و فشارها و فرهنگها و... و... به این درجه یگانگی بخشد.

دو نویسنده را نمی‌یابی که در اصول فکری، یا در تفصیل آنها، با یکدیگر متحد باشند، حتی اگر دو برادر دو قلو و متدین به دین واحد باشند و در یک سرزمین زندگی کنند و برای هدفی مشترک کار کنند؛ پس چگونه ممکن است که دو نفر در دو زمان متفاوت زندگی کنند و در همه چیز جز در طرز تفکر با یکدیگر اختلاف نداشته باشند؟! آیا اگر مصدر فکر یگانه نباشد چنین چیزی امکان پذیر است؟ طبعاً عیسی مقلد موسی (ع) نبود، بلکه او نیز شریعتی آورده بود و شریعت خود را به فرمان خدا بر حسب اوضاع و احوال مختلف به کار می‌بست، ولی با همه اینها اصول فکر و روش مواجهه او با قضایا و هدفهای تشریحی وی با نظایر آنها در شریعت موسی یکی بود، بدان جهت که هر دو فرستاده یک خدا بودند.

« وَ مَصِيءًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ - و به توراتی که پیش از من است اعتراف دارم، و پاره ای از آنچه را که بر شما حرام شده حلال می‌کنم، و نشانه ای از پروردگارتان را با خود آورده ام،» تا گواهی بر راستی پیغمبری و تضمینی برای سلامتی تکامل و بودن از جانب خدا باشد.

□
« فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا رَسُولَهُ - پس از خدا بترسید و از من فرمان برید. » [۵۱]

مهمترین و آشکارترین دلیل بر راستگویی پیغمبرشان در دعوت خود، این است که مردمان را به خود نمی‌خوانند، بلکه به خدایی می‌خوانند که خود را ملزم

به اجرای اوامر او می دانند و عبادت را خالص به او اختصاص می دهند، و سپس مردمان را به مانند همین فرمان می دهند و عیسی نیز چنین کرد؛ و این دلیل است به آنکه او بشر و فرستاده است، و خدایی نیست که مردمان را به خود دعوت می کند، به همان گونه که سلطانی نیست که مثل این می کند، به این اعتبار که ممکن نیست سلاطین مردمان را به شخص دیگری جز خود دعوت کنند.

« إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ - خدا پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستید؛ این راه راست است. » ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۵۹]

اشاره

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ إِشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ (۵۲) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعِيكَ إِلَىٰ وَ مُطَهِّرِكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷) ذَلِكُمْ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸) إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)

ص: ۵۳۱

انسان بودن پیامبر و مراحل پیروزی رسالتها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

عیسی بشری رسول بود که این خلاصه ای از آیات دو درس گذشته است و از این درس نیز، ولی قرآن در این جا این اندیشه را از چند نظر مورد بحث قرار می دهد.

اولاً: از نظر ایستار حواریان که نخستین گروه از مؤمنان به عیسی بودند، و آنان مثل تحریفیان او را به خدایی نگرفتند، و اگر عیسی خدا می بود، حق آن بود که اینان قبل از دیگران این واقعیت را کشف کنند، بدان سبب که معاصر با عیسی بودند و با او زندگی می کردند.

ثانیاً: از نظر پایان کار معجزه آسای «عیسی» که به آسمان بالا رفت، که این دلالت بر پسر خدا بودن او ندارد، بلکه معجزه ای همچون معجزات دیگر او است.

قرآن این درس را با دلیلی دیگر پایان می دهد که ساده است و می گوید مثل او همچون مثل آدم است که بدون پدر به دنیا آمد.

در آغاز درس، قرآن مراحل اجتماعی پیروزی رسالت «عیسی» را بیان می کند ۱/ که همان مراحل است که هر رسالت از آنها می گذرد، و با تلاشهای خود بشر پیوستگی دارد و هیچ دلیلی بر آن نیست که خدا عنصر یا نژادی را دوست می دارد و آن را بر دیگران برتر می گرداند؛ حواریان از آن جهت پیشرفت پیدا نکردند

ص: ۵۳۲

که عیسی را دوست می داشتند، بلکه این پیشرفت نتیجه تلاشهای ایشان در مراحل ذیل بود:

الف: مرحله کناره گیری از اکثریت گمراه.

« قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ - «عیسی» گفت: یاران من در راه خدا کیانند؟ خواریان گفتند: ما یاران خداییم.» ب: مرحله جنگ و طرح ریزی هر طرف برای پیروزی بر طرف دیگر و پیشرفت آنکه صاحب نقشه و طرح برتر بود (و مَكْرُوا وَمَكَّرَ اللَّهُ).

ج: مرحله پیروزی بر دشمن.

شرح آیات:

اشاره

[۵۲]

عیسی (ع) دانست که با او مکر می ورزند، و با وجود تظاهر به ایمان ایمان خالص به خدا ندارند و منافق اند، و به همین جهت منتظر آن نشد که کار او را بسازند، بلکه مبادرت به کناره گیری از ایشان کرد و این خود مقدمه ای برای کارزار کردن و پیروز شدن بر ایشان بود؛ و این مرحله همیشه در رسالتها وجود داشته است که عناصر اولیه در آن پدید می آیند، و از اجتماع فاسد جدا می شوند، و مجتمعی آرمانی برای خود فراهم می آورند و بر شماره آنان افزوده می شود که سرانجام می جنگند و پیروز می شوند. عیسی (ع) نیز چنین کرد.

میزان عاملان

« فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ - پس چون عیسی از آنان احساس کافری کرد، گفت: یاران من در راه خدا کیانند؟ خواریان گفتند: ما یاران خداییم.» از مردم خواست تا ایستار خود را معین کنند، پس گروهی از آنان «رسالت» را برگزیدند / که قرآن آنان را به نام خواریون خوانده است که به پیروی از عیسی و خالص کردن پرستش برای خدا و آمادگی برای فداکاری و جانبازی معتقد

ص: ۵۳۳

شدند:

« آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ - به خدا ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانییم. » آنان صادقانه به خدا ایمان آوردند و خود را به خدا تسلیم کردند.

[۵۳]

ایمان آن گروه به خدا ژرف و خالص از مصالح و هواهای نفسانی و شک و تردید و هدف یگانه آنان خرسندی خدای متعال بود؛ و هر دعوتی که مالک عناصر مخلص و آرمانی در ایمان باشد، و بدون پیچیدگی و فلسفه و تردد وجود خود را به خدا پیشکش کند، پیروز خواهد شد.

بدین گونه ملاحظه می کنیم که این گروه از ایمان خود با این دعای گرم راستین حکایت می کند:

« رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ - پروردگارا! ما به آنچه فروفرستادی ایمان آوردیم و از پیغمبر پیروی کردیم، پس ما را با گواهان و حاضران بنویس. » [۵۴]

در برابر این گروه، اکثریت گمراه قرار داشت که در اندیشه طریقه نقشه ای بود تا این گروه را از راههای گوناگون بکوبد، و همه آن نقشه ها بی نتیجه ماند، چرا که این گروه کوچک از ایمان راستین برخوردار بود، و با نقشه پاکیزه الهام گرفته از خدای متعال کار می کرد و متکی بر ایمان افراد خود بود.

« وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ - و مکر کردند، و خدا مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است. » اصحاب رسالت گذشته از خصوصیت‌هایی برخوردار بودند که در جامعه ایشان وجود نداشت: آنان مؤمن و فداکار و با نشاط و یگانه بودند، بر پیشدستی کردن و بر انداختن طرف مخالف توانایی داشتند، و جامعه های سست آنان چنین نبود.

ص: ۵۳۴

[۵۵]

و زندگی عیسی (علیه السلام) به آن پایان یافت که خدا او را به سوی خود بالا برد، ولی او چشم به راه ۱/ روزی بود که رسالت او و اصحابش پیروز شود و خداوند متعال از رسیدن به این نتیجه او را مطمئن ساخت.

« إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ - هنگامی که خدا گفت:

ای عیسی! من تو را خواهم میراند، و به سوی خود برخواهم کشید، و تو را از کسانی که کافر شده اند پاک نگاه خواهم داشت، و کسانی را که از تو پیروی کرده اند تا روز قیامت بالاتر از کسانی که کافر شده اند قرار خواهم داد، و سپس بازگشت شما به سوی من است، و من درباره آنچه با یکدیگر اختلاف می کردید، میان شما داوری خواهم کرد. « (توفی) در این آیه دلالت بر آن دارد که خدا عیسی را با جسم و روحش به سوی خود بالا برد، بدان جهت که کلمه به معنی تمام گرفتن است.

و کلمه (و رافعک) شرحی بر معنی کلمه وفات است..

اما کلمه (و مطهرک) اشاره است به تهمت ابلهانه ای که جهودان می خواستند به او بچسبانند و خدا با بازپس گرفتن (توفاه) او از ایشان و از جامعه فاسدشان از این تهمت عیسی را پاک کرد.

قرآن روشن کرده که پیروان و دشمنان تو را دو بار جزا دهد چه، در دنیا پیروان تو را برتر از دشمنان قرار می دهد و در رستاخیز میان آنها به عدالت حکم خواهد راند.

[۵۶]

« فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ - اما کسانی را که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت سخت عذابشان خواهیم داد، و یاورى ندارند. «

ص: ۵۳۵

وابستگی دروغین ایشان به موسی (ع)، یا نسب شریفی که آنان را به انبیاء پیوند می دهد، سودی بر ایشان ندارد، بلکه گرفتار عذاب سختی خواهند شد که، دنیا به صورت خواری و درویشی و آوارگی ظاهر می شود، و در آخرت به صورت جهنم که بد جایگاهی است.

[۵۷]

« وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ - و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، مزدشان تمام داده می شود، و خداوند ستمکاران را دوست ندارد،» و چون ستمکاران را دوست نمی دارد، پس شایسته تر آن است که خود او به هیچ یک از بندگانش ستم نکند ۱/ و از حقوق ایشان چیزی نگاهد، و البته که چنین است و حق همگان را تمام و کمال می دهد، و بهشت خود را بدون عمل صالح و تلاش و مخالفت با هوای نفس به کسی ارزانی نمی دارد، که پاداش در آن جا به اندازه عمل است.

پس ای خردمندان عبرت بگیرید

[۵۸]

این بود قصه های عیسی و معاصران وی. آیا اینها قصه محض است؟ هرگز! اینها، در درجه اول، دلالت بر حقایق دارد که برجسته ترین آنها این است که انبیای خدا بشر بوده اند، و خدا چون آنان را شایسته برای برگزیده شدن به عنوان فرستادگان و ابلاغ رسالت خود و توانای بر عمل صالح می دانسته، به رسالت برگزیده است، نه این که چون از عنصر و نژاد برتری بوده اند به این مقام رسیده اند. و این حقیقتی یگانه است که آن را از قصه های عیسی به دست می آوریم، و جز این حقایق دیگر هست که از اینها بهره ما می شود.

علاوه بر این عبرتها و پندهایی از این قصه ها می گیریم، و آشکارترین آنها بصیرت در بینش علمی در زندگی و دست یافتن به دانشی سودمند است.

لازمه عمل صالح و سخت کوشی، مبارزه کردن با عناد و لجاجت نفسهای خودمان است تا مصیری همچون یهودیان معاصر عیسی نداشته باشیم و بلکه به درجه

ص: ۵۳۶

حواریان عیسی و صدیقان ارتقا پیدا کنیم.

به همین سبب قرآن فلسفه قصه های پیشین را چنین خلاصه می کند:

« ذَلِكُمْ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ - و این است آنچه از آیات و ذکر محکم که بر تو فرود می خوانیم. » [۵۹]

و قرآن سپس حقیقت آشکار را در قصه های عیسی چنین بیان می کند:

« إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل آدم است: او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: باش، پس بشد و بود. » پس عیسی پسر خدا نیست، همان گونه که آدم پسر خدا نبود، بلکه آن قدرتی که به خاک گفت باش، پس انسانی تمام عیار و آدم پدر بشر شد، همان قدرت ۱/ عیسی را بدون پدر آفرید، و جهودان، در آن هنگام که مریم را تکذیب کردند، و او را به گناهکاری متهم ساختند، دروغ می گفتند، چرا که مریم راستگو و صدیقه بود و همگان او را به همین صفت می شناختند، و از آن روی که خدا توانا است بر این که عیسی را بی پدر بیافریند، به همان گونه که آدم را از خاک آفرید.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۶۰ تا ۶۸]

اشاره

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ آبَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنْ اللَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵) هَآؤُلَآءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۶۶) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

ص: ۵۳۷

معنای واژه ها

۶۱ [نبتهل]

در آن دو قول است: ۱- به معنی یکدیگر را لعنت کردن است، و «بهلله الله» یعنی خدا او را لعنت کرد. ۲- به معنی دعا کردن برای هلاک شدن کسی است. پس بهل همچون لعن یعنی دور شدن از رحمت خداست.

۶۴ [کلمه]

به معنی سخنی است که در آن شرح قصه ای باشد، و از همین روی اعراب به قصیده کلمه می گویند.

[سواء]

به معنی همسنگ و برابر و به قولی به معنی مستوی یعنی صاف و هموار است.

ص: ۵۳۸

حجاج به معنی چیزی است که مشتمل بر حجت و برهان یا شبهه ای در شکل و صورت برهان باشد، و حجت، همان بیان است.

۱/

حق، وسیله اندازه گیری درستی و اساس یگانگی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

داستانهای عیسی و یحیی تمهید مقدمه خوبی برای کوبیدن نژادگیری بود، و آن انحراف بزرگی است که یهود و نصاری در آن افتادند و از محور اساسی امت رسالتی که همان «حق» است دور شدند.

در این درس، قرآن محور بودن «حق» را آشکار می سازد، و بعضی از حجت‌های قاطع را بر آن طرح می کند، یا به تعبیری نیکوتر، به ما می گوید که چگونه باید حق را اکتشاف کنیم و با چه وسیله پس به یاد ما می آورد که:

اولاً: اسلوب مباحله و یکدیگر را لعن کردن چیست.

ثانیاً: برنامه ای برای توافق رسالتی طرح می کند که از ریشه بر توحید خدا و مخالفت با حزبیگری و نژادگیری است. سپس به قصه ابراهیم می پردازد که جهود و نصاری آن را مقیاس حق قرار داده اند، و می گوید که آن مقیاسی باطل است:

۱- بدان سبب که ابراهیم یهودی یا نصرانی نبود.

۱/ ۲- از آن رو که وی به عنوان یک شخص صلاحیت مقیاس حق بودن ندارد، بلکه ابراهیم از آن جهت پیغمبر بود که از حق پیروی می کرد.

۳- وابستگی به ابراهیم به نسب یا کلام نیست، بلکه به پیروی راستین

است. و سپس به پیروی از سیاق در دروس آینده ایستارهای اهل کتاب را در برابر رسالت جدید دنبال می کند، که یکی از آنها پرداختن به روشهای گمراه کننده پست همچون پوشیده نگاه داشتن حق یا تصدیق کردن باطل یا ایمان و سپس بی ایمانی برای انداختن شک در جانها است. سپس درباره آثار عملی اندیشه نژادی که به صورت خیانت در امانت ظاهر می شود بحث می کند.

و سرانجام نقش علمای منحرف دین و دنیا را در گمراه کردن توده های مردم بر اثر تحمیل کردن فرهنگهای بیمار و زهر آلود به ایشان آشکار می سازد، و این که چگونه این نقش با نقش دانشمند واقعی دین یا مؤمن راستین متناقض است.

شرح آیات:

اشاره

[۶۰]

حق مقیاس ارزیابی سالم است، نه مردمان و نه نژاد، و حق از خدا است. پس او است که بندگان را به سوی خود راهنمایی می کند، و او است که به هدایت شدن پاداش می دهد، و او است که، چه بخواهیم چه نخواهیم، روان شدن حق را تضمین می کند. و چون از خدا است، کسی نمی تواند آن را به خود اختصاص دهد، یا به نام آن بر مردم فرمان راند، و آنان را بندگان خود سازد، بدان جهت که خدا پروردگار همه است، و به طایفه ای جز طایفه های دیگر اختصاص ندارد؛ و چون حق از خدا است پس شکی در آن نیست، چرا که مصدر شک هوای نفس و مصلحت و نادانی است و خداوند متعال برتر از اینها است.

دلایل راستی رسالت

ما گاه در دعوتی که مصدر آن یک مرد یا نژاد یا قوم یا مردم یک سرزمین است شک می کنیم، بدان سبب که می دانیم مرد ممکن است نادان یا ساده یا پلید باشد یا در زیر فشار مصالح خویش یا مصالح نژاد یا اقلیم یا قوم خود قرار گرفته باشد. ولی بر خدا شکی از این گونه یا از هر گونه دیگر نمی رود، سبحانه و تعالی...

ص: ۵۴۰

۱/ «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ - حق از پروردگار تو است، پس از شک کنندگان مباش.» [۶۱]

یقین داشتن رسول به رسالتش گواهی بر راستگویی او است، زیرا که چنین ایمانی هرگز با دروغگویی رسول یا فریب دادن وی به مردم جمع نمی شود؛ ولی مردم چگونه می توانستند راستگویی رسول را در ایمان داشتن به رسالت خود و یقین کامل به مضمون آن داشتن کشف کنند؟ آیا تنها از سخنان او باید استنتاج کنند؟ هرگز، بلکه از راه ممارست عملی وی به آن، و تلاش کردن و فداکاریها و بخشندگی او در این راه، و نیز از طریق ابتهال در آن هنگام که دو طایفه در حال معارضه در برابر خدا می ایستند و بر آنکه از آن دو دروغگو است لعنت می کنند، که طبیعی است در چنین حالتی پرده از روی چهره های دروغگو به کنار می رود و حقیقت از افق راستگویان به درخشیدن آغاز می کند.

مباهله وسیله ای برای کشف حق است

ابتهال نوعی از یکدیگر را به محاکمه شدن در برابر غیب خواندن است که هر طرف به تقوای ضمیر خویش بازمی گردد و از آن داوری می خواهد.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ - پس اگر پس از دانشی که به تو رسید، کسی با تو درباره آن (یعنی حق) محاجه کند.» پس به مجادله جدی کلامی که به درازا می کشد می پردازد، بلکه چنان کند که از واقعیت داوری بخواند، بدان جهت که علم عبارت از لفظ یا کلمات نوشتنی نیست، بلکه اکتشاف واقعیت ملموس در خارج است.

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ - پس بگو: بیایید تا فرزندان ما و فرزندان شما، و زنان ما و زنان شما، و خود ما و خود شما را بخوانیم، و سپس از خدا بخوایم.»

و با تضرع از خدا خواستار کشف حقیقت شویم.

« فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ » - که لعنت خود را بر دروغگویان قرار دهد. در این جا دروغگو نمی تواند لعنت را بر خود فروریزد و رسوا می شود؛ و ۱/ پیامبر اسلام (ص) یک بار اهل خانه خود را جمع کرد و برای رو به رو شدن ترسایان نجران و انجام دادن ابتهال رفت، ولی آنان از حضور خودداری کردند و رسوا شدند.

[۶۲]

حق از آن خدا است، و به احتجاج پرداختن درباره آن از طریق ابتهال به خدا صورت می گیرد، ولی کلام خدا در کجا یافت می شود؟ در «قرآن»... در آن جا که از طریق قصه های واقعی درباره حق با ما سخن می گوید، پس حق در راه روشن قرآن الفاظ یا قواعد مجرد نیست، بلکه بصیرتهایی است از لابه لای قصه های واقعی برای ما حاصل می شود.

این قصه ها به اعتراف کردن به حقیقت توحیدی می انجامد که بینشی کامل و تفسیر درست از همه ظواهر و نمودهای زندگی در اختیار ما قرار می دهد.

ولی توحید و یکتاپرستی کناره گیری از زندگی اجتماعی نیست، بلکه توحیدی که قصه های تاریخی قرآن بازتابی از آن است، ما را به پروردگاری راهنما می شود که بر زندگی مستولی است و تدبیر آن را به دست دارد، و عزیز توانا و حکیم است. به سبب عزتش، توانایی وی در زندگی آشکار می شود، و چون حکیم است علم خویش را به خدمت می گیرد. نگاه کنید به قرآن و ببینید که چه می گوید:

« إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصِيُّ مِنَ الْحَقِّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » - این است داستانهای راست، و خدایی جز خدای یگانه نیست، و خدا توانا و حکیم است. [۶۳]

و هر که از حق پیروی نکند، از باطل پیروی خواهد کرد، و به نتیجه ای جز فساد و تباهی نخواهد رسید. و خدا از او دور نیست، بلکه از حال او آگاه است و از او مراقبت می کند و ناگهان او را می گیرد.

ص: ۵۴۲

« فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ - پس اگر رو گردانند، خداوند بر مفسدان آگاه است. » [۶۴]

ابتهاال روشی بود با این هدف که کافران از اهل کتاب را به رسالت قانع کند؛ و روش دیگر طرح ریختن راهی است برای ایجاد توافق مندرج در این آیه که مردمان را به برابری در زمینه توحید دعوت می کند، که در آن چیزی در طرز تفکر و رفتار شریک خدا نمی شود، و همه ارزشهای اجتماعی جز عنصر حق سقوط می کند و دیگر نژاد و قوم و مرد و... و... وجود ندارد.

۱/ همه اینها می بایستی فروریزد، از آن رو که شرک به خدا است، و سپس استعباد و دیگران را بنده خود دانستن نیز باید ساقط شود، و هیچ کس جز خدا ارباب دیگری نباشد. دیگر رهبری و استعباد و ستم و فشار و خفقان وجود نخواهد داشت.

دعوت حقیقی توحید چنین است، تا عالمی به وجود آید که حق بر آن فرمان می راند و ارزشهای گمراهی در آن نابود می شود، و ارزش تسلیم انحصاری به خدا بدون هیچ گونه استعباد بالا می رود.

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ - بگو: ای اهل کتاب، بیایید تا بر کلمه ای که میان ما و شما برابر است گرد آییم، به این که جز خدا را نپرستیم. » و این کلمه توحیدی است که به معنی مشرک نبودن به خدا در ارزشها است.

« وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا - و کسی را با او انباز نکنیم. » که این کلمه به معنی شریک قرار ندادن برای خدا در رهبری و پاسداری از آزادی شخصی است.

« وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ - و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا آقا و خواجه نگیریم، پس اگر رو گردانند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم. » و زود باشد که این اصول را به عنوان چیزی اضافی مورد تطبیق قرار ندهیم،

چه اینها نماینده اصول حقیقی ما است که در داخل اجتماع ما حکومت می کند.

تطبیق و به کار بستن اصول وسیله خلاص است

کیست که این اصول و مبادی او را به شگفتی نیندازد؛ کدام اجتماع یا فرد (برابری-حق-آزادی) در جهان امروز است که در جستجوی توافق است، و خطر جنگ اتمی اعماق جانش را به لوزه درمی آورد، ولی توافق را جز در ضمن این اصول نمی یابد؛ پس باید همه ارزشهای نژادی و اقلیمی و استعباد انسان از انسان و سرکوبی حریات فروریزد، و ارزش توحید و تسلیم منحصر به خدا بالا رود تا عالم ببیند که چگونه توافق و هماهنگی به وجود می آید، ۱/ و حتی در داخل اجتماعات کوچک و بلکه در جمعی بسیار خرد اگر سروری با این اصول باشد، وسیله ای برای همکاری بهتر و انتاج نیکوتر است، بدان شرط که ارزش مساوات در برابر قانون، و ارزش یکتاپرستی و معتقد نبودن به هر قیمت زمینی باطل، و ارزش آزادی و عدم استعباد حکمفرما شود.

این آیه جوهر سوره آل عمران را تجسم می بخشد. دعوتی است به وحدت و یگانگی بر اساس حق و ساختن اجتماعی توحیدی که محور آن حق است و بر گرد آن می چرخد و ارزشهای باطل را به دور می افکند.

[۶۵]

هنگامی که آیه پیشین پرچم مساوات و عدم برده گیری گروهی از گروه دیگر بر افراشت، متضمن دعوت آشکار برای طرد بت پرستی و پرستش اشخاص و بر گرد آنان فراهم آمدن و در صدد خود را وابسته به آنان دانستن بود.

این وضعیتی است که در برابر وحدت جامعه بشری می ایستد و جلوی رشد و نمو را می گیرد و بشر توانایی خود را در نوآوری از کف می دهد و اعتماد خود را در رسیدن به پیشرفت فاقد می گردد.

آیه مثلی از آن را از واقعیت ابراهیم علیه السلام آورده است که یهود و نصاری در اثبات پیوستگی خود با او تلاش می کنند، و درباره او با یکدیگر اختلاف دارند، و هر گروه می خواهد از او برای خود کسب نیرو کند، در صورتی که این

ص: ۵۴۴

مطلب را فراموش می کنند که بزرگی ابراهیم به سبب نژاد برتر یا به سبب پدر یا قوم یا زادگاهش نبود، بلکه بدان سبب بود که خود را به خدا تسلیم کرد و یکتاپرستی خالص داشت.

و اگر از دین ابراهیم در توحید پیروی می کردند، همین دین به جای ایجاد تفرقه آنان را به هم پیوسته و یگانه می ساخت، به شرط آنکه تفکر تنگ حزبی را کنار می گذاشتند، و هر گروه در آن نمی کوشید تا انتسابش به جماعت قویتر از انتساب به حق باشد.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - ای اهل کتاب، چرا درباره ابراهیم احتجاج می ورزید، و حال آنکه تورات و انجیل ۱/ پس از او فرود آمد؛ آیا فهم ندارید؟» بر شما لازم است که ابراهیم را رمزی برای یگانگی قرار دهید، نه سبب تفرقه و جدال طایفه ای در میان خودتان، چه اختلاف پس از ابراهیم پیدا شد نه پیش از او.

[۶۶]

سپس قرآن سخن خود را دنبال می کند و می گوید:

تعصب دارنده خود را به کوری می خواند، از آن جهت که به تفکر علمی نمی پردازد، بلکه می خواهد حرف خود را به هر قیمت که شده بر کرسی بنشانند؛ چگونه ممکن است که ابراهیم یهودی باشد در صورتی که دین یهود پس از وی آمد، یا چگونه ممکن است مسیحی باشد که مسیحیت در پی یهودیت پیدا شد؟! «هَذَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ - أَجَبْتُمْ فِيْمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيْمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ - این شما بودید که در آنچه به آن آگاه بودید محاجه می کردید، دیگر چرا در آنچه به آن آگاهی ندارید محاجه می کنید؟ و خدا می داند و شما نمی دانید.» و بهتر آن است که خدا را یگانه بشناسیم و بر او تسلیم شویم، تا از عصیت طایفه پرستی دور شویم، و از دانش و خرد برخوردار شویم.

[۶۷]

پس ابراهیم که بود؟ بنده خدا بود و به هیچ طایفه و نژادی وابستگی

نداشت و به همین جهت بزرگوار شد.

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ابراهیم یهودی نبود نصرانی هم نبود، بلکه بیزار از شرک و مسلمان بود، و هرگز از مشرکان نبود.» او انحرافات اجتماعی رایج در جامعه خود را طرد کرد، و از آنها منحرف و دور شد و سپس متوجه به خدای یگانه شد و او را پرستید، و در نتیجه از فشار جبت و طاغوت رهایی یافت و به هیچ نیروی فکری یا اجتماعی یا سیاسی خاضع نشد.

[۶۸]

ابراهیم این است؛ پس اگر کسی می خواهد به او راه یابد، نخست باید اجتماع فاسد خود را طرد کند، ۱/ و در جهت کاملاً متقابل با آن رو به خدا رود، و خود را تسلیم خدا و حق کند، و از تسلط همه نیروهای برده کننده آدمی از او شود؛ نسبت داشتن درست به ابراهیم چنین است، و آن را جز پیامبران محمد (ص) و مؤمنان به او نمی یابی.

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ - شایسته ترین مردم برای (انتساب به) ابراهیم آن کسانی که پیروی او کردند، و خالصانه به یگانه شمردن خدا رسیدند، «و هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ - و این پیغمبر و کسانی که ایمان آوردند، و خدا ولی و سرور مؤمنان است.» ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۶۹ تا ۷۶]

اشاره

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضَاعِفُوا مَا يُضَاعِفُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱) وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲) وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴) وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَعْدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ بَانَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶)

ص: ۵۴۶

معنای واژه ها

[۶۹]ودت]

:آرزو کرد.

[۷۲]وجه النهار]

:اول روز،بدان سبب که اول باری است که با آن رو به رو و مواجه می شویم.

۱/

ایستارهای اهل کتاب عصیت و گمراه کردن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ایستارهای اهل کتاب در برابر رسالت تازه «اسلام» که ابراهیم از آن

ص: ۵۴۷

پیروی می کرده چگونه است.

مهمترین چیزی که ایستار اهل کتاب را متمایز می سازد، تعصب کوری است که بر حساب حق نسبت به طایفه خود دارند؛ آنان در بند آن نیستند که به هدایت برسند، بلکه در آن می کوشند تا مؤمنان را نیز گمراه کنند، و با دانستن این که رسول بر حق است، به او کفر می ورزند تا آتش عصبیت طایفه ای و نژادی خود را فرو نشانند، و وسایل مکارانه و غیر شریفی را برای گمراه کردن مؤمنان به کار می برند، مثل این که در هنگام صبح تظاهر به آن کنند که مؤمنند، و هنگام شام کافر شوند، تا شاید از این راه اسلام مؤمنان به رسول را ضعیف کنند، یا این که در محیط ایشان فکر نژادگری و طایفه گری را شایع می کنند، و می خواهند احساسات استقلال طلبانه مردم را ملعبه خود قرار دهند، و خودپسندی قومی مسلمانان را برمی انگیزند و به آنان می گویند چرا از آنان پیروی می کنید، آنها را به حال خود واگذارید تا از شما پیروی کنند، بدان سبب که شما برای پیروی شدن شایسته ترید، و تو گویی که مسلمانان آنان را به پیروی خودشان خوانده اند.

۱/ این ایستارها به بدترین شکل در نژادگری آشکار می شود که مدعی آن است که اگر یهودی به غیر یهودی خیانت کند، در برابر آن عذاب نمی بیند؛ ببینید که چگونه به سبب تعصب طائفه ای و قومی مفاهیم را تعریف می کنند.

قرآن-چنان که اندکی بعد خواهیم دید-به این اندیشه ها و ایستارها با براهین قوی پاسخ می دهد.

شرح آیات:

اشاره

نتایج تعصب

[۶۹]

اهل کتاب یکسان نیستند، و این مطلبی است که این آیه به ما می گوید و آیه دیگری آن را تأکید می کند: کیفر تعصب تعصبی مثل آن نیست، بلکه قیمتگذاری سالم است و داوری به سوی حق بردن و بس؛ پس اگر به ما بگویند که شما همه منحرفید، همین سخن را به ایشان باز نمی گردانیم و نمی گوئیم: خود

ص: ۵۴۸

شما همه منحرفید، بلکه همیشه سخن حق را می‌گوییم. همه طوایف اهل کتاب به گونه‌ای یگانه کفر نمی‌ورزند، البته گروهی از اهل کتاب چنان دوست دارند که مؤمنان به رسالت تازه را گمراه کنند، و از دین منحرف شده بیشتر بهره‌برداری می‌کنند، خواه از بزرگان باشند، یا از احبار یا از ثروتمندان و همانندان ایشان.

ولی این گمراه کردن گناه سبب گمراهی بیشتر خود ایشان می‌شود، چه آن کس که در صدد گمراه کردن دیگران برمی‌آید، در جان خود وی افکار باطلی که با آنها در صدد گمراه کردن دیگران شده، روی هم جمع می‌شود، و چندان به تکرار و تمرین کردن با آنها می‌پردازد که حتی خود وی آنها را می‌پذیرد، و یک حالت چالش و اظهار قدرت به گناه او را فرامی‌گیرد و به اندیشه‌های مخالف با اندیشه خود نگاه نمی‌کند. و این همه خود سبب افزون شدن گمراهی او می‌شود.

«وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِئُ لُؤُنُكُمْ وَمَا يُضِئُ لُؤُنٌ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» - گروهی از اهل کتاب چنان دوست داشتند که کاش شما را گمراه می‌کردند، و آنان کسی جز خود را گمراه نمی‌کنند و این را ۱/ نمی‌فهمند. [۷۰]

عصبيت و تعصب بدور از هر گونه بصیرتی است. سبب کفر ورزیدن آشکار به حق می‌شود؛ آیا در این صورت چه کس زیان می‌بیند؟ آیا خود کافر نیست که چنین می‌شود؟ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» - ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، و حال آنکه شما گواه درستی آنها هستید؟ آیا کفر ورزیدن به آیات آشکار خدا سودی دارد؟ [۷۱]

آنان تنها به حق کفر نمی‌ورزیدند، بلکه در صدد آن بودند که مؤمنان را به وسایل گوناگون گمراه کنند، که یکی از آنها آمیختن حق و باطل به یکدیگر و فریفتن مردمان ساده به آن بود، و آنان اهل کتابی بودند که به آن ایمان آورده بودند.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» - ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل می‌پوشانید،

آیا دستور این کار در کتاب شما آمده، یا می خواهید هواهای نفسانی گمراه کننده خود را تحقق بخشید؟ راه دوم: کتمان قسمتهایی از حق است تا حجت و برهانی علیه ایشان در برابر مردم نشود، « وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - و با آنکه می دانید حق را پنهان می کنید (و چیزی از آن نمی گوئید). » حقی را پنهان می کنید که خدا مسئولیت بیان آن را برای مردم بر عهده اهل کتاب گذاشته است؛ اعتماد مردم به ایشان بدان سبب بود که اینان از مسئولین که بر دوشهاشان نهاده شده آگاهند، ولی آنان با کتمان حق و آمیختن آن با باطل به خدا و مردم خیانت کردند.

[۷۲]

گامهای عملی فریبکارانه ای برای انداختن شک نسبت به حق در دلهای مردمان ساده از ۱/ پیروان خود کوشیدند و همه هدفشان آن بود که این مردمان را از ایمان آوردن به رسالت تازه بازدارند.

گاه به ایمان آوردن در مدتی کوتاه تظاهر می کردند، و سپس کافر می شدند و به گروه خود بازمی گشتند و می گفتند: آری، آنان را فریب دادیم و ایمان آوردیم از آن رو که قلوب پاکیزه داشتیم و مخلص بودیم، ولی بر ما معلوم شد که آنان بر باطلند:

« وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ - و گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر کسانی که ایمان آورده اند فرود آمده، در آغاز روز ایمان آورید، و در پایان آن کفر ورزید، باشد که از راه باز گردند. » ببینید که چگونه کافر شدن به حق به پرداختن به کارهای خطرناکی علیه حق و به گمراه کردن مردم می انجامد! [۷۳]

و در جانهای پیروان خود عصبیت جاهلانه را که از روح دین بسیار دور بود برمی انگیزتند، و به ایشان می گفتند: بگذارید تا آنها به دین شما در آیند،

ص: ۵۵۰

چه صاحبان دین درست شما بید، در صورتی که می دانستند که دین از آن، خدا است؛ نه از اینان است و نه از آنان.

« وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ - و ایمان نیاورید جز به کسانی که از دین شما پیروی کردند؛ بگو که هدایت هدایت خدا است،» و هدایت نژاد یا قوم معین نیست، و سپس رسالتی که بر قلب محمد (ص) نازل شد، تمام کننده رسالت‌های خدا و پایان آنها است، در صورتی که رسالت‌های گذشته در چنین سطحی قرار نداشت.

« أَنْ يُؤْتِي أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ - که به کسی چیزی همچون آنکه به شما داده شده داده شود.» ای مسلمانان! به خاطر این که بعضی از احبار و پیشوایان دینی یهود به آن ایمان آوردند و سپس کافر شدند، یا این که می گویند ما ناقلان رسالت سنتی هستیم، پس چگونه رسالت به اعراب رسید که شایستگی کشیدن بار رسالت ندارند، در دین خود شک نکنید. آنچه می گویند درست نیست، و خدا می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد:

۱/ « أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ - یا در نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند؛ بگو: بزرگی و فضل به دست خدا است، و آن را به هر کس بخواهد می دهد.» تنها بنی اسرائیل اختصاص به فضل خدا ندارند، بدان سبب که خدایی که بنی اسرائیل را آفرید و به آنان با رسالت خود تفضل کرد، عرب را نیز آفرید. و آفریدگان در برابر او یکسانند، و از آن روی اکنون رسالت را مخصوص اعراب کرده است که می داند شایستگی کشیدن این بار امانت را دارند.

« وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - و رحمت خدا گسترده و خدا دانا است،» و چون واسع است، فضل خود را تنها به یک گروه منحصر نمی سازد، و چون علیم است، در هر دوره رسالت خود را در جایی معین قرار می دهد، و این همه به

« يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ - هر که را بخواهد، به رحمت خود مخصوص می گرداند، و فضل و بخشندگی خدا بزرگ است. » [۷۵]

به همین سبب است که خدا گاهی قوم یهود را برمی گردیند و گاهی قوم عرب را، و طبعاً از نژاد خاصی بودن بخشی از رسالت آسمانی ایشان نبوده است، به دلیل آنکه بعضی از ایشان - که به خوبی متمسک به رسالت خویش بودند - امانت را به صاحب آن باز می گردانند، حتی اگر مقادیر فراوانی از طلا می بود.

« وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا - و از اهل کتاب گروهی چنانند که اگر مال فراوان به نزدشان به امانت سپاری، آن را به تو باز دهند، و گروهی چنانند که اگر بر دیناری امینشان داری، آن را باز پس ندهند مگر آنکه پیوسته در پی آن باشی، » و به نیرو از ایشان مطالبه کنی تا امانت را به تو باز پس دهند؛ ولی برای چه در امانت خیانت می کنند؟ « ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ - و این از آن است که می گویند مردم بی کتاب (امیین) را بر ما راهی نیست، » و خدا در مقابل خیانت کردن به اعراب امی و بیسواد به حساب ما نمی رسد، یا در حقیقت برای همه اقوام غیر یهودی چنین است که کتاب به ایشان نازل شده و رسالت آسمانی مخصوص آنان بوده است! « وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ - و اینان بر خدا دروغ می بندند، و بر این آگاهند، » ۱/ که خدا دین نژادی بر گروهی و نه گروهی دیگر نازل نکرده. ولی انگیزه های حقیقی اینان انگیزه های مصلحتی و تعصبی است و لذا به دین متشبث می شوند.

دیدیم که خدا چگونه طایفه ای از یهودیان را ستایش می کند، چرا که امانتها را به صاحبانشان بازمی گردانند، و این خود دلیل آن است که رسالت آسمانی اصلاً نژادگری را نمی شناسد، و ارزش حقیقی در آنها تنها مخصوص عمل صالح است.

« بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ - آری، هر کس به پیمان خود وفا کند و (از خیانت) بپرهیزد، پس (بداند) که خدا پرهیزگاران را دوست می دارد. » خواه این عهد مالی باشد همچون در آیه پیش، یا عملی که او حامل آن است و باید در میان مردم پراکنده سازد، ولی عصبیت جاهلانۀ کور چیزی بود که به یهودیان می گفت با هدایت پروردگارش تنها از آن روی مخالفت کنند که آن را بر اعراب نازل کرده و آنان را مأمور ابلاغ و انتشار آن ساخته است؛ واقع آن است که این تعصب کار ایشان را به یک نژادپرستی کور کشانید و به جایی رسیدند که، مثلاً در امانتهای مردم خیانت می کردند و به خیال خودشان خدا آنان را در خصوص گناهایی که در حق امین روا می داشتند محاسبه نخواهد کرد.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۷ تا ۸۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸) مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲) أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ لَهُ أَشْرَكُوا مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

معنای واژه ها

[۷۸]یلوون]

اصول لی، گرداندن و پیچاندن است.

ص: ۵۵۴

ربانی به معنی رب یعنی پرورنده و تدبیر کننده و اصلاح کننده است، و عالم ربانی کسی است که به تدبیر و اصلاح کار مردم پردازد، و به قولی مقصود عالم به علم رب یعنی علم دین است که او را به این کار فرمان می دهد، چیزی که هست با اضافه تغییر پیدا کرده تا بر این معنی دلالت کند، و بنا بر این به عالم دینی که پروردگار به آن امر کرده، ربانی می گویند.

۱/

علما در میان توجیه شکستها و به کارگیری نیروها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با وجود این که آیات درس گذشته درباره کلیات بحث می کرد، مردان دین تحریف کننده و نیمه پرورش یافتگان بیشتر از همه با آن ارتباط پیدا می کردند، چه آنان آشکارترین و مبرزترین اهل کتابند. کتاب را پیش از دیگران شناخته و آموخته و به دیگران تعلیم داده اند، پس به طریق اولی تعریف اهل کتاب به ایشان بیشتر صدق می کند.

سخن، در این درس، متمرکز درباره ایشان است، و با آن آغاز می شود که علم و دانش امانت است، و کسانی که تحمل مسئولیت علم را به خاطر مقداری مال نمی پذیرند، و در امانت آن خیانت می کنند، در جهان دیگر به سزای خود خواهند رسید.

خیانت کردن به علم گاه به صورت تفسیر کردن نادرست دین است و تحریف معانی الفاظ آن به صورتی آنها را مطابق مصلحت خویش درآوردن.

ص: ۵۵۵

چنین کسان امین بر رسالت خدا نیستند، بلکه امنای خدا پیامبران اویند که با اخلاص مردمان را ۱/ به خدا دعوت می کنند و نه به خود یا به فرشتگان یا به پیامبران، و بنا بر پیمانی که خدا پیش از تحمیل کردن مسئولیت رسالت بر ایشان از آنان گرفته، این است که یکدیگر را تصدیق کنند، و به پیامبری که بر ایشان مبعوث شده ایمان آورند و به یاری او برخیزند؛ پس همگان بر آن توافق کردند و خدا را بر خود گواه گرفتند، و این در واقع اسلام به معنی درست و راست آن است که عبارت از تهی شدن از خودخواهی و تسلیم مطلق به خدا بدان گونه است که آسمانها و زمین به سنتهای خدا تسلیم شده اند.

و از لحاظ ما این اسلام عبارت است از ایمان آوردن به همه پیامبران بنا بر وحدت رسالتهای آسمانی که قرآن در درسهای آینده به صورت مستقیم درباره آنها بحث خواهد کرد.

شرح آیات:

اشاره

رساله عبارت از مسئولیتها و واجباتی است

[۷۷]

رساله خدا مسئولیت بزرگی است که آدمی در زندگی آن را حمل می کند، و متمرکز در پیامبران و صدیقان است، و در کسانی که خود را دعوت کنندگان مردم به دین می خوانند. و آن-در عین حال-مسئولیتی سنگین و گرانها است، بدان سبب که وسیله ای برای راهنمایی مردم به زندگی سعادت‌مندانه و مقاومت کردن در برابر جبت و طاغوت است؛ و باید این را بدانیم که در قدرت آدمی در خودداری از رفتن در پی شهوات پیوسته به فهم درست او از رسالت دین در زندگی است. چه دین است که او را از رفتن در پی شهوات بیم می دهد و بر حذر می دارد.

نیز دین به آدمی می فهماند که جویدن یک لقمه با شهوتها، گاه او را از خوردن چیزهای گوارا در سراسر عمر بازمی دارد، و یک ساعت غفلت و بی ارادگی، گاه تمام زندگی او را برای همیشه همچون جهنمی غیر قابل تحمل می سازد، و هر

ص: ۵۵۶

شهوت خودسرانه یا گناه یا لغزش او را به حساب و کیفری دردناک در آخرت گرفتار می کند. و در نتیجه رسالت دین اراده آدمی را نیرومند و توانای بر جلوگیری از شهوات و رهنمون شدن برای تلاشهای او به سوی آنچه خوب و معقول است می سازد.

۱/

نتایج تحریف

اما اگر عالم دین منحرفی، به قصد راه آمدن با اصحاب شهوات و سود بردن از ایشان، گروه کثیری از آنان را پیرامون خود جمع کند، و سیاهکاریهای ایشان را پسندیده جلوه گر سازد، و به آن متمسک شود که خدای متعال آمرزنده و مهربان است، یا این که انبیا و اولیا از گناهکاران شفاعت خواهند کرد، و امیدواری آن هست که به توبه کارها درست شود، و نظایر اینها، در آن صورت نتیجه خطرناک خواهد شد، چه وسیله جلوگیری از بدیها و شهوتها در جان آدمی سست می شود، و گاه چنان است که شخص با تکیه کردن بر این صحنه گذاریهای ابلهانه بر روی کارهای زشت به ارتکاب بدترین و زشتترین جنایتها پردازد.

کشتار گاههای جنگهای صلیبی در نتیجه تحریف رسالت دین جولانگاه آن همه جنایتها شد، و دین را از صورت وسیله ای برای جلوگیری از شهوتها وسیله خوب جلوه دادن گناهها و جنایتهای برخاسته از شهوتها درآورد و حتی به آنها جنبه مشروع بودن و قدسیت بخشید.

چنین بود که هیتلر در کشتار گاههای هولناک خویش بعضی از مردان دین منحرف را گردآورده بود که دین را برای وی به صورتی دیگر ساختند و صلیب شکسته را نشانه ای از قدسیت اعمال او ساختند.

دولت اسرائیل هم امروز جنایتهایی را به نام دین مرتکب می شود، ولی آن دین که چنین جنایتها را صورت مشروع می دهد چه دینی می تواند باشد، جز دین باطل؟! این از جبت بود. و اما در برابر طاغوت تجسم یافته در سلطه های دیکتاتوری و بهره کش و برده گیر بشریت، تنها نیرویی که می تواند بر ضد آن به حرکت و کار

ص: ۵۵۷

برخیزد، نیروی ملت است که پاسداری از آزادی و ثروتها و مبارزه کردن علیه کسانی که از او بهره کشی می کنند، وظیفه واجب دینی او است. ولی ملت نیازمند به سلاحی فکری است که او را برای فراهم آوردن نیروها و یکی کردن کارمایه ها و برانگیختن فداکاریهای او یار و یاور باشد، و این سلاح همان دین است. و لکن شرط آن است که مردان دین سلاح ملت و امت را از او نربایند، و آن را به طاغوتها به بهای اندک چند درهم نفروشند.

باید پیش خود تصور کنیم هزاران هزار جریمه را که هر روز به سبب خیانت مردان ۱/ دین نسبت به رسالت دین صورت می گیرد. و چگونه ملیونها مردم به همین سبب به بردگی طاغوتان کشیده می شوند، و آیا بهای آن همین درهم معدودی است که این خائنان در برابر این جرائم بزرگی که بار سنگین آن را بر دوش می کشند دریافت می دارند! به همین سبب قرآن را در مقابل این گونه کسان بسیار سخت می یابیم که می گفت:

« إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا - کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کم می فروشند. » بهایی که آدمی در مقابل گناهکاری در حق ملتها می ستاند، هر اندازه زیاد باشد در مقابل پیمان و سوگندهایی که قرآن در آیه (۸۱) از آنها سخن می گوید، اندک و ناچیز است.

« أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ - اینان بهره ای در آخرت ندارند، » و علی رغم بعضی از مظاهر طاعت و فرمانبرداری از نماز و روزه، چیزی ماندنی برای عرضه کردن در عرصه قیامت ندارند. چه آنان دین خود را در دنیا فروخته اند و دیگر چیزی بر ایشان باقی نمانده است که در آخرت به کار ایشان بخورد. و آنان خوارترین مردم در روز قیامتند، چه در مقابل فروختن دین به مقداری جاه و جلال در دنیا رسیدند، و خدا با خوار کردن ایشان در سرای دیگر شایسته ترین کیفر را به ایشان خواهد داد.

« وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - و خدا در روز قیامت با ایشان سخن نمی گوید و به آنان نگاه نخواهد کرد.» اینان پیوسته خود را تزکیه می کنند و از جمله پاکیزگان و مقدسان و خالی از نقص و غیر قابل انتقاد به شمار می آورند، و چون عیبی از ایشان گرفته شود آن را عیب گرفتن از دین جلوه گر می سازند و صاحب آن را تکفیر می کنند. و لذا خدای متعال درباره ایشان می گوید:

« وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ - و پاکشان نمی سازد، و آنان را عذابی دردناک خواهد بود.» این، مجازات لذتهای ساده و کم بهایی است که با فروختن دین خود در دنیا از آن بهره مند شده بودند.

۱/

[۷۸]

میلیونها مردم نسبت به خود دین، بنا بر سفارش این خائنان به رسالت مقدس آن، تمرد و سرکشی می کنند. چه دین را وسیله ای برای خوب جلوه دادن کارهای زشت و تنبلی و جمود و تسلیم شدن به طاغوت و راضی به بردگی شدن تصور می کنند، و این تفسیر مکارانه را از بعضی از نصوص دینی بنا بر روشی شیادانه استخراج می کنند.

« وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ آلِيَةَ نَتَّهِمُ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ - و گروهی از ایشان کتاب را با زبان خود دیگر می کنند تا تو گمان داری (که آنچه می گویند) از کتاب است و حال آنکه از کتاب نیست، و می گویند: آن از نزد خدا است در صورتی که از نزد خدا نیست، و به خدا دروغ می بندند، و بر این آگاهند.» و تعبیر (يَلُؤُونَ آلِيَةَ نَتَّهِمُ بِالْكِتَابِ) تعبیری دقیق برای نشان دادن حالت نفسانی و روش عمل این اشخاص است که از لحاظ نفسانی در آن تلاش می کنند تا دین را به هر صورت که می خواهند پیمانند و به آن تغییر شکل دهند و آن را تحریف کنند، و از لحاظ سلوکی دین را از زبان آن سوتر نمی برند و رؤیاهای آن را به

ص: ۵۵۹

ژرفنای قلوبشان داخل نمی کنند. کتاب را همچون مجموعه ای از حروف می دانند که آن را با پاره حلوایی در معرض معامله می آورند و از آن هر چه را بخواهند، بر حسب اوضاع و احوال گوناگون، می سازند و به مصلحت خود ارائه می دهند.

[۷۹]

دروغ بزرگ این خیانتکاران-از مردان تحریف کار دینی و علمی- پرستش عیسی و او را خدایی جز یگانه گرفتن است، و همانند آن است پرستش دیگر انبیا و اولیا و بزرگان، و هدف پلید در پشت این دروغ آن بوده است که:

اولاً: تعصب دینی را برانگیزند و آن را پیوسته زنده نگاه دارند تا دست کم، ترسایان بر اثر آگاه شدن از مذهب تازه اسلام به دین اسلام در نیایند، یا پیروان یک مذهب به تحقیق درباره مذهب دیگر نپردازند، یا افراد حزبی به حزب دیگر نیوندند.

ثانیاً: به خودشان گونه ای از قداست دروغین و باطل ببخشند: اگر عیسی بتواند خدا شود، در آن صورت کشیشان هم می توانند پیامبران یا نیمه خدایان باشند.

پرستش اشخاص درست در طرف مخالف ۱/ پرستش خدا قرار می گیرد، و تجمع پیرامون محور اشخاص متناقض با تجمع در پیرامون حق است؛ و این خائنان خواهان آنند که بشر را از حق و از خدا هر دو دور نگاه دارند.

آنان فردپرستی را در میان مردم رایج می کنند که پروردگار ما درباره آن می گوید:

«مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّيْوَةَ - آدمی را نرسد که خدا به او و کتاب و حکمت و پیامبری بخشد.»
همچون عیسی که هر چه در نزد او بود از خدا بود، و همچون فردی از مردم بود و خدا او را به مرتبه حکم و نبوت بالا برد، «
ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ - و آن گاه به مردم بگوید:

به جای بنده خدا بودن بندگان من باشید.» چنین چیزی ممکن نیست: نخست بدان سبب که او پیش از دیگران می داند که آنچه دارد همه از جانب خدا است و از همین روی کاری نمی کند که

ص: ۵۶۰

آنچه را که خدا به او داده از او سلب کند. و دیگر از آن رو که خدا هرگز به پیامبری خود خائنی را بر نمی‌گزیند، حاشا و کلاً! «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ - بلکه می‌گوئید از ربّانیان خدایان باشید»، و این دعوت عیسی از مردان دین است که به ایشان گفت: مردان دینی باشید که پیش از آنکه به تقدیر از خودتان و مصالحتان بپردازید، به تقدیر و اندیشیدن دربارهٔ پروردگارتان بپردازید. چرا؟ «بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ - به سبب کتابی که فراگرفته‌اید و درسی که خوانده‌اید.» خواندن کتاب و آموختن آن به دیگران مسئولیت بزرگی بر گردن شما نهاده است، و آن در بند اطاعت کردن از خدا بودن و دربارهٔ خود از این لحاظ فکر نکردن است که کاملاً متناقض با خودپرستی است.

[۸۰]

بنا بر این عیسی (ع) به شما فرمان نداد که فرشتگان و پیامبران را ارباب و پروردگاران تصور کنید، بدان گونه که ترسایان در آن هنگام که اندیشه‌های بت پرستانه و مشرکانه از مذاهب انحرافی به فرهنگ ایشان راه یافت / ۱ و چنان گمان کردند که: همهٔ نیروهای جهانی، که فرشتگان نمایندهٔ آنها هستند، ارباب و خدایان کوچکند که در برابر فشار خدای بزرگ در عرش خود مقاومت می‌کنند، و علی‌رغم میل او به شفاعت از مردمان برمی‌خیزند، و بنا بر این لازم است که پرستش میان آنها و خدا تقسیم شود که در سلطنت با خدا شریکند، و لذا احبار می‌گفتند:

آنچه از خداست برای خداست، و آنچه از قیصر است از آن اوست، و در نتیجه میان دین و سیاست، و میان آخرت و دنیا جدایی به وجود آمد.

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ - و به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگار و خواجه و ارباب خود بگیرید؛ آیا پس از آنکه اسلام آوردید، ممکن است شما را به کفر فرمان دهد؟»

ص: ۵۶۱

مهمترین مسئولیت از مسئولیتهای علم و دین و رسالت مقدس آنها اخلاص نسبت به حق است، و دور بودن از خودخواهی و خود مرکزی به همه صورت‌های آن، و به کار نگرفتن علم و دین برای تأیید مذهب پرستی و نژادگری تنگ و در نتیجه محروم ساختن دیگران و به بردگی گرفتن و ربودن ثروت‌های ایشان.

جهان امروز از به خدمت گرفته شدن علم برای پراکندن هلاک و دمار در زمین سخت رنج می برد. نیمی از بحث‌های علمی در جهان اختصاص به ساختن و نگاهداری آلات و وسایل جنگ است. و قسمت بزرگتری از نیم دیگر صرف تسلط یافتن بر ملت‌های محروم می شود. و این از رسالت علم به دور و خیانتی در امانت آن و مخالف با پیمان خدا با دانشمندان است. و بیشتر، دین برای همین هدف‌ها به کار گرفته می شد. مردان دین کسانی بودند که خود را در چارچوب نژادگری و قومیت محبوس کرده بودند و از این راه به طاغوت‌ها در تحمیل خود بر ملت‌ها و در بردگی و مورد بهره برداری آنان و انگیزختن اختلافات مصلحتی میان آنان کمک می کردند، ۱/ در صورتی که رسالت دین حقیقی یک چیز بود و رمزی برای یگانگی و نقطه تلاقی مردمان با یکدیگر و وسیله گرد آمدن ایشان با هم و برقرار کردن صلح و صفا میان آنان بود.

در این آیه، قرآن ما را متذکر این رسالت و مأموریت می کند، و این کار به میانجیگری سخن گفتن از انبیا و پیمان گرفتن خدا از ایشان که یکدیگر را تصدیق کنند و به یاری هم برخیزند و در نتیجه به هیچ شکل در دین ایجاد تفرقه و پراکندگی نکنند صورت می گیرد، و در آیه تأکیدهای شدید درباره این پیمان گرفتن شده است:

« وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ - و در آن هنگام که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت دهم، یعنی رسالت دین و علم را به عهده شما محول کنم: یعنی دین تجسم یافته

در کتاب، و حکمت مجسم شده در کاربرد در واقع زندگی که طبیعتاً نیازمند به شناخت زندگی یعنی علم است.

« ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ - و پس از آن پیغمبری بیاید و آنچه را که آورده اید تصدیق کند، به او ایمان آورید و یاریش کنید.» به ایشان فرمان داد که به رسول ایمان آورند و به یاری او برخیزند، و در این باره سخت تأکید کرد و:

« قَالَ أَ أَقْرَبُكُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي - گفت: آیا به این اعتراف کردید و پیمان مرا پذیرفتید؟» از آنان اقرار خواست و این پیمان خود را (اصر) یعنی بار سنگین تا اهمیت آن را نشان دهد، تا هنگامی که میثاق می دهند بدانند که به چه عمل بزرگی اقدام کرده اند و در آینده از ادا کردن آن خودداری نکنند.

« قَالُوا أَ أَقْرَبُنَا قَالَ فَأَشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ - گفتند: اقرار کردیم. گفت: پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.» پس از اعتراف از ایشان خواستار گواهی شد و تو گویی فرمان داد که امضای آخری را بر تعهد نامه ثبت کنند، ۱/ و این همه تأکید بر رسالت دین و علم در زندگی بود.

[۸۲]

سپس خداوند اهمیت این رسالت و مأموریت را با وعید مؤکد کرد و گفت:

« فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - پس هر کس بعد از این روی گرداند، از فاسقان است.» و پیامبران خدا بالطبع در اجرای این تعهد سستی نکردند، ولی پیروان ایشان آن کسانند که رویگردان از انجام تعهد شدند و به بهره خود از فسق خواهند رسید، و هر اندازه هم که خود را در زیر پرده ظواهر دین بپوشانند باز چنین خواهد شد.

ص: ۵۶۳

این است دین خدا که دین یگانه است، و ارزش یگانه دارد، که همان ارزش یکتاپرستی و تسلیم به خدا است، و جایی برای ارزشهای زمینی یا نژادی یا زبانی و لغوی در آن نیست.

و کسانی که از رسالت دین رویگردان می شوند و آن را از خط صحیح دور می کنند، از چیز دیگری جز دین خدا یعنی دین زمینی یا نژاد فرمان می گیرند و خدا به ایشان می گوید:

« أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ - آیا چیزی جز دین خدا می خواهند، و حال آنکه هر چه در آسمان و زمین است، خواه ناخواه، به او ایمان آورده است، و به سوی او بازگردانده می شوند.»
پس ایشان ناگزیر از بازگشتن به دین خدایند، و به سنتهای حق حاکم بر جهان، چرا که نمی توانند در برابر نیروهای جهانی مدتی دراز مقاومت کنند، و هنگامی که بمیرند به خدا باز خواهند گشت.

دین خدا چیست؟ دین خدا دین یگانگی میان همه رسالتهای خدا است.

« قُلْ أَمَّا بِاللهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ - لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ - بگو: به خدا و به آنچه بر ما فرستاده، و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرستاده، و به آنچه به موسی و عیسی و پیغمبران از پروردگارشان دیده، ایمان آوردیم، و میان هیچ کدام از آنان تفاوت نمی گذاریم، ۱/ و ما به خدا اسلام آورده ایم و تسلیم به او هستیم.» دین خدا این است: ایمان آوردن به آنچه بر پیامبران گذشته از کتاب نازل شده، و آنچه به پیامبران متأخر از کتاب و حکمت و معجزه رسیده (و شاید تعبیر «اوتی» در پیامبران متأخر دلیل بر معجزاتی باشد که به دست موسی و عیسی صورت گرفته).

و اسلام حقیقی همین است: ایمان به خدا و به همه پیامبرانش، بدون تفاوت گذاشتن میان کتاب عبری و کتاب عربی، و بین مکه و بیت المقدس، و بین نژاد عرب و نژاد یهود.

« وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ - و هر که جز اسلام دینی جوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و در آخرت از زیان کنندگان است. » اسلام به معنای حقیقی یعنی تسلیم در برابر خدا و ایمان به همه پیامبران الهی بدون تفاوت میان آنهاست. اسلام حقیقی یعنی اوج گرفتن از ارزشهای زمینی به سوی ارزشهای آسمانی و برتری یافتن بر موانعی همچون منافع و حساسیتهای شخصی، ملیت، زبان، نژاد، منطقه و رسیدن به سطحی آسمانی و خدایی و حقیقت و آزادگی و عدالت و مساوات.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸۶ تا ۹۲]

اشاره

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَضِلُّوا فَأِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوَّأَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ أَفْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)

۱/

[۸۸]ینظرون

:منتظر نمی مانند و کارشان تأخیر پیدا نمی کند.

[۹۱]افتدی

:از فدییه است به معنی جانشین چیزی در برابر جلوگیری از آزار دادن می باشد، و از آن جمله فدای اسیر که پولی است که می دهند و او را از کشته شدن یا اسارت می رهانند.

[۹۲]البر

:اصل آن سعه و گشادگی است و معنی آن سودی است که با قصد به کسی دیگر رسد، و ضد آن عقوق می باشد.

۱/

ارتداد، اقسام و کیفر آن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آن کس که به بعضی از رسالت‌های خدا کافر شود، چنان است که به همه آنها کافر شده باشد؛ چرا؟ بدان سبب که با کفر ورزیدن به این رسالت، از یک ارزش ذاتی یا زمینی به راه افتاده است که با ارزش توحید متناقض است. او، مثلاً، از آن جهت که به رسالت محمد (ص) کافر شده است که او عرب است، که در این صورت مبدأ حرکت او یک ارزش نژاد و قوم بوده است که با ارزش توحید متناقض

ص: ۵۶۶

است و لذا خدا ایمان او را نمی پذیرد، چرا که او در واقع ایمان مطلق به خدا و حاکمیت مطلق او بر جهان ندارد.

در این درس آیات به بحث قضیه ارتداد از این لحاظ می پردازد، و پس از گفتن این که خدا مرتدان را از آن روی هدایت نمی کند که به عمد کفر را پس از ایمان پذیرفته اند، و خدا کسی را مجبور به ایمان نمی کند، می گوید که اینان در نزد خدا ملعونند، و از ارزشهای خدا به دورند، و ملائکه ایشان را لعنت می کنند، پس از سنتهای زندگی به دورند، و در نزد مردمان ملعونند و بدین گونه از همگان دورند.

۱/ سپس مرتدان (از دین برگشتگان) را به سه دسته تقسیم می کند:

الف: آنکه توبه کرده و به اصلاح فساد خود پرداخته است.

ب: آنکه بر کفر خود افزوده و جز در هنگام مرگ توبه نمی کند.

ج: آنکه توبه نمی کند و مرگ او فرامی رسد.

و بیان می کند که تنها توبه دسته اول پذیرفته می شود، و توبه دو دسته دیگر پذیرفته نیست.

و ارتداد (برگشتن از دین)، عموماً، حاصلی از بهره برداری از زندگی دنیا است، و بر انسان واجب است که در برابر فریبندگی دنیا ایستادگی کند، و آنچه را که دوست می دارد در راه خدا انفاق کند تا خدا او را دوست بدارد.

شرح آیات:

اشاره

[۸۶]

آن کس که از نادانی به رسالت کافر می شود، سپس بر خود و دیگران ستم روا نمی دارد، عاقبت او به خیر پایان می پذیرد، ولی آن کس که پس از ایمان قلبی به کفر بازمی گردد، و سپس با شهادت علنی ایمان خود را شکار می سازد، و به این همه عقلاً متقاعد می شود، و سپس به خاطر مصلحت شخصی به کفر بازمی گردد، به خیر دست نمی یابد و خدا او را هدایت نمی کند، چرا؟ به آن دلیل که ظالم است و چگونه؟ کسی که پس از ایمان آوردن کافر می شود، کفر او از یک ارزش شخصی یا نژادی یا شبیه به اینها سرچشمه گرفته، و

ص: ۵۶۷

همه این کسان بنا بر طبیعت مردمان ستم وارد می کنند، به همان گونه که بر خود ستم کرده اند؛ آیا می شود که پرستنده شهوات یا نژاد به دیگران ستم نکنند؟ ستمگری با هدایت متناقض است، چرا که ظلم حجاب عقل است و ضمیر را تباه و اراده را در جان آدمی سست می کند.

۱/ « كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ - چگونه خدا قومی را هدایت کند که پس از ایمان آوردنشان کافر شده اند؟ » ایمانی برخاسته از قلب یا ظاهری، « وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ - و گواهی دادند که رسول حق است، » گواهی ظاهری، « وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ - و آیات آشکار به ایشان رسید؛ » که از لحاظ عقلی قانع شدند و بنا بر این پس از تکمیل عناصر ایمان کافر شدند.

« وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. » چرا که اینان، به سبب تقدیس ارزشهایی جز ارزش توحید، و از آن به راه کفر به خدا روانه شدن، ستمگر شده اند.

جزای ارتداد

[۸۷]

نخستین و دردناکترین کیفری که علمای بد می بینند، این است که خدا عقل را از ایشان می گیرد، و میان ایشان و حقیقت حجابی از شهوات ایشان می کشد، و در واقع گواهیهای حق را نمی بینند.

و دومین جزا: این است که از سرزمینهای گسترده خدا دور می شوند، از آن روی که خدا نعمت ایمان را از ایشان سلب می کند، و از شیرینی مناجات و سخن گفتن با خدا و ارتباط روحی با او محروم می شوند، و در نتیجه از همه ارزشهای عالی، همچون ارزش حق و ارزش آزادی و کرامت و عدالت و مساوات

ص: ۵۶۸

دور می مانند، و دلهاشان حالت سنگ پیدا می کند و هرگز به ذکر خدا خاشع نمی شود.

و جزای سوم: این است که از نیروهای کارکننده در جهان (که فرشتگان بر آنها گماشته اند)، ۱/ همچون نتیجه ای طبیعی از گمراهی ایشان از حقایق و ارزشهای والا دور می مانند.

از سنتهای خدا در زندگی آدمی آن گاه می تواند بهره برداری کند که آنها را خوب بشناسد، و هدفهایی عالی داشته باشد که بخواهد به آنها از راه این سنتها تحقق بخشد، در صورتی که اینان سنتها را نمی شناسند و هدفهای عالی که از ارزشها ساخته شده باشد در اختیار ندارند، و به عبارت دیگر رسالتی در زندگی ندارند، و زندگی در برابر کسی که در آن رسالتی ندارد از خضوع خودداری می کند.

اما جزای چهارم که نتیجه ای است از آنچه پیشتر گفته شد، چنین است:

دور شدن از مردم، بدان سبب که آنان از پیرامون کسی که هدایت و روحانیت و قدرت بهره برداری از زندگی ندارد، پراکنده می شوند، و دلیلی برای روی کردن به او نمی بینند.

باید ژرفای آن نومیدی را که نصیب این خیانتکاران می شود، پیش خود تصور کنیم: آنان به رسالت خدا برای آن خیانت کردند که خرسندی مردم را جلب کنند، و در نتیجه هر دو را از دست دادند، و زیان آشکار و بزرگ (الخسران المبین) همین است.

و قرآن دوری را به لفظ (لعنه) بیان کرده است که به معنی طرد و دور رانده شدن به خواری و کوچکی است که با حالت کيفر دیدن تناسب دارد.

« أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ - كَيْفَرِ إِيْنَانِ أَنْ اسْتِ كِه لَعْنَتِ خِدا وَ فِرَشْتِگان وَ هِمْهُ مِرْدَمِ بَرِ إِيْشان باسُد. » [۸۸]

و این لعنت در دنیا آغاز می شود ولی تا آخرت استمرار پیدا می کند، و در آنجا به صورت عذابی دردناک درمی آید که هرگز سبک نمی شود.

« خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ - جاودانه در

آن می ماند و عذابشان سبک نمی شود و مهلتی به آنان نخواهند داد.» یعنی مهلتی برای تجدید نظر در واقعیت ایشان داده نمی شود، و این سبب ارتداد ایشان از رسالت پس از علم پیدا کردن به آن است.

۱/

میان بخشندگی و توبه

[۸۹]

و این واقعیت تلخی که پایان کار خائنان به رسالت به آن می انجامد، بدان معنی نیست که درهای رحمت خدا بر روی ایشان بسته شده است؛ هرگز! رحمت خدا گسترده است، ولی بر ایشان واجب است که توبه کنند و به اصلاح آنچه با اعمال سابق خود تباه کرده اند پردازند، مثلاً در آن بکوشند که کسانی را که به تأثیر ایشان گمراه شده اند به راه راست باز آرند.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» - مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و نیک شدند و به اصلاح تباهیها پرداختند (که درباره آنان) خدا آمرزنده و مهربان است. [۹۰]

اگر خیانتکاران نسبت به دین در مراحل نخستین زندگی خود توبه کنند که توبه در اصلاح مردم تأثیر دارد، و رسالت هنوز تازه است، و این توبه خالص برای خدا و دلیلی بر دگرگون شدن ایستار ایشان باشد، چنین توبه ای پذیرفته خواهد شد. ولی اگر بر گمراهی باقی ماندند، و به همه تباهیهای ممکن علیه رسالت پرداختند، و چون رسالت منتشر شد و همه جایگاههای خود را از دست دادند در صدد توبه بر آمدند تا مهر و محبت رسالت تازه را به خود جلب کنند، توبه این گونه کسان پذیرفته نخواهد شد، چرا که توبه ایشان برای خدا نیست بلکه برای پوشاندن شکستهای ایشان است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقَيِّلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» - کسانی که پس از ایمان آوردن کافر شدند، و بر کفر خود افزوده اند، هرگز توبه شان پذیرفته نخواهد شد، و چنین کسان گمراهانند.» یعنی هرگز به هدایت دست نخواهند یافت و توبه آنان حقیقی نیست و

ص: ۵۷۰

نتیجه ای از آزمندی به دنیا است.

[۹۱]

و چنان می نماید که این کسان که پیوسته بر گمراهی دوام می کنند تا آن گاه که مرگ ایشان فرارسد، از اهل آتش اند، ولی آرزو می کنند که کاش تمام ثروت دنیا را داشتند و آن را می دادند تا از آتش دوزخ رهایی یابند، ولی هیهات.

اینان فرصتهای نیکو را در دنیا از دست دادند و اکنون پشیمانی سودی بر ایشان ندارد.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَخْيَدِهِمْ مِلءٌ ۱ / الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ - کسانی که کافر شدند، و با کفر مردند، از آنان به اندازه کره زمین زر پذیرفته نخواهد شد، هر چند همه آن را بی عوض بدهند. برای این مردم عذابی دردناک است و یار و یابوری ندارند.» آنان در دنیا به رسالت خدا خیانت کردند تا از این راه ثروتی و یارانی به چنگ آرند، و در آخرت ثروت و یاران برای ایشان هیچ سودی نخواهد داشت.

[۹۲]

بر ایشان واجب بود که مقداری از مال خود را فدا کنند، و از بعضی از یاران برای جلب خرسندی خدا جدا شوند، چه رضای خدا بدون از دست دادن مال و فداکاری و بدون پیروزی بر حب ذات به خاطر خدا به دست نمی آید.

« لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ - به نیکی دست نیابید مگر این که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید.» و خدا از آنچه در راه او انفاق کنید آگاه می شود، پس مبادا شیطان شما را بفریبد و بگوید: به خاطر مردم کار کنید که آنان سریع پاداش شما را می دهند، ولی پاداش خدا معلوم نیست که خواهد رسید یا نه.

« وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ - و هر چه انفاق کنید خدا بر آن آگاه است.» و آخرین سخن: مردان دین پیش از دیگران به دور شدن از روح دین تهدید می شوند، از آن روی که اگر مردمان عادی از دین دور شوند، دل در مردان دین

ص: ۵۷۱

می بینند که آنان را هدایت خواهند کرد و معمولاً- مردمان هدایت مردان دین را می پذیرند، ولی اگر مردان دین فاسد شدند، چه کسی ایشان را هدایت خواهد کرد؟ حتی اگر چنان فرض کنیم که مردمان عادی به موعظه کردن به ایشان بپردازند، آنان بالطبع با احساس برتری که در جان خود نسبت به ایشان دارند، به پند و اندرز ایشان گوش فرانخواهند داد.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۳ تا ۱۰۰]

اشاره

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَاتَّبِعُوا التَّوْرَةَ فَاتُّوهُهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵) إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصِيدُونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰)

۱/

ص: ۵۷۲

[۹۶] بکه

اصل بکه از بک به معنی ازدحام است. و بکه، محل ازدحام حاجیان برای طواف بر گرد خانه کعبه است.

[مبارک]

یعنی پر خیر و برکت.

[۹۹] تبغونها

آن را می جویند.

[عوجا]

کج و معوج.

۱/

تعصب، سد راه وحدت و اساس کفر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

يعقوب بعضی از خوراکیها را بر خود حرام کرد و این کار را همچون ریاضتی به خاطر زهد و بنا بر قاعده «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» انجام داد، و خدا یعقوب را برای همین نیت صادقانه، اکرام کرد و آن خوراکیها را بر فرزندان او (بنی اسرائیل) حرام شمرد تا به پدرشان اسرائیل (یعقوب) اقتدا کرده باشند. و این تحریم طعام موقتی و دارای هدفی معین بود.

ولی بنی اسرائیل به این محرمات موقتی متشبث شدند و آن را بهانه ای برای معترف نشدن به رسالت پیغمبر اسلام (ص) قرار دادند، و اگر به تورات مراجعه می کردند، می فهمیدند که این حرام شدن موقتی است و رنگ خاص دارد.

این مثالی است از نوع برهانهایی که علمای دینی بنی اسرائیل برای گردن

نهادن به رسالت تازه اسلام می آوردند و متکی بر امور قشری و جمود بر اشخاص و سیره و روش ایشان بود.

قرآن با همانند این برهان در آن هنگام رو به رو شد که ابراهیم را شخصیتی نظیر یعقوب دانست / ۱ که میان همه دیانات به یگانگی قابل بود، و بر این مطلب چنین استدلال می کند که ابراهیم پدر همه و سازنده خانه کعبه بود که اعراب آن را تقدیس می کردند، و هم اکنون نشانه ای از آن در مقام ابراهیم کنار خانه کعبه باقی است، و نیز در دعوت به حج خانه خدا که دعوتی عام است و توانگران را شامل می شود، و سپس قرآن به اهل کتاب یادآور می شود که این مخالفت ایشان سبب دور شدن مردم از دین خواهد شد.

و خطاب قرآن متوجه به مسلمانان است و از ایشان می خواهد که از پیروی اهل کتاب پرهیز کنند، بدان سبب که ایشان، در حقیقت، دعوت کنندگان به دین نیستند، بلکه خیانتکارانی نسبت به رسالتند و مردمان را به کفر دعوت می کنند.

شرح آیات:

اشاره

تقدیس اشخاص راه وحدت را می بندد

[۹۳]

« كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ - هَمَّهُ خُورْدَنِهَا بِرَبِّهَا اسْرَائِيلَ حَلَالٌ بُوْد، جَزْ آنچِه اسْرَائِيل بِر نَفْسِ خُود حَرَامِ كُردِه بُوْد، پِیش از آنکِه تورات نازل شده باشد. اسْرَائِيل نام یعقوب است و او جدّ اعلای قبایل بنی اسْرَائِيل بُوْد. و او بِر خُود بعضی از انواع غذا را حرام کرده بود و فرزندانش بِر روش او عمل می کردند، و این حرام کردن یک شریعت الاهی ثابت نبود و شواهدی بر این در خود کتاب تورات وجود دارد.

« قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بگو اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و آن را بخوانید، که در آن خواهید یافت که تحریم طعام ابدی نبوده و بنا بر این شریعت

ص: ۵۷۴

ولی بنی اسرائیل به این تحریم متشبّث شدند و آن را بهانه ای برای نپذیرفتن اسلام قرار دادند، و طبعاً این نپذیرفتن بازتابی بر روی خود ایشان داشت و خودشان پیش از دیگران از این نپذیرفتن زیان بردند.

۱/ «فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ - پس کسانی که از این پس بر خدا دروغ بندند،» یعنی پس از مراجعه کردن به تورات.

«فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - از ستمکارانند.» [۹۵]

چسبیدن به اشخاص تاریخی غالباً سنگ سد راهی در رسیدن به وحدت میان (اصحاب رسالت) می شود، و بر ما است که بدانیم آن اشخاص کسانی بوده اند که از دنیا رفته اند و آنچه کسب کرده با خود برده اند، و آنچه ما کسب کنیم از آن خود ما است، و ما نباید زندگی آنان را وسیله ای برای ایجاد تفرقه در میان خود قرار دهیم. سپس در برابر آن اشخاص کسان دیگری هستند که میان اصحاب رسالت ایجاد وحدت و یگانگی می کنند؛ بیایید تا روشنی را بر روی آنان بیفکنیم و پیوسته بودن با ایشان را تقویت کنیم، تا ارتباط ما با یکدیگر استحکام بیشتر پیدا کند. پس، مثلاً، اگر اعراب با یهودیان در یعقوب با یکدیگر اختلاف داشته اند، می دانیم که در ابراهیم با یکدیگر پیوسته بوده اند، پس بهتر آن است که به ابراهیم توجه کنیم و در شخصیت او سمبل یگانگی رسالتها را که کعبه است به دست آوریم.

«قُلْ صِدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً - بگو: خدا راست گفت، پس از دین ابراهیم استوار در دین خود پیروی کنید،» که از شرک دوری جست و طاغوت مستولی بر مردم را به نام ارزشهای شرک رد کرد.

«وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - و از مشرکان نبود.» که نه بندگی طاغوت کرد، و نه گوساله را خدای خود گرفت و نه گفت

سمبل یگانگی رسالتها بیت الله الحرام یعنی خانه کعبه است که پیش از همه خانه های مخصوص پرستش خدا ساخته شد.

۱/ « إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلدَّاسِ لِلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ - نخستین خانه ای که برای مردم گذاشته شد، آن است که در مکه است و مبارک است و اسباب هدایت جهانیان است. در آن نشانه های آشکار و جایگاه ابراهیم است.» در خانه خدا آیات بینات فراوان بر آن وجود دارد که آن نخستین خانه خدا است، و از برجسته ترین آنها مقام ابراهیم است، و آن پاره سنگی است که ابراهیم (ع) برای ساختن کعبه بر روی آن می ایستاد و کار بنایی خود را انجام می داد؛ وجود آن و بزرگداشت مردم نسبت به آن از راه نماز خواندن در کنار آن، دلیلی بر آن است که ابراهیم بانی این خانه بوده است.

ابراهیم کیست؟ او پدر روحی رسالتهای یگانه پرستانه سه گانه، و جد اعلای بنی اسرائیل و بسیاری از اعراب، و مورد احترام همگان است. پس شایسته آن است که همه رسالتها در آن با یکدیگر ملاقات کنند، و آن را خانه امن و خانه اسلام بدانند که همگان با هر زبان و رنگ و نژاد و مذهبی که دارند در آن جمع شوند، و همگان محترم باشند و از آزادی کلام و گفتگو و انتقاد برخوردار باشند، و در نتیجه وسیله ای برای تأثیر متقابل فرهنگی و تمدنی بوده باشد.

در این صورت خانه خدا جایگاه تلاقی فعلی همه رسالتها برای همه مذاهب خواهد شد، و از این راه بهترین وسیله برای یگانگی حقیقی یعنی وحدتی مبتنی بر اساس شناختن یکدیگر و گفتگو کردن و با یکدیگر همکاری کردن خواهد بود.

دعوت به حج عمومی و همگانی است و به جماعتی و نه جماعتی دیگر اختصاص ندارد، و هر کس بتواند دعوت به حج را لیبیک گوید، باید این دعوت را اجابت کند. و چون دعوت همگانی است، تمایلات نژادی یا قومی که

مانع حج شود، کفران نعمت و تمرد در برابر دعوت به وحدت و رد آن است و آن کس که چنین کند مسئول خواهد بود.

« وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ - و هر کس به آن درآید ایمن باشد.

و خدا را بر مردم است حج خانه گزاردن، به شرط آنکه بتواند به آن برسد. و هر کس کفر ورزد (باید بداند) که خدا از جهانیان بی نیاز است. « ۱/ حج خانه یعنی رفتن به آن و از راه دور قصد این رفتن کردن، و استطاعت یعنی: داشتن توانایی بدنی و مالی و امتی. »

از معانی کفر

کفر در این جا دو معنی دارد:

اول: کافر شدن به خدا از راه اجرا نکردن فرمانهای او و از جمله حج.

دوم: کفران و ناسپاسی نسبت به نعمت حج گزاردن و رفتن به جایی که در آن آزادی و برکت و هدایت و در نتیجه وحدت رسالتی وجود دارد، و کلمه تعریضی آشکار به اهل کتاب است که علی رغم مؤمن بودن به این که ابراهیم بانی خانه بوده، به انجام دادن فریضه حج نمی پردازند.

و آخرین سخن: حجبی که خدا آن را برای همه مردم معین کرد و سمبلی برای وحدت و رفتن به جایگاهی برای تأثیر طرفین تمدنی قرار داده، امروز به صورت مجموعه ای از آداب و تشریفات میانتهی درآمده که یک درصد فواید بزرگ خود را شامل نمی شود، و این به سبب دور بودن امت از روح تعالیم الهی و به سبب سیطره و استیلای طاغوتها بر امور امت است.

اگر این فهم قشری و بی مغز برای نقش خانه خدا در ایجاد یگانگی و شناختن یکدیگر و همکاری و همیاری نمی بود، و اگر طاغوتهای حاکم بر سرزمینهای اسلامی وجود نمی داشتند، آن گاه می دیدیم که چگونه حج قادر است که نقش تمدنی خود را در ایجاد و یگانگی امت و پیشرفت و تکامل و پیروز شدن بر

ولی اهل کتاب یکباره به همه این آیات بزرگ حج و در طلیعه آنها آنچه در آیه پیش گذشت، کفر می ورزند، و قرآن می پرسد که این کفر صریح برای چیست؟ ۱/ «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ - بگو: ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می ورزید، و حال آنکه خدا ناظر و گواه کارهای شما است؟» و هر چه زودتر به حساب این کفر می رسد، بدان سبب که به انحرافات عملی می انجامد، [۹۹]

و کفر اندک آغاز می شود و چندان افزایش پیدا می کند که به درجه عمل برای گمراه کردن دیگران می رسد.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ - بگو: ای اهل کتاب! چرا کسانی را که ایمان آورده اند از راه خدا باز می دارید، و با آنکه می بینید و گواهد، این راه را کج می خواهید؟» آنان مؤمنان را از راه مستقیمی که راه خدا است باز می داشتند، و چنان می خواستند که این راه چندان کج شود تا به جایی برسد که هواهای نفسانی ایشان خواستار رسیدن به آنجا بود، علی رغم آنکه خود از گواهانند، و بر گواه واجب است که از دروغ پرهیزد و حقیقت را تصدیق کند هر چند مخالف با هوای نفس او باشد.

اهل الکتاب حاملان علم دین اند که می بایستی مردم را به خدا بخوانند، نه این که راه رهروان به سوی خدا را ببرند، و این راه را به سبب نظرتنگیهای قومی و حزبی و مذهبی منحرف کنند، و این واقعیتی است که اکثریت حاملان دین تا به امروز در آن زندگی می کنند و به اندازه ای که برای حزب یا مذهب یا طایفه خود خلوص نیت دارند برای دعوت خود ندارند، و لذا سبب عمده کفر گروه کثیری از افراد بشرند.

« وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ - و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. » [۱۰۰]

اهل الكتاب به كفر ورزیدن به رسالت تازه آغاز کردند، سپس پیشتر رفتند و جماعت خود را از ایمان آوردن به این رسالت به وسایل گوناگون بازداشتند. ۱/ سپس از این هم پیشتر رفتند و به گمراه کردن مؤمنان خارج از گروه خود پرداختند، یعنی کسانی که پیش از آن مشرک بودند و بر اهل کتاب (یعنی مؤمنان) واجب بود که با ایمان آوردن ایشان شادمان شوند، ولی نظر تنگی قبیله ای قومی دلهاشان را کور کرده بود و هنوز هم دلهای بسیاری از رجال دین را کور می کند.

از این رو خدا مسلمانان را از آن بر حذر می دارد که گول ظاهر دینی را که بر چهره بعضی از اهل کتاب و کافران به رسالت خدا مشاهده می شود نخورند، و می گوید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ - ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از گروهی از کسانی که کتاب دارند فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به کفری بازمی گردانند. » ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۸]

اشاره

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳) وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

معنای واژه ها

۱۰۱ [يعتصم بالله]

:از خدا نیرو بگیرد.

۱۰۳ [تقاته]

:ترسیدن از او.

[بحبل]

:به ریسمان، به سببی که با آن می توان به مقصود رسید.

[شفا]

:کنار، لبه.

۱۰۴ [أمه]

:اشتقاق آن از اُمّ به معنی قصد کردن است، و بر هشت وجه به کار می رود: جماعت؛ پیروان انبیا به مناسبت اجتماع آنان بر مقصود واحد؛ قدوه (پیشوا) بدان سبب که جماعت او را به امامت برمی گزینند؛ دین و ملت همچون در «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّه»^۱؛
 ؛حین و زمان و...

ص: ۵۸۰

رهنمودهایی از آیات:

«وحدت رسالتهای خدا» موضوع درس پیشین بود، و موضوع این درس «وحدت امت مسلمان» متمسک به رسالت یگانۀ خدا است که قرآن آن را از دیدگاههای مختلف مورد بحث قرار می دهد که برجسته ترین آنها چنین است:

مهمترین شرط وحدت و یگانگی وجود رابطه مشترکی میان افراد و گروه های آن است، و رابطه وحدت اسلامی کتاب خدا و رهبری اسلامی است که این کتاب آن را مجسم می کند، و تمسک جستن بیشتر به آنها، و ممکن است که بدون یک اصل و مبدأ طالب وحدت شویم و به آن دست یابیم. نگاهی به عقب و به روزگار جاهلیت، بر ما مکشوف می دارد که چگونه و چرا اعراب نتوانستند-علی رغم مؤمن بودن به وحدت و لزوم حیاتی آن برای ایشان- به این وحدت برسند، تا آن زمان که رسالت به ایشان رسید و با آن به یگانگی دست یافتند.

چون وحدت امری اصولی است، ناگزیر باید در امت گروهی مراقب آن و عملی شدن آن به وسیله امت باشند و از آن دفاع کنند، تا ریسمانی که افراد امت را به یکدیگر پیوند می دهد و یگانگی در میان آنان به وجود می آورد، سست نشود.

وحدت اصولی چیزی است که خدا آن را مبارک می کند، و خدا وحدت امت را بدون ۱/ خضوع آن نسبت به ارزشهای الهی مبارک نمی کند، چه او در روز قیامت مؤمنانی را که به ارزشهای او خاضع نباشند از یکدیگر جدا می کند، در صورتی که مؤمنان را در منزلت واحد قرار می دهد.

بنا بر این ما نیز در اندیشه روز قیامت باشیم که خدا میان مردم جدایی می اندازد، و در دنیا ارزشهای الهی را به کار اندازیم. و اندیشه ای که قرآن آن را

در ضمن سخن گفتن از وحدت در این جا تکرار می کنند، این است که: خلاف غیر اصولی برابر است با کفر ورزیدن به ارزشهایی که افراد امت را به یکدیگر می پیوندد پس اگر ریسمان ارزشها که همگان به آن چنگ می زنند سست نشود، ممکن نیست که میان مؤمن و برادر مؤمنش شکاف گسستگی به وجود آید.

شرح آیات:

اشاره

یگانگی وسیله چنگ زدن به ریسمان خدا

[۱۰۱]

کسانی که پیروی از اهل کتاب می کنند، به رسالت کفر می ورزند، بدان سبب که از چشمه زلال چشم می پوشند و به شاخه های دور آن یا حتی به حوضچه های آلوده آن می پردازند؛ رسول خدا را که از ایشان است و در میان خودشان مبعوث شده، و کتاب خدا را که بر ایشان و به لغت خودشان نازل شده، رها می کنند و به رسولی که مدت های دراز است خدا او را به سرای دیگر برده، و به کتابی که دست تحریف در آن کارها کرده، متشبث می شوند.

« وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - و چگونه کفر می ورزید و حال آنکه آیات خدا بر شما فروخوانده می شود و رسول او در میان شما است؟ و هر کس به خدا چنگ زند، به راه راست رهبری شده است. » اما آن کس که خدا را ترک کند و در پی شهوات خود رود، راههای کج او را به دره های دور و دراز خواهد کشید.

ایمان آوردن به خدا و تسلیم شدن به حق و مخالفت با هوای نفس و شهوات، ضامن قطعی استقامت آدمی در زندگی است، چه هیچ بشری جز با پیروی از هوای نفس خویش یا فرمانبردار شهوتها شدن منحرف نخواهد شد.

اعتصام و تمسک به خدا- بر حسب دلالت سیاق- ملتزم بودن به کتاب خدا است، ۱/ و رسول خدا که مجسم کننده این کتاب است و آن دو را هرگز از یکدیگر نمی توان جدا کرد، و لذا ملاحظه می کنیم که قرآن تعبیر را تغییر داده و

ص: ۵۸۲

نگفته است که: «من يعتصم بهما» - هر که به آن دو چنگ زند، بلکه گفته است «بالله» برای بیان این که آن دو یک چیز است.

[۱۰۲]

ایمان آوردن بشر به پروردگارش و کتابها و فرستادگان او آسان است، ولی ایستادگی بشر در برابر شهوات، که همچون آتشفشانی فوران می کنند و در برابر فشارهایی که از هر سو بر او وارد می آید، دشوار است، مگر این که آدمی از پروردگارش بترسد و به یاد بزرگی او و به یاد مرگ و روز حساب باشد، و بر اثر آن متقی و پرهیزگار شود.

اگر شخص در برابر شهوتها یا فشارهای زندگی سست شود، گاه در لحظه سستی و دور شدن ایمان کافر از دنیا می رود، و به همین سبب بر او لازم است که برای مقاومت کردن تا حد مرگ مصمم باشد و همه فشارها را به مبارزه بخواند، و فرمان خدا چنین است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» - ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بدانسان بترسید که شایسته ترسیدن از خدا است، و مبادا بمیرید مگر آنکه مسلمان باشید. «حق تقاه الله» عبارت از مصمم بودن بر قرار گرفتن در خط رسالت تا مرگ است.

مناسبت سخن گفتن از استقامت و استمرار در این جا، مقاومت کردن در برابر فشارهای انحراف در جهت کفر بعد از ایمان است که قرآن در آیه پیشین از آن سخن گفت، و نیز به مناسبت سخن گفتن از ضرورت یگانگی است، چه اختلاف جز از سستی تقوی در جانها به وجود نمی آید.

[۱۰۳]

اعتصام به کتاب خدا و به مردی که مجسم کننده این کتاب است، همان ریسمان خدا است که آیه نخستین از آن سخن گفت، و آن راه یگانه برای آن یگانگی حقیقی است که بدون آن وحدت و یگانگی معنایی ندارد، بلکه نتیجه آن پراکندگی و نفاق است.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» - و به ریسمان خدا چنگ زنید

ص: ۵۸۳

وحدت جز با عقیده میسر نمی شود

هدف مشترک و منافع مشترک و سرنوشت واحد و... و.. گاه سبب وحدت است، ولی به شرط آنکه یک اندیشه مشترک واحدی وجود داشته باشد که همگان به آن متمسک باشند و سبب پیدایش نگرش مشترکی در برابر وضع موجود برای ایشان شود.

اگر اندیشه مشترک و اندیشه ورزی (-ایدئولوژی) مشترک وجود نداشته باشد که همگان برای رسیدن به آن کوشش می کنند، و مثلاً در حالت کنونی جهان که به دو گروه شرقی و غربی تقسیم شده، مسلمانان اختلافات کوچک نژادی و مذهبی را که هیچ رابطه ای با حقیقت واقع اسلام ندارد، کنار نگذارند و به هوای نفس گاه به خاور خود را بچسبانند و گاه به باخت، از زندگی تلخی که دارند هرگز نجات نخواهند یافت. باید بدانند که این اختلافات که دارند همه انحراف از اسلام راستین و انحراف از اعتصام به خدا و بلکه اعتصام به شیطان است.

راههای وصول به مصلحت گوناگون است، و از همین روی قرآن درباره اعتصام به ریسمان خدا (یعنی کتاب خدا و رهبری به وجود آمده از آن) برای تحقق یافتن وحدت تأکید می کند، و برای مسلمانان از اوضاع و احوال اعراب پیش از اسلام چنین سخن می گوید:

« وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا - و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، که با یکدیگر دشمن بودید و میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد، و به نعمت او با یکدیگر برادر شدید.» اخوت میان اعراب در صدر اسلام به سبب خون مشترک یا لغت یگانه، یا حتی زمین و منافع و سرنوشت واحد نبود، بلکه پس از آن به وجود آمد که خدا بر ایشان با فرستادن نعمت کتاب منت نهاد، و یگانگی فکر و همکاری عواطف

به وجود آمد و برادری تحقق پیدا کرد، و اگر نعمت کتاب نبود، اختلافات آن را تهدید به هلاک و دمار می کرد.

« وَ كُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ - و بر لب گودالی پر از آتش بودید و شما را از آن رهانید. خداوند آیات خود را برای شما چنین آشکار می کند، / باشد که راه یابید. » شما می دانید که برادری برقرار شده میان شما چیزی جز نتیجه ایمان به خدا و چنگ زدن به ریسمان او نیست.

و کاش اعراب امروز نیز به یاد وحدت خود می افتادند، و می دانستند که چگونه بود و چرا چنان بود، و به ایمانی بازمی گشتند که میان دل‌های ایشان الفت ایجاد می کرد و آنان را برادران راستین یکدیگر می ساخت.

چگونه از یگانگی پاسداری کنیم؟

[۱۰۴]

برای نگاهداری وحدت ناگزیر باید از ارزش‌هایی پاسداری کنیم که سبب یگانگی مردم شده و در کتاب خدا تجسم پیدا کرده است آیا بدون ارزش گذاشتن به عدالت اجتماعی چگونه می تواند ستم‌دیده خواستار وحدت با ستمگر شود، و بدون ارج نهادن به مساوات چگونه امکان آن است که شخص برده کننده دیگران از برده کردن دیگران دست بکشد، و بدون ارزش پرهیزگاری، توده های مردم چگونه می توانند به فرمانروایان بر ایشان اعتماد کنند، یا فرمانروایان بر توده های مردم چنین کنند؟ از این جا و به خاطر پاسداری از ارزش‌هایی که ضامن بقای وحدت است، ناگزیر می بایستی گروهی باشند که خود را نذر خدا کرده باشند.

« وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - و بایستی گروهی از شما باشند که مردم را به نیکی بخوانند و به کاری خوب فرمان دهند و از کارهای زشت بازدارند، و اینان رستگارانند. »

ص: ۵۸۵

بر این گروه واجب است که رمز و نماد ارزشها و یگانگی باشند، تا نیروی معنوی عظیمی برای نگاهبانی بر وحدت در داخل جامعه اسلامی به شمار روند، [۱۰۵]

و قرآن به آن بازمی گردد که بار دیگر ما را به یگانگی فرمان دهد و بگوید که اختلاف پیدا کردن پس از ایمان به دنبال خود عذابی بزرگ و روسیاهی دارد.

۱/ « وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و همچون کسانی مباشید که پس از آمدن نشانه های آشکار پراکنده شدند و اختلاف پیدا کردند، و آنان را عذابی سخت (در پیش) است. » مطالعه در تجربه های ملتها همچون دیدن اوضاع و احوال ما است: آن امتها و ملتها پراکنده شدند، و هر گروه از ایشان بنا بر ارزشهای زمینی باطل - ارزش خون و زبان و سرزمین و مصالح عاجل و تمسک جستن به آنها پیش از متمسک شدن به دین - فرقه خاصی را پدید آورد، و به همین سبب با یکدیگر مخالف شدند. چه این ارزشها با یکدیگر متفاوت است و چیزی جز اختلاف از آن نتیجه نمی شود، و به همین جهت به عذاب عظیمی در دنیا و آخرت گرفتار شدند.

[۱۰۶]

« يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ - در روزی که روهای سفید می شود و روهای سیاه؛ پس (به) کسانی که روهایشان سیاه می شود (گویند): چرا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس برای آنکه کافر شدید عذاب را بچشید. » اختلاف درست و حسابی یگانه اختلاف میان کفر و ایمان است، چرا که اختلافی است که پروردگار ما در روز رسیدن به حساب حق و کفر پس از ایمان به آن معترف است. اختلافی است بر حسب ارزشهای باطل زمینی پس از متمسک شدن امت به قیمت یگانه توحید.

ایمان به زمین و ارزش خاک و زمین و جنگیدن با مردمان بر سر آن

ص: ۵۸۶

گونه ای از کفر ورزیدن به ارزش آن یکتاپرستی است که انسان را مؤمن به خدا و به هر انسان مؤمن به خدا، در هر سرزمینی که باشد، می سازد. و چنین است ایمان داشتن به دیگر ارزشهای باطل، و از این جا می فهمیم که اختلاف کفر است.

[۱۰۷]

« وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْطِئَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - و اما کسانی که روهاشان سفید است، در رحمت خدایند و جاودانه در آن خواهند ماند. » [۱۰۸]

و وحدت بر پایه ارزشهای آسمانی برای مردمان بهتر و مایه پیشرفت و آسوده خاطری است، و خدا این را بیان می کند تا مردمان بتوانند به تراز بالایی از پیشرفتگی و رفاه و آسایش برسند.

« تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ - این آیات خدا است که به حق بر تو فرومی خوانیم، و خدا برای جهانیان ستم نمی خواهد. » ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۷]

اشاره

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ (۱۰۹) كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ اَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُونَ (۱۱۰) لَنْ يَضُرُّوكُمْ اِلَّا اَذًى وَ اِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُوَلُّوْكُمْ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُوْنَ (۱۱۱) ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ اَنْ يَنْتَفِعُوا اِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الْمَسِيكَةَ ذٰلِكَ بِاَنْهُمْ كَانُوْا يُكْفِرُوْنَ بِآيٰتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُوْنَ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوْا يَعْتَدُوْنَ (۱۱۲) لَيْسُوْا سَوَاءً مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اُمَّةٌ قٰئِمَةٌ يَتْلُوْنَ آيٰتِ اللَّهِ اَنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُوْنَ (۱۱۳) يُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ بِاُمْرٍ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ وَ اُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۱۱۴) وَ مَا يَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوْهُ وَ اَللَّهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ (۱۱۵) اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَ لَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُوْنَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُوْنَ فِي هٰذِهِ الْحَيٰةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيْحٍ فِيْهَا صَيْرٌ اَصَابَتْ حَرْتًا قَوْمٍ ظَلَمُوْا اَنْفُسِهِمْ فَاَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَ لٰكِنْ اَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُوْنَ (۱۱۷)

معنای واژه ها

۱۱۶ [تغن عنه]

یعنی ضرری را از او دور می کنی.

۱۱۷ [صرّ]

سرماي سخت و اصل آن صرير است، و به قولی صرّ صدای آتشی است که در چنین بادی قرار گرفته باشد؛ و ممکن است صر صدای باد سرد شدید باشد، که از صفات باد شمال است.

ص: ۵۸۸

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس سیاق قرآن دنباله سخن را دربارهٔ مسئولیت اجتماعی در برابر ارزشهای مقدس ادامه می دهد که بر همگان پاسداری از آنها واجب است، و باید بدانند که این پاسداری ضامن پیشرفت و عزت ایشان است، و سستی در این کار ممکن است مایهٔ خواری و گرفتار شدن ایشان به غضب خدا و مسکنت شود. و قرآن حکیم دو مثل برای ملتزم بودن به مسئولیت اجتماعی می آورد که یکی از آنها مربوط به واقعیت امت اسلامی است که نمی تواند به سطح شایسته ای از بزرگواری خود برسد مگر بر اثر انجام دادن این مسئولیت، و سپس آن را با مثل دیگری از واقعیت اکثریت اهل کتاب قرین می کند که از انجام دادن این فریضه شانه تهی کردند و گرفتار ذلت و مسکنت شدند.

در آن هنگام که فرزندان امت به مسئولیت اجتماعی خود عمل کنند، به آن وحدت اصولی دست می یابند که با ایمان ایشان رابطه دارد، چرا که روح ارزشهای عالی را در امت رشد می دهد و سبب بستگی و اتحاد شدید آن با یکدیگر می شود.

۱/ در پایان، درس قرآن آن مبانی فکری را که اکثریت اهل کتاب در کفر ورزیدن خود بر آنها تکیه می کنند، باطل می کند که عبارت است از: مال و مصلحت و فرزند و بلند پروازیها و سپس جاودانه ماندن در این جهان، و می گوید که همهٔ اینها در سرای دیگر به زیان ایشان تمام می شود، و هر چه در این راه مصرف کنند به زراعتی می ماند که باد شدیدی بر آن می وزد و آن را نابود می کند، و همهٔ رنجهای تحمل شده از سوی کشاورز بر باد می رود، و این همه نتیجه ای است از سستی که بر خود روا داشته و کشتخوان خود را بد ساخته و پرورده است؛ و چنین

است حال کافران که هر چه در دنیا خرج می کنند هیچ سودی برای ایشان در دنیای دیگر نخواهد داشت.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰۹]

علی رغم آنچه شخص بیننده ساده در حوادث دنیا و در ظواهر اجتماعی موجود در آن مشاهده می کند، و آنها را وابسته به فلان یا فلان عامل می داند، آنچه می گذرد محکوم سنتهایی فطری و کلی است که خداوند آنها را در زندگی به جریان می اندازد و از بالای عرش بزرگ خود به تدبیر آنها می پردازد.

پیشرفت و پسرفت ملتها و بزرگی و خواری یا آسایش و بدبختی آنها همه این ظواهر اجتماعی تصادفی و عرضی نیست که شبیه به بنا کردن خانه ای یا کشت محصولی باشد، بلکه در فرمان قوانین ثابتی است که خدا آنها را وضع کرده، بدان سبب که بازگشت نهایی به خداوند سبحانه و تعالی است.

« وَ لِلَّهِ مَمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَمَّا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ » - هر آنچه در آسمانها و در زمین است از آن خدا است، و کارها به خدا بازمی گردد،» [۱۱۰]

و یکی از این سنتهای محکم پروردگار ما که آن را به تدبیر خود در جهان به اجرا درمی آورد، این است که هیچ امتی بهترین امت نخواهد شد مگر این که مسئولیت اجتماعی خود را با بینش درست و اخلاص کافی به انجام برساند.

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ » - شما بهترین امتی بودید که برای مردم برآورده شدید. « شما امت (نیک) هستید نه امت بد، و این امتی است که (برآورده شده) از آن روی که رسالت سازنده و برآورنده آن است / و خود سبب ساخته شدن خود نبوده است، و سپس (برای مردم) است نه علیه آنان، چه مسئولیت امت اسلامی دفاع از ناکامان و ستمدیدگان و فراهم آوردن آسایش و امنیت و خوشبختی برای همه مردم است؛ و ضامن این مسئولیت اجتماعی آن است که:

« تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » - به نیکی فرمان می دهید و از

بدی و زشتی جلوگیری می کنید.» امر به معروف تنها منحصر به گفتن با زبان نیست، بلکه عبارت است از تلاش برای تحقق یافتن معروفها و نیکهای گوناگون... و نیز چنین است نهی از منکر، ولی امت اسلامی که حامل این مسئولیت اجتماعی است، از پایگاه مستحکمی به کار برمی خیزد که عبارت از ایمان داشتن به خدا است، چه منشأ احساس مسئولیت اجتماعی مؤمن بودن به خدا است، و آن احساس اجتماعی که نیروی خود را از ایمان به خدا نگرفته باشد باطل یا دست کم محدود است.

□
« وَ تُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ - و به خدا ایمان دارید.» اهل کتاب نیز به نوبه آماده برای تحمل این مسئولیتند، چه شما-ای مسلمانان- از آن روی تحمل این مسئولیت نمی کنید که عرب هستید یا پیامبر شما شخص محمد(ص) است، بلکه خدا این مسئولیت را بر دوش شما بار کرده است، به همان که رسالت خود را بر اهل کتاب حمل کرده است. پس اگر اهل کتاب نیز به نوبه خود این مسئولیت را می پذیرفتند و آن را انجام می دادند، آنان نیز همچون شما بهترین امتی می شدند که برای مردم برآورده شده اند.

□ □ □ □ □
« وَ لَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهٖم مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ اَكْثَرُهُمْ الْفٰسِقُوْنَ - و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، برای ایشان نیکوتر می بود؛ گروهی از آنان مؤمن اند، و بیشتر ایشان فاسق اند،» و در آیات آینده خداوند متعال مثلی برای فاسقان می آورد و مثلی برای مؤمنان.

میان فسق و ایمان

[۱۱۱]

اما فاسقان، به سبب فسق و انحراف خود خوار و ناتوانند، و ۱/ جز رساندن آزارهای ساده کاری از ایشان بر نمی آید، و در نبرد شکست می خورند، و هیچ گروهی به یاری ایشان بر نمی خیزد، چنان که بعضی از ایشان به یاری بعضی دیگر نمی پردازند.

ص: ۵۹۱

« لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَ إِن يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلِّوْكُمْ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُضَيِّرُوْنَ - هرگز به شما زیان نرسانند و جز آزاری وارد نسازند، و اگر به جنگ با شما برخیزند، پشت کنند و یاری نشوند.» [۱۱۲]

آنان خوار و ذلیل اند، و هر جا که مردمان ایشان را ببندد به خوار کردن ایشان مشغول می شوند، و در برابر ایشان برای رهایی از این ذلت تنها یک راه وجود دارد و آن بازگشتن به کتاب خدا و پیروی کردن از سنتهای فرستاده خدا، یا رابطه برقرار کردن با امت اسلام است که بر ایشان پیشی گرفته است. پس اگر به ریسمان خدا چنگ زنند یعنی به «کتاب خدا و رهبری اسلامی» زود باشد که از این راه به عزت برسند، و اگر به ریسمانی از مردم یعنی «امت اسلامی» چنگ زنند، در نتیجه این تبعیت از امت نیرومند و همپیمانی با آن نیرومند خواهند شد.

و گرنه خوارند و این خواری و ذلت آنان را به مسکنت و فقر خواهد کشید و این همه به سبب آن است که نیرومندان عقب افتادگی و در معرض بهره کشی دیگران قرار گرفتن را بر ایشان تحمیل کرده اند.

« ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقْفُوا - هر جا یافت شوند، خواری بر ایشان نوشته شده است، » یعنی در هر سرزمینی که ایشان در کنار مسلمانان نیرومندتر از ایشان باشند چنین است.

« إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْوُ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ - مگر آنکه به ریسمانی از خدا یا از مردم چنگ زده باشند، و گرفتار خشمی از خدا باز خواهند گشت، » که عبارت است از گرفتار اختلافهای داخلی بودن و عقب افتادگی و مورد بهره کشی دیگران بودن، و حتی بلاهای طبیعی که به سبب عقب افتادگی و منکر واقعیت شدن دامنگیر ایشان می شود.

« وَ ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ - و فقر و مسکنت بر ایشان نوشته و مقدر شد. »

۱/ اینک این سؤال باقی می ماند که: چرا حال ایشان به این درجه از انحطاط و عقب ماندگی رسید؟ و پاسخ آن است که: بدان سبب که به ریسمان خدا چنگ نزدند که کتاب و فرستاده او مجسم کننده آنهاند؛ و این یک چرا؟ بدان سبب که در کارهای کوچک عصیان خدا می کردند، و خرده خرده این سرکشیها عصیان آنان را به درجه کفر ورزیدن به آیات خدا کشاند، و بر مردم ظلم و تعدی روا می داشتند، و سرانجام کارشان به جایی رسید که به کشتن پیامبران خود پرداختند:

« ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ - و این از آن روی بود که به آیات خدا کفر می ورزیدند، و ناروا پیغمبران را می کشتند. این از آن نظر بود که نافرمانی و تعدی کردند.» عصیان عبارت از گردنکشی در برابر حق است، و به کفر می انجامد، مگر خدای ما نگفت: «تُمْ كَانْ عَاقِبَهُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاي...» و کفر ورزیدن به آیات خدا آدمی را به کافر شدن به آن سنتها و قوانین فطری می کشاند که خدا آنها را برای جهان قرار داده و در نتیجه سبب کافر شدن به همه حقایق می شود.

ولی چگونه می شود که تعدی به مردم به تجاوز کردن بر زندگی فرستادگان خدا منجر می شود؟ چرا که اینان به هر وسیله از حقوق مردم دفاع می کنند، و شخص متجاوز از خود دفاع می کند و پیامبر را می کشد.

چون آیات خدا و پیامبران او از میان رفتند، زندگی سراسر آشوب و نابسامانی می شود و خواری و فقر و مسکنت بر آن حکومت پیدا می کند.

[۱۱۳]

این مثل بدی برای اهل کتاب بود، و اما مثل دیگر در گروهی کوچک تجسم پیدا می کند که بر دادگری ایستاده اند و به کتاب ایمان دارند و نسبت به خدا خاشع اند.

« لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ - همه برابر با یکدیگر نیستند:

از اهل کتاب، گروهی (بر فرمان خدا) ایستاده اند، و اوامر او را جاری می کنند و

ص: ۵۹۳

۱/ « يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ - آيات خدا را شب هنگام می خوانند، » که چشمها به خواب رفته، و قلوب مؤمنان بیدار است، و آتش شهوت ایشان فرونشسته، و چشمانی مراقب ایشان نیست تا شیطان آنان را به وسوسه ریاکاری تشویق کند، و آن کس که در قرآن تدبّر کند، درمی یابد که گوشه گیری از مردمان برای تبتل و عبادت خدا و خواندن قرآن در شب پیش از روز سفارش شده است.

« وَ هُمْ يَسْجُدُونَ - و سجده می کنند. » در مقابل آیات خدا، با سجده کردن، عملاً منفعل می شوند و در برابر او خضوع می کنند، و قرآن را تنها با لقلقه زبان نمی خوانند بلکه خواندن در جانشان کارگر می شود.

[۱۱۴]

« يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمَرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ - به خدا و روزی دیگر ایمان دارند، و به کار نیک فرمان می دهند، و از کار بد جلوگیری می کنند و در کارهای خیر شتاب می ورزند و به آنها زودتر از دیگران قیام می کنند. » « وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ - و اینان از نیکوکارانند. » [۱۱۵]

آنان اهل کتاب بودند، و در این لحظه به سببی یا سببی دیگر از گروه مؤمنان نیستند، و بدون عناد یا گردنکشی از فرمان خدا به پیروی از رسالت نازل شده او بر محمد (ص)، خدا پاداش اعمال ایشان را به صورت کامل می دهد.

« وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ - و هر کار نیکی که کنند از پاداش آن بی بهره نمانند، و خداوند به پرهیزگاران آگاهی و علم دارد. » و این آیه، آن نظر قشری منتسب به اسلام را نفی می کند که بنا بر آن هر کس شهادت کلامی به مسلمان بودن بدهد مسلمان و بهشتی است، و هر کس چنین نکند از اهل دوزخ است؛ هرگز... خدا پیش از گفته ها به کردارها و اعمال نگاه می کند.

۱/

[۱۱۶]

چرا آنکه کافر است کافر شده؟ برای آنکه به مال یا فرزندان

ص: ۵۹۴

خود مغرور شده است. ولی مال و فرزند پس از مرگ آدمی برای او چه می توانند بکنند؟ چرا خود را فریب می دهند و تا چه وقت می خواهند این چنین باقی بمانند؟ « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » - کسانی که کفر ورزیدند، از داراییها و فرزندانشان در برابر خدا برای ایشان کاری برنیاید، و اینان اصحاب آتش اند و جاودانه در آن خواهند ماند. « سخن از کفار در این جا به مناسبت اهل کتاب آمده، و در درس آینده خدا ایستاری را که می بایستی در برابر کافران خود بگیرند بیان خواهد کرد.

فراوانی ثروت مادی یا توانایی بشری چیزی نیست که در برابر حق از آدمی حمایت کند، و ما را نرسد که در برابر کفار به بهانه این که مال فراوان یا شماره بیشتر از ما دادند سر فرود آوریم.

[۱۱۷]

اما کردارها و داراییهای ایشان و حتی بعضی از کارهای نیکی که انجام می دهند، به زودی بر باد می رود، چرا که بر شالوده مستحکمی متکی نبوده است. اگر پزشکی در تشخیص اشتباه کند، و سپس در گزینش داروی مناسب خود را به زحمت اندازد و سخت به فراهم آوردن تلاش کند، آیا ممکن است از این کار نتیجه ای عاید او شود؟ یا اگر خلبانی راه هوایی خود را گم بکند و نداند که باید به طرف راست حرکت کند یا به طرف چپ، آیا رنج بردن برای استقامت در باقی ماندن بر هوا برای او فایده ای دارد؟ چنین است حال کافران که در فهم اساس زندگی خطا کرده اند و به همین سبب شناخت بعضی از جزئیات سودی برای ایشان نخواهد داشت، لذا همه تلاشهای ایشان در چارچوب این فهم آمیخته به خطا قرار می گیرد و عبث و بیهوده می شود.

« مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ - مثل آنچه در این زندگی دنیا خرج می کنید، همچون بادی است که در آن سرمای شدید است و به کشتزار گروهی که بر خود ستم روا داشته اند می وزد و آن را از میان می برد،»

ص: ۵۹۵

و همه کوششهای ایشان را در چند لحظه بی حاصل می سازد، چه آنان بر خود ستم روا داشته اند و، مثلاً، ۱/ مکان مناسبی برای کشاورزی برنگزیده اند، پس آیا می شود گفت که خدا مسئول برانگیختن بادهای بد بوده است؟ هرگز، مسئول خود ایشانند:

« وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ - و خدا به آنان ستم نکرده است، بلکه خود به خویشان ستم کرده اند. » ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عُنْتُمْ قَد بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تَوَمَّنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسْؤُهُمْ وَ إِنْ تَصَبَّوْا سَيِّئَةً يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰) وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْفِتَالِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَ اللَّهُ وَ لِيَهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَى إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتِيَكُم مِّن قَوَرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنُّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا الْنَّصِيرُ إِلَّا- مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۲۹)

معنای واژه ها

۱۱۸ [بطانه]

کسان و نزدیکان و دوستان و نزدیک شخص، مأخوذ از بطانه لباس که به معنی آستر آن و نزدیکتر از قسمت‌های دیگر لباس به بدن است.

[لا یالونکم]

کوتاهی در کار شما نکنند؛ و یالو به معنی سستی و کوتاهی و نشان دادن ضعف است.

[خبالا]

شر یا فساد، و جنون را خبل گویند، از آن روی که فساد عقل است.

[عنتم]

اصل عنت مشقت است؛ و عنت الرجل یعنی مشقت بر او وارد شد.

۱۱۹ [الأنامل]

سرانگشتان.

ص: ۵۹۷

۱۲۱ [تبوی]

:جا تهیه می کنی و آنان را آماده می سازی.

۱۲۲ [تفشلا]

:بترسند.

۱۲۳ [بدر]

:چاه آبی است میان مکه و مدینه.

[یکفیکم]

:شما را بسنده است و کفایت می کند.

[یمددکم]

:پیاپی به شما ببخشند.

[فورهم]

:یعنی به صورت ابتدایی، و به قولی فور به معنی آهنگ چیزی کردن به حدت است.

۱۲۷ [یکبتهم]

:خوار و ذلیلشان می کند: و اصل کبت شدت سستی در قلب است.

۱۲۹ [ما]

:اعم از من است که عاقل و غیر عاقل را شامل می شود، زیرا مفید جنس است.

۱/

ایستار اساسی در برابر کافران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ایستار مسلمانان در برابر کافران از اهل کتاب چگونه باید باشد؟ می‌بایستی ایستاری سخت و استوار باشد، و نباید مصالح و دوستیهای شخصی در آن دخالت داده شود.

بعضی از مسلمانان اهل کتاب را از آن روی دوست می‌داشتند که از ناحیه فرهنگ و تربیت به مسلمانان نزدیکتر از مشرکان بودند. ولی قرآن ایشان را از این طرز تفکر نهی کرد و گفت که تنها کفر ورزیدن اهل کتاب به رسالت شما و اتخاذ ایستاری منفی نسبت به شما، ایشان را به آن می‌خواند که هر پیروزی شما را ضد

ص: ۵۹۸

خود تصور کنند، و بنا بر این از هر پیشرفت شما خشمگین و از هر بدی که به شما رسد شادمان شوند، و بر شما است که سست نشوید، و از ترس ایستادن در برابر شما با ایشان خود را به اتحاد دعوت نکنید، بلکه می بایستی ملتزم بردباری و پرهیزگاری باشید و در وقت خود شر ایشان را دفع کنید. و همچون دلیلی تاریخی بر این که صبر و تقوی ۱/ رسیدن به پیروزی را تضمین می کند، قرآن مثلی از واقعیت امت در جنگ بدر می زند که چگونه خدا مسلمانان را که خوار بودند پیروز کرد و با فرشتگان خود به یاری ایشان برخاست، تا دلهاشان آرام گیرد و با دشمن به جنگ برخیزند و خدا بر دشمنان پیروزشان کند.

و در این جا سه پایان چشم به راه دشمن است: یکی این که خدا یکی از بالهای جنگ ایشان را بشکند و از این راه یک باره از نیروی نظامی آنان فروریزد، و یا این که خدا آنان را با شکستی نفسانی رو به رو کند و از میدان نبرد بیرون روند، و از این که نتوانسته اند با وجود فداکاریها و جانبازیها به مقصود برسند در غم فروریختن آرزوهای خویش اندوهناک باشند، و یا این که عقل به سرشان باز گردد و به استقبال رسالت شتابند و خدا توبه ایشان را بپذیرد، و این بدان سبب است که قبول توبه اختصاص به رسول یا یکی از مسلمانان ندارد، و تنها خدا است که مقرر می دارد توبه چه کس پذیرفته شود، و چه کسان گرفتار عذاب شدند، زیرا که هر چه در آسمانها و زمین است از آن خدا است.

شرح آیات:

اشاره

اصولی بودن وحدت اسلامی

[۱۱۸]

وحدت استقرار یافته در میان مسلمانان وحدتی اصولی است، و لذا جایز نیست که هوای نفسانی و مصالح خصوصی با آن بازی کند، و یکی از مسلمانان برای یکی از کفار برتری و فضیلتی قایل شود، و به خاطر مصلحت یا هوای نفس او را نزدیکترین مردم به خود و دستگاه کار خویش قرار دهد، بلکه می بایستی که مردان خود را از خود مسلمانان برگزینند، حتی اگر از این بابت به صورتی موقت

ص: ۵۹۹

زیانی نصیب مسلمانان شود، چه ضرر قابل جبران است، ولی نفاق کافر و غیر مخلص و منتظر فرصت بودن او برای وارد کردن ضربه هولناک به مسلمانان چیزی نیست که عوضی داشته باشد.

آنان جلوگیر هیچ ضرری از شما، چه کم چه زیاد، نیستند، چرا که خلوص نیت با شما ندارند و در واقع هر وقت گرفتاری برای شما پیش آید از آن شادمان می شوند، و دلیل آن از زبانهاشان آشکار می شود، چه عموماً سخنی را بر زبان می آورند که در ضمن آن چیزی را که در دلهای خود پنهان کرده اند آشکار می سازد، زیرا که آدمی هر اندازه در پوشیده نگاه داشتن مطلبی بکوشد، ۱/ و در توفقه‌های نابجای وی در سخن گفتن و آوردن کلمات دو پهلو و نظایر اینها آنچه را که در سر ضمیر دارد آشکار می سازد. و اگر در گفته‌های ایشان نیک بیندیشید این حقیقت بر شما آشکار خواهد شد.

اما سینه‌های ایشان آکنده از خشم و غضب نسبت به شما است. آیات آشکاری که خدا برای شما بیان می کند، پس از این می آید، و بر شما است که با خرده‌های خود بسنجید و خود حقیقت را دریابید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از جز خود محرم و نزدیک مگیرید که در تباهی کار شما کوتاهی نخواهند کرد. » البطانه نزدیکترین کس به شخص است، و خیال به معنی زیان و ضرر.

« وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ - چنان دوست دارند که به سختی گرفتار باشید و دشمنی از دهانهاشان آشکار است. » در آیه نگفته است که از سخنشان دشمنی پیدا است، بلکه گفته است که از آنچه به غلط از دهانهاشان بیرون می آید، یا از اسلوب سخنشان آشکار می شود، و حتی ظواهر قیافه ایشان در میان سخن گفتن از سر ضمیر ایشان خبر می دهد.

« وَمَنْ تَخَفَى صُودُرُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ - و آنچه سینه‌هاشان پنهان می کند بزرگتر است. اگر فهم کنید و عقل خود را به کار

اندازید، ما آیات و نشانه ها را برای شما آشکار کرده ایم.» [۱۱۹]

امت اسلامی برای همه مردم عمل می کند، که بالطبع در میان ایشان کفار و به صورتی خاص محرومان و ستمدیدگان ایشان نیز وجود دارند، و لذا مسلمانان در جان خود همه مردم را دوست می دارند، در صورتی که کافران نسبت به مسلمانان ایستاری سلبی دارند و آنان را خارج از شریعت خود به حساب می آورند و از همین رو وضع آنان تفاوت پیدا می کند. آشکارا نفاق می ورزند، و شدیدترین کینه را نسبت به مؤمنان دارند، و هر پیشرفت مسلمانان را زبانی از خود تصور می کنند و به همین سبب بر خشم ایشان می افزاید. و کارهای انفعالی و غیر حکیمانه آنان از همین حالت روانی پیچیده و آکنده از غیظ و خشم پدید می آید.

۱/ « هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ - شما آنان را دوست می دارید و آنان شما را دوست نمی دارند، و شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید.» در صورتی که آنان به کتاب شما ایمان ندارند، تفاوت عمده در آن است که شما کینه ای نسبت به پیامبر یا کتاب ایشان ندارید، در صورتی که ایشان چنین کینه ای دارند و بر وجودشان منعکس می شود.

« وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ - و چون با شما رو به رو شوند، گویند: ایمان آوردیم، و چون به خلوت در آیند، از خشم بر شما سرانگشت بگزند، تا غیظی را که بر قلبشان سنگینی می کند سبکتر سازند.»

« قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - بگو: با خشم خود بمیرید که خدا بر آنچه در سینه ها نهفته است آگاهی دارد.» و نفاق شما کسی را فریب نمی دهد، و به یاری شما بر مسلمین نمی آید، چه شما به باطل نسبت به آنان کینه توزی می کنید، و نصرت خدا تنها بهره دل‌های پاکیزه و نیت‌های راست و درست می شود، [۱۲۰]

و از طبیعت این گروه است حسدی شدید تا آن حد که رسیدن

هر گونه آزاری را به شما توقع دارند، و هنگامی که نعمتی از خدا به شما رسد ناراحت می شوند:

« إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ »
- اگر به شما نیکی رسد، آنان را بد آید، و اگر به شما بدی رسد، بر آن شاد شوند، و اگر بردباری کنید و پرهیزگار باشید، کید ایشان زیانی بر شما نخواهد داشت. و خدا به آنچه می کنید احاطه دارد. « صبر اندیشیدن در آینده است و دوربینی و به حساب نیاوردن بعضی از زیانهای ساده است جز در مقایسه با سودهای کلانی که در آینده خواهد رسید؛ اما تقوی، ملتمز بودن به خط اسلام است و منحرف نشدن از آن در زیر فشار مشکلات یا بعضی از زیانها و حتی شکستها. و تقوی در این جا معنی عمل نیز می دهد، تا صبر انتظار منفی محض نباشد، بلکه همچون انتظاری مثبت شود که همراه با عملی جدی برای عوض گرفتن از خسارت ۱/ و بدل کردن شکست به پیروزی.

کید به معنی نقشه هایی است که دشمن بنا بر آنها به کار برمی خیزد و به امتی که بردبار و پرهیزگار است و آماده جانبازی و فداکاری و به واجبات خود عمل می کند، زیانی نمی رساند.

سپس قدرت بی پایان خدا در پی مؤمنان است و بر آنچه کافران می کنند احاطه دارد، و بر ما لازم است که به محض شکست خوردن یا حتی چندین بار چنین شدن از لحاظ روانی تسلیم آنان نشویم.

درسهایی از میدان نبرد بدر

[۱۲۱]

به عنوان مثالی بر این حقیقت کافی است که به غزوه بدر که درسهها و عبرتهایی که از آن نصیب امت مسلمان شد نظر کنیم. جنگی بود نابرابر و نخستین از نوع خود در رو به رو شدن امت مسلمان با دشمنان خود، و درسهایی از آن گرفته شد که خلاصه آنها در آیات بعد خواهد آمد:

ص: ۶۰۲

الف: پیامبر اسلام که فرمانده عالی نیروهای مسلح مسلمانان بود، به این اکتفاء نکرد که او بر حق و فرستاده خدا است و خدا او را یاری خواهد داد، بلکه به فراهم آوردن آمادگی نظامی پرداخت و خود شخصا در میدان جنگ شرکت جست.

«وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ - و در آن هنگام که بامدادان از نزد کسان خود بیرون رفتی و برای مؤمنان پایگاههای جنگ را آماده کردی،» پس، اولاً در صبح زود از خانه بیرون شدی بر قوم خود پیشی گرفتی، و ثانیاً از اهل خانه خود دور شدی و خود را در متن میدان نبرد قرار دادی، و این مهمترین صفت در راهبری است که آماده جانبازی باشد، و ثالثاً جایگاه نبرد را برای مؤمنان معین کردی تا آماده هجوم بوده باشند.

«وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - و خداوند شنوا و دانا است.» او امر تو را می شنود، و از تأثیر فعالیت‌های ظاهری تو آگاه است، و از آنچه مؤمنان در سینه پنهان دارند / ۱ و همان نتایج جنگ را تعیین خواهد کرد که وابسته به شنیده‌ها و چیزهایی است که از اعمال ظاهر و قلبهای ظاهر نتیجه می شود، خبر دارد.

[۱۲۲]

ب: پیامبر اسلام با یک مشکل سخت رو به رو شد، و آن اختلاف میان دو طایفه از مردانش بود، یعنی مهاجران و انصار، که دوستی آنان میان خدا و زمین و عشیره و چیزهایی شبیه اینها تقسیم شده بود. ولی رسول الله (و اسلام عموماً) این دشواری را به صورتی ریشه‌ای در آن هنگام از میان برد که حیثیتهای طایفه‌ای را در بوتۀ ایمان به خدا گذاخت، بی آنکه به طایفه‌ای بیش از طایفه دیگر اعتماد کند، و بدین گونه سپاهی عقیدتی برای خود فراهم آورد که درباره مبدأ می جنگید نه برای ریا و رقابت و همچشمی طایفه‌ای.

«إِذْ هَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلُوا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمُ - وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ - در آن هنگام که دو گروه از شما آهنگ آن کردند که درنگ کنند و بترسند، و خدا یار آنان بود، و مؤمنان را است که بر خدا توکل

ص: ۶۰۳

کنند.» با وجود آنکه خدا ولی هر دو طایفه بود، نزدیک بود که بر اثر اختلاف گرفتار ترس و سستی شوند، و این اختلاف برخاسته از احساس ضعف بود، چه اهل مدینه از لحاظ روانی در برابر اهل مکه شکست خورده به نظر می رسیدند و چنان تصور می کردند که پیغمبر اسلام پیش از توانایی بار بر دوش ایشان نهاده و آنان را به نبرد با اهل مکه از خانه هاشان بیرون آورده است، ولی خدا به ایشان گفت که با وجود متوکل بودن مؤمن بر خدا دلیلی برای ترسیدن وجود ندارد.

[۱۲۳]

در نتیجه آمادگی از لحاظ جنگ و اندیشه ورزی و اخلاص ورزیدن نسبت به خدا امت اسلام پیروز شد.

« وَ لَقَدْ نَصَّرَكُمُ اللَّهُ يُبَدِّرُ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » - خداوند شما را در بدر پیروز گردانید - و حال آنکه ناتوان و خوار بودید - پس از خدا بترسید و باشد که از او سپاسگزاری کرده باشید. » پس دلیلی برای ترس وجود ندارد، به همان که برای اختلاف هم داعی و علتی موجود نیست؛ آنچه واجب است ترسیدن از خداوند سبحانه و تعالی است با ملتزم بودن به اجرای اوامر او، و هنگامی آدمی ملتزم به فرمانهای خدا باشد، ناگزیر به شکر گزاری نعمتهای پیشین او می پردازد، و شکر کردن عموماً به معنی تفکر کردن در سببهای نعمت است به منظور پاسداری از این سببها، و در نتیجه محافظت کردن از خود نعمت، در صورتی که کفران نعمت تماماً بر عکس این معنی است، ۱/ و آن عبارت است از تصور کردن این که نعمت ابدی است، و بنا بر این در پاسداری از خود نعمت و عوامل فراهم آورنده آن سستی کردن که در نتیجه به زوال نعمت پایان می پذیرد.

چنین است مثل پیروزی که نباید به آن دلخوش کنیم و خود را آماده نبردی که ممکن است پس از آن پیش آید نگاه نداریم، چه پیروزی نیز نعمت است و برای خود عواملی دارد. و محافظت و پاسبانی از عوامل پیروزی را چنان می نماید که قرآن به نام تقوی می خواند.

ص: ۶۰۴

ج: آمادگی معنوی در جنگها دارای تأثیر بزرگ است، و اسلام برای آن اهمیت فراوان قایل است و آن را مهمترین عنصر در جنگ می داند، و آن ایمان داشتن به پیروزی است (پس از مؤمن بودن به ارزشهایی که سرباز به خاطر آنها می جنگد).

« إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ - در آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که خداوند سه هزار فرشته برای یاری شما فرستد؟ » [۱۲۵]

و فرشتگان در کنار شما ایستادند، ولی این بدان معنی نبود که آنان به جای شما جنگیدند، و فرود آمدن ایشان پس از تحقق یافتن دو امر بود:

اولا: آنان پس از آن فرود آمدند که شما به همه واجبات جنگ (صبر و تقوی بنا بر تفسیر پیشین این دو کلمه) پرداختید، و حيله ای برای شما به سبب سرعت حيله گری دشمن باقی نماند.

« بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ - آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزگاری کنید، و آنان (مشرکان) از خشم بر سر شما آیند، خداوند با پنج هزار فرشته نشانگذار شما را یاری کند، یعنی فرشتگانی که دشمن را می کشند و نشانه ای در او باقی می گذارند.

ثانیا: مهمترین خدمتی که فرشتگان برای شما به انجام رسانیدند، بازگرداندن اعتماد نفس به شما بود و اطمینان یافتن قلبهای شما به پیروزی.

۱/ « وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنُّ قُلُوبُكُمْ بِهِ - و این را خدا جز مژده ای برای شما قرار نداد، و برای آن چنین کرد که دلهای شما آرام گیرد. » اما پیروزی حقیقی از خدا است نه از فرشتگان، و خدا توانایی آن دارد که پیروزی را به هزار و یک سبب فراهم آورد، ولی آن را جز با شایسته بودن کسی که پیروزی را بر او نازل می کند فرو نمی فرستد.

« وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ - و پیروزی جز از نزد خدای

توانای حکیم نیست.» خدا عزیز است، یعنی توانا است و توانایی خود را به خدمت می گیرد، و حکیم است، یعنی بیهوده به یاری کسی بر نمی خیزد و بدون آنکه او را شایسته چنین پیروزی بداند.

[۱۲۷]

د: هدفهای سوق الجیشی جنگ سه است: یا از بین بردن قدرت لشگری دشمن است، یا فروکوفتن روحیه معنوی او، یا دور کردن آن به صورت موقت که مسئله آینده آن وابسته به فرمان خدا است.

« لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا - تا بخشی از کسانی را که کفر ورزیده اند (از دیگران) قطع کند و آنان را از میان ببرد، و قدرت لشگری آنان را از کار بیندازد، « أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ - یا آنان را بشکند، تا نومید و شکست خورده بازگردند، و آرزوی بازگشت توانایی در مستقبل از ایشان سلب شود.

[۱۲۸]

« لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ - از کار هیچ چیز به دست تو نیست، یا توبه ایشان را بپذیرد، یا عذابشان دهد، چه آنان ستمگرانند.» شر آنان را از تو دور می کند، و این که خدا سپس با ایشان چه خواهد کرد، امری دیگر است و به امت نرسد که درباره آن بحث و جستجو کند: اگر توبه کنند خدا ایشان را خواهد بخشید، یا آنان را از راهی دیگر جز شکست در جنگ مورد مؤاخذه و مجازات قرار خواهد داد، ۱/ چه ظلم آتشی است که به جان صاحب آن خواهد افتاد، خواه نیرویی اجتماعی برای تعجیل سرکوب کردن ستمگر فراهم شده باشد یا نه.

[۱۲۹]

و خدا قادر است که توبه را بپذیرد، به همان گونه که قادر بر عذاب کردن ظالمان از راهی یا از راه دیگر است.

« وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ

ص: ۶۰۶

و آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است، و هر که را خواهد می آمرزد، و هر که را خواهد عذاب می دهد، و خداوند بخشنده و مهربان است.» ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲) وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَعَفَوْا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَعْفُرْ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرَ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

معنای واژه ها

[۱۳۴] الكاظمين

:یعنی در هنگام خشم فراوان انتقام نمی گیرند.

ص: ۶۰۷

اصل آن فحش است که پرداختن به کار بسیار زشت است.

[یصروا]

یعنی بر ارتکاب گناه توقف می کنند و اصرار می ورزند، و به قولی اصل آن ثابت ماندن بر چیزی است.

۱/

رفتار ایمانی، پناهگاه امت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن، در دروس گذشته، ایستار امت را در برابر اهل کتاب کافر به رسالت محمد (ص) بیان کرد، و پس از این درس، بحث درباره رویارویی مسلحانه میان مسلمانان و کفار ادامه خواهد یافت، ولی در درس حاضر درباره رفتارهای ایمانی در داخل جامعه اسلامی سخن گفته خواهد شد؛ چرا چنین است و مناسبت آن از چیست؟ پس از تدبیر در آیات هفتگانه این درس، متوجه عده ای از اوامر و نواهی می شویم که اندیشه واحدی آنها را به یکدیگر ارتباط می دهد، و آن عبارت از مستحکم کردن جبهه داخلی در هنگام مواجهه با دشمن و بنای انسانی رسالتی و دارای شخصیتی صادق و جامعه ای تشکیل یافته بر پایه برابری و فرمانبرداری از خدا و فرستاده اش به سائقه خود آگاهی ایمانی است.

از این جا با بحثهایی درباره قضایای زیر رو به رو می شویم:

۱- حرام بودن ربا از آن لحاظ که بزرگترین خطر برای یگانگی امت و آرمانی بودن رسالتی آن ۱/ و شکاف بزرگ ویرانگر اقتصادی است.

□

۲- ضرورت تقوی و ترس از خدا و فرمانبرداری از رسول الله، بدان لحاظ

ص: ۶۰۸

که اینها دو ستون اجتماع اسلامی محسوب می شوند.

۳- شتاب ورزیدن در عملی ساختن کارهای نیک و وجود انگیزه ای ذاتی در نزد فرد مسلمان برای انجام دادن واجبات.

۴- انفاق در راه خدا و فرو خوردن خشم و چشمپوشی و بخشش به این اعتبار که سبب استحکام روابط افراد امت با یکدیگر می شود و کسی را که به این گونه رفتارها می پردازد برای فداکاری در راه خدا و گذشتن از مال و غرور در این راه پرورش می دهد و آماده می سازد.

۵- آمرزش خواهی پس از گناه، به این اعتبار که بزرگترین جلوگیری نفسانی از گناه به شمار می رود.

ساختن انسان و اجتماعی با صفات یاد شده، آماده کردن راستین میدان نبرد برای رویارویی با دشمن است، و اگر جز این باشد جنگ به شکست می انجامد و محتوای رسالتی شایسته نخواهد داشت.

شرح آیات:

اشاره

خطر ربا

[۱۳۰]

ربا یا بهره کشی از مال که به صورت طبیعی هر چه سالها افزایش یابد و فقر و مسکنت فقیران بیشتر شود، بر مقدار آن و بر سیری و زیاده خواهی ثروتمندان افزوده خواهد شد، خطری بزرگ برای یگانگی امت اسلامی و در نتیجه برای آن شخصیت آرمانی رسالتی محسوب می شود که جامعه اسلامی آن را همچون نمونه ای برای یک زندگی خوشبخت عرضه می کند، و بر خطر مواجه شدن با دشمن می افزاید.

ربا خواری گاه با ذره کوچکی آغاز می شود، ولی در نفس شخص مالدار چندان رشد می کند که به صورت درخت بزرگ و پلیدی از حرص و آزمندی درمی آید، و در نفس شخص نادار دیوار ستبری از ناراحتی و تنفر می سازد، و در داخل اجتماع چندان رشد می کند که ربا خواران عنوان یک طبقه نفرت انگیز پیدا می کنند و

۱/ سرانجام به جایی می‌رسند که رباخواران برای تأمین منافع حرام خود با دشمن خارجی ضد امت و ملت خود همکاری می‌کنند.

اسلام ربا را حرام کرده و عذاب ربا خواران را همچون عذاب کفار داشته است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را دو و چند برابر مخورید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.» [۱۳۱]

«وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» - و از آتشی بترسید و از آن بپرهیزید که برای کافران آماده شده است. «هیچ چیز جز تقوای موجود در نفوس نمی‌تواند از رباخواری جلوگیری کند، بدان سبب که ربا رمز بهره‌کشی زشت و کریه است، و اسلام تنها رمز را حرام نساخته، بلکه بهره‌کشی را در همه‌گونه‌های آن حرام داشته که از آن جمله است احتکار و حيله‌گری در معامله و زیاده‌طلبی در سود بازرگانی و دزدی آشکار و پنهان و رشوه خواری و نظایر اینها، و محدود کردن آزادی تجارت و زراعت و صناعت به خاطر تأمین منافع ثروتمندان.

بنا بر این واجب است که جامعه اسلامی دارای وجدان زنده‌ای باشد که در شکل پرهیزگاری و ترس از خدا پیدا می‌کند، و در آن به سبب وجود همین وجدان بهره‌کشی رایگان از مردمان و حرص و آزی که سبب آن است نابود شود، و به جای آن خوشبختی و رستگاری نصیب آن جامعه شود (لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

[۱۳۲]

هنگامی که جامعه از بهره‌کشی پاک شود، از بیشتر اسباب گردنکشی و نفاق پاک شده، و آماده برای فرمانبرداری از رسول خدا است، مخصوصاً در داور قرار دادن رسول در اختلافات نژادی و قومی و مصلحتی برخاسته در میان گروه‌های مختلف آن جامعه، و لذا قرآن می‌گوید:

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» - و از خدا و پیغمبر فرمانبرداری کنید، باشد که به رحمت رسید.»

ص: ۶۱۰

[۱۳۴]

اعمال صالحی که باید برای رسیدن به بهشت در آنها تسریع کنیم کدام است؟! اینها است:

« الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ - آنان که در خوشی و ناخوشی انفاق می کنند، و آنان که خشم خود فرومی خورند، و از مردم درمی گذرند، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.» به تعبیر دیگر، صفت نخستین اینها است: بخشندگی چه در حالت توانایی و چه در حالت ناتوانی، و در نتیجه گذشتن از مال و بخشیدن آن به نیازمندان.

۱/ صفت دوم: اسیر شهوات ذات نشدن، و در نتیجه فدا کردن غرور ذات و منی و طغیان آن در راه خدا، و این کار با فروخوردن خشم و در پی آن چشمپوشی و در گذشتن از مردم حاصل می شود، چه بیشتر اختلافات اجتماعی شدید در آغاز از حساسیت ساده میان دو شخص آغاز می شود و چندان بالا می رود تا به صورت یک اختلاف عقیده پنداری جلوه گر می شود؛ و در جامعه اسلامی واجب است که این حساسیت در نطفه کشته شود تا نتواند بزرگ شود و به صورت یک دشواری بزرگ درمان ناپذیر اجتماعی در آید.

صفت سوم: نیکی کردن به مردمان و رایگان به خدمت ایشان برخاستن است که میان افراد رابطه ای بسیار محکم به وجود می آورد.

[۱۳۵]

و صفت چهارم: برای متقیان - پیدا شدن بازدارنده ای نفسی است که آنان را از مرتکب شدن گناه یا دست کم از ادامه دادن به آن جلوگیری می کند.

« وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً - و کسانی که چون گناهی کردند، گناهی بزرگ که زیان آن به مردم می رسد، « أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ - یا بر خود ستم روا داشتند،»

ص: ۶۱۲

با گناهی کوچک که زیان آنها تنها به خودشان می رسد، «ذَكَرُوا اللَّهَ - به یاد خدا افتادند.» و دریافتند که خدا مراقب ایشان است و به حسابشان می رسد و جزایشان را می دهد، «فَاسِيءٌ يَغْفِرُوا لِدُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ - پس برای گناهان خود آمرزش خواستند - و جز خدا کیست که گناهان را می آمرزد؟ - و بر آنچه کردند دانسته پافشاری نورزیدند،» اما در حالت غفلت و فراموشی، یا طغیان شهوت، بار دیگر در گناه می افتند، ۱/ و فوری طلب آمرزش می کنند، چه با فهم کامل چنین نکرده بوده اند.

[۱۳۶]

«أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَذَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ - پاداش اینان آمرزشی از پروردگارشان است و باغهایی که در آنها آبها روان است و جاودانه در آنها خواهند ماند، و این نیکو مزدی است برای آنان که به کار برمی خیزند.» این است ویژگیهای جامعه اسلامی و شخصیت ایمانی که اسلام آن را نمونه ای از زندگی خوشبخت و نیرویی می داند که مسلمانان باید با آن به نبرد کردن با کافران برخیزند، و چنان که مشاهده می کنید، صفت اساسی در این اجتماع ترس از خدا داشتن و پرهیزگاری است.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۷ تا ۱۴۸]

اشاره

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْمَاعِلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمْسَسِكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَ لِيَمْحَسَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لِيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَيِّتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) وَ لَمَّا مُحَمَّدٌ إِذْ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَ لَمَّا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُوجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۵) وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَ لَمَّا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا - أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اسْرِفْنَا فِي أَمْرِنَا وَ تَبَّتْ أَعْقَامُنَا وَ أَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَاتَّاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)

۱/

۱/

معنای واژه ها

۱۳۷ [سنن]

سنت، عبارت از روش قراردادی برای پیروی

ص: ۶۱۴

کردن از آن است، همچون سنت رسول الله، و اصل سنت، استمرار و دوام داشتن است.

[موعظه]

:چیزی است که دل را نرم می کند و انسان را به طرد کردن زشتی و انجام دادن کارهای زیبا و نیک دعوت می کند.

۱۳۹ [تهنوا]

:از وهن به معنی ناتوانی و سستی است.

۱۴۰ [قرح]

:جراحت و زخم است.

[نداولها]

:دولت به معنی نوبت گروهی برای رسیدن به مراد است.

۱۴۱ [یمحص]

:تمحیص، پاک کردن از عیب است.

۱۴۴ [محمد]

:از حمد گرفته شده، و تحمید برتر از حمد و معنی آن فراگیرنده همه محامد و امور ستوده است، و تحمید مخصوص شخص مستولی بر امر در کمال است و خداوند پیامبر و دوست خود (ص) را به دو نام مشتق از نامهای خود (محمد) و (احمد) مخصوص گردانید.

۱۴۶ [استکانوا]

:اصل آن از کنیه به معنی حالت بد است، و هنگامی که گفته می شود: «فلان بکنیه» یعنی سوء نیت دارد.

۱۴۷ [اسرافنا]

:از حق تجاوز کردیم و به باطل رسیدیم.

ص: ۶۱۵

بازگشت به سنتهای تاریخ

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در زمینه سخن گفتن از مواجهه میان امت مسلمان و کافران، قرآن در این درس ما را به ضرورت مسلح بودن به دوربینی تاریخی یادآور می‌شود که با آن بتوان قوانین اجتماعی را که خدا برای زندگی وضع کرده است اکتشاف کرد، و از جمله آنها است این که: حق پیروز خواهد شد، و این که رسالت خدا چیزی جز توضیحاتی برای این قوانین و سنتها نیست که پرهیزگاران با آنها راه خود را می‌یابند، و برای خود عبرتهای سودمند می‌گیرند، در صورتی که دیگران به آنها توجهی نمی‌کنند.

تاریخ برای ما کشف می‌کند که: گروه مؤمن سرانجام پیروز می‌شود، پس بر افراد این گروه لازم است که سستی و ضعف از خود نشان ندهند و اندوهگین نشوند، ولی این بدان معنی نیست که پیروزی بدون فداکاری به دست می‌آید، چه این فداکاری برای بازشناختن مؤمنان حقیقی به رسالت الهی از گروه منافقان، و پرورش دادن مؤمنان تا ارتقای به درجه شهدا (پیشوایان) و پاک کردن نفوس ایشان از کینه و شک و شناختن کافران و تصفیه بدنی و فکری آنان ضروری است.

دیگر این که فداکاری و جانبازی بهای بهشت است و بدون آن چگونه خدا می‌تواند قومی را بر قومی دیگر برتری نهد و پاره ای را به بهشت و پاره ای دیگر را به دوزخ درآورد.

۱/ فداکاری از هدفهای مؤمنان است، زیرا که آنان آرزوی آن داشتند که گرانبهاترین چیز خود را در راه دوستی او و ایمان راستین داشتن به او پیشکش

کنند، و رسول الله فرزند خدا نیست که پیروان او به مجرد پیروی از وی به پیروزی رسند، بلکه او نیز همچون دیگر پیامبران به دنیا می آید و می میرد، و ارتباط بیش از آن که باید با رسول خدا باشد با رسالت خدا است، تا مؤمن جزای خود را از خدا بگیرد. و کافران آن کسانند که بی فاصله از مرگ فرستاده خدا از رسالت برمی گردند و دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند.

چون محمد پیامبر (ص) یک فرستاده خدا است، از سیرت فرستادگان پیش از خود تبعیت می کند، و آنان جز با جنگ و مبارزه پیشرفت نکردند، و همراه با گروهی (ربیون) از اصحاب او بودند، و آنان (ربیون) مانند همه افراد بشر مرتکب گناه و اسراف می شدند، ولی چون مؤمن بودند از خدای خود طلب آمرزش می کردند، و از او می خواستند که بر جهاد استوارشان دارد، در دنیا و آخرت با هم به پیروزی رسیدند.

شرح آیات:

اشاره

[۱۳۷]

حیات اجتماعی همچون حیات فردی است و برای خود نظامها و قوانین (به تعبیر قرآن: سنن) خاص دارد، و بر ما است که این سنتها را اکتشاف کنیم و در واقعیت خود از آنها بهره مند شویم، ولی چگونه؟ هنگامی که می خواهیم زندگی فرد را مورد مطالعه قرار دهیم، مدتی از زمان او را در معرض آزمایش قرار می دهیم و فشار خون و دمای بدن و ضربانهای قلب و چیزهای دیگری از او را اندازه می گیریم و سپس از طبیعت او آگاهی پیدا می کنیم؛ اما این تجربه چگونه باید در اجتماع صورت پذیر شود؟ بهترین راه برای اندازه گیری بازگشت به تاریخ است که در آن دوره های کاملی از زندگی اجتماعی را می توان مورد ملاحظه قرار داد که در آنها تمدنهایی طلوع کرده و جهانگیر شده و سپس بنا بر قوانین حتمی و سنتهای تحویل ناپذیر الهی از میان رفته است.

هنگامی که می خواهیم اندازه پیشرفت رسالتها را اندازه بگیریم، نباید آن را با دوربین تحلیلی مورد ملاحظه قرار دهیم، و مثلاً بگوییم که افراد این رسالت چند

ص: ۶۱۷

نفر بوده اند، بلکه این کار باید به مقیاس تاریخی صورتپذیر شود و به یافتن پاسخ این سؤال پردازیم که: نسبت حقیقت در آن چند است؟ و مقدار ایمان داشتن اصحاب آن چه اندازه است؟ و نقاط ضعف در جوامع دشمنانی که باید بر آنها پیروز شود کدام است؟ و همچنین.

۱/ هنگامی که به سنتهای خدا در تاریخ بازمی گردیم، به این نتیجه می رسیم که حق به شرطی پیروز می شود که مؤمنان صادقی به آن وجود داشته باشند، و به همین سبب قرآن ما را به این حقایق متذکر می سازد و می گوید:

« قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا - پیش از شما سنتهایی بوده و گذشته است، پس در زمین گردش کنید و ببینید، » به آثار امتهایی که پیش از شما بوده و از دنیا رفته اند و عبرتها و درسهایی از خود بر جای گذاشته اند نگاه کنید که مهمترین آنها این است که سبب از میان رفتن آنها یک چیز بوده و آن تکذیب و دروغ شمردن حق است.

« كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ - که پایان کار تکذیب کنندگان حق چگونه بوده است، » [۱۳۸]

و در میدان بحث از سنتهای خدا در زندگی سخن از قرآن به میان می آید که نقش آن نقش یادآور این سنتها است که نظر همگان را به آنها جلب می کند. ولی تنها پرهیزگاران از آن بهره مند می شوند، چه به حقیقت سنتها راه می یابند و درسهای آن را درباره خود تطبیق می کنند و از آنها پند می گیرند.

« هَذَا يَوْمُ الْيَوْمِ لِلَّذِينَ هَدَىٰ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ - این حجتی است برای مردم و هدایت و پندی برای پرهیزگاران. » کسانی که از پروردگار خویش ترس دارند، و آماده ملتزم شدن به حق اند، این حق را کشف می کنند. اما کسانی که تنها به خودشان و هواهای نفس و شهوات خویش توجه دارند، حق را نمی شناسند، زیرا که اساسا خواستار راهیابی به آن نیستند.

[۱۳۹]

یکی از سنتهای خدا در اجتماع این است که صاحبان ایمان پیروز

ص: ۶۱۸

می شوند. پس بر ایشان لازم است که سست نشوند و فکر شکست خوردن و نومی‌دی به جانهای آنان راه پیدا نکند، و نیز بر ایشان واجب است که از بعضی زیانها ناراحت نشوند، چه بزودی سود پیروزی زیانهای کوچک را جبران خواهد کرد.

« وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - سستی مکنید و اندوهگین مشوید، و اگر مؤمن باشید دست شما است. » [۱۴۰]

یکی از این سنتها آن است که برتری و پیروزی با تصادف یا بدون فداکاری حاصل نمی شود، ۱/ بلکه باید آمادگی زخم خوردن و دانستن این مطلب در میان مؤمنان باشد که دشمنان نیز به نوبه خود آمادگی دارند و نباید از آن گریخت.

« إِنْ يَمَسُّكُمْ كَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ كَرْحٌ مِثْلُهُ - اگر به شما زخمی رسیده، به آن گروه نیز زخمی همانند آن رسیده است. » مهم دانستن این مطلب است که دشمن تو نیز در معرض مصیبتی چون تو قرار دارد، و همچون تو از سستی و شکست هراس دارد، و پیروزی از آن کسی است که بیشتر دوام کند و در برابر درد بردبار باشد، تا دشمن بردباری خود را از کف بدهد و دیگر قدرت مقاومت نداشته باشد.

سپس باید دانست که زندگی ملک هیچ کس نیست، و این که گفته می شود فلان شاه یا رئیس یا نظام یا طایفه و گروه فلانی بر سرزمینی حاکم است، این بدان نیست که چنین فرمانروایی مستمر خواهد بود، بلکه این کسان از آن روی به فرمانروایی دست یافتند که از داشتن لوازم رهبری برخوردار بودند، و ممکن است تو نیز چنین باشی و جانشین ایشان شوی.

آنچه حقیقه اهمیت دارد، این است که باید از این اعتقاد خود را خلاص کنیم که واقعیت باقی می ماند، و اعتقاد جزمی به آن داشته باشیم که تنها حقیقت باقی و برقرار می ماند.

« وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ - و این روزها را میان مردم دست به دست می گردانیم. »

سپس فداکاری سودهای دیگری نیز دارد که هم اکنون از آنها یاد می کنیم:

الف: فداکاری و جانبازی مؤمنان را از منافقان جدا می کند؛ در آغاز رسالت گروهی طبعاً به امید آنکه هر چه زودتر پیروز خواهد شد، به آن ایمان می آورند و غنیمتهایی رایگان نصیب ایشان می شود؛ و گروهی دیگر که از وضع موجود رضایتی ندارند، با جریان احساس ساده به طرف رسالت کشیده می شوند، یا به سبب دوست داشتن رهبر رسالت یا دهها سبب دیگر جز ۱/ ایمان صادق به آن می پیوندند.

وجود این گونه اشخاص در امت، سبب سستی و ضعف آن است، و حتی سبب آن می شود که مراعات مصالح و فریگیری و نابسامانی در آن بروز کند، و امت به سرعت به پایان خود برسد، که در این صورت پیروزی جز با فداکاریها نمی تواند صورتپذیر شود و مؤمنان از همین راه شناخته می شوند.

« وَ لِيُعَلِّمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا - و برای این که خدا کسانی را که ایمان آورده اند بشناسد. » ب: کارزار مدرسه رزمندگان است، و آنان را برای کوشا بودن و از فرمانده اطاعت کردن و اندیشیدن و مقدم داشتن مصلحت امت بر مصالح شخصی تربیت می کند، و به آنان صراحت و فکر عقلانی و نظایر اینها را می آموزد.

این صفات برای امت رسالتی که خواهان رهبری امتهای دیگر است، ضرورت دارد. حال باید دید که، مثلاً، مجتمع جاهلی موجود در جزیره العرب چگونه می توانست عالم را در حالی رهبری کند که خود تا دو گوش در نابسامانی و نادانی و خودپرستی و... و غوطه ور بود؟ به یک مدرسه تربیتی نیازمند بود که راهبران از آن بیرون آیند. و جنگ، با فداکاریهای موجود در آن، چیزی بود که پیشوایان آینده و، بنا بر تعبیر قرآن (الشهداء علی الناس) را بیرون داد.

« وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ - و از شما شهیدان و

شاهدان بگیرد، و خدا ستمگران را دوست نداد.» پس او، به نوبه خود، به کسی ظلم نمی کند، و اگر پیروزی و پیشرفت نصیب کند، پس از آن است که امت شایستگی خود را از طریق فداکاریهای سخاوتمندانه نشان داده باشد، و اگر جز این باشد، نعوذ بالله، در حق ملت مغلوب شده ستم کرده است.

[۱۴۱]

ج: سپس دلهای مؤمنان کاملاً از داشتن شک درباره رسالت و تعلیمات آن پاک نیست، و به آتشی برای پاک شدن نیاز دارد، و به فداکاریهایی که همان آتش است. انسانی که برای رسیدن به چیزی فداکاری می کند، هر چه زودتر به آن متمسک می شود، و این بر عکس کسی است که آن را رایگان و بدون فداکاری به دست آورده باشد. تاجری که مالی به دست آورده، به نگاهداری از آن حریصتر از پسر خود او است که آن مال را به میراث و ۱/ بدون رنج به دست آورده باشد. به همین گونه مؤمن فداکاری کرده در راه ایمان خود، ایمانی قویتر از کسی دارد که چنین نبوده باشد.

« وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا - (این برای آن است) که خدا کسانی را که ایمان آورده اند بیازماید. » د: کافران دشمنان سرسخت حق اند، و با پیشرفت امت مخالفت نشان می دهند؛ اینان کسانی هستند که مصالح قوم خود یا هواهای نفس خویشتن را بر مصلحت امت ترجیح می دهند. به سدهای راهی می مانند که اصلاح کردن آنها ممکن نیست و می بایستی کاملاً از سر راه برداشته و به دور افکنده شوند، ولی چگونه امت می تواند این عناصر را بشناسد، و آنها را از عناصر دیگر آویخته به آنها یا خاضع نسبت به آنها به سببهای برخاسته از ضعف یا عواطف بازشناسد؟ و چگونه این حق برای رسالت پیدا می شود که مردمان را به این بهانه که سد راه پیشرفت آینده امت اند به قتل برساند؟ چگونه می شود درستی این عمل را برای توده مردم به اثبات رسانید.

اما اگر رو به رو شدن گرم صورت بگیرد، و این عناصر تهدید بزرگی برای

ص: ۶۲۱

امت شناخته شوند، در این صورت امت دلیل کافی برای اقدام کردن به جنگ و تصفیه دارد، به همان گونه که چنین رو به رو و درگیر شدن، عناصری را که واقعا کافر شده اند از دیگران که فریب خورده اند جدا می کند و شناخته می شوند. به همان گونه که در تصفیه عناصر معاندی که سد راه پیشرفت امت به شمار می روند سهیم می شود. و این همان چیزی است که قرآن را «محق» می نامد.

« وَ يَمْحَقُ الْكَافِرِينَ - و کافران را نیست و نابود کند. »

جهاد و آرزوهای کاذب

[۱۴۲]

ه: و یکی از دلایل جنگ جهادی این است که به مؤمنان شایستگی دخول در بهشت را می دهد، که جایگاه مجاهدان بردبار است، و اگر مسلمان وارد جنگ نشود، چگونه مجاهد صابر از بازنشسته شکست خورده تمیز داده می شود.

« أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ - آیا گمان کردید که به بهشت درخواهید آمد، پیش از آنکه خدا بداند چه کسانی از شما جهاد کردند و چه کسانی شکیبایی نمودند؟ » ۱/ آدمی دل خود را به آرزوهای فراوان خوش می کند که به خیال بیشتر شباهت دارد تا به واقعیت: آرزوی رسیدن بدون رنج به ثروت بی شمار، و به سلطنت و فرمانروایی بدون قابلیت، و به شهرت بدون شایستگی، و بشر نیازمند آن است که دهها بار مزه تلخی زندگی را بچشد تا به این امر قانع شود که این آرزوها، رؤیاهایی کودکانه است. و به همین گونه است که بعضی از مؤمنان برای خود آرزوی بهشت می کنند که بدون انجام دادن عمل صالح و فداکاری و جانبازی نصیب ایشان شود، و قرآن ایشان را از داشتن این آرزوی باطل نهی می کند که نتایجی خطرناک دارد که بر اثر آنها در دنیا از عمل کردن بازمی مانند و در آخرت آنان را در حالی مواجه با آتش قرار می دهد که پشیمانی سودی برایشان ندارد و امیدی برای بازگشت ایشان به زندگی و قوم کردن وجود ندارد.

ص: ۶۲۲

و مؤمن حقیقی کسی است که زندگی دنیای خود برای خریدن زندگی آخرت در معرض فروش می گذارد، و هر چه دارد به خدا تقدیم می کند تا در مقابل آن بهشت را برای خود بخرد، و به همین سبب آرزوی مؤمن با آرزوی مرد معمولی متفاوت است، چه او خواستار رنج و جهاد بیشتر و بنا بر این فدا شدن و مردن در راه خدا است تا بتواند آخرت شایسته ای برای خویش تأمین کند.

« وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ - شما پیش از آنکه با مرگ رو به رو شوید، آرزوی مرگ می کردید؛ آن را دیدید و اکنون به آن می نگرید. » پس شایسته تر برای شما آن است که به وعده خود وفا کنید، و با اطمینان خاطر به پیشباز مرگ روید، بدان سبب که آرزویی از شما است که به آن رسیده اید.

□
سپس ارتباط مؤمن با رسالت خدا شدیدتر از ارتباط او با رسول الله است، و لذا مرگ رسول در او اثر منفی ندارد، چه پیش از آن رسولهایی بوده و از دنیا رفته اند که رسالتهای ایشان پس از مرگشان باقی مانده است، و بنا بر این رسالت هدف است نه اشخاص، و بر ما است که خود را در راه بقای رسالت فدا کنیم و در این اندیشه نباشیم که مرگ ما بر رسالت اثر می گذارد، بلکه، بر عکس، به شهادت رسیدن ما برای رسالت سبب محکمتر شدن پایگاه آن در اجتماع خواهد بود.

□
« وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً - و محمد (ص) نیست جز پیغمبری که پیش از او رسولان بوده و در گذشته اند؛ آیا اگر بمیرد یا کشته شود، از دین خود برمی گردید؛ و هر که از دین خود برگردد؛ به خدا هیچ زیانی نمی رساند. » ۱/ ولی مؤمنان استواری که نفس خود را تنها به رسالت پیوستگی داده اند، کسانی هستند که سرانجام پیروز می شوند، چرا که با ایمان به رسالت و قربانی کردن خود در راه آن شکر نعمت رسالت را گزارده اند.

« وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ - و خداوند به سپاسگزاران پاداش خواهد داد. » [۱۴۵]

بنا بر این رسالت هدف است، و مرگ در راه آن، در صورتی که رسالت با این مرگ به پیروزی برسد، آسان است؛ و مرگ هدفدار برتر از مرگ محتوم است، از آن روی که بهایی در برابر آن پرداخته می شود، در صورتی که به آن دیگری بهایی نمی دهند، و چون ما، بخواهیم یا نخواهیم، با اجل خود از دنیا می رویم، پس چرا در راه اندیشه ها و رسالت خود نمیریم؟ سپس کسی می گوید: آن کس که وارد میدان جنگ شود، کشته خواهد شد، و هر کس از رفتن به میدان خودداری کند زنده می ماند، و این سنتی از خدا در میان بندگان او است، و هر کس اجلش رسیده باشد، در میدان جنگ یا بر بستر خود از دنیا خواهد رفت.

« وَ مِمَّنْ كَانَتْ لِنَفْسِهِ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا - بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا - و کسی نمیرد جز به فرمان خدا و در اجلی که برای او نوشته شده، » تفاوت میان آنکه در بستر می میرد با آنکه در میدان جنگ از دنیا می رود، آن است که به این یک آخرت پاکیزه را به بها می دهند، نه به آن یک.

« وَ مِمَّنْ يُرِدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِيهِ مِنْهَا - وَ مَنْ يُرِدُ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِيهِ مِنْهَا - و هر که پاداش دنیایی خواهد، آن را به او می دهیم، و هر که پاداش آخرتی خواهد، آن را به او می دهیم. » به مؤمن دو پاداش می رسد: اولی پاداش نیت درست و عمل صالح او (شهادت) است، و دومی پاداش سپاسگزاری او از خدا، یعنی وفا کردن به مسئولیت در مقابل نعمتهای ارزانی شده از طرف خدا به او که آشکارترین آنها نعمت زندگی است و او این نعمت را تقدیم کرده و خدا در مقابل به او پاداش خواهد داد.

« وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ - و به سپاسگزاران پاداش خواهیم داد. » ۱/ تکرار توجیه قرآن درباره پاداش شکر در این دو آیه، برای مقابله با صفت

ترس و جزعی است که نصیب انسان ساده در میدان جنگ می شود و از خود می پرسد: جنگ برای چیست؟ چرا باید بجنگیم، و چرا باید مردم را بکشیم؟ قرآن در دلهای مؤمنان آرامش و اطمینان و احساس رضایت موقتی از این واقعیت را ارزانی می دارد و در وقت خود آن را به احساسی عالیتر تبدیل می کند، و نظر او را متوجه ابعاد مثبت مسئله می سازد، و آن شکر خدا برای نعمتهای او و عمل کردن به مسئولیتهای برخاسته از این نعمتها است.

رَبِّيون چگونه می جنگیدند

[۱۴۶]

و جنگ در تاریخ رسالتهای چیز تازه ای نیست. از قدیم در کار بود، و جنگاوران رسالتی (ربیون) از مبرزترین کسانی بودند که قدم به میدانهای جنگ می نهادند، سستی نفسانی (ترس و فزع و دودلی) و ضعف بدنی و کسلی به ایشان راه نداشت، بلکه با اطمینان قلبی و با بدنهای نیرومند و با برخورداری از نشاط جنگی به مبارزه برمی خاستند و بردباری نشان می دادند و خدا در دنیا پیروزی نصیب ایشان می کرد و در آخرت فردوس برین.

« وَ كَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيونَ كَثِيرًا - وَ چه بسیار پیامبران که مردان خدای فراوان همراه با ایشان کارزار کردند. »
کلمه «کاین» دلالت بر زیادی شماره دارد، و کارزار کردن همراه با او دلیل بر آن است که خود پیغمبران نیز به نبرد برمی خاستند، و ربیون منسوب به رب هستند، یعنی مجاهدان در راه خدا.

« فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ - و از آنچه در راه خدا به ایشان رسید دچار سستی و زبونی نشدند و درمانده و ناتوان نماندند؛ و خدا بردباران را دوست می دارد. » عناصر پیروزی در نزد ایشان کامل بود: نیرومندی روحی و قناعت به تفکر و آمادگی برای فداکاری در راه آن، و نیروی بدنی و مادی و نشاط و بردباری.

ص: ۶۲۵

دعا سلاح مؤمن است

[۱۴۷]

و نیروی روحی آنان برخاسته از دعایی بود که همچون باردادن به ذات با نیروی معنی بود و از راههای زیر صورت می گرفت:

الف: قانع شدن به این که اصلاح ذات راه پیشرفت است، و به همین سبب وی -و بالطبع عمل- خود را با اصلاح نفس آغاز می کردند و می گفتند:

پروردگارا، گناهان ما را بیامرز (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا).

ب: مهمترین عنصر تربیتی جلوگیری از زیاده روی و اسراف در کار است. و آن عبارت است از مقید بودن دایمی به اندازه های رسالتی: نه خواب اضافی، و نه راحتی فراوان، و نه خودکشی از زیادی کار و نه تبذیر و فرورفتن در شهوات. آنان از اسراف خود استغفار می کردند و می گفتند: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا.

ج: ثبات و استواری و مردد نبودن، و در نتیجه تصمیم و عزم راسخ داشتن که عنصر اساسی در پیروزی است، چه اراده نافذ معجزه می کند، و آنچه نیت بر آن قادر باشد بدن نیز بر آن قادر است. به همین جهت آنان در دعای خود می گفتند:

ربنا تَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

وجود این رفتار رسالتی در آنان، راهنمای همه جنگندگان در راه خدا بود، و خشم و تردید و ترس و جزع به وجود آنان راه نداشت.

« وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ تَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - و سخن ایشان جز آن نبود که می گفتند: پروردگارا گناهان ما را بیامرز، و از زیاده روی ما در کار خودمان در گذر، و گامهای ما را استوار کن و ما را بر گروه کافران پیروز گردان. » [۱۴۸]

« فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ - پس خداوند پاداش دنیا و نیکوترین پاداش آخرت را به ایشان داد، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد. »

[سورة آل عمران (٣): آيات ١٤٩ تا ١٥٨]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُزِدُواكُمْ عَلَىٰ أَغْصَابِكُمْ فَنَقَلُبُوا حَاسِرِينَ (١٤٩) يَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (١٥٠) سَيَنْقَلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (١٥١) وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (١٥٢) إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَنَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَحَزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٥٣) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نَاعَسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قَتَلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (١٥٤) إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (١٥٥) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (١٥٦) وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (١٥٧) وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ (١٥٨)

معنای واژه ها

۱۵۱ [سلطانا]

حجت و برهان، و اصل آن نیرومندی است، و سلطان پادشاه نیرومندی او است، و سلطان برهان قوت او برای رو کردن باطل است.

۱۵۲ [تحسونهم]

حس به معنی از میان بردن اساسی است، و قتل را از آن روی حس گفته اند که حس را باطل می کند.

۱۵۳ [تصعدون]

سیر کردن در جایی هموار از زمین است. و گفته اند که اصعاد آغاز کردن به سفر است.

ص: ۶۲۸

:توجه نمی کنید، روی برمی تابید.

[۱۵۶]ضربوا]

:«الضرب فی الارض» یعنی سیر کردن در زمین است؛ و به قولی شتاب کردن در سیر.

[غزّی]

:جمع غاز، جنگجویان.

۱/

فداکاری و جانبازی، راه پیروزی و رشد جامعه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنوز بحث قرآن درباره آمادگیهای معنوی برای جنگیدن با کفار است؛ در نخستین آیه مؤمنان سخت از آن بیم داده می شوند که به فکر تسلیم شدن به کفار بیفتند، چه، اینان به چیزی جز آن راضی نخواهند شد که مؤمنان به حالت سابق خود بازگردند و همه دستاوردهای رسالتی خود را از کف بدهند.

آیه دوم حکایت از آن دارد که خدا مولی و یاری دهنده شما است، و آیه سوم می گوید که کافران از رو به رو شدن با شما بیمناکند و بازگشت آنان به آتش است.

در آیات پس از آن، قرآن مثالهایی برای این مطالب می زند که در آنها مسلمانان به پیروزی دست یافته اند، ولی آنان را به حال خود وانمی گذارد که در رؤیایها بمانند، بلکه مثالی از شکست و سببهای آن را می آورد که برجسته ترین آنها ناتوانی روانی معنوی و اختلاف و نافرمانی است، و به یادشان می آورد که خدا با وجود این به یاری خود تأییدشان کرد و چنان شد که امنیت خاطر و میل به خواب آنان را فراگرفت و به یاری خداوند اطمینان پیدا کردند.

۱/ ولی گروه دیگری نیز در میدان جنگ بودند که گرفتار خسارت شدند، و درباره ارزشهای رسالتی به شک و تردید افتادند، و گفتند که اگر پیروزی از آن ما بود، پس با کشته دادن زیان دیدیم؟ و پس از آنکه قرآن فلسفه جانبازیها و زینها را بیان می کند، و سببهای تربیتی شکست خوردن این گروه و دیدن زینهای کوچک را آشکار می سازد، می گوید که این امر به زمان پیش از جنگ ارتباط پیدا می کند که در آن افراد این طایفه و گروه به گناهکاری می پرداختند و هنوز ایمان چنان که لازم است در قلبهایشان برای رویارویی یا فداکاریها رشد نکرده بود.

سپس قرآن مؤمنان را از آن بر حذر می دارد که درباره زینهای وارد شده به ایشان توجه فراوان نداشته باشند و آنها را بزرگ نکنند، و می گوید: امکان آن وجود داشت که کشته شدگان به سببی دیگر (مثلا بیماری وبا) از دنیا بروند، در صورتی که اکنون برای زنده نگاه داشتن رسالت به سوی رحمت خدا شتافته اند، که به زودی ایشان و همه مردگان برای حساب در کنار یکدیگر جمع می کند.

شرح آیات:

اشاره

فداکاری دژ دستاوردها است

[۱۴۹]

دستاوردهای رسالتی نیازمند نیرویی برای پاسداری از آنها است، و بدون آمادگی برای فداکاری در راه آنها، در معرض خطر دشمنان قرار خواهد گرفت، چه، آنان از مسلمانان تنها این را نمی خواهند که دست از جنگ بکشند، بلکه این را می خواهند که مسلمانان به جاهلیتی بازگردند که خدای متعال از آن بیرونشان آورد، و در این کار خسارتی جبران ناپذیر برای امت است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ - ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از کسانی که کافر شده اند فرمان برید، شما را از دین بازگردانند، و زیان دیده باز خواهید گشت.» یعنی اگر به عقب بازگردید، به جایی بازگشته اید که خسارت و ضرر است.

ص: ۶۳۰

تنها باید از خدا فرمان برید و بیمی از کافران نداشته باشید، بدان سبب که خدا هر کس را که به یاری او برخیزد یاری می دهد و او بهترین یاری دهندگان است.

۱/ «بَلِ اللّٰهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ» - بلکه خدا مولی و سرور شما است و او بهترین یاری کنندگان است. [۱۵۱]

حال سؤال این است: خدا چگونه بندگان مؤمن خود را یاری می کند؟ پاسخ: خدا با افکندن ترس و رعب در قلوب مشرکان، و به علت ساده مشرک بودن آنان نسبت به خدا، به یاری بندگان خود اقدام می کند، چه شرک به معنی تقدیس ارزشی مادی جز خدا است، همچون ارزش مال یا مقام یا زمین، در واقع این ارزشها برای خود آنها تقدیس نمی شود، بلکه از جهت پیوستگی به ذات بشری چنین می شود. مردی که زمین خود را تقدیس می کند، نخست به تقدیس ذات خود می پردازد، و سپس به تقدیس نزدیکترین چیز به خودش که همان زمین او است اقدام می کند؛ و نیز چنین است تقدیس مال که آن هم تقدیس ذات است، و چون مال به ذات خدمت می کند، از این لحاظ تقدیس می شود.

پس شرک نتیجه دوستی شدید ذات و خودمحوری است، و این بالطبع به خوف و جبن می انجامد، ولی مؤمن پرستش خود را تنها به خدا اختصاص می دهد.

«سَيُنْفِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا أَوَاهُمُ النَّارُ وَ بُسَسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ» - به زودی در دل کسانی که کفر ورزیدند، ترس خواهیم انداخت، از آن روی که چیزی را شریک خدا قرار دادند که سلطانی و حجتی بر آن فرود نیامده بود، و جایگاه آنها آتش است که جایگاه بدی است برای ستمگران. در صورتی که مؤمنان از چیزی بیم ندارند، بدان جهت که ذات خود را پیش نمی اندازند و بر آن بیمناک نیستند، و برای آنکه جایگاه ایشان بهشت است که بهترین جا برای مؤمنان است.

دلیل واقعی و ساده برای این حقیقت را در نبرد خود با دشمن خواهید یافت و این که خدا چگونه شما را پیروز کرد و شمشیرهای خود را در تنهای ایشان داخل کردید.

ولی این جنگ طرف دیگری نیز داشت، خدا کسی را که به یاری او برخیزد یاری می کند، اما اگر مؤمنان سستی نشان دهند و اختلافات در میانشان زیاد شود و از اطاعت فرمانده سرباززنند، شایستگی پیروز شدن ندارند و گرفتار شکست می شوند، و شکست گونه ای از امتحان است و قهرمانان در هنگام شکست شناخته می شوند.

۱/ اکنون که جنگ به پایان رسید و (با پیروزی نخستین و شکست دوم شما)، خدا شما را با فضل و بخشش عظیم خود می بخشد و عفو می کند.

« وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ - و در آن هنگام که آنان را به اذن خدا از پا درمی آورید، خدا به وعده خود وفا کرد. » شما را پیروز کرد تا به وعده پیروز گردانیدن شما وفا کند، و چنان بود که شمشیرهای خود را در تنهای دشمنان فرومی بردید، ولی به این پیروزی مغرور شدید و سستی به جان شما راه یافت.

« حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ - تا این که ترسیدید و با یکدیگر نزاع کردید، و پس از این که آنچه را که دوست داشتید به شما نشان داد، نافرمانی کردید. » یعنی پس از این که پیروز شدید، و این بدان سبب است که آدمی، در آن هنگام که احساس خطر می کند، به یکی کردن صف خود با صفهای دیگر می پردازد، و چون خطر از میان برداشته شود، احساس آرامش می کند و در اندیشه تقسیم غنیمتها می افتد. به همین گونه بعضی از مسلمانان در جنگ احد، هنگامی که خود را در شرف پیروزی و خطر را رفع شده می دیدند، از نقاط حساسی که از آنها پاسداری می کردند دور شدند، و دشمن فرصت را غنیمت شمرد و به جنبشی برای محاصره کردن مسلمانان پرداخت، و اینان ناگهان تعادل خود را از دست دادند و

گریختند، و واقع آن است که قرآن مراحل شکست در جنگ را با کلماتی گاه مصور می سازد که همان مراحل شکست در حال صلح نیز هست، از این قرار:

الف: شادی: (مِنْ بَعِيدٍ مَا آتَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ) که اجتماع بلند پروازی رفتن به پیش را از دست می دهد و در نتیجه ارتباط نیرومند موجود میان گروه ها محو می شود.

ب: انتشار سستی و ضعف در نفوس امت (حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ) و سبب آن نبودن همت برای حرکت و خواستار راحت و آسایش شدن است.

ج: بروز اختلافات مصلحتی و طایفه ای و ناحیه ای و نژادی که مایه آن نبودن هدف و عزیمت است.

د: تأثیر اختلافات اجتماعی در اندازه انضباط و فرمانبرداری از فرماندهی، بلکه در اطمینان داشتن به آن، چه هر گروه چنان می پندارد که فرماندهی متمایل به دشمن شده و به همین جهت اعتماد او نسبت به دستگاه فرماندهی کاهش پیدا می کند، و در گیرودار اختلاف: گروهی بر حق است و گروهی بر باطل.

« مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ - بعضی از شما دنیا را می خواست، و بعضی آخرت را، » و به همین سببها پس از پیروزی بر دشمن دچار شکست شدید.

« ثُمَّ صَيَّرْنَاكُمْ عَنْهُمْ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ - پس شما را از ایشان بازداشت تا شما را بیازماید. » چه، شکست مؤمنان استوار را از جز ایشان جدا می کند، و به امت درسهایی در نقاط ضعف آن می دهد، و برای فرماندهی فرصتی نیکو برای تصحیح مسیر امت و اصلاح این نقاط ضعف یا حتی تصفیة عناصر سبب شکست یا دور راندن آنها از مراکز مسئولیت می دهد.

اکنون، که جنگ به پایان رسیده، خدا را می بخشد تا به یگانه کردن صف و پرداختن به اصلاح خودتان بازگردید.

« وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ - و از شما در گذشت، و خداوند را به مؤمنان نعمت و منت است. » پس عفو دلیل بر آن نیست که خدا مؤمنان و کافران را در یک تراز قرار می دهد، بلکه مؤمنان راستین در جنگ بر کافران برتری دارند.

عبرتهایی از شکست

[۱۵۳]

عبرتهای شکست چیست و چگونه باید از آنها بهره برداری کنیم تا بار دیگر گرفتار شکست نشویم؟ ۱/ الف: قرآن از آنکه صورت واقعی شکست را ترسیم می کند، که عبارت از فرار از میدان جنگ به خاطر حب ذات است و نظری به پشت سر نینداختن، در این باره سخن می گوید:

« إِذِ تَضَرَّعْدُونَ وَلَا تَلُؤُونَ عَلَيَّ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَخَزْنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ - در آن هنگام که روی برتافته و می رفتید، و کسی در فکر کسی نبود، و پیغمبر از پشت سر شما را می خواند، پس خدا اندوه شما را به اندوه کیفر داد، تا بر آنچه از دست شما می رود یا به شما می رسد اندوهگین مشوید، و خدا بر آنچه می کنید آگاه است. » در این جا رسول خدا (ص) با یاد کردن از آخرت و ضرورت فداکاری، به درمان کردن اثر بد شکست در نفوس ایشان می پردازد، چرا که بهترین درمان برای خودخواهی و خود دوستی به یاد خدا و روز دیگر افتادن است.

ب: سپس قرآن بعد از آوردن این صورت شکست، می گوید که شکست آثاری منفی دارد که از حدود میدان جنگ تجاوز می کند.

[۱۵۴]

مؤمن بشر است و در معرض عوامل شکست قرار دارد، ولی به فضل ایمان داشتن به خدایی که او را برای غلبه بر ذات یاری می دهد، و قلب را آکنده از اطمینان می سازد، و در نتیجه جسم او را نیز پر از آسایش می کند، بر آنها پیروز

ص: ۶۳۴

می شود. و این بدان روی است که آرامش و اطمینان قلب بر سلامت جسم و قدرت رو به رو شدن آن با سختیها منعکس می شود.

اما منافق، بدان سبب که ایمان او همچون سرابی است که نفس خود را با آن می فریبد، و می خواهد مردمان را بفریبد، عوامل شکست در جان او تأثیر می کند و از آن شفا نمی یابد، و لذا به ذات خود می آویزد و بر آن می ترسد و درباره خدا گمانهای بد می برد و می گوید: ما ناگزیر شکست می خوریم و فکر مایه نومیذی خود را با زیادی شماره کشتگان تأیید می کند، ولی خدا برهان او را فرومی شکند و به یاد او می آورد که تنها خدا از آینده آگاه است، و گمان منافق آکنده به عوامل نومیذی و ترس و شکست، و شماره کشتگان که خدا آن را مقدر کرده است تا اختیار مردم تمام شود و قلوب مؤمنان پاک شود درست نیست؛ و اگر خدا می خواست از کشته شدن مؤمنان جلوگیری می کرد، و خدا مرگ را به وسایل مختلف مقدر می کند، و حتی اگر آتش جنگ هم افروخته نمی بود، گروهی از مؤمنان به دلایل دیگر شربت شهادت می نوشیدند، مثلاً بر اثر حمله کردن ناگهانی کفار به ایشان در آن حال که در خانه های خود آرمیده بودند.

۱/ « ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُبَّاسًا يَعُوشِي طَائِفَةً مِنْكُمْ - آن گاه پس از اندوه بر شما آرامش خوابی فرود آورد که گروهی از شما را فراگرفت. » آنان تنها مؤمنان بودند، و «غم» حالت از بین رفتن رؤیت در قلب است که نفس به سبب ترس شدیدی که سرچشمه آن حب ذات و ترسیدن بر آن است، تاریک می شود. و چرت (نعاس) آن حالت آرامش جسدی است که از راحتی نفس و وجود اطمینان کافی نتیجه می شود.

« وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ - و گروهی تنها در بند خود بودند و به ناروا درباره خدا پندارهایی چون پندارهای جاهلیت داشته اند. » بدان سبب چنین بودند که اوضاع پس از درآمدن اسلام به جزیره العرب را

به اوضاع پیش از آن قیاس می کردند، و گمانشان این بود که مقیاس پیروزی با شکست تنها چند کشته یا زخمی است و، از سوی دیگر، این را که خدا و رسول او و رسالتش نقشی در نیروی لشکری و تحقق یافتن پیروزی داشته باشند، بعید می دانستند.

و پندار ایشان چنین بود:

« يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ - می گفتند: آیا کار ما به جایی خواهد رسید؟ » بیش از آنکه در فکر رسالت باشند در بند خود بودند و می خواستند هر چه زودتر و بدون فداکاری به مکاسب و دستاوردهای شخصی خود برسند.

« قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ - بگو: همه کار به دست خدا است. » و شما باید در فکر پیروزی رسالتی باشید که خدا به آن توجه دارد، نه در بند پیروزی خود.

« يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ - پیش خود چیزهایی پنهان داشتند که بر تو آشکار نمی کردند. » خودپرستی و ترس شدید بر آن و بی ایمانی به خدا و بی توجهی به پیشرفت رسالت را پنهان می کردند.

۱/ « يَقُولُونَ لَوْ كَانْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا - می گفتند: اگر کار به دست ما می بود، در این جا کشته نمی شدیم، » و تو گویی که مقیاس پیروزی عبارت از پیروزی افراد ایشان است نه پیروزی امت به عنوان امت، یا پیروزی رسالت الاهی.

« قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيْكُمْ مَضًا جَعِجِهِمْ - بگو: اگر در خانه های خود هم بودید، آنان که کشته شدن برایشان نوشته شده، به خوابگاه (قتلگاه) خود درمی آمدند. » بدان سبب که آن کشته شدگان کسانی غیر از شما نیستند و با شما اختلاف دارند؛ آنان کسانی هستند که خدا آنان را به شهید شدن دعوت کرد و لبیک

گفتند، و در آن هنگام که کشته شدن برای ایشان نوشته شد، برای رسیدن به شهادت شتاب ورزیدند، و حتی اگر شما هم به میدان نمی آمدید باز چنین بود.

خدا می تواند رسالت خود را بدون هیچ فداکاری پیروز گرداند، ولی چنین نمی کند؛ آیا می دانی حکمت آن چیست! اهمیتی است که فداکاریها در بازشناختن عناصر منافق و در پاکیزه کردن قلبهای عناصر مؤمن دارد.

« وَ لِيُبَيِّنَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمْحَصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - و تا خدا آنچه را که در سینه های شما است بیازماید، و آنچه را که در قلبهای شما است در معرض امتحان قرار دهد، و خدا به آنچه در سینه ها است آگاه است. »

نقش گناهان در شکست

[۱۵۵]

آنچه باقی می ماند دانستن سببهایی که در آن سوی شکست خوردن یک گروه و آرامش طایفه دیگر قرار دارد و این که آیا اینها سببهای موقتی است که بنا بر ایستارهای طرفین در میدان جنگ فراهم می شود، یا به آن سوی میدان امتداد پیدا می کند.

پاسخ: بلکه امتدادی از پیش از جنگ است، و نبرد چیزی جز آتشی نیست که زر را از بار آن جدا می کند: مرد مؤمنی که به صورت کامل تحمل مسئولیتهای ایمانی خود را می کند، آن کس است که در میدان نبرد استوار بر جای خود می ماند، اما آن کس که ملتزم و متعهد به واجبات ایمانی خود نیست و در بند کسب گناهان است، ۱/ در میدان نبرد دچار شکست می شود.

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا - کسانی از شما که روز رسیدن دو گروه به یکدیگر پشت کردند، شیطان ایشان را به سبب بعضی از آنچه کسب کرده بودند، آنان را متزلزل کرد و لغزاند. » آنان بدیهایی برای خود کسب کردند و این بدیها راه ورود شیطان به

ص: ۶۳۷

قلبهایشان شده که آنان را وسوسه کرد و از اقدام کردن در راه خدا آنان را منحرف کرد.

« وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ - و خدا از آنان در گذشت، که خدا آمرزنده و بردبار است،» و به آنان مهلتی تازه داد تا اختیار خود را، خیر یا شر، به کار اندازند.

[۱۵۶]

مؤمن در شهادت حیاتی تازه می بیند، ولی کافر آن را پایان ابدی زندگی می داند، و لذا هنگامی که یکی از نزدیکش شهید شود، حسرت می خورد. و کافران از اهل کتاب (بر خلاف عقاید دینی خود) چنان می پنداشتند که مرگ آخرین پایان است، و چون یکی از ایشان در میدان نبرد کشته می شد، قتل او آنان را به ترک جنگ دعوت می کرد، چرا که خسارتی محسوب می شد و حسرتی را در دلهاشان منعکس می کرد، ولی مؤمنان از داشتن چنین حالتی ممنوع شدند، از آن روی که به معنی کفر ورزیدن به خدا و به روز دیگر بود.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ - ای کسانی که ایمان آورده اید، همچون کسانی مباشید که کافر شدند و به برادرانشان، در آن هنگام که به سفر می رفتند، و از شهری به شهر دیگر در راه خدا هجرت می کردند، یا برای تحقق بخشیدن به امور مهم رسالت روانه می شدند و می مردند، « أَوْ كَانُوا غُزًى - یا از جنگجویان بودند،» و در راه خدا می جنگیدند و کشته می شدند، درباره ایشان می گفتند:

« لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا - اگر نزد ما بودند، نه می مردند و نه کشته می شدند. » / داشتن چنین نظر کفرآمیز به مرگ یا کشته شدن آنان را برای کشتگان نشان سخت دچار حسرت می کرد.

« لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ - تا خدا این را حسرتی در دلهای ایشان قرار دهد؛ و خدا زنده می کند و می میراند. »

ص: ۶۳۸

آیا مرگ، تنها مخصوص کسی است که برای خدا سفر می کند یا در راه به میدان جنگ می رود؟ و آیا زندگی مختص کسی است که در خانه خود مقیم شود؟ هرگز، خدا مرگ و زندگی را چنان که خواهد مقدر می سازد.

« وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - و خدا به آنچه می کنید بینا است. » و پاداش کسی را که در راه او به سفر می رود یا می جنگد ضایع نمی کند.

[۱۵۷]

پس اگر آدمی باقی بماند پاداش خود را به صورت کامل از خدا دریافت خواهد کرد، اما اگر بمیرد به رحمت خدا می رسد.

« وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ - و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، این آمرزشی و رحمتی از خدا است، و نیکوتر از آن چیزها است که گرد می کنید. » ما، به عنوان بشر، در معرض فشارهای شهواتیم، و گاه سقوط می کنیم و چیزهای بد و گناه کسب می کنیم، و چون مرگ ما فرارسد، این بديها به ما ملحق می شود و به صورت عذابی سخت درمی آید. اما اگر در راه خدا کشته شویم، شهادت همه گناهان را پاک می کند.

و خوشا به حال آن کس که پاک از گناه می میرد و بدون حساب به بهشت درمی آید.

[۱۵۸]

عمل برای خدا است، و مرگ یا کشته شدن همچون دری برای داخل کردن به رحمت خدا، پس چرا باید مؤمن صالح از آنها بترسد.

« وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ - و اگر بمیرید یا کشته شوید، هر آینه به سوی خدا محشور خواهید شد. » ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۴]

اشاره

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنَّ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰) وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱) أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَنَا اللَّهُ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاؤَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳) لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴)

معنای واژه ها

۱۵۹ [فظا]

درشت و جفا جو و سخت دل.

[عزمت]

عزم، دل بستن به کاری است که می خواهیم انجام دهیم.

[توکل]

یعنی کار را به خدا بسپار و به حسن تدبیر او اعتماد داشته باش.

۱۶۱ [یغل]

اصل غلول از غلل است و آن درآمدن آب است به شکافهای درخت. و غلول به معنی خیانت است، و از آن است غل به معنی حسد و رشک.

۱۶۲ [باء]

برگشت، بازگشت.

[سخط]

اراده کيفر کردن برای مستحق آن.

ص: ۶۴۰

رهمودهایی از آیات:

در محیط شکستی که مسلمانان در آن می زیستند-پس از یکی جنگهای سخت یعنی احد-شایعات مغرضانه ای رواج یافت، و نهفته های نفسانی منافقان و شکاکان هویدا شد، و بر رسالت فرض بود که مترصد این گونه نفسانیات باشد و به معالجه آنها پردازد یا آنها را از صحنه دور کند، همان گونه که لازم بود مراقب شایعات گمراه کننده باشد و آنها را بکوبد و افکار مثبت و سازنده جایگزین آنها سازد. قرآن در ضمن پرداختن به این امور تا حدی به تفصیل، همچنین به موضوع رهبری به اعتبار امری که در معرض انتقاد-بالخاصه در اوضاع و احوال شکست- قرار می گیرد، پرداخته است.

□ منافقان و شکست خوردگان از مسلمانان، از کاردانی و بلکه از امانت رهبری رسول الله (ص) نسبت به ایشان بهره مند می شدند، و این کاری است که همه گروه های منافق یا شکست خورده در اوضاع و احوال سخت به آن متوسل می شوند، چیزی که هست قرآن این اندیشه را در آنچه به خود رسول الله اختصاص دارد، و از این لحاظ درباره رهبری امینی که از روش رهبری رسول به صورت کلی تبعیت کند صدق خواهد کرد، و این روشی است که آیات درباره آن بحث می کند و به نرمی و عفو و آمرزش خواهی (تلاش برای اصلاح مردم به ۱/ راههای گوناگون) و عزم و توکل ارتباط پیدا می کند.

سپس از امانت رسول به عنوان رسول، و امانت هر پیشوای رسالتی با سابقه در فداکاری برای آنچه مربوط به وظیفه رسول می شود و سخت از طبیعت امت دور است، سخن می رود. سپس به بیان درجه رسول و اکرام خداوند متعال به انسانیت با مبعوث کردن وی به فرستادگی در رسالت بحث می شود.

[شرح آیات]

[۱۵۹]

از بارزترین صفات پیشوا سعه صدر و توانایی برای تحمل مردم با همه بد خلقی و تناقض و نادانی و انحرافی است که دارند؛ و سعه صدر به نوبه خود هنگامی فراهم می شود که هدفی داشته باشد، و در قلب خود رسالت بزرگی را حمل کند که به خاطر آن همه دشواریهایی که از سوی مردم با آنها رو به رو است سهل شود، و به همین سبب قرآن میان نرمی رسول و رحمت خدای تجسم یافته در رسالت او ارتباطی برقرار می کند.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ - به رحمت خدا تو بر ایشان نرمی نمودی، و اگر درشت و سخت دل بودی، هرآینه از گرد تو پراکنده می شدند.» مخصوصاً در اجتماع جزیره العرب - همچون در هر اجتماع خشن ابتدایی - که به اندازه کافی با سختی و خشونت پرورده شده بود، نرمی بیشتری مورد نیاز تا مشکلات آن بتواند به نیکوترین صورت حل و فصل شود.

در صورتی که در اجتماعات متمردن که مردم آن به نرمی و ملایمت خوگر شده اند، گاه اتفاق می افتد که نرمی سودی ندارد، همچون قوم موسی (ع) که پیامبرشان با آنان سخت بود، از آن روی که احساس به کرامت و بزرگی را از دست داده بودند، و پیشوا می بایستی نرمی و مدارا را تمرین کند و نفس خود را بر آن بار آورد، تا ناگهان کلمه گزنده ای از دهان او بیرون نیاید و قوم او را به شری برنیانگیزد و نرمی به معنی صفاتی است که پس از این می آید:

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ - پس از ایشان در گذر و برای آنان آمرزش خواه و در کار با ایشان مشورت کن.» / در مردم صفات بد و کارهای ناشایسته وجود دارد، و بر پیشواست که آنها

ص: ۶۴۲

را اصلاح کند، ولی لازم است که این کار با حکمت و فرزانه‌گی صورت پذیر شود.

بنا بر این پیشوا و رهبر باید به عفو کردن با تمرین عادت کند، ولی عفو کردن بدان معنی نیست که همیشه در مقابل انحراف سکوت اختیار کند، بلکه لازم است که برای اصلاح کردن آن به عمل برخیزد. و این کار با استغفار (طلب آمرزش از خدا) صورت می‌گیرد؛ و دعا کردن برای مغفرت-همچون هر دعای دیگر- می‌بایستی با عملی مناسب مقارن شود، که آن تلاش برای اصلاح است.

سپس بر مقام راهبری لازم است که به بالا- بردن سطح تفکر مردم پردازد، و این کار از طریق مشاوره صورت می‌گیرد؛ چون مردم طرف مشاوره قرار گیرند، احساس مسئولیت می‌کنند، و دربارهٔ امور خود با جدیت بیشتر به تفکر می‌پردازند، و در صدد اصلاح خود برمی‌آیند؛ و نیز چون پیشوا ناگزیر از آن است که در ضمن مشاوره وجوه مختلف امر مورد نظر را برای مردم بیان کند، از این راه معرفت آنان به زندگی افزایش پیدا می‌کند، و نسبت به وظیفهٔ خود نسبت به آن حساسیت بیشتر پیدا می‌کنند.

ولی این صفات نباید پیشوا را به مقام شخص سازگار کنندهٔ آراء یا خواستها و بس تنزل دهد، بلکه لازم است حق خود را در اظهار نظر جازم حفظ کند، چه امتی که (قرار) را از دست بدهد همه چیز را از دست داده است، بدان سبب که قرار، چیزی است که از اختلافات تجاوز می‌کند، و به امت و اکنشهای عظیمی در برابر عبور از موانعی می‌دهد که معمولاً اختلاف در رأی سبب بزرگتر شدن آنها می‌شود.

از این جا خدای متعال می‌گوید:

۱/ «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» - و چون آهنگ کار کردی، بر خدا توکل کن که خدا متوکلان را دوست دارد.» می‌بایستی که پیشوا صاحب قرار باشد، ولی قرار به نیروی ارادهٔ عظیم نیازمند است؛ پیشوا این را از کجا فراهم کند؟ از توکل، توکل بر خدا (و نه بر مردم) قائد را پیشتر از امتش قرار می‌دهد و راهنمای آنان در راهی است که می‌روند، و

پیوسته روحی تازه به ایشان می دهد، و او را صاحب دور اندیشی و اقدام بیشتر می سازد، و در نتیجه توانایی وی برای به کار انداختن کارمایه های امت و انگیزتن فعالیت های ایشان افزایش پیدا می کند، [۱۶۰]

و به مناسبت بحث از توکل، قرآن به نقش توکل در زندگی مؤمنان اشاره می کند و می گوید:

« إِنْ يُضَيِّرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ - اگر خدا شما را یاری کند، کسی را دستی به شما نخواهد بود، و اگر خدا درمانده تان کند، پس از او چه کس یاری شما خواهد کرد. پس مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.» پس تنها پیشوا نیست که باید بر خدا توکل کند، بلکه مؤمنان نیز باید چنین کنند، چه پیروزی حقیقی از خدا و از رسالت نتیجه می شود که مؤمنان به آن تمسک جسته اند، و از نیروی سلاح و زیادی شماره جنگجویان نیست.

[۱۶۱]

قرآن گفتار خود را از رهبری و از تردیدهایی که در پیرامون آن به سبب جو شکست فراهم آمده، و از شایعاتی که منافقان پراکنده و آنها را در جانهای ضعیف کشت داده اند، چنین سخن می گوید:

« وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ وَ مَنْ يُغْلِلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - و هیچ پیامبری را نرسد که خیانت کند، و هر کس خیانت کند، همراه خیانتی که کرده در روز قیامت حاضر خواهد شد.» پیامبری که خدا او را برگزیده، کسی نیست که در قلب او نیت بدی برای امتش وجود داشته باشد و تظاهر به جز آن کند، چه این دوگانگی در روز قیامت که رازها آشکار می شود، کشف خواهد شد.

۱/ غل انواع گوناگون دارد، و آشکارترین آنها خیانت مقام رهبری در داراییهای امت است و رشوه و دزدی و کینه توزی، که همه آنها غل است و دورویی و نفاق که پیشوا و بنا بر آن رسول از آن دوری می کند.

« ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ - سپس به هر کس

ص: ۶۴۴

پاداش آنچه کرده است تمام داده می شود و بر کسی ستم نخواهد رفت.» کسانی که در امانت خیانت می کنند، و اموال امت را می دزدند، به حسابشان در برابر خدا رسیدگی خواهد شد و با دادگری تمام جزای خود را خواهند دید.

[۱۶۲]

و راه درست برای از بین بردن غل (خیانت) پاک کردن نفوس پیشوایان است، و این که هدفشان عمل کردن به مسئولیتهایی باشد که خدا بر عهده ایشان نهاده است، نه حسن شهرت در میان مردم یا دستاوردهای مالی دیگر.

« أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخِطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاَوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بُئِىَ الْمَصِيرُ - آیا کسی که در پی رسیدن به خشنودی خدا است، همچون کسی است که به خشم خدا بازگشته و جایش دوزخ که جای بدی برای بازگشتن است.» یعنی، مردی که رضای خدا را هدف خود قرار داده، و این خشنودی خدا راه او را برایش می کند، و تجسم یافته کسی است که از فرستاده خدا و رهبری امین او پیروی می کند، می تواند برابر با کسی باشد که هدف وی رسیدن به درآمدهای شخصی است، همچون منافقان که چیزهای دروغ در پیرامون پیغمبر اسلام پراکنده می کردند، و نتیجه نهایی که به آن می رسد خشم و غضب خدا در دنیا و دوزخ در آخرت است.

[۱۶۳]

مؤمنان با یکدیگر برابر نیستند: بعضی از ایشان در پاره ای جاها به منافقان شباهت دارند، و بعضی دیگر در بلندترین قله های ایمان قرار دارند؛ و نیز منافقان را درجات متفاوت است، و نباید به یک چوب رانده شوند، بلکه هر فرد یا گروهی از ایشان باید بنا بر حساب خاص آن در معرض محاسبه قرار گیرد.

این بدان روی است که ایمان یا نفاق بیش از آن صورت گفتاری داشته باشد تمرین عملی است، و تمرین بر حسب اعمال ایمانی یا نفاقی متفاوت می شود، و خدا درجات مؤمنان و منافقان را می داند و بر حسب اعمال به حساب ایشان خواهد رسید:

۱/ « هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ - برای آنان درجاتی در نزد

ص: ۶۴۵

خدا است، و خدا به آنچه می کنند بینا است.» [۱۶۴]

□
آن رهبری که به توسط رسول الله اداره می شود، هرگز با رهبریهای جاهلیت مقایسه نمی شود که تبلیغات مغرضانه را پراکنده می کند، و بر امت است که از واقعیت این هر دو رهبری و طبیعت شایعات مغرضانه آگاه شود، و به دنبال سخن هر زبانبازی که جز صناعت تزئین کلام دروغ و گفتار باطل چیزی نمی داند نرود.

□
بر امت است که در هنگام ارزیابی این شایعات (و مخصوصاً در اوضاع و احوال شکست خوردن) تفکر کند که رسول الله کیست و رسالت او چیست و دشمنان او کیانند؟ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» - خدا بر مؤمنان منت نهاد، چه در میان ایشان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر ایشان بخواند و پاکشان کند و به آنان نویسنده‌گی و فرزانه‌گی آموزد، با آنکه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.» این است رسول خدایی که خدا او را همچون نعمتی برای مؤمنان به ایشان مخصوص گردانید، و او را به رسالت خود مبعوث کرد تا آنان را بر اساس پرهیزگاری تربیت کند و به ایشان دستور ثابت زندگی و نظام حیات متغیر (کتاب و حکمت) را بیاموزد، و آنان را از گمراهی سابق بیرون آورد و به نور هدایت رهبری کند.

پس آیا درست است که اشاعات مغرضانه ای در حق او پذیرفته شود که از رهبریهای جاهلیت سرچشمه گرفته است؟ مردم نیازمند به فهمیدگی خاصی برای ارزش گذاشتن به سخنهایی هستند که می شنوند، مخصوصاً این که طاغوتان و ستمگران در هر دوره کلام باطل را برای برحق نشان دادن ستمگریهای خود بر مردم به خدمت می گیرند، و با کسانی که اندیشه اصلاح در سر دارند محاربه می کنند. و اگر مردم به آنجا نرسند که بتوانند ارزشها را به صورت درست قیمت گذاری کنند، هرگز از شر طغیان و ظلم خلاص

نخواهند شد. و بر مردم است که گول الفاظ زرق و برق دار را نخورند و به کارهای عملی که صورت می گیرد توجه داشته باشند.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۵ تا ۱۷۵]

اشاره

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فِإِذِنَ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ فِتْنَاءَ لَا تَبْعُنَاكُمْ هُمْ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِهِمْ وَقَعِدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلْ فَادْرؤا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزَوِّجُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبِشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) الَّذِينَ إِسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّ مِنْهُمْ شَيْءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

۱/

ص: ۶۴۷

دور کنید.

برای ما کافی است.

۱/

چرا زیان می کنیم؟ و چگونه پیروز شویم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنوز آیات قرآن درباره حقیقت شکست و صبر که لازم است از آن بهره برداری کند، بحث را ادامه می دهد. می گوید که شکست در میدان جنگ یکی است و به معنی شکست ابدی نیست، چه امتی که اکنون گرفتار شکست شده، پیش از این دو بار دشمن را به زانو درآورده بود؛ سپس از ضرورت شکست برای کشف حقیقت جبهه رسالتی سخن می گوید که خود به دو گروه مؤمنان و منافقان تقسیم شده است.

اما مؤمنان آن شهیدانند که خداوند آنان را به فضل و بخشش خویش مهمان کرده است، و مردان استواری که پس از زخم دیدن به ندای رسول الله پاسخ مثبت دادند و جنگ با زخمها و زیانهای مادی و بشری خود آنان را از پا درآورد.

هنگام سخن از منافقان، قرآن آنان را به گردهمایی تقسیم می کند که از بعضی از آنان در این درس و از بعضی دیگر در درس آینده بحث خواهد کرد، و این تقسیم بندی برخاسته از کردارهای ایشان است. پس هر کس به یک نوع از این کارها یا بیشتر از آن پردازد، منافق است، چه، به گفته قرآن، نفاق به سخن گفتن نیست ۱/ بلکه به عمل است. همچون گریختن از میدان جنگ در زیر پوشش بی خبر و نادان بودن نسبت به آن، و ترساندن مردم و افزودن بر خسارت.

خداوند سبحانه و تعالی اینان را نه تنها به نفاق، بلکه نیز به کفر توصیف می کند، در صورتی که آنان چنان ادعا می کنند که مسلمانند، سپس از ایشان می خواهد که اگر راست می گویند در برابر مرگ مقاومت کنند؛ سپس از شهیدانی سخن می گویند که منافقان به آنان همچون خسارت نظر می کنند.

شرح آیات

[۱۶۵]

چرا امت در یک معرکه شکست می خورد؟ به یک سبب که عبارت از آماده نبودن کامل برای آن از لحاظ بشریت و نبودن روح معنویت یا به سبب موجود نبودن افزار جنگ خوب یا وجود اختلاف در جبهه داخلی و نظایر اینها است.

امت دریافته است که هر شکست از خود آن برخاسته، و نیز توانسته است که از این شکست به عبرتها و درسهایی دسترس پیدا کند، و لذا چنین شکستی بیش از آنکه شبیه هزیمت باشد شبیه پیروزی شده است؛ و اما شکست حقیقی آنجا است که انسان عوامل بیرونی آن را در نظر بگیرد و از آنها هیچ عبرتی نگیرد.

به همین سبب قرآن بر آن است که این هزیمت از خود امت است، مخصوصا که پس از دو پیروزی بیشتر اتفاق افتاده، تا بدین ترتیب از هول شکست بکاهد.

« أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا - و چون به شما مصیبتی رسید که در برابر آن مصیبت رسانده بودید،» یعنی همین مصیبت را دو بار پیش از آن به دشمن خود وارد کرده بودید، و با وجود این سست شدید و به پرسش پرداختید و گفتید:

ص: ۶۴۹

« قُلْتُمْ أَنِّي هَذَا قُلُّ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ - گفتید: این از کجا است؟ بگو: این از خود شما است، » و به همان گونه که دشمنان شما پیش به سبب ضعف معنوی و مادی خود شکست خوردند، به همان گونه هم شما ۱/ بر اثر ضعف دچار شکست شدید.

« إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و خدا بر هر چیز توانا است. » پس او نیست که در معرکه شکست خورده است، بلکه شما شکست خورده اید.

[۱۶۶]

و خدا می تواند با نیروی غیبی خود شما را پیروز گرداند، ولی چنین نکرد و شما را به حال خود وا گذاشت، و از این راه شکست شما را اجازه داد (یعنی از آن جلوگیری نکرد) و این همه برای آن بود که شما از آن فراوان عبرت بگیرید: عناصر مؤمن و منافق جبهه خود را ارزیابی کنید.

« وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ - و آنچه در روز رو به رو شدن دو گروه به شما رسید، به اذن و خواست خدا بود، و برای آن بود که مؤمنان را بشناسد. » [۱۶۷]

« وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا - و کسانی را که نفاق ورزیدند بشناسد. » تعبیر قرآنی به جای کلمه میدان جنگ یا معرکه تعبیر (یوم التقی الجمعان) را به کار برده است، برای آنکه تأثیر بیشتری در جانها دارد و حقیقت معنی را بهتر مجسم می سازد.

آن منافقان که شکست، مشت ایشان را باز کرد، کسانی بودند که از مسئولیت مبارزه گریختند، و از دفاع از سرزمین مسلمانان شانه تهی کردند.

« وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعُنَاكُمْ - و به آنان گفته شد که: بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید، گفتند: اگر بر جنگ آگاهی داشتیم از شما پیروی می کردیم. » آنان خود را جزئی از امت به شمار نمی آوردند، و از همین رو گفتند از شما

ص: ۶۵۰

پیروی می کردیم، و شایسته تر آن بود که خود به جنگ مبادرت کنند و همچون دیگر مسلمانان مسئولیت خود را می شناختند. و خدا آنان را در جایی قرار داد که خود قرار داده بود و گفت:

« هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ - آنان در آن روز به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان، » ۱/ چه ایمان تمرین عملی است و درست در اوضاع و احوالی باید آشکار شود که امت در معرض خطر قرار گرفته، و مؤمنی که در هنگام ضرورت نفعی از او عاید شود، چه وقت ممکن است نافع شود؟ و همه بهانه هایی را که اینان به آن متوسل می شوند، باطل است، چرا که:

« يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ - با دهنهای خود چیزهایی می گویند که در دلهایشان نیست، و خدا از آنچه پنهان می کنند آگاه است. » آنان (به دروغ) می گویند که مؤمنند و از آن روی نمی جنگند که از فنون جنگ آگاهی ندارند، ولی خدا رسواشان می کند.

[۱۶۸]

و از صفات ایشان است آنکه بر حجم زیانهای امت می افزایند و بر پراکندن تبلیغات ویران کننده مدد می رسانند، و درباره شهیدان می گویند که اگر به جبهه نمی رفتند هرگز کشته نمی شدند.

آری، ولی چه سرنوشتی می داشتند؟ آیا سرانجام نمی مردند؟! او چون آدمی یا کشته می شود یا می میرد، پس چرا باید مرگ در نظر نفس او بزرگ جلوه گر شود؟ « الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعِدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا - کسانی که به برادران خود گفتند و نشستند: اگر از ما اطاعت می کردند کشته نمی شدند، » یعنی کسانی که به برادران خود گفتند: بنشینید و خود به نوبه خود نشستند، و پس از آن به جنگ برخاستند، گفتند که اگر فرمان ما را برده بودند کشته نمی شدند.

« قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بگو: اگر

ص: ۶۵۱

راستگو هستید، مرگ را از جانهای خود دور کنید.» پس تا زمانی که قدرت رو به رو شدن با مرگ را ندارید، از کسانی که در راه خدا کشته می شوند سخن مگویید؛ مگر همه رو به فنا پیش نمی روند؟! [۱۶۹]

ولی میان آنکه کشته می شود و آنکه می میرد تفاوتی است، چه، شهید، زنده است و مرده، فانی شده است.

۱/ « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - و گمان مکنید که کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند - نزد پروردگار خود - روزی می خورند. » زندگانی به زندگی رسالت که آن را با خون خود آبیاری کرده اند، و هر قطره خونی که در پیرامون درخت رسالت ریخته شده، به شاخه ای سبز و میوه ای سودمند تبدیل شده، و به صورت عدالتی تحول یافته است که نفع آن به میلیونها بشر می رسد و به صورت آزادی و بزرگواری و زندگی درآمده است.

آنان از آن روی زنده اند که یادشان در جان مردمان باقی است، و شاید از آن سبب زنده باشند که خداوند متعال به روانهای ایشان قدرت و معرفتی در عالم برزخ عطا فرموده است و به وسیله آنها در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند، و از بدنهای خود دورند و از آن آزاد شده اند.

اما مردگان چنانند که از ارواح ایشان قدرت و علم سلب شده و در زندان نادانی و ضعف زندانی شده اند.

پیش خود تصور کنید: مردی که در راه خدا کشته شده، روح از جسدش جدا می شود، برای آنکه تا قیام قیامت، به صورت موجودی زنده و توانا و دانا زندگی کند.

و مردی که بر بستر بمیرد، روحش به عالمی تاریک تحول پیدا می کند؛ حال، کدام یک از آن دو بهتر و برتر است، مرگ یا شهادت؟ [۱۷۰]

زندگی شهیدان زندگی آکنده از نعمتهای مادی (یرزقون عند الله) و معنوی است، چرا که پیوسته در شادی و سپاسگزاری و بشارت به سر می برند، و هر

وقت با کشته ای در راه خدا رو به رو شوند که به آنان می پیوندد، انس و کرامت ایشان افزایش پیدا می کند.

« فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ - به نعمتی که خدا به آنان داده است، شادند، » یعنی نعمت شهادت که درهای دیگر نعمتهای خدا را در آخرت بر روی آنان می گشاید.

۱/ « وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا - خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَخْزَنُونَ - به کسانی که پس از ایشان به آنان نپیوسته اند، مژده می دهند که ترسی برایشان نیست و اندوهی ندارند. » مؤمنانی که به شهدا نپیوسته اند، اسباب بشارت و مژده دادن برای شهیدان به شمار می روند، چه آنان می دانند که اینان قدم به یک زندگی برتر و والاتر گذاشته اند که نه ترسی در آن است و نه اندوهی، و لذا با دیدن مؤمنان شاد می شوند.

[۱۷۱]

و برای شهیدان در نزد خدا سبب دیگری برای بشارت وجود دارد، و آن نعمت خدا است که از اندازه ای که آدمی برای پاداش عمل تصور می کند بیشتر است. هنگامی که ثمره اعمال خود را مشاهده می کند که در نزد خدا گم شده، شادمان می شوند، و چه بزرگ است شادی انسانی که می بیند ثمره تلاشهایش از میان رفته و بیش از آن در اختیار او قرار گرفته است.

« يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا - يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ - از نعمت و فضل خدا شادمانند، و به این که خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. » [۱۷۲]

اینان گروهی از مؤمنانند که در راه خدا به شهادت رسیده اند، اما گروه دیگر کسانی هستند که در مقاومت پافشاری می کرده اند و با وجود زخم دیدن دچار شکست نشده اند، و هنگامی که پیغمبر اسلام (ص) آنان را برای آراستن صفهای خود فراخواند تا پس از آن به هجوم بر دشمنان قیام کنند، دعوت او را

ص: ۶۵۳

پذیرفتند و دشمن را دچار شکست کردند.

اینان از صفاتی بهره مند بودند:

الف: توانایی آدمی برای تحمل سختیها بزرگ است، ولی تنها مؤمنان اند که از این توانایی، بر اثر ایمان به خدا و طلب خشنودی او، بهره مند می شوند.

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ - آنان که پس از زخم خوردن به دعوت خدا و پیغمبر پاسخ گفتند.» و قرح به معنی دردهای بدنی و نفسانی است.

۱/ ب: سپس آنان به سبب اوضاع و احوال شکست تلاشهای خود را چند برابر کردند.

«لِلَّذِينَ أَحْسَبُوا مِنْهُمْ - برای کسانی از ایشان که نیکوکاری کردند،» ج: و بر تعهد خود به بندهای شریعت و انضباط در اجرا کردن اوامر افزودند، «و اتَّقُوا أَجْرَ عَظِيمٍ - و پرهیزگار شدند، پاداشی بزرگ است.» [۱۷۳]

سپس آنان صلابت افزونتری در حق و شجاعت بیشتری در رویارویی با دشمن به سبب ایمان و احساس و پرهیزگاری خویش پیدا می کنند.

«الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ - کسانی که مردم به ایشان گفتند: مردم برای (ریختن بر سر) شما گرد یکدیگر فراهم شده اند، پس از ایشان بترسید، و این بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و بهترین وکیل است.» از آن روی بر ایمانشان افزوده شد که پیش از رو به رو شدن با دشمن در همه اوضاع و احوال تصمیم خود را گرفته بودند، و از نظر دیگر بر خدا توکل داشتند و به یاری او مطمئن بودند، و این زاد و توشه ای برای جنگیدن با دشمن و نیز با وسوسه شیطان در دلهای ایشان محسوب می شد.

[۱۷۴]

به سبب استجاب در اوضاع و احوال شکست (با احسان و پرهیزگاری و شجاعت)، این گروه از مؤمنان دشمن را شکست دادند و بر او پیروز

ص: ۶۵۴

شدند و به غنیمت‌های فراوان دست یافتند و در نبرد تازه چندان آزاری ندیدند، و به بهترین پاداش که خرسندی خدا بود رسیدند.

﴿ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ وَانْقَلَبُوا إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ وَانْقَلَبُوا إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ وَانْقَلَبُوا إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ ﴾

« فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ وَانْقَلَبُوا إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ وَانْقَلَبُوا إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ وَانْقَلَبُوا إِلَىٰ دِيَارِهِمْ لِيُحْكُمَ فِيكُمْ »

باز گشتند، و آسیبی به ایشان نرسید، و از خشنودی خدا پیروی کردند، و خدا صاحب نعمت بزرگ است. « وجود عزم راسخ در نزد این گروه برای رو به رو شدن با دشمن، همان عاملی بود که از زیانهای ایشان در نبرد کاست، بلکه چنان کرد که بدون زیان دیدن در این جنگ به سود برسند، و اگر ترسیده بودند، دشمن می توانست بار دیگر بر ایشان حمله کند و عذابی دردناک به ایشان بچشاند.

۱/

[۱۷۵]

آدمی از کجا باید شجاعت لازم را برای رویارویی با اوضاع و احوال شکست به دست آورد؟ قرآن به این پرسش چنین پاسخ می دهد که: مصدر شکست نفسانی ترس است، و ترس یکی از امور فطری بشر است، ولی بر مؤمن واجب است که ترس خود را از شکست به مصدر حقیقی ترس که خداوند متعال است متوجه سازد و نه به دشمنان بشری خود، بدان جهت که خدا بشر نیست و می تواند در دنیا و آخرت سخت ترین عقوبتهای خود را بر آن مستولی کند و بنا بر این بر آدمی است که تنها از او بترسد.

اما ترس از آدمیان، تنها و سواسی شیطانی است، بدان سبب که هر چه در تصرف بشر است امکان آن دارد که به تصرف من درآید، ولی آیا این امکان برای من وجود دارد که مالک چیزی شوم که در ملکیت خدا بوده است؟ « إِنَّ مَا ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » - این شیطان است که دوستان خود را می ترساند، پس اگر شما مؤمنید از ایشان مترسید و از من بترسید، و ایمان داشتن به خدا و به این که سود و زیان به دست او است، و این که به حال بندگان خود بصیر است، ما را به ترس از او می خواند، و چون چنین شود از

ص: ۶۵۵

چیزی جز او بیم نخواهیم داشت. اما ایمان داشتن به شیطان و به مال و شهرت و فریبندهای دیگر او، مایه بیم داشتن ما از شیطان می شود و سبب آن است که از دارندگان مال و سلطه و نیروی فریبندهی بترسیم. پس: نیکوتر آن است که دوستی زینت دنیا را از دل‌های خود بیرون کنیم تا از شجاعت بهره مند شویم.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۶ تا ۱۸۰]

اشاره

وَلَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنَبَضْرُوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
 (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنَبَضْرُوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ
 لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸) مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ
 الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ
 عَظِيمٌ (۱۷۹) وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
 لِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

معنای واژه ها

۱۷۸ [نملی]

:املاء به معنی مهلت دادن و دراز کردن مدت است.

ص: ۶۵۶

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از شکست خوردن مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند: گروه مؤمنان و استواران، و گروه منافقان، و آنان نیز به نوبه خود به چندین گروه تقسیم شدند:

گروهی مردمان را به بد دلی و ترس از جنگ برمی انگیختند که قرآن در درس گذشته از ایشان سخن گفت، و گروهی به کفر شتافتند و عملاً به جبهه مخالف رسالت پیوستند، و گروهی دیگر که لازم بود با دارایی خود مردم را به ایستادگی و استواری تحریک کنند، در ساعت دشواری از این کار شانه تھی کردند.

اینان از آن روی چنین کردند که نشانه های پیروزی و عزت را در نزد کفار می دیدند، و هیچ در این باره فکر نمی کردند که این ظواهر فریبنده و باطل است، و خدا به آنان مهلت داده است تا بار گناه خویش را سنگینتر کنند و جایگاه ایشان دوزخ است.

قرآن این گفته را تکرار می کند که: شکست این گروه منافق را که شتابان به سوی کفر روان بودند آشکار ساخت، به همان گونه که گروه مالداران را که در پرداختن حقوق خدا با اموال خود بخل ورزیدند به همین سرنوشت مبتلا کرد.

۱/ به مناسبت سخن از ثروتمندان بخیل، قرآن از جهودان در درس آینده سخن خواهد گفت تا بر ما معلوم شود که: چگونه آنان به سبب ترک کردن امر واجب بخشندگی و انفاق به غضب خدا گرفتار شدند.

گروهی از مسلمانان که ایمان در دل‌های ایشان رسوخ پیدا نکرده بود، هنگامی که با پیروزی کفار مواجه شدند، به طرف کفر شتافتند، ولی این کار ایشان مایه سستی جبهه داخلی مسلمانان نشد، بدان سبب که از اساس، بر اثر سست ایمانی، سودی برای مسلمانان نداشتند، و از سوی دیگر چون بنا بر طبیعت خود شکست پذیر و سست دل بودند، برای جبهه مخالف سودی از ایشان حاصل نمی شد.

ولی زیانکار یگانه با عمل ایشان خودشان بودند، چه آنچه را که پیش از آن به دست آورده بودند، و احتمال آن می رفت که شایسته درآمدن به بهشت شوند، از دست دادند، ولی اکنون نصیبی از آن ندارند، بلکه به سبب شکستن پیمان خود و مخالفت کردن با فرمان پروردگارشان به عذاب عظیم گرفتار خواهند شد.

« وَلَا يَخْزُنَكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنُضْرُّوا اللَّهُ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و از این که کسانی در کافر شدن شتاب می ورزند اندوهگین مباش، که از ایشان به هیچ روی زبانی به خدا نرسد؛ خدا می خواهد که برای ایشان بهره ای در آخرت نگذارد، و بهره ایشان عذابی بزرگ است. » تعبیر قرآنی که می گوید: «فی الکفر» برای بیان این مطلب است که کفر عمل است و مرز نهایی برای شتافتن به سوی آن نیست، و لذا نگفته است:

«إلى الكفر». تو گویی قرآن می خواهد بگوید که در اعمال کفر یا درجات آن شتاب می ورزند.

آنان ایمان را با کفر مبادله کردند، پس آیا در این کار ایشان خدا چیزی از دست داد؟ هرگز، بدان سبب که قدرت خدا گسترده و او از همه جهانیان بی نیاز است، و پیشرفت امت اسلامی به آن اندازه وابسته به این یا آن شخص نیست که وابسته به نوع اشخاص و دامنه کار کردن آن با ایمان است.

و آنان با عمل خود عذابی دردناک را برای خود خریدند.

« إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنُضْرُّوا اللَّهُ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ

- کسانی که ایمان را دادند و کفر را به آن خریدند، از این روی به خدا زیانی نرسانند و برای ایشان عذابی دردناک (آماده) است.» ۱/ و آشکار است که گروه اول به کارهای کفر شتاب ورزیدند، اما اینان تمرد خویش را علنی ساختند، و شاید به همین سبب عذاب گروه اول بزرگ (از لحاظ کمیت) و عذاب اینان دردناک (از لحاظ کیفیت) بوده باشد.

[۱۷۸]

و به اعتقاد آنان، دستاوردهای کافران دلیل بر برتری آنان در دنیا یا حتی تقرب ایشان به خدا بوده باشد. این را نمی دانند که فزونی ثروت یا پیروزی یا همانندهای اینها از مکاسب دنیوی راه نهایی است که سبب طغیان و سرکشی می شود، و طغیان مایه هرج و مرج و در نتیجه فرورفتن در گناهان است که پایان گناه شناخته است. بنا بر این امکان آن هست که خدا از آن روی نعمت کافران را افزایش می دهد که آنان را از پای در آورد.

« وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْتِيهِمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُؤْتِيهِمْ لِيُذَكَّرُوا إِنَّمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ - کسانی که کافر شدند گمان نکنند که مهلت دادن به آنان به صلاح ایشان است، بلکه ایشان را از آن روی مهلت می دهیم که بیشتر گناه کنند، و برای ایشان است عذابی خوار کننده.» نعمت همچون تیغی دو دم است، و ایمان داشتن به خدا عاملی است که از مبدل شدن نعمت به سببی برای زیان دیدن جلوگیری می کند، و چون آدمی ایمان خود را از کف بدهد، نعمتها به جای آنکه برای او سودمند باشد مایه زیانکاری او خواهد شد.

فرض کنید که رانندگی یک اتومبیل به کودک یا دیوانه ای سپرده باشد؛ در چنین وضعی، هر چه قدرت پیشروی ماشین افزوده شود، به هلاک و دمار نزدیکتر شده است.

طغیانی که کافران از آن در نتیجه و فور نعمت لبریز می شوند، در نزد خدا پاداشی از خواری و رسوایی دارد، بدان جهت که طغیان به خود بزرگبینی و گردنکشی می انجامد.

بازشناختن مردمان پاکیزه از مردمان پلید، نتیجه طبیعی شکست است که بر اثر آن همگان گرفتار فشارهای گوناگون می شوند، و در این صورت منافقان فرومی ریزند و مؤمنان راستین محکم بر جای خود می ایستند و مقاومت می کنند. پرسشی که پیش می آید این است که: چرا خدا که بر همه چیز قادر است فهرستی از غیب برای معرفی کردن افراد این دو دسته نازل نمی کند؟ پاسخ: زندگی دنیا زندگی با مسئولیت است. و عالم غیب در آن جز به صورت جزئی دخالت نمی کند، ۱/ پس مثلاً: خدا به میانجیگری پیامبران مردم را به راههای روشن علم و دانش هدایت می کند، و بر مردم است که به تفکر پردازند و حقایق را از طریق آزمایشهای زندگی اکتشاف کنند (همچون اکتشاف حقیقت افراد از طریق شکست).

پس بر ما لازم است که از طریق روشهای نشان داده شده به توسط پیغمبر پیروی کنیم و دیگر چشم به راه آن نباشیم که خدا، جز از راه عادی، ما را بر هر امر کوچک و بزرگی از زندگی آگاه سازد.

« مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ - خدا مؤمنان را بر آن حالی که شما اکنون در آن هستید نخواهد گذاشت، تا آنکه پلید از پاکیزه جدا شود. » پلید آن است که بر راه نفاق می رود، و پاکیزه آنکه به خدا ایمان راست و درست دارد.

« وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ - و خداوند شما را بر غیب آگاه نخواهد کرد، ولی هر کس را که بخواهد به پیامبری خود برمی گزیند، پس به خدا و پیامبران ایمان آرید و پرهیزگار شوید تا مزدی بزرگ داشته باشید، » [۱۸۰]

و همچون جهاد با جان، جهاد با مال نیز دلیل بر اندازه تأثیر ایمان در نفس است، به همان گونه که بخل ورزیدن با مال، و مخصوصاً در اوضاع و

احوال شکست خوردگی، دلیل پلیدی و نفاق است.

بخیل چه چیز به چنگ می آورد؟ مالی را که خدا به او عطا کرده است، روی هم انباشته می کند؛ برای کدام روزی؟ آیا آن را برای روز قیامت ذخیره می کند که ثروت‌های غصبی به صورت کمربندی از آتش درمی آید و او را به سوی جهنم می کشد؟ اما در دنیا: به زودی می میرد و ثروت‌های خود را برای هر کس بخواهد بر جای می گذارد، یا رسالتیان پیش از مرگ وی توفیق آن پیدا کنند که ثروت او را، چه بخواهد و چه نخواهد، از وی بگیرند، و هر چه برهان برای تبرئه خود بیاورد بی حاصل است، چه خدا بر آنچه بندگانش می کنند آگاه است و بر حسب آن کیفر و پاداش می دهد نه به گفته و ادعای ایشان.

۱/ «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ - و کسانی که از دادن آنچه از فضل خود به ایشان بخشیده است بخل می ورزند، گمان نکنند که این (کار) خیر ایشان است بلکه این برای آنان شر است، و آنچه به آن بخل ورزیده اند در روز قیامت بر گردنشان پیچد؛ و میراث آسمانها و زمین از آن خدا است، و خدا به آنچه می کنید آگاه است.» ۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۱ تا ۱۸۹]

اشاره

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآيَاتُ بَغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا آلا نؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بُرْهَانٌ تَأْكُلُهُ الْآرَاقِلُ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلَمَّ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ (۱۸۵) لِكَيْلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِّن قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِّن عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) وَ إِذ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْهُمْ بِمَفَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

:جمع زبور است، و هر کتابی که در آن حکمت باشد زبور نامیده می شود.

ص: ۶۶۲

رهنمودهایی از آیات:

به مناسبت گفتار درباره بازنشستگان از جهاد با اموال خویش، و پایان یافتن سوره آل عمران که دید کاملی از اهل کتاب در اختیار ما قرار داد، درس حاضر درباره بعضی از صفات جهودان سخن می گوید که گوساله پرستیدند و بخل ایشان از بیشتر خلق خدا افزونتر بود.

با هم چنین نجوا می کردند که خدا فقیر است و لذا مؤمنان به او فقیرترین مردمند، اما ما ثروتمندیم، و قرآن آنان را بیم می دهد و می گوید که این سخن ایشان را خواهیم نوشت به همان گونه که کارهای زشت دیگر ایشان را همچون کشتن پیامبران نوشته و ثبت کرده ایم، و این گفته ایشان که خدا فقیر است نیز بهانه ای برای پاکیزه نشان دادن کفر و بخلشان است، و این عمل ایشان همچون آن است که پیش از این ایمان نیاوردن خود را به فرستاده خدا آن می دانستند که او نشانه رسالت را که به گمان ایشان یک قربانی بوده است که آتش می بایستی او را بخورد گم کرده بود و دلیل بر این است آنکه پیامبرانی را که این نشانه و آیت را آوردند به قتل رسانیدند.

□

تکذیب رسول الله (ص) از سوی جهودان کار تازه ای از ایشان نبود، بلکه آنان پیش از آن پیامبران خود را تکذیب کردند، ۱/ و سبب آن تشبث ایشان به مادیات و سیم و زری بود که ناگزیر باید آنها را بر جای گذارد و از دنیا برود، چه هر بشری محکوم به مرگ است، و کسانی رستگارند که پس از مرگ به بهشت در آیند.

سپس قرآن کریم می گوید: رویارویی با جهودان - و همچنین طبقه

ثروتمندان بخیل-خواستار تلاش و مجاهده فراوان و خسته کننده است، چه، مسلمانان ناگزیر از کسانی که پیش از ایشان صاحب کتاب آسمانی بوده اند، و نیز از مشرکان، سخنان درشت آزار دهنده بشنوند، که از جمله آن است که رسالت تازه را تکذیب می کنند، در صورتی که در کتاب خود با خدا و فرستاده اش پیمان بسته بودند که پیغمبر اسلام را تأیید کنند و به او ایمان آورند. طبقه اخبار با طبقه ثروتمندان بخیل متحد شدند تا به جنگ با رسالت جدید بپردازند، و ثروتمندان چنان دوست دارند که در برابر کار نکرده مورد ستایش قرار گیرند.

خدا از اموال ایشان بی نیاز است، زیرا که هر چه در آسمانها و زمین است به او تعلق دارد.

شرح آیات:

[۱۸۱]

طبقه ثروتمند، گاه با اولیای رسالت هم پیمان می شود و با مال خود در راه پیروزی آن تلاش می کند، و به کمک مردمان ناتوان برمی خیزد، و گاه با دشمنان رسالت هم پیمانی می کند که این یک بیشتر دیده می شود.

قرآن در این جا از این طبقه سخن می گوید، ولی با آنکه خصوصیات در قوم یهود تجسم پیدا می کند، قرآن نامی از یهود نمی برد، بلکه گفتار قرآن همه ثروتمندانی را که به دشمنی با رسالت اسلام برخاسته اند فرامی گیرد.

اینان گمان دارند که مقیاس حق و باطل مال و ثروت است، و بر مؤمنان طعنه می زنند و می گویند که خدا فقیر است و به همین جهت فقیران را می پذیرد.

چندان در دشمنی با رسالت پیش می روند که بر روی پیامبران سلاح می کشند و ۱/ آنان را می کشند، و همه این کارها دلیل بر آن است که ثروت مقیاس نزدیکی به خدا نیست، بلکه خدا عذاب سوزانی را برای این گونه ثروتمندان آماده کرده است.

« لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَفَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بَغَيْرِ حَقٍّ وَنُفُوًا عَذَابَ الْحَرِيقِ -
خداوند گفته

ص: ۶۶۴

کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما توانگرانیم؛ آنچه را که گفتند خواهیم نوشت، و نیز این را که پیامبران را به ناحق کشتند، و سپس خواهیم گفت:

عذاب سوزنده را بچشید. [۱۸۲]

آن عذاب الحریق که به این توانگران بخیل می رسد، از آن رو نیست که آنان توانگرند، بل بدان سبب است که در دادن حقوق خدا بخل ورزیده اند:

« ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ - و این به سبب کاری است که پیش از این کردید، و خداوند نسبت به بندگان ستمکار نیست. [۱۸۳]

و از دروغهای این گونه کسان که کفر خود را به اسلام و ایستاری را که دشمنانه نسبت به رسالت تازه اتخاذ کرده اند پاکیزه جلوه می دهند، این است که می گویند که نشانه ناگزیری برای درست بودن رسالت و پیغمبری در این رسالت وجود ندارد، و آن: فرود آمدن یک قربانی است که آتش آن را بخورد، ولی خدا این گفته را از اعتبار می اندازد و می گوید که تکذیب فرستاده کار تازه ایشان نیست، بلکه برخاسته از ایستار کلی ایشان نسبت به فرستادگان است. و لذا هنگامی که فرستادگانی با این علامت بر ایشان مبعوث شدند، به تکذیب آنان و بالاتر از آن به کشتن ایشان پرداختند.

« الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ - آنان که گفتند: خدا از ما پیمان گرفته است که به فرستاده ای ایمان نیاوریم مگر آنکه یک قربانی برای ما بیاورد که آتش آن را بخورد. » چه قاعده بر آن جاری بود که: آتشی از آسمان فرود آید، و قربانی تقدیم شده به خدا را بخورد که این دلیل قبول شدن قربانی در پیشگاه خدا و در نتیجه حسن نیت رسول محسوب می شد.

« قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ - بگو: پیش از من فرستادگانی با بینات آمدند، » که علامت تمایز میان فرستادگان و دیگران تنها قربانی نبود، بلکه آن

۱/ فرستادگان دلایل و بینات دیگری همراه خود داشتند.

« وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - و با آنچه شما گفتید، پس چرا، اگر راست می گوئید، آنان را کشتید؟ » شما کفر خود را با این دروغها می خواهید پاکیزه و مشروع جلوه دهید، و طبقه توانگران خوشگذران، کفر ورزیدن خود را به پیامبران و به نهضتهای پیشرو، با همین گونه دروغها و تهمت بستنهای شنیع موجه جلوه می داده اند.

[۱۸۴]

و تکذیب رسالت تازه از همین ایستار اساسی در مقابل هر رسالت و هر رسول برمی خیزد.

« فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ - پس اگر تو را تکذیب کردند، پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شده اند که بینات و زبورها و کتاب نوربخش آورده بودند. » بنا بر این دلیلی برای ترسیدن از این طبقه نیست، چه همه رسالتهای آسمانی با همه تکذیبهای اینان پیروز شد، همان گونه که شایسته نیست که مردم از تکذیب اینان متزلزل شوند و در راستی رسالت تردید کنند، چه آنان در پی مصلحت و هواهای نفس خویش اند و هیچ چیز دیگری جز این نیست.

البینات: معجزات ظاهری است همچون عصای موسی و مرده زنده کردن عیسی.

الزُّبُر: کتابهای نازل شده از آسمان.

و شاید الکتاب المنیر عبارت باشد از آیات محکم زبورها که راه گمراهان را روشن می سازد، و از لحاظ معنی برابر کلمه «فرقان» است.

[۱۸۵]

بر ما است که در برابر این طبقه سر فرود نیاوریم و از همه آرایش زندگی دنیا که در اختیار ایشان است متأثر نشویم، چه به زودی از میان می رود یا دارندگان آنها از میان می روند. بزرگی راستین مخصوص آن کس نیست که چند ۱/ دینار بیشتر دارد، و نمی تواند خود را از آتش دوزخ برهاند و داخل فردوس شود.

« كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ

ص: ۶۶۶

زُخْرِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُزُورِ

- هر کس چشمنده مرگ است، و پاداشهای شما در روز قیامت تمام داده می شود؛ پس هر که را از آتش دور کنند و به بهشت در آورند، رستگار است. و زندگی دنیا جز کالای فریب چیزی نیست. « زندگی دنیا کالایی است که آدمی را می فریبد، یا سرمایه فریب خوردگان است. اما آن کس که فهم درست دارد، می داند که آن حیاتی زایل شونده است، و به همین سبب به آن فریفته نمی شود، و آن را همچون سرمایه و اعتبار و متاعی برای خود نمی گیرد و به آن اعتماد نمی کند.

[۱۸۶]

بر امت است که به بردباری در مقاومت با طبقه توانگر خود را مسلح کند، و بداند که ایستادگی وی کار آسانی نیست و نیازمند فدا کردن مال و جان است، و باید در برابر شایعات دروغ تحمل داشته باشد تا رسالت بتواند بر آنها و امثال آنها که از کفار و مشرکان به وجود می آید پیروز شود. و سلاح صبر مؤثر ساخته داشتن ایمان راستین به این مطلب است که زندگی دنیا از بین خواهد رفت و زندگی جاودانی مخصوص جهان دیگر است.

« لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ - در مال و جانان بلا و محنت خواهید کشید و با این محنت آزموده خواهید شد، » و خدا به وسیله از دست دادن مال و جان امتحانتان خواهد کرد.

« وَ لَتَسْتَمِعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَدَى كَثِيراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ - و از کسانی که پیش از شما صاحب کتاب شدند و از کسانی که شرک ورزیدند، آزار فراوان خواهید شنید، و اگر شکیبا شوید و پرهیزگاری کنید، به راه راست و محکم رفته و چنان که باید به کار برخاسته اید. » بر امت است که تنها به صبر بس نکند، بلکه نیز به پرهیزگاری مسلح شود که عبارت است از ملتزم بودن به واجبات و پرهیز کردن از محرمات دین، و چون چنین کند زمام امور را به دست گرفته است، چه عزم امور و جوهر آن در صبر و تقوی

ص: ۶۶۷

[۱۸۷]

و از فسادانگیزیهای اهل کتاب که رویارویی با آن واجب است، تبلیغات منفی آنان درباره دین جدید است که در چارچوب چیزی قرار می گیرد که قرآن در آیه گذشته مسلمانان را نسبت به آن هشدار داد و گفت که امت به زودی از کافران چیزهای مایه آزار فراوان خواهد شنید.

این تبلیغات مخالف صریح با پیمان بسته شده میان خدا و ایشان و هر صاحب فهم و فرهنگ است و بنا بر آن بر ایشان لازم است که آن را برای مردم آشکارا بگویند و چنین پیمانی را کتمان نکنند.

« وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ »
و در آن هنگام که خدا به کسانی کتاب داد، از ایشان پیمان گرفت که آن را بر مردم آشکار سازند و پنهان نسازند، سپس آن را پس پشت انداختند و به بهای اندک فروختند.» و قرآن تأکید می کند که در پشت این تبلیغات پول اندکی از کالای دنیا قرار گرفته است.

[۱۸۸]

و به همان گونه که هر کس صاحب علم است باید مسئولیت انتشار دادن آن را بدون ترس تحمل کند، به همان گونه نیز وظیفه آن کس که مال دارد این است که مال خود را در راه خدا خرج کند، بی آنکه طمع مادی در برابر این دادن مال داشته باشد (همچون این که در برابر مردم مورد ستایش قرار گیرد) یا حتی این که گرفتار عجب و غرور شود (یعنی شاد شود و چنان تصور کند که آنچه بر عهده داشته کاملاً به انجام رسانیده است).

قرآن حکیم با آیه گذشته قصد آن داشته است که طبقه اخبار را از چارچوب تأثیر در اجتماع بیرون کند، و به همین منظور در آیه گذشته آمده است که آنان در امانت خدا در علم خیانت کردند.

و در این جا می خواهد طبقه توانگران بخیل را بگوید که مال خود را جز برای

این که در معرض مدح و ستایش قرار گیرند نمی بخشند، یا به این گمان که اندکی از مال می تواند آنان را از مسئولیتهای رسالتی خلاص کند.

« لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَفَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَاللَّهُمَّ عَذَابٌ أَلِيمٌ - گمان مبر که آنان که به کردار خود شادی نمودند، و دوست داشتند که بر آنچه نکرده اند ستایش شوند، از عذاب خدا رسته اند، و برای ایشان عذابی دردناک (آماده) است. » [۱۸۹]

و خدا نیازمند مال این گونه کسان نیست، چه او مالک آسمانها و زمین است و ۱/ بدون اموال ایشان هر کاری را که بخواهد انجام می دهد.

« وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و هر چه در آسمانها و زمین است از آن خدا است، و خدا بر هر چیز توانا است. » از آن جا که خدا مالک آسمانها و زمین است، لذا بر اصحاب رسالت لازم است که با توکل بر خدا خود را مسلح کنند، و در برابر این طبقه و نیز طبقه هم پیمان آن یعنی طبقه دین فروشانی که برای به دست آوردن چند درهم به دین خیانت می کنند و در مقابل آنان سر تعظیم فرود می آورند.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِي مَآءٍ وَفُؤَادٍ وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲) رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴) فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَمَّا كَفَرُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

ص: ۶۶۹

معنای واژه ها

۱۹۳ [الأبرار]

جمع بر به معنی کسی است که چندان از خدا فرمانبرداری کند که او را از خود خوشنود سازد.

۱۹۵ [أضیع]

ضایع و باطل می کنم و از بین می برم.

انسان مکتبی: تأمل هدفدار و وظایف رسالت**اشاره****رهنمودهایی از آیات:**

رزمنده مکتبی کیست، و عوامل دینی انگیزنده او به شهادت کدام است؟ قرآن، در فرمان دادن به جهاد، در کنار بعضی از عوامل اجتماعی توقف

ص: ۶۷۰

نمی‌کند، بلکه به اعماق می‌پردازد و جانها را اصلاح می‌کند و آنها را برای پذیرفتن شهادت و بلکه خواستار شدن آن به اصرار آماده می‌سازد، و این همه برای تحقق یافتن اهداف رئیسی انسان در زندگی است. می‌گوید: چون به آسمان و زمین بنگری، نخستین چیزی که چشم تو را پر می‌کند وجود اختلاف گسترده در آنها است، آشکارترین اختلاف: در پی هم آمدن شب و روز است که تو را به این تفکر می‌اندازد که: اختلاف برای چیست؟ و پاسخ را به سادگی در این خواهی گفت که وجود هر چیز برای تحقق یافتن هدفی است؛ شب برای تحقق یافتن هدفهایی معین می‌آید، و در پی آن روز برای تحقق یافتن هدفهایی دیگر، و بنا بر این هر چیز اندازه و هدفی محدود دارد.

زندگی برای تحقق یافتن کدام هدف است، و اگر از مسیر این هدف منحرف شویم سرنوشت ما چه خواهد شد؟ آیا چیزی جز آتش و خواری است؟ پس بهتر آن است که رو به خدا کنیم، و این جا است که وحی نازل می‌شود تا فطرت ۱/ راست و درست ما را رهبری کند و به ما بگوید: چگونه باید گام برداریم تا به هدف زندگی خود تحقق بخشیم، و مؤمنان راستین به پاسخگویی به فرمان وحی شتاب می‌ورزند، و در آن می‌کوشند تا برای جلب رضای خدا به انجام دادن وظایف خویش تحقق بخشند.

ولی خداوند متعال برای ایشان شرایطی معین کرده است که به نظر ما سنگین و مایه رنج به نظر می‌رسد، اما برای آن کس که هدف اساسی او خلاصی از آتش جهنم است، عملی است از ایمان و رقابت و تحمل آزار در راه خدا و جنگ و هجرت کردن در راه خدا و شهید شدن.

[شرح آیات:]

[۱۹۰]

آسمانها و زمین چگونه آفریده شده، و پیوسته آفریده می‌شود بنا بر نقشه ای حکیمانه با اراده ای مطلق و دستی توانا پیدا می‌کند. این شب که گیتی را با تاریکی و سکون خود می‌پوشاند چیست؟ و این روز روشن و پر بانگ و با شکوه چیست؟ و چه کس شب را از روز بیرون می‌آورد و جهان را در دریایی از آرامش و تاریکی غرق می‌کند؟

ص: ۶۷۱

اینها حقایقی است که عقلهای کسانی را که در جوهر زندگی نفوذ می کنند، و در آن سوی پوسته های زندگی به جستجوی نظامها و هدفها می پردازند، سخت تکان می دهد.

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی هم در آمدن شب و روز نشانه هایی برای خردمندان موجود است. » [۱۹۱]

دارندگان عقلهای روشنگر، پروردگار خویش را در نخستین نگاه به زندگی می شناسند، و هیچ نمود و پدیده ای را در زندگی نمی بینند مگر این که به یاد پروردگار خویش بیفتند، چه آنان به سرعت از روی پل ظواهر و نمودها می گذرند و به حقیقتی می رسند که می گوید: خدا آفریننده این نمود و مدبر آن است، و آن را از لحظه ای تا لحظه دیگر از حالی به حال دیگر می رساند.

ایستاده و نشسته در اندیشه خدایند، و ذکر ایشان برخاسته از تفکری ژرف در نموده های زندگی است، و تفکر ایشان سالم است و به زودی به شناخت حقایق منجر می شود که بارزترین آنها دانستن این مطلب است که زندگی باطل و بی هدف نیست، و آشفته گی و بی هدفی در آن دیده نمی شود، و هدف زندگی آدمی و سنت و قانونی ۱/ که در ضمن آن حرکت می کند: تقوی است و التزام به راه و رسم خدا که آنچه در آسمانها و زمین است ملتزم آن است، و اگر جز این باشد پایان زندگی آدمی آتش است.

« الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قَبِلْنَا عَذَابَ الدَّارِ - آنان که ایستاده و نشسته و بر پهلوها قرار گرفته خدا را یاد می کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند: پروردگارا، تو پاکی و اینها را بیهوده نیافریده ای، پس ما را از عذاب آتش نگاه دار. » تفکر این گونه کسان پند انگیز است، و درسها و عبرتها از واقع زندگی به واقعیت خود آنان انتقال می دهد، و آنان را به زندگی با همه سنتها و قوانین و

هدف انسان در زندگی آزمودن ایمان و فهم و اندازه کارایی اراده او در مقاومت کردن با فشار شهوات است، پس اگر از آزمایش روسفید بیرون آید، جایگاه او بهشت برین است، و اگر مردود شود بازگشت او به آتش خواهد بود، و این خواری و رسوایی نصیب کسانی است که بر خود ستم روا می دارند، و خدا به هیچ وجه نسبت به کسی ستم نمی کند، و به زودی معلوم می شود که آنچه ستمگران با ستم خود در دنیا به دست آورده اند، در آن دنیا هیچ سودی بر ایشان نخواهد داشت.

« رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - پروردگارا، آن را که به آتش درآوری، خوار و زبونش کرده ای، و ستمکاران را یآوری نیست. » [۱۹۳]

این عبرتی است که خردمندان از اندیشیدن درباره زندگی به آن متهم می شوند. و به زودی این عبرتها از طریق وحیی که اینان با تفکر سلیم خود به آن دسترس پیدا می کنند توضیح داده می شود و آنان به قبول آن شتاب می ورزند.

« رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُدْعِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا - پروردگارا! ما شنیدیم که منادی مردم را به ایمان آوردن می خواند (و می گفت): به پروردگارتان ایمان آورید، پس ایمان آوردیم. » پس از ایمان دریافتند که پاره ای از کارهای ایشان با روش الهی مخالف است، پس به آموزشخواهی پرداختند و از خداوند متعال خواستار آن شدند تا زندگی ایشان را، پس از آنکه گناهان سبب افساد آن شده بود، با توبه و بازگشت به سوی او و خواستار استقامت شدن اصلاح کند، و آنان را پیوسته بر روی همین خط تا زمان مرگ پایدار بدارد.

۱/ « رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ - پروردگارا! گناهان ما را بیامرز، و کارهای بد ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران. » [۱۹۴]

و چون آنان با تفکر نافذ و بصیر خود در زندگی این مطلب را

اکتشاف کردند که برترین هدف انسان بهشتی است که خدا آن را به وسیله پیامبران به بندگان مؤمن خود وعده داده است، به مسئلت کردن این بهشت از خدا برخاستند و گفتند:

« رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ - پروردگارا آنچه را به وسیله فرستادگانت به ما وعده کردی بده، و ما را در روز قیامت درمانده و روسیاه مکن، که تو خلف وعده نخواهی کرد. » [۱۹۵]

و خدا دعای ایشان را اجابت کرد، ولی برای ایشان شرطهایی قرار داد، و از آنان خواست که از صفت‌هایی برخوردار شوند که برجسته‌ترین آنها هجرت بود، و آن جدا شدن فکری و عملی از جاهلیت به شمار می‌رفت.

این جدایی مستلزم درافتادن با جاهلیت و مبارزه و در نتیجه بیرون رفتن از سرزمینهای جاهلیت و تحمل انواع آزارها از غربت و ناداری و خواری بود. چیزی که بود همه اینها آنان را به آراستن و نظم بخشیدن به نفوس خود و آماده شدن برای بازگشت به سرزمینهای خود برای مبارزه برمی‌انگیخت.

هدف سپاه از جنگ پیروزی است، و هدف آن سربازان، شهادت در راه خدا بود، و آنان با شجاعت و از خود گذشتگی در این راه گام نهادند.

این شرط خدا با مؤمنانی است که اگر به آن عمل کنند، پاداش کامل خود را دریافت خواهند کرد، و به صورت برابر برای مرد و زن هر دو بود، و خدا آنان را به بهشت به عنوان پاداش نیکویی از خود درآورد.

« فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ - پس پروردگارشان دعای ایشان را اجابت کرد (که) من عمل عاملی از شما را ضایع نخواهم کرد. » و دعا به تنهایی برای رسیدن به پاداش کافی نیست، بلکه عمل صالح است که سبب رسیدن به پاداش آن به اندازه می‌شود.

« مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ - چه مرد و چه زن، که بعضی از

شما از بعضی دیگرید،» ۱/ یعنی در پاداش با یکدیگر برابرید، بدان جهت که زنان و مردان از یکدیگر پدید می آیند، و همه از پدر واحد به وجود آمده اید و فرقی میان شما وجود ندارد.

«فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ - پس کسانی که هجرت کردند و از خانه های خود بیرون رفتند.» هجرت به معنی خارج شدن با میل شخص است، و آن مخالف اخراج است که عبارت از بیرون رانده شدن به اکراه است، و بسا امکان آن هست که هجرت در این جا به معنی هجرت معنوی باشد و اخراج به معنی هجرت جغرافیایی.

«وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتُلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ - و در راه من آزار دیدند، و جنگیدند و کشته شدند، گناهانشان را پاک خواهم کرد، و آنان را به باغهایی درخواهم آورد که در آنها نهرها روان است، که این پاداشی از جانب خدا است، و بهترین پاداش در نزد خدا است.» شهید به خون خود غسل داده می شود، و از گناهان پاک است، و بی حساب به بهشت درخواهد آمد.

۱/

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۰]

اشاره

لَا يَغْرِبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

ص: ۶۷۵

معنای واژه ها

[۱۹۶] یَغْرَنُكَ

غرور به گمان انداختن در حال شادی است در صورتی که مشخصا امر به خلاف آن است.

[۱۹۷] مَتَاعٌ

سودی است که با آن رسیدن به لذت به زودی میسر می شود، خواه به خود لذت باشد یا به چیزی که با آن لذت فراهم می آید، همچون مال فراوان و فرزندان و برادران.

[المهاد]

چیزی است که انسان در آن آرام می گیرد او را می پوشاند. فراش و بستر.

[الأبرار]

جمع برّ است به معنی نیکان.

[۱۹۹] خَاشِعِينَ

فرمانبرداران و خاضعان.

[۲۰۰] رَابِطُوا

اصل رباط بستن و آماده نگاه داشتن اسب است برای مقابله با دشمن، و سپس برای هر کس به کار رفته که در مرز مقیم است و کشور را در برابر کسانی که قصد دارند با نیت پلید وارد آن شوند محافظت می کند.

ص: ۶۷۶

شکبیایی کنید و در شکبیایی بر یکدیگر پیشی گیرید و آماده باشید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کسانی که در راه خدا هجرت می کنند، چیزی جز توشه تقوی و نیروی ایمان با خود همراه ندارند. آنان می دانند که، علی رغم نیروهای ظاهری که پرکننده چشم و مایه فریب خوردن ساده دلان است، پایان کار دشمنانشان نزدیک است، و پس از این پایان شاید به دوزخ پرتاب شوند که بد جایگاهی است.

اما پرهیزگاران: پایان ایشان بهشت است که بس نیکو قرارگاهی است، و از همین رو بر مؤمنان لازم است که شکبیایی کنند و با این شکبیایی به جانهای خود شجاعت بخشند، و در مرزها به مرزدارانی برخیزند و از خدا بترسند تا در دنیا و آخرت رستگار شوند.

این خلاصه ای از درس حاضر است که همچون متممی برای گفتار درباره آمادگیهای روانی و ایمانی امتی عرضه می شود که با اهل کتاب در حال جنگ است، و بر آزار آنان شکبیایی نشان می دهد، و فشارهای طبقه توانگران بخیل هم پیمان با حبران و راهبان (الاحبار و الرهبان) خائن را تحمل می کند.

برای آنکه صورت بیانی کامل شود و واقعیت پیدا کند، قرآن در آیه پیش آخرین آیه می گوید که: ۱/ همه اهل کتاب کافر نیستند، بلکه در میان ایشان مردمان متقی نیز وجود دارند، تا چنان تصور نشود که، مثلاً، همه یهودیان اهل دوزخ اند و این تنها بدان سبب است که یهودی اند، و ما اهل بهشت ایم و این تنها از آن روست

که ما مسلمانیم، بلکه تنها عمل و کردار است که مقیاس حقیقی برای بازشناختن دوزخیان از بهشتیان است.

شرح آیات:

[۱۹۶]

علی رغم آنکه کافران از نیروهای ظاهری و آزادی حرکت و دخل و تصرف در شهرها بهره مندی دارند، روزهاشان معدود است.

« لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ - این که کافران در کار شهرها دست دارند، تو را نفریبد. » [۱۹۷]

« مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ - بهره ای ناچیز است و سپس جایگاهشان دوزخ است که بد جایگاهی است. » [۱۹۸]

اما پرهیزگاران که ملتزم به انجام دادن برنامه آسمانی به صورت کاملند، پیروز و رستگارند:

« لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ - ولی کسانی که از خدا ترسیدند و پرهیزگار شدند، باغهایی خواهند داشت که در آنها نهرها روان است و جاودانه در آنها می مانند، و در مهمانی خدایند؛ و آنچه در نزد خداست برای نیکان نیکوتر است. » مؤمنان به دو صفت نیاز دارند: یکی ملتزم بودن به روش خدایی عمل و مراعات انضباط در آن کردن، و دیگری نشاط و، به نظر من، قرآن التزام الاهی را تقوی نامیده است، و نشاط و کارایی در راه خیر را بر.

و در این آیه به هر دو صفت اشاره شده است.

[۱۹۹]

و تنها این کافی نیست که مؤمن معتقد به خدا و رسول او باشد، و بگوید که من مسلمانم و در نتیجه بهشت نصیب او شود؛ هرگز چنین نیست و پاداش نتیجه عمل است، خواه شخص مسلمان باشد و خواه از اهل کتاب:

« وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ »

ص: ۶۷۸

۱/ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

و گروهی از اهل کتاب چنانند که به خدا ایمان دارند، و به آنچه به شما و ایشان فرو فرستاده شده ایمان دارند؛ در برابر خدا خاشعند و آیات خدا را به بهایی اندک نمی فروشند؛ مزد اینان در نزد پروردگارشان است و خداوند زود به حساب می رسد، و چنان می نماید که اینها صفات بعضی از علمای یهود و نصاری است، چه گفته است که آیات خدا را به بهای اندک نمی فروشند.

[۲۰۰]

در رویارویی با دشمنان، از کفار و توانگران و احبار، ناگزیر باید چشم به پیروزی آینده داشت، و بر رنج و آزاری که در راه مبارزه موجود است شکبیا بود، و روحیه مثبت بودن را در میان امت رواج داد، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به صبر کردن سفارش کنند و عملاً به آمادگی دائم برای رو به رو شدن با دشمن بیندیشند، و در فرمانبرداری از مقام رهبری امت کمال انضباط را داشته باشند، که راه نیکبختی، خواه در سطح امت و خواه در سطح افراد همین است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابُطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» - ای کسانی که ایمان آورده اید! شکبیایی کنید و در شکبیایی بر یکدیگر سبقت گیرید و در مرزها آماده باشید، باشد که رستگار شوید.»

ص: ۶۷۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹